مرا بعمارت وزراعت ترغیب وتحریص کند وخود بآبادانی بغداد ازسرجد و اجتهاد پردازد که بزودی معمور گردد وچنانچه‌سال دیگر باراده ملك دادگر قافله‌حجاز روانه شود **ولیس التوفیق والتائید الامن عندالله العزیز الحمید**

ذکرشرح استیلاء قرایوسف ترکمان در عراق‌عرب

شرح استیلاءِ قرایوسف ترکمان برعراق عرب چنین است که او ازصدمات عساکر نصرت مآثر گریخته پناه بایلدرم بایزید برده بود چنانچه رقمزدهٔ کلك بیان گشت و در وقت عزیمت حضرت صاحبقران بـه ممالك روم قرایوسف اظهار کفران نعمت قیصر کـرده و دست بامـوال و چهارپایان قیصر درازنمود و غنیمت فراوان جمع آورده از ساحل فرات روی توجه بجانب حلب نهاد و در چول و بیابان محنت گرفتار شده احشام وقبایل عرب را بمتابعت خود دعـوت نمود و گروهی انبوه از هردو طایفه پیش اوجمع آمدند وسلطان احمد کـه حاکم بغداد بود و تمامت عراق عرب راداشت حکومت حله وبعضی ولایات عراق عربرا بپسر خود سلطان طاهر ارزانی داشته و خدمتش در حله اقامت داشت و سلطان احمد از بغدادبحله پیش‌پسرخودسلطان‌طاهررفت آقا فیروزرا که‌وزیرومبشر اوبود بگرفت وسلطان‌طاهراز اینمعنی‌متوهم‌شده‌با امراءِ پدرخویش‌مثل‌محمدبیك‌وامیر علی‌قلندر ومیکائیل و فرخ شاه که این جماعت نیز اعتماد بسلطـان احمـد نداشتند مشورت کرده باتفاق یاغی شدند و در نیم‌شب ازجسر گذشته باینطرف آب آمده و سلطان احمد چون براین حادثه اطلاع یافت جسر را بریده و کنار آب گـرفته در مقابـل امراء و پسر بنشست و قاصدی پیش قرایوسف فرستاد والتماس نمود که باو ملحق شود و اورا بمال فراوان نوید داد و قرایوسف بالشگر گران ازعرب و ترکمان روان شده بسلطان پیوستند و بهیات اجتماعی ازآب بگذشتند و هردو سپاه صفها بیاراستندو بعد از محاربه عظیم شکست بطرف سلطان طاهر افتاد و ترکمـانـان غنیمت بسیار گرفتند و سلطان طاهررا در وقت فرار جوئی پیش آمده خواست که مرکب ازآن جوی بجهاند اسب درجوی‌افتاده وشعلهٔ‌حیاتش منطفی گشت‌وتراکمه کمه که بمال سلطان احمد طمع کرده بوندندرمقام غدرآمدند و خدمتش اینصورت

را بفراست دریافت و در ظلمت لیل سرخویش گرفت وراه بغداد پیش و قرایوسف از مردم جلد آنچه توانست بدست آورده درعقب سلطان متوجه شده وچون ببغداد رسید فی‌الحال شهر را مسخر ساخت و سلطان احمد از بیم‌جان در گوشه مختفی گشت و چون شب در آمد قراحسن نامی سلطان احمد را از بغداد بیرون برده و بردوش گرفت و قریب پنج‌فرسخ‌قطع کرده در راه گاوی‌بدست ایشان آمدوسلطان احمد بر آن سوار شده هردو بتکریت رفتند و دارق عمر اویرات که در آنجا بود درمقام خدمت آمده چهل سراسب کشید و از نقود واسلحه ورخوت و امتعه آنچه دست قدرتش بر آن میرسید پیش سلطان احمد بگذرانید و بعضی امراء و نوکران سلطان احمد که پراکنده شده بودند مثل‌شیخ مقصود و دولت یار و عادل و غیره‌هم بتکریت آمده در ظل رایت او مجتمع شده و سلطان وداع فرموده از آنجا عنان توجه‌بجانب شام تافت‌و قرایوسف برتمامت عراق عرب استیلا یافت و بنابر سیاق تاریخ چون شمهٔ از حال قرایوسف‌وسلطان‌احمد ثبت افتاد خامهٔ‌مشکین وشمامه بر سر داستان اصل رفته باز مینماید که چون امیرزاده ابابکر با امراء و لشگریان متوجه بغداد شدنداشارت علیه صدور یافت که‌امیرزاده رستم ازبروجرد درحرکت آمده بامیرزاده ابابکر ملحق شود وتوکل ارس از همدان و سنوجی از نهاوند در ملازمت‌امیرزاده رستم بروندوباتفاق دردفع فتنه قرایوسف مساعی‌جمیله مبذول دارند و چون امیرزاده ابابکر برحسب فرموده روان شده باردبیل رسید عبدالله حاکم آنجا را با دیگر سرداران که در تهیج فتنه میکوشیدند گرفته وبند کرده باردوی همایون فرستاد و درآن موضع پاینده سلطان برلاس نقدحیات‌بقابض ارواح سپرد و امیرزاده ابابکر آغروق را گذاشته و ایلغار کرده متوجه دفع فتنه قرایوسف شد و امیرزاده رستم از بروجرد بیرون آمده درحوالی حله‌باامیرزاده ابابکرپیوست‌وشاهزادگان‌مذکوربا‌امراء ولشگرمنصور ازفرات‌بگذشتند ودرزیر حله بکنار نهرالغنم که مقابل قریه ایست بقرایوسف رسیدند و با ایشان زیاده از سه‌هزار کس نبود و قرایوسف باغلبهٔ تام جوی را خندق ساخته جنگ را مستعد و آماده ایستاده بود وچون امیرزاده رستم‌بحسب سن‌از امیرزاده ابابکر بزرگتر بود

امیرزاده ابابکر گفت که در قلب لشگر توقف نمائید امیرزاده رستم در جواب فرمود که من برحسب حکم جهانمطاع بمدد شما آمده‌ام اگر مصلحت باشد در قول بیارائیم و بجنك از هرطرفی درآئیم وسخن بر این قرار گرفته امیرزاده‌رستم ازآب بگذشت و خود را برمخالفان زده آتش حرب افروخته گشت و یار علی برادر قرایوسف با معدود چند از معرکه بیرون رفته روی توجه بجانب شام نهاد و مجموع ایل وحشم او که قریب به پانزده هزار خانه وار بودند با اموال فراوان از گله‌ورمه و گاو و گوسفند و غیر آن بدست تصرف بندگان درگاه گیتی پناه آمد ونوکران امیرزاده رستم حرم قرایوسف راکه مادر اسکندر و اسبند بود اسیر کردند و مغیره عرب راکه حکومت اعراب بریه تعلق باو میداشت بادیگر سرداران ومتمردان آن نواحی که تا غایت گردن بکمند انقیاد و اطاعت ننهاده بودند منکوبو مقهور ساختند و در اثناء تعمیر بیلقان ملازمان امیرزاده ابابکر و امیرزاده رستم سر برادر قرایوسف‌را باردوی همایون آورده صورت فتح ارجمند معروض داشتند وچون خاطر امیرزاده ابابکر از جانب قرایوسف و دیگرمعاندان جمع شد از سر فراغ بال همت عالی نهمت برعمارت بغداد و اعمال آن مصروف داشته بتدارك خللها مشغول گشت

ذکر آمدن رسولان سخن دان چرب زبان بدرگاه گیتی ستان

موکب گیتی گشای حضرت شهریار کامرانی اعنی حضرت صاحبقرانی از حوالی فارس نهضت نموده و منازل و مراحل پیموده به مملکت گرجستان درآمد وپیش از توجه رایت منصور امیرشیخ ابراهیم شیروانی که همیشه جانسپاری و خدمتگاری مسلوك میداشت برحسب‌فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج‌ولایت کرج را ضبط کرده چون ملك گرگین که حاکم ووالی آن سرزمین بود برقصد لشگر اسلام اطلاع یافت قلق و اضطراب بر ضمیرش مستولی شده نزدیك بآن رسید که مرغ روح‌او ازقفس قالب طیران‌آید لاجرم رسول سخندان چرب زبان با

پیشکش و اموال فراوان بدرگاه خسروصاحبقران کامکار فرستاد خلاصه عرضهٔ داشت آنکه این بندهٔ خاکسار نه در آن عدات وشمارات است که پادشاه ذو اقتدار بنفس همایون متوجه این دیار گردد اگرغرض امتثال اوامر و نواحی حضرت شهریاریست بجان ودل فرمان بردارم واگر مقصود باج و خراج است آنچه‌مقرر شود سال بسال بی تاخیر و تسویف بخزانه عامره رسانم اما سایهٔ چتر سلطانی بس مهیب است و در این ولایا رای آن ندارم که شرف تقبیل سرادق جلال دریابم اگرعاطفت بیکران حضرت صاحبقران مهلت بخشد تا بعد ازازالهٔ خوف وهراس مانند سلطان مارو‌ین ودیگر حکام مواضع ببارگاه سپهر اساس‌شتابم بنده‌نوازیهای سابق لاحق گردد و آنحضرت بآن کلمات روی اندود او التفات نفرمود ورقم قبول و ارتضا برتحف و هدایای اونکشیدو درجواب فرمود که باگرگین بگوئید که قضیه‌تو بجمعی که شرف‌اسلام شفیع‌جرایم‌ومآثم ایشان‌میشود نسبتی‌ندارد واگر بحیات‌خود تعلقی داری که باید زودتر بخدمت‌شتابی و بعد از وصول‌بدرگاه ما حال ازدو بیرون نیست قبول ملت اسلام یا اصراربر کفر وظلام وبرتقدیر اول عنایت‌شاهانه‌بنوعی شامل تو گردد که جهانیانرا ازمشاهدهٔ آن‌انگشت تحیر بدندان بماند و اگر توفیق رفیق‌تونگردد برحسب فرمودهٔ صاحب شریعت‌غرا صلى الله عليه وآله وسلم جزیه برتومقرر سازم و تورا مستظهر ومستوثق باز گردانم وعرض و مال تو پایمال حوادث و نوائب نگردد ورعایای مملکت تو از مکاره و نوائب دوران سالم‌مانند و والی استنبول که در‌دین و کیش با تو موافق است التجابدین درگاه آورد شنیده باشی که از موائد احسان ماتابچسان محظوظ گشت باید که‌در آمدن تعلل ننماید که هیچ گونه عذر مسموع نخواهد بود وبعد ازآن‌ایلچیان رخصت مراجعت‌یافته باز گشتند و در اثناءِ این اوقات داروغه تبریز بیان قوچین و نویسندگان وعمال آذربایجان بدرگاه فلك اشتباه آمده جانوران و اسبان بموقف عرض رسانیدند و از جانب خراسان علی شمقان که ازقبل علی سمنانی ضابط اموال دیوانی آن‌ممالك بود رسیده پیشکشها کشید و همت خسروانه مجموع آنهارا بایستادگان پایهٔ سریراعلا قسمت فرمود و چون وقت رفع محصولات گرجستان بود رای صوابنمای

تجویز نمیفرمود که مخالفان دین غلات اززمین بر گیرند و خود راقوی‌ساخته مخالفت از سر گیرند لاجرم برحسب اشارت‌علیه امیر شیخ نورالدین ودیگرامراء برسم ایلغار روان شده بولایت گرج در آمدند و ارباب عناد و شقاق را متفرق و پراکنده ساخته امیر شیخ نورالدین چندان تمکن ورزید که لشگریان غله‌ها بر گرفتند و امراء و سپاه بعد از آن مقرون بسلامت‌و غنیمت متوجه‌درگاه گیتی پناه شدند

ذکر توجه عنان جهان پیما بصوب تسخیر قلعهٔ گرجیان وحوالی آن

ولایت گرجستان میان دورهٔ عمیق برزمین‌بلند واقع شده برآنموضع مرتفع کوهی از جمیع جوانب بلند و هموار و موازی یکصد و پنجاه گز سر باوج دوار کشیده واز یك‌جانب آن کوه شعبه منفصل گشته بارتفاع ازآن کوه‌در گذشته چنانچه گردن باوج لامکان برافراشته و از سر کوه جز به‌نردبان یاریسمان واصل بآنقلعه نتوان شد و آن کوه بجزیك راه باریك پیچاپیچ از هیچ طرف ندارد و در پیرامنش بواسطه رودژرف ضیق محل نزول لشگر و نصب خیام نتوان یافت و بربالای کوه گرجیان قلعهٔ ساخته بودند و دروازهٔ بر آن نشانده و حوضهای عمیق‌ووسیع جهت آب باران مرتب داشته حاکم آن شخصی پرزال نام و سی نفر از عظماء و نادران و گروه انبوه از گرجیان در تحصن با او موافقت داشتند و چند گله خوك و گوسفند در آن قلعه می‌چریدند و همیشه خمهاء ایشان که‌از کثرت در شمار نمی‌آمد مملو از شراب ناب و مشحون بیواقیت مذاب بود وچون حضرت صاحبقران جهانگشای بر صورت این قضیه اطلاع یافت عنان سمند جهان پیمای‌بصوب تسخیر حصار مذکور تافت وچون قلعهٔ مذکور در وسط بلاد ارباب عناد بود در بیرون آب چندان یافت نمیشد تا به قوت چه رسد و سپاه اندك بنابر قرب مخالفت در آنجا اقامت نمی‌توانستند نمود بنابر این امور مردم ظاهر بین فتح قلعه را از محالات میشمردندو ازنهضت رایت نصرت‌انتساب بدآنصوب استعجاب

مینمودند و اهل کیاست حمل بر آن میکردند که چون حضرت صاحبقران بنفس همایون توجه نموده شاید که وحشت و حیرت از وصول خسرو آفاق بر اهل عناد و شقاق استیلا یابد و حصار بسپارند و اگر چنین نکنند جز گذاشتن و گذشتن به کدام چاره توسل توان جست بالجمله روز جمعه رابع عشر محرم الحرام سنه ست و ثمانمائه موکب همایون بظاهر قلعه گرج رسید و ارباب حصار برسم پیش کش اندك هدیهٔ بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار اطاعت و انقیاد گشادند و چون دانستند که مردان سالخوردهٔ باتمیز چون کودکان بجوز و مویز راضی نخواهند شد رایت تکبر و استکبار برافراختند و سنگهای متعاقب و تیرهای متواتر از بالا بزیر انداختند و حضرت صاحبقران فرمانداد که امراء رفیع مقدار در اطراف حصار منزل اختیار کرده فرود آمدند و اشارت علیه نفاذ یافت که امیر شاه ملك در برابر دروازه حصنی حصین رفیعی سازد و دیگر امراء را امر فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند بنابرآن که اگر فتح قلعه و حصار بزودی میسر نشود جمعی از لشگریان در آنقلعه ساکن گشته بمحاصره قیام نمایند و امیر شاه ملك بمساعدت دولت روز افزون در مدت سه روز قلعه بر افراشت که گنجایش اقامت سه هزار کس داشت و آنحضرت از برابر قلعه بپشت قلعه نقل فرمود که نقل عراده و منجنیق در آن محل تیسری می‌پذیرفت و بر حسب فرمان از برای عراده و منجنیق از سنگ و چوب ساختند و چندان بر افراختند که مشرف بر قلعه بود و چون از آسیب سنگ عراده و منجنیق برج و بارهٔ قلعه دور افتاده بود گرجیان فارغ البال نشسته دغدغه از آن بخاطر راه نمیدادند و با یکدیگر میگفتند که از سنگ حادثه برج سپهر را چه خلل رسد و چون یك هفته براین نهج بگذشت از قوم تکریت که در رفتن به کوه و کمر بر نخجیر رجحان دارند به کچك نامی درشب جمعه بیست ودویم ماه مذکور بطریق اختفا روانشد و بر جانب سنگ پارهٔ که در جانب جنوب قلعه بود برآمد و بحصار رفت و یکسر گوسفند بر گرفته ببالای سنگ برآورده و در آنجا ذبح کرده بنشانه گذاشت و هیچ کس را از اهل قلعه بر آن اطلاع

نیفتاد و روز دیگر بکچك سر گذشت شبانه را در پایهٔ سریر اعلا تقریر کرد و حضرت صاحبقران فرمود که از ابریشم و ریسمان طنابها تافتند و نردبان مثال چوبها را سری در یك طناب و سری در دیگر استوار کردند و امیر شاه ملك در پایان قلعه ایستاده پنجاه مرد از ترکمانان و مبارزان خطه خراسان که اسامی ایشان در مجلس سامی حضرت صاحبقران ثبت افتاده بوداز جمله ارغداق یك‌یك را از نردبان بالا فرستاده و بیمن مساعدت و اقبال آن شهریار دریا دل گرجیان آنشب بخواب غفلت غنوده بودند چون روشنی صبح صادق در آفاق منتشر گشت گرجیان تیره اندرون سر از بالین غفلت بر گرفتند و در حرکت آمدند یکنفر از خراسانیان بآواز بلند تکبیر گفته و بر خاتم انبیا و سرور اصفیا سلام الله علیهماسلام فرستاد و محمود نفیرچی که از بندگان امیر زاده شاهرخ بود بر آن قلعه نفیر کشیده٬ گرجیان بدافعال از آنحال که در خیال ایشان نگذشته بود آگاهی یافته سراسیمه از هر طرفی بشتافتند و پای ممانعت فشرده دست مقابله و مقاتله برداشتند و شهریار دیندار بر باد پای عالم پیمای سوار شده در برابر قلعه‌ای که دلیران سپاه‌منصور بالا رفته بودند بایستاد و مجموع لشکریان غلغله تکبیر بذروهٔ کره اثیر رسانیدند و سورن انداخته کورکه فرو کوفتند وچون راه از فراز آن سنگ پاره بقلعه چنان تاریك و باریك بود که زیاده از دو کس پهلوی هم نمی‌توانستند ایستاد٬نخست‌پردلی سپر در سر کشیده پای تهور بفشرد و دو نفر دیگر دست بتیر و کمان یازیدند ناگاه از شست قضا و قدر تیری بر دهان حایل سپر آمد و از شدت آن زخم سپر از دست انداخته باز پس افتاد و گرجیان پیش آمده سپر بر گرفتند و عبدالله سبزواری را عرق عصبیت دین داری در حرکت آمده با شمشیر آبدار صاعقه کردارروی بکفار نهاد و داد مردی و مردانگی داده و دوازده زخم خورده و باز گشت و بعد از وی از اتراك محمودنامی محمدت فرجام با گرز گران سنك پیش رفت وپای پیش نهاده دریرا که گرجیان بمعاونت او پشت گرم کرده بودند بشکست و بعضی از آن پنجاه دلاور که ببالا بر آمده بودند روی بدروازه قلعه نهادند و آنجا نیز تنور حرب گرم گشت و

عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات مجاهدان دین وزیده سپاه نصرت قرین بنیروی دولت قاهره قفل دروازه را بشکستند و قلعه چنانرا که یك شمه از وصف او شنیدی هم در روز یك شنبه بیست و سیم ماه مذکور مسخر ساختند و چون کار از دست و تیر از شست رفته بود گرجیان فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و لشگر فیروزی نشان جمعی از نادانانرا از بالای قلعه بزیر انداختند و نزال حاکم قلعه و دیگر سر کشانرا گرفته دست و گردن بسته بدرگاه جلال آورده و مجموع مردانرا بتیغ سیاست بگذرانیدند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کردند و عاطفت خسروانه زن نزال را به شیخ ابراهیم والی شیروان بخشید و بر حسب حکم جهانمطاع آتش در عرادها و منجنیقها زدند و فرمانفرمای هفت اقلیم در کنف دولت و اقبال مراجعت نموده باردوی همایون فرود آمد و بکچك و دیگر بهادران را که در آن شب بحصار بالا رفته بودند از زر و کمر خلعت و شمشیر و استر و خیمه و خرگاه و ضیاع و عقار و دیگر اسباب تجمل و تنعم بی نیاز و توانگر گردانیده حراست قلعه را بیکی از اعیان خراسان موسوم به محمد توران که بپادشاه توران اشتهار داشت تفویض فرمود و طایفهٔ از خراسانیان را پیش او گذاشت و فرمود که اموال آنحدود و نواحی را در مایحتاج خود صرف کرده نگذارند که بعد از آن گرجیان پیرامون ولایت مسلمانان گردند و در خلال این احوال مولانا قطب الدین قمی از شیراز بامجموع نویسندگان آندیار بدرگاه عالم پناه آمدند و بسیاری از تبرکات بموقف عرض رسانیدند و متعاقب ایشان حاجی مسافر از پیش امیرزاده رستم رسیده پیشکشها کشید و از اصفهان خواجه مظفر نطری از جواهر و نقود اسب و استر و اشتر چندان بگذرانید که دیدهٔ عقل در آن خیره مانده و صاحبقران دریا نوال اکثر آنها را بر شاهزادگان و امراءِ و نوئینان تقسیم نمود و از کرمان آیدکو برلاس و احمد داود که بضبط مال آنجا رفته بودند باردوی اعلا پیوستند و عز بساط بوس دریافته مراسم پیشکش بتقدیم رسانیدند و از آن ولایت مولانا ضیاءِ الدین سراج و شیخ صدرالدین که هردو متصدی منصب قضاوت بودند رسیدند و شیخ محمود رنگی که نسخه جوش و خروش

در مناقب و مآثر حضرت صاحبقران پرداخته وساخته‌اوست همراه ایشان بود وشیخ محمود مشارالیه دروقت عبور از آب کر که‌در حوالی نعلین بسته‌اند در گذشته‌در آب افتاد وغریق بحر رحمت گردیدوپسرش آن کتابرا باتمام رسانیده بتقبیل قوایم سریر خلافت مسیر استسعاد یافت و مشمول نظر عاطفت واحسان حضرت صاحبقران آمده داروغه یزد یوسف خلیل باضابط اموال آنجا و غیاث الدین سالار سمنانی به موکب همایون پیوستند و همچنین از اقطار ممالک محروسه حکام و علم‌داران میرسیدندو هدایاوتحف گذرانیده بتفقد والتفات پادشاهانه‌سرافراز گردیدند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب انجازو مراجعت از آنجادرعین نعمت و ناز

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از فتح قلاع گرجیان فراغت یافت بعد از تقدیم و ترتیب طوی باعظمت عزیمت جانب انجا ز تصمیم داد و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر امراء و نوئینان را با سپاهی فزون از قطرات باران در مقدمه روان ساخت و حکم کرد که ممالک دیار راز را که عمدهٔ مملکت ایشانست غارت و تاراج کنند و لشکریان بر حسب فرموده در حرکت آمده چون‌ممر لشکر گیتی‌ستان جنگلستان بود شیران‌بیشه وغا درختان‌بریده‌راه میساختند و بقدم صدق پیش رفته دست بنهب و سبی بر می‌آوردند و غلغله تکبیر در طاس نگون سپهر می‌انداختند و حضرت صاحبقران از عقب نهضت نموده بمیان گرجستان در آمد و از عبور لشکر منصور قریب هفتصد مزرعه و قصبه ودیر معروض عرضهٔ تاراج شد و کلیسا که از سنگ افراخته شده بود باخاک یکسان آمد و گرجیان هر که بدست افتاد کشته شد و بعضی از مواضع کفار گرج که در میان مغارها و کوهها بودند به‌نردبانها بالا رفته متحصن شدند از موقف جلال حکم واجب الاذعان صدور یافت که صندوقها بزنجیر و ریسمان استوار کردند و در هر صندوقی یك نفر یادو نفر از ارباب جلادت و شجاعت نشسته و طایفه در برابر کوه ایستاده و صندوقها در برابر مغارها فرو میگذاشتند و آن بهادران بتیر

وشمشیر بیدغدغه جنك می کردند وبچستی وچابکی ازصندوق جسته خود را در مغارها می‌انداختند و با آن که در هر مغاره چهل و پنجاه کس بلکه زیاده بودند بر همه غالب می‌آمدند و مردانرا کشته زنان و فرزندان ایشانرا اسیر مینمودند و اموال و اثقال آنجماعت را بباد غارت وتاراج میدادند و بر این نهج بسی مواضع مسخر گشت و کنایس مخالفان ملت بیضا را منهدم ساختند و باغات ایشانرا از بیخ وبن برانداختند و از خرابی و ویرانی دقیقه نامرعی نگذاشتند و درختانرا بعضی پوست باز کردند و بعضی را بآتش سوختند و چون اضرار کفار بنهایت انجامید روز دو شنبه چهارم ربیع الاول سپاه بهرام محل باز گشته باردوی اعلا ملحق شدند و در روز سه شنبه با دیگر ملازمان موکب فیروزی نشان سوار شده صید فراوان افکندند و باز در جمعه هیجدهم ماه مذکور داعیه شکار از خاطر خاقان مؤیدمنصورسر برزده در آن صحرا و بیابان نخجیر بی پایان افکندند وچون از آن کار فراغت یافتند بار دیگر برسر قتل و غارت رفتند وپیش ازاین سرداران گرج که در اردوی کیهان پوی اسیر بودند کس فرستاده گرگین را آگاهی داده بودند که اگر بدین طریق رایت فتح آیت خسرو سرافراز بانجاز رسد در گرجستان از هم کیشان ماو تو نشان نماند ملك گرگین از این سخن متغیر شده جمعی از هم کیشان خودرا باپیشکشهای نفیس بدرگاه پادشاه اسلام فرستاد و چون ایلچیان گرگین باردوی خجسته پادشاه روی زمین رسیدند دست در دامن شفقت امراء زده عرضه داشتند که والی مادر مقام طاعت گذاری و فرمان برداریست اگر بیمن اهتمام وعنایت شما نوعی شود که صورت غضب حضرت صاحبقرانی تسکین یابد او برفور آنچه از نقود و جواهر که میسر گردد ارسال نماید و باج و خراج را ملتزم شود که سال بسال بخزانه عامره رساند امراء فرصت جسته در وقت مناسب زانو زده سخنان ضراعت آمیز گرگین را بپایه سریر اعلا عرضه داشتند و در آن باب فصلی مشبع راندند چنانچه در تواریخ مسطو راست و زبان هر یك به مضمون این مقال مترنم شده * بمن بخش گرگین میلاد را * صاحبقران که همگی همت او بر اعلاء معالم دین مقصور بود شفاعت ایشانرا شنید و آنکلمات را بسمع

رضا اصغا ننمود و امراء در این قضیه بارباب درس و فتوی رجوع کرده فقها و مفتیان در مجلس همایون تقریر فرمودند که این جماعت جزیه قبول نموده اند حکم شرع آنست که دست از ایذا و اضرار ایشان باز دارند و بقتل و غارت تعرض ننمایند بالاخره حضرت صاحبقرانی بموجب فتاوی ائمهٔ اسلام عمل نموده ملتمس گرگین را باصعاف مقرون داشت وامیر شیخ را که یکی از شفعاء او بود ممنون گردانید و سر کرم جنبانیده فرستادگانرا در میان یأس و امید رخصت انصراف داد و چند روز در آن نواحی بعیش و عشرت و صید شکار اشتغال نمودند و ایلچیان مراجعت کرده هزار تنکه مسکوك بالقاب همایون شهریار دادگر با هزار بار اقمشه نفیس وامتعهٔ غریب و اوانی طلا و نقره و یك قطعه لعل آبدار خوش رنگ بسنگ هیجده مثقال بعرض همایون رسانیدند و جزیه و خراج را بقبول عهود ومواثیق موکدساختندوحضرت صاحبقران رایت مراجعت بر افراخته بعدازقطع چندمنزل بتفلیس رسیدومجموع دیرهاو کلیساهارا که در آنحدودونواحی بودمنهدم گردانیدند و چون از آب کر گذشته‌ومرحله پیمود جهت عمارت بیلقان عنان عزیمت بجانب قراباغ منعطف گردانیده و آغروق را گذاشته پیش روانه شد و چون در حوالی بیلقان رسیده فرودآمد وبعد ازدوهفته آغروق ولشگریان رسیدند هریك ازافواج حشم وخدم درمحلی فرود آمدند ورای آفتاب اشراق خسروآفاق پرتو التفات بر تعمیر بیلقان انداخت وآن‌شهر ازدیر بازخراب وویران‌شده بودبنوعی که ازابنیه و عماراتش خشتی برجای‌خود نبودالقصه‌فرمان واجب‌الاذعان بنفاذپیوست که‌مهندسان خبیرو مباشران روشن‌ضمیر طرح شهری کشیدند مشتمل برسوری عریض وخندقی عمیق وچهار بازار وبیوت ودروب بسیاروباغ وبساتین وغیرآن در ساعتی مسعود و زمانی محمود طرح شهرانداختند وبطناب پیمودة برشاهزادگان و امراء قسمت نمودند ولشگریان باهتمام تمام برکارعمارت‌مشغولشدند ومجموع آن‌ابنیه‌وعمارات رااز خشت پخته دریك ماه‌تمام باتمام‌رسانیدند ودور باروی آن بگزبزرك دوهزار وچهارصد گزبود وعرض‌دیوارش یازده گز وارتفاع آن‌قریب پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمقش بیست گز و کنگره وسنك انداز ترتیب دادند وشهری

چنین باوجود کثرت بارندگی وشدت سرما وبرودت هوا دریکماه چنانچه سبق ذکر یافت ساخته وپرداخته آمد ورای صوابنمای اقتضای آن کرد که ازرود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تاازفیضانش اراضی آنحدود ونواحی معمور ومسکون گردد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امراء وشاهزادگان ونوئینان بکفایت آن مهم قیام نمایند وتواچیان مسافت جوی را برسپاهیان قسمت نمودند و باندك زمانی نهری روان که طول آن مقدار شش فرسخ وعرض پانزده گز شروع مهیا و آماده شد .

ذکر ارسال حضرت صاحبقران امناورا بولایت جهت

تفتیش احوال زیردستان وتعمیر شهر بیلقان

درآن اوان که اراضی بیلقان مرکزرایت فیروزی نشان بود اشراف واعیان ممالك توران وایران برسانیدن تعزیت شاهزاده مرحوم محمد سلطان وتهنیت فتح دیارروم و گرجستان ازانحاء واقطار احرام قبله اقبال و کعبه آمال بسته بودند وبر درگاه شهریار ستوده خصال جمع آمده هنگام بارعام درمجلس فرمانفرمای انام از علماء نامدار وفضلای روزگار جمعی عظیم منعقد میشد وچون خاطر خطیر آنحضرت بتحقیق مسائل دینی ومعارف یقینی وملکات ملکانه واخلاق خسروانه بود نکات لطیف وحکایات بدیع درمیان آمدازجمله کلمات ارباب فضل ودانش بفضیلت عدل واحسان و مزیت برو امتنان منجر شدوحضرت صاحبقران عدالت نشان خواست که آن بحث بمجرد گفتار بیکردار آخر نشود لاجرم باافاضل فضایل انتساب خطاب فرمود که در ازمنه سابقه وقرون سالفه علماء ملت سلاطین وارباب دولت را نصایح مشفقانه میکرده‌اند وبر امور مستحسن ترغیب و تحریص مینموده‌اند و از افعال نکوهیده واعمال ناپسندیده منع میفرموده اند ودر این عصر شما مرا هیچ ارشاد نمیکنید وازصلاح وفساد مملکت ورعیت بامن حرفی نمیگوئیدایشان متفق الکلمه معروض داشتند که **لله الحمد و المنه** که پادشاه دین پرور معدلت گستر از موعظه ونصیحت ازامثال مااستغنا دارد وهمه کس رادر اجرای احکام علمی وقوانین

عملی از آنحضرت تعلیم باید حضرت صاحبقرانی صافی‌سیرت از آن کلمات اگرچه مطابق واقع بود اعراض نموده فرمود که مرا امثال اینسخنان که بر سبیل ستایش وتحسین گویند اصلا خوش نمی آید غرض ازاظهار اینحدیث جذب قلوب نیست بلکه مقصود آنست که هریك ازشما که ازناحیهٔ آمده‌اید احوال داروغگان ومعاش گماشتگان مرانسبت برعایا و زیردستان اعلام کنید تا اگر از زبردستی حیفی برزیردستی رفته باشد بتدارك آن مشغول شوم علماءو فضلاءِ زبان بدعاوثنا گشادند وهریك آنچه‌ازنیك وبد وغث‌وثمین مملکت‌خود میدانستند عرضه‌داشتند وحضرت صاحبقران رعیت پرور طایفه ازاصحاب درس‌و فتوی را که بزهد وتقوی موصوف بودند اختیار فرمود وهریك ازایشانرا باامینی متدین ازقبل دیوان اعلابقطری از اقطار ممالك محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات نموده داد مظلوم ازظالم ستانندو ستمکارانرا گوشمالی بسزادهند وصورت قضایا را بموجب راستی ثبت کنند وباز گشته بعرض رسانند تا عالمیان باین عواطف امیدوار گشته درمهاد امن وامان پهلو بربستر استراحت نهند ودرصبح وشام‌بدعا دولت روزافزون پادشاه اسلام‌قیام نمایند ودیگر ازوقایع آنزمان این بود که امیرزاده‌عمر ازآنجا روان شده و قطع منازل ومراحل نموده باراضی‌بیلقان رسید ودرروز غره جمادی الاول سنهٔ ست و ثمانمائه‌بشرف‌پایبوس‌استسعاد یافته‌وسبب‌طلب امیرزاده عمر آن‌بود که‌ایالت‌وولایت آذربایجان باتوابع ولواحق مفوض‌برأی ورؤیت آنجناب گردد ودیگر ازوقایع آنکه نوکر چرکس پسرتومن‌آمده‌سرملك عزالدین حاکم کوچك را که پیوسته راه تمرد وعناد میسپرد‌بدرگاه گیتی پناه آورد وفرمانشد که‌پوست سرش‌راپرکاه سازند وبردار اعتبار آویزند ودیگر از وقایع آنکه شحنه عدالت نشان شهریار جهان فرمانداد که‌مولانا قطب‌الدین قمی‌را که پیش ازاین ازاعمال فارس باردوی همایون آمده بودبند کنند وسبب قید او آنکه بسمع اشرف‌اعلارسیده که‌مولانای مشارالیه درحین توجه باردوی کیهان‌پوی مبلغ سیصد هزاردینار کپکی بعلت نثار و پیشکش از رعایا ومحترفه شیراز گرفته است وقدم ازعالم انصاف و مروت بیرون نهاده وحکم‌شد که‌شیخ درویش‌الهی خدمتش راباذآلانه ودوشاخه درشیراز

بردو آن وجوه رابصاحب آن اموال رساند ونوکرش ارغنونرا که حرکت ناپسند ازاوصادر شده بود وضرری چند بخلایق رسانیده از حلق بیاویزند وبرجسر کسر حال ضعفا ومظلومان پردازند واشارت علیه بصدور پیوست که مولانا صاعدرا که همراه مولانا قطب الدین قمی ونویسندگان ازفارس آمده وصورت ظلم مولانای مذکور بمسامع علیه رسانیده بود همراه ایشان بشیراز برند وخاطر نشان مردم آنجا کنند که هرحیف وظلمی که مولانا قطب الدین بارتکاب آن جسارت نموده رضاو اشارت خسرو کامیاب بآن مقرون نبوده باز گوید وآنحضرت خواجه ملك سمنانی راباایشان جهت ضبط اموال فارس روانه ساخت وچون آنجماعت بموجب یرلیغ پادشاه باامثله واحکام بشیراز رسیدند ارغنونرا ازحلق بر کشیدند وروزجمعه که گروهی انبوه از مردم شهرو روسا درمسجدعتیق جمع آمده بودند وصحن وبام مسجد ازایشان پرشده بود مولانا قطب الدین رادرپای منبر سنگین بـا ذآلانه ودوشاخه حاضرساختندمولانا صاعدبرمنبر شده سخنان شهریار صاحبقرانرابسمع خلایق رسانید واین بیت خواجه عماد فقیه راتغییر کرده وبدین نهج برزبان گذرانید.

بیت

اگر خراب شداین مملکت زشاه مدان　　که نزدمردم دانا گناه مولاناست

و از اطراف وجوانب غلغله وثنای پادشاه رعیت پرور بگوش ساکنان عالم علوی رسید ودرمدت دوماه مبلغ سیصدهزار دنیار کپکی را که همراه آورده بودند در حضور قضات وامینان ملك بیقصور و کسور بخداوندان اموال تسلیم نمودند ودر آن باب خطوط نوشته باسامی حضار مجلس موشح گشت وبعداز آن شاهزادهٔ جوان بخت امیرزاده پیرمحمد بن امیرزاده عمرشیخ مولاناقطب الدین رابند و دوشاخه بر گرفته روانه سمرقند گردانید.

ذکر توجه امیرزادگان نامدار بپایه سریر اعلا ورفتن امیر سلیمانشاه وامیرزاده رستم بصوب ری ودماوند

چون خاطر خطیربانی مبانی جهانبانی حضرت صاحبقرانی ازعمارت بیلقان

فراغت یافت عنان عزیمت از برای قشلاق بجانب قراباغ تافت وچون بآنجا رسید آنحضرت وشاهزادگان وسران سپاه در بوریاها که بموجب فرموده ساخته و پرداخته بودند نزول فرمود ولشکریان نیز در منازل خود قرار گرفتند وامیرزاده رستم که پیش ازاین مقرر شده بود که جهت تفویض ولایت والوس هلاکوخان باامیرزاده‌عمر در قراباغ حاضر گردد ازراه قلاعی وسنتا متوجه گشته باردوی همایون پیوست وشرف زمین بوس دریافته ودرآن اوان که منهیان بمسامع علیه رسانیدند که اسکندر شیخی که برحسب یرلیغ واجب الاذعان بضبط فیروزکوه ودماوند رفته ازاوتمرد و عصیان سرمیزند ودفتر حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی برطاق نسیان نهاده بکفران نعمت اقدام مینماید واینمعنی برمزاج اشرف اعلا گران آمده ازموقف جلال مثال واجب الامتثال صدور یافت که امیر سلیمانشاه باتفاق امیرزاده رستم متوجه ری شوند اگر خبریاغی گری اسکندر مطابق واقع باشد پیادگان قم وکاشان ودرگزین راجمع آورده ازعقب اوبروند وسزا وجزای آن کافرنعمت رادرکنارش نهند وایشان بموجب فرمان روان شدند وامیر شیخ ابراهیم بموجب فرموده بدرگاه عالم پناه آمده ساوری فراوان آورد وانواع پیشکشها ازرخوت واقمشه وجوشن وسایر اسلحه وغلامان خوش منظر وکنیزکان ماه پیکر وتنسوقات دیگر بعرض رسانید ویکهزار اسب کشید وهمچنین مطایای آمال امراء را ازنقود واجناس گرانبار گردانید و در آنزمستان هرهفته ببهانه طوی عظیم ترتیب داده بوظایف عیش وعشرت وطرب میپرداختند ودر تضاعیف اینحالات ازعراق عرب نورالورد پسر سلطان احمدرا که هیجده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود و گل رخسارش درباغ جوانی نو شکفته بیاوردند و بصر صرقهر نهال قامتش که از جویبار خلافت بالا کشیده بود منحنی گشت ودراثناء این اوقات سیدبر که **علیه التحیة و البرکات** رسیدوحضرت صاحبقران ستوده خصال از خرگاه برسم استقبال بیرون آمده جناب سیادت مآبی جهت اقامت رسوم تعزیت امیرزاده محمد سلطان دستار ازسر برداشت و آنحضرت سید مشارالیه رادر آغوش گرفت وهردو بسیار بگریستند وهم درآن زمان ازجانب ماوراءالنهر اعیان واشراف وسادات وعلماء مثل خانزادگان سمرقند وخواجه عصام -

الدین واولادشیخ الاسلام گیتی وعبدالرحمن ودیگر بزرگان آندیار و سایر بلاد وامصار بدرگاه پادشاه کامکار آمده مرثم عزای شاهزادهٔ نامدار بتقدیم رسانیدند و بزلال موعظت ونصیحت نایرهٔ فرقت راکه التهاب داشت تسکین دادند وچون خاطر خطیر خسرو جهانگیر بتحقیق مسائل دینی میل تمام داشت هرروز بعد از آنکه رای عالم آرای رااز تنسیق امورملکی فراغتی روی نمودی فضلاءِ انام وعلماءِاعلام درمجلس واجب‌الاحترام پادشاه اسلام جمع آمدندی و به مباحثات شریف والقای نکات لطیف که‌متعلق بملت‌حنیف بود مجلس آراستندی‌وچون‌پیش ازاین‌نویسندگان برامیر آیدکو حاکم کرمان تحریر کرده بودند ومبلغی بنام او رقم‌زده ودراین محل‌ستر عظمی تومان آغا که‌عمزاده اوبود ودختر اودرحبالهٔ نکاح امیر آیدکو بود بمیان درآمد وآن مهم رابصد تومان کپکی‌قطع فرموده وامیر آیدکو ملتزم ادای وجه مذکور شده باردیگر حکومت کرمان بروی‌قرار گرفت ودیگر از جزئیات وقایع آنکه درآن زمان نوشیروان پسر بیان‌آغا را برای تحصیل اموال آذربایجان بتبریز فرستادند وپیر محمد پولاد راکه ازجمله امراءِ شاهزادهٔ جوان بخت شاهرخ بهادر بود بحکومت ساری‌روان کردند ودر این‌اثنا خدر معلا بیکم ملك‌آغاحرم‌محترم امیرزاده پیرمحمد جهانگیر وپسر امیرزادهٔ مشارالیه امیرزاده خالد وسلطان مهدی باردوی همایون رسیدند وبشرف ملاقات فایز شده نفایس هندوستان بموقف عرض‌رسانیدند.

ذکر توجه مخدوم زاده‌عالمیان‌شاهرخ بهادربصوب گیلان

ووقایع ترکان درقراباغ

چون حکام‌ممالك گیلان بارسال رسل‌وهدایا وتحف‌اکتفا نموده بچترخسرو جهانگشای استظلال ودیدهٔ امیدوار ازغبار سمند جهان پیما روشنائی نفرمودند از موقف غیرت پادشاهانه یرلیغ جهانمطاع بنفاذ پیوست که‌بلال و محمد برادر علی سلطان تواچی وبایزیدبورلدای وبهلول برلاس وبرخی‌ازسپاه ظفرپناه بجنگلستان گیلان درآمده درآنحدود قشلاق کنند وایشان بامتثال امر مبادرت نموده روان

شدند وحکم‌شد که‌امیرزاده شاهرخ باچندقوشون ازجریك منصور متوجه آنصوب گشته بعزل نعاج روند وفرزند ارجمند شاهزادهٔ مذکور ابراهیم سلطان با تومان خود امیر جهانشاه وامیرشیخ ابراهیم ورستم طغایبوغاو سید خواجه علی بهادر و دیگر شیران بیشهٔ وغا ملازم‌رکاب ظفرانتساب آنجناب باشند و شاهزادگان‌جوان بخت وسرداران پای تخت بموجب فرموده درحرکت آمدند و بعزل نعاج رفتند و چون حکام گیلان ازتوجه سپاه فیروزی نشان خبردار شدند اضطراب به‌بنیان‌قصر تمکن‌ووقـار ایشان راه‌یافته و کسان فرستاده مبلغی کرامند برسم‌ساج وخـراج قبول‌نمودند وشاهزادگان کسان‌فرستاده‌وقضیه‌باج‌وخراج رابعرض‌همایون‌رسانیدند و درمحل‌قبول افتاده جمعی‌جهت‌تحصیل‌اموال‌بگیلان رفتند وسیدرضا گیلانی که‌از حکام آنجا بزیورحسب‌و گوهرحلم‌متفردو منفرد بود وامیر محمدرشتی که‌ازملوك آن‌سرزمین وبحشمت وتمکین امتیاز داشت تنسوقات سزاوار ترتیـب داده‌متوجـه درگاه پادشاه‌سپهر اقتدارشدند وهمچنین سرداران‌دیگر ولات‌هریك معتمدیرا بـا تحف‌وهدای بسیار ارسال نمودند وچون آنجماعت بساحت بارگاه جلال رسیدند و پیشکشها گذرانیدند و زبان باظهار اطاعت‌وانقیاد گشادند وبرهنمونی‌سعادت و اقبال ادای باج و خراج را التزام نمـودنـد و عاطفـت خسـروانه همـه را بصنـوف نوازش وتربیت سرافراز ساخت وبنابرآنکه‌سیدرضاازاهل‌بیت‌نبوت‌بود و صاحبقـران صافی عقیدت خواست کـه در تربیت او بنوعی شروع نماید که سایر ملوك گیلان ممنون منت اوباشند لاجرم از مال آنولایت که قریب‌پانزده هزار من ابریشم بود بوزن شرع و هفت هزار اسب و سه‌هزار دینار کپکی مقرر شده بود آنچه بملکیت سید مشارالیه و امیر محمد میر سید ثلثی‌بجناب سیادت مآب بخشید و محصلان برحسب فرمان از مطالبت نصف و ثلث مال که مرقوم رقم تحقیق شده بود بازداشتند و مقارن اینحال حضرت صاحبقران شمـس نامـی را از پیش امیرعباس بضبط قلعه کاخ فرستاد و از جمله وقایع زمان قشلاق قراباغ بـود که امیر سید برکه مریض گشت و هرچند اطباء در معالجهٔ آن ید بیضا نمودند فایدهٔ بر آن مترتب نشد و صحیفهٔ حیات آن سید بزرگوار مطوی گشته مرغ

روحش از قفس کالبد بجانب کنگرهٔ عرش پرواز نمود و حضـرت صاحبـقران از وقوع اینحادثه بغایت مضطرب و متألم شده آخر الامر مضمون کلمه **کل نفس ذائقة الموت** را نصب العین ضمیر ساخته دست در عروهٔ وثقـی تحمل و اصطـبار زده و اشارت علیه صدور یافت که نعش او را باند خود برده برسم امانت در خـاك نـهند و در آنولا عنایت شهریاری شامل حال امیرزاده اسکندر آمد و زمام ایالت ولایت همدان و نهاوند و بروجرد و مواضع دیگر ازلرستان کوچك با ضمایم و ملحقات و توابع و مضافات درقبضه اختیار اونهاد و چون فصل شتا بآخر رسید دراوایل فروردین سلطان عیسی حاکم ماروین بازینت و تجمل تمام بدرگاه پادشاه آمد و حجله نشین تتق عصمت را که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با خود همراه آورده و ملـك عز۔ الدین نیز از سلطانیه رسیده پیش کش فراوان بموقف عرض رسانید و در این اثناء حکم لازم الانقیاد بنفاد پیوست که وجوه اعیان والوس هلاکوخان که درولایت آذربایجان ساکن و متوطن اند هر کس پسری یابرادری با کوچ بسمرقندفرستد و بجهت کوچانیدن ایشان جمعی معین شدند وچون ماه مبارك رمضان روی نمود و مدت یك سال ازوفات امیرزاده محمد سلطان گذشته بود برای ترویج روح او ختمات کلام الله بتقدیم رسانیده آشی عظیم دادند و بعد از آن نشاط شکار از خاطر خطیر خسرو کامکار سربرزد و آنحضرت سوار شده شاهـزادگان عظـام وامراء عالیمقام در صحرای آق نام جرگه انداختند و بعد از سه شبانـه روز از اطـراف جرگه بهم رسیده صید فراوان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند حضـرت صاحبقرانی عالی همت بسادات و علماءِ واکابر و فضلاءِ سمرقند و بخارا و سایر بلاد مـاوراءالنهر تبرکات افرنج و روم چندان داد که در مخیله ایشان نگذشته بودو رخصت انصراف ارزانی داشته آنجماعت را شاکر کرد و دعاگوی و آسوده خاطر بمواطن ومساکن خویش فرستاد .

ذکر جنبش رایات ظفر پیکر و تفویض ایالت الوس هلاکو خان بمیرزا عمر

چون در این یورش خجسته اثر آنچه از مخیلهٔ پادشاه هفت کشور متصور بود میسر گشت عزم مراجعت بجانب مستقر سریر سلطنت از خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر برزد و در اوایل بهار که افراسیاب مشرقی انتساب روی بمستقر عز وشرف خویش نهاد و در چهارم رمضان المبارك سنه ست و ثمانمائه ازقشلاق قراباغ نهضت نموده بجانب دارالسلطنه سمرقند در حرکت آمد و بر آب ارسن جسر بسته وبسعادت اقبال عبورنموده ودرعلفزار کنار بحوالی قریه نعمت آباد که ازفزای نهر برلاس است و از مستحدثات همت آنحضرت نزول فرموده و در آن محل امیرزاده شاهرخ از غزل نعاج معاودت نموده بموکب همایون پیوست و در این اثنا ملازمان عتبهٔ علیا بموجب اشارت پادشاه ظفرلوا بترتیب اسباب طوی و تهیه مایحتاج جشن قیام نموده و عاطفت خسروانه حکومت ممالك آذربایجان راباتوابع و لواحق تا حدود روم و شام بامیرزاده عمربن میرانشاه ارزانی فرمود و یرلیغ واجب‌الاتباع بآل تمغای خاص ارزانی داشت وفرمانداد که شاه زادگانی که متصدی ایالت فارس و عراق عرب وعجم باشند از حکم او سر نه‌پیچند و بجار او حاضر شوند و لشگریان پدرش در ملازمت او کمر بندند و امیر جهانشاه بن امیرجاکو را باچند امیر دیگر مثل امیر موسی و توکل و یادگار برلاس وجیدبورلدای و غیرهم را ملازم شاهزاده گردانید و سفارش فرمود که در کلیات و جزویات امور از صوابدید امیر جهانشاه در نگذرند و شاهزاده را بتاج و کمرمرصع و خلعت خاص و اسبان بازین زر اختصاص داد و امراءِ را نیز بتشریفات فاخر و انعامات وافر معزز و موقر ساخت و حکام ممالك مثل امیرشیخ ابراهیم شیروانی وسلطان عیسی حاکم ماروین و گوسیندیل گرجی و شیرك و جالیق و بسطام همه را خلعت داده ملازم رکاب امیرزاده عمر گردانید و اوبصوب ییلاق آلاطاق توجه‌نمود و فرمانفرمای آفاق بعون ملك خلاق از آنجا کوچ کرده و طرح شکار انداخته صید فراوان افکندند و کنار آب آفاق که آنجا را آملا رود گویند از فر نزول

موکب همایون رشك سپهر کبود گشت و چند روز در آن منزل توقف افتاد ماه مبارك رمضان بآخر انجامید و چون هلال فرخ فال شوال روی نمود و مولانا نظام‌الدین بستی که بعضی از مورخان از او بشامی تعبیر کرده‌اند بقرائت خطبهٔ عید و اقامت صلات آنروز سعید قیام نمود و حضرت پادشاه دریادل بعد از فرایض و نوافل و بخشش و انعام شامل بطرب و سرور و عیش و حضور مایل شده فرمان داد تا جشنی شاهانه و بزمی خسروانه بیاراستند.

ذکر تتمه داستان امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و

رفتن امیرزاده اسکندر و امیرشاه ملك در عقب ایشان به جانب ری بر وفق اشارت پادشاه اسلام

سابقاً سمت گذارش یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه بمقتضی اشارت خسرو جمجاه جهت تحقیق حال و دفع اسکندر شیخی متوجه صوب ری شدند و چون بدانجا رسیدند روشن شد که اسکندر از تیرگی رای روی از درگاه سلاطین پناه گردانیده ودر بیابان غوایت و بغاوت توغل نموده و قلعهٔ فیروز کوه را مستحکم ساخته و پسر و خویشان خود را بمحافظت آن قلعه‌نصب کرده و خود بکوه رستمدار گریخته است امیر سلیمانشاه و امیرزاده رستم‌هشت روز در طهران بسباط اقامت انداختند و از پیادگان آنولایت و قم و کاشان و ساوه وغیرذلك دوهزار مرد جمع آوردند و سر در پی اسکندرنهاده رستم‌وار برستمدار درآمدند و بعد از محاصره قلعه نوروز را مسخر ساختند و در آن محل ملك کیومرث پیش ایشان آمد امیرزادهٔ دولت یار و نوئینان رفیع مقدار بفحوای الحرب خدعة عمل‌نموده ملك کیومرث را که میان او واسکندر شیخی نزاع و مخالفت بود بگرفتند و خدمتش را پیش اسکندر فرستادند و ازراه فریب پیغام دادند که ما دشمن تورا فرستادیم باید که‌بی‌دغدغه و تحاشی پیش ما آئی وخدمت سابق را باین‌حرکت مؤکد گردانی و اسکندر بعد از اظهار تمرد و عصیان باین کلمات اعتبار نکرده و با کیومرث صلح وصفا پیش آورده اورا بترسانید وهردوبا

یکدیگر عهد و میثاق بسته دربدعهدی اتفاق نمودند و در کوههای سخت و بیشه‌های پردرخت خزیدند و در اوایل سال که کنار آب اغلق مخیم سپاه نصرت پناه شد قاصدی از پیش امیر سلیمانشاه آمده صورت‌واقعه را معروض ایستادگان پایهٔ سریر اعلا گردانید و رای عقده گشای ایلچی پیش امیر مضراب بخراسان روان کرد که با لشگرهای آنجا ازراه‌آمل وساری روی توجه بدفع اسکندرشیخی نهد و روز جمعهٔ هفتم شوال نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب ماوراءالنهر آمده اخبار آنجا بمسامع علیه رسانید و چون اراضی اردبیل مضرب خیام ظفر فرجام گردید خسرو پرویز و امیر شاه ملك و پسر علی سلدوز را از پیش بری فرستاده پیغام داد که از احشام خلج و اعراب که در نواحی قم و کاشان و ساوه توطن دارند حشمی فراهم آورند و امیرزاده اسکندر متوجه شده بامیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه پیوندد و موکب فرمان فرمای عرب و عجم از اردبیل و میانه گذشته بموضع سرچم نزول فرموده در آنجادولدای که ضبط قلعهٔ اونیك تعلق باومی‌داشت بتعجیل در عقب رانده عزبساط بوس دریافت و حضرت صاحبقران جهانگشای جهت خدمات دیرینه دولدای را در آغوش مهربانی کشیده پرسش احوال نمود و خلعت و کمرداد و فرمود که معلوم نیست که دیگرملاقات‌شود یا نه وظیفه آن که از صلاح و فساد این بلاد غافل نشوید واحمد جلایر تاریك‌مزاج واقع شده از او اندیشه نیست اما از قرایوسف ترکمان برحذر باش و بعدازاتمام وصیت او را وداع کرده رخصت مراجعت ارزانی داشت و چتر ظفرنگار از آنجا روان شده بیست و پنجم شوال در ضمان ملك ذوالجلال بسلطانیه رسیده درآنمکان که محصلان بتحصیل اموال گیلان رفته بودند آمدند ونقد وجنس فراوان‌آورده‌ند و بیست و دویم ماه مذکور رایت منصور از سلطانیه نهضت نموده و قطع منازل کرده صحرای قزوین معسکر لشگر ظفر قرین شد و چون امیر زاده ابابکر بر مراجعت آنحضرت مطلع گردید از اردبیل دو اسبه روی براه آورده و در مدت‌نه روز آن مسافت بعید را پیموده در صحرای قزوین بخاکبوسی ساحت بارگاه پادشاه روی زمین سرتفاخر باوج علیین‌رسانید و بوسیلهٔ سرایملك خانم وامیرشیخ

نورالدین از خاقان باداد و دین درخواست کرد که اگر رخصت پادشاهی بدان مقرون گردد پیش امیرزاده میرانشاه که در بغداد است باشد و ملتمس شاهزاده مبذول افتاده حضرت صاحبقران دوست نواز بنظر عنایت و اعزاز در امیرزاده میرانشاه نگریسته فرزند بجان پیوند را در کنار گرفت و اجازت داده مبلغ چهار صددینار کپکی بامیرزاده ابابکر انعام فرموده و جبل را که از نواحی بغداد است بحرم شاهزادهٔ مشارالیه شاهی ملکه که دختر امیر حاجی سیف‌الدین بود به‌رسم سیورغال انعام فرمود و امیر سلیمانشاه بموجب فرمان متوجه سلطانیه شد وحکم شد که امیرزاده‌ابابکر ازعقب‌امیر سلیمانشاه رفته باتفاق در دفع اسکندر شیخی سعی تمام نمایند و آنجناب بفرمان خسرو کامیاب پای سعادت در رکاب آورده بعد ازطی‌منازل‌در کجور بامیرزاده‌رستم وامیرزده‌اسکندروامیر سلیمانشاه و سپاه‌منصور پیوست وایشان آنجا رعایت حزم و احتیاط نمودهٔ خندق کندند و به‌شاخهای‌درخت استوارساخته‌مدت‌بیست روز توقف نمودند تا لشگریان‌رسیدند و ازاردوی‌همایون خبر آمد که ازعقب‌اسکندر بروند شاهزاده‌وسران سپاه‌برحسب فرمان‌روان‌شدند و چون آن را جنگلستان بود بساقیان درخت افکنده راه می گشادند ودر کمرها و گذرها که مخالفان‌خراب کرده‌بودندبتخته‌ها وچوبهاوقایل گذاره‌عبورمی‌ساختند و بدین و تیره از پی اسکندر تیره ضمیر می‌شتافتند و هر کرا می‌یافتند نهال‌حیات اورا ازجویباز نشو و نما به‌تبر قهر قطع می‌نمودند و ماهچهٔ طوق آفتاب اشراق‌از سوق ملاق در حرکت آمده در غره ذی قعده از افق جلکاء ری طالع شد و چون موضع سارق قمش مخیم اقبال پادشاه با داد و دهش گشت رای عالم آرای چهار پایان با احمال و اثقال زیادتی را براه بستی و خار روانه ساخت و درآنجا حرم محترم امیرزاده پیر محمد با فرزندان رخصت مراجعت یافته بجانب غزنین و کابل روانه شدند و یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که امیر شمس‌الدین عباس و دیگر امراء که نقل ایل قراتاتار و خانه کوچیان مملکت آذربایجان منوط و مربوط بسعی و اهتمام ایشان بود از راه خار وسمنان درحرکت آمده قطع مسافت‌نمایند وباشارت علیه ازتومان هر یك هر قوشون که موکل بودند برخیل خانه از

قراتاتار ایشانرا رانده شبگیر و ایوار کرده و امیرشاه ملك و پیر علی سلدوز که از برای جمع لشگر پیشتر آمده بودند باردوی همایون پیوستند وچون عبور حضرت صاحبقران بر قلعه گلخندان که در دامن دماوند واقع است ودر آن اوان خراب وویران بود اتفاق افتاد بتعمیر آن از گچ وخشت پخته فرمانداد و ازآنجا روان شده از دماوند بگذشت و بفرخی و فیروزی بفیروز کوه رسید .

ذکر عروج امیرزاده‌های عالیمقدار وپهلوانان جرار

بقلعه‌فیروزکوه وآغاز حرب ایشان

از امهات قلاع مملکت ایران که بحصانت ورصانت اشتهار دارد یکی قلعهٔ گردون شکوه فیروز کوه است و استحکام آن در افواه و السنه مذکور است و در کتب تواریخ مسطوراست وچون رایت منصور بحوالی آنحصاررسیدلشگریان‌جلادت آثار از اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند و کورکه زده سورن انداختند و فرود آمدند بهادران گردون شکوه بقدوم جرات پیش رفته سلها ترتیب دادند و بتهیه اسباب حصار گیری از عراده‌ومنجنیق اشتغال نمودند اهل حصار ازسراضطرار خاطربررزم و پیکار قرارداده پای مدافعت و ممانعت‌بیفشردند و دست بتیر و کمان زده سپر بی شرمی در روی کشیدند وچون شب درآمد ازنوکران امیرزاده‌ابراهیم سلطان محمد آزاد نام و شیخ بهلول و بیان تمور و طایفهٔ دیگر از بهادران از عقب هم یك‌یك به‌قلعه کوه برآمدند و مخالفان چون بر این حال اطلاع یافتند بمدافعه و مقاتله‌ایشان بشتافتند و نایرهٔ حرب‌اشتعال یافته از بهادران سپاه‌لشگر فیروزی اثر معدودی چند زخمدار شدند و چون آفتاب عالمتاب از کوه سربرزد بهادران‌رزم‌آزمای قلعه گشای کوس‌و کورکه‌فرو کوفتند وازکمرهاببالا برآمدند وروی جلادت بتسخیر حصار آوردند پس اسکندر شیخی و جمعی مازندرانیان دیوسار که درحصار بودند از مشاهدهٔ این حال مضطرب و سراسیمه شدند و از غایت خوف و وحشت طایفهٔ را ببارگاه گردون عظمت فرستادند و بهزبان استکانت از حضرت صاحبقرانی امان خواستند عاطفت حضرت

صاحبقرانی شامل حال فرستادگان شده همه را خلعت پوشانید و بعنایت بیپایان نوید داده باز گردانید و چون آنجماعت بقلعه در آمدند پسر اسکندر و سایر متعلقان او که در آنجابودند بپای ضراعت بدرگاه عالم پناه شتافتندوفوجی از سپاه منصور بحصار رفته ساکنان آنقلعه را با کوچ بیرون آوردند و حصنی چنان حصین بدو روز مفتوح شد و در تصرف بندگان حضرت آمد و حضرت صاحبقرانی زنگی تولی‌را با جمعی بکوتوال قلعه نصب فرمود و روز دیگراردوی کیهان پوی کوچ کرده نیم فرسنك رفتند و در مرغزاری فرود آمدند و شهریار والا گهر حضرات عالیه سرایملك‌خانم و تومان آغا را با گلدسته‌های چمن‌خلافت امیرزاده الغ بیك و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده اکحل و امیرزاده سعد وقاص ازراه سلطان میدان روانه سمرقند گردانید و در این‌اثناء منهیان بسمع اعلا رسانیدندکه ایل‌قراتاتار یاغی شده فتنه انگیخته اند بیان این سخن آنست که طایفهٔ از ایل قراتاتار که نقل ایشان بعدهٔخواجه تنگری برمش شده بود درظاهر دامغان سر از گریبان عصیا ن وطغیان برآورده و اورا بزخم‌های متألم ازمرکب درانداخته راه گریز پیش گرفتند و داروغگان طوایف دیگر که از عقب ایشان می‌آمدند تنگری برمش را که زخمدار و بیخبر افتاده بود بشناختند وخدمتش را باندرون دامغان برده مردم کاردان بمعالجهٔ او مشغولشدند و دیگر مردم آن جماعت که از این معنی خبردار شدند بر سر غدر و فتنه رفته آهنك فرار کردند و داروغه ایل دیگر که از عقب ایشان می‌آمدند و امیر شمس الدین عباس وشاه ولی پسر سونجك و ایلتمش وغیرهم از امراء قوشون که موکل ایل‌ها بودند بر این حال مطلع شده تیغ خون ریز از نیام بر کشیدند و قرب سه هزار نفر از ایشان را در بیرون و اندرون دامغان براه عدم فرستادند وچند فوج از آنقوم به جانب جنگلستان استراباد شتافتند و بازماندگان‌را امیر شمس‌الدین با خودببرد و چون رای عالم آرای شهریار جهانگشای از اینحادثه‌آگاهی یافت بیان قوچین و سیف‌الملوك ودانه خواجه و رستم برلاس‌و قماری بهادر را باپانصد سوارجرار درعقب گریختگان فرستادند بعد از آن امیرزاده احمد عمرشیخ‌و امیر برندق‌نیز

با طایفهٔ ازلشکریان بتکامیشی قراتاتاراز عقب برحسب فرمان روان شدند وچون ایل قراتاتار بعضی کشته شده و برخی گریخته و زمرهٔ همراه امیر شمس الدین عباس رفته بودند امیرزادهٔ مشارالیه تا دامغان رانده و از آنجا باز گشته بموکب همایون پیوستند و شرف ملازمت دریافتند و بیان قوچین و دیگر بهادران که نخست از عقب قراتاتاررفته بودند از بسطام وعقبه لنگرود گذشته بموضع قرالغان بکنار دریای قلزم بآن مردم رسیدند وسپاه منصور پانصد مرد بیش نبودندومعاندان گروهی انبوه باایشان جنك کردند و هزار نفر از آن جماعت را بتیغ انتقام بگذرانیدند و قرب دوهزار خانوار از قوم قراتاتار بدست آوردند و بیان قوچین از آن موضع باز گشته روی توجه باردوی اعلا نهاد و شاهزادگان و خواتین که پیش از این باشارت واجب الاطاعت متوجه سمرقند شده بودند چون ببسطام رسیدند امیرزاده شاهرخ از ایشان جدا گشته با متابعان براه نیشابور عازم هرات گردیدو حضرات عالیات سرایملك خانم و تومان آغا با آغروق بزرك براه جاجرم در حرکت آمدند .

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب اسکندریه و

محاربه سلطان حسین

حضرت صاحبقرانی قمع و استیصال اسکندر شیخی راهم مهمات دانسته عزیمت خسروانه بجانب جلاوه تصمیم داد و امیرزاده شاهرخ را که در آن ولا اندك مرضی روی نموده بود روانه هرات گردانیده و حکم فرمود که امراء و لشگریانش همچنان ملازم اردوی اعظم باشند ولوای ظفر پیکر بجانب جلاوه‌در حرکت آمد و در چند روز عساکرنصرت مآثر کوه‌های بلند و درهای ژرف طی کردند و چون بعد از قطع‌های راه دشوار سپاه فیروزی آثار ببالای کوه جلاوه برآمدند اسکندر کافر نعمت بصد مشقت روی شقاوت بجهنم دره نهاد و موکب همایون یکروز در جلاوه توقف نموده روز دیگر از عقب اسکندر شتافت و در آن راه دره‌ایست عمیق و بسیار درخت و بنا براین ابر ومیغ و بارندگی که همیشه

در آنموضع می‌باشدزمین آن ازخورشیدبی‌بهره است و عاطل وپرلای و گل‌ودرآن دره‌ایست عظیم و بغایت تیره که باسب و شنا عبور ازآنجا نتوان کرد و ازغایت صعوبت طریق و دشواری بجهنم دره‌اشتهار یافته وپلی که بربالای آن بسته‌بودند چون جناب شقاوت مآب از آن عبور نموده خراب وویران ساخت و چون گذشتن از آن آب متعذر مینمود طاعت گذاران بموجب اشارت فرمانده جزوو کل برآن رود پل بستند ونخست جهانشاه بهادر که بقراولی مقرر بود با پانصد مرد عبور نمودند وبعد ازآن یوسف برلاس و خواجه‌شیخ علی‌برلاس وسید خواجه‌بن خواجه شیخ علی بهادر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین بترتیب ازعقب یکدیگر بگذشتند و آنمردان گزیده جنگلها بریده راه می‌ساختند و از پی اسکندر که از جاده صواب منحرف گشته بود بهر طرف می تاختند و حضرت صاحبقرانی نیز ازپل گذشته و یك‌منزل قطع کرده بربالای پشتهٔ بیدرخت‌نزول فرمودوسرداران وبهادران راباطراف و جوانب‌بطلب اسکندرفرستاد و عجزچیان ایشان سادات مازندران بودند و از جملهٔ ملازمان رکاب نصرت قرین پادشاه روی زمین بیان قوچین و شاه ملك برلاس و صدر برلاس و شیخ درویش الهی و دیگر بهادران در میان جنگل در افتادند و در دریای قلزم باسکندر شیخی رسیدند و اسکندر با دویست هزار سوار وپیاده از قیتول خود بیرون آمده متصدی رزم و پیکار شدند و شیخ درویش الهی وهم بخود راه داده عنان باز گرفت و لشگر منصور که باسکندر رسیدند بیست هزار نفر بیش بودند و بارها دست برد شجاعت او در معارك مشاهده کرده بودند و فی‌الواقع اسکندر دلاوری بمیراث داشت چه نزد اهل تواریخ مقرر شده که قبیله او از نسل بیژنند که پدرش کیومرث و جدش گودرز و مادر او بانو گشم است دختر رستم دستان و فردوسی اسکنه‌الله فی فرادیس الجنان‌درداستانی ازربان بیژن گفته .

بیت

نیان شیر جنگی پدر گیو گرد — هم اکنون به بینی زمن دست‌برد

القصه آن بیست هزار بهادر از بیم عتاب و بازخواست خسرو کامیاب پای

تجلد فشرده بایستادند و دست بتیر و کمان یازیده دل بر مرك نهادند و اسکندر چندنوبت با سواران خویش تیرها در کف‌ازصف پیش رانده حمله نمودند وشیران بیشه وغا از موقف خود زایل نشده تیر باران کردند و اسکندر که بفر دولت قاهره از لشگری روی بر نمی‌تافت تا در آن حال بنا بر کفران نعمت ازپیش‌اندك نفری براه هزیمت شتافت .

شعر

بکفران نعمت دلیری که کرد　　که رخش حیاتش‌سکندر نخورد
سکندر که بود رستم روزگار　　زکفران نعمت‌چنین گشت‌خوار

و قراولان لشگر فیروزی نشان ندانستند که اسکندر در آن جنگل به کدام طرف گریخت‌ومقارن‌اینحال یوسف برلاس و سیف‌الملوك حاجی سیف الدین و حاجی عبدالله عیاس از عقب رسیدند وباتفاق در اردوی اسکندر ریخته دست به غارت و تاراج برآوردند وغنیمت بیرون ازتخمین و قیاس گرفتند و شب درآنجا توقف نمودند و امیرزاده رستم که با امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجك پیشتر آمده بودند بایشان پیوستند و از جانب چپ و راست بجستجوی آن ناراست درحرکت آمده بعمزادهٔ او لهراسب‌رسیدند و امیرعلی پسر اسکندر و متعلقان و زنان خدمتش را گرفتند و در این اثناء امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه بن شیخ علی بهادر با هفتاد نفر رسیدند و بهیأت اجتماعی بجنگل درآمده ازپی اسکندر روان شدند و بهنگام استوا آن پهلوان بیوفا را در جنگلستان یافتند و بااودویست پیاده‌بودو پنجاه‌سوار بالضروره دست ازجان‌شیرین شسته و آمادهٔ قتال گشته در برابر ایستادند و مخالفان دلیر گشته سوار و پیاده از جنگل بیرون خرامیدند و روی بامیرزادهٔ مشارالیه و ملازمان او نهادند و ایشان تیغ انتقام در معاندان نهاده اکثر پیادگان را برخاك هلاك انداختند و سپاه نصرت شعار وفادار قلم نسخ برداستان رستم و اسفندیار کشید چه بعد از آن که لسان یکی بضرب‌سنان از دهان بیرون افتاده بود جنك بسیاری کردوعاقبت اسکندر مغلوب و مقهور بجانب گیلان بیرون رفت و در مال حال او اختلافست

بعضی گفته‌اند که در آن دره بصد تلخی جان شیرین بقابض ارواح سپرد وبرخی برآنند که جهت سلامت نفس لباس اهل تصوف پوشیده وضع صوفیان اختیار کرد **الاول بالصواب والتحقیق اقرب** و امیرزاده سلطان حسین از آنجا باز گشته از کنار دریای قلزم با امیرزاده رستم و امیرزاده‌اسکندر و امیر سلیمانشاه وامیر شیخ نورالدین با گروه انبوه در جستجوی اسکندر در تك و پوی آمدند واز کنار دریای مذکور بجانب گیلان رفته بعد از قطع پنج فرسخ فرود آمدندچون در آن ظلمت‌آباداز‌اسکندر نشانی نیافتندمراجعت نموده باردوی همایون‌پیوستند و غیرت خسروانه شاهزادگان‌و امراء را بازخواست نمود وعتاب فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتندوامیرشاه ملك رامصحوب ایشان گردانیده باز بطلب‌اسکندر همه را بجانب گیلان فرستاد و آن جماعت یك شبانه روز در میان جنگل ولای رانده و مشقت بسیار کشیده رفتند و درآن ایام متصل دیدهٔ ابر برحال اسکندر می گریست‌چنانچه شاهزادگان‌محل فرود آمدن نمی‌یافتند و مقارن این زحمت و مشقت فرمان حضرت صاحبقران رسید که باز گردند و ایشان برحسب فرموده مراجعت نمودند و رایت منصور از فراز پشتهٔ مذکورنهضت نموده از پلی که بر آب جهنم دره بسته بودند گذشته و هجررا بجان امان بخشیده شب‌هنگام از پیش شاهزادگان امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان‌حسین پیش جناب امارت‌پناه قاصدی آمده خبر آورد که ما بکنار جهنم دره رسیده‌ایم و بی پل عبور از آنجا متعذر است و یارای و استعداد پل بستن نداریم آن حضرت محمد آزاد راباتوکل باورچی وسی کشتی به‌آنجا فرستاد تا برآن آب پل بستند و شاهزادگان وامراء ولشگریان از آن پل عبور نمودند وبخدمت شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و شب در آن مرحله توقف نموده رایت ظفرنشان از آن منزل بجانب گیلان وطرف قلعهٔ حرثی درحرکت آمد و بجلکاء کلاره دشت رسید و چند روزی در آنصحرا رحل اقامت انداخت مقارن این‌حال حضرت‌صاحبقرانی امیرغیاث‌الدین پسر کمال الدین علی را که میان او و اسکندر شیخی عداوت قدیم بود ملحوظ نظر عنایت گردانید و ایالت ولایت ساری را بوی ارزانی فرمود.

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقرانی بجانب

مرکز دولت ووصول آنحضرت بدار السلطنت سمرقند

چون از اسکندر شیخی همچه آب حیوان بجز نام ونشان نماند و اقربا و اعوان و انصار او درقبضهٔ لشگریان پادشاه فلك اقتدار درآمدند عزیمت خسروانه بجانب ماوراءالنهر تصمیم یافته بموجب فرموده امیر سعید برلاس ودیگر سرداران در ملازمت امیرزاده رستم بصوب اصفهان روان شدند و آن حضرت امیر سونجك را ملازم امیرزاده ابابکر گردانیده ببغداد فرستاد و امیرزاده ابابکر مأمور شد که بهمدان رود و همچنین اشارت علیه صدور یافت که سید عزالدین بهزارجریب و سید علی بآمل توجه نمایند و اعلام ظفر فرجام از کلاره دشت نهضت نموده و بعد ازچند کوچ بپای دماوند که ارغون در آنجا قصری بنا کرده و بکوشك ارغون اشتهار دارد نزول فرمود و از آنجا بتعجیل باخواص و مقربان روان شد و چون فیروز کوه مضرب خیام نصرت انجام گشت امیر سلیمان شاه را بخلعت طلا دوز و کمر مرصع سرافراز فرمود و بحکومت فیروز کوه و ری و آن حدود بازداشت و بیان قوچین را که داروغهٔ ری بود امر فرمود که بگلخندان رود و بضبط قلعهٔ آنجا قیام نماید واز آنجا درحرکت آمده ببسطام رسید و بزیارت سلطان العارفین فایز گشت و فقرا ومساکین را صلات و صدقات داده پسر پادشاه را که نصرت آسا ملازم رکاب همایون بود و حکومت استراباد تعلق بوی میداشت و پیشتر باشارت علیه بآنجا رفته بود معاودت نمود و در این محل باردوی اعلا پیوسته پیشکشها بموقف عرض رسانید از آن جمله نه تفوز اسب کشید و بعد از اختصاص بخلعت خاص بموجب فرمان روی بولایت خود نهاد وهم در بسطام دانه خواجه که از عقب قوم قراتاتار رفته بود معاودت نموده باردو رسیده واحوال آن جماعت را معروض داشت شهریار سپهر احتشام فرماندادکه سرداران ایشان را بند کرده بسمرقند برند و در این اثنا قاصدی ازپیش امیرزاده شاهرخ رسید که در کدام مکان شاهزاده عالمیان بموکب همایون پیونده و آن حضرت اورا باز گردانید

و فرمود که زود متوجه گردد چنانچه در کنار آب جقران برسد و رایت ظفر نشان درحرکت آمده و طی مسافت نموده بنیشابور فرود آمدودر روز چهارشنبه غره محرم سنهٔ سبع وثمانمائه از آنجا کوچ کرده بعشق آباد نزول فرمود و روزجمعه‌سیوم ماه موضع فرجام محل‌خیام ظفر فرجام گشت و از روح مقدس‌زنده پیل احمد استمداد نموده بر کمیت خوشخرام سوارشده و بتعجیل رانده چون کنار آب جقران معسگر همایون خاقان بلند مکان شد امیر زاده شاهرخ تشریف آورده دیدهٔ امید از مطالعهٔ طلعت چون خورشید آن فریدون وقت جمشیدروزگار روشن گردانید و پیشکش‌ها کشید و همت خسروانه همه را بفرزندان بخشید و آقبوقاء و قرابوقاء جونی قربانی که در مدت غیبت حضرت صاحبقرانی سراز گریبان عصیان برآورده بودند و به حرکات ناملایم اقدام نموده بودند هندوشاه هردورا گرفته‌بدرگاه جهان پناه آورده و بعد از ثبوت گناه هردو را بردرباطی که‌در آنجابودبحلق‌آویختند و در این اثناخواجه احمدطوسی‌بضبط‌اموال‌خراسان مقررشدواودرمدت چهل‌روزدویست‌تومان کپکی حاصل کرد و حضرت‌صاحبقرانی درسیر مسارعت نموده و امیرزاده شاهرخ را بهرات باز گردانیده و چون رایت فرمان فرمای ایران و توران بکولان رسید خواجه آقبوقا که از سمرقند برسم استقبال شتافته بود بموکب همایون ملحق شد و نه سر اسب تازی کشیده و چون کنار آب مرغاب محل نزول شهریار کامیاب شد مردم چیچکتو از داروغه خود شکایت نموده بموجب فرموده پای داروغه را سوراخ کردند و سرنگون بیاویختند ودراثناء راه‌داروغگان قری‌وقصبات و بلاد وامصار پیاپی رسیده اسبان راهوار کشیدند و ملازمان رکاب فیروزی انتساب الاغان مانده خود را میگذاشتند و بر اسبان آسوده خود سوار میشدند و بتعجیل میراندند و چون خاقان ستوده خصال بعداز قطع منازل در حوالی بلخ بقرب قریه مسجد آدینه نزول اجلال فرمود و اهالی شهر مذکور برسم استقبال پیش آمده پیشانی نیاز بر ساحت بارگاه صاحبقران سرافراز نهادند وموکب همایون از آن منزل نهضت نموده بکشتی‌از جیحون بگذشت ودر ترمدبخانهٔ خانزاده‌علاءالملك نزول فرموده

وخانزادهٔ مشارالیه بشرایط خدمت وضیافت چنانکه از همت او میسزید قیام نمود واز آنجا بکش رانده آق باغ از فرقدوم آنحضرت جنت مثال گشت وچون از کش در حرکت آمد بعداز چند روز باغ قرابوته و قصر جهان نما مرکز لوای ظفر انتما گشت ودر آن محل خواجه یوسف وارغونشاه وامیرزاده قیدوی پسر امیرزاده پیرمحمد جهانگیررا باردوی اعلا آوردند وپیشکشها بمحل عرض رسانیدند ومهد علیا تکل خانم نیز باخواتین امراء بعز تقبیل بساط جلالت مناط سرافراز شدند تنسوقات بموقف عرض رسانیدند و در آنمکان اکابر و اعیان سمرقند بدرگاه گردون اشتباه رسیده ناصیهٔ اخلاص برآستان دولت آشیان نهادند و آنحضرت بسعادت از قصر جهان نما سوار شده در قصر باغ چنار نزول فرمود و از آنجا بسمرقند در آمده مدرسهٔ میرزا محمد سلطان که تاغایت که ساخته بودند منظور نظر کیمیا اثر نگشته بود تشریف برد واز آنجا بباغ چنار رفته بساط عیش ممهد داشتند و چون خواتین و آغایان ونوئینان که پیشتر از راه ماخان و مرو متوجه شده هنوز نرسیده بودند کس فرستادند که بتعجیل بیایند و ایشان بعد از چند روز رسیدند و سرایملك خانم باغ چنار را منزل ساخت و تومان آغا بباغ بهشت رفت و مزاج اشرف در این اوان از نهج اعتدال انحراف نموده و بعد از یکهفته بصحت تبدیل یافت و آنحضرت در زمان مرض در باغ بهشت بسر برده چون بصحت مبدل شد بباغ شمال رفت و در آنجا بجهت فرزندی که از بیکس سلطان متولد شده بود جشنی شاهانه مرتب ساخت و از باغ شمال بباغ بلند نقل فرمود و از آنجا بشهر درآمده خانه امیرزاده محمد سلطان را بقدم فرخنده تزئین داد و امر فرمود که متصل بمدرسهٔ شاهزادهٔ مرحوم گنبدی از جهت مرقدش احداث نمایند و معماران چابك دست در اندك زمانی قبه از رخام منقش پرداختند و نقاشان بر طلا ولاجوردش مزین ساختند و خانهٔ که در حوالی مدرسه بود ویران کرده باغچه که از روضهٔ رضوان نشان میداد و مرتب گردانیدند وچون بمسجد جامع که احداث کرده همت آنحضرت بود گذار کرد ودر گاهش که درمدت غیبت آن حضرت برآورده بودند بواسطه کوتاهی و کوچکی نپسندید و اشارت علیه بنفاذ پیوست که آنرا

ویران کردند ووسیع تر ورفیع‌تر اساس انداخته بایوان کیوان برافراختند ودر خلال این احوال صاحبقران عدیم المثال از کمال نصفت و عدالت نویسندگان و عامداران را گرفته بند کرد و بعد از آن تحقیق فرموده هر که از وی بخلق ضرری رسیده بود بیاسای وی فرمانداد از آنجمله احمد داود که در مدت غیبت رایات همایون مشغول بشغل خطیر وزارت بود در حین جشن و سور که در کانکل واقع شد فرمانداد تا او را بحلق بیاویختند و در این اثنا ایلچی آید کوکه از دشت قبچاق آمده بود شرف زمین بوس دریافته معروض داشت وقایع آنجائی را بعدازآن تبرکات و بیلاکاتی که همراه آورده بگذرانید وهم در آنولا از پیش‌حاکم افرنج ایلچی رسید و بیلاکات متکاثره بعرض رسانید و از آنجمله پردهای مصور معروض داشت که‌هرگز نظیر آن درمتخیلهٔمانی صورتگر نگذشته‌بود وبیش‌ازاین حضرت صاحبقران فرمان داده بود که درباغی که در جنوب‌باغ شمال‌ساخته بودند وطول هریك ازچهار دیوار آن تقریبا هزار و پانصد گزشرعی بود که کوشکی در میان آن باتمام رسانند در این اثناء آن قصر که قصری پادشاهانه بود باتمام رسید و هنرمندان آن دیار در سنك تراشی و خاتم بندی یدطولا دارند چنانچه هر کاری که خاتم بندان در آبنوس و دندان سازند ایشان بهمان خوردگی و نازکی از فرش دیوار پردازند لاجرم از سنك مرمر در آن قصر زیبا منظر صور بدیع بظهورآوردند و کمال حذاقت و مهارت خویش‌اظهار کردند و فوارهٔ بسیارضمیمهٔ نزاهت و طراوت آن ساختند و حضرت صاحبقران بآن‌قصر تحشم فرمود و بترتیب طوی پادشاهانه مثال داده جشنی بازیب‌و زینت آماده ومهیا گشت‌و امراءو نوئینان بلوازم‌ثناوتهنیت قیام‌نمودندوایلچیان افرنج‌در آن‌طوی حاضر بودند واین‌مثل‌مشهور است که عیدبی‌روستائی نمیباشد

ذکر قرلتای حضرت صاحبقران کشور گشای و ترتیب جشنی عظیم جهت تزویج شاهزادگان

چون از دیر باز خسرو سر افراز بخامه اندیشه و تدبیر بر صفحه ضمیر نگاشته بود که بعد از فتح بلاد روم و شام لشگر ببلاد خطا و دیار اهل شرکو ظلام کشد و بوظایف غزا و جهاد قیام نماید تا این معنی سبب غفران بعضی مآثم

و جرایم گردد که در اوان جهانگیری از خدام بهرام انتقام صدور یافته بود لاجرم در این اوقات که در مقرر دولت و مستقر سلطنت قرار گرفت خواست که پیش از ارتکاب آن سفر دور و دراز بعضی از شاهزادگان نام دار عفت دثار درسلك ازدواج کشد چه بقای نسل وتکو ینست وموقوف بر اینست القصه فرمان قضاجریان بنفاذ پیوست که طوئی پادشاهانه ترتیب نمایند و خبر فرستند که اشراف‌الطراف و اعیان اکناف بقریلتای حاضر گردند و از شاهزادگان چنگیزخانی طاری اغلان و بعضی دیگر بعرض رسانیدند که مناسب چنان مینماید که در این طوی امیرزاده پیرمحمد جهانگیر از غزنین و امیر زاده شاهرخ از خراسان بیایند فرمود که آمدن شاهرخ مصلحت نیست چه مجموع بلاد عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل اند و ایلچی بطلب امیرزاده پیرمحمد بغزنین فرستاد و موضع کانگل از برای جشن وسور تعیین رفت و روز یك‌شنبه غرهٔ ربیع‌الاول سنه سبع و ثمانمائه از فر نزول شهریار با تمکین رشك‌فردوس برین گردید واز برای نزول همایون چهار پرده سراپیرامون صحرا و هامون کشیدند وسر خرگاه باوج قمر برافراختند و دوازده پایه گیتی آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت‌رنك و اندرونش ازمخملهای فرنك بود بطنابهای ابریشمین و ستونهای منقش و قبهای زرین جمعی از پری پیکران فراش بیك هفته برپای کردند وآن دوازده پایه چنان وسیع بود که همای آسا برسر بیست هزار کس از روی‌تخمین و قیاس سایه می‌انداخت و از برای خواتین و شاهزادگان و امراء و نوئینان خیمه و خرگاه و سایبان و بارگاه برافراشتندو در آن مکان از انجار و اقطار چندان خلایق جمع آمدند که‌از کثرت ایشان دیده خیره ماند و در این‌اثنا منکلی‌بوقای حاجب که از امراء ملك‌برقوق بود و در فنون فضایل نفسانی و حفظ کلام سبحانی و فصاحت بیان و طاقت لسان ووقوف برلطایف علمی و شعور بر قوانین عملی و اتصاف بصفات از ارباب تحقیق امتیاز داشت از پیش پسرش فرخ حاکم دیار مصر رسید و انواع تحف و هدایای فاخره بموقف عرض رسانید و از جمله نوادر یك زرافه ونه‌شتر مرغ علاوه تبرکات گردانید و امیر زاده خلیل سلطان که‌در حدود ترکستان بود بجشن گاه حاضر

شده‌شرف دستبوس دریافت و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر که بطلب او کسی ازپایه سریر خلافت مسیر رفته بود در این اثناء رسید و حضرت صاحبقرانی او را در آغوش مهربانی گرفته جراحت فرقت برادر مرحومش امیرزاده محمد سلطان تازه شد و شاهزاده بمراسم نثار وپیشکش قیام نموده عاطفت خسروانه او را به خلعت طلا دوزو کمر و افسر سرافراز گردانید و خواص ملازمانش را جامه پوشانید و ایشان از لباس سوگوار بیرون آمدند و خواجه احمد طوسی که جهت اعمال خراسان معین شده بود بیامد و از وجوه مقرره اموال فراوان بخزانه عامره رسانیدند و حضرت صاحبقران دین پرور مضمون کلمهٔ **تناکحوا وتوالدو** را منظور نظر داشته فرمانداد که ارباب تنجیم ساعتی مسعود اختیار فرمودند و در آن زمان محمود برحسب اشارت عالی سادات و قضات و علماء و ارباب درس و فتوی بمجلس همایون حاضر آمدند و میرزاالغ بیك وامیرزاده ابراهیم سلطان و میرزامیرانشاه وازاولاد امیرزاده عمر شیخ امیرزاده احمد و سید احمد و شاهزاده بایقراهریك بکریمهٔا ز کرایم خاندان‌سلطنت‌ودودمان‌مملکت‌بآئین شرح‌مطهرعقد بسته ودرآن محفل جنت مثال امام ائمه ستوده خصال شیخ شمس الدین جزری بعد از رعایت شرایط عقد بقرائت خطبه نکاح اشتغال فرموده و کلمهٔ ایجاب و قبول بقاضی قضات سمرقندی مولانا صلاح الدین متعلق بود و نیاز بی‌شمار و گوهر بسیار نثار کردند

بیت

زبس گوهروزر که‌افشانده‌شد زبرچیدنش دستها مانده‌شد

حضرت صاحبقرانی بمسند جهانبانی برآمد و خوانین و آغایان اتاقها بر سرنهاده چمن رخسار خوبی رابدررخشان مرصع زیب و زینت بخشیدند و ماهرویان زهره جبین باطراوت گل ولطافت نسرین آن بزم بهشت آئین رابفر حضور خویش مزین دادند و امراء بزرك و نوئینان و سادات و اکابر و قورچیان در سایه دوازه پایه آرام گرفتند وسایر خلایق از امراء هزاره و اشراف مقدار یك تیر پرتاب از دوازده پایه دورتر مجلس جلوس اختیار نمودند یساولان بهرام صولت با

خلعتهاء طلا وزبر زینهای مرصع سوارشده وظایف خدمت بتقدیم رسانیدند وفیلان کوه‌پیکر را بانواع تکلیفات تختها برپشت بسته بجای خود بازداشتند و کثرت ماکولات و مشروبات بمرتبهٔ رسید که رسم جوع و عطش از میان بر خاست و چند شبانه روز شاه و گداصغیر و کبیر بنای ونوش بسر بردند در آخر جشن و سورایلچیان مصر و شام و دیار افرنج و بلاد هندوستان و دشت قبچاق و سایر اکابر و حکام اطراف و مجموع امراءِ وسران سپاه را بخلعتهای فاخر و انعامات وافر مسرور گردانیدوچون ایام عشرت منتهی شدحضرت صاحبقران سایهٔ التفات برامور ملك وملت انداخته دراجرای امرمعروف ونهی منکر مبالغه تمام نمود و بخلوت سرای نیاز درآمده مراسم شکر ربانی بتقدیم رسانید **الحمدلله المنعم المفضل المتعال فی جمیع الاوقات والاحوال**

ذکر بعضی از قضایا که پیش ازیورش خطاروی نمود و توجه رایات نصرت آیات بدانصوب

نخست حضرت صاحبقران فرمانداد که تواچیان شماره سپاه هزاره بواجبی نمایند وهرجا که قابلیت اضافه داشته باشد زیاده کنند و در دفاترثبت نمایندوچون این مهم تمام‌سازندامراء دستور العمل بستانند که بچه‌یراق وبچه‌طریق بیایندومجموع تواچیان بموجب‌فرموده عمل‌نموده‌حکام ولایت وسرداران اطراف را بعدازقرارشان بموجب فرموده صاحبقران جهت گرد کردن چریك باقطار ممالك روانه شدند و حضرت صاحبقران بجانب شهر توجه نموده در مدرسه مهد علیا سرایملك خانم نزول فرمود و در آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را نواخته رخصت انصراف داد که بزابلستان مراجعت نمایند و امیر زاده سیدی احمد بن عمرشیخ را که مادرش حرم شاهزادهٔ مشارالیه بود ودر این قریلتای بمصاهرت شاهزاده مخصوص شده همراه او روانه گردید و ایشان متوجه قندهار شدند و ایلچی مصر را خلعت و کمر ارزانی داشت و از موائد اکرام بهره ور گردانید و دستوری یافت که به کشور خود باز گردد و مولا عبدالله کشی را با جمعی رفیق او ساخت و مکتوبی

درعرض سه گزو در طول هفتاد گز بآب زرقلمی شد و بخطیدمولاناشیخ محمد پسر خواجه حاجی بندکر تبریزی که در حسن خط و حسن کتابت نویسی سرامد روزگار بود بوالی مصر ملك فرخ در صحبت ایشان روانه کرد وچون فرخ پیغام داده‌بود که ماسلطان احمد بغدادیرا و قرایوسف ترکمان را گرفته بند کرده‌ایم بهر چه اشارت شود دربارهٔ ایشان تقدیم افتد حضرت صاحبقرانی در جواب نوشت که احمد جلایر را بند کرده بفرستند و قرایوسف ترکمانرا بنداز بندجداسازند و آنحضرت تحف، وبیلاکات که هریك از آن خراج مملکتی بود بارسول و نامه ارسال داشت و سایر ایلچیان که‌از بلاد افرنج و دشت قبچاق و هندوستان آمده بودند مقرون بنوازش و احسان باز گردانید و بانوی عظمی ملك آغا که بنا بر فرمان از هرات در این اوان در قریلتای حاضر شده بود اجازت انصراف یافته مراجعت نمود و در اینولا بعنایت بیکران حکومت ولایت‌تاشکنت و نیکی‌واشره وولایت جته تاحدود خطای بشاهزادهٔ جوان بخت میرزا الغ بیك کوکان ارزانی داشت و زمام ایالت‌اندکان وطراز و کاشغر درکف کفایت امیرزاده ابراهیم‌سلطان نهاد و از امراء شاهزاده مشارالیه پیرمحمد طغایبوقا و شیخ محمد بهلول و محمد آزاد متوجه شدند تا لشگر آن نواحی را فراهم آورده بتاشکنت که وعده گاه اجتماع سپاه بود حاضر شوند و حضرت صاحبقران کامکار از مدرسه سرایملك‌خانم سوار شده در کوك سرای که از مستحدثات معمار همت آنحضرت است بدولت و اقبال نزول فرمود وامر اعلا بنفاذ پیوست که امیر برندق نسخهٔ لشگر احتیاط کرده باز بیند که‌چه مقدارمرد دراین‌یورش ملازم رکاب همایون‌خواهند بود وامیر مشارالیه تفحص نموده بموجب سامی که ارکان کل‌قرار گرفته بوده‌معروض‌داشت که از بلاد ماوراءِ النهر و خوارزم و ترکستان و بلخ و بدخشان و خراسان و مازندران و قوم قراتاتار که ایشانرا از روم کوچانیده آورده‌اند صدو بیست هزار سوار نامدار جمع میشود چنانچه در ظفرنامه مسطور است و مسود اوراق از امیر زاده سلطان احمدشنیده که‌دفتر سان حضرت صاحبقران‌در پیش منست ودرآنجاتثبیت‌شده که علوفهٔ خاصهٔ آنحضرت درحین یورش خطای سیصد

و هشتاد هزار و ششصد ودوازده مرد درشمار آمد و همچنان از آنجناب استماع افتاده که مجموع سپاه صاحبقران کامران در آن اوان هشتصد هزار سوار وپیاده بودند القصه فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که امیرزاده خلیل سلطان وامیرزاده سیدی احمدو خداداد حسینی وامیرشمس الدین عباس ودیگر امراء بالشکرها درتاشکنت وشاهرخیه وسیرم قشلاق کنند وامیرزاده سلطانحسین باجمعی از سپاه جوانغار دربسی وصیران زمستان بپایان رسانندوشاهرخیه رادر زمان سابق فناکت میگفتند ودر اوان توجه چنگیزخان به ممالك ماوراءالنهر وترکستان در آندیار دیار نماند وعماراتش چنان خراب وویران شد که یك خشت درست پیدا نبودتا درشهور سنهٔ اربع وتسعین وسبعمائه حضرت صاحبقرانی بعمارت آن فرمان داد و معماران چابك دست باندك فرصتی حصاری استوار ساختندو طاعت گذاران آنحدود و حوالی رابآنجا نقل نمودند بالجمله ارغونشاه بحکومت سمرقند مامور گشته ومحافظت خزاین بشیخ چهرحواله شده ورایات فتح آیات دربیست ودویم جمادی الاول سنه سبع وثمانمائه که آفتاب دراواسط قوس بودروی توجه بقشلاق آقسولات نهاده بموضع قراملاق نهضت فرموده وبعداز طی مسافت سایه وصول برآنجا افکند وآفتاب عالمتاب روی درنقاب سحاب کشیده برف و بارانی عظیم باریده وبادی تند وسرمائی قوی پدید آمده و حضرت صاحبقران ازآنجا سوارشده وبتعجیل تمام رانده درآقسولات فرود آمده و شاه و شاهزادگان وامراء ونوئینان درقوریاها که پیش ازاین باشارت علیه ساخته بودند قرار گرفتند ودرآن اوان خورشید درخانهٔ جدی بود وشدت برودت بمرتبهٔ بود که اگر کره اثیر کیفیت آن بهرخاطر گذرانیدی فی الحال طبیعتش انجماد پذیرفتی وباوجود اینمعنی زمان زمان سرما قویتر میشد وبموجبی که مقرر شده بودامیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت رفت وامیرزاده سلطانحسین دربسی وصیران نامزدشد ودرداستان آینده بدان احتیاج خواهد افتاد وازجمله قضایا که درزمان غیبت صاحبقرانی اتفاق افتاده قضیه شاد ملك بود وبیان این سخن آنست که امیر زاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی را درحبالهٔ نکاح داشت وامیرزاده علی خواهرزادهٔ حضرت صاحبقران بود از قضایای ربانی امیر زاده خلیل سلطانرا باشاد

ملك که‌سابقاً درزمرهٔ همگنان حاجی سیف‌الدین انتظام داشت تعلقی‌وتعشقی‌پدید آمد ومحبت شاهزادگان یوماً فیوماً سمت تزایدمی‌پذیرفت تاعنان تمالك وتماسك بیکبار ازقبضه اختیار او بیرون رفت ودرزمان غیبت رایات جهانگشای شادملك را بزنی‌خواست وچون‌حرم امیر زاده خلیل سلطان ازاین معنی آگاه گردید صورت قضیه رادر سمرقند بعرض حضرت صاحبقران رسانید و آنحضرت باحضار شاد ملك فرمانداده شاهزاده نوعی ساخت که اورانیافتند وبدین سبب آتش‌خشم‌جهانسوز افروخته تر گشت و فرمان قضا جریان صدور یافت که هرجا شادملك را بیابند بکشند و در پیدا کردن وی تاخیر ساختند و بنابر شفاعت امیر زاده پیر محمد جهانگیر امضاء آنحکم درتوقف افتادودر آقسولات بسمع حضرت صاحبقران‌رسید که امیرزاده خلیل سلطان خدمتش رانهفته همراه آورده و فرمان نفاذ یافت که آنعورت رابقتل‌آورند مهدعلیا سرایملك خانم‌ازدل نگرانی شاهزاده پریشان‌ضمیر شده درباب مخلص اوچاره‌ها اندیشید و با امیر شیخ نورالدین وامیرشاه ملك قرار داده که پایهٔ سریر اعلا عرضه دارند که‌شاد ملك از شاهزاده حامله است و چون اینصورت معروض گشت حکم شد که‌اورا بامیر شاه‌ملك سپارند تابعداز وضع‌حمل شاد ملك رابیکی ازملازمان دهد و هم در آقسولات ازجانب خراسان امیر سید خواجه بن شیخ علی بهادر ازپیش امیر زاده‌شاهرخ رسیده‌خبر سلامتی شاهزاده را بمسامع علیه رسانید و آنحضرت امیر برندق را بجانب تاشکنت‌روانه ساخت تا برسانیدن‌تغار لشگرقیام نمایدودرآن زمستان گردونهای مشحون بانواع‌مأکولات می‌آوردند واسباب‌وتجملات از اطراف بدر کاه‌اعلا میرسانیدند و شهریار دریادل مجموع آنها رابشاهزادگان وامراءمی‌بخشید وچون رفعت وحشمت ورفاهیت‌سپاه وامراء بمرتبه رسیده بود که زیاده برآن‌متصور نبود ارباب فراست ازمضمون کلمه **اذا اتم امر فانقصه به** بغایت خائف وهراسان بودند واز بیم زوال‌دولت دیر باز لحظه نمی غنودند.

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب انزار

باآنکه آفتاب دراواخر جدی بودوشدت برودت هوا بمرتبه که زهاد و عباد از

مفارقت آتش دوزخ‌نفس سردمی کشیدند حضرت صاحبقران گردون‌توان راحرص غزا وجهاد دامن گیر شده صبر نفرمود که سورت سرما کمتر شود وبجانب آن مملکت رایت توجه برافرازد عنان‌عزیمت بخطه انزار منعطف ساخته و در آنولا فرمان داد که امیر زاده خلیل سلطان وامیر زاده سیدی احمدوامیر برندق وشمس الدین عباس وخداداد حسینی ویادگار شاه‌ارلات ومحمد درویش برلاس و رستم طغایبوقا وعبدالکریم حاجی سیف‌الدین با جمعی ازامراء در نواحی تاشکنت و شاهرخیه قشلاق کنند و چون آفتاب بمنتصف حوت رسد درجنبش آیند وباتفاق توجه‌نمایند وامیرزاده‌سلطان‌حسین‌نیز که بجانب‌بسی‌وصیران‌رفته بودندبی تاخیرو تعلل دراول بهار سوار شوند و موکب همایون از آب سیحون بربالای یخ‌عبور نموده نزول فرموده ودرآن سال ازاوایل قوس تااواخر حوت کاروانیان عرابها وغیر ذلك از گدارهای سیحون‌بجیحون‌برروی یخ میگذاشتندورود سیحون بنوعی‌بسته بود که‌تا سه گز نمیکندند بآب نمیرسیدند و حضرت صاحبقران از کنار سیحون سوار شده روزچهارشنبه‌دوازدهم رجب پیری بیك را بفر وجود خویش زیب‌وبها بخشید وامراء وشاهزادگان هریك بمنزلی فرود آمدند و از غرایب حالات آنکه درسرائی که‌از برای نزول آنحضرت معین شده‌بود ازممر بخاری آتشی در صحن خانه افتاد و اندك احراقی روی نمود اگرچه در زمان فرونشاندند اماازحدوث این امر بدیع پریشانی درخاطر شریف ووضیع زیاده گشت ودرآن اوقات مردم خوابهای آشفته میدیدند وحضرت‌صاحبقران بی‌همال موسی کمالرافرستاد تاتفحص نماید که‌راه چنان شده که توان گذشت یانه واوبفرموده عمل نموده احتیاط کرد وباز گشت ومعروض داشت که اصلاً عبور ممکن نیست ودیگر که ازجانب‌سیرم بهمان کارآمده‌بود مراجعت نمود وبعرض رسانید که‌در آن عقبه دونیزه بر بالای برف نشسته است ودراین اثناء قراخواجه که‌ازپیش توغتمش خان که‌از دیربازدر دشت‌سرگردان‌میگشت بدرگاه‌جهان پناه آمد وروزی که‌حضرت شاه وشاهزادگان درديوان نشسته بودند وامراء واعیان بر گرد آنحضرت صف زده بودند بوساطت امراء مثل‌پیری بیك وشیخ نورالدین وامیر شاه‌ملك وغیر هم عز بساط‌بوس‌دریافت

وپیغام توغتمش خانرا بزبان تضرع ومسکنت بعرض رسانید که جزای اعمال کفر نعمت صاحبقران برصفحات روزگار خوددیدم ومحنت آن کشیدم ومدتی شد که در بیابان پریشان وبیسامان میگردم وازخوف اعدا نفسی بفراغ بال نمیتوانم زدا گر مراحم خسروانه ازسر زلات من در گذرد ودیگرپای ازدایرهٔ اطاعت وانقیادبیرون ننهم ومدت العمر بشرایط خدمتگاری وجانسپاری قیام نمایم وخلق کریم شهریار هفت اقلیم قراخواجه را که ازنوکران قدیم توغتمش خان بود نوازش بسیار فرموده استمالت داد ودرجواب فرمود که امیدوارم که بعد ازاین یورش دشت قبچاق والوس جوجی خان راازشوایب کدورت منازعان مصفی ساخته باوسپارم و چون در خاطر خطیر صاحبقران چنان بود که هم درآن چندروز ازانزار بجانب ختای نهضت فرماید خواتین وشاهزادگان که برسم مشایعت آمده بودند باز گردانید وخواجه رارخصت انصراف داده بیلاکات ارزانی داشت وخواست که اورا با تنسوقات و استمالت پیش توغتمش خان فرستد لکن نکاشته قلم تدبیر خلاف اندیشه وتدبیر بود **الحکم لله الملك القدیر**

ذکرانتقال حضرت صاحبقرانی ازاین مرحله فانی

بدارالقرار آن جهانی

حکم منیعه قضا بر جمیع بریه جاری وتیر تدبیر اجل برهمه دلها کاریست هیچ سروقامتی برجویبار حیات بالانکشید که از تند باد اجل منحنی نشد وهیچ غنچه رخساری درچمن زندگانی نشگفت که ازصرصر حوادث پژمرده نگشت هر که رخت هستی دراین کاخ فیروزه منظر آورد روزگار بیوفا گردفنا ازقصروجوداو برآورد وهر که علم رفعت باوج ثریا برافراخت باندك زمانی زمانه خدمتش رادر ورطه عنا افکند.

شعر

نیامد کس دراین فیروز منظر — که ننهد مرگش آخر رخت بردر
زرفعت گرنهی بر آسمان پای — بود زیـر زمینـت عاقبت جای
سرت گر بالش مه کرد بالین — در آخـر کاسهٔ گـردد سفالیـن

عزائی هر عروسی راست درپی | پی هر نوبهاری را بود دی
گلی خنده نزد بر طرف گلزار | که نامد از گلابش گریهٔ زار
نسازد آسمان گهوارهٔ کس | که تابوتش نسازد نیز ازپس
نروید سبزهٔ از بوستانی | که آسیبی نه بیند از خزانی

غرض ازتسوید این کلمات و تمهید این مقدمات آنکه در این اوان که حضرت صاحبقران ازدار السلطنه سمرقند بیرون آمده بخطه انزار رسید بنابر کثرت برف وصعوبت مسالك رحل اقامت وبساط کامرانی بگسترد ناگاه در چهارشنبه دهم شعبان سنه سبع وثمانمائه مزاج همایون اوازحد اعتدال انتقال کردوتبی محرق بذات پسندیده صفات آنحضرت عارض گشت وحضرت صاحبقران زبان خجسته بیان باعتذار واستغفار گشاده ازجمیع مناهی ومعاصی ازسر صدق نیت وعزم درست توبه فرمود وهرزمان زحمت اشتداد میبافت تاچند مرض مختلف جمع آمده چنانچه از معالجهٔ یکی دیگری زیاده میشد و مولانا فضل الله طبیب با آنکه دم عیسوی داشت ودرعلاج ید بیضا مینمودی معالجه اومفید نمی افتاد وچون شهریار روشن ضمیر بیقین میدانست که مرض علاج پذیر نیست وازسفر آخرت گزیر نه بمقراض توفیق رشتهٔ علایق وعوایق قطع کرده دل بر آن امرنا گزیر نهاد وخواتین عفت آئین وامراء عظیم القدر راطلب فرمود ودرباب تنسیق امور ملك وملت سخنان برزبان راند که محل آنداشت که مشیر ودبیر فلك همه را بقلم زرین بر صفحه خورشید نگارد وآن اینست که پیرمحمدجهانگیر ولیعهد و قائم مقام منست وظیفه آنکه شما طریق مطاوعت مسلوك دارید وازمنازعت ومخالفت او محترز باشید تاسبب تفرقه حال برایا نگردد وسعی چندین ساله من ضایع نشود و باید که امراءِ حاضر اینمعنی بغلاظ ایمان مؤکد گردانند وسران سپاه راهر که خواهند سو گند دهند که سراز فرمان اونه پیچند وامیر شیخ نورالدین وامیر شاه ملك وسایر خواص و مقربان که برسر بالین خسروروی زمین حاضر بودند در گریه افتادند وزبان بدعاو ثنا گشاده گفتند که مجموع ایام زندگانی مافدای یك لحظه حیات صاحبقرانی باد تارمقی ازحیات ونفسی درتن ماباشد پای ازدایرهٔ خدمتگاری بیرون ننهیم و بقدر

مقدور درلوازم جان سپاری کوشش نمائیم ولی بخلاف رای ولی نعمت اقدام ننمائیم
که موجب نکبت ومستلزم کفران نعمت است بعداز ان عرضه داشتند که اگر
فرمان شود کس فرستاده امیر زاده خلیل سلطان و امراءِ را طلب داریم تا بسعادت
ملاقات فایز گردند و آنچه ازربان همایون شنیدیم ایشان نیز بشنوند که از ایصال
ماابن وصیت را تاشنیدن ایشان از زبان وحی ترجمان بسیار تفاوت است حضرت
صاحبقران فرمود که اجل نزدیك رسیده وزمان گنجایش آن ندارد که غایبان حاضر
گردند والحمدلله والمنه که هیچ آرزو درخاطر نماند مگر ملاقات قرةالعین شاهرخ
که میخواستم یکنوبت دیگردیده بدیدار او روشن سازم و میسر نشد آنگاه
پادشاه والا گهر روی بفرزندان که ملازم رکاب همایون بودند آورده گوش ایشانرا
بدررنصایح بیاراست وبرموافقت یکدیگر دلالت کرده ازمنازعت تحذیر نمود و
چون نصیحت باتمام رسید مرض بغایت استیلا پذیرفت وضعی عظیم طاری شد و
اشارت علیه صدور یافت که مولانا هیبت الله از میان موالی و حفاظ که در بیرون
بقرائت کلام بیچون مشغول بودند باندرون آید وبر قرائت قرآن مجید وتکرار
کلمهٔ توحید مواظبت نماید وچون زمانه لباس سو گواری دربر کرد میان شام و
خفتن چند نوبت کلمه برزبان مبارك جاری گردانید وجان بجانان سپرد **اناالله
واناالیه راجعون** واینحادثه کبری درهفدهم شعبان سال مذکور اتفاق افتاد و
مولانا بهاءالدین جامی درتاریخ واقعه صاحبقرانی فرماید .

قطعه

سلطان تر آنکه چرخ را دل خون کرد | ازخون عدوروی زمین گلگون کرد
شدهفت و دهم زشهر شعبان سفری | فی الحال زرضوان سر وپا بیرون کرد
شهنشاهی که مأوایش بهشت جاودان آمد | وداع شهریاری کردو تاریخش همان آمد

ومولانا بدرالدین علی مروزی گوید .

قطعه

میر اعظم تمورخان زجهان | رفت سوی بهشت وتخت بهشت
قبر او شد بهشت و تاریخش | سر قبرش نموده است بهشت

باد قائم مقام بر او تخت شاهرخ خسرو فرشته سرشت

مدت زندگانی صاحبقرانی هفتادویکسال بود وزمان سلطنتش باستقلال سی وشش سال بودوسی‌وشش پسرونبیره‌زادگان یادگار بگذاشت چنانچه تفصیل ایشان عنقریب بمساعدت‌وقت مذکور خواهد شد .

ذکر اقامت مراسم تعزیت حضرت صاحبقران

عالی منزلت وارسال نعش مبرور آنحضرت بصوب سمرقند جنت صفت

در آنشب تار که رای و آفتاب اشراق خاقان نیکو کردار پرتو التفات از حال مقیمان این گنبد دوار باز گرفت علامت روز قیامت آشکارا گشت وناله نفیر صغیرو کبیر بگوش ساکنان حظایر قدس رسید و شاهزادگان افسر عزت بر خاك مذلت افکندند امراء وخواص گریبان چاك زده خوناب سرشك ازدیده بر رخسارها روان کردند و خواتین بزخم ناخن رویها خراشیدند ونمك برجراحت سینها پاشیدند و ازلوازم تعزیت وسوگواری نیاسودند

قطعه

سران ملك پیراهن دریدند دم و یال ستورانرا بریدند

برآمد ناله و آه‌از چپ وراست زمرد وزن غریو ناله برخاست

وچون روز شد روی بتجهیز وتکفین آنحضرت آوردند و بنابر وصیت‌هندو شاه خزانچی بغسل‌اشتغال نمودوچون‌ازآن‌مهم بازپرداختنداعاظم امراء مثل‌پیری بیك وسار بوقاو برادرش شیخ نورالدین وشاه ملك و خواجه یوسف و دیگرخواص و مقربان‌باهم‌اتفاق کرده سوگند خوردند که مخالفت یکدیگرنکنند وازمقتضای وصایای حضرت صاحبقران در نگذرند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر را ولیعهد دانسته تخت‌سمرقند بدو سپارند وندانستند که تمشیت امور عزت‌وذلت درقبضه قضا وقدراست، وسعی‌عباد درآن‌باب بی‌ارادهٔ ملك وهاب هبا وهدر وچون‌هنوزعزم رفتن بجانب ختا فسخ نشده بود ارباب اقتدار آغایانرا ازتغییرلباس وفریاد وفغان مانع

می آمدند تادشمن بزودی بر کیفیت حال اطلاع نیابند هیهات هیهات آفتاب جهانتاب بکسوف کل دروسط السماء بچه‌سان پنهان‌ماند و آثار طوفان نوح علیه‌السلام دراین دیر مینا چگونه بوضوح نه‌پیونددو امراء عظام بعدازتقدیم مشورت باخواتین واجب‌الاحترام کس فرستاده‌امیرزاده خلیل سلطانرا که درتاشکنت بود از آنواقعه هایله آگاه گردانیدند ودیگریرا پیش امیرزاده سلطانحسین روان کرده پیغام دادند که‌مرض حضرت‌صاحبقرانی‌قوی شده باید که‌جریده‌متوجه گردد وخضر قوچین را با نوشته بجانب‌غزنین روانه ساختند که امیرزاده پیرمحمد را از رحلت آنحضرت و ولایت عهد و قائم مقامی او خبردار کنند تا برجناح تعجیل بتخت سمرقند شتابد و بشاه زادگان و حکام که در ممالك محروسه بودند مکاتبات ارسال نمودند و از وقوع آنحادثه آگاهی دادند و در محافظت عباد و ترفیه بلاد و دفع اعدا مبالغه نمودند وشیخ تمور قوچین را بجانب‌هرات پیش امیرزاده شاهرخ فرستادند وعلی درویش که بسك بچه اشتهار یافته بود متوجه تبریز گشت که امیرزاده عمربن امیرزاده میرانشاه را ازصورت آنواقعه خبردهد وآز تیمور را بجانب‌بغداد نزد امیرزاده ابابکر و امیر زاده میرانشاه فرستادند و دیگری بطرف فارس وعراق درحرکت آمد و بعد از ارسال رسل شاه‌زادگان و امراء و آغایان که در انزار بودند شب پنجشنبه هیجدهم ماه مذکور وقت نماز خفتن آنصاحب ناموس‌را در محفه نهاده از شهر بیرون بردند ودرهمان شب ازروی یخ گذشته دردوفرسخی انزاردرمیان بیشه فرودآمدند و درآنجابازعنان تمالك‌مالك و مملوك از دست‌رفته جزع وفزع بسیار کردند بتخصیص خواتین که خود را در عرصه هلاك آوردند و چون نوحه وزاری آغایان ازحد در گذشت امراء پیش آمده بزلال نصیحت آتش ایشانرا فی‌الجمله تسکینی دادند و بعد از آن امراء در حضور خواتین و آغایان ازباب یورش ختا مشورت کرده بایکدیگر گفتند که حیف باشد که لشکر چنین عظیم که در استعداد وآراستگی ایشان کسی نشان‌نداده بی‌نیل‌مقصود باز گردند و مجموع آغایان و امراء وشاهزادگان که حاضر بودند رفتن بجانب ختای راصواب شمردند ورایها بران قرار گرفت که دررکاب امیرزاده ابراهیم سلطان که حضرت

صاحبقران اورا باخود بختامی‌برد روان شود تا بامیرزاده خلیل سلطان که درآن وقت بیست‌ویکساله بودواز شاهزادگان حاضربسن بزرگتربودبه پیوندندومتوجه دیار بت پرستان گردند و بعد از اقامت مراسم جهاد و استیلاء برمعاندان معاودت نموده بموجب وصایای حضرت صاحبقرانی عمل نمایند و چون مشورت مذکوربر نهج مسطور قرار یافت نعش صاحبقران مغفور را مصحوب خواجه یوسف و علی قوچین و زمرهٔ از خواص روانه سمرقند گردانیدند و مبالغه کردند که بتعجیل برند و در راه نیك باخبرباشند وایشان برآن امرمبادرت نموده درحرکت‌مسارعت کردند و شب دو شنبه بیست و دویم شعبان تابوت آنحضرت را بسمرقند رسانیده درگنبدی که جهت آرامش و آسایش آنحضرت تعیین رفته بود بنهج شرع شریف بخاك سپردند و بعد از ارسال جنازهٔ مغفرت مآل صاحبقران بیهمال‌حضرات‌عالیات سرایملك خانم و تومان آغا ودیگرخواتین و میرزا الغ بیك بجانب سمرقندروان شدند و امیر زاده ابراهیم سلطان و امراءِ و نوئینان به‌نیت غزا وجهاد مشرکان ختارایت جهانگشای بر افراخته در چاشت‌همانروز بدولت و اقبال سوار شدند و از آب سیحون گذشته یك فرسخ راندند و درجانب شرقی بکنار انزار فرودآمدند و از آنجا ایلچیان بجانب دست راست رفتند و امراءِ را در تاشکنت و شاه رخیه بودند خبردار کردند که مانعش حضرت‌صاحبقران‌را بسمرقند فرستادیم وخواتین و آغایان نیز از عقب متوجه شدند و داعیه عزیمت ختا تصمیم یافته و همچنین بطرف دست چپ فرستاده پیش امیرزاده سلطانحسین و ازصورت قضیه مذکوراو را اعلام نمودند و پیغام دادند که با لشگر توجه نموده نوعی سازد که درموضع جوکلك ملاقات واقع شود تا باتفاق متوجه‌غزا شویم و جوکلك قریه ایست‌درپنج فرسخی انزار بجانب شرقی

ذکر معاودت میرزا سلطانحسین بعزم جلوس
برتخت‌فرمانفرمای هفت اقلیم

چون خبرفوت حضرت صاحبقران‌مغفور بامیرزاده سلطانحسین رسیدلشگر

دست چپ را که با او بودند پراکنده ساخت و اسبان بعضی از ایشانرا گرفته باهزار کس بتعجیل تمام عزم سمرقند کرد تا بتدبیر خود رادر شهر اندازد و اعلام شوکت شهریاری بر افرازد و ایلچی که بجانب او رفته بود درهمانروز باز آمد و خبر آورد و بنابر آنکه وقتی عجب بود خوف وهراس برضمایر ارباب بصایر استیلا یافت وچون امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملك بر حقیقت حال اطلاع یافتند نوشتهٔ بضابط سمرقند ارغونشاه فرستادند مشعر بر آنکه امیرزاده سلطانحسین با آقاواینی مخالفت آغاز کرده ولشکر را برهم زده با هزار سوار دو اسبه متوجه آنجانب شده باید که در محافظت شهر مساعی جمیله مبذول دارد واورا باندرون راه ندهد و اگر میسر شود خدمتش را گرفته وبند کرده نگاهدارد و پیش حضرات عالیات نیز کس فرستاده ایشان را ازمخالفت امیرزاده سلطانحسین آگاهی دادند و التماس نمودند که بهرجا که رسیده باشند توقف نمایند که مابندگان ازعقب میرسیم ونزدخواجه یوسف نیز مسرعی فرستاده و پیغام دادند که درمحافظت محفه رعایت جزم مرعی دارد و آنرا به تعجیل هرچه تمامتر بشهر رساند که دور نیست که امیرزاده سلطانحسین خود را بوسیلهٔ نعش بشهر افکند و آتش فتنه را التهاب داده آشوب پدید آورد و همچنین نزد امیرزاده سلطان حسین در میان آوردند باز نمودند که جهت مخالفت امیر زادهٔ مشارالیه یورش ختای درحیز توقف افتاد اکنون صواب آنست که شما باجمیع لشکر بموضع آفر که چراگاهی فراخور وعلف زاری معتبر است باز گردند و مانیز از این محل توجه بدآنصوب نمائیم وبعد ازتلاقی وصایای حضرت صاحبقرانی بشما رسانیم وآنچه مصلحت آقاواینی و مقتضی وقت در آن باشد عمل نمائیم وچون از ارسال رسل فراغت یافتند شاهزاده ابراهیم سلطان وامیرشیخ نورالدین و امیر شاه ملك عزم سمرقند جزم کردند وامیرپیری بیك وساربوقا باتفاق همگنان در انزار توقف نمودند و شاهزاده و امراء از ظاهر شهر مذکور بیرون شده ولشگریان از استماع مخالفت امیرزاده سلطانحسین تمام جبه پوشیده درحرکت آمدند و عنان توجه بسمرقند منعطف گردانیدند و از آب سیحون گذشته مقارن عبور ایشان یخ بشکست و سه شتر خزانه بابار در آب فرورفت

وایشان قریب بسیحون فرود آمدند وچندان توقف نمودند که چهار پایان جو خوردند و شاهزاده و ملازمان از آنجا شبگیر کرده روانه سمرقند شدند و غرایب حالات آنکه پیش از وصول ایلچی که بانزار رفته بود خبر مخالفت امیر زاده سلطان حسین را شاهزاده خلیل سلطان و امراء شنیده بودند و از استماع اینواقعه دهشت و حیرتی که از واقعهٔ حضرت صاحبقران داشتند سمت تضاعف پذیرفت و امیرزاده سیدی احمدولد امیرزاده عمر شیخ و امیر یادگار شاه ارلات و امیر شمس الدین عباس و امیر حاجی برندق و دیگر سرداران بی آنکه کس بطلب ایشان فرستند بحضرات عالیات و شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملك رسیدند و مکتوبی برسبیل سر زنش در قلم آورده بایشان فرستادند که اگر این امر نا پسندیده مخالفت قول حضرت صاحبقران بیهمال است چه آنحضرت فرموده که بعد از من امیرزاده پیر محمد جهانگیر قائم مقام است ما مطلقاً بسلطنت دیگری همداستان نیستیم و طریق متابعت امیرزاده خلیل سلطان نمیسپریم باید که شما باوجود کیاست وکاردانی امری که خلاف وصیت صاحبقرانی باشد پیش نگیرید وزنهار که بخیالات فاسد مردم نادان همداستان نشوید وچهرهٔ مروت وفتوت بناخن بدعهدی و بی‌وفائی مخراشید و خاك بی آزرمی در دیدهٔ مردمی مپاشید تا از بدنامی و دشمن کامی ایمن باشید وچون این نامه بامراء رسید از کردارخود پشیمان شدند و ندامت فایدهٔ نداشت و باوجودی که کار از دست رفته بود امیر برندق را فرستاده در مقام تلافی آمدند

ذکر آمدن امیر برندق بن جهانشاه پیش سرداران

سپاه و رفتن امیر شاه ملك بپای تخت و راه نا یافتن ازعدم مساعدت بخت

و چون موضع آقسولات مضرب خیام شاهزادگان و حضرات عالیات شد امیر برندق از جانب تاشکنت رسید و بعداز اقامت مراسم تعزیت مکتوب امیر خدا داد و امیر شمس الدین عباس را در خلوتی بامیر شیخ نورالدین و امیر شاه

ملك رسانيد مضمون آن که ما این مهم یعنی نهضت امیر زاده خلیل سلطان را بجهت استقامت ملك واستدامت دولت پیش گرفتیم و اندیشیدیم که در این زودی ملك را حارسی و دولت را ضابطی پیدا شود وخللها زاید و فتنها روی نماید که تدارك آن نزد ارباب اقتدار دشوار باشد و بر شما روشن است که هر گاه عرصهٔ مملکت را نگهبانی نباشد کم فرصتان که در انتظار چنین روز عمرها گذرانیده‌اند سر کشی کرده پای از حد خویش بیرون نهند و باطراف ولایات تعرض رسانند و گمان چنان بود که شما با ما در این امر همداستان باشید و چون دانستیم که حضرت صاحبقران بخلاف این وصیت کرده از کردار خود پشیمانیم و هرچه شما درباب امضای وصایای آنحضرت مصلحت بینید بتقدیم رسانیم امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملك چون بر مضمون نامهٔ امراء اطلاع یافتند گفتند ما بهیچوجه تغییر و تبدیل بفرموده ولی نعمت خود راه نخواهیم داد و امیر برندق قول ایشانرا استحسان نموده در حضور شاهزادگان عهد کرده سوگند خورد که از مقتضای وصایای حضرت در نگذرد و بجز امیرزاده پیرمحمد جانگیر هیچکس را ولیعهد و قائم مقام آنحضرت نداند و بدین سبب امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملك باردیگر مکاتبات مرتب داده ایشانرا برنقض عهد امیرزاده خلیل سلطان ترغیب و تحریض نمودند و مکتوب را بامیر برندق تسلیم فرمودند و پیغام زبانی فرستادند که خطائی از شما صدور یافته باید که تدارك آن نمائید و ملازمت درگاه امیر زاده پیر محمد جهانگیر را از جملهٔ سعادات بزرگ دانید و نوعی سازید که امیرزاده خلیل نیز در مقام اطاعت در آید و در این باب عهد نامهٔ نوشته بفرستید چنانچه درسمرقند بما رسد تا آنهارا پیش وارث ملك ارسال نمائیم و امیر برندق با مکتوبات مراجعت نموده روی بجانب تاشکنت نهاد روز دیگر شاهزادگان و خواتین باچشم گریان و دل بریان روان شدند وامیر زاده الغ بیك و امیرشاه ملك باطایفهٔ ازلشگر بطرف دست راست در حرکت آمدند و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین با جمعی از بهادران و سرداران بطرف دیگر توجه نمودند و هردو گروه بتعجیل رانده تا پیش امیرزاده خلیل پرتو التفات برضبط مملکت اندازند وچون بعد ازطی

مسافت بموضع قرص نزول فرمودند بمشورت صوابدید همگنان امیر شاه ملك از پیش رانده چون بحوالی سمرقند رسید شهر را مضبوط یافت چه ارغونشاه بنابر مراعید امیرزاده خلیل سلطان و اشارت او که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملك که متوجه آنصوب‌اند بتختگاه راه ندهند و در دقایق حصار داری نکته فرو نگذارند برج و بارورا استحکام داده در مقام‌ممانعت پای ثبات بیفشرد و امیرشاه ملك از دروازهٔ شیخ زاده که برسر آن راه است بدروازهٔ چهار راه‌شتافته که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و سایر سرداران سمرقند در آنجا بودند ومیان ایشان گفت وشنود واقع شده ارغونشاه رابشهر راه‌نداد و باین‌بهانه تمسك جست که من بفرموده ونشان حضرت صاحبقران ضابط این‌دیارم و امیرزاده پیر محمد جهانگیر ولیعهد وقائم مقام آنحضرتست هر گاه که شاه‌زادگان بپادشاهی او اتفاق نمایند و خدمتش بفرقدوم خویش این خطه را مزین سازد من کمر مطاوعت بسته شهر را تسلیم نمایم و امیر شاه ملك چون دانست که ارغونشاه بوعده‌های امیر زاده‌خلیل سلطان‌فریفته‌شده و هیچگونه دروازه بازنخواهد کرد محزون و پریشان باز گشت وچون از آب کوهك گذشت دید که حضرت عالیات بسرای علی آباد رسیده‌اند صورت حال تقریر کرده آنچه از باطن ارغونشاه دریافته بود بازنمود از غصه این قصه جراحت فرقت حضرت صاحبقران تازه شده بسیار بگریستند و بعد از نوحه وزاری درهمانجا نزول نمودند و امراء جانقی کرده مصلحت دیدند که متوجه بخارا شوند و حضرات عالیات سرایملك خانم و تومان آغا صواب آن دانستند که امیر شیخ نورالدین از بادو برق سرعت سیر استعاره نموده بجانب سمرقندشتابد و ووقایع آنجا را معلوم نماید وامیر مشارالیه بموجب فرموده روان‌شده چون‌بدروازهٔ چهار راه رسید مردم اندرون را بزبان رفق ومدارا پند داده‌هرچند دراصلاح‌مزاج ایشان کوشید بجز جواب ناصواب از آنجماعت سخنی نشنید و خدمتش‌ازپل‌روان بگذشت و باشهریان گفت باز این چه قضیه‌است که‌درمیانست مراباندرون راه‌دهید تادراصلاح‌وفساداین امر بحضور یکدیگر سخن کنیم وطریق سلوکی اختیارنمائیم که‌موجب‌خسارت‌و ندامت‌نباشدملتمس‌او اصلاقبول‌نیفتادودردروازه‌نگشادندو امیرشیخ

نورالدین نیز بالضرورت بی نیل مقصود مراجعت نمود و بعلی آباد رسیده کیفیت حال پیش شاهزادگان وخواتین بتفصیل بازراند.

ذکر وصول امیر برندق بتاشکنت و میل امراء

بامضاء وصیت حضرت صاحبقران ومخالفت بعضی نوئینان با امیر زاده خلیل سلطان

سابقاً سمت گذارش یافت که امیر برندق در آقسولات بخدمت شاهزادگان و حضرات عصمت سمات رسید و باامیر شیخ نورالدین و امیر شاه‌ملك در باب تمشیت وصیت حضرت صاحبقران عهدوپیمان بستند و با مکتوبات آن‌دو امیر و پیغام ایشان بطرف تاشکنت باز گشت القصه چون امیر برندق بمقصد رسید مکتوبات امیرشیخ نورالدین وامیر شاه‌ملك را بامراء رسانیده پیغام بگذارد و آنجماعت از اینمعنی که بامیر زاده خلیل‌سلطان گرویده بودند بغایت پشیمان شدند و باتفاق گفتند که تاج وتخت تعلق بامیر زاده پیر محمد جهانگیر دارد و ما تغییرو تبدیل بوصیت امیر کبیر راه‌نخواهیم‌داد ودرهمان مجلس عهدنامهٔ نوشته هر کس مهرخود درآن نهاد وامیرزاده خلیل سلطان‌نیز بنابر مقتضی‌وقت برآن‌عهدنامه رضا داد و ایلتمش رابا تبرکات برسالت پیش امیرشیخ نورالدین وامیرشاه ملك فرستاد وفرمود که‌از آنجا به‌تعجیل شتافته این نامه رابشاهزاده ولیعهد میرزا پیرمحمد جهانگیر برسان و بگوی که‌شمارا ولی‌عهدوقائم‌مقام حضرت‌صاحبقران میدانیم وبنابرمقتضی وقت داین جسارت‌اقدام نموده بودیم اگرچه امیرزاده خلیل سلطان برحسب‌ظاهر واتفاق نوئینان اینسخن میگفت امادر معنی چنان شیفتهٔ عروس ملك‌بود که بهیچ وجه چشم از مطالعه غنج ودلال آن برنمیداشت وازدل خود رخصت نمی‌یافت که آسان آسان دل‌برمفارقت آن نهدوجمعی امراء که‌دراین اندیشه باشاهزاده هم‌آواز بودند درخلوت بااو گفتند که هر که غایب شدبرو فرصت غنیمت باید شمرد وهر چند زودتر خودرا بسمرقند باید افکندوبر تخت کامرانی باید نشستن ودر گنجها باز کردن ودراین وقت بسهولت دست میدهد اگر فرصت فوت گردد پشیمانی‌سود

نداره وداعیهٔ امیرزاده خلیل سلطان از امثال اینسخنان رسوخ یافت لاجرم اسبان وشتران صاحبقران وشاهزادگان که‌در آن‌نواحی یافت مجموع رابر امراء عراق که‌بیشایبهٔ نفاق بااوزندگانی میکردندقسمت فرمودوپس ازنقودواسلحهٔ‌لشکریان که‌در آنجا موجود بود مجموع بایشان داد وبادماغی ازسودای سلطنت مملو روی بتختگاه سمرقند نهاد وچون بآب سیحون رسیده نزول‌فرمود وقرارچنان یافت که نخست امیر برندق که‌در خفیه با امرا گفتــه بود که من داعیـهٔ آن‌دارم که‌بـا شاهزادگان وامیرشیخ‌نورالدین پیوندم که‌چنین عهد کرده‌ام وایشان نیزدرجواب گفتند که ماهم ازمقتضی‌وصیت‌حضرت صاحبقران عدول نخواهیم جست وبسلطنت امیرزاده خلیل سلطان راضی‌نخواهیم‌شدوعزم آن‌داریم که‌ازموکب اوتخلف‌نمائیم ازآب بگذرند وچون امیر برندق ورستم طغایبوقا وعبدالکریم حاجی سیف الدین بسیحون رسیده از آب بگذشتند امیر برندق بقطع جسر امر فرمود تا بتکامیشی ایشان روان نتوان شد و خدمتش ازعقب‌شاهزادگان روی بسمرقند نهادتا ازعهدهٔ عهدی که‌ازتارعنکبوت لین‌تر بودبیرون آیدوازآنجانب امیرخداداد‌حسینی وامیر شمس‌الدین‌عبـاس باملازمان خودازامیرزاده‌خلیل سلطان روی گردان شدند وچون شاهزادهٔ مشارالیه ازخلاف امراءِ آگاهی یافت دغدغه پراکندگی خاطر بخود راه داده وبکنار آب آمده ببستن جسر امر فرمود ولشگریان هم درآنجا پلی بهتراز آن‌ترتیب‌دادند وروزدیگرشاهزادهٔ والاگهر بامجموع‌لشگرازپل‌عبور کردندوچون امیربرندق بحوالی رودانه رسیدند جلال باورچی را درآنجا دیـد که از قیتـول شاهزادگان وخواتین گریخته باردوی امیرزاده خلیل سلطان میرفت و جلال قصهٔ رفتن امیرشاه ملك وراه ندادن ارغونشاه اورا بشهر تقریر کرد وامیر برنـدق از نقض عهدو پیمان هیچگونه نیندیشیده فی‌الحال ازآن‌راه که آمده بود بازگشت وروی توجه ببارگاه امیرزاده خلیل سلطان‌نهاد وخجل ومنفعل بموکب شاهزاده رسیده زبان معذرت برگشاد وتجدید عهدنموده آنرا بایمان‌مغلظ مؤکد گردانید ورستم طغایبوقا که‌درراه ازامیربرندق تخلف نموده بود بقیتول حضـرات عالیات وشاهزادگان رسیده صورت حال باز نمود وامیرزاده خلیل سلطان وامراء از عهد

نامهٔ که در صحبت ایلتمش فرستاده بودند فراموش کردند و رایت تسلط بر افراشته متوجه سمرقند شدند.

ذکر رفتن امیرزاده الغ بیك و امیر زاده ابراهیم سلطان

با امراء بجانب بخارا

چون خبر تجدید بیعت امراءِ بیوفا بشاهزاده خلیل سلطان و توجه ایشان بسمرقند مسموع امیر شیخ نورالدین وامیر شاه‌ملك گشت باجگر خونین حادثه‌را بعرض خواتین وآغایان رسانیده گفتند که‌مهم باین‌مرتبه‌رسیده‌صواب‌چنین مینماید که‌ما در رکاب شاهزادگان عازم بخارا شویم وشما بجانب سمرقند روید و مااز آنجا بملازمت امیرزاده‌پیر محمد جهانگیرشتابیم واگر توفیق‌رفیق گردد چنانچه باید وشاید بعذر خواهی امراءِ کافر نعمت پردازیم حضرات عالیات و امراء صافی نیات رای ایشانرا پسندیدند وامیرشیخ نورالدین‌و امیر شاه ملك از مجلس خواتین بیرون آمده خواص‌و مقربان حضرت خاقان مغفور که اصل آن اتلمش قوچین بود وتو کل قراقراو حسن‌جغداول و ارسلان و خواجه شمس الدین ایلماغی و موسی کمال‌ونسرین‌وفادار که فی‌الحقیقه‌اسم ورسم اووفادار بود‌جمع‌آوردندورسم‌مشروط با ایشان در میان نهادند که داعیهٔ ماچنان است که بخدمت امیرزاده پیر محمد جهانگیر که‌بحکم وصیت‌صاحبقران سلطنت تعلق باو میدارد‌شتابیم وشرف‌بساط بوس‌اودریابیم رای‌شمادراین باب چه اقتضامیکند آنجماعت متفق الکلمه گفتند.

بیت

چوعاشقان بوفاجان کنند درپایش امیدهست که‌مانیز درقدم‌باشیم

وامتثال مثال حضرت صاحبقران بیهمال درحیات‌وممات ازواجبات‌است و ما امیر زاده پیر محمد جهانگیر را حاکم ودیگرشاهزادگانرا محکوم انگاشته‌ایم وسایر خواص‌ومقربان حضرت نیز دراین امر باایشان متفق‌بودند وچون عزم‌بخارا تصمیم‌یافت‌شاهزادگان‌عالیمقام‌میرزا الغ بیك وامیرزاده‌ابراهیم سلطان که‌هردو در سن یازده‌سالگی بودند ومیرزا الغ بیك از برادر بچهار ماهو کسری بزرگتر بود

حضرات عالیات راوداع کرده باچشم نمناك جامه‌صبوری چاك‌زده متوجه بخارا شدند وامیر شیخ‌نورالدین وامیر شاه ملك باسایر دولتخواهان در رکاب ایشان روان شدند ودرعشر اول رمضان‌المبارك بمقصد رسیدند ورستم برلاس که اورا ازپیش روانه‌بخارا گردانیده بودند وبرادرش حمزه حاکم آنجا بود باستقبال شتافت و درظاهر شهر برسر قبر ایوب صابر علیه السلام امیرشیخ نور الدین وامیر شاه‌ملك ورستم برلاس بتجدید عهد باهم بستند ودررمضان مذکور ازآنجا روان شده بقلعه بخارا درآمدند وبعمارت وزیادتی استحکام‌آن مشغولشدند وچنان قرار گرفت که شاهزادگان وامراء وامیر شیخ‌نور الدین وامیر شاه ملك در قلعه باشند و ضبط یك دروازهٔ که‌برشهر گشوده است تا نصف‌قلعه تعلق بامیرزاده‌الغ بیك وامیر شاه‌ملك داشته باشد ودیگرازدروازهٔ که‌بجانب بیرون‌بازار است‌بانصف دیگر ازقلعه‌متعلق بامیرزاده ابراهیم سلطان وامیر شیخ نورالدین بود ورستم برلاس وبرادرش حمزه واتلمش وتوکل قراقرا ودیگر امراء وسرداران در شهر قرار گرفتند

بیت

خوش گرفتند حریفان سرزلف ساقی — گرفلك‌شان‌بگذارد که‌قراری گیرند

وبنهج مذکور هر کس بکار خویش وضبط دروب وغیر آن‌مشغولشد واز آنجانب حضرات عالیات ودیگر شاهزادگان چون بایقرا وسعد وقاص وسیور غتمش وغیرهم بانوکران‌خاصه وطوق‌وعلم‌وطبل صاحبقران مغفور متوجه سمرقند شدند ولباس سیاه پوشیده شعارعزا هویدا کردند وبانالهٔوزاری وآئین سوگواری بدردروازهٔ چهار راه‌رسیدند واعیان اندرون توهم بیجایگاه بخود راه داده ایشانرا ازبی طریقی‌بشهر راه‌ندادند وایشان باخاطر پریشان ودیدهٔ گریان درباغ‌امیرزاده شاهرخ که قریب بآن دروازه است فرود آمدند وشبی که‌ازصبح روز قیامت نشان میداد درآنجا گذرانیده وچون آفتاب طالع‌شد دروازه دیگر باز کرده و حضرات عالیات راباشاهزادگان وآغروق بشهر درآوردند وخانقاه امیرزاده محمد سلطان که‌مرقد صاحبقران آنجابود محل‌نزول ایشان گشت‌وآغایان سینه‌هاخراشیده‌وسرها گشاده غلغله درزمین وزمان افکندند وشاهزادگان وخواتین وامراء که‌درشهر

بودند وزنان اعیان وامراء واکابرموی گشاده وروی بقطران اندوده نمددر گردن افکندند ودیگر شاهزادگان وامراء وارباب عمایم مثل خواجه عبدالله وخواجه عصام‌الدین وعالم ربانی میرك دانشمند وغیر هم تغییر لباس دادند وحاضرشدند و حالتی‌دست‌داد که‌خامهٔ مشکین عمامه ازشرح آن‌قاصر آمد وچون بغیرازشکیبائی چارهٔ ندیدند بعداز چندروز بساط تعزیت درنوردیدند.

ذکر وصول امیرزاده خلیل‌سلطان بشهرو جلوس بر تخت

امیرزاده خلیل سلطان باامراء ولشگریان ازتاشکنت رانده وچون بمقصد رسیدند امیر خواجه‌یوسف‌بانثار وپیشکش ازشهر بیرون آمدودر قریهٔ شیراز که ازآنجا تاسمرقند چهارفرسخ است بعزبساط‌بوس سرافراز گشت ومجموع اکابر واعیان آن بلدهٔ فاخره ازسادات و قضات استقبال نمودندوچون کنار آب کوهك مضرب خیام سپاه‌نصرت فرجام گشت‌ارغونشاه بامفتاح‌دروب شهرو مقالیدخزاین بخدمت شتافت ومجموعرا بگماشتگان شاهزاده خلیل سلطان سپردند وبر حسب اختیار مولانابدرالدین‌منجم شاهزاده‌مشارالیه درشانزدهم رمضان سنه سبع‌وثمانمائه که‌آفتاب دربرج حمل رایت عزو شرف افراخته بود بشهر درآمد و اندوخته بحر وکان رابه تحت تصرف درآورد وملاحظه وصیت حضرت صاحبقران کرده امیرزاده محمد جهانگیر که پسرامیرزاده محمد سلطان بود برادرزاده پیر محمد ولیعهد رابخانی برداشت واسم‌اورا دراوایل مناشیر مینوشتند و امیر زاده خلیل سلطان بیمانعی ومنازعی در تمشیت امورسلطنت شروع نمود ودرتاریخ جلوس او اینمصرع را گفته اند که * تاج زربر سرخلیل نهاد * وبعد ازدو روز بخانقاه امیر زاده محمد سلطان که‌تربت صاحبقران مغفور آنجا بودرفت و کارتعزیت از سر گرفت ومجموع شاهزادگان‌و آغایان وامراء ونوئینان‌وتمامت اکابر واشراف واعیان با لباس سوگواری در گریه وزاری‌آمدند وبعد ازتقدیم مراسم عزا شاهزاده عالمیان نذر وصدقات فراوان بارباب احتیاج رسانید ودرآن چندروز آش بمردم‌دادند که قافله جوع ازمعدهٔ گرسنگان مدت‌الحیات رخت بر بست وشعرا و فضلا قصاید غرا

در مرثیهٔ حضرت صاحبقران مغفور گفته بعرض رسانیدند و از آنجمله خواجه عصمت‌الله بخاری قصیدهٔ گفت که مطلعش اینست

بیت

ایفلك خرگاه‌ویران کن که‌سلطان‌غایب‌است　　تخت‌گو برخاك بنشین‌چون‌سلیمان‌غایب‌است

وچون چندروز بگذشت وایام تعزیت منقضی گشت فرمود که شاهزادگان وخواتین‌ونوئینان باعزوتمکین‌راازکسوت‌عزابیرون آوردند وقامت‌همه‌رابجامه‌های طلادوز تزئین‌دادند ودر گنج بگشادند ولشکریانرا اززر ونقره توانگر ساختند واتلاف‌و اسراف بمرتبهٔ‌رسید که‌نقد مضروبه بترازو و کیل‌تقسیم میبافت‌وزربخروار بلکه بقنطار میبردند تادراندك‌زمانی گنجهای گران تلف گشت و مملکت و حکومت امیرزاده خلیل سلطان درمعرض تلف آمد چنانچه‌شرح آن درمحل خود بیاید انشاءالله تعالی

ذکر اسامی اولاد و احفاد حضرت صاحبقران گیتی ستان خلد آشیان

صاحبقران دین‌پرور دراین‌جهان ناپایدار سی‌وشش پسر ونبیره ونبیره‌زاده یادگار گذاشت شاهزاده میرانشاه درسن سی‌وهشت سالگی بود باهفت پسرونبیره وامیرزاده ابابکر بیست وسه‌ساله بادوپسر واسکندر نه‌ساله عثمان‌چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست ودوساله خلیل سلطان بیست ویکساله آیجل دو ساله سیورغتمش شش‌ساله وشاهزاده‌جوان‌بخت شاهرخ درسن‌بیست وهشت سالگی‌بود باهفت پسر ومیرزا الغ‌بیك وابراهیم سلطان هردو درسن پانزده سالگی با یسنقر هشت ساله میرزا محمد جوکی سه‌ساله جانی اغلان دوساله باردوی بیك یك‌ساله ازنسل شاهزاده مرحوم جهانگیر یازده‌نفر چه‌از امیرزاده محمد سلطان سه‌پسر مانده‌بود جهانگیر نه‌ساله سعدوقاص شش ساله یحیی پنجساله وامیرزاده محمد جهانگیردر سن‌بیست ونه‌سالگی بود وباهفت پسر بزرگتر ازهمه قیدونه ساله خالد هفت ساله بود وبوزنجر وسعدوقاص وسنجر وقیصروجهانگیر واز نژاد شاهزاده مرحوم عمر

شیخ بهادر نه پسر و پسرزاده بودند پیر محمد در سن بیست وشش سالگی بایك پسر عمرشیخ هفت ساله امیرزاده رستم درسن بیست وچهارسالگی باده پسر و عثمان شش ساله سلطانعلی یکساله اسکندر بن عمرشیخ بیست ویکساله احمد هشت ساله سیدی احمد پانزده ساله بایقرا دوازده ساله حضرت صاحبقران مغفور را این سی و شش پسر ونبیره ونبیره زاده بود که دیدهٔ دولت ازمطالعهٔ جمال ایشان روشن و آئینه بخت ارباب مخالف ازشمشیر مصقول ایشان تیره بود

ذکر جلوس شهریار عالیشان شاهرخ برسریر مملکت ایران

چون واقعهٔ هایله حضرت صاحبقران مغفور بدارالسلطنهٔ هرات رسید گوهر دریای سلطنت و خلف صدق **ان خضر الذی افتخرا بوجوده العدل و الرفعه معین السلطنه و الخلافه** شاهرخ بهادر افسر خسروی ازسر وخلعت شهریاری از بر بینداخت وخیل ضجرت وفکرت بر سینهٔ مبارکش تاخت وانواع حزن واندوه برضمیر انورش منزل ساخت خواص حضرت وعظمای دولت جهت خشوع روی برزمین ادب نهاده معروض داشتند که دار دنیا که محل حوادث ونزول نوائب است * درحق او گمان ثبات و بقا خطاست * خلود دراین جهان از قبیل محالات است و ثبات در اواز مقوله ممتنعات اگر حضرت صاحبقرانی تخت کامرانی را وداع نمود الحمدلله که فرزندان ارجمند از او یادگار ماندند که استعداد ملك داری واستحقاق شهریاری بروجه اتم واکمل دارند

شعر

گر اورا فیض رحمت گشت ساقی — جهان بروارثانش باد باقی
وراوبی تاج شد تاجش رضا باد — سر این تاجداران را بقا باد
خصوصاً وارث اعمال شاهان — نظرگاه دعای نیك خواهان
معین ملك و شاهی کافرینش — زنام او پذیرد نور بینش

رسم جهان گذاران اینست که اگر پدر بزرگوار بدارالقرار رود پسر

نام مدارقائم‌مقام وسرور تبارشود و اگر اصل را گزندی رسدفرع بجای اوسر کشد

قطعه

درخت برومند چون شدبلند گر آیدز گردون بروبر گزند
چوازجایگه بگسلدپای خویش بشاخ‌نوآئین دهدجای‌خویش

هرچند زودتر پای برمعارج سروری باید نهاد و دست دریانوال گشاده‌مرغ دل اقاصی و ادانی را بدانهٔ احسان در دام اطاعت و اذعان باید آورد حضرت‌خاقان سعید سخنان‌بندگان نیك اندیش را بسمع رضااصغا نموده پرتو التفات برتنسیق امور مملکت انداخت و سریر خلافت مسیر را بفروجود همایون خویش موشح و مزین ساخت وارکان دولت و اعیان مملکت را بعنایت خسروانه بنواخت و منشور واجب الاحترام در صحبت مردم دانشور باطراف و اکناف ممالك بحر و بر فرستاد و سرداران حدود و حکام ولایات احکام عالم مطیع او را بقدم تلقی پیش رانده شرایط مطاوعت و لوازم عبودیت بظهور آوردند و گردنکشان خراسان و سیستان و مازندران و سایر بلدان کمر جان سپاری بر میان بسته متوجه قبله اقبال و کعبهٔ آمال شدند و در اندك زمان ساحت بارگاه فلك اشتباه او سجده گاه جباران شد و درمقام ولایتهای مذکور خطبه و سکه بنام خجسته والقاب‌همایون اوزیب وزینت و آرایش یافت و چشم فتنه در خواب و تیغ خلاف در غلاف قرار گرفت و چهرهٔ مطلوب عالمیان بروجه احسن روی نمود و رخسارهٔ مرادجهانیان بروفق مراد و دلخواه جلوه گر آمد و این جلوس فرخنده نشان در ماه مبارك رمضان دردارالسلطنه هرات اتفاق افتاد و مقیمان خطه بالا خلود این دولت دیرباز از بارگاه حق سبحانه وتعالی مسألت نمودند و ساکنان اقلیم رابع خصوصاً قاطعان خطه‌خراسان‌درمهادامن وامان‌غنودند وچمن‌ملك‌ازسحاب‌رأفت‌شهریاری تازه‌وریان شدوریاض مملکت رشك روضهٔرضوان آمد

گفتاردر توجه‌رایات نصرت آیات بجانب سمرقند و شرح دیگر قضایا

حضرت خاقان سعیدبعد از تمکن بر سریردولت ابدپیوند خواست که‌پیش

از آنکه خللی بقواعد مملکت صاحبقرانی راه یابد لوای شوکت واقتدار بجانب سمرقند بر افرازد و خاطرهمایون از آنطرف جمع سازدو چون این عزیمت تصمیم یافت امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر علیکه کوکل تاش و امیر خواجه راستی را بضبط خراسان تعیین فرمود و اعلام ظفر فرجام از دارالسلطنهٔ هرات در جنبش آمده متوجه سمرقند گردید و چون بتفوز رسید عبدالصمدحاجی سیف‌الدین را جهت احضار لشگرهای بادغیس بآنصوب روانه گردانیدودرآنموضع سید خواجه شیخ علی بهادر را بطرف ماوراءالنهر فرستاد تا اخبار آندیار معلوم کرده بپایهٔ سریر اعلا مراجعت نماید و چون‌موکب همایون از آنجا کوچ کرده بدره زنگی رسید امیر سید خواجه از جانب سمرقند آمده معروض داشت که امیر زاده خلیل سلطان باتفاق اعاظم امراء افسر سلطنت‌و جهانبانی بر تارك نهاده ودر گنج و خزاین گشاده و صلای عام در داده است حضرت خاقان سعید خواص دولت را حاضر ساخته بمقتضای کلمه **وشاورهم‌فی‌الامر** قرعهٔ مشورت درمیان انداخته هر کس بقدر دانش خویش سخنی گفتند آخرالامر رایها بر آن قرار گرفت که چون علم ظفر پیکر عازم دیار ماوراءالنهر شد حزم و احتیاط اقتضای آن میکند که دارالسلطنهٔ هرات که مقر عز و شرف بندگان است مرمتی یابد چه آنزمان که حضرت صاحبقران آن را فتح‌نموده بی‌دروازه مانده وبارویش استحکامی ندارد که سد حوادث ونوائب گردد و حکم لازم الانقیاد بنفاذپیوست که امیر جلال‌الدین فیروز شاه قبةالاسلام هرات را آبادان و معمور سازد و امیر شاهی که باران رحمت نامتناهی‌بروی باد در وصف هرات بزبان ظرافت‌بیان گفته

قطعه

شام‌رمضان‌خوش‌است‌و گل گشت‌هرات ... با نعرهٔ تکبیر و خروش صلوات

خوبانش بتازکی بازار ملك ... چون‌آب‌خضر روان شده‌در ظلمات

القصه امیر فیروز شاه بهرات‌آمده درتعمیر آن بلدهٔ فاخره غایت‌جهدمبذول داشت چنانچه سواد شرفاتش از ایوان کیوان در گذشت و خندق‌آن در عمق‌بپشت گاو وماهی رسید و پوشیده نماند که هرات از شهرهای‌عظیم قدیم‌است‌و پادشاهان

ذوشوکت در عمارت و رونق آن اهتمام تمام نموده اند چنانچه از فحوای این رباعی معلوم میشود

قطعه

لهراسب نهاده است شهری بنیاد گشتاسب در اوبنای دیگر بنهاد
بهمن پس‌از او عمارت‌دیگر کرد اسکندر رومیش همه داد بباد

اما عمارتی که تجدید یافت بر عمارت سابق راجح وفایق آمد و در این حال امیر سید خواجه بموجب فرمان عالم مطیع بجانب ولایت طوس و نساو مشهد وباورد ونیشابور و سبزوار توجه نمود تااز آنحدود نیك باخبر باشد و قلعه‌طوس را که بشآمت علی‌بیك قربانی خراب شده بود معمور کردند و چون موکب همایون حضرت خاقان‌سعید بشیخ زاده بایزید رسید امیرزاده سلطان حسین‌ازجانب ماوراءالنهر آمده‌او را نوازش فرمود و خضر خواجه و حسن‌قوچین که بماوراءالنهر رفته بودند از سمرقند آمدند واخبار آندیار مشروح معروض داشتند و حضرت خاقان سعید حمزهٔ آقبوقا را پیش امیر زاده خلیل سلطان فرستاد و بزبان‌عطوفت پیغام داد که پدر بزرگوار که‌مادهٔ اعتضاد واستظهار بود برحمت ایزدی پیوست و تو امروز مرا بجای فرزندی و روشنائی دیدهٔ بلکه از جان عزیرتری وهرچه متمنی تو باشد از ملك ومال مضایقه نیست اما کبر سن وتجربه روزگار و معرفت معاذیر طبقات و تمشیت معظمات امور ووقوف بردقایق لشگر کشی و جهانداری دخلی تمام دارد اگربعضی امراء بواسطه بعد مسافت وتطرق آفت بحواشی‌مملکت تعرض رسانیده‌اند بدان زیاده‌التفاتی نفرمائی و ازسر بصیرت پیش‌آی تا هر چه مصلحت باشد اتفاق افتد واردوی همایون ازاند خود گذشته بکنار جیحون نزول فرموده‌بر حسب فرمان پل بستند ودر خلال این احوال امیرشاه ملك ازبخارا آمده خبر سلامتی شاهزادگان میرزا ابراهیم سلطان و میرزاالغ بیك بعرض رسانیده واینمعنی سبب مزید مسرت و ارتیاح خاطر اشرف اعلا گشت و ایلچی امیر زاده خلیل سلطان بموکب ظفر نشان پیوسته معروض رای خاقان بلندمکان گردانید که شاهزادهٔ میگوید که‌ایل‌ومطیع آن‌حضرتم ویقین میدانم که‌حضرت شهریاری

خراسانرا خالی نخواهد گذاشت وبنده رابضبط این مملکت خواهند گماشت وهیچ بنده سزاوار تر ازمخلص نخواهد بود اگر لطف فرموده معاودت فرماید این بنده مال بخزانه ارسال نماید ودروظایف عبودیت وطاعت داری باهمال وتقصیر از خود راضی نگردد و حضرت خاقان سعید ملتمس شاهزاده خلیل سلطانرا مبذول داشته عنان مراجعت معطوف ساخت وامیر شاه ملك رابه بخارا فرستاده شاهزادگانرا طلب داشت وچون رایت نصرت آیت بحوالی اندخود رسید امیرزاده سلطان حسین توهم بیجایگاه بخود راه داده از اردوی اعلا فرار نمود و دراین اثناء خبر ببخارا رسید که امیرزاده خلیل سلطان بالشگر گران از سمرقند بیرون آمده بکنار آب نزول نموده وبواسطه مخالفت رستم برلاس وامراء که آنجا بودند بخارا را گذاشته ودرركاب شاهزادهها از آب گذشته باردوی اعلا پیوستند وامیر عبدالصمد حاجی سیف الدین لشگرهای بادغیس رااسیر کرده شرف پایبوس دریافت وحضرت خاقان سعید شنید که امیر پیرعلی ازیاران امیرزاده خلیل سلطان مفارقت نموده ببلخ آمده آن حضرت امیر شیخ لقمان برلاس وامیر جرکس و امیر یوسف خواجه راروانه ساخت ودراثناء این اوقات ازپیش امیرشاه ملك که پیش ازاین برحسب اشارت علیه بر کنار آب رفته بود عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلا رسید که ازطرف سمرقند امیر زاده میرك احمد وامیر شمس الدین عیاس وامیرارغونشاه آمدند اگر مصلحت باشد امیر شیخ نورالدین بیاید وباایشان سخن گوید حضرت خاقان سعید فرمود که امیر شمس الدین عیاس وارغونشاه بخدمت ماآیند تاشیخ نورالدین پیش خلیل سلطان رود وکلمات محبت انگیز درمیان آورد که موجب صلاح طرفین باشد وبعد ازمصلحت دید شاهزاده رابلطف بیکران نویدها داده بساط مصالحت تمهید یافت وچنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان خانیکه بیگم رابا بعضی ازخزاین پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر فرستد وخزینهٔ خاص وامیرزاده الغ بیك وامیرزاده ابراهیم سلطان بانوکران وخواتین ایشان که درسمرقند ماندهاند باردوی اشرف اعلاروانه دارد و از آنجانب جیحون برامیرزاده خلیل سلطان مسلم شده بدین موجب اساس میثاق ممهد گشت وامیر شیخ نورالدین باز گشته کیفیت واقعهرا بپایهٔ سریر اعلاعرض

داشت وحضرت خاقان سعید بر آنچه امیر شیخ نورالدین مقرر کرده بودرضا داده حکم شد که امیر شیخ نورالدین وامیرعبدالصمدحاجی سیف‌الدین ازجیحون عبور نمایند و بعد از سرانجام مهمات معاودت نموده باردوی همایون بازآیند ودرتضاعیف اینحالات امیر سلیمانشاه را که حضرت صاحبقران درحین مراجعت ازیورش روم در ری گذاشته بود وتاحدود رستمدار وفیروزکوه بوی ارزانی داشته ازصولت سپاه امیر زاده میرانشاه دست ازحکومت کوتاه کردهٔ متوجه درگاه عالم‌پناه شدو بتقبیل قوایم سریر خلافت مسیر استسعاد یافت وبعواطف پادشاهانه ازامراء کبار ممتاز گشت وامیرمحمد سنکو که ضبط ولایت ساری بعهدهٔ دلاوری اومفوض بود چون برفرار سلیمانشاه اطلاع یافت اونیز ترک‌ولایت آن‌سرزمین گرفته بلکه تمام ساریرا غارتیده با یکهزار سوار روی بهرات آورده وچون بهرات رسید یک روز درآنجا توقف فرموده بیاسای اوفرمان واجب‌الاذعان صدور یافت وحضرت خاقان سعید بعزم معاودت رایت دولت برافراخت وامیر سلیمانشاه معروض داشت که‌تومان اودرآن نزدیکی ازراه دورآمده اند اگر فرمان نافذ گردد روزی‌چند درحدود اندخود گذرانند تااز رنج‌راه بیاسایند وملتمس اومبذول افتاده حکم شد که‌چندان توقف نمایند که امراء که بسمرقند رفته اند بازآیند آنگاه در ملازمت ایشان روی‌بدرگاه گیتی پناه‌آورند وپیش ازاین فرستادگان امیر سید خواجه باردوی همایون آمده بودند وخبر آورده که‌خواجه علی سبزواری‌پای ازحدخود بیرون‌نهاده دراینولا امیر مضراب که ازهرات آمده بعزبساط بوس سرافراز گشته بود برحسب فرموده بمدد سیدخواجه شتافته ورایت نصرت شعار در بیست و ششم ذی‌قعده‌بدارالسلطنه‌هرات‌رسیده‌ظل‌عنایت وعاطفت برمفارق‌ساکنان‌آندیارانداخت

ذکر عصیان خواجه‌سلطان علی سبزواری وقدم نهادن

در دایرهٔ سربداری وسر انجام او

درآن اوان که امیر سید خواجه‌بعمارت طوس اشتغال‌داشت منهیان بسمع‌او رسانیدند که خواجه‌علی سبزواری حقوق ایادی واحسان حضرت صاحبقران را

برطاق نسیان نهاده باستظهار جمعی ازسربداران بی‌مقدار گردنکش سر افرازی میکند ودرملك داعیه انبازی‌مینماید امیر سید خواجه چون اینخبر بشنید بی‌لبث و درنك بر مرکب‌توکل سوارشده باآن‌مقدار سپاه که‌داشت بآهنك جنك مخالفان درحرکت آمدو تامرغزار راه‌کان عنان بازنکشید ودرآنجاروزی چند توقف‌نموده باطراف ولایات جهت احضار لشگر مسرعان فرستاد ودراین اثناءِ امیرمضراب باو پیوست وآن دوامیر باتفاق سیصد سوار جرار را برسم منقلای بطرف سبزوار فرستادند وخواجه سلطانعلی ازتوجه سپاه آگاه گشته دویست سوار مکمل را نامزد دفع ترکمانان کرده ودر حوالی بحر آباد هر دو فریق بهم‌رسیدند و نیران محاربه اشتعال یافت و سبزواریان غالب آمدند و اکثر ترکمانان را بقتل آوردند وچون امیر سید خواجه براینحال اطلاع یافت بادوازده‌هزار سوار بتعجیل ایلغار فرموده بجنك گاه‌رسیدتنهائی بیسر دید واز مخالفان یکنفر ندیدو ازآنجا متوجه جاجرم گردید وطایفهٔ مردم بیعاقبت بجنك پیش آمدند وازطرفین مردم بسیارزخم دار شدند تاآنغایت که‌امیر سید خواجه رازخم‌تیری رسید وآن شیردل زخمهای خودرا پنهان‌داشت وچندروزدرخفیه مرحم وفتیله‌مینهاد چنانچه‌هیچکس ازخواص‌ومقربان اورا برآن اطلاع نیفتاد القصه بمدت سه‌چهارروز سه‌چهاردیوار قلعهٔ جاجرم رامانند چشم‌زره وخانه‌زنبور ساختند وبرج و باروی آنرا انداخته قتلی بافراط کردند وامیر سید خواجه بعد از قتل اهل قلعه متوجه فریوند گشت وسکان آنحدود ونواحی که‌پناه بقلعه‌برده‌بودند سپرمخالفت درروی کشیده‌متوجه رزم وپیکار شدند ومحاربات صعب واقع‌شده امیر سید خواجه دست ازجنك‌برداشت وفرمانداد که باغات‌ایشانرا خراب سازند ودرختان رااز بیخ بر کنند ولشگریان بآن مهم مشغولشدند ومردم فریوند سادات وعلماء راشفیع‌ساخته امیر سیدخواجه ازسر جریمه آنجماعت در گذشت وبساوری ازآنجا اکتفا نموده متوجه قلعه مرثیان‌شد ومرثیان رادرتحت تصرف آورده‌روی بسبزوار نهاده ودر ظاهر آندیار فرود آمده فرمود که‌لشگریان گرد خودخندق کنند و چون‌ده روز ازمحاصرهٔ سبزوار بگذشت ناگاه خبررسید که پیرپادشاه اظهارمخالفت کرده بولایت‌جوین

در آمده است امیر سید خواجه دست از جنگ سبزواریان برداشته متوجه پیر پادشاه شد و خواجه سلطانعلی از تنگنای محاصره بیرون جسته به پیر پادشاه پیوست و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیده از جانبین صفها راست کردند و امیر سید خواجه در قول و امیر مضراب در میمنه قرار گرفتند و تمور بوقا و شیخ سلطان و ابابکر در میسره منزل کردند واز آنجانب پیر پادشاه در قلب ایستاده و خواجه علی سبزواری با جمعی سربداران در میمنه توقف نمود و میسره را بوجود طایفهٔ از بهادران مازندران آرایش دادند و خواجه سلطانعلی از برانغار حمله کرده جوانغار امیر سید خواجه را از جای برداشت، امیر مضراب از جوانغار پیش راند و برانغار پیر پادشاه را از موقف خود بر گرفت و از عقب در آمد و پیر پادشاه که آنهمه لاف جلادت و مردانگی میزد روی ستیز ببادیهٔ گریز نهاد و خواجه علی سبزواریرا چون معلوم شد که پیر پادشاه گریخت او نیز عنان از معرکه برتافت و درعقب گریختگان شتافت و سپاه منصور غنیمت فراوان گرفتند و امیر سید خواجه دو روز از عقب آن روز بر گشتگان رفت و قتل بسیار کرده بجانب سبزوار معاودت نمود

ذکر احوال امیرزاده میرانشاه و فرزندان او

سابقاً مذکور شد که حضرت صاحبقران بهنگام مراجعت از یورش هفت ساله تخت هلاکوخان را بامیرزاده عمر بن میرانشاه ارزانی داشته و برادر بزرگتر او امیرزاده ابابکر بن میرزا میرانشاه را بحکومت بغداد باز گذاشت و بنا بر التماس امیرزاده ابابکر فرمان شد پدرش در بغداد پیش او باشد هرچند امیرزاده ابابکر بحسب سن تقدم داشت و متابعت امیر زاده عمر که برادر کوچکتر بود برویشاق می‌آمد وچون خبر حادثه حضرت صاحبقران بمیرزا عمر رسید رؤس منابر و وجوه دنانیر را باسم خویش موشح ساخت و از پدر و برادر هیچ حسابی بر نگرفت واین سخن در مجلس میرزا ابابکر پیوسته میگذشت که باوجود پدر و برادر بزرگتر برادر کوچکتر چگونه دعوی میکند و چون خبر ناگزیر حضرت صاحبقران محقق گشت طایفهٔ از مفسدان امیر جهان شاه جاکورا بر آن داشتند که چندنوکر

معتبر امیرزاده عمر را از میان برمیباید داشت تا باستقلال بامر حکومت‌اشتغال توانیم نمود وامیرجهانشاه که اکثر اوقات بشرب‌مدام مشغول گشتی و از نیك‌وبد ایام غافل بودی بکلمات ارباب فتنه و فساد فریفته شده صباح بیست و دوم رمضان‌با دماغی درغایت یبوست بدرگاه راند و جمعی از نواب و مخصوصان شاه زاده را که حاضر بودند بقتل آورد و مولانا قطب‌الدین او بهی که راه ورسم نیابت داشت و شیخ‌محمد تواچی و عبدالخالق پسرتیمور نیگورچی را بقتل آورد و بعداز کشتن ایشان امیر جهان‌شاه جاکورو بسرا پرده نهاد ومیرزا عمرپای ثبات‌فشرده‌ایناقان را مکمل ساخت و فرمود تا سوار شده آهنك جنك امیر جهانشاه کردند ولحظه لحظه شاهزاده فوجی را بمدد ایشان میفرستاد و چون امیر جهانشاه دانست که مهم از پیش‌نمیرود راه گریز پیش گرفت از امراء امیرزاده عمر تابان و باباحاجی و برادرش و پسران امیر شیخ محمد مقتول بقصاص پدر امیر جهانشاه را بکشتند و چون میرزا عمر از این صورت خبر یافت زبان سرزنش گشاده چندان فایدهٔنداد و امیرزاده عمر بخلاف تصور مردم پسران وباز ماندگان امیر جهانشاه رابنواخت در بارهٔ ایشان انواع عاطفت ارزانی داشت در این اثناءِ امیرزاده ابابکر از گرماء بغداد متضرر شده با لشگرهای بسیار قصدییلاق همدان کرد و ایلچی فرستاده در این باب از برادر رخصت طلبید میرزا عمر ایلچی را بنوازش بیکران اختصاص بخشید و فرمود که چون واقعهٔ امیر بزرك روی نموده آن برادر باید که بزودی متوجه اینجانب گردد تابا یکدیگر مشورت کنیم و باتفاق ضبط مملکت راوجهه همت سازیم و چون فرستاده مراجعت نموده پیغام امیرزاده ابابکر رسانیدخدمتش بیتوقف بادویست سوار متوجه‌اردوی‌برادر شد و میرزا عمرپیشتر با امراء جانقی کرده مقررساخته بود که چون میرزا ابابکر برسد فی‌الحال اورا بگیرند وهمان دم که میرزا ابابکر باردوی میرزا عمر رسیده در دیوانخانه فرود آمد جمعی از بهادران دروی‌آویختند و امیرسونجك دست درکاکل وی زده اورا عاجز گردانید و همان‌لحظه بندی از نقره برپایش نهادند و بعد از آن قریلتای عظیم کرده‌امیر سونجك و سلطان سنجر و بیشتر امراء گفتند که امیرزاده ابابکر را از میان بر

میباید داشت تا فتنه تسکین یابد امراء عراق مثل بسطام و پیرك و جالیق عرض کردند که علاقه اخوت در میانست عاقبت میرزا عمر برادر را در قلعه قهقهه بند کرد و طایفه غلاظ و شداد را بروی گماشتند و چون میرزا میرانشاه از گرفتاری فرزند خود میرزا ابابکر خبر یافت متوجه خراسان‌شده تاکالپوش‌عنان‌باز نکشید و درآنوقت سید خواجه بدفع سلطانعلی خواجه‌اشتغال داشت وچون حضرت خاقان سعید از توجه میرزا میرانشاه بخراسان آگاه‌شد که فرمود که امیر حسن‌صوفی ترخان و امیرجهانملك و امیر فیروز شاه باپنج هزار سوار باستقبال شتافتند مقرر آنکه اگر امیرزاده میرانشاه داعیهٔ تسلط و ملك گیری داشته باشد بمقاومت و مدافعت اوقیام نمایند و اگر بمقتضای‌وقت طریق ایلی و برادری پیموده باشدآنچه وظیفه مهمانداری بود بجای آورند و مکتوبی مصحوب ایشان گردانید مضمون آنکه حضرت صاحبقران مغفور هریك از فرزندانرا مملکتی داده وراه و رسمی مقرر فرموده امروزصلاح در آنست که هر یك از اولاد و احفاد آنحضرت بضبط ناحیه که متعلق باو شده قیام نماید که خللی برآن نیابد و بیگانگان مدخل نکنند اگرچه بواسطه حرکت نا پسندیدهٔ عمر آن برادر در ممالك آذر بایجان که‌تختگاه‌ممالك‌ایرانست دخلی‌نداردااما ولایت آران‌وموقان و ارمنیه‌و گرجستان در تصرف بندگان آنجناب است اگر به تنسیق امور آن مملکت التفات ارزانی دارد بصلاح نزدیکتر باشد ولله‌الحمد که جناب شهریاری بمزید کیاست و وفورعقل از سلاطین جهان ممتاز است و بگفتار شر وفتنه عمل ننماید که اینمعنی موجب پشیمانی و پریشانی خاندان و بیسامانی دودمان خواهد گشت و مخفی نماند که این مبالغه که درمصالحت میرود از جهت عجز نیست بلکه غرض رعایت ناموس است و نام و اگر عیاذاً بالله چهرهٔ موافقت بناخن مخالفت خراشید شود مشرب عذب اخوت بخار و خاشاك منازعت تیرگی پذیرد آتش فتنه بنوعی در التهاب‌آید که اطفاء آن در نظر عقل محال نماید رجاء واثق که در عواقب امور تاملی‌بسزا فرماید وطریقیکه وسیله بهبود باشد مسلوك دارندو چون‌بموجب‌فرمان‌صاحبقران اولاد امجاد آنحضرت در مملکت یکدیگر دخل ننمایندوبآنچه حوالهٔ ایشان شده

قناعت کنند لامحاله آثار خیروبرکت بروزگار فرخنده آثار ایشان واصل گردد **والحمدلولیه والسلام‌علی‌نبیه** و امراء بالشکریان درحرکت آمده در سبزوار با امیر سید خواجه رسیدند و باتفاق روی‌توجه بکالپوش نهادند و امیرزاده‌میرانشاه آنجا بود و پیش از این سلطانعلی سبزواری که‌ازمعرکه سیدخواجه گریخته در عقب پیرپادشاه میرفت چون شنید که امیرزاده میرانشاه بکالپوش رسیده التجا بدرگاه او برد القصه امیرسید خواجه و امیر مضراب بخدمت شاهزاده سرافراز شدند و پیغام خاقان سعید را مفصلاً بعرض رسانیدند و میرزا میرانشاه سخنان دل پذیر گفته خلوص عقیده که‌نسبت بآن‌حضرت داشت بظهور رسانید و انواع تملق و دلجوئی آغاز کرده امراء بعد از دعا و ثنا معروض داشتند که بررای عالی مخفی و مستور نماند که اگر بندهٔ عاق سراز ربقه اطاعت ولی نعمت باستحقاق کشد بر همگنان واجب ولازم است که در تادیب ونکال اوبکوشند و بمنع و زجر او قیام نمایند غرض از تمهید این سخن آنکه سلطانعلی سبزواری حقوق انعام و احسان حضرت صاحبقران مغفور را **کان لم‌یکن** انگاشته وباخلف صدق آنحضرت درمقام یاغیگری و سرکشی آمده چون سیلاب‌بلا را بر خود محیط یافت بدرگاه حضرت شهریاری شتافت و اکنون در اردوی همایونست اگرجزای عمل نا پسندیدهٔ خود نیابد دیگران نیز دلیرتر شوند و سبب فتنه و تشویش شود امید بملکات ملکانه آنکه اورا بماسپارد که اینمعنی سبب زیادتی محبت و صداقت خاقان سعید خواهد بود والا تابندگان اورا بدست نیازند ممکن‌متصورنیست که‌باز گردندملتمس امرا مبذول افتاده سلطانعلی و سلطان حسین‌پسرپیر پادشاه را باطایفه از ارباب عصیان بامیرسید خواجه سپردند واویارانرا بتیغ یا سابگذرانید و در تضاعیف اینحالات امیرزاده ابابکر از حبس رهائی یافته بعد از چند روز ایلی پیش میرزاده میران شاه فرستاده و اظهار دل ماندگی کرده گفت شخصی پناه بما آورده بود مناسب نبود که او را بدشمن سپارند و طریقهٔ مروت مسلوك ندارند دیگرمردم را برما چه‌اعتماد‌ماند و بعد از تقدیم مشورت میرزا میرانشاه باخواص ومقربان‌روی بآذربایجان نهاد

ذکر قضیه و مخلص میرزا ابابکر از بند و حبس

چون میرزا ابابکر گرفتار گشت میرزا عمر فرمود که امیر پیر حسین برلاس آغروق خواتین و احشام اورا در سلطانیه محفوظ و مضبوط دارد و میرزا عمر دراوایل ذی قعده بطرف همدان رفته تا آخر ذی حجه بعیش و عشرت گذرانید ومردان و سرداران کردستان ولرستان بخدمت اوشتافتند و پیشکشها گذرانیده بعنایت شاهانه اختصاص یافتند در این اثنا خبر آمد که گرجیان پای جسارت ازحد خود بیرون نهاده‌اند و نخجوان و گنجه را غارتیده‌اند و دست بخون و مال مردم دراز کرده‌اند و بسطام جاگیر باوجود حکومت اردبیل وچند منصب دیگر باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده و بامیر شیخ ابراهیم والی شیروان پناه برده و مکاتبات ارسال داشته و دیگر خبر رسید که سلطان احمد از ولایت مصر مراجعت کرده بغداد را از تصرف دولتخواجه ایناق بیرون آورده عنقریب کیفیت خلاصی او و قرایوسف از حبس پادشاه مصر رقمزدهٔ کلک بیان گشت انشاء الله تعالی و چون این اخبار در اردوی میرزا عمر شیوع یافت امراء عراق زانوزده معروض داشتند که مصلحت نیست که لشگریان را از خود جدا گردانیم بلکه صواب چنان مینماید که بهیأت اجتماعی دفع یکی از متمردانرا وجه همت سازیم و چون از او فارغ شویم بدیگری پردازیم میرزا عمر اصلا بتدبیر امراء التفات نفرموده عمر تابان و توکل برلاس و دیگر سرداران را بدفع مخذولان گرج نامزد فرمود و امیر سونجك را بافوجی ازلشگریان ببغداد فرستاد تا آنولایت را از دست سلطان احمد انتزاع نمایدو بنفس خویش متوجه مراغه شد و چون بآنحدود رسید بسمع او رسانیدند که در قریهٔ از اعمال مراغه درویشی تقوی شعار پیدا شده بابانیکی نام و از او کرامات صادر میگردد چنانچه در اثنای وجد وسماع سنك و کلوخ در دست او قندونبات میشود میرزا عمر فرمود که درویش را مقید ساخته حاضر گردانند و از کیفیت حالات و کرامات سئوال کردند درویش انکار نموده آخرالامر اورا نوید داده که بجهت تو مکانی در قریه شیراز مرتب میسازیم و نصف مال آنقریه را بر آن وقف میکنیم

و بند از او بر گرفته در اظهار کرامات شرایط مبالغه بجای آوردند و بابا درحضور قاضی محمد که یکی از متعینان ولایت آذربایجان بود بذکر و سماع مشغولشد و در آن اثناء مقداری کلوخ بکف دست او نهادند ووجدی عظیم بربابا طاری شده بجای آن کلوخ در دست او قند یافتند و بعد از مشاهدهٔ چنین حالتی قاضی بعرض رسانید که این شخص از اهل بدعت است و قتل او مباح و میرزا عمرحکم کرد که بابا را بکشند و بابا چون ازحیات مأیوس شد گفت که نصیب ما از جهان شربت شهادت بود اما زوال دولت این پادشاه نزدیکست و به‌بینید که بعد از این چها واقع خواهد شد و در روز چهار شنبه رابع محرم سنه ثمان و ثمانمائه بابا مقتول گشت وازغرایب اتفاقات آنکه در همین روز که بابارا کشتند میرزا ابابکر از بند رهائی یافته قلعه را متصرف شد و خلاصی او موجب انهدام قصر دولت میرزا عمر آمد وبیان این سخن آنست که خدمتش میخواست که این میرزا ابابکررا ازمیان بر گیرد اما به‌جهت خاطر والده نمیخواست که این امر برملا واقع شود لاجرم فرمان داد که در خفیه شربتی مسموم بخورد او دهند و چون شربت بدگوار پیش شاهزادهٔ نامدار آوردند از آشامیدن آن امتناع نمود و عادل خزانچی و عیسی قوچین که مامور بآن کار بودند آنصورت را بعرض میرزا عمر رسانیدند وجواب چنین آمد که اورا درشب خفیةً هلاك گردانند ومنهی از کیفیت واقعه میرزا ابابکر را خبر دار کرد و پیش از این یکی ازنوکران عادل شمشیری در میان علف پنهان کرده بودو پیش میرزا ابابکر آورده بود وعادل وعیسی در آنروز بشراب خوردن مشغولشدند تا چون شب شود بآن فعل شنیع اقدام نمایندو در اواخرروز نرد باختن آغاز نهادند و انتظار آمدن عادل ایناق را میکشیدند که امیر زاده ابابکر فرصت غنیمت شمرده ببهانه رعاف بخانه درآمد و بدست خود بند بشکست و با شمشیر برهنه بیرون دویده فی‌الحال عادل عیسی را بقتل رسانید و روی انتقام بسرای عاقل غافل نهاد و اورا نیز خواست که ازمیان بردارد خدمتش زمین عبودیت بوسیده باشاهزاده اتفاق نموده و میرزا ابابکر قریب بده کس نامی را بقتل آورده قلعه را متصرف شدخزاین و اسلحه و اموالی که امیر تیمور جهت امیرزاده عمر درقلعه سلطانیه گذاشته بود

همه را بگرفت و مبلغ دوهزار تومان نقد در آنجا یافته باراذل و اوباش و آحاد الناس تقسیم فرمود روز دیگر مهد علیا والده‌اش با سایر خواتین باو پیوسته‌قلعهٔ سلطانیه را ازصامت وناطق خالی ساخته و باتفاق روی عزیمت بجانب ری نهاده‌تا به پدر خود میرزا میرانشاه پیونده ودرهمانروز که امیرزاده ابابکر خروج کرد لشکر گرج برعمرتابان‌و امراءِ میرزا عمر غالب آمدند وایشان را تامرنددوانیدند و این اخبار بشاهزادهٔ مشارالیه رسیده خوف ورعب بروی مستولی گشت که مجال دم‌زدنش نماند ولشگریان او ندیم تلهف وتاسف گشته‌ومیرزا عمر از آنجا که بود عنان بجانب سلطانیه تافت وچون بمقصدرسید از میرزا ابابکر نشان ندید امیر عبدالرزاق و حسن تمورواسمیل مهردار را باجمعی بتکامیشی برادران روان کرد و ایشان در ساوج‌بلاق بمیرزا ابابکر رسیدند وشاهزاده دست‌جرأت ازآستین‌جلادت بیرون آورده کارزای کرد که آثار شجاعت طوس‌ورستم مطموس گشت و اسمعیل مهردار را دستگیر کرده با خود ببرد وایشان خائب وخاسر باز گشته و اینحادثه‌موجب زیادتی هراس‌میرزاعمرشدوقلعه سلطانیه رابدولدای‌سپرده‌واز آنجا باز گشت و در نخاس منزل کرد ودر آنجا شیخ‌خسروشاهی که حضرت صاحبقران مغفور بواسطه فضولی که ازوی مشاهده میفرمود اوراکوچانیده بسمرقندبرده‌بود از ماوراءِ النهر رسید و بمیرزا عمرپیوست و خدمت شاهزاده اورا صاحب دیوان ساخته باتفاق مولانا محمد شیخی‌بتخریب ولایت رعیت مشغولشدند وچمن‌مملکت که از امتحان سحاب عدل شاهزاده مانند روضه‌رضوان تازه وریان بود بصرصرظلم و بیداد پژمرده گشت و چون دولت روی بانخفاظ نهد تدبیرات عقلا ناصواب آید از مؤیدات اینمقال آنکه چون میرزا عمر از نخاس کوچ کرده در منزل بتبریز رفت نخست خبررسید که لشگریان که همراه امیر سونجك ببغداد میرفتند یاغی شده اردوی امیر سونجك را غارتیده و روی بماوراءِالنهر نهادند و دیگر خبر آمد که امیر توکل برلاس که از معرکه گرجیان روی گردان شده بود بمرند آمده و اظهار عصیان کرده با طایفه از سپاه متوجه ری است و میرزا عمر سلطان سنجر بن‌حاجی‌سیف‌الدین را باجمعی از امراءِ در عقب توکل برلاس فرستاده باورسیدند

و چون لشگریان عزیمت خانهای خود داشتند باز گردانیدن ایشان متعذر مینمود جنگی عظیم واقع شد و سلطان سنجر چند زخم خورده و سپاهش متفرق شدند و او خراب حال مراجعت نموده در این اثنا خبر رسید که بسطام جاگیر لشکر تالش و احشام تراکمه راجمع کرده دم از استقلال میزند میرزا عمر حسن تمورجه‌را بافوجی ازبهادران بجنك بسطام نامزد کرد و در میان اردبیل و کوه تالش باو رسیدند و حربی عظیم دست داد و حسن تمور اسیر گشت بعد از آن میرزا عمر منصور جاگیر برادر بسطام را تربیت کرده بدفع اوفرستاد و منصور بساط منازعت درنوردیده ببسطام پیوست و در تابستان اینسال میرزا عمر و امراءِ در ییلاق قریلتای کردند ونه‌پایه به‌عظمت زده رایت جبروت بر افراختند اما در تصرف ایشان جز تبریز و سلطانیه هیچ جا نمانده بود **العظمت والکبریاء للهالواحد القهار** و در این اوقات دولتخواجه ایناق بغدادو دیار بکر وعراق عرب راطوعاً و کرهاً بسلطان احمد گذاشته باردوی میرزا عمررسید وامیر سونجك نیز باجمعی پریشان بخدمت پیوست و خبر متواترشد که بسطام جاگیر اهل هزاره را جمع نموده پیش امیر شیخ ابراهیم شیروانی رفت و سرداران قرامان و گنجه با حشری انبوه ازآب کر گذشته بامیرشیخ ابراهیم ملحق‌شدند و ازآنطرف امراءِ شکی نیز در سلك خدام انتظام یافتند و ملك گرجستان نیز ایلچیان پیش‌خدمتش فرستاده دم از اطاعت و انقیادزده ومخالفان متوجه بیلقان که از مستحدثات صاحبقران بودشدندوبهرام شاه که مستحفظ آن دیار بود روی بفرار نهاد و لشگر بیگانه آن شهررا خراب ساختند و میرزا عمر ایلچی پیش شیخ ابراهیم روان کرد که بسطام را باجمعی باردوی من فرست‌و او بعذر واهی تمسك جسته جوابداد که‌چون حالا تابستانست و چون‌آنحضرت زمستان بقراباغ‌تشریف‌خواهندآورداین کمینه‌اورامصحوب‌خویش باردوی اعلا خواهم رسانید میرزا عمر از این سخن درخشم رفته متوجه امیرشیخ ابراهیم شد و از آب ارس گذشته بموضع بالی نزول فرمود و شیخ ابراهیم و بسطام وپسران وقرامان و سیری احمد شکی ازبردع بکنارآب کر رفته آب‌را پناه ساختند و متشمرجنك وپیکار گشته و میرزا عمر به تعجیل بکنار آب رفته

فرود آمد و بعد از یکهفته که هردو لشکر در برابرهم بودند خبر رسید کهمیرزا میرانشاه و میرزا ابابکر از حدود خراسان مراجعت نموده بجلکاء عـراق عجم درآمدند بیان این سخن آنست که در این سه روز ایشان از بسطام بدامغان آمدند و دامغانیان ساوری و پیشکش فرستاده لشگریانرا در شهر نگذاشتند وسمنانیان بسبب آنکه بعضی از ملازمان میرزا میرانشاه را غارتیده بودند و در اینولا همـه بجانب کوه گریخته هیچکس در سمنان نبود و سمنانرا غارتیده بخار در آمدنـد و میرزا میرانشاه میرزا ابابکر و امیر پیرحسین برلاس را بقلعهٔ شهریار فرستاد و خود نیز ازعقب روان شد وقلعه را متصرف شدند ودرآنجا شنیدند کهمیرزاعمر بجنك امیر شیخ ابراهیم رفته است امیرزاده ابـابکـر آغروق را در ساوج بـلاق گذاشتهباده هزار سوار بسلطانیه رفت و قلعه بی کلفت جنك مسخر شد وامیرزاده ابابکر فرمانداد که آنانی که در آنجانیستند زنان آنهارا با اموال آنها بهر کس ببخشند ولشگریان و امراء که در رکاب میرزا عمر بودند این خبر شنیده اکثر ازوی بر گشتندوپیش امیرزاده ابابکر رفتند و امیرزاده عمر با امیرشیخ ابراهیم آشتی کرده مراجعت نمود و در این اثناء شیخ خسروشاهی و دیگر ظلمه بعرض رسانیدند که چیزی از متمولان بقرض میباید گرفت و برات بسال آیندهنوشت که لشکر را بخرج احتیاج است و چون دولت میرزا عمر منتهی شده بود بدان رضا داد و شیخ خسرو شاهی و دیگر ظالمـان بتبریـز رفتند و بدو روز مبلغ دویست تومان عراقی نقد کردند و اکثر اکابر تبریز رقم مفارقت بر خانمان کشیدنـد و میرزا عمر از راه اردبیل بمیانهرسیدند و در آنجا خبر استیلاء امیرزاده ابابکر و تمکن او شنید وچون اینمعنی بتحقیق پیوست عمر تـابـان و سلطان سنجر بن حاجی سیف‌الدین وعبدالرزاق وغیرهم ازامراءمیرزاعمررا گذاشته‌پیش میرزاابابکر رفتندومیرزاابابکر عمر تابان وفرزندان‌اور اوصیت بتربیت کرده باقی‌سرداران‌راسراز بدن‌جدا کرده‌وامیر بیان‌قوچین‌وشیخ‌خسروشاهی‌دراوجان‌خبرویران‌شدن‌ملك‌میرزا عمر شنیده مالها که بظلم ازرعایا ستانده بودند برداشته پیش امیرزاده ابـابـکر رفتند و شیخ ظالم برنفس بفرمودهٔ میرزا ابابکر مصلوب شدو میرزاابابکرمیرزا

میرانشاه‌را بر تخت‌زرین نشانده بپادشاهی برداشت وچندروز بعیش وعشرت گذرانیدند و میرزا عمر ازجانب کاورد بمراغه‌رفت و بمدد امیر خالق ترکمان و سابق برلاس وطایفهٔ از مردم سلدوز عـازم تبریز شد و علیکـه پسر مخالف را بـرسم منقلای بدانصوب فرستاد و علیکه به تبریز رسیده ترکمانان آغاز تظلم و بیداد نموده‌در هتك ستر ارباب ناموس کوشیدند و رعایا تاب اینمعنی نیاورده اتفاق نمودنـد و خواجه پیر علی را که حکم صدهزار دینار آورده بود کشتند و مداخل و مخارج شهررا مضبوط ساختند و در مقام ممانعت آمـده و میرزا عمر کسی را فـرستاده شهریانرا نصیحت فرمود تبریزیان گفتند که‌میرزاعمرشاه شاهزادهٔ ماست اگر بشهر در می‌آید مانعی‌نیست‌اما ترکمانانرا نمیگذاریم میرزا عمررا اینمعنی مـوافـق مزاج نیفتاده تراکمه را رخصت جنك داد و ایشان مسلح ومـکـمل روی بجنك نهادند قاضی غیاث الدین و خواجه عبدالحی قزوینی پای ثبات فشرده جنك های مردانه کردندو ترکمانانرا بشهرراه ندادند و دراین‌اثناخبر آمدن میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و میرزا عمر بجانب مراغه روان شد

ذکر جلوس میرزا ابابکر ولی الاستقلال بر تخت و توجه بجانب تبریز

دربعضی تواریخ‌مسطور است، که‌چون‌میرزا ابابکر بسلطانیه رسیدبنابر کمال رنجشی که ازامراء امیرزاده عمرداشت خواتین ایشانرا باوباش بخشیدچنانچه‌سبق ذکریافت‌و اموال‌آنجماعت‌را درمعرض‌تلف وتفرقه‌درآوردوامراء این‌خبرشنیده‌از میرزا عمر روی گردان شدند و برخدمت‌اوپیوستندوشاه زاده همه را مقید ساخت الا عمرتایان وباخود اندیشید که اگر اموال و خواتین امراءرامحافظت‌مینمودیم اکنون ایشان محل اعتماد بودندو چون شتاب کردیم و اموال آنجماعت درمعرض تلف آمده خواتین ایشان بفساد مشغولشدند حالا صواب اینست که اینجماعت را از میان برداریم تاخاطر ما بکلی فارغ گرده و اینصورت باخواص و مقربان درمیان آورده فی‌الحال باحضار امراءِ بیوفا فرمانداد و زبان عتاب گشوده بامیر سونجك

خطاب فرمود که از شآمت رای ناصواب تومحبت و مودت ما برادران بکدورت و منازعت تبدیل یافت و تو در گرفتن من سعی کرده دست در کاکل من زدی و مرا بیگناه مقید گردانیدی و از این تدبیرات انواع تفرقه و پریشانی بملك راه‌یافت‌و اکنون شیوهٔ غدرو بیوفائی ورزیدی‌و میرزا عمررا تنها گذاشته با امراءبدینجانب آمدهٔ دفع شرتواز مقولهٔ واجباتست و ابقای ذات تو از قبیل مخطورات این بگفت وفرمانداد تا اورا بسیاست رسانند و گناه‌نیز بردیگران موجه ساخته اشارت‌فرمود که مجموع را بقتل آورند چنانکه هفتادودونفر از امراء واعیان دولت میرزا عمر راشربت فنا چشانیدند وچون‌خاطر میرزا ابابکر ازدغدغهٔ امراء فراغت‌یافت پرتو التفات برتنظیم احوال مملکت انداخت ودراین اثناء خواص‌و مقربان‌بعرض اورسانیدند که باوجود استحقاق شاهزاده درشیوهٔ جهانبانی وعالم ستانی ماحصلی ندارد که‌اسم‌سلطنت بردیگری اطلاق کنند ومیرزا ابابکر این‌سخن را بسمع‌رضا اصغا نموده طوی‌سنگین فرمود وخود برتخت نشست وپدرراخلع نموده وباعلام‌این رسل ورسایل باطراف وجوانب فرستاده امیر بیان بموجب اشارت‌شاه زاده باجمعی بتبریز رفت ورنود و اوباش که پیش از این تراکمه را بشهر نگذاشته بودند بتصور آنکه هنوز میرزا ابابکر در ری است و اینجماعت از پیش خود بتبریز آمده‌اند امیر بیان را نیز دخلی ندادند و امیر بیان در دشت غازان فرود آمده خبر یافت که دولدای و محمد خواجه اپردی بمدد میرسند اورا قوتی حاصل آمده و روز دیگر شنید که شیخ قصاب و قاضی عماد بادوازده هزار سوار از مخالفان‌متوجه شده‌اند و مخالفان سیاهی سپاه را دیده راه انهزام پیش گرفتند و مقارن اینحال امیر بیان شنید که قصاب باجمعی ازشهر بمعاونت اینجماعت می‌آیند خدمتش ترك تکامیشی کرده روی بشیخ قصاب نهادو ازصولت لشگریان گرگ‌صفت امیر بیان‌رمهٔ شیخ قصاب رم خورده پراکنده شدند و امیر بیان بر گشته بدشت غازان آمد وروز دیگر امیر دولدای رسیدند تبریزیان دانستند که میرزا ابابکر می‌آید لاجرم باستقبال بیرون رفتند و امیر دولدای را به تعظیم تمام بشهر در آوردند وخواست که طایفه ازپیشوایان شهررا بسیاست رساند امیر بیان مانع آمد و امراء دو شب

در شهر توقف نموده بهلول برلاس را داروغه کرده بمراغه رفتند و میرزا ابابکر متوجه آذربایجان شده بعد از قطع منازل در دولتخانهٔ تبریز نزول فرمود و نشانها بانجار و اقطار آفاق فرستاده و خلایق را بعدل و نصفت نوید داد و چون در آن مدت انواع جور و ظلم و مطالبت نسبت بتبریزیان واقع بود مردم را استمالت دادند و مناشیر نوشتند که بعد از این ارباب توجیه دست ظلم کوتاه دارند و جمعی را که باطراف و جوانب پراکنده شده بودند باز آوردند و متمولان که در زوایا اقامت داشتند پای در صفه ظهور نهادند و از امراء صاحب ناموس که حضرت صاحبقرانی در ولایت آذربایجان گذاشته بود کسی ملازم امیرزاده ابابکر نبود و جمعی از اراذل و اوباش به نیابت اشتغال مینمودند و از عهدهٔ دارائی مملکت و یاسامیشی رعیت بعضی نمیتوانستند بیرون آمد لاجرم طبقات حشم و اخوان خدم فسق و فساد و ظلم و بیداد آغاز نهادند و دست تعدی باهل و عیال مسلمانان دراز کردند و چون مولانا حسن که از علمداران هرات بود بمرتبه وزارت شاهزاده رسیده دید که اندك جمعیتی در تبریز پدید آمد قلم تخصیص و توجیه از قلمدان بد نفسی کشیده بنام هر کس مبلغی رقمزده محصلان بر گماشت و بزخم چوب و شکنجه مطالبت مینمودند و روز بظلم و شب بفسق مشغول بودند و اینصورت تا بیست و دویم شعبان سال مذکور امتداد یافت و در آن زمستان که از شدت برودت خون درعروق منجمد میشد و باران و برف بسیار باریده بود میرزا ابابکر جمعی از ظلمه را برضبط تبریز باز داشت و خود بواسطه اخبار ناملایمی که از جانب عراق استماع مینمود ازشهر بیرون آمده روی جلادت بدفع میرزا عمر و اولاد میرزا عمر شیخ نهاد

ذکر محاربهٔ میرزا عمر با برادران باتفاق میرزا پیرمحمد و میرزا اسکندر برسبیل اجتماع

امیرزاده عمر بعد از تك‌وپوی و کرو فر که درولایت آذربایجان و عراق و فارس کرد از اولاد امجاد شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر استمداد نمود و شاهزاده که اسامی ایشان درعنوان مسطور گشت خاطر برمعاونت میرزا عمر قرار دادند و

بهیات اجتماعی برسر آغروق میرزا ابابکر که درولایت ری بود رفتند و مردم او را غارت و اسیر کرده بجانب اصفهان باز گشتند و چون اینخبر موحش بمیرزا ابابکر رسید از تبریز باسپاهی خونریز روی انتقام باصفهان نهاده شاهزادگان عظام نیز بالشگری خون آشام باستقبال روان شدند و در نواحی پل خر زهره فریقین را اتفاق ملاقات افتاد وحربی صعب دست داده ونخست امیرزاده ابابکر شکست یافت و شاهزاده مشارالیه چون دید که ارباب خلاف بغارت و تاراج مشغولند و جمعی قلیل پیش شاهزاده بودند از کمینگاه چون شیرغران برسر ایشان‌تاخت و همه‌را بیك‌حمله گرز گران‌سنك‌متفرق‌و پریشان ساخت‌وشاهزادگان تا اصفهان عنان بازنکشیدند و غنیمت فراوان بدست لشگریان افتاده و میرزا ابابکر ازعقب‌ایشان شتافت و بمحاصرهٔ اصفهان‌قیام نموده در ظاهر اصفهان‌حکم کرد که کسی بباغات‌وعماراتی که در اندرون‌بودتعرض نرساند تا مگر اصفهانیان بدین مکرمت قدم دردایرهٔ اطاعت نهند و سه روز توقف نموده روزچهارم باجمعی ازبهادران بکوچه باغها درآمدندومردم شهرپای مخالفت ومحاربت پیش‌نهاده از طرفین خلق بسیاری زخمدار شدند و هردو گروه مراجعت نموده شب تاروز از جانبین پاس‌داشتند وروزدیگر امیرزاده ابابکر میمنه ومیسره و قلب‌و جناح آراسته بامجموع لشگر روی‌جلادت وشجاعت بشهر نهاده بکوچه‌باغها درآمدند ونیران‌محاربه‌اشتعال یافته‌پیروجوان ازخلق‌اصفهان قریب‌ده هزار نفر بقتل آورده همه سرداران‌را اسیر کردند و اگر میرزا ابابکر ترحم ننمودی غالب آن بودی که شهر بغلبه و قهر مسخر شدی صباح که خورشید خاوری ازبیم لشکر کواکب لرزان از این طاق نیلوفری سر بر آورد سادات و اشراف و قضات باردوی شاهزاده شتافتند و متقبل شدند که هرچه از آغروق شاهزاده باصفهان رسانیده اند باز دهند و خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح‌سازند و مهم بر این جمله قرار یافت و اصفهانیان‌معاودت نموده همان‌شب‌میرزا ابابکراز آن قرار داد پشیمان شده گفت صواب آنست که شهررا بجنك بستانیم و

آنچه مدعای ما باشد حاصل نمائیم و بامدادان لشگریان نردبانها برداشته روی بشهر بند اصفهان نهادند خلایق چون برنقض عهد میرزا ابابکر اطلاع یافتند ترك باغات کرده روزتاشب جنگهای مردانه کردند و در این اثناءِ امیرزاده ابابکر فرمودبکوشید که شیخ حاجی عراقی بمحاصرهٔ سلطانیه مشغولست وامیر شیخ ابراهیم شیروانی و امیربسطام در تبریزاند بالضرورت با خلق اصفهان وشاه زادگان صلحی شکسته بسته درهم پیوسته از در شهر برخاست و چون بدر گزین رسید امیر شیخ حاجی دست از محاصره باز داشته بولایت خود رفت مقارن اینحال خبر توجه سلطان احمد جلایر بجانب تبریز منتشر شد و چون میرزا عمریقین دانست که ازپیش برادرانش مهم او کفایت نمیشود عازم خراسان شد و کیفیت ملاقات اوباحضرت‌خاقان سعید و تربیت کردن آنحضرت شاهزادهٔ مشارالیه را که‌در این اوراق مسطور خواهد شد انشاءالله‌تعالی وحده‌العزیز

ذکر احوال فرزندان شاهزاده عمرشیخ بهادر و
بر افراختن ایشان رایت موافقت حضرت خاقان سعید انارالله برهانه

در وقت واقعهٔ ناگزیر حضرت صاحبقران مغفور امیرزاده پیر محمد که ارشد اولاد امیرزاده‌عمرشیخ بود برفارس استیلا داشت و برادر دیگرش‌دراصفهان و دیگر برادرش در همدان بود و چون خبر ارتحال صاحبقران بشیراز رسید میرزا پیرمحمدبالطف‌الله بیان تیمور و امیرچلپان شاه برلاس و دیگر امراءِمشورت کرده از هر کس در تنظیم امور ملك خویش رائی طلبید بعضی گفتند که تقلید امیر محمد مظفر باید کرد و کسان بمصر فرستاده تا از خلیفهٔ عباسی که درآنجاست منشور مملکت آورد و برخی عرضه داشتند که متابعت میرزا عمر کنیم و جمعی اظهار کردند که بپادشاهی میرزا میرانشاه همداستان شویم القصه هر کس بقدرفهم خویش سخنی میگفت و میرزا پیر محمد که عاقل‌ترین روزگار بود فساد آن رایها بازنمود و گفت که چون حضرت صاحبقران مغفور والدهٔ ماملك آغارا بامیر

زاده شاهرخ بهادر داده وصلهٔ رحم را بدان پیوند جدید تـا کید فـرموده مناسب چنان‌مینماید که اورا پیشوای خود دانسته خطبه‌وسکه‌بنام‌ولقب همایون آنحضرت موشح کنیم شاید که باین قدرازماخوشنود گردد واگر عیاذاً بالله ازجائی‌حادثهٔروی نماید نصرت و معاونت از ما دریغ ندارد و امراءِ بـرصوابدیـد میرزا پیر محمد آفرین کردند و رایها برآن قرار گرفت و شاه‌زادهٔ مشارالیه فرمانـداد تـامنشیان بلاغت شعار مکتوبی اخلاص آثار مرتب ساختند و این بیت در آن مکتوب اندراج یافته بغایت مناسب آمد

بیت

همه بندگانیم شاهرخ پـرست   من ورستم‌اسکندر وهر که‌هست

و در مملکت خویش خطبه بنام خاقان سعیدخوانده و سکه‌نیز زده‌مکتوب را در مصاحبت هوشمندان سخندان و رسولی چرب زبان بخراسان فـرستاده قاصد چون بمقصد رسید بوسیله امراء وخواص شرف پایبوس دریافته کیفیت‌حالات بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید اورا نوازش بسیار فرمود و درشان میرزاپیر محمد سخنان دلپذیر برزبان آوردوهم در آن حین ایلچی از پیش حاکم کرمان امیر آیدکو آمده و تنکجات مسکو که شاهرخی‌آورده عرضه‌داشت که درتمامت آنولایت خطبه و سکه بنام ولقب همایون آرایش یافته و حضرت خـاقـان سعید ایلچی را بانعام و احسان اختصاص داده باز گردانید و چون فـرستادهٔ شاهـزاده بشیراز رسید و شرح لطف و احسان و بـر و امتنان حضرت خـاقان سعید بعرض رسانید میرزاپیر محمداز سر استظهار تمام بمهمات ملکی وقضایای ایلی قیام‌نمود و محمد سربدار و تمور ملك را باخلعت خاص پیش داروغه یزد فرستاده اوراطلب داشت و دیگریرا با جامه طلا دوز نزد سلطان محمد داروغه ابر قوارسال نمود و اورا بشیر ازطلبیدوایشان باپیشکشهای سنگین‌متوجه شیرازشدندومیرزاپیر محمددر شأن‌هرد وداروغه لطف‌بیکران مبذول‌داشته ایشان رادرسلك‌امراءِ بزرك‌انتظام‌دادو حکم‌فرمود که‌مجموع‌سپاهیان‌فارس‌وعراق که‌بعضی‌درخرقه‌دست زده‌بودند و برخی متصدی‌خرقه گشته از زوایای خمول‌بیرون‌آیندوعلوفه‌از دیوان گرفته‌ملازم‌درگاه

باشندو پراکندگان جمع آمده اسامی ایشان در دفاتر ثبت گشت و چندنوبت ایلچیان بکرمان فرستاد و امیر آیدکو را بمطاوعت خویش دعوت فرمود و امیر آیدکو باین سخن هیچ بار التفات نفرمود ودر این اثنا امیرزاده رستم از جانب اصفهان آمده ملحوظ نظر عنایت گشت و بعد از دو سه روز رخصت انصراف یافت وفی الواقع میرزا پیرمحمد لطفی عام و کرمی تمام داشت ودر رعایت صله‌رحم و محافظت حقوق مسلمانان در نصاب و کمال ودرجه قصوی بود و درضبط و سیاست بمرتبه که احدی یك بوته‌کاه بخلاف حکم از رعیت نمی توانست گرفت و برادرانش میرزا رستم و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا را پیوسته ملازمت او مینمودند و بتقدم او آنجماعت درهمه باب اعتراف داشتند ودر زمانی که میرزا اسکندر ازصدمات میرزا عمر همدانرا گذاشته بشیراز رفت و میرزا پیر محمد خدمتش را بحکومت یزد فرستاد و چون میرزا پیر محمد بعزم تسخیر کرمان رایت جلادت برافراشت میرزا اسکندر بالشکر ها ازیزد بیرون آمده بموکب برادرش پیوست وبرسم منقلای روان‌شده در راه شنید که طایفه از بهادران سپاه کرمان باستقبال شتافته اند در کمینگاه‌حیله و مکر نشسته‌اند میرزا اسکندر بیدغدغه بر سرایشان تاخت و گروهی انبوه را بقتل رسانیده جمعی کثیر را اسیر و دستگیر کرده و دیگر کرمانیان را یارای آن نماند که پای از دروازه بیرون نهند ولشکر شیراز برظاهر کرمان محیط گشته خرابی آغاز کردند و عالیجناب سیاد تمآب سرور ارباب تیقظ و انتباه سیدنعمت‌الله از دارالامان کرمان بیرون آمده درباب مصالحه مبالغه نموده بیمن نفس آن سید عالیمقدار مهم بصلح قرار گرفت و امیر آیدکو پیشکشهای قیمتی بیرون فرستاد اما تا انعقاد مبانی مصالحه بیرون کرمان از تعرض‌لشگریان حکم بیابان لوط گرفته بود ومیرزا پیر محمد میرزا اسکندر را بجانب یزد فرستاده‌خود بشیراز باز گشت و چون قضایای اولاد و امجاد شاهزادهٔ‌مرحوم عمرشیخ بهادردراین اوراق رقمزدهٔ کلك بیان‌خواهد گشت حالا بر این‌قدر اختصار افتاد

ذکر وقایع خراسان و کشته شدن سلطان حسین

امیرزاده سلطان‌حسین اگرچه بجمال ونسب آراسته بود اما درمهمات زیاده غوری‌نداشت وهرچه‌در بادی الرأی‌اورا دست میداد‌بی اندیشه بدان‌عمل مینمودو چون‌درحوالی‌اند خود از اردوی خاقان سعید بیموجبی فرار نموده متوجه‌ماوراء-النهر گشت در حوالی کش بخدمت امیرزاده خلیل سلطان پیوست و بعنایت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و چون در آن ایام امیرزاده پیرمحمد جهانگیر در بلخ بود امیرزاده خلیل سلطان جمعی از امراء مثل امیرالله داد و امیرارغون شاه و تیمور خواجه یوسف را ملازم رکاب سلطان حسین ساخته بکنار جیحون فرستاد تا از آنجانب با خبر باشند ناگاه خیال سلطنت در‌دماغ سلطان حسین پدید آمده باحضار امراء امر فرمود و ببهانه‌آنکه مهمی حادث شده که بمشورت ایشان احتیاج است و خود بدرگاه نشسته بود و بیست نوکر مسلح پیش خود بازداشته چون امراء حاضر شدند فرمود که ایشان را مقید گردانیدند و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشانیدند و امیر ارغونشاه والله داد و مبشر و سعادت را لرزه براندام افتاده زانوزدند و زبان بتضرع وزاری گشاده سوگند خوردند که مدت‌الحیات یك‌جهت باشند و بعد از شرایط پیمان و ایمان مغلظه همه را بخشید بلکه ایشان را نایب و محرم ساخت و خانی که حرم میرزا محمد سلطان را که از سمرقند ببلخ پیش امیرزاده پیرمحمد میرفت غارت کرد و بسی نقود و اجناس گرفته بنوکران داد و امراء و سپاه طوعاً کرهاً اوامر ونواهی اورا منقاد‌شدند وبالشکری آراسته روی توجه بسمرقند نهاد و میرزاخلیل‌سلطان چون از اینصورت آگاهی یافت در خزانه بگشاد و جنود ظفر ورود رانقود فراوان داد و در اواخر ذی‌حجه‌ازسمرقند بیرون آمد و در نواحی کش بموضع جکداویل هردو فریق بهمرسیدند و پیش از تسویه صفوف امیرالله داد و امیر ارغونشاه و دیگر امراء که برحسب‌ضرورت ملازم امیرزاده سلطان حسین بودند بطرف میرزا خلیل‌سلطان رفتند واکثرلشگریان‌با ایشان‌موافقت نمودند واینواقعه‌درمحرم سنه

ثمان و ثمانمائه دست داد و میرزا سلطان حسین ناچارفرار برقرار اختیار کرد و میرزا خلیل سلطان مظفر و منصور روی بتختگاه سمرقندنهاد و میرزا سلطان حسین ازجیحون عبورنموده در حوالی اند خود وشیرغان بامیر سلیمانشاه پیوست و میان ایشان مبانی ایمان‌تاکید یافت در این اثناء امیرزاده پیرمحمد ایلچی‌پیش امیر سلیمانشاه فرستاد که سلطان حسین دشمن منست و از وی چند حرکت نا پسندیده صادر شده وظیفه آن که تواورا پیش من فرستی تا قاعدهٔ وداد برقرار ماند امیر سلیمانشاه بدین کلمات التفات نکرد آتش حمیت شاهزاده افروخته شده ناگاه برسر ایشان شبیخون آورد و میرزا سلطانحسین و امیر سلیمانشاه بالضروره روی ببادیهٔ گریز آوردندو این المفر گویان بجانب هرات شتافتند وبپای بوس حضرت خاقان سعید رسیده منظور نظر عنایت التفات شدند و حکم شد که ولایت میر حسین سیورغال امیرسلیمانشاه باشدوعجالةالوقت صدهزار دینار کپکی و اسبان خوب باو دادند و خدمتش را بجانب طوس و مشهد فرستادند تا بامیر مضراب وامیر سید خواجه پیوندداینصورت درآنوقت واقع‌شد که‌میرزا میرانشاه در حدودکالپوش بود وچون میرزا میرانشاه را گسیل کردند حضرت خاقان سعید درباب میرزا سلطانحسین مشورت فرمود خواص و مقربان زبان بتذکار حرکات ناملایم خدمتش که از زمان یورش شام تاغایت واقع شده بود گشادند و گفتنداگر این نوبت عفو واغماض شامل حال او گرددمبادا حادثهٔ روی نماید که دست‌تدارك ازدامن آن قاصرآید و مرد عاقل چگونه از وی غافل باشد وبچه کیفیت بروی اعتماد کندپادشاه سعادتمند سخن‌ایشان را بسمع رضااصغا نموده بقتل‌میرزاسلطان حسین فرمانداد و نوشیروان برلاس‌آن سروجویبار جوانیرا دربیرون درب عراق بریاض جاودانی فرستاد **والحکم‌لله‌الواحدالقهار**

ذکر عصیان امیر سلیمانشاه و بعضی از حوادث

خراسان و لشکر کشیدن والی ولایت هرات

چون امیر سلیمانشاه از قتل میرزا سلطانحسین آگاه شده بنابر محبت و

الفتی که باوی داشت تنگدل و پریشان ضمیر گشت و اظهار خلاف کرده قاصدی
پیش حضرت خاقان سعید فرستاد که اگر آنحضرت خواهد که من نوکرباشم شاه ملك
را از درگاه براند و نوشیروان برلاس را بقتل رساند ازاستماع این التماسات آتش
خشم پادشاه زبانه کشیده باحضار عساکر گردون مآثر فرمانداد وعزیمت بجانب
طوس ومشهدنمود واعلام ظفر فرجام چون بسارق قمش جام رسید نوکر امیر
سلیمانشاه آمده عرضه داشت که امیر مشارالیه عبدالصمد وحاجی سیف الدین را
که محل اعتماد است می طلبد حضرت خاقان سعید امیرعبدالصمدرا رخصت داد که
بآنجانب رود ودروقت توجه فرمود که با سلیمانشاه بگوی که همیشه آباء تو باین
خاندان درمقام جانسپاری ودولتخواهی بوده اند و حقوق خدمت تو بر ذمه این
خاندان عالیشان زیاده از آنست که بشرح و بیان راست آید حضرت صاحبقران
همیشه تورا در زمرهٔ برادران و فرزندان انتظام میداد و عقیدهٔ ما دربارهٔ تو روز
بروز در تزاید و تضاعف است پس بیدغدغه متوجه ما میباید شوی و ازهر که شکایت
داشته باشی درحضور بازرانی تاغوری شود و امیرعبدالصمدرفته پیغام حضرت خاقان سعید
رسانید وامیر سلیمانشاه عذری چند نامسموع تقریر کرد و در آخر کلمات گفت
که امیرجهانشاه بیایدتا با اومشورت کرده هرچه صلاح داند چنان کنیم بعد ازاین
سخنان عنان بجانب کلات تافته و آنموضع را مستحکم ساخته و طایفهٔ از ارباب
عنادو خلاف پیش او مجتمع گشته و حضرت خاقان سعید از قلعه خرجرد ایلغار
فرمود وچون ماهچه طوق ظفرپیکر سایهٔ وصول برصحرای طوس و مشهدانداخت
امراء که درسرحد خراسان بودند میرزا میرانشاهرا بجانب عراق گسیل کردندو
خود در اینولا بموکب همایون پیوستند و امیرعبدالصمد نیز از جانب امیرسلیمان
آمده سخنان اورامعروض داشت وامیرجهانشاه برحسب فرموده رفته وباامیر سلیمانشاه
ملاقات کرده و خدمتش بوعده وفا نکرد و چون امیر جهانشاه بازآمد خاقان
سعید امیر مضراب را بجانب کلات فرستاده و مقارن اینحال ازپیش امیر چرکس
که درحدود مرو بود قاصدی رسیده بعرض رسانید که از ایل قراتاتار که حضرت
صاحبقران گردون اقتدار ایشانرا از روم کوچانیده بسمرقند فرستاده بود طایفه
گریخته باین سرحد آمده میل وطن دارند حضرت خاقان سعید فرمود که امیر

سید خواجه و امیر شاه ملك و جهانملك باجمعی از لشگریان ایلغار کرده سرراه بر ایشان بگیرند و امراء برحسب فرمان روان شده و امیرسید خواجه در اثناء راه سلطانعلی پسرپیر پادشاه را که از آنجا گریخته بسمرقند میرفت گرفته پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و آنحضرت اورا با حرم پدرش بجانب استراباد روان کرد و فرمود که آندیار را بنابر فرمودهٔصاحبقران‌مغفور بآنجانب مقرر‌داشته‌ایم و تغییر و تبدیل بآن راه نخواهد یافت باید که از سر استظهار پیش‌آید و جز عاطفت بیکران دربارهٔ او بظهور نخواهد پیوست ورایات نصرت آیات متوجه کلات شده‌امیرسلیمان‌شاه چون ازآنحال آگاهی یافت برسبیل مسارعت بسمرقند شتافت و حضرت خاقان سعید امیرسید خواجه را بکلات فرستاده تا آنچه از امیرسلیمان شاه مانده ضبط نماید و آن سرزمین را ازعصات و طغات پاك سازدوچتر ظفر نگار معاودت نموده در هفتم جمادی الاول سنه ثمان و ثمانمائه بدارالسلطنه هرات نزول فرمود و در این اثناء ایلچی شاه قطب‌الدین از سیستان آمده عرضه داشت که شاهان فراه علی شاه و غیاث الدین پسران شاه‌جلال‌الدین سر گردنکشی‌دارند و حضرت خاقان سعید امیر حسن جاندار را بالشگری خونخوار بدآنصوب فرستاد و امیر مشارالیه بجانب فراه رفت و شاهان یاغی را گرفته بیاسارسانید و از وقایع سال مذکور یکی‌آن بود که ضمیر آفتاب تاثیر خسرو جهانگیر ملتفت‌بآن‌شد که‌میرزاالغ‌بیك و امیر شاه‌ملك بجانب اندخودشیرغان‌رفته بضبط آنحدود قیام نمایند و ایشان بآنجانب توجه نموده چند کس رابزبان گیری بدآنطرف فرستادند وفرستادگان عیسی وخضر خواجه را گرفته باز گشتند و میرزاالغ بیك خضر خواجه را نزد خاقان سعید وعیسی را پیش میرزا پیرمحمد که در قبةالاسلام بلخ بود فرستاد و در تضاعیف اینحالات امیر سید خواجه را از مهم کلات فراغت روی نمود و چون کارهای بزرك از وی دراندك فرصتی صدور یافته بود از گریزانیدن‌پیرپادشاه ودفع بیباکان‌سربدارچنانچه‌مذکورشدمنصب‌امیرالامرائی یافت و باشارت علیه درمهمات کلیه‌وجزویه شروع‌نموده روی بضبط مملکت آورده معروض داشت که تا غایت مودود گرمسیری بدرگاه جهان پناه نیامده حکم‌شد

که امیر شاه ملك بجانب گرمسیر رودو هر که را در مقام سر کشی باید از پـای در آورد و چون فصل زمستان بنهایت انجامید رایات نصرت آیـات بجانب ییلاق بادغیس در حرکت آمده درقزل رباط محاربهٔ میرزاپیر محمد ومیرزاخلیل سلطان بمسامع‌علیه رسیدودر موضع متبر که خانیکه‌دختر امیر کیخسرو وفرزند ارجمند میرزا پیرمحمدوحرم‌محترم میرزاالغ بیك ازجانب‌ماوراءالنهررسیدندوحضرت‌خاقان سعیدچندروزی بخرمی‌و فراغت‌تمام بگذرانید

ذکر محاربهٔ شاهزادهٔ بلندمکان میرزا پیر محمدجهانگیر وامیر

شاه‌ملك و امیرزاده خلیل‌سلطان

درآن اوان که میرزا الغ‌بیك و امیرشاه ملك بموجب فرمان باند خـود و شیرغان رفتند امیر شاه ملك بکنار جیحون رفته و میرزا خلیل سلطان با لشگری آراسته بکنار آب آمد و جمعی از قراولان‌لشکر سمرقند از پلی که امیر شاه‌ملك بسته بود بگذشتند و باخراسانیان جنك کردند ودولتخواجه خویش امیرشاه ملك بقتل رسید ورسل ورسایل در میان آمده مهم برمصالحه قرار گرفت و میرزا خلیل سلطان بدارالملك خویش و امیر شاه ملك نیز باز گشت و میرزا پیر محمد او را در بلخ پیش خود طلبید و چون خدمتش بدآنجانب رسیـد شاهزادهٔ مشارالیـه از میرزا خلیل سلطان شکایت بیکران درمیان‌آورد و خواص مقربان میرزا پیرمحمد گفتند که شاهزادهٔ ماولیعهد است وتخت باو میرسد نه بمیرزا خلیل سلطـان و حضرت صاحبقران چنین وصیت فرمود با آنکه میرزا خلیل سلطان بسن خوردتر است براین‌شاهزاده دعوی تفوق‌میکند و بعد از قیل‌وقال ایلچی پیش خلیل‌سلطان فرستادند که نشستن شما بر سریر سلطنـت خلاف وصیت صاحبقرانست میـرزا خلیل سلطان جوابداد که آنقادری که افسر تخت بامیر جوان بخت عنایت‌فرمود اکنون بمن ارزانی داشته میرزا پیر محمد و امیر جهانشاه و سایر امراء وارکان دولت از این جواب بیتاب شدند و باسپاهی گران از آب بگذشتندو میرزا خلیل سلطان ابواب خزاین گشاده بهادران و سرداران بل افراد لشگریان را باحسان

و عطایا آسوده خاطر گردانید و حشری انبوه جمع آورده از مرکز دولت روانشد و هردو گروه در حوالی بست بیکدیگر رسیدند و در برابر هم صف آرای شدند و بعد از تمهید جنك وجدال و کرو فر جوانان جانبین میرزا خلیل سلطان باجوانان و بهادران ماوراءالنهر وعراق و خراسان بر میرزا پیر محمد حمله آوردند و قول او را از جای برداشتند ونخست ایل ارلات روی گردان شده برانغار و جوانغار نیزمتفرق شدند و میرزا الغ بیك وامیر شاه ملك چون دیدند که کار از دست رفت روی از معرکه برتافتند و اثقال و اموال فراوان بدست سمرقندیان افتاد بعد از استماع اینخبر حضرت خاقان سعید عنان عزیمت بجانب اندخود و شیرغان معطوب ساخت و میرزاالغ بیك و امیر شاه ملك از جنك گاه رسیده شرف بساط بوس دریافتند واشارت علیه صدور یافت که ایشان یکماه در ولایت بادغیس توقف نمایند تا اسبان فربه شوند و برحسب فرموده کاربند شدند و چون اردوی همایون در تاری قوشون نزول فرمود امیر عنا شیرین که حضرت خاقان سعید او را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود با نوکران مشارالیه رسیدند و از زبان او عذر خواهی نموده گفتند که خدمتش میگوید که ما بر همان عهدو پیمانیم که با ملازمان حضرت خاقان سعید بسته‌ایم

بیت

گر تیغ بارد در کوی آنماه   گردن نهادیم الحکم لله

و چون میرزا پیر محمدقدم جلادت پیش نهاده بولایت مادرآمده بودبالضروره با او جنك کردیم و حضرت بخشندهٔ بیمنت مارا ظفر ونصرت بخشید و آن موید بتائید آسمانی مزیدجونی قربانی رابانوکران میرزا خلیل سلطان پیش اوفرستاده پیغام داد که میثاق ماهمچنان بر قرار است وبناءمشورت بدستور استوار برهمانیم که بودیم وخواهیم بود اماسلیمان شاهو ارغونشاه به مملکت مادر آمدند ومیخواستند که ضرری تمام برعایا رسانند و چون سیاهی سپاه ازدور دیدند آیهٔ الفرار خوانده گریز برستیز گزیدند اکنون رکاب ظفر انتساب تا کنار آب حرکت خواهد کرد باید که آن فرزند یعنی خلیل سلطان نیز بدانجانب آیدتا احوال گذشته بازدانیم

وچمن عهد ومیثاق را بگلدسته محبت ووفاق تازه گردانیم و اگر خود نباید امراء معتبر بفرستد تا بخواص و مقربان ملاقات کنند و از آنچه قرار یابد سر موئی تخلف نخواهد شد ومزید جونی قربانی رفت وپیغام حضرت خاقان سعید بگذرانده دولتخواجه ایناق را باخود آورد و باتفاق عرضه داشتند که میرزا خلیل سلطان میگوید که مقرر کرده‌ایم که امیراله داد وامیر ارغونشاه بکنار آب حاضر شوندو آنحضرت هر که راصلاح بداند بفرستد وحضرت خاقان سعید امیر مضراب وجناب قاضی قطب الدین عبدالله امامی را بدین مهم امر فرمود ودر این وقت اردوی همایون در ییلاق بادغیس توقف نموده بود ودر خلال این احوال امیر جهانملك که در طرف گرمسیر رفته بود مودودر امستاصل ساخته با نعمت فراوان و غنیمت بیکران بمرکب سعادت نشان پیوست وعلی بیك در پایهٔ سریر اعلا معروض داشت که امیر شاه ملك میگفت که من جهت تکبر و تجهبر سیدخواجه ازرکاب نصرت انتساب تخلف نموده‌ام آنحضرت در غیبت رفته فرمود که شاه ملك را چه حد آن باشد که امثال اینسخنان گوید و فی الحال علی سلطان تواچی را پیش او فرستاده پیغام داد که مقرر چنان شد که یکماه در بادغیس توقف نمائید اکنون چندروز از میعاد گذشته وظیفه آنکه برفور متوجه شود و اگر نباید درمملکت مانباشد وبهرجا که خاطرش خواهد برود ورایات نصرت شعار ازییلاق ایلار درحرکت آمده بدار السلطنه هرات توجه نمودوامیر شاه ملك متوجه اردوی میرزا پیرمحمد جهانگیر شد

ذکر عصیان امیر سیدخواجه ولد امیر شیخ علی بهادر

آورده‌اند که چون امیر سید خواجه ابن امیر شیخ علی بهادر منصب امیر الامرائی یافت و مهمات جزویه و کلیه رجوع بدوشد دماغش خلل کرده میخواست که حاکم علی الاطلاق باشد و جمعی از ابنا امراء که ذکر ایشان موجب تطویل میشود بهر نوع که توانست بفریفت و باخود متفق ساخت و درنماز شام ذی‌قعده ازجرعلیك سوار شده متوجه جام شد و چون صورت واقعه بررای خسرو آفاق روشن گشت هم در آنشب باجمعی که حاضر بودند پای عزیمت در رکاب آورده و متعاقب اهل

عصیان روان شده علی‌الصباح بسید خواجه و مخالفان رسید و آنحضرت یکسواره در میان آنان راند و فرمود که چرا یاغی شده‌اید ایشان همه پیاده شدند و گریه و زاری آغاز نهاده بگناه خویش مقرو معترف شدند و حضرت خاقان سعید ذیل عفوبرزلات آنجماعت پوشیده ازسر جریمهٔ ایشان در گذشت وفرمود تاسوار شدند و در ملازمت رکاب نصرت انتساب باز گشتند و چون بایلاررسیدند حضرت خاقان سعید برقول‌مخالفان اعتماد کرده بشهرراند وطایفهٔازمفسدان درمقام شرانگیزی آمده باامیر سیدخواجه گفتند که اگر فی‌المثل حضرت خاقان سعید تورا معاف دارد هریك از مارابصعوبتی هلاك نماید که زیاده برآن متصور نباشد بازاتفاق‌نموده متوجه جانب طوس شدند و حضرت پادشاه عزم انتقام جزم نموده و مقارن اینحال تمور تواچی از نزد امیر مضراب رسید خبر آورد که مدتها در کنار آب انتظار کشیدم امیر خلیل سلطان بوعده وفا نکرد و هیچکس را نفرستاد خاقان سعید امرفرمود که امیر مضراب مراجعت نماید وبپایهٔ سریر اعلاآید و آنحضرت امیر قربان شیخ رانزد امیر سید خواجه فرستاده‌پیغام داد که تو چه اندیشه فاسدبخود راه داده‌ای کدام پادشاه تورابیش‌از من رعایت خواهد کرد باید که بیدغدغه بخدمت شتابی که از گذشته گذشتیم و جریمهٔ تورا نابوده انکاشتیم بناءِ عاطفت و عنایت استوار است و مواجب ومنصب برقرار و امراءِ باسید خواجه ملاقات کرده هرچند او را نصیحت کردند فایدهٔ برآن مترتب نگشت در این اثنا خبر آوردند که مودود گرمسیری بحدود غوردر آمده‌دست بغارت‌و تاراج‌برآورده‌اند آنحضرت امیر اولین‌بن‌اقبوقارا بدفع‌شراو نامزد فرمودودر سیوم ذی‌حجه سنه‌ثمان‌وثمانمائه از دارالسلطنه هرات بیرون آمده بصوب طوس حرکت فرمود و مرغزار شیر تورا مخیم اقبال ساخت و امیر مضراب از کنار جیحون آمده بموکب همایون پیوست و ازجانب طبس فرستاده امیریوسف خلیل داروغه آنجا رسیده مکتوب سیدخواجه را که امیرزاده اسکندر نوشته بود وبدست نوکر برادر خواجه یوسف بجانب عراق روانه داشته‌بموقف عرض خاقان‌سعید رسانید مضمون آنکه اگر توفیق‌رفیق شود خراسانرا جهت ملازمان شاهزاده مستخلص گردانم چون این راز از زوایاءِ

اختفابظهور آمد امید صلاح از سید خواجه منقطع گشت و معتمدی از جانب سید خواجه باز نمود که اودر مخالفت مصراست و سپاه گردون احترام درغره محرم سنهٔ ثمان وثمانمائهٔ ازدارالسلطنه هرات بیرون آمده بصوب طوس حرکت فرمود واز آنجا متوجه جامشده بزیارت مزارشیخ الاسلام احمدجام قدس‌سره فایزشده و شیخ زاده‌ها را بنوازش اختصاص داده صلات‌وصدقات بمستحقان‌رسانیدوچون قریهٔخرجرد مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت نوکر امیرزاده عمر آمده در پایه سریر اعلا عرضه داشت که آنجناب احرام ملازمت بسته است امابنابر عدم اسباب سفر بآهستگی می‌آید حضرت خاقان سعید فرمود که او بمثابهٔ فرزند و برادر است هیچ چیز از ملك و خزانه ولشگریان وادوات وآلات‌نبرد ازوی دریغ‌نخواهد بودو آنحضرت باردیگر پرتو التفات براحوال سید خواجه انداخته یکی‌از امراء را نزد اوفرستاد و بعنایت خسروانه نوید داد و بانجاح ملتمسات‌اووعده فرمود و چون شقاوت ازلی‌دامن گیراو شده بود کمر مخالفت از میان نگشاد و جوشن منازعت از بر نیفکند و چون صورت اصرار او برتمرد و استکبار معلوم شهریار عالیمقدار شد آتش خشم جهانسوزش سر بفلك اثیر کشید و اردوی اعلا از قریه خرجرد در حرکت آمده بموضع یاقوته نزول کرده ودر آنجا بمسامع جلال رسید که سید خواجه عنان عزیمت بجانب کلات تافته بداعیهٔ آنکه درآن حصن حصین نماید و رایت نصرت شعار چون بمشهد مقدس رسید حضرت خاقان سعید شرط زیارت بجای آورده سادات عظام را تفقد ودلجوئی نمود و فقرا و ارباب احتیاج را بنذر وعطایا بنواخت واز آنجا عازم مرغزار رادگان‌شد ودرآن فضای دلگشای بر خاطر آنحضرت صورت پذیر شد که خواجه علی نصرالله نرمشیری در آنولایت دم از محبت وولاءِ سید خواجه میزند آنحضرت امیر مضراب را بتحقیق این قضیه امر فرمود و بتحقیق پیوست که چون سید خواجه بحوالی کلات رسید شنید که امیر علیکه و دیگر امراءِ بالشگرهای امیر حسین عازم اردوی همایونند درمضیق حیرت مانده باوجود شدت کرمافرار اختیار کرده روی بمازندران نهاده است و چون امیر علیکه کوکلتاش بالشگر بیکران ضمیمه سپاه منصور گشت حکم‌شد

که تواچیان پرتو توجه براحوال جریك انداخته دفتر هایشان بعرض رسانند و بعد از اتمام این مهمات دست دریانوال در بخشش آمده و امراء وسرداران سپاه‌را تاشاکرد پیشگان بانعام واحسان سرافراز گردانید ودر یلغریغاج امیرشاه ملك از جانب بلخ آمده عز بساط بوس دریافت ودر ییلاق سلمقان حضرت خاقان سعید منکلی تمور را که بآداب رسالت مزین ومحلی بود نزد پیر پادشاه ارسال فرمود مضمون آنکه ماسید خواجه را ازحضیض مذلت باوج عزت و امارت رسانیدیم و زمام اختیار ملك ومال در قبضهٔ اقتدار آن نکوهیده خصال نهادیم و بحکم **ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی** چون اسباب ترفع و کامرانی جمع‌دید سودای فاسد بردماغ او چنان استیلا یافت که باقیمون نصیحت علاج پذیر نیست واز جهالت و غرور بتعرض نزدیك مشغول‌شده و چون از توجه سپاه‌ظفرپناه آگاه گشت

بیت

تا دید ز دور برق شمشیر بگریخت‌چنانکه روبه‌ازشیر

و اکنون بمسامع علیه رسیده که او متوجه آنطرف شده چشم داشت آنکه چمن محبت رابر شحات‌سحاب‌موافقت‌تازه‌داردوارباب تمرد وعنادراکه حقوق ولی نعمت رعایت نکرده‌اند بحوالی مملکت خویش‌راه‌ندهد

بیت

ارباب عقل را نبود میل اختلاط بادوستان دشمن و با دشمنان دوست

والحمدلله والمنه که قرب مراعات احباء قدر مکافات اعدا بروجه اتم‌حاصل است واگرعیاذاً بالله چهرهٔ مخالصت‌به ناخن منازعت خراشیده‌شود امواج‌بحرخشم ما چنان متلاطم گردد که سفاین امن و سلامت در جهان نایات شود و آنچه در مکمن غیب است بنوعی ظهور یابد که‌دست تدارك بدامن‌او نرسد و **سیعلموا الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون** و چون منکلی تمور بجانب مازندران روان شد حضرت خاقان سعید جهت حرارت هوا درآنمکان یك چندی توقف نمود

ذکر ارتکاب صیدوشکار و رسیدن میرزا عمر

بدرگاه گیتی پناه

در صحرای سلمقان هوای شکار از خاطر خطیر خاقان کشور گیر سرزده فرمان واجب‌الاذعان صدور یافت که تواچیان جار بلشگریان رسانند که هرفوجی ازمقام ویورت خود بعزم شکار حرکت کنند و دشت وصحرا در نور دیده‌اصناف وحوش بصیدگاه رسانند ملازمان بموجب فرمان در جنبش آمدند وغلغله وخروش در زمین وزمان افتاد و شهریار شیرشکار برسمند ماه سیر گردون‌رفتار سوارشده شاهزادگاه سعادت‌یارو امراء عالیمقداردر رکاب ظفر انتساب روان‌شدندوسواران بهر طرف میتاختند و تیر بهر جانب‌می انداختند پشت گور و سرین آهوبه پرّ عقاب پوشیده گشت

شعر

بر گشادند دست رابه‌شکار — برشکاران زمانه گشت‌حصار
یوز بگرفت گردن آهو — باز درید سینه تیهو
گشت‌تازان‌بسوی گور کمند — چون شهاب ازقفای‌دیو نژند
شدهوا همچو ابرفروردین — از پر بازو باشه و شاهین

وچون فضای‌هوا وعرصهٔ صحراازپرنده وچرنده خالی‌ماند وادیم خاك ازخون جانوران رنك شقایق النعمان گرفت در این اثناء قاصد میرزا عمررسیده‌معروض داشت که شاهزاده میگوید که ازپدر و خویشان نومید شده‌ام و بغیراز درگاه عالم پناه ملاذ و ملجائی ندارم و بمراحم خسروانه امیدوارم و ایضاً فرستاده بعرض رسانید که میرزاعمرجهت ضعف مراکب و فقدان هر گونه مآرب درمضیق اندیشه و تفکر مانده درحرکت مسارعت نمیتواند نمود شهریار بلند همت فی‌الحال مصحوب ایلچی کسوتهای خاص و اسبان راهوار و افسر و کمر شاهوار فرستاده و فرمود که درسبزوار که ممرعبور شاهزاده بودمایحتاج‌او وفرزندانش مرتب‌داشتند از خرگاه و سراپرده وسیم و زر و چون میرزا عمر بسبزوار رسید آنچه مطلوب

اوبود آماده یافت بتعجیل روان‌شده در غره ربیع‌الاول سنه تسع و ثمانمائه‌دربیلاق سلمقان بموضع خواجه قنبر تقبیل قوائم سریر خلافت مسیر شافت و درنظر عنایت از شاهان و شاه زادگان امتیاز پذیرفت و مجموع خدم و حشم او بجامهای فاخر و اسبان راهوار بهره‌ورشدند و در اینولا منگلی تمور که برسالت نزد پیرپادشاه رفته بود باز آمد عرضه داشت که پیر پادشاه میگوید که چون مراحم خسروانه جرایم طایفهٔ که پناه باینجانب آورده‌اند عفو فرماید بنده آنجماعت را بافرزند خویش بخدمت‌فرستم‌و چون ملتمسات‌پیرپادشاه معروض‌حضرت خاقان سعید گشت متوجه استراباد گردید و هرروز بواسطه گرما اندك مسافتی قطع میفرمود و در رفتن مسارعت نمینمود اول خزان که خسرو سیارگان سایهٔ وصول بربرج میزان افکند پادشاه‌کامران به جلکاء مازندان درآمد و در اواسط ربیع‌الآخر بنواحی قلعهٔ شماسان نزول فرمود و با یزید چوپان که از قبل پیر پادشاه حاکم آنجا بود دروازه باز کشید و چون مهم استراباد اهم واولی بود حضرت خاقان سعید بر آنقلعه التفات نفرمود

قطعه

لشگر شاه جهانسوز بخصمان ضعیف — حیف‌باشد که‌شود ملتفت‌جنك‌وجدال
ننك‌بازان بود‌آنروز که‌عصفور کشند — عارشیران بود‌آنروز که گیرندشغال

سپاه نصرت پناه بجانب استراباد روانشد و قراولان درخراسان بیکدیگر رسیدند و از جانبین دست بتیرو کمان و شمشیر بران یا زیده از بهادران لشگر مخالف چند نفر گرفتار آمده بیاسا رسیدند و چنانچه قاعدهٔ لشگر کشی است‌حکم شد که یساقچیان پیرامون اردوی اعلا خندق کنند و مردم بدان کار مشغولشده ناگاه پیرپادشاه با سپاهی‌چون غنچه ولاله درع فیروزه وخفتان لعل پوشیده‌مانند نرگس خونریزسر کشیده از بیشه بی‌اندیشه بیرون آمدند

شعر

چو آمدبا سپاه از بیشه بیرون — زمین گفتی‌روانشدهمچو گردون
میان گرد پیدا بود لشگر — چه در میغ تنك تابنده اختر

چنان آمد همی لشگر بانبوه که کوه را دشت گرد و دشت را کوه

پیر پادشاه در قول بود شمس الدین و شیرعلی و دیگر سرداران در جوانغار و امیر سید خواجه و امیر عبدالصمد و سیدشمس الدین در برانغار و چون لشگر خصم نزدیك رسید میرزا محمد بهادر ویوسف خلیل وامیر جهانملك حمله‌های مردانه کردند وازقول امیرعلی ترخان وترخانیان که در شب تارسینه مارو دیده مور بهم میدوختند روی بدشمنان نهادند و میرزا الغ بیك و امیر شاه ملك و امیرموسی که نشانهٔ روز رستخیز پدید آوردند و هردو لشگر چون دو کوه فولاد ودریای مواج بهم رسیدند و بتیغ وتیرو گرز وشمشیر بضیافت هم مشغولشدند

شعر

بجنبید هر دو سپاه گران تو گفتی که شد کوه و بیشه روان
دو رویه چوتنك اندر آمدسپاه یکی ابر کوئی بر آمد سیاه
که باران او بود شمشیر و تیر وزو گشت عالم چه دریای قیر
ز پیکان پولاد و پـر عقاب سیه گشت رخشان رخ آفتـاب

و عاقبت نسیم فتح ظفر بر پرچم رایت پادشاه هفت کشور وزیده پیر پادشاه با صد گونه حسرت و آه عنان از جنگاه برتافت و چون برق وباد بجانب جنگل شتافت و بهزار مشقت ازشآمت آن رزم خودرا بخوارزم افکندو امیر سید خواجه و امیر عبدالصمد را در راه شیراز گرفتند و شمس الـدین اوچ قراوسید حسام خواهر زاده سید خواجه التجا بدرگاه جهان پناه آوردندو بعنایت پادشاهانه اختصاص یافته تمام مـلـك مازنـدران در تحت تصرف بندگـان معـدلت نشان آمده آتش خشم جهانسوزرا بزلال احسان تسکین داد و رقم عفو بر جرایم اهل جرجان کشید و سیدعـزالدین هزار جریبی را که از کبار سادات بمکارم اخـلاق و محـاسن صفات امتیاز داشت و بحسب استحقاق بحکـومت و دارائی آن مملـکت اشتغال داشت برادر خود را باتحفهای پادشاهانه بپایه سریـر اعـلا فرستاد و او بوسیله امراء بسعادت بساط بـوس فـایـز شده آنچه آورده بود بموقف عرض رسانیـد و در مجموع آن مملکت خطبه وسکه بنام ولقب همایون اوزیب وآرایش یافت وحضرت

خاقان سعید مولانا جلال الدین لطف الله صدر را برسالت ساری نامزد فرمود و او برحسب فرمان بآنصوب رفته شرایط سفارت بجای آوردو والی آنجا مرتضی ممالك اسلام سید مرتضی مبانی عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانید که مدت الحیات راه موافقت سپردوسر موئی مخالفت جایز نشمرد و همچنین مولاناصدر-الدین ابراهیم باشارت علیه مصحوب برادر سید عزالدین بهزار جریب رفت ایشان نیز میثاق بسته شرایط خدمتگاری بجای آوردند و چون ولایت مازندران مفتوح شد و درآن دیار مخالفی و منازعی نماند عاطفت پادشاهانه زمام حکومت آنولایت را درقبضه اقتدار میرزا عمر بن میرانشاه نهاد سر اورا بافسر عزت از فرق فرقدین بگذرانید و شاهزاده را بمسندشان ذوی‌الاقتدار قرار داد و همچنین ایالت طوس وخبوشان و کلات وابیورد و نسا وباوردومنشارمع‌ضمایم‌وملحقات‌بمیرزا الغ بیگ مفوض‌شد ورایت نصرت آیت بعزم دارالسلطنهٔ هرات درحرکت آمد ودر این‌اثنا بمسامع جلال رسید که امیر موسی که کوچ خود را بخوارزم فرستاده خود نیز متعاقب عزیمت‌خواهد نمود لاجرم‌فرمان قضا جریان‌نفاذ یافت که او را مقیدساخته بهرات رسانند بندگان درگاه بدان موجب عمل نموده و آنحضرت در چهارم جمادی‌الاخر بدارالسلطنه هرات نزول فرمود و در آن ایام در بلاد خراسان عموماً و درشهر هرات خصوصاًقحط وعسرتی روی نمود که هر گز قریب بدان واقع‌نشده چنانچه بهای یکمن غله بوزن‌شرع بسه دینار کپکی رسید و اکثر خلایق بدیدن قرص ماه وخورشید قناعت مینمودند و اگر دست رس داشتندی هردو را ازمیان فلك میربودند عرق مرحمت شهریاری که نسبت بخلایق عمومی داشت در اهتزاز آمده ازموقف عنایت‌اشارت شد که انبارها بگشایندو یکمن گندم بیکدینار کپکی فروختند و خلایق ازنان بی‌نیازشده بجان امان یافتند

ذکر مخالفت و عصیان پیرعلی تاز و شهادت میرزا پیر محمد باراده ملك بی انباز

میرزا پیر محمدجهانگیر خلف‌صدق‌میرزاجهانگیر پیرعلی‌تازرا ازحضیض‌خمول‌باوج

قبول رسانیدو پایه قدر و منزلت او را از اوج فلك بگذرانید و آن مدبر ازلی از تنسیق امور ملکی بر سبیل استقلال شروع در پیوست و چنان صاحب اختیار مطلق شد که دیگر هیچ کس را وجود اعتباری نماند و شاهزاده بکلی از تنظیم مصالح ممالك اعتراض نمود و مجلس بزم را برمیدان رزم بر گزید و با دلبران پری پیکر بخلوتگاه عیش و نشاط خرامید و صبوح را بغبوق وغبوق را بصبوح متصل ساخت و اینمعنی زیادتی تمکن پیرعلی تازشد وچون اشتغال شاهزاده در ارتکاب مناهی ازحداعتدال در گذشت اختلال در شغل خطیر سلطنت پدید آمد و هوس استبداد در دماغ پیرعلی جای گرفت وجمعی از معتمدان شاهزاده را بطریقی که توانست فریفت و باخود یار ساخت مضمون کلمه **و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا** از خاطر ناپاك محو کرد و چهارم ماه رمضان که میرزا پیر محمد درسراچهٔ دل شمع انابت و استغفار افروخته بود آن غدار بیباك بیدولت باطایفه ازاشرار پیرامن شاهزادهٔ ساده دل در آمدند و آنجنابرا با جمعی از خواص و مقربان شربت شهادت چشانیدند و از وخامت عاقبت نه اندیشیدند.

نظم

ماه تمام ملك بزیر نقاب شد — آب حیات دولت وحشمت سراب شد
سروی ز بوستان بزرگی شکسته گشت — برجی ز آسمان معانی خراب شد
ماتم سرای گشت سپهر چهارمین — روح القدس بتعزیت آفتاب شد

و میرزا سیدی احمد میرك در شیرغان بود از این قضیه جانگداز متوهم شده بدرگاه عالم پناه آمد و شرح حادثه را معروض ایستادگان پایهٔ سریر اعلا گردانید قوافل خوف والم در فضای سینه بیکینهٔ خاقان سعید بار گشاده قلق اضطراب بسیار کرد و عاقبت رضا بقضاداد و گردن تسلیم نهاد **لامرد لقضاء الله تعالی و لامانع لحکمه** وامیر مضراب وحسن صوفی ترخان نوشیروان بموجب فرمان درملازمت سیدی احمدمیرك متوجه بلخ شدند و مقارن اینحال بمسامع جلال رسید که اسپهبد غوری جمعی ازغوریان سیستانیان فراهم آورده در حدود غور بفتنه و فساد مشغولند آنحضرت درعشر آخر رمضان متوجه

اسفراز شده امیر حسین جاندار و امیر جهانملك را بدفع شر اسپهبد نامزد فرمود و در اوایل شوال بمقر عز و اقبال خود مراجعت فرمود و اسپهبد چون از توجه سپاه نصرت پناه آگاه شد عنان به بادیهٔ فرار تافت و امراء جهات اورا غارت کرده موافقانش را بیاسا رسانیدند و ولایت را مضبوط ساخته باز آمدند و پیر علی تاز بعد از قتل پیر محمد بر مسند تنعم و ناز نشست و مملکت فسیح عریض در تحت تصرف آورد و ندانست که گداهر چند گردن فرازی کند عاقبت بر سر خویش بازی کند و بروی پوشیده شد که مکر و غدر را دوامی و فریب و بیوفائی را انتظامی نباشد و آتش خشم جهانسوز حضرت خاقان سعید اشتعال یافته خواست که بر سر آن بد کیشان روزی لشگر کشد که ناگاه خبر رسید که میرزا عمر بن میرزا میرانشاه از راه طغیان و عصیان عازم خراسانست

ذکر مآل حال امیرزاده عمر و انتقال او

بیت

ای هردم از جفای تو دلرا غمی دگر عالم ز تو خراب و تو در عالمی دگر

چون میرزا عمر بر سریر مملکت مازندران تمکن یافت نوکران و ملازمان خود را با قطاعات و سیورغالات بنواخت و طوایف مختلفه در ظل او جمع شدند و خانه بتجدید نظامی و انتظامی گرفت لشگری بحدود ری فرستاد و هزار خانوار مغول را کوچانیده بمازندران آوردند و شیخ حسن و جمعی دیگر که ملازمت امیر شاه ملك مینمودند از خدمتش اعراض نموده بمیرزا عمر پیوستند و گفتند که سپاهیان خراسان از امیر شاه ملك آزرده اند اگر چتر فلك فرسای سایه وصول بر آندیار اندازد مجموع ایشان از امیر شاه ملك روی گردان شده بر سبیل طوع و رغبت باینجانب آیند و باین سبب معنی داعیهٔ تسخیر خراسان از خاطر خطیر امیرزاده عمر سر برزده حقوق ایادی و احسان حضرت خاقان سعید را فراموش کرده رایت عناد برافراخت امیر شاه ملك از این حادثه آگاهی یافته فی الحال مسرعی مانند برق و باد بسوی وارث نوشیروان و کیقباد فرستاد و چون خبر توجه میرزا عمر بمسامع علیه رسید یکی از مقربان در خلوت با حضرت خاقان سعید گفت که در آنزمان

که میرزا عمر بدرگاه عالم پناه آمد گفتم کـه قابل اعتماد نیست چه با پـدر و برادر وفا نکرد ٭ با که وفا کرد که باما کند ٭ وشقاوت و سعادت در قبضه قدرت حق است مملکت از هر کس که خواهد ستاند و بهر کس که خواهد دهـد

تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء

بنده‌را برهر چیزی اختیاری نیست ٭ بقابقای خدایست و ملك ملك خـدا ٭ لاجرم بیمن حسن عقیدت و صفای طویت شهریاران حلقهٔ اطاعت او بر گوش و غاشیهٔ متابعتت بردوش گرفته‌القصه حضرت خاقان سعید در یازدهم شوال محفوف بتائید الهی پای در رکاب‌نصرت انتساب‌آورده ازدارالسلطنه هرات بر کمیت جهان نوردسوارشده بجلکاء بادغیس درآمد و چون‌موکب همایون بقزل رباط رسیدنوکر امیر مضراب آمده بعرض رسانید که پیرعلی تازلشگر بجانب ارلات کشیده است و امیر یادگار شاه ازصدمات او گریخته بامیر مضراب پیوسته حضرت خاقان‌سعید فرمود که امیر مضراب بالشگرها در کنار آب مرغـاب بنشیند کـه حالیا رایات عالیات متوجه دفع میرزا عمر است ودر این اثنا مهدعلیا خانزاده ازجانب سمرقند رسیده و میرزامحمد جوکی را همراه آورد و در فاتحه این‌سفر که مسرتی چنین روی نمود ارباب فراست‌و کیاست برنصرت وظفر پـادشاه هفت کشور واثق‌شدند و آنحضرت نیز تفال نمود طوئی بعظمت داده ایشانرا بهرات روانه گردانید و اعلام ظفرفرجام متوجه جام شد ودرنواحی بردیه فریقین را اتفاق ملاقات افتاده و چون تسویه صفوف دست داد جکه تواچی که قلب میرزا عمر بـدومستظهر بـود صفها شکسته بخدمت خاقان سعید مبادرت‌جست و دیگران که اینصورت مشاهده کردند در اطراف جوانب پریشان شدند و میرزا عمر با اندك نفری و خوف بسیار روی ببادیهٔ فرار نهاد بمقتضی **الحق یعلوا و لایعلی** حضرت خاقان سعید غالب آمد و غنیمت فراوان بدست لشگریان افتاد و حضـرت پادشاه ستوده خصال شکر ملك ذوالجلال بجای آورده واسیرانرادر ظل‌عنایت و احسان ماوا داد و این فتح‌نامدار در روز دوشنبه تاسع ذی‌قعده سنهٔ تسع و ثمانمائه روی نمود و فتح نامه‌هاباطراف

بلاد و امصار روان کردند وعرصهٔخراسان ازآسیب اهل تمرد و عصیان ایمن گشت و خاطر اهل دانش مشوش و پریشان بود ساکن و مطمئن شد و سواری از اردوی همایونی بجهت مژدهٔ فتح عازم هـرات شد و مهتر پیادگان نیز برای این مهم متوجه اردوی همایون شدمهترعمر برباط تومان که قریب بقصبهٔ کوتویه‌است رسید سواری آنجا دید مهترلنگان لنگان پیش آنسوار رفت و گفت مرانیز جهت همین‌کار فرستاده‌اند اماپای من بدرد آمده است و بدین زودی نمیتوانم رفت‌وسوار اینسخن‌ازآن عیار باور نموده و در رفتن زیاده تعجیل ننمود و مهترپی غلط کرده از راه دیگر بشهر درآمد وخبرفتح رسانید خلایق ازنقد و جنس چندان بمهتر عمر دادند که مدت العمر بی‌نیاز گشت و حضرت خاقان سعید میرزاالغ بیـك را بحـکومت بعضی از خراسان و مازندران نصب فرموده و شاهزاده هم از جام روان‌شد و رایت نصرت شعار عازم سریر دولت پایدار گشت و در منزل امر دوك قاصدی از کرمان رسیده عرضه داشت که امیر آید کوبن امیر جاکو در این منـزل ناگزیر هم صحبتی کرمانیان اختیار فرموده و هـم در آنجا نوکر امیر مضراب میرزا عمر را که در حوالی مرغاب گرفته بودند باردوی ظفر نشان رسانید وبجهت زخمی که برامیرزاده‌عمررسیده‌بودعنایت خسروانه‌محرمه‌خوب عنایت‌فرمود وطبیب و جراح‌ملازم‌اوساخته اوراروانهٔ هرات گردانید وشاهزاده به‌بیغزرباط رسید ضعف برقوت غلبه کرده و مداوای هیچ‌طبیب و جراح سودمند نیفتاد و از هاتف غیب شنید که

بیت

جهان‌رباط‌خرابست‌بر گذر که‌بپل   گمان‌مبر که‌بیك‌مشت گل‌شودمعمور

ودرآنجاباصدهزار ناله‌وآه زبان‌بـکلمه‌**لااله‌الاالله‌محمد رسول‌الله** گشـاده جان شیرین‌تسلیم‌نمود **انالله‌وانااليه‌راجعون** ودربیست‌وپنجم ذیقعده‌اورادرمزار فایض الانور امام فخرالدین رازی دفن کردند وحضرت خاقاق سعید در اوایل ذی‌الحجه بمستقر عز خویش باز گشت ودرتضاعیف اینحال‌امیرشیخ لقمان برلاس‌و امیرحسن جاندار که بدفع فتنه ملك صالح و پسر اسپهبد غوری کـه در زمان حـکومت

ملوك کرت حکومت غور تعلق باجداد او میداشت فرستاده و شخصی آمده بعرض رسانید که اعدا در غایت کثرت اندو بنابر رعایت احتیاط نزدیك ایشان نرفتیم تابهر چه اشارت شود عمل نموده آید آنحضرت امیر سید خواجه ترخان و امیر قربان شیخ را بالشکری تمام بمدد ایشان روانه کرد و امراء بیکدیگر پیوسته برسریاغی رفتند وپسر اسپهبد گریخت و ملك صالح گرفتار گشت و سپاه منصور بغنایم نامحصورخوشدلشده مراجعت‌نمودندوملك صالح‌را بدرگاه عالم‌پناه‌رسانیدند وشحنه‌سیاست بصلب‌اوامر فرمودخدمتش رابیاسا رسانیدند

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب بلخ و گرفتاری پیرعلی تاز

بعیش خوشگوار و زندگانی تلخ

حضرت خاقان سعید در نوزدهم محرم سنه عشر و ثمانمائه با لشگرها از ییلاق بادغیس جهت انتقام پیرعلی تاز متوجه شد وچون خطه‌اند خود از قدوم شهریار روی زمین سربچرخ برین کشید بمسامع علیه رسانید که آن غدار نابکار جرات نموده تاپل خطب پیش آمده استو سرپل را ضبط نموده‌موکب همایون ازاندخود نهضت نموده چون بدو که‌نزول‌فرمود ازجانب بلخ‌خواجه قوچین و بعضی نوکران آمده عرضه داشتند که پیر علی تازاز توجه سپاه ظفرپناه خبریافته عنان به‌بیابان فرار تافت و آنحضرت میرزا سیدی احمد و امیریادگار ارلات و امیر نوشیروان برلاس را بتکامیشی خدمتش امر فرمود و امرا بدورسیده پیر علی تازبا فوجی از میان بیرون رفت و احمالو اثقال لشگر مقهور بدست جریك منصور افتاد و از جمعی که با پیرعلی تازهمراه بودند هر کرا توفیق رفیق گشت بپایهٔ سریراعلا شتافت و بجان خلعت امان یافت وچون همای چتر خاقانی سایهٔ عنایت برسر اهالی بلخ انداخت امراءِ که بتکامیشی پیر علی تاز رفته بودند اورا از ولایت بیرون کرده مظفر و منصور کوچ کردند و در اینولا کیخسرو و ختلانی و سلطان محمود و خواجه جامی پسر اولجایتو حاکم سالی سرای تبرکات فرستادهٔ بوسیله امراءِ معروض افتاد و حضرت خاقان سعید امیر عنا شیرین را روانه سمرقند

گردانید و از آنجانب امیرالله داد و سید منصور قصاری نیز آمده بودند آنحضرت امیر جهانملك وامیرقربان‌شیخ رانزد امیرالله‌داد فرستاد وپیغام‌داد که ما برهمان عهد ووفائیم که بستیم بدوست * و امراء رفته با امیرالله داد ملاقات کرده آنچه گفته بود گفتند و مراجعت نموده بعزبساط بوس سرافراز شدند وامیرزاده خلیل سلطان مصحوب عناشیرین بیلاکات بسیارروانه داشت‌و بتجدید قواعد محبت والفت تاکید یافت ودر اثنا این اوقات بمسامع جلال پیوست که پیر علی تازدریك‌النك نشسته است فرمان عالی نفاذ یافت که امیر مضراب‌بادیگر بهادران متوجه‌آنصوب شدند و حکم شد که قلعهٔ هندوان بلخرا که حضرت صاحبقران در بدایت‌سلطنت بخرابی آن فرمانداده بود بحال عمارت باز آوردند و قلعه در اندك زمانی معمور شده و عنایت‌خسروانه ایالت ولایت بلخ را بمیرزا قیدو خلف صدق‌میرزا پیرمحمد جهانگیر تفویض فرموده و امیر شمس الدین واوچ قراو توکل برلاس را نـزد او باز داشت و فرمانداد که امیر جهانملك چندان دربلخ توقف نماید که امیرقیدو بر سریر حکومت متمکن گردد و رایت فتح آیت بعزم معاودت‌در حرکت آمده در شیرغان نزول فرمودو اشارت علیه صدور یـافت که آن قلعه را برسم سیورغال برامیر سیدی احمد ترخان که برادر مهدعلیا گوهر شاد آغا بود ارزانی داشت و موکب‌همایون طی‌مسافت نموده در یازدهم ربیع‌الاخردارالسلطنه هرات رابوجود خویش مزین ساخت و امراء که در عقب پیرعلی تازرفته بودند بعدازطی مسافت او رادر یافتند و نایرهٔ قتال وجدال برافروخته پای جلادت بیفشرد و چون صولت دلاوران رزم آزمای مشاهده کرده چاره جز فرارنجست رخسار امید تیره وچشم امل خیره‌روی بعقبه هندوکش نهاد وامراء عظام ظفر ودوست کام باغنیمت تمام مراجعت نمودند واز قضای الهی امیر علی بیك یکاول که‌نوکر نیك‌حضرت‌خاقان سعید بود در آن معرکه شهادت یافت وفرزند خود امیرعبدالعلی را در مـلازمت آنحضرت یادگار گذاشت ومدتها امیر عبدالعلی در سلك معتبران درگاه انتظام داشت وامیر جهانملك یاسامیشی مهمات بلخ نموده بعضی مفسدانرا کوچـانیده و بعضی که باپیر علی تاز موافق بودند بیاسا رسانید و متوجه دارالسلطنه هرات

گردید والحمدلله الملك العلی الکبیر

ذکر لشگر کشیدن حضرت خاقان سعید بجانب مازندران نوبت ثانی

چون شهریار دادگر ازیورش بلخ‌در ضمان تائید و نصرت ملك حی اکبر بدرالسلطنه هرات معاودت فرمود فرستادهٔ امیر زاده‌الغ بیك گورکان آمده عرضه داشت که پیر پادشاه که از صدمات جریك منصور گریخته بجانب خوارزم رفته بود گروهی انبوه ازمردم جونی قربانی و غیر ذلك جمع آورده روی باستراباد آورده است و الحال بمحاصرهٔ قلعه اشتغال دارد وشمس‌الدین علی جمشید قارن که کوتوال آنجاست درمضیق دهشت مانده بیم خطر عظیم دارد و چون پرتو شعور حضرت خاقان‌مؤید منصور بر اینحادثه افتاد حکم کرد که امیر مضراب با فوجی از لشگر ظفر انتساب در گرمسیر سیستان و آن نواحی قشلان نمایند و از آن حدود نیك باخبر باشند وابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان را بضبط هرات بازداشت ونهضت فرموده چون موضع بشرتو که جناب فضایل مآب سیدفضل‌الله رادکانی‌پیوسته آنرا مشرتومینوشت وهر که بجای حرف میم لفظ بابرزبان می‌آورد دولب او می گشاد محل نزول موکب همایون‌شد ودرقصبهٔ کوسویه فرمان واجب‌الاذعان‌صدور یافت که هرطایفهٔ از امراء و لشگریان براهی روان شوند امیر حسن جاندار و امیر جلال الدین فیروز شاه وامیر شیخ علی وامیر عجب براه راده و محولات در حرکت آمدند و حضرت خاقاق سعید راه جام و مشهد اختیار فرمود و امیر شاه ملك در حدود مشهد شرف زمین بوس دریافت و آنحضرت در مشهد نزول فرمود و بوظایف زیارت امام‌هشم علی بن‌موسی‌الرضا علیه‌السلام قیام‌نمود و از آنجابرادگان رفت ومیرزاالغ بیك درقصبهٔ جرجان بپای بوس سر افراز شد ودر موضع جرجان خواجه امیر شیخ لقمان برلاس وامیر یادگار شاه‌ارلات وامیر علی که کوکلتاش با جریك بادغیس ومرو وسرخس و ماخان‌باردوی فیروزی‌نشان پیوسته ودراینولا ابومسلم پسر اوچقرا بجانب رستمدار گریخت و موکب همایون در حرکت

مسارعت نموده ومسافت پیمود ماهچهٔ ظفرپیکر شهریار نیکو نهاداز افق استراباد طالع شد و دیگر باره ممالك مازندران در تحت تصرف بندگان درگاه عالم پناه آمده محفوظ ومضبوط گشت و کوتوالی قلعهٔ استراباد برابولیث وقلعهٔ شماسان بر شیخ‌سلطان مقرر شد و امراءِ یراق دیدند که خسرو گیتی ستان قشلاق درمازندران کند و در این اثنا جناب سیادت مآب امیر سید عزالـدین هزارجریبی بسعادت ملازمت استسعاد یافت و بر حسب فرمان خطهٔ دامغان برسم سیورغـال بخدمتش تفویض رفت و حکومت دیـار مازندران نیز بگماشتگان میرزاالغ بیك تفویض رفت و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیـر از تنظیم امور ملك و تفقد حـال رعیت باز پرداخت رایت معاودت بر افراخت و شکـار کنان از جانب بادغیس در حرکت آمده در تاسع ذیقعده دارالسلطنـه هرات از مقدم فرخنده آن حضرت زیب و آرایش یـافت

ذکر عصیان امیرجهان ملك و آوردن نفس خود را در عرصهٔ هلاك

امیر جهان ملك بن مملکت از قبیله جوجیان بود و از زمان صغرسن به ملازمت حضرت شاهرخی قیام مینمود و بواسطه حسن عبودیت روز بروز مـرتبه اوارتفاع پذیرفت چون امیر سیدخواجه از درگاه سلاطین پناه دور افتـاد مواجب و منصب او برجهانملك قرار گرفت ودر رتق و فتق مهمات مدارالیه گشت و از نشائهٔ شراب دولت خبطی عظیم بدماغ‌او راه یافت تااز جاده استقامت ببادیهٔ‌غوایت گرائید وروی از متابعت حضرت خاقان سعید برتافت و یکی‌از اسباب عصیان او ودیگر امراءِ آن‌بود که خواجه‌غیاث‌الدین‌سلار که صاحب دیوان ممالك بود نسخه تقریری مرتب ساخت وباسم هریك از برکشیدگان دولت رقمی زد و هر بیضهٔ را شترمرغی و هر گوسفندیرا رمهٔ وهرجوی را خرمنی و هر کاهی را کوهـی در دفتر ابتر خویش ثبت نموده و در محصولات ولایات مبالغه کرده هردانگی کـه از آنجا حاصل بود دیناری اعتبار کرده درآن سـال اجناس قیمتی تمـام داشت و

چون آوازهٔ تقریر او بگوش همایون رسید بعضی ارباب مناصب و اعیان درگاه که از خرد بهرهٔ نداشتند متوهم شدند که مبادا از دیوان حوالهٔ فوق‌الطاقه رود وبیغرضی باید کشید ومع‌ذلك حساب‌خواجه کانی‌منجر بآنشد که‌جمعی‌ازامراءِنامدار خاطر بر آن‌قرار دادند که نسبت بخاقان‌سعید قصدی اندیشندچنانچه‌امیرجهانملك با اقرباءِحسن جاندار وپسرش یوسف خلیل و سعادت ولدتیمورتاش و بهلول بیان تمور و سلطان بایزید عثمان وغیر هم‌در این باب با یکدیگر مشورت کردند و عهد و پیمان بستند وچون آنحضرت همیشه در حفظ وحمایت پادشاه دادگر بود شمهٔ از اینحادثهٔ معلوم فرموده و امیر مضراب که‌در آن اوان از سیستان آمده‌بود جهت دفع این فتنه طلب‌داشته امراءِ عاصی دانستند که‌صورت واقعهٔ ایشان بسمع همایون اعلا رسیده خواستند که بلشگری که در آن اوان نامزد سیستان شده‌بود پیوندند وایشانرا دراین‌امر باخود متفق‌سازند و بامضاءِ این عزیمت اتفاق‌نمودند و حضرت خاقان سعید با طایفه از بهادران ظفر کردار که ملازم رکاب همایون بودندسوار شدند و امیر مضراب عاصیانرا دریافته جنگی عظیم دست داد و زخمی قوی بر روی امیر مشارالیه رسیده او را بشهر در آوردند و آن متهوران بیباك آبرا پناه ساختند و افواج حشم که نامزد سیستان گشته بودند جوق جوق به موکب همایون پیوستند و عاقبت آنقوم نمك بحرام روی بانهزام نهاده وهریك‌به طرفی جستند ولشگر منصور ایشانرا تعاقب نمودند و سعادت بیسعادت و برادرش اسیر گشته و جهانملك و نمدك بماخان افتادند و امیر جرکس هردو را گرفته و بند کرده روانهٔ هرات گردانید و پیشتر قاصد آمده حضرت خاقان سعید را از آن معنی خبر داد وآنحضرت ایلچی فرستاد که بهر جا که رسیده باشند کارایشان را بآخر رسانند و فرستاده در چل‌دختران باهل عصیان رسیده همه‌را شربت شهادت چشانیدند وامیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل بجانب طبس و قهستان که سیورغال ایشان بود گریختند و امیر حسن صوفی ترخان و موسی کمال پدر و پسر را تعاقب نمودند و ایشان از بیابان بیرون آمده در اصفهان نزد امیر زاده رستم رفتند و سلطان بایزید را در حوالی جام گرفتند و بشفاعت میرزا ابراهیم

سلطان بجان امان یافت

ذکر عاقبت کار پیرعلی تاز ودفع شر او

پیرعلی تاز از صدمات لشگر منصور گریخته جان از ورطهٔ خونخوار بیرون برد و باز درمقام فتنه وفساد آمده بایزید بورلدای را با خود متفق ساخت و از شاهان بدخشان استمداد فرموده و لشگرهای پراکنده راجمع آورده داعیه‌تسخیر بلخ ازخاطر ناپاك او سر برزده و میرزاقیدوبر خبث نیت او اطلاع یافته ایلچی نزد خاقان سعید فرستاده وصورت حال بازنمود آنحضرت یادگار شاه ارلات و خضر خواجه و عثمان تواچی وجمعی دیگر ازبهادران را بالشگر گران بطرف بلخ روان فرمود وپیر علی تاز بکثرت سپاه وبسیاری آلات حرب مغرور شده قدم جسارت پیش نهاد وهردوفریق درحوالی قبةالاسلام بلخ بیکدیگر باز خوردند ودست جرأت از آستین جلادت بیرون آورده نایرهٔ حرب را التهاب دادند و شآمت کفران نعمت درحوالی بلخ بر صفحات احوال پیرعلی تاز ظاهر شده رو ازمعر که برتافت و هر چه همراه داشت بضرورت بگذاشت و اهل بدخشان بولایت‌خود گریختند وسرداران هرات درباب‌پیرعلی‌تاز بساط مشورت‌ممهدداشته گفتند که تااین‌خمیرمایهٔ فساد در میان‌ماخواهدبود باپادشاه‌عناد‌خواهدورزید وازاین‌جهت بسی‌الم‌بماخواهدرسیدوظیفه آنکه قبل‌ازوقوع حادثه که‌تدارك آن‌نتوان کرد‌شر اورا ازخودباز کنیم‌لاجرم‌اتفاق نموده اورا گرفتند وسر بی‌مغز اورا که‌هوس سروری‌داشت ازبدن جدا نمودند و به درگاه عالم‌پناه فرستادندوآشوب آن‌شقاوت‌پناه تسکین‌یافت

ذکراحوال مملکت تبریز بعداز مراجعت میرزاابابکر

از آن بلدهٔ جنت‌نشان

چون میرزا ابابکر در تبریز شنید که میرزا عمر ودیگر شاهزادگان‌قصد آغروق او کردند محمد دوانی وزین‌الدین قزوینی ومحمد دمشقی‌راجهت‌محافظت تبریز گذاشت و بجانب آغروق توجه نمود و ایشان مبلغی خطیر جهت عمارت

برج وبارو از رعایاء بیچاره ستدند وشیخ قصاب که تمغاچی شهر بود طبل و علم ترتیب داده سر بگماشتگان میرزا ابابکر فرو نمی آرد و امیر بسطام جا گیر در اردبیل خبر پریشانی تبریز را شنیده متوجه آنجانب شد وبرآن حدود رسیده اظهار کرد که از قبل امیر شیخ ابراهیم شیروانی می‌آئیم و محمد دوانی که از همه صاحب اختیار تر بود باستقبال روان شد وامیر مشارالیه بشهر درآمده رعایارا استمالت‌داد وداروغگان‌را باطراف‌فرستادو نویسند گان‌راتعیین نمودومال‌بمردم‌شهرو بلوکات حواله شد و بعد از حصول اموال بر ملازمان خود قسمت فرمود و چون‌چند روز از حکومت بسطام بگذشت خبر رسید که امیر شیخ شیروانی ازآب گذشته متوجه اینصوبست و خواهر زادگان میربسطام از وی روی گردان شده نزد امیر شیخ ابراهیم رفتند و از حال خویش سخنان نا ملایم بعرض رسانیدند این سخن در خاطر امیر شیخ ابراهیم جای گیر آمده عزیمت تبریز نمود و در اواسط ذی حجه بشهر نزول کرد و امیر بسطام ولایت را گذاشته بجانب اردبیل رفت و در روز جمعه بیست وسیوم ماه‌مذکور درمسجد جامع تبریز خطبه بنام‌شادی‌خان‌پادشاه دشت قبچاق‌خواندند وایلچی‌امیر آیدکو بهادر در آن‌انجمن حاضربودوچون‌بسطام‌بطرف‌اردبیل روان‌شدخواجه‌زین‌الدین‌قزوینی خواجه‌محمود دمشقی وخواجه محمد دوانی ازوی گریخته بامیرشیخ ابراهیم پیوستند و سرداران متعرض محمد دوانی‌نشدنداماازآن‌دوعزیز دیگرمبلغی‌خطیر ستدندونویسند گان باطراف فرستاد تااموال استخراج‌نمودند وهرچه‌حاصل‌شد بملازمان‌امیرشیخ‌ابراهیم قسمت‌رفت‌وگماشتگان امیرشیخ‌ابراهیم‌بامردم آذربایجان زندگانی‌بر وجه‌احسن کردند واز مقتضی نصفت‌وعدالت عدول ننمودند ودرماه محرم سنه تسعو ثمانمائه خبررسید که گروه انبوه‌ازاوباش نزدسلطان احمدجلایر مجتمع‌شده‌اند اورا بتوجه برتبریز ترغیب‌مینمایند وخدمتش‌باستعداد یورش اشتغال‌میفرماید وامیرشیخ‌ابراهیم اینخبر استماع نموده باامراء خودمشورت کردورای براین قرار گرفت که‌از مملکت آذربایجان بیرون‌روند چه‌امیرشیخ ابراهیم فرمود که‌مدتها بایں خاندان طریق‌اخلاص‌ماسلوك بوده‌وآذربایجان تختگاه آباواجداد سلطانست وبنابرآنکه

ظالمان تعرض برعایا میرسانیدند و اینجا آمدیم و ایشانرا از چنك نوائب خلاص دادیم اکنون بجانب شیروان توجه نموده وبرادر بسطام جاگیرو منصور وپسر بسطام فرستاده دراواخرماه مذکور سلطان احمد در دولتخانه تبریز نزول فرموده خلایق اظهار فرح‌وسرور کرده آئین بستند وسرداران آنولایت بخدمت اوشتافتند ومردم را گمان آن‌بود که‌چون سلطان احمد مدتها کربت غربت کشیده و گرم وسرد دنیاچشیده ترك حرکات ناملایم کرده باشد وندانستند که قضیه بر عکس نتیجه‌داده است القصه چون قاضی‌عمادالدین بتخریب قلعه النجق اشتغال نموده بود ازوی پرسید که‌چرا آنموضع خراب ساختی که مسکن اصلی مابود وقاضی‌مردی فصیح دانا وسخن‌ور بود درجواب گفت که‌چون اعداء دولت‌برولایت استیلایافتند وآنموضعی حصین‌رصین بود نخواستم که پناه‌ایشان‌باشد اکنون که‌مملکت‌موروث درتحت تصرف بندگان‌سلطان درآمد اگررخصت باشد بده‌روز آبادان سازم‌وسلطان را این کلمات موافق مزاج افتاده بیدخود سطری چند بآب زردر قلم آورد مضمون آنکه امراء وسرداران ولایت نخجوان واران ومرند و خوی وسر خیلان احشام بدانند که‌قلعه النجق که‌در شان اهتمام‌شماست خراب‌شده‌وما معتمدقاضی‌عمادالدین رامقرر کردیم که‌آنقلعه را بحال عمارت بازآورد وظیفه آنکه ازجمیع ولایات مصالح‌وآنچه مایحتاج باشدبرحسب توجه‌قاضی‌مذکور بدهند واوامر ونواحی‌اورا مطیع باشند و سبب خرابی قلعه مذکور آن بود که‌چون بفر دولت صاحبقران آنقلعه مسخرشد دویست‌نفرعلوفه‌خوار مقررشد که بمحافظت آن قیام نمایند و ایشانرا درهرسه‌ماه مرسوم میدادند وچون‌نوبت سلطنت بمیرزاعمر رسید خلایق را ازسبب قلعهٔ النجق آسیب‌بسیاررسید قاضی‌عمادالدین نزد امیر جهانشاه رفته پنجاه هزاردینار قبول کرده عرض‌نمود که‌هرساله‌جهت محافظان قلعه‌مبلغی خطیر باید دادوهیچ حاصل ازآن نیست اگررخصت باشدقلعه‌را خراب کنیم و امیر جهانشاه فریفتهٔزرشده‌روزدیگر بتخریب قلعه‌فرمانداد بالجمله‌چون سلطان‌در تبریزمتمکن گشت ملوك‌اطراف وحکام اکناف بخدمت اوتوسل جستند اما سلطان احمد از احوال ملك تغافل میورزید وپیوسته بعیش وعشرت‌و کبوتر بازی‌وصحبت‌پسران

زیبا منظر اشتغال داشت واز این جهت امراءو سلطان شیخ اومرات و امیر علی عرب کوفته خاطر میبودند و آخر مهم بدان منجر شد که مکتوب بمیرزا ابابکر ارسال نمودند واظهار مطاوعت کرده شیخ علی از قبل سلطان احمد بمحاصرۂ قلعه سلطانیه اشتغال داشت ومکتوبات را درراه گرفته نزد سلطان احمد فرستاد و سلطان درحال شیخ اومرات وامیر علی عرب رامقید ساخت وامراءو فرمان برداران دیگر ولایات رااجازت داد که بخانهای خود روند وشیخ حاجی را رخصت داد که بطارم رود وچون میرزا ابابکر متوجه تبریز بود سلطان احمد ولایت آذربایجان را گذاشته هراسان ببغداد مراجعت نمود وذکر رسیدن میرزا ابابکر به تبریز دراین اوراق رقمزدۂ کلك بیان خواهد گشت انشاالله تعالی ومحاربۂ میرزا ابابکر بتبریز و قرایوسف نیزمسطور خواهد گشت لایق بسیاق تاریخ چنان بود که کیفیت حبس وخلاص شدن ایشان ازقید پادشاه ورسیدن بمقاصد ومآرب بازنموده آید ومن الله العظمة والتوفیق

ذکر لشگر ساوه وکردستان و لرستان وذکر بعضی

از وقایع او ذکر رسیدن میرزا ابابکر در تبریز در این اوراق رقمزدۂ کلك بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی

چون سلطان احمد جلایر وقرایوسف از صدمات عساکر گردون مآثر صاحبقران ممالك ستان پناه بپادشاه مصر بردند وآنحضرت براینمعنی اطلاع یافته خبر بملك مصر فرستاد که اگر اودردعوی محبت واطاعت ماصادق است باید که سلطان احمد رابند کرده بدرگاه جهان پناه فرستد وقرایوسف رابند ازبند جدا کرده چنانچه شمۂ از این معنی سبق ذکر یافت وچون پیغام حضرت صاحبقران بفرخ حاکم مصروشام رسید سلطان احمد جلایر وقرایوسف را هریك دربرجی ازبروج قلعه باز داشت امامیان ایشان اختلاط آمدوشد واقع میشد ودرآن هنگام قرایوسف را پسری متولدشد واورا پیربداق نام کرد وسلطان احمد پیربداقرا در دامن خود انداخته اورابفرزندی قبول کرد ودایۂ فرزند نزدخود نگاهداشته بتعهد ایشان مشغولشد ودر اثناء اختلاط میان سلطان احمد وقرایوسف انواع حکایات روی نمود

روزی سلطان باو گفت که اگر تو بامن ازصمیم قلب متفق میبودی مهم باین مرتبه سرایت نمیکرد و قرایوسف از حدت مزاج و سرعت غضب سلطان داستانها راند وآخرالامر بایکدیگر عهدو میثاق بستند که اگر از آن ورطه خلاصی یابند قصد یکدیگر نکنند ومدتها باهم متحد باشند وتبریز ازقرایوسف وبغداد ازسلطان احمد باشد وهیچیك متعرض مملکت دیگری نشوندومدتی درقید وحبس روزگار میگذرانیدند تاخبر واقعه صاحبقران مغفوررسید وازتوهمی کهداشتند ایمن شدند وشبی قرایوسف درخواب دید کهاورا درمجلس صاحبقران گیتی ستان حاضر ساختند وآنحضرت از انگشترینها کهدر انگشت داشت یك انگشترین بیرون آورده درانگشت وی کرد وعلیالصباح قرایوسف واقعهٔ دوشینه راباسلطاناحمددر میان نهاد وسلطان احمد چنین گفت کهتعبیرخواب توآنست کهبر قطری ازاقطار ممالك آنحضرت فرمان رواخواهی شددر این اثناء بملكمصر خبر رسید کهامیر - الامراء شام حکام آنبلادرا باخود یار گردانیده دم ازاستقلال میزند سلطان مصر با امراء وخواص مشورت فرمود چون اطراف ممالك پریشان ومشوش بود و امراء مخالفت میورزیدند رایها برآن قرار گرفت کهسلطان احمد جلایررا باقرایوسف ترکمان ازحبس بیرون آورده تربیت نمایند و ملك فرخ ایشانرا طلبیده بانواع نوازش اختصاص یافتند ومقرر شد کههر کدام ازایشان باپانصد نفرملازم باشند و مایحتاج هزار رأس اسب واسلحه وزرنقد بسلطان احمد و قرایوسف دادند وبجز بندگانوشاگرد پیشگان ازمردمسلطان احمد کسیدرمصر نبود وسلطان هرچهاز خزانهٔ مصر گرفت بآن جماعت دادواز توابع قرایوسف کهمجموع شمشیرزن وتیر اندازبودند وقانون سواری بروجه اتم میدانستندبآنولایت بسیار آمده بودند بعضی ازایشان بنوکری مصریان وطایفهٔ بحرفه مشغول بودند و قرایوسف باپانصد نفر چنانچه خاطر او میخواست اسب و جامه و زر وجبه داده مرتب و آماده ساخت ومجموع مردم خودرا بنظر والی مصر رسانید وعرضه داشت کهاز احشام تراکمه ودیگر سپاهیان جلد در مصر هستند کهملازمت راسزاوارند اگر پادشاه ایشانرا ملحوظ نظر عنایت فرماید میشاید ملك فرخ ممنون شده همه را شاکرو خشنود

گردانید وهرروز که‌قرایوسف سوار میشد جمعی کثیر در غایت آراستگی ملازم اوبودند وغلبه و ازدحام تراکمه بمرتبه رسید که‌شکوه ایشان در خاطر مصریان جای گرفت وروز بروز انتظام قرایوسف ازدیاد می پذیرفت وچون تراکمه مردم بیباك بیسروپا اند تنفری ازآنقوم درضمیر ملك فرخ وامراء مصر پدید آمده‌روزی پادشاه مصر باخواص ومقربان بمیدان رفته‌چوگان باختن آغاز کردند وقرایوسف نیزبا طایفهٔ ازملازمان خود مثل پیرعمرو سلطان خواجه وبایزید و اویس قورچی ودلوموسی ودیگر جوانان جلد بهمان‌کار مشغولشدند و سایر ترکان سواره بنظاره ایستاده بودند امراء مصر مبالغهٔ ایشانرا در اظهار جلادت موافق مزاج نیفتاد و فرمودند که‌جماعت ترکمان که‌بنظاره ایستاده‌اندازاسبان پیاده‌شوند ومیدان‌رااز سنك ریزه پاك سازند وبرتراکمه این‌معنی شاق آمد چندانکه امراء در این باب مبالغه نمودند مفید نیفتاد و آخردر خاطر قرایوسف آمد که قصد گرفتن اودارند فی‌الحال سواره بنزدیك سلطان مصررفت و گفت که‌مامردم غریب باینولایت آمدیم وپادشاه دربارهٔ ماعنایت وعاطفت فرمود اکنون برخصت پادشاه بوطن خود میرویم وهرجا که‌هستیم دعاگوی سلطانیم قرایوسف‌بعداز ادای اینسخن ازمیدان‌بیرون رانده روی بوثاق خودنهاد وجماعت تراکمه ازعقب او میتاختند وچون بخانهای خودرسیدند اهل‌وعیال‌خودرابر گرفته روی بولایت شام‌نهادند وبعد ازرفتن ایشان معروض پادشاه گردانیدند که‌نقص سلطنت باشد که‌طایفهٔ چنین بیرخصت‌ازمملکت بیرون‌روند اگر مصلحت‌باشد جمعی را بتکامیشی روانه داریم ملك فرخ فرمود که اینطایفه فوجی متهورند ودست‌ازجان شیرین‌شسته اندصلاح نمینماید که‌هیچکس ازعقب ایشان برودبگذارید تابمواطن‌ومساکن خود روندوترکمانان ازحدود‌مصر تابکنار فرات‌غارت کنان میرفتند و هر چند امراء حدودراه بر ترکمانان بستند قرایوسف ونوکرانش غالب آمدند القصه ترکمانان بعد ازقطع منازل‌و مراحل بدیاربکر در آمدند ومیان‌قرأیوسف و ملك شمس‌الدین حاکم اخلاط و آنحدود موافقتی تمام‌روی نمودوقرایوسف دختر‌خودرابدوداد‌ومیان‌ملك شمس‌الدین‌وحاکم وآن‌دوسلطان‌ملك‌عزالدین نقاری بود ملك شمس‌الدین اغوا کرد تا قرایوسف‌بآن

دوملك لشگر کشیده ودواب ومواشی واموال آنولایت را بجاروب غارت و تاراج رفت وایل‌والوس ترکمان وخویشان وابن‌اعمام‌بدوپیوستند وقرایوسف قلعه اونیك رادر تحت‌تصرف آورد وکوکب بخت او ازحضیض نکبت روی بذروهٔ شرف نهاد و آنزمستان درآنحدود بسر برد اما احوال سلطان‌احمد چنان‌بود که بعد ازرفتن قرایوسف مصریان رابروی اعتماد نماند و سلطان نمیتوانست که آن‌راه دور ودراز مانند قرایوسف بجرأت وجلادت قطع کند لاجرم بطریق درویشان واهل فقربرآمد ونمدپوشیده با معدودی چنداز مصر بیرون آمدوروی بشام‌نهاد وازآنجا بدیاربکر رسید وازدیار بکر بحله رفت وبگوشهٔ نشست‌ومردان ارازل و اوباش باو بنیاد آمد وشد نهادند وخدمتش‌روز مختفی میبود وشب متابعان ومخلصان رانزدخودمی‌طلبید وبخانهای جمعی که‌ازایشان خوشنود نبود میفرستاد تاانواع جور وظلم‌بتقدیم میرسانیدند وآوازه وصول سلطان احمد درعراق عرب‌وعجم شیوع‌یافت وچندان اراجیف دربغداد انتشار یافت که‌دولتخواجه ایناق حاکم آنموضع را مجال اقامت درآنجا نماند لاجرم دست ازحکومت بازداشته وازآنجا بیرون رفته بمیرزا عمر پیوست‌وبعد ازیکهفته‌ازرفتن‌دولتخواجه سلطان‌احمد بامعدودی‌چند ببغداددرآمد **قل اللهم‌مالك‌الملك تؤتی الملك‌من‌تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعزمن تشاء وتذل من‌تشاء بیدك‌الخیر**

ذکر وصول میرزا ابابکر به‌تبریز وآنچه واقع شد

سابقاً مذکورشد که‌سلطان احمدچون آوازهٔ توجه میرزا ابابکر را بجانب تبریزشنید ولایت راگذاشته متوجه بغداد شد وبعد ازرفتن سلطان احمد میرزا ابابکر بده‌روز دارالملك تبریز راازفر قدوم‌خویش زیب‌وزینت داد اما بنابر ظهور نوائب ازسم ستور بیگانه وبلیه طاعون بقیه مردم‌تبریز سرخویش گرفتند ومیرزا ابابکر هیچکس رادرشهر ندیده اظهار عدالت کرده استمالت نامها بانجاروافطار آذربایجان فرستاد و فرمانداد که‌هیچ آفریدهٔ بهیچ وجه متعرض رعایا نشود و مردم یکیك ودودواززوایای اختفاوآوارگی‌پیداشدند وفی‌الجمله جمعیتی‌درتبریز

پیداشد ومیرزا ابابکر داعیه داشت که‌درعقب سلطان احمد ببغداد رودنا گاه بسمع اورسانیدند که‌قرایوسف کردستانرا غارت کرده‌است وقلعه اونیک ازدست‌ولدای انتزاع‌نموده و گروهی انبوه ازترا کمه وغیرایشان نزداو جمع آمده اند وروز بروز لشگر اودر تزاید است وچهارپای‌و اموال فراوان دارد وشاهزاده چون از تبریز وحوالی آن‌زیاده حاصلی‌ندید فی‌الحال که‌این خبرشنید عزم رزم قرایوسف جزم کرده وقرایوسف سرداران ترکمانرا طلب فرموده برسبیل مشورت با ایشان گفت که‌بر نهج آباواجداد خویش سلوك باید کرد وظیفه آنکه متابعت ایشان بجای‌آورده تابستان به‌ییلاق آلاطاق رویم وزمستان قشلاق دیاربکر و کنارفرات وممالکی که‌به ییلاق وقشلاق ما نزدیک است خواجه علی مضبوط ساخته بدستور پدران خود کسی رامقرر کنیما کنون جمعی کثیر ازمتعلقان مادردیار بکرندهمین که آنجا رسیم همه‌نزد ماجمع آیند وچون‌مردم بتجدید فراهم آمده اند قراری و استقراری پیدانکرده اند مارا بلشگر جغتای محاربه‌ومقاتله مصلحت نیست صلاح آن مینماید که‌بدیار بکر رویم وبسرور وحبور درآنجاروز گار گذرانیم امراءو سرداران ترا کمه گفتند ا گرنوئینان‌رفیع مقدار وبهادران شجاعت دثار که حضرت صاحبقران ایشانرا بضبط ولایت آران و آذربایجان تعیین نموده بود درقید حیات انتظام‌میداشتند مامقابله‌و مقاتله باآنجماعت نمیتوانستیم نمود اکنون ازاین‌امرا صاحب وجود هیچکس نمانده‌ومیرزاابابکر طایفهٔ ازارازل واوباش ترتیب فرموده وعنان اختیار مملکت بزمرهٔداده که‌بقوانین جنگ ورعایت ناموس‌وننگ مطلقا وقوف ندارند هیچ‌غم نیست میرزا ابابکر اگرچه‌پادشاه وپادشاه زاده است‌وشجاع ودلاور است امابیشتر اوقات باعمال ناپسندیده اشتغال مینماید و حالا گروه انبوه درظل‌رایت فتح آیت مامجتمع اند ومجموع ایشان مردم کار دیده‌اند و سرد و گرم روزگار چشیده اند مردانه‌پای‌ثبات ووقار فشرده دردفع مخالفان سعی و کوشش مینمائیم ووظیفه مردی‌و مردانگی بجای‌آریم و تاجان درتن ماست روی گردان نخواهیم شد وعار فراراختیار نخواهیم کرد و ظفر ونصرت درمشیت حق است‌اگر مهم بوجهی دیگر روی نماید آنچه بما در عالم حقیقت واجب است باری بتقدیم

رسانیده باشیم قرایوسف از سخنان امراء قوی دل شده اظهار بشاشت نمود و سردارانرا استمالت داده و گفت هرچه حق تعالی بما ارزانی دارد ازملك مال همه ایثار شماست و مردانه باشید و از موضع خود کوچ کرده متوجه میرزا ابابکر شدند روز دیگر که میان فریقین ملاقات واقع شد اشگر جغتای چنانچه‌شیمه ایشانست آثار جلادت بظهور رسانیدند و مردم ترکمان نیز دل از جای نبردندو درمقام ممانعت محکم بایستادند و قرایوسف بنفس خود کوششهای بلیغ نمود و بمیان‌صف‌اعدادر آمده‌ازپیاد گان‌سپاه‌جغتای‌شش‌نفر ازدست‌راست‌شش‌نفر ازدست‌چپ دراو آویختند تاخدمتش را ازاسب بزیر کشند و اوتازیانه‌براسب زده خود را از آن ورطهٔ هلاك بیرون افکند و در آنروزمقابله و مقاتله از جانبین تاوقت عصر امتداد یافت و بعد از آن هردو گروه بمنزل‌راحت و استراحت معاودت نمودند اما وهمی عظیم ازتهور سپاه جغتای بر خاطر تراکمه راه یافته بود روز دیگر در برابر یکدیگر صف آرای گشتند و از طرفین داد مردی و مردانگی دادند ولشگریان میرزا ابابکر جرأت وجسارت‌نموده چند نوبت صفوف تراکمه را درهم شکستند و رسم ترکمانان چنانست که چون صفهای ایشان‌شکسته شود باز مراجعت کرده بجای خود قرار گیرندو روز دیگر وهم وخوف ترکمانان زیاده شده لیکن اظهار تجلد نموده تانماز شام‌بمکاوحت و ممانعت مشغولشدند و روز سیوم تراکمه‌بهیات اجتماعی روی بمیدان ستیز نهادند و تنور حرب گرم گشت و در این روز میرزا ابابکر توهمی بخود راه داده آثار ضعف و فتور برصفحات احوال او ظاهر گشت ومانند روزهای گذشته درجنك اهتمام ننمودی‌وقرایوسف بکنار میدان آمده روی بجانب میرزا ابابکر آورد و بآواز بلند گفت که بواسطهٔ عداوت مادو نفرخونهای ناحق واقعخواهد شد شرط آنست که ما هردو بمصاف درآئیم و هر کراباری‌سبحانه و تعالی یاری دهد ملك و مال او را باشد ودیگر بندگان بیگناه از رنج و محنت خلاص‌شوند و میرزا ابابکر این‌سخن شنیده اصلا بجواب التفات نفرمود و بعد از زمانی که هر دو سپاه کینه خواه در هم آویختند میرزا ابابکر بطرف یورت خود عنان برتافت تراکمه پنداشتند که او در منزل‌خود فرود خواهد آمد و روزدیگر

متصدی جنك خواهد گردید میرزا ابابکر در یورت خود قرار نگرفت و اسباب وتجملات پادشاهی را گذاشته باچند نفر از جوانان جلد که همراه داشت فرار اختیار کرد بعضی ازلشگریان او کشته شدند و بسیاری در آب ارس غرق گردیدند و از کثرت نفایس و اموال که بدست ترکمانان افتاد ازعقب او نرفتند و میرزا ابابکر گریخته بمرند رسید و سپاه او دست بغارت وتاراج برآوردند و بهرموضع که عبورنمودند همین شیوه مرعی میداشتندو بتبریز رسیده بنهب وسلب مشغولشدند و انواع خرابی و بیداد آغاز نهادند وچون شب شد شیخ قصاب که ازشهر گریخته بود درصحرا آتش بسیار افروخت ومردم میرزا ابابکر آتشهارا دیده تصور کردند که قرایوسف آتش افروخته و بتکامیشی ایشان آمده بامدادتبریز را گذاشته گریختند و ازمردم تبریزجمعی کثیر بشکنجه کشته‌شدند و میرزا ابابکر متوجه سلطانیه شد و در این اوقات شیخ‌زادهٔ اعظم خواجه سیدی محمد کججی برسبیل استعجال باردوی قرایوسف شتافت و او از آمدن شیخ زاده خبر یافته حکایات و کرامات پدرش بخاطر بگذرانیده ازبارگاه‌بیرون خرامید و شیخ زاده را باعزاز واحترام در آورد و برخویش مقدم نشانده از احوال شهر و خرابی و آبادانی آن تفتیش نموده خواجه محمدشمهٔ از نوائب زمان و حوادث دوران که بتبریز رسیده بود درضمن حکایات بازنمود چنانچه قرایوسف متغیر ومتأثر گشت وشیخ زاده اورا برتوجه بجانب تبریز ترغیب وتحریص نمود قرایوسف درجواب گفت که ازحضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان‌فرزندان‌بسیار مانده‌اند ومن‌عهد کرده‌ام که باایشان خصومت وعداوت نورزم و آنچه در میان من و میرزا ابابکر واقع شد از جانب‌او بود نه از من مرا بسلطنت و مملکت‌کاری نیست و برسر ترکمانی خود خواهم رفت وقرایوسف در این باب مبالغه نمود تا عاقبت شیخ زاده برحسن تقریر کلمات دلپذیر نوعی ساخت‌که قرایوسف جمعی را بحفظ و حراست تبریز تعیین نمود و بعد ازآن فرمود تا نشانی نوشتند که‌شاهزاده شیخ محمد بتبریزرود و در هیچیك ازحکام وداروغگان از صوابدید او بیرون نروند و او نیز نگذارد که باهیچ آفریده ظلم وزیادتی واقع شود وشیخ زاده را اسب و جامه داده جهت استمالت رعایا به

تبریز فرستاد و در عقب او داروغه و حاکم در آنجا فرستاد و خود آنزمستان در تبریز نرفت و در حوالی مرند قشلاق کرد و درجمادی آلاخر سنه تسع وثمانمائه بسطام جاگیر بدرگاه قرایوسف آمد و منصب امیر الامرائی یافت و همچنین حکام ممالك و سرداران اطراف بخدمت او شتافتند و ملوك و سلاطین از او حسابها بر گرفتند و خدمتش بالشگری و رعیت معاش پسندیده پیش گرفت و وضیع و شریف را رعایت نمود

ذکر مآل حال امیر بیان وبعضی از قضایا که در آنزمان روی نمود

میرزا ابابکر چون از لشگر ترکمانان روی گردان شده بقزوین رسید چند روز بگذشت و در آنجا شنید که بیان قوچین درقلعهٔ شهریار یاغی شده وقاصدی بمازندران نزد امیرزاده عمر فرستاده است که برادرت ازسپاه ترا کمه انهزام‌یافته درقزوین‌خراب وبدحال روزی بشب میرساند جمعی بمدد من فرست تاباتفاق برسر او رویم و بعد از استماع اینخبر میرزا ابابکر شیرین بیك‌را در قزوین گذاشته عازم شهریار شد و پیرامن قلعه را فرو گرفته بمحاربه ومحاصره مشغولشد وامیر بیان بپای ممانعت پیش آمده جنگهای مردانه کرد وسپاه شاهزاده روی جلادت بحصار آورده فصیل را گرفتند و محصورانرا دست ازکاررفته امان طلبیدند وقلعه را تسلیم‌نمودند و میرزا ابابکرقلعه رابعلی صدیق سپرده بیان قوچین‌رابانوکرانش بیاسا رسانیدوآنگاه بساوه رفته مال ایشان ستانده و امراءرا بابعضی جریك بجانب کردستان‌فرستادوایشان‌بدآنصوب رفته‌غنیمت‌فراوان آوردندوخود بطرف درگزین وهمدان توجه‌نمود ودراینولا عمر کیوك بعرض رسانید که بعضی امراء بایکدیگر عهدبسته‌اند که شما را از میان بر گیرند و میرزا میرانشاه را بـرسریـر سلطنت نشانند و میرزا ابابکر با عمر کیوك گفت که اصلا این سخن را با کس مگوی که من از این عهد آگاه شده‌ام و ازجملهٔ امراءبدعهد توکل برلاس بوقاء وپیرحسن برلاس و اسمعیل اتکه را بگرفت و جهات این‌سه‌نفر را بعمر کیوك داد وخواست

که نوشیروان و اپردی را نیز بگیرد ایشان خبر یافته بگریختند و گرفتگان را در موقف عرض ویرغو حاضر گردانید واز کیفیت حال کمایجب وینبغی استفسار نمود توکل برلاس بوقا گفت اسمعیل آن که شیطان راه ماشدپرسید که کرا بجای من نصب میکردید جوابداد که میرزا میرانشاه را گفت او از این اتفاق خبرداشت توکل سوگند یاد کرد که نی میرزا ابابکر آن سه خون گرفته را قتل کرد وسر هریکیرا بولایتی فرستاد و پدر را مصحوب‌خود کرد و از امراءِ پدرش هر که‌از آن قصد خبر داشت بزندان فرستاد چنانچه دیگر اثری از او پیدانشد و عمر کیوك و قتلق خواجه یساول که در ایصال این خبر او نیز مدخلی داشت هریك را کمری‌مرصع که موازی‌خراج مملکتی معمور بود ارزانی داد و میرزا ابابکر از سرزمین‌در گزین بقرقوق ارغون رفت و چند روز در آن موضع با نزهت بعیش و عشرت بگذرانید

ذکر محاربه میرزا میرانشاه و میرزا ابابکر و
قرایوسف ترکمان و شهادت یافتن میرزا میرانشاه گورکان

چون میرزا ابابکر از قرایوسف ترکمان روی گردان شده بقلعه سلطانیه رفت که در تصرف گماشتگان او بودازولایت قزوین و درگزین‌و همدان وغیرذلك لشگر خود آراسته و معمور ساخت‌در این اثنا شنید که امراءِ جونی قربانی نوروز وعبدالرحمن با پنج هزار سوار از خدمت میرزا خلیل سلطان اعراض نموده‌اند ایشان‌را طوعاً و کرهاً کوچانیده بعراق برد و باسرداران جونی قربانی درباب مهمات ملکی مشورت فرمود و رایها برآن قرار گرفت که در موسم بهار متوجه آذربایجان شوند وترا کمه راازولایت بیرون کنند ودر اوایل بهار میرزا ابابکر و میرزا میرانشاه با سپاهی فزون از قطرات امطارمتوجه تبریز شدند و قرایوسف بمراغه‌رسیده جمعی از قلعه‌کاوردبایشان پیوستند و اینخبر بموقف عرض قرایوسف رسید امراء عراق راکه ملازم اوبودند طلب داشت وبزبان رفق با ایشان گفت که من ازقوم ترکمانم و ییلاق من آلاطاق است و قشلاق دیاربکرو ساحل فرات‌تخت

سلطنت نسبتی بما ندارد و اکنون این عزیز یعنی میرزا ابابکر روی توجه بما آورده نبیرهٔ حضرت صاحبقرانیست و حقوق ایادی آنحضرت در ذمه شما بسیاراست اگر شما را میلی بجانب او باشد بعید نیست و خاطر من بدین سبب اصلا نمیرنجد شما همه دوست و برادرید من میخواهم که بحالت اصلی خود بازروم و شما بامیرزادهٔ خود ملحق شوید امراء عراق عرضه داشتند که این چه حکایت است ما تا زنده‌ایم از ملازمت شما جدا نمیشویم و دست از دامنت بازنمیداریم ماعراقیان قبل از همه بمباشرت حرب اقدام مینمائیم و جانها فدا میکنیم و آنچه برزبان شما گذشت که حضرت صاحبقرانی درذمهٔ ما حقوق نعمت فراوان دارد در ستست اما میرزا ابابکر برادر خود را که امیر تیمور گورکان اورابا چندین مال وخواسته و استعداد لشگر در ولایت آذربایجان گذاشته بود از مملك بیرون کرد و امراء بزرك را بقتل آورده و زنان ارباب ناموس را باراذل و اوباش بخشید و از وی بجز ظلم وفسق هیچ در وجود نمی‌آید و جمعی را که بمرتبهٔ امارت رسانیده و در مقابل آورده کسانی‌اند که هر گز در هیچ حساب نبوده‌اند و آئین ورسم جنك نمیدانند و سرداران عراق مثل بسطام و بردرانش معصوم ومنصور و جلال‌الدین و برادرش یادگارشاه وجالیق و علیکه و پیرعلی مقدم قوم سلدوز وغیرهم سوگندان عظیم برزبان آوردند که در این‌قول صادقیم و با امیر یك‌دل و یك جهت و موافق و قرایوسف بواسطهٔ یك جهتی امراءِ عراق و اتفاق ایشان در امر وفاق بغایت خوشدل شد و از سر استظهار تمام به تهیه اسباب جنك و جدال اشتغال نمود و خدمتش بامراءِ عظام و کلانتران احشام درشنبه غازان نزول فرمود و جوانغار و برانغار و قول مرتب ساخت و از مردم‌شهر وولایت حشم انبوه فراهم آورده وهردو لشگر از جانبین روی بیکدیگر نهادند و در بیست و ششم ذیقعده سنه عشر و ثمانمائه ملاقات فریقین اتفاق افتاد و قرایوسف بتصور آنکه میرزا ابابکر با جوانان کاری خود را بر قول او خواهد زد از موقف خود زایل شده بقوشون دیگر پیوست به‌نیت آنکه اگر قول را بمدد احتیاج افتد خود از سر بصیرت مساعدت نماید و میرزا ابابکر خود متعرض قول نشد و باطایفه ازبهادران اعتمادی بجانب برانغار خصم که درعهدهٔ تیرك وبرادرش

بود عنان برتافت و ایشان پای وقار استوار داشته‌جنگهای عظیم کردند وازطرفین جمعی کثیر کشته شد و عاقبت شکست برتیرك افتاده روی بگریز آورد و میرزا ابابکر اورا تعاقب نمود تا آنزمان کـه‌بوی رسیده بقتل رسانیـد و لشگریـان سرتیرك رابر سر نیزه تعبیه نمودند و امیربسطام و دیگر امراء که جوانغارلشگر قرایوسف بودند در زمان غیبت میرزا ابابکر بربرانغار سپاه او حـمله آوردند و جمعی راکه یاسامیشی سپاه برانغار باهتمام ایشان مربوط بود ازجای بر گرفتندو مردم جونی قربانی چون آثار فتور برصفحات احوال خویش ظاهر دیدند وطایفه ازایل خود گشته وخسته یافتند عنان از معرکه برتافتند و فوجی از بهادران قول متوجه میرزا ابابکر شدند و بابا حاجی که‌بازمرهٔ مردم جلد در پیش قول ایستاده بودند در مقام ممانعت‌و مدافعت در آمدندواز دلاوران‌ترکمان چند نفربقتل‌رسانید و بعضی را زخمدار ساختند وچون‌از مردم قول هیچکس بمعاونت ایشان قدم‌بیرون ننهاد زمان زمان مخالفان بیشترمی‌شدند و بابا حاجی عنان از منازعت باز کشیده بقلب پیوست و بسطام و سایر امراء عراق مقابل خود را رانده از قفـای قول در آمدند وقلب سپاه که میرزا میرانشاه در آنجا بود شکست یافت و مردم بهرطرف پراکنده شدند و در اثنا غلام‌امیر موسی‌در کنار لشگر قرایوسف بمیرزا میرانشاه رسید نادانسته شاهزاده را زخم‌کاری زد واز مرکب بینداخت وبطمع جامه وسلاح از اسب فرود آمده آنسرو و چمن سلطنت را برهنه وعریان ساخت و چون زخـم او راکاری دید سرمبارکش جدا کرده بدن همایونش همانجا انداخت و اصلا معلوم نشدکه مقتول چه‌کس است ولشگریان روی پوشید گـان حرم میرزا ابابکر را نزد قرایوسف آوردند و او همه را در کنف عزت مأوا داد و نزد خـواتین خـود فرستاد و غلام ترکی که‌سر میرزا میرانشاه را آورده بود نزد قرایوسف بفرمودهٔ او مقتولشده سرشاهزاده سعید را بابدنش بفرمان او در سرخاب دفن کردنـد و بعداز مدتی شمس غوری استخوان اورا بماوراءالنهر برده در قبة الخضرای کش مدفون ساخت و چون در اردوی همایون شاهـزاده کس نماند وبابا حاجی کاوردی راه گریزپیمودن گرفت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت ازعقب تیرك باز گشته

باسیصد نفر بمعر که رسید و از مردم خود اثر ندیدناچار ازعقب گریختگان‌روان شد وقرایوسف فرمود که احدی ازپی ایشان نرود و الحق مال فراوان بدست سپاه تر کمانان افتاده و در آن میان هزار پوستین سمور بود وتر کمانان‌نادانسته‌آنهارا ببهای‌ارزان‌وقیمتی‌اندك فروختندوهر اسیری که‌بدست‌جمهورترا کمه‌افتادی اوراراه آمد وشد مینمودند وقرایوسف‌ازاولجه‌هیچ کس‌طمع نکردوبدیگرعنایات نویدداد وچون‌اسباب ترا کمه‌بیرون‌ازحد نصیب‌آمد قرایوسف‌خاطر بپادشاهی قرار داد وشاه وسپاه‌متوجه آلاطاق شدند وامیر بسطام که درآن مصاف‌آثار جلادت بظهور رسانیده بودبتجدیدتربیت‌عظیم یافت وچون درییلاق آلاطاق‌نزول کردند درباب خطبه‌وسکه اندیشهانمودند و خاطر قرایوسف میخواست که فرزند خود پیر بداق را بر تخت نشانددلیکن‌ازدور ونزدیك شرم میداشت و در این اثناقرایوسف رسولان‌بافتحنامها و تبرکات نزد ملوك باطراف آفاق روانه کرد ویکی از معتمدان خود رابا بیلاکات سزاوار نزد سلطان احمد جلایر ببغداد فرستاده و پیر بداق نیز شخصی را مصحوب‌رسول پدر خویش گردانیده علی‌حده‌بسلطان‌احمد نامه نوشت وپیشکشهای پادشاهانه ارسال‌نمود ایلچیان‌پدر وپسر چون ببغداد رسیدند سلطان صنوف‌نوازش و انعام‌بتقدیم‌رسانید و ایشانرابکمر و افسر معزز و موقر ساخت و جواب‌مکتوب پیربداق را از روی محبت و مودت نوشت و اورا بتجدید فرزند خواند بجهت او چتر و دیگر اسباب سلطنت بدست یکی از ملازمان خاص مرسل داشت و فرستادگان ترا کمه که در صحبت ایلچی‌سلطان باز گشتند و چون اهتمام سلطان احمد در بارهٔ پیر بداق معلوم قرایوسف شد اظهار بشاشت کرد و درباب سلطنت فرزند بهمان تمسك جسته اورا بر تخت سلطنت نشاند و در جمیع ممالکی که تعلق بوی داشت خطبه و سکه باسم ولقب پیر بداق موشح میساخت و در مناشیر و احکام فرمود که چنین نویسند که پیر بداق خان بهادر ولیعهدبن ابونصر قرا-یوسف بهادر سوز ومیزد چون‌پیربداق‌بمجلس پدر درآمدقرایوسف‌دست‌اورا گرفته بربالای تخت‌نشاندی وخود درپائین بدوزانوی ادب نشستی وازملازمان قرایوسف هر کراپسری یابرادری بود بموجب‌حکم‌ملازم پیربداق‌خان بهادرشدند وهر کجا که قرایوسف رقم سیورغال برآن نکشیده بود بدیوان او باز گذاشتند وانصاف

پیر بداق باحسن صورت و پاکیزگی سیرت جمع داشت و چند روز که در این خاکدان دنیا به تنگنای طبیعت گرفتار بود ضرری بهیچکس نرسانید و در حلم و بردباری و کم آزاری میکوشید و پادشاهان گیلان و ملوک شیروان و حکام کردستان وسرداران حسن کیف و ماروین ایلچیان فرستاده پیشکشها روان کردند وزبان به تهنیت گشودند ومژده جلوس بترك و تاجیك و دورو نزدیك رسید و قرایوسف نزد سلطان احمد قاصدی فرستاد که چون آنحضرت بتجدید پیر بداق را فرزند خواند و برای او چتر ودیگر تجملات پادشاهی فرستاده بموجب فرمان واجب الاذعان حکومت ممالك آذربایجان بدو مفوض داشتیم و خود در مقام لشگر کشی و در امور ملك و دفع شر معاندان کمر بسته‌ایم و چون صورت حال بدین نهج بود واجب چنان بود که بعرض رسانیم باقی رای اعلا حاکم است

ذکر بعضی از قضایای متفرقه و حالات متنوعه

یکی از وقایع آن بود که بعد از انهزام میرزا ابابکر قرایوسف بسطام را بمحافظت حکومت عراق عجم فرستاد و او بآنجا رفته قلعهٔ سلطانیه را از گماشتگان میرزاابابکر انتزاع نمود وقزوین و قلعه شهریار و درگزین وهمدان را در تحت تصرف درآورده و بعد از ضبط این ممالك برحسب فرمان روی بعراق عرب نهاد و ایل و حشم نزد او بسیاری مجتمع شدند و دیگر آن که بابا حاجی از معرکه قرایوسف که رو برتافت بقلعهٔ کاوره در آمده آنرا مستحکم ساخت و قرایوسف محاصرهٔ قلعه را منکر بود از امراء ترکمان بوقا را بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور گذاشت و جمعی از تراکمه در کنار خندق صف کشیده تیری چند انداختند و از شصت قضا تیری گشاد یافت و برروی بوقا آمده و جراحت امتداد پذیرفت و بهمان زخم در گذشت و بعد از آن قرایوسف بقلعه درآمد وچون دید که حصار مستحکم است از محاصره پشیمان شده چه زعم او چنان بود که مرد جلد به ازصد قلعه است وپیوسته میگفت که مردم عاقل چگونه جنك حصار اختیار کنند که از اینطرف تیر بگل میآید و از آنجانب بدل ودیگر آن که قاضی عمادالدین باشارت

سلطان احمد چنانچه مذکورشد بعمارت قلعه النجق مشغولشد و در اندك زمانی بحال اول باز رسانید و سرداران و و کلانتران بعضی ولایات را که درحوالی قلعه واقع بود کوچانیده باندرون بردند و چون سلطان احمد از تبریز ببغداد رفت ودر تبریزحاکم صاحب‌وجودی‌نبودقاضی‌عمادالدین رایت استبداد و استقلال‌برافراخت و بنابر آن که قرایوسف میدانست که استخلاص قلعه بهیچ وجه ممکن نیست با ایشان نوشت قلعه باموضعی چند که نزدیك آن واقع است‌برقاضی‌مسلم باشدوبعضی از ولایات‌را که قلعهٔ النجق بانجا فی‌الجمله بعدمسافتی داشت بفرزند خود ارزانی داشت و چون قاضی عمادالدین از مردم متعین نخجوان بود و بعقل و کیاست از اقران منفرد و ممتاز کار او بالا گرفت و همهٔ تومان نخجوان رجوع بدو کردند و هربراتی که بهرجامی‌نوشت بطوع ورغبت وجه تسلیم مینمودند و در اندك‌زمانی مال فراوان جمع آورده‌وهر روز جمعیت قاضی زیاده میشد و چون نخوت حکومت دردماغ اورسوخ یافت‌بابرادران گفت که طایفهٔ از اتراك تراکمه که در این‌حوالی یورت و مقام دارند نزد خود میباید آورد که بسیار مهمات از ایشان میگشاید که از تاجیکان نمی‌آید و متقاضی اجل قاضی را برآن‌داشت که از اتراك و تراکمه خویشان و برادران آنجماعت حاجی قورچی‌و جمال‌الدین و شهریار و ئیلاق وغیر آن طایفه را باخانه کوچ بقلعه درآورد و یکجانب قلعه را بایشان سپرد وعلوفه و مرسوم همه را بموجب دلخواه مقرر ساخت وچون مدتی بر این قضیه گذشت‌وترکان مشاهده کردند که وزیر و مشیر قاضی همه مردم تاجیك‌اند و هیچیك از ایشان‌را در امر ملك و مال مدخل نمیدهند نایرهٔ بغض وحسد در خاطر آنجماعت اشتعال یافته بایك دیگر قراردادند که روزچهار شنبه وقت نماز پیشین بردر خانه قاضی جمع شوند و اورا از میان بر گرفته قلعه را بتصرف در آورند و مقرر کردند که چون ئیلاق فریاد کند که هر کس که باشد دست بسلاح برد وصباح روز چهارشنبه مقررشخصی باقاضی گفت که‌ترکان جمعیتی کرده بودند و در خفیه حکایتی‌میگفتند قاضی بابرادران گفت که فردا مجموع ترکانرا جمع باید کرد تاهر که قابل باشد نگاه‌داریم و اهل شر وفتنه را از شهربیرون کنیم و درهمین وقت ظهر که قاضی

در خواب بود ترکان جمع شدند بر درخانه او و ئیلاق نعرهٔ برآورد و ترکان تیغها کشیده قدم پیش نهادند و چون آتش شور وغوغا بالا گرفت تاج الاسلام که برادر قاضی بود و مردی دلیر وپهلوان بود باشمشیر کشیده از خانه بیرون دوید وشهریار تیری درخانه کمان داشت چنان برسینه‌اوزد که‌ازپشتش‌سربیرون کرد وشاه‌محمود برادر دیگر قاضی با تیروکمان ازدردیگر پای بیرون نهاد و حاجی قورچی مهم اورا بیك‌چوبهٔ تیر آخر ساخت ومقارن اینحال قاضی از خواب بیدار شده باشمشیر خود در برابر اعدا رفت وچندان جنك کرد که اورا پاره پاره کردند و مجموع نوکران قاضی عمادالدین را کشته و اموال آنهارا در میان خود قسمت نمودندو بایك دیگر مشورت کرده گفتند که اگر ما بضبط قلعه مشغول شویم یمکن که از عهده داری آن بیرون نتوانیم آمد اکنون مصلحت آنست که قلعه را باسکندر پسر قرایوسف سپاریم و در ملازمت او کمر بندیم و از اینجا تا یورت اوشش‌فرسخ است همین‌وقت کسی راباستدعای اوباید فرستاد تاخاطر جمع شود وشهریاربطلب اسکندر روان شد و بقیتول رسید و حال‌عرضه داشت و اسکند با آنمقدار سپاه پیادهٔ که داشت برجناح استعجال در حرکت‌آمده بقلعه نزول کرد و در احوال‌اهل قلعه بنظر امعان نگریسته آثار شجاعت برصفحات روزگار ایشان ظاهر دید و هریك از آن سرداران را بمنصبی تعیین نمود و حاجی را قورچی خود ساخت و شهریار را بامارت دیوان نصب فرمود ویسیلی را رسم ندیمی ارزانی داشت و صورت فتح النجق را معروض قرایوسف گردانیدندوخدمتش ایالت قلعه راباسکندر تفویض نمود.

ذکر تتمه احوال امیرزاده ابابکر و انجام کار و روزگار آن شاهزاده

درسنه احدی عشر وثمانمائه میرزا ابابکر هزیمت یافته براه یزد متوجه کرمان شد و چون بدان حدود رسید ایلچی نزد پسر سلطان اویس پسر امیرأیدکو فرستاد که دواب وچهار پایان لاغرند اگر دوسه روزی درطرف گرم

سیر که عاف زار است نزول افتد که چهارپایان ما فربه‌شوندوما بگذریم غالباً به مصلحت شما نزدیك‌تر باشد سلطان اویس با امراء مشورت کرده امراء گفتند که اگر اورا بدین ولایت در نیاوریم این ولایت را زیروزبر کند وبرود وسلطان‌اویس و امراء در اظهار اطاعت و انقیاد مبالغه نمودند و امیر تیرك را فرستادند که شاه زاده را بر خلوص نیت ایشان اطلاع داده بشهر در آورد و امیرتیرك در قبچاق باردوی میرزا ابابکر رسیده ملحوظ نظر عنایت شد و از کمال‌عاطفت شاهانه شمه اعلام سلطان اویس کرد و چون میرزا ابابکر بحدود کرمان رسید سلطان اویس بعزم استقبال بیرون شتافت و شاهزاده را باعزاز و احترام بشهر در آورد و قصر همایون جهت نزول‌اوتعیین رفت و چند روز بعیش وعشرت گذرانیده میرزاابابکر سلطان اویس را پادشاهی باستقلال یافت وعنان تجمل و اصطبار ازقبضهٔ اختیار او بیرون رفت ومعنی **لایجتمعان مخلان فی‌سئول ولاسیفان فی غمد** بظهورپیوست و میرزا ابابکر گرفتن سلطان اویس را برصحیفه‌خیال می‌نگاشت و خدمتش‌همین اندیشه در خاطر داشت تا آخر روزی کرمانیان طبل جنك کوفته پیرامن قصر را فرو گرفتند و نوکران میرزا ابابکر که در محلات فرود آمده بودند مجال آن نیافتند که بدو ملحق‌شوند تاروز دیگر که آفتاب بلند شد لشگریان بردرقصرصف کشیده ایستادند آخرالامر عهدی در میان آمد که هیچ کس قصد شاهزاده‌نکنند و او نیز بی آنکه در ولایت خرابی کند عنان باقلیم دیگر منعطف سازد و میرزا ابابکر از قصربزیر آمده بامعدودی‌چنداز دروازهٔ الله اکبر بیرون‌رفته‌عازم‌سیستان شد و بمقصد رسیده میان او و شاه‌قطب الدین والی آنجا مبانی محبت و مودت استحکام یافت و اینمعنی‌سبب آنشد که حضرت خاقان سعیدلشگر بدآنصوب کشید چنانچه شمه از آن رقمزدهٔ کلك بیان خواهد گشت انشاءالله‌تعالی القصه چون میرزا ابابکر ازولایت کرمان نهضت نمود سلطان اویس دیگر باره در آنولایت متمکن گشت ولشگری بجانب گرمسیرات گچ و مکران فرستاد و از آن سپاه طایفهٔ از کرمان گریخته بسیستان رفتند و بعرض میرزا ابابکر رسانیدند که شهر کرمان خالیست چه لشگریان بگرمسیررفته اند اگر شاهزاده

درحرکت مسارعت‌نموده عنان عزیمت بآنجانب منعطف سازد شهر زود مستخلص میگردد و میرزا ابابکر ازبرق سرعت سیر اختیار کرده از سیستان متوجه بم شد ودر عشر آخر جمادی الاخر سنهٔ احدی وعشر و ثمانمائه در آن خطه نزول کرد و سلطان اویس این خبر شنیده متحیر گشت و ازغرایب اتفاق آن که مقارن اینحال‌لشکریان که بجانب گرمسیر رفته بودند رسیدند و قوتی در کرمانیان پدید آمد و درچهارم ماه رجب سلطان اویس بالشکرها روی بآنجانب نهادند در رابع عشرشهر مذکور فریقین را ملاقات واقع شد و قراولان دست بجنك وجدال یازیده امیر تیرك از امراءِ کرمانیان راه یافت و میرزا ابابکر در محاربه توقف نمود و هر دو گروه دربرابر یکدیگر فرود آمدند و سلطان اویس فرمود تا پیرامون‌اردوی خندق کندند و چون شب شد میرزا ابابکر شبیخون آورده تا کنار خندق آمدند و از آنجانب هیچ آفریدهٔ ازجای خود حرکت نکرد و میرزا ابابکر فرماندادتا تیری چند بلشکرگاه مخالف انداختند و باز گشتند و روز دیگر علی الصباح بیشتر سپاه خویش را در برابر سلطان اویس بازداشت وخود با فوجی ازمردم کار دیده در رودخانه ایستاد که چون هر دو گروه درهم آویزند از کمین بیرون آمده دستبردی نمایند و سلطان اویس از اینمعنی غافل بآنجانب که فضائی داشت میل کرد و بالشگر روان شده میرزاابابکر گمان برد که از کمین او آگاهی‌یافته‌اند و کرمانیان بقصد وی متوجه شده‌اند خوف برضمیرش مستولی شده ازبیم آنحال روی برتافت و تاجیر رفت در هیچ مکان از عقل رخصت توقف نیافت و کرمانیان شمشیر انتقام از نیام بیرون آورده روی‌بسپاه میرزا ابابکر نهادند و قتلی‌بافراط کردند و چون شاهزاده بجیر رسید الوس و احشام بدو پیوستند و سلطان اویس لشگر در مصاحبت برادر خود سلطان حسین روانهٔ جیر گردانید و بعد ازمحاربهٔ بامیرزا ابابکر منهزم باز گشتند و سلطان اویس بجبران آن کسر مشغولشده با لشگری آراسته متوجه میرزاابابکر شد و بعد از تلاقی فریقین شکست بمیرزا ابابکر افتاد و شاهزاده در آنمعرکه زخمی عظیم یافته مرغ روح او از قفس‌کالبد بجانب کنگرهٔعرش‌پرواز نمود **اناالله‌وانااليه راجعون**

ذکر مخالفت اولاد میرزا عمر شیخ بهادر و شرح و وقایع آن

مدتها میان برادران بناء مودت و اساس محبت و اخوت استوار بود تابافساد مفسدان و سعایت حاسدان محبت بوحشت انجامید و مهم منجر بآن شد که میرزا پیر محمد میرزا اسکندر را مقید گردانیده و یزد را بمعتمدی سپرده خزانهٔ او را فرمود تا بشیراز بردند و داروغگان توابع و مضافات یزد نزد میرزا پیر محمد آمدند غیرعمر قوچین که ابا نمود و میرزا پیرمحمد عازم اصفهان شده بشکستن بندها و تخریب عمارات و تضییع زراعات فرمانداد و چون میرزا رستم رنجوربود کسی بجنك پیش نیامد و میرزا پیر محمد از نزدیك اصفهان در عین کامرانی و ناز بجانب شیراز باز گشت میرزا اسکندررا مقید ساخته بخراسان فرستاد و او در طبس بند گسسته ازراه بیابان بجانب اصفهان شتافت و میرزا رستم مصاحبت اورا فوزی عظیم دانسته باستقبال شتافت و اورا بعظمت و احترام تمام بشهر در آورده میرزا پیرمحمد از اتفاق ایشان اندیشناك شده و نوکران میرزا اسکندر که در شیراز مانده بودند مقید گردانیده میرزا اسکندر سعی بسیاری نمود که میرزا رستم پرتو التفات بر تهیه اسباب یورش فارس انداخت و هردو برادر در موافقت یك دیگر بالشگرهای گران عازم شیراز شدند و میرزا پیر محمد حکم کرد که ازسر بند عضدالدوله دیلمی تاپیش قلعهٔماران کناررودخانه را که محل گذار است مضبوط دارند وتیمور خواجه را فرمود تا برسم منقلای بدربند فاروق رود و در این اثناء میرزا اسکندر بمشهد مادر سلیمان علیه السلام رسیده در قریهٔ کهر فرود آمد و سیاهی سپاه تیمور خواجه آقبورا دیده بر ایشان حمله کرد و همه را متفرق و پریشان ساخت وتیمور خواجه بمیرزا پیرمحمد پیوست و میرزا پیرمحمد فرمود تا امراء تومانات وهزار جات کنار آب را گرفته بضبط گذارها اهتمام نمودند و میرزا اسکندر بکنار آب آمده و میرزا رستم نیز بالشگری قول رسیده از رفتن گذارها تحیری تمام بحال ایشان راه یافت و روز بآخر آمده ابری سیاه فام در هوا پدید آمد و میرزا رستم

فرمود که اگر امشب باران بباره از گذارها مشکل توان گذشت و بهر طریق که باشد در همین شب از آب عبور باید کرد و بامضأ این عزیمت جمعی ازلشگریانرا در گذاری که مشهورترین گذارها بوه باز داشت و فرمود تانقاره زدن بنیاد کردند و خود از گذارهاء مجهول بر آب زده چون باد بگذشت و مستحفظان باقی گذارها این خبر شنیده مجموع روی بگریز نهادند و میرزا پیر محمد با وجود جرأتی چنین چون محل نازك بود از مستحفظان باز خواست نفرمود و عازم شیراز شده و باد و باران چنان تند شد که نشان از طوفان نوح میداد و هر دو لشگر در عقب یك دیگر نماز شام بشهر رسیدند و میرزا رستم در برابر دروازهٔ سلم فرود آمد و بعد از آن بنا بر کثرت لای و وحل انبوه بدامن کوه رفت و اکثر ایام ازصبح تاشام نایرهٔ قتال وجدال افروخته بود وچون زمان محاصرهٔ تا چهل روز امتداد یافت میرزا رستم و میرزا اسکندر دانستند که فتح شیراز تعذری دارد بعد ازتقدیم مشورت دست از محاصره باز داشته لشگری بجانب گرمسیرات فارس بردند ومجموع آنولایت رادرعرصهٔ نهب و تاراج بر آوردند وغنیمت فراوان گرفته رایت معاودت بر افراختند و بعد از چند گاه میرزا پیر محمد را داعیهٔ انتقام پیدا شدولشگریانرا آماده کرده آهنك راه عراق کرده و میرزارستم بکثرت اتباع وانصار مغرور بود و آمدن امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیل از خراسان ضمیمهٔ غرور اوشدودر آن ایام میرزا رستم بواسطه وباوطاعون که دراصفهان واقع شد ازشهر بیرون آمده در موضع گندمان نشسته بود وچون خبر توجه لشگر فارس درآنجا باورسیده بود جمعی شاهزاده را بمحاربت ترغیب نمودند ومیرزا رستم آغروق را گذاشته ده فرسخ پیش رفت واز برای مصاف محلی مناسب اختیار فرموده فرود آمد قراولان جانبین یکدیگر رادیده هردو گروه ازشدت هراس شب تا روز پاس داشتند وروز دیگر علی الصباح میرزا پیرمحمد بربقیه سپاه افتتاح نمودو دربرانغار لشگر جلیان شاه برلاس وطاهر بن حاجی سیف الدین رابازداشت وقول را بامیرسعید برلاس و شیخ محمد جوان وصدیق سپرده ودرجوانغار مقررشد که خواجه حسین شربت دار باطایفهٔ ازمردان کارزار باشند ومیرزارستم قول راباهتمام سلطانشاه

وقاضی احمد صاعدی منوط گردانید ودر جوانغار صادر اغلان و میرزا اسکندر را تعیین نموده ودر برانغار امیر حسن جاندار با فوجی از بهادران نیزه گذار تعیین شدند وبقیه سپاه بترتیب صف کشیده میرزا رستم پیش دستی کرده بر سپاه فارس حمله آورد و هر دو لشگر مانند باد صرصر روی بیکدیگر نهادند و از جانبین کوشش بسیار نموده آخر الامر شیرازیان غالب آمده اصفهانیان عنان معاودت بعزم انهزام برتافتند ومیرزا رستم بکاشان آمده وامیرحسن جاندار وپسرش یوسف خلیل وسلطانشاه محمود آقبوقا ملازم او بودند ومیرزا رستم ایشانرا درکاشان گذاشته خود متوجه خراسان شد و میرزا اسکندر نیز عازم آنصوب گردید وچون میرزا پیرمحمد انتقام خود کشید حکم فرمود که دیگر هیچکس متعرض میرزا رستم وملازمان ورعایای مملکت اونشود واصفهانیان که مژده امن و امان شنیدند فوج فوج متعاقب یکدیگر می رسیدند ومیرزا پیر محمد همه را بنوازش پادشاهانه چنانچه عادت او بود اختصاص داد ومیرزا پیر محمد چندروز با لشگرها در مرغزار گندمان نشستند تا الاغان فربه شدند و امیرحسن جاندار بافرزندان ازروی عجز و اضطرار نزد امیرزاده پیرمحمد آمدند و مقارن اینحال ایلچی حضرت خاقان سعید رسیده خبر گریختن ایشانرا رسانید ومیرزا پیرمحمد همه را بند کرده ومحمدقبچاق وعیسی بکاول را بدرقه بندیان ساخته مصحوب ایلچی روانه خراسان گردانیده ودر اثناء راه اهل قید باهم گفتند که حیف باشد که تن نازك ما مقید باشد و بندها را گسیخته وحافظانرا گذاشته سرخویش گرفتند ومیرزا پیرمحمد خاطر ازمعامله کاشان وجربادقان فارغ ساخته متوجه اصفهان گردید وغلات آنجا باوجود آنکه آفتاب درخوشه وطن گرفته بود وهنوز برفع وحصاد در نیامده بود وبیمن مقدم شاهزاده ازوبا درشهر اثری نماند ودیگرباره اصفهان معمور شد ومیرزا پیرمحمد فرمود که دفترهای مالی و خرابی رادرآب شستند وحکومت اصفهان بفرزندخود امیرزاده عمرشیخ داد وجمعی ازامراء مثل امیر سعید برلاس وشیخ محمد جوان و فاضل رابملازمت اومقرر داشت وشیخ یساول رابحکومت کاشان مقرر فرمودو خود بعزوناز بشیراز باز گشت وروزی چندبفراغت گذرانیده متوجه بلادخوزستان شد

چون امیر خواند برلاس وشیخ زادهٔ توکل که حکام آن نواحی بودند دم از مخالفت وعناد میزدند میرزا پیرمحمد ازموضع رامهرمز عبدالله پروانچی وعبدالله خواجه مولانا صنع‌الله رانزد امراء سرکش باعهدنامه‌ها روان کردو پیغام داد که اگر در مقام مطاوعت آیند عنایت وعاطفت ازما نسبت بشما صدور خواهد یافت چون فرستادگان پیغام شاهزاده را گذاردند امراء باهم مشورت نموده گفتند که باید باستقبال بیرون رویم ومیرزا پیرمحمد درشش فرسخی تستر فرود آمدو امراء با خزاین وتحف بخدمت شتافتند وشرف بساط بوس در یافتندو بصنوف عواطف وعوارف سرافرازشدند وشاهزاده دولت یار درشهر تستر بدار الاماره نزول فرمود وچندروزی بخرمی ونشاط گذرانید وعازم دزفول شد وازآنجا متوجه حویزه شدودر کنار چهاردانگه سرداران احشام کرد واعراب جرایر مصحوب سید یونس و سید عبدالله پیشکشهای فراخور فرستادند وشاهزاده مشار الیه ملك خوزستان رامسخر ساخته تاسرحد بغداد تاخت وبعضی ازامراء برعفونت هوا وشدت گرما رنجور شده برحمت ایزدی پیوستند و میرزا پیرمحمد ملاحظه حال خودودیگران کرده عنان عزیمت بصوب شیراز منعطف گردانید ودرآنولایت معتمدان نشاند ومیرزا رستم ازجورحوادث دوران بخراسان درآمده بعزبساط بوس خاقان سعید فایزشدو بعنایت خسروانه ازسایرشاهزادگان امتیازیافت ودرباب بعضی از ارباب جرایم که ملازم اوبودند شفاعت نموده التماس اوبانجاح واسعاف مقترن آمد و خاطرش ایمن و مطمئن گشت و میرزا اسکندر نیزمتوجه دار الاماره خراسان‌شد ودرمیان طبس چندروزی برسبیل اختفا بگذرانید وزمانه خواست که بافشاء آن‌راز زبان بگشاید در ظلمت لیل ازراه بیابان بجانب بلخ‌روان شد وبحدود آنولایت‌رسیده جمعی بدو پیوستند ومیرزاقیدو که‌در بلخ‌بود متوهم گشته لشگری فراهم‌آورد وقبل از آنکه احوال‌میرزا اسکندر انتظام یابد روی‌بدفع اونهاد وفریقین بیکدیگررسیده جنك پیوسته شدومیرزا اسکندر طاقت مقاومت نیاورده منهزم گشت وجمعی که‌با اوبودند متفرق‌شدند وشاهزادهٔ‌مشارالیه تغییروضع کرده خواست که‌ازجیحون عبور کند اما بهنگام ظلام‌چهره که‌بروی اعتماد تمام‌داشت گریخت‌وبنابراین‌فسخ عزیمت کردو دربیابان وصحرا می گشت

تابحوالی اندخود افتاد وحاکم آنجا امیر سیدی احمد ترخان که حضرت خاقان سعید آنولایت رابدو ارزانی داشته بود خبر یافته باستقبال شتافت و او را در مقام مناسب فرود آورد وخدمات شایسته بتقدیم رسانیدوصورت واقعه رامعروض ایستادگان پایهٔ سریر اعلا گردانید ومیرزا اسکندر اندیشه‌مند میبود که ازپردهٔ غیب چه‌روی نماید وچون پرتوشعورحضرت خاقان سعیدبراین قضیه افتاده‌محبوب نوکر امیرسیدی احمد نشان واجب الاذعان صدور یافت که‌مستحفظان طرق و شقاولان اصلا متعرض متعلقان میرزا اسکندر نگردند وبگذارندتاهرجا که‌خاطر مبارکش خواهدبرود وداروغگان ولایات و گماشتگان حدود اورابدرقه داده متعرض اونشوند وبسلامت بگذرانندوسفارش نامه‌نیزهمراه‌نوکر مشارالیه درباب میرزا اسکندر بمیرزا پیر محمد ارسال نموده‌شد وبعد ازمقدمات ونصایح مشفقانه و بیان رعایت صلهٔ رحم و انواع حکایات درآنجا مثبت شده که‌مقصود آنکه‌فرزندی میرزا اسکندر راطلبیده وبعنایت وعاطفت مخصوص گرداند وناحیهٔ ازنواحی مملکت را باو مسلم دارد و ازشرایط اخوت دقیقهٔ نامرعی نگذارد وامیرزاده اسکندر چون برمضمون مکتوب حضرت خاقان سعید اطلاع یافت باخواص خودمشورت نموده‌عازم فارس شدبامید آنکه شاید که برادرش علاقه‌اخوت ملاحظه کرده زنگ کدورت ازآئینهٔ ضمیر بزداید وشب وروز مسافت پیموده وصحراوبیابان قطع کرده وازرفتن لحظهٔ نمی‌آسود تادر بیست‌وششم ماه رمضان دروقت نمازشام ازتنگ الله‌اکبر شیراز گذشته‌و پیاده در شهر درآمد وبخانهٔ خواجه‌حسین طبیب رفت ودروقت افطار خبر بمیرزا پیرمحمد رسید ودست ازطعام بازکشیده اورا باحترام تمام طلبید وانواع تفقد ودلجوئی بجای آورد واسباب پادشاهی برادر مرتب‌داشته فرمود که‌در محله موردستان بخانه رمضان آقا که‌اختاجی شاهشجاع بود بخیرو خوبی فرودآید ومیرزااسکندربا خاطر آسوده ازمجلس برادر بیرون‌آمده‌ودر آن‌منزل بسعادت‌و اقبال‌نزول فرمود ؛

ذکر توجه میرزا پیرمحمد باتفاق امیرزاده اسکندر بجانب کرمان

میرزا پیرمحمد بعدازوصول میرزا اسکندر بشیراز اورا مصحوب خویش

گردانیده بالشگری گران متوجه تسخیر دار الامان کرمان شدو منازل ومراحل پیموده چون بموضع دوچاهه رسید خواجه حسین شربت دار که شاهزاده اورا از رتبهٔ طبیبی بمرتبه امارت رسانیده بود با طایفهٔ ازاشرار صورت غدری بخاطر گذرانیده درنیم شب ازاطراف وجوانب بخرگاه شاهزاده درآمد وآن سرو جویبار سلطنت را ازپای درآوردند نه ازخدا شرم داشتند ونه ازخلق خدا آزرم ومیرزا اسکندر ازاین واقعه عظمی آگاهی یافته بادو رفیق سر خویش گرفت وراه شیراز درپیش وبعد از دوشبان روز بشهر رسید وباتیمور خواجه که قائم مقام میرزا پیر محمد بود ملاقات کرده کیفیت حال باز گفت امراء که درشیراز بودند گمان بردند که اینحرکت شنیع ازمیرزا اسکندر واقع شده وچون مردم متعاقب رسیده آنچه واقع شده بود تقریر کردند امراء واعیان کلویان میرزا اسکندر را بپادشاهی برداشتند وخواجه علاءالدین که رأس ورئیس اصحاب شهر بود بضبط شهرو برج وباره قیام نموده حسین شربت دار غدار بعداز جرأت وجسارت برادر خود علی را بوثاق میرزا اسکندر فرستاد تااو راهمان شربت چشاند واوخود همعنان برق وباد بطرف شیراز رفته وهمان زمان امیر عبدالصمد بجانب یزد روان شدو باقی امراء اظهار اطاعت وانقیاد کرده درملازمت او کمر بستند وازجوانب شهر جنك درانداختند وحسین شربت دار بدروازهٔ مور دستان رفت وبا کلو علاءالدین محمد سخن گفت وجوابهای ملزم شنید ودر آنروز تاوقت عصر ازطرفین آنچه امکان سعی بود درامر محاربه بجای آوردند ودر آخر روز یکی ازامراء ازدرب موردستان بشهردر رفت وخواجه حسین این خبر شنیده پریشان وبدحال متوجه یورت خود گشت وسایر امراء ولشگریان میل خدمت میرزا اسکندر کردند وشاهزاده فرمود که دروازه موردستان بگشایند وسرداران سپاه آحاد متجنده بشهر درآمدند وآنغدار نابکار یعنی حسین شربت دار با چند مفلوك بجانب کرمان فرارنمود وروزدیگر میرزا اسکندر جمعی را که ضمناً باحسین شربت دارموافقت نموده بودند ازمیان برداشت وبرسر ایالت فارس متمکن گشت وامراء که ایشانرا میرزا پیرمحمد برسم منقلای روانه کرمان کرده بود از استماع اینواقعه ازهم فرو ریخته درعقب یکدیگر عازم شیراز شدند واز آنجمله امیرصدیق درراه حسین شربت داررا

گرفته‌ویك گوش اورابریده باخنجر برسم‌نشانی‌پیشتر نزدمیرزا اسکندرفرستاد وبعد از آن آنملعون را بمزار شیخ‌سعدی قدس‌سره آوردند و خدمت او را آرایش زنان کرده وریش‌اورا تراشیده‌بر گاو نشانده و کلاه دولتش برسرنهاده نزد امیر زاده‌اسکندر آوردند وشاهزاده ازوی پرسید که چرا قصد برادر ومخدوم‌من کردی حسین درجواب گفت که اگرنسبت باوقصدی واقع شد تورا خودبد نیامد میرزا اسکندر کارد کشیده بدست خود چشم راست‌اورا از حدقه بیرون آورد وفرمود تا بزخم چماق اورا هلاك ساختند وسر آن مخذول مخدوم کش‌را باصفهان فرستادند وبدنش بعد ازدوسه‌روز که‌آویخته بودند بسوختندومجموع امراءِ میرزاپیرمحمد پای دردایرهٔ اطاعت‌وانقیاد میرزا اسکندر نهادند الاداروغه یزد واوبا وجودیکه نوکر قدیم شاهزادهٔ مرحوم‌عمرشیخ بودتمرد‌آغاز نهاد‌عبدالصمد وطاهررابگرفت وبیك ملك آغارا که مخدومهٔ اوبود غارت کرد ومیرزا اسکندر براین امراطلاع یافته امیرعبدالله وامیرعبدالکریم‌وخواجه محمودخوارزمی‌را بمحاصرهٔ یزدفرستاد وخود بجانب اصفهان توجه‌نمود ودراثناءِ راه شنید حادثه که در خاطر هیچکس نمیگذشت درولایت‌اصفهان‌روی‌نموده بیان‌این‌سخن‌آنست که‌سلطان‌معتصم‌بن‌سلطان زین‌العابدین شاه‌شجاع که‌پدرش رابفرمان حضرت صاحبقران بسمرقند برده‌بودند اوبولایت شام‌رفت ودراین اوان ازآنجاآمده نزد قرایوسف رسیده ملحوظ نظر اعزاز واحترام شدوچند روزدر تبریز بطرب ونازبگذرانیده آنگاه باتفاق بسطام جاگیرو قاضی احمدصاعدی عازم اصفهان شده‌ومیرزا عمرشیخ بن‌میرزا پیر محمد وامیرسعید برلاس وامیرجلیبان شاه که‌در اصفهان‌بودندباستقبال شتافتند وجنگ ناکرده متوجه یزدشدند وامیر فاضل ازامیرزاده عمرشیخ جداشده در کوشك زرد بخدمت‌میرزااسکندررسیده صورت‌حال‌معروض‌داشت‌میرزااسکندر امیرصدیق‌وامیر کیومرث‌وامیربیان‌رادرعقب‌امرائی که‌جنگ‌ناکرده‌بجانب‌یزدمیرفتندفرستادوخود بدفع‌معتصم‌روی‌آوردوهردوسپاه‌درحوالی آتشگاه‌بهم‌رسیدندوبدین‌سبب‌مخالفان‌نزدیك قول‌میرزااسکندر آمدنداما‌ملازمان‌رکاب‌اسکندری‌بنصرت‌ویاوری حضرت‌داوری‌دود

ازدودمان مظفری بر آوردند ومخالفان عنان ازمعرکه برتافتند واکثر اعیان عراق و
آذربایجان اسیرودستگیر شدند وسلطان معتصم شکسته ومنهزم بحوالی اصفهان رسید وجوئی
پیش آمده خواست که اسب ازجوی بجهاند واومردی گران بود خود را نتوانست
نگاه داشت برقفا افتاد وبهادری ازعقب رسیده سراورا ازبدن جدا ساخت وشعلهٔ
حیات وآتش فتنه اوفرونشست وقاضی نظام الدین احمد صاعد عصابهٔ تعصب برپیشانی
بسته رعایای چهار دانگه ودودانگه راجمع کرده تمرد آغاز نهاد وبدین واسطه
انواع خرابی باصفهان راه یافت ودر این اثناء میرزا رستم برخصت خاقان سعید از
جانب خراسان رسید وقاضی احمد صاعدی بادیگر سرداران باستقبال شتافت ومیرزا
اسکندر ازاین معنی خبر یافته امیرعبدالصّمد راکه از بند یزد خلاص شده بود
بورزنه فرستاد ودیگر امراء رابجرپادقان بتاخت روانه داشت وخود عازم شیراز شد
وجمعی از امراء میرزا پیرمحمد که جنگ ناکرده متوجه یزد شده بودند دراثناء
راه امراء میرزا اسکندر باایشان دوچار شدند وجنگ کردند واسکندریان غالب آمده
امیر جلیانشاه بایشان پیوست ودیگران گریخته راه خراسان پیش گرفتند وچون
بآنجا رسیدند میرزا رستم را تحریك بعراق نمودند چنانچه مذکور شده آمد وایشان
نیزهمراه بودند وامراء میرزا اسکندر که قبل ازاین بمحاصرهٔ یزد اشتغال داشتند
عاقبت در آن باب مبالغه نمودند تایزدیان بتنك آمده امیرعبدالصمد راازحبس بیرون
آورده وبجهت امرصلح نزد میرزا اسکندر فرستادند وطاهر را گذاشتند ومیان اوو
کوتوال یزد ابابکر نام محبتی پدید آمده ابابکر طاهر را درقلعه قائم مقام
خود گردانید وخود بسببی ازاسباب بیرون رفت وطاهر نزد امراء میرزا اسکندر که
بمحاصرهٔ یزد آمده بودند خبر فرستاد که عرصه خالیست فرصت غنیمت باید شمرد امراء
لجام ریز درقلعه ریختند وجمعی کثیررا ازاهل شر بقتل رسانیدند ومیرزا اسکندر
ازفتح یزد آگاهی یافته امیریوسف خلیل را بحکومت آنجا تعیین نمود و چون
میرزا اسکندر برممالك فارس وبعضی ازعراق عجم استیلا یافت عرضه داشتی
بخراسان نزد خاقان سعید فرستاد مضمون آنکه بعد ازواقعهٔ برادر شهید بنابر
ترفیه حال رعایا درامورملك داری شروع نموده شد ومهمات فی الجمله انتظامی

یافت اکنون التماس آنکه از برادران هر کرا مصلحت دانند نامزد عراق فرمایند تا ممد و معاون یگدیگر باشیم حضرت خاقان سعید رقم بنام شاهزاده جوان بخت میرزا بایقرا کشیده اورا بطبل وعلم وسایر اسباب پادشاهی معزز ومحترم ساخته روانهٔ عراق عجم گردانید و بمیرزا اسکندر نامهٔ نوشت که لطف یزدانی آباءبزرگوار مارا بمرتبهٔ جهانبانی رسانید وآن منزلت عالی ازاسلاف باخلاف رسید چنانچه اکنون مقالید امرونهی مملکتی که بتختگاه سلیمان مشهوراست بدان عزیز انتقال یافته بمقتضی **لئن شکرتم لازیدنکم** شکر منعم که عقلا وشرعاً برعقلا واجب است بجای بایدآورد تا موجب مزید نعمت ودولت گردد ما مضمون **سنشدعضدك باخيك** را ملاحظه کرده بنابرالتماس اومیرزا بایقرا که آثار رشد و نجابت ازناصیهٔ اوظاهرولایح بود بآنصوب روانه گردانیدیم وظیفه آنکه طریق عاطفت مسلوك داشته عقد اخوت را انتظام دهند ولله‌الحمد که آنسعادتمند ازامثال این وصایا بی نیازاست رجاء واثق که برادران وخویشان را درظل رأفت و شفقت خویش جای دهی که اینمعنی در ثبات دولت اثری عظیم دارد و طریق مکاتبات مسلوك داشته ابواب مراسلات مفتوح داردوآرزوی که باشد اعلام نماید تادراتمام آن لوازم اهتمام مبذول شود وباجابت موصول گردد انشاء الله تعالی

ذکر توجه میرزا اسکندر بجانب دارالسلطنه
اصفهان ومحاربهٔ آن

میرزا اسکندر چون بواجبی ضبط مملکت فارس نمود اندیشه بر تسخیر ولایت عراق عجم گماشت وامیرعبدالصمد وامیرصدیق رابجانب اصفهان‌روان کرد و ایشان بطرف ورزنه رفتند وقلعهٔ آنجارا مضبوط ساختند ومیرزا رستم از اینصورت آگاهی‌یافته متوجه‌آنصوب گردید وبمحاصرهٔ قلعه اشتغال نمود وچون پرتوشعور میرزا اسکندر براینخبرتافت امیرتولك وامیریوسف خلیل را با فوجی ازلشگریان بمدد محصوران فرستاد ومیرزا رستم ازتوجه سپاه‌شیرازخبریافت وباستقبال‌شتافت وآنجماعت چون طاقت مقاومت میرزا رستم نداشتند پناه بقلعهٔ دست جرد بردند

ومیرزا رستم برادرخود میرزا بایقرا راکه در آن نزدیکی بعراق آمده بود تفقد ورعایت بیحد فرموده اورا باخودیارساخت وباتفاق متوجه آنجانب شدند و میرزا اسکندر بموضع آتشگاه نزول کرد ودرآنولا امیرزاده خلیل سلطان با ده هزار سوار بفرموده حضرت خاقان سعید بعراق رفته‌بود چنانچه درتفصیل قضایاءسمرقند تفصیل کیفیت میرزا خلیل سلطان وتوجه اورا بعراق دراین اوراق مذکور خواهد آمد انشاء الله تعالی دراینولا میرزا رستم ازآنجناب استمداد نمود ومیرزا خلیل سلطان بعزم مصالحهٔ برادران بجانب اصفهان روانشد وهرچند کسان فرستاد و از میرزا اسکندر التماس صلح نمود مفید نیفتاد ومیرزا اسکندر در طرفی از شهر مقام داشت ومیرزا خلیل سلطان ازطرفی دیگر بشهردرآمده ودرآن ایام از جانبین محاربات قوی بظهورپیوست ومهم منجربآنشد که دراصفهان عسرت وغلائی عظیم روی نمود وازفقدان اسباب قوت مردم اندرونی بی‌قوت شدند ومیرزا رستم‌بضرورت ولایت راگذاشته روی باردوی قرا یوسف نهاد ومیرزا خلیل سلطان پای تجلد افشرده درشهر توقف نمود ومیرزا اسکندرهمچنان برسرجدال ونزاع بود ودراین اثنا طایفهٔ ازلشگر کردوشول بیرخصت مراجعت نمودند وخدمتش نیزترك‌محاصرهٔ داده بجانب شیراز درحرکت آمد ومردم اصفهان ببلاء غلاء بمرتبهٔ گرفتار شدند که نطاق نطق ازاحاطهٔ آن عاجز گشت گویند که درایام‌محاصرهٔ اصفهان میرزا خلیل سلطان بسرفالیز درویشی رسید که درشهربآب‌چاه مزروع گردانیده درویش خربزهٔ‌آورده وظایف‌خدمت بتقدیم رسانید ومیرزا خلیل سلطان خواست که‌درویش را رعایت فرماید میسرنشد اما بزبان عذرخواهی نمود الله الله دنیا چه بی اعتبار است که شاهزادهٔ که زر بقطارمیداد دراندك زمانی بدودینارفرومانده **فاعتبرو یا اولی الابصار** ومیرزاخلیل‌سلطان بواسطهٔ‌جوع ازاصفهان بری رجوع نمود و صورت واقعه را معروض خاقان سعید گردانید القصه میرزا رستم چون بنواحی تبریزرسید قرایوسف قرب ده فرسخ‌استقبال‌نمود وبا اعزاز واحترام هرچه‌تمام‌تر اورا بشهردرآورده بطویهای عظیم فرمانداد وآنچه وظایف مروت بود بتقدیم رسانید ومیرزا رستم نیزتحفهای‌لایق بگذرانید وازبرای نزول سرای خواجه‌محمد

محرر که بهترین سراهای تبریز بود مقررشد ومیرزا رستم وقرایوسف درخلوت باهم نشسته صحبت‌میداشتند ودرباب امورمملکت هرنوع سخنان میگفتند ومیرزا رستم اورا بتسخیر ولایت عراق ترغیب میکرد وقرا یوسف درجواب میگفت که درعراق عجم زیاده حاصلی نیست ومال وتجمل فراوان درولایت روم و شام است وتسخیراین دومملکت بسهولت میسرمیشود وازولایاتی که درتحت تصرف ماست مثل مراغه ونخجوان واردبیل هر کدام که خواهی سیورغال شاهزاده سازیم تا ملازمان آنجناب از آنجا یراق بقاعده کرده برسبیل اختفا روی جلادت بدیار شام نهیم وبعد ازتسخیر آن بلاد بجانب روم رویم و چون میرزا رستم را تعلق تمام باصفهان بود همچنان درتوجه بدانصوب اصرار مینمود وآخرالامرقرا یوسف طایفهٔ ازترکمانانرافرماندادکه‌درركاب میرزا رستم بجانب اصفهان توجه نمایند و میرزا رستم برادر خود میرزا عثمانرا نزد قرایوسف گذاشت وچون روی توجه باصفهان نهاد قرایوسف میرزا عثمانرا احترام تمام مینمود وبهنگام باراورا ازفرزندان‌خود مقدم می نشانید ودراثناء راه تراکمه میرزا رستم را گذاشته گریختند و میرزا رستم با خواص خود عازم اصفهان شد وخواجه احمد صاعدی که صاحب اختیار آن مملکت بود با سایراعیان برسم استقبال روانشدندومیرزا رستم را بشهردرآوردند وخدمتش قرب دوماه دراصفهان کامکاروکامران روز گار گذرانید و چون خواجه احمد صاعدی بخلاف رای شاهزاده درفیصل قضایا مدخل مینمود شاهزاده‌درقتل‌او باخواص ومقربان مشورت فرمود همه گفتند که چون روز عید میشود خواجه بمبارکباد خواهدآمد درآنزمان باید که کاراو باتمام رسانند وبموجب مقرر درروز معین مهم خواجه راآخرساختند واصفهانیان بعد ازقتل خواجه بامیرزاده رستم دل دگر گون کردند ومیرزا رستم تاب مقاومت نیاورده عازم خراسان شد و بپایبوس حضرت خاقان سعید سرافرازشده بانواع انعامات وعنایات سرافراز شده وآنحضرت آنچه مایحتاج شاهزاده بود ارزانی فرمود و بعد از رفتن میرزا رستم بخراسان میرزا اسکندر درفارس وعراق فرمانفرمای مطلق شد وشهرقم رامسخر گردانیده باصفهان رفت وکوکب طالع اوبدرجهٔ شرف رسید و دارالملك سلطان

ملك شاه را تختگاه ساخت

ذکر فتنهٔ سلطان علاء الدوله و توجه بجانب آذربایجان

وحالات ووقایعی که در آن اوان بظهور رسید

درزمانی که امراء عراق ازسمرقند مراجعت کرده بآذربایجان میرفتند سلطان علاء الدوله پسرسلطان احمد جلایررا برخود حاکم ساخته گاه و بیگاه نزد اومجتمع میشدند اما اورا زیاده مکنت وشوکتی نبود وچون بحوالی استرآباد رسیدند علاء الدوله درخفیه قاصدی نزد پیرپادشاه فرستاده که اینجماعت که عازم آذربایجان شده اند نقود واجناس همراه دارند قوت طامعهٔ پیرپادشاه درحرکت آمده با لشگر بسرراه ایشان رفت وطایفهٔ ازآنجماعت گذشته بودند وهرچه داشتند با خود برده وجماعتی که مانده بودند دست ازاحمال واثقال شسته همه را گذاشته با اهل وعیال بیرون رفتند وعلاء الدوله نزد پیرپادشاه رفت چه بموجب امر صاحبقران مغفور خواهرعلاءِ الدوله که دخترسلطان احمد جلایر بود پیرپادشاه درحباله نکاح داشت وعلاءِ الدوله چند روزی دراستراباد بفلاکت روزگار گذرانیده متوجه خدمت قرا یوسف شدوقرا یوسف درمقام تربیت اوآمده خدمتش را بانعامات متکاثره آسوده خاطر گردانید وچند روز ملازم بود آخرالامر امراءِ عراق بعرض رسانیدند که مصلحت آنست که علاءِ الدوله نزد پدرش سلطان احمد رود وتوقف او دراینجا موجب فتنه وپریشانی است قرایوسف علاءِ الدوله را نزد خود طلبید گفت میان ما وپدرتو مبانی پیمان بغلاظ ایمان تاکید یافته وبا یکدیگر درمقام محبتیم ومدتی شد که بکربت غربت گرفتاری اکنون صلاح چنان مینماید که بخدمت پدرمبادرت نمائی وزینهار که بتبریز نروی که ارازل واوباش نزد تومجتمع خواهند گشت واین معنی موجب فتنه وفساد خواهدشدعلاء الدوله ازنزدقرایوسف بیرون آمده باغوای جمعی مردم بدآموز که همراه اوبودند متوجه تبریز گشت و چون بآنجا رسید طایفهٔ ازارباب شرارت نزد اوجمع آمدند وحاجی کوچك که از قبل قرایوسف حاکم تبریز بود اینمعنی را شنیده فی الحال سوارشد ونزدعلاءِالدوله

رفت و گفت فرمان پادشاه چنان بود که تو به تبریز نیائی چرا مرتکب خلاف امر
شدۀ علاءِ الدوله جوابی ناملایم گفت حاجی کوچك اورا بند کرده نزد قرایوسف
فرستاد وقرایوسف ازجرأت علاء الدوله درغضب رفته اورا بقلعۀ عادل خود فرستاد
وفرمود که درچاه زندان قلعه اورا مضبوط نگاه دارند ودراثناء این اوقات سلطان
احمد بجهد تمام در استحکام بغداد سعی مینمود ومال فراوان درآن اوان بدست او
افتاده بود ودرعمارت مدینةالسلام صرف میکرد وبیان این سخن آن است که در
وقت توجه حضرت صاحبقران مغفور بجانب بغداد بسیار ازطلا وزرخود را در
صنادیق نهاده بموضعی که هیچکس آنجا گمان نمی‌برد پنهان کرد ودراین نوبت
که ببغداد آمد آنها را بچنك آورد وشهررا ازآنچه بود مختصرترساخت وخندق
عمیق درپیرامن آن فرمود تا حفر کردند چنانچه آب ازشط بخندق می‌آمد و باز
بشط متصل میشد وچون ازعمارت برج وبارۀ بغداد باز پرداخت رسول پیش بداق
خان وقرایوسف فرستاد با تحف وهدایا ودرباب پسرش که محبوس بود هیچ‌نگفت
وپیغام داد که دربهارآینده بواسطۀ ضعف مزاج که طاقت گرمای بغداد ندارد در
ییلاق همدان اتفاق نزول خواهد افتاد وقرایوسف راعدم درخواست علاء الدوله
موافق مزاج نیفتاد وازپیغام توجه بجانب همدان نیزمتأثر گشت و گفت میان ما
واوعهد وپیمان واقع شده که قصد مملکت یکدیگرنکنیم من خود نقض عهد
نمیکنم اگراومرتکب این امرناپسند میشود حاکم است واین نوبت ایلچی
سلطان را احترامی نکرد وچون بهارشد وقرا یوسف به ییلاق آلاطاق رفت حشر
انبوه درظل رایت او گردآمدند وبضبط آنولایت مشغولشد ودرآنوقت گماشته
قرایوسف برقلعۀسلطانیه بسطام‌جا گیر بودوسلطان‌احمد تابستان‌درهمدان گذرانیده
با پانزده قوشون‌آراسته روانۀ سلطانیه شد ودرقلعۀ سلطانیه معصوم برادر بسطام
جا گیر بود وسلطان هیجده روز اورا محاصره کرد وکاری ازپیش نرفت و سلطان
کسان پیش معصوم فرستاد واورا بعنایت شاهانه نوید داد و معصوم بدان سخنان
التفات نکردوسلطان گفت‌صبرباید کرد تا خودچه پیش‌آید مقارن اینحال خبر
رسید که اویس نامی که دربغداد‌بفرزندی سلطان موسوم بود بعضی مفسدان‌عروس

ملك را درنظر او جلوه داده‌اند وخدمتش شیفته اینمعنی شده وسلطانرا بنابراین اخبار درسلطانیه مجال توقف نماند وعازم دارالسلام بغداد شد، چون بدانحدود رسید عقد جمعیت مخالفان ازهم فروریخت واویس مذکور وپسرصلیب که خمیر مایهٔ فتنه وفساد بود گرفتارشدند ودراین زمان که سلطان از سلطانیه باز گشته ببغداد میرفت قرا یوسف عزیمت قشلاق دربغداد کرده بعد ازآن بنابر استدعای طهرتن وتعرض قرا عثمان بولایت ارزنجان قرا یوسف با سپاه فراوان متوجه آنصوب شد وپسرخود شاه محمد را که ارشد اولاد او بود دراوجان گذاشت وسلطان احمد غیبت قرایوسف را غنیمت شمرده ازمردم ترا کمه وسپاه عراق عرب واحشام کردستان ولرستان وغیره ذالك گروهی انبوه فراهم آورده ازبغداد بهمدان آمد واز آنجا متوجه تبریز شد وشاه محمد پسر قرا یوسف ازاوجان بخوی رفت وسلطان احمد باتجمل وزینتی تمام در غره ربیع الآخر سنهٔ ثلاث عشر وثمانمائه بشهر درآمد که بینندگان درتحیر افتادند چنانچه قریب صد قطار شتر خیمه وخرگاه وسرا پرده وبارگاه ودیگر احمال واثقال اومی کشیدند وجلهای اسبان واستران وشتران بیشتر از کمخاء شاهی بود ودرآنروز نه تقوز اسب برسم کوتل بازینهای مرصع پیش اومیدوانیدند ودربالای سرش چتر زربفت مرصع داشته بودند ومرغی ازطلای احمر برزیرچتر ترتیب داده بودند و دری مقابل بیضهٔ عصفوری دردهان مرغ تعبیه کرده وامراء عظام دررکاب او پیاده میرفتند وازعقب ایشان پری چهرگان وصاحب حسنان که ملازم بودند باجامهای زربفت هریك نوعی ازسلاح دردست گرفته می‌شتافتند ودردست راست سلطان شاهین آقا که صاحب اختیار مملکت بود قدم برخاك مینهاد ودردست چپ اوبغداد آقانیز پیاده میرفت وازپیش وقفای سلطان مقداریك تیرپرتاب هیچ سوارنبود ودرآنروز شهررا آئین بسته انواع آرایش بتقدیم رسانیده بودند وبهرچند قدم که رفتی زر مسکوك برسراو پاشیدندی وهرچند گام که اسب اوپا مینهاد پا اندازهاء قیمتی برزمین میگستردند وسلطان لعلی برتاج داشت که دیده ازنظارهٔ آن خیرگی میکرد بدین آئین وعظمت سلطان احمد دردولتخانهٔ تبریز نزول فرمود و جمعی از امراء که درعقب شاه محمد ولد قرایوسف رفته بودند درحوالی جویبار باو رسیدند وبعد ازکوشش فراوان هردو گروه دست ازمحاربه بازداشته هریك بطرفی که مقصد ایشان بود رفتند وچون قرایوسف بنابرطلب طهرتن ومردم ارزنجان بدآنجا رسید

خلق آن شهر درداعیهٔ آنملك تعلـلی مینمودنـد و داعیهٔ آن داشتند که‌قرایوسف کسـی بـرایشان مقـرر کرده شهر را بولد طهوتن مسلم داشته بـاز گـردد و قرا یوسف بدینمعنی راضی نشـد وآغازمحـاصره کرده عاقبت سادات و موالی و اشراف و اعیان از زنـجان بـیرون آمـده شهـر را تسلیم کـردنـد و خـطبه و سکـه بنام و لقب پـیر بداق خـان موشح و مزین گشت و آندیار را با توابع ولواحق قرایوسف بیارغار خودپیرعمر ارزانی داشت وچون دو روزازفتح ارزنجان بگذشت خبر استیلاء سلطان احمد برممالك آذربایجان مسموع قرایوسف گشت امراء و اعیان سپاه و مقربان درگاه راجمع آورده درباب صلح و جنك با ایشان مشورت کرد همکنان برمحاربهٔ قرایوسف با سلطان احمد اتفاق نمودند و درباب یکجهتی خویش سوگند برزبان آوردند وقرایوسف همه‌را بوعدهٔ جمیل خوشدل گردانید و مقرر شد که بچهل منزل در تبریز آیند و ازارزبخان روان شده و مسافت پیموده بصحرائی که‌قریب بشنبه غازان بود نزول فرمود و در منزل بتهیه اسباب مقابله و مقاتله مشغولشدند و صباح روز آدینه قرایوسف از یورت خود سوار شدهٔ و میمنه و میسره وقلب و جناح بیاراست وروی بشنبه غازان نهـاد و سلطان احمد نیز بالشگری متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین حربی عظیم واقع شدواز طرفین خلقی بسیار بقتل رسیدند وعاقبت تر کمانان غالب آمده‌لشگر سلطان احمد روی بانهزام نهادند و در اطراف وجوانب پراکنده شدند و سلطان احمد درمعر که تنها ماند ناچار عنان بگردانید ودر وقت فرارتر کمانی مجهول بوی رسید ونا دانسته دوضرب زده سلطان را از اسب بینداخت وسلاح وجامهای قیمتی اورا گرفته واورا بگذاشت وسلطان بسوراخ باغی که‌آب از آنجا بیرون می‌آمد خزید ازقضا پیری کفش دوز ببالای‌درخت جوز رفته نظارهٔ جنك می کرد و درآنحال که سلطان یك‌سواره از معرکه رو بگریز آورده اسب او را بشناخت دانست که راکب پادشاه عالی مراتب است بزیر آمد و به‌پیش سوراخ رفته فریاد بر کشید که‌ای پادشاه عالم این‌چه حالت است سلطان گفت خاموش باش کـه مردم مادر این شهر بسیارند و سر ما رافاش مکن چون شب شود برویم و زرو

چهار پای ازایشان بستانیم وتو را رعایت نیك کنیم وهمینکه ببغداد رویم بلوك یعقوبیه‌را برسم سیورغال بتوارزانی داریم وبر این‌جمله عهد بسته پیر کفش دوز بخانه رفت وبا عجوزه بدنهاد جوز خوردن آغاز نهاد وچون ازآن کار فارغ شد این راز باوی درمیان آورد و آن سلیطه شوهررا گفت که‌میان بغداد و یعقوبیه مسافتی بعید است وغالباً نفعی ازاو بما نخواهد رسید و بیشتر آنست که چون شب درآید مردم پیش سلطان جمع آیند ودیگر تورا بااو ملاقات نشود و صیدی چنین از دام بجهد و آنزمان پشیمانی سود ندارد و اکنون مصلحت چنان مینماید که پیش قرایوسف روی و کیفیت حال بازنمائی و سونجی نیك بستانی کفش‌دوز را سخن معقول افتاده متوجه درگاه قرایوسف شد ودر آن زمان امیر آخران واختاچیان سلطان را جمع آورده بود واز ایشان تفحص میکرد که سلطان چند اسب همراه داشت وچند همراه خود برده باشد وچند دیگر بدست سپاه ما افتاده باشد ناگاه پیر کفش‌دوز بی‌تحاشی بمجلس قرایوسف درآمده گفت که سلطان در موضعی نزدیك پنهان است اگر پادشاه خواهد جمعی رابر سراو برم قرایوسف گفت این چه سخن است باید که چند فرسخ قطع کرده باشد پیر کفش دوز بر قول‌خود اصرار نموده عرضه داشت که معتمدان خود را باید فرستاد تا سلطان را بسپارم قرایوسف مردی‌چند اعتمادی‌خویش مثل‌شیخ ورسون و پیروی وشیرجی ومحمودایناق وستلمش راهمراه کفش‌دوزروانه گردانید و ایشان رفته سلطان را از سوراخ باغ بیرون آوردند و سلطان سربرهنه بود بایك پیرهن و قبائی خلق در براو انداختند و طاقیه کهنه برسرش نهادند وخدمتش بر کفل اسب پیری سوار شده بمجلس قرایوسف رسانیدند قرایوسف برپای خاست و سلطانرا پهلوی خود نشانده زبان بر گشاد وباسلطان‌خطاب کرد که اصلا برقول وفعل تو اعتمادنیست بارها بقران مجید و اسماء بزرك الهی سوگند خوردی که قصد من‌نکنی و شرط بجای نیاوردی و قرایوسف هر حکایتی و شکایتی که در دل داشت اظهار نمود و هریك حرکت ناشایست که‌در ایام گذشته تاغایت از وی صادر شده بود بازنمود و بعد ازآن اورا ازموضع جلوس برخیزانیده درصف نعال بنشاند و بهزل و بجد

منشور تفویض آذربایجان از او بآب زر گرفتند وتقریر کردند که سلطان این نشان را خود نوشتهٔ آنگاه گفت شاه محمد را ما در ممالك آذربایجان گذاشته بودیم وچون توآمدی و بتغلب ازدست او انتزاع نمودی اکنون یورت قدیمی خود بغداد را باتوابع ومضافات باو باید داد و فرمان دادند ودر آن باب نشانی نوشتند مضمون آنکه فرزندان اعزان ابقاکم الله‌تعالی که در بغدادند باید بدانند که تختگاه بغداد را بغیاث‌الدین شاه محمد ارزانی داشتیم میباید که چون از توجه او آگاه شوند فی‌الحال بایراق و پیشکش باستقبال بیرون آیند و مفاتیح قلاع و خزاین باو سپارند و ابواب مخالفت مسدود دارند و چون سلطان احمد از نوشتن این سطور فارغ شد قرایوسف و امراء هم‌در آن مجلس جانقی کرده شاه محمدرا نامزد دارالسلام کردند وامراء وسرخیلان اعراب و غیر ایشانرا که در جنگ اسیر کرده بودند امان داده در رکاب شاه محمد روان کردند و قرایوسف با سلطان احمد گفت که باوجود آنکه نفس تو بر سر طغیان آمده نقض عهد روا داشته و برقصد جان من لشکری کشیدی من تورا نمیکشم اما امیر بسطام‌روی بسلطان آورده گفت که‌خاندان سلطان اویس را تو خراب کردی و بازماندگان دولت اورا کشتی واز توهیچ کاری که‌لایق باشد نیامد ما نخواهیم گذاشتن که امیر قرایوسف را بفریبی وفی‌الحال از جای برخاست و شمشیر ازمیان بر گشاده پیش قرایوسف انداخت و گفت که حیات این‌شخص موجب فتنه وفساد است اگر او را زنده بگذاری‌هزار فتنه وشورش برپا شود وامراء عراق متفق‌الکلمه گفتند که امان دادن سلطان احمد بهیچ وجه مصلحت نیست آن ترکمان صادق جواب داد که بعنایت‌الله تعالی اگر هزار کس همچون او قصد کنند دغدغه در خاطر من خطور نخواهد کرد ومن سوگند خورده‌ام که قصد او نکنم و اصلا بخلاف سوگند خود عمل نخواهم کرد بسطام جوابداد که این شخص چندین خون‌ناحق کرده است و خصمان حاضرند اگر تو قصد اونمیکنی حمایت هم‌مکن قرایوسف ساکت شده امراء عراق ستلمش را گفتند که سلطانرا بمدرسهٔ قاضی شیخ علی پیر وخواجه جعفر تبریزی برده عرضه‌داشت، که سلطان برادر مرا بناحق کشته

است وبهرام برصدق قول او گواهی داد و از بسیاری مبالغه عراقیان قرایوسف بقتل سلطان‌احمد همداستان گشت و خواجه جعفر وچند کس‌دیگر بخانه‌ستلمش رفتند و سلطان احمد را هلاك ساختند وروز دیگر امراء بخدمت قرایوسف رفتند وبسطام بعرض رسانید که باآنکه سلطان احمد را دیروز بعالم عدم فرستادیم اوباش وارازل میگویند که سلطان زنده است وچندان مبالغه مینمایند که‌یمکن فتنه روی نماید قرایوسف بسطام را گفت که تدبیر امثال این امور منوط برای تست بسطام فرمود که نعش سلطانرا در مدرسه خواجه شیخی گچچی نهادند و صوفی سیاه بر سراو کشیده و اهل تردد آمده تاسه روز سلطانرا بآنحال میدیدند و باین تدبیر آن گفت و گوی تسکین یافت و بعضی از فرزندان سلطان که در جنگ گاه گرفتار شده بودند همان شربت چشیدند و علاءالدوله را که در قلعه محبوس بود بموجب‌فرمودهٔ قرایوسف براه‌عدم فرستادند و سلطانرا تکفین کرده در عمارت دمشقیه در پائین پای برادرش سلطان حسین که‌بتیغ غدر او کشته شده بود دفن کردند بلی دنیا جای آفاتست ومحل مکافات که ظالمان هم در این عالم بجزای اعمال خود گرفتار میشوند و چون خبر واقعهٔ سلطان احمد بخاقان سعید رسید از خواجه عبدالقادر گوینده پرسید که درباب قضیه دوست خود هیچ ساخته خواهد آمد عبدالقادر این رباعی گفته و در عملی انتظام داده بعرض خاقان سعید رسانید

قطعه

عبدالقادر زدیده هردم خون ریز　　بادور سپهر نیستت جای گریز
کان مهر سپهر سروری را ناگاه　　تاریخ وفات گشت قصد تبریز

اما قضیه شاه محمود قرایوسف چنان بود که بعد ازقطع مسافت بدارالسلام رسید بعد ازیك سال وشش ماه که اولاد صغار سلطان احمد را در بغداد محاصره کرده‌ایشان در شب بکشتیها‌نشسته فرار کردند وشاه محمد برتمامت ولایات‌عراق عرب استیلایافت ودرآن مملکت مدتها حکومت کرده‌لشکرفراوان جمع‌آورده‌و مال بیکران اندوخت‌و خطبه‌وسکه‌بنام خویش موشح‌ساخت ودیگراز بغداد بیرون

نیامدوقرایوسف نیز باو تعرضی نکرد

ذکر ترتیب اسباب طوی حضرت خاقان سعید و نظر التفات بحال اولاد

در شهور سنهٔ احدی عشر وثمانمائه حضرت خاقان سعید پرتو التفات بر احوال‌اولاد امجاد انداخت و فرماندادتااسباب طوی بعظمت ترتیب کردند وموضع باغ شهر را که قریب بقلعه اختیارالدین است آرایش داد و نسبت باشاهزادگان غیاث الدین میرزا بایسنقرو جلال‌الدین محمد جوکی بهادر سنت ختان بتقدیم رسانیدند ودر این اثناء معروض افتاد که امیر زاده ابابکر بسیستان آمده شاه قطب‌الدین والی آنولایت دم از محبت وولای او میزند واینمعنی راموجب استغناء از استرضای حضرت خاقان سعید میداند لاجرم شهریارداد گر باحضار لشگرفرمان داده اعلام ظفر فرجام در شهر جمادی‌الاول سال‌مذکور از دارالسلطنه‌هرات بیرون آمده وچون رایت نصرت شعار بقصبه اسفراز رسید برحسب اشارت سپاه منصورزره های داودی دربرو خودهای مصقول درسرو کمانهای کیانی در بازو بعرض گاه آمدند وچون از اسفراز روان شدند والی آنجا شاه اسکندر نیالتکین بـرزانت حصار وذخیرهٔ بیشمار ومدد اهل سیستان مغرور شده سپر ممانعت در سر کشیده بپای اطاعت پیش نیامد وجریك منصور مانند قضای مبرم بر ظاهر حصار نزول کردند وهزار مردجلد از مردم فراه باشاه اسکندر در حصار بودند و بهادران سیستان مثل محمود وهندو بوقا ومحمود و شمس و غیرهم با ایشان بودند محمود شاه نکودری و یوسف عراقی ودیگر سرداران حمله کردند و ازدیوارها گذشته پیاده بمیان باغی درآمدند و مبارزان جانبین درهم آویختند و مخالفان چون دست برد لشگر قیامت اثر مشاهده کردند در حصار خزیدند و ارکان دولت و اعیان حضرت در نصب عراده منجنیق وغیر ذلك و کندن نقب اهتمام نموده و یك نقب بعهدهٔ امیر شاه ملك و نقب دیگر بعهدهٔ امیر محمد مشرف بود وطایفهٔازسرداران سپاه از اطراف و جوانب حصار نقب میکندند و پیش میبردند و مردم قلعه نیز

کوششهای بهادرانه مینمودند و مدت دو شبانروز آتش‌رزم وپیکار افروخته بود اهل حصار چون علامت دولت و اقبال بر چهرهٔ حال لشگر نصرت مآل مشاهده کردند چارهٔ جز اطاعت وانقیاد ندیدند واسکندر نیالتکین وپهلوان شمس دراز و سایر سرکشان از ذروهٔ تحیر بحضیض تضرع درآمده امیر شاه‌ملك را شفیع ساختند و امیر شاه ملك سخن عجز و بیچارگی ایشان را در پایهٔ سریر اعلا عرضه داشت و بخشش همه را خواهش نمود و ملتمس او مبذول افتاده شاه اسکندر وسرداران‌قلعه بخدمت شتافتند و ارباب جرایم بمراحم خسروانه و عنایات پادشاهانه اختصاص یافته چون خاطر خسرو جهانگیر از دغدغه قلعهٔ فراه فارغ شد رایت فتح آیت بجانب حصار آوك برافراخت‌وپهلوان شمس دراز را مجدداً خلعت پوشانیده‌بامعارف سیستان برسم‌رسالت‌پیش شاه قطب‌الدین فرستاده او را ترغیب وتحریص برموافقت نموده‌و پیغام داد که اگر شاه قطب‌الدین بدرگاه جهان پناه آید جز عنایت و عاطفت دربارهٔ او بظهور نخواهد رسیدحق علیم است **وکفی بالله شهیداً** که ماقصد عرض ومال او نداریم و اگر نصیحت ما بسمع رضا اصغا ننماید شاید که امری نسبت بسپاهی ورعیت آنولایت از مکمن غیبت بحیز فعل آید که‌در شریعت‌معدلت جایز نباشد وچون آنجماعت عزیمت سیستان نمودند سپاه فیروزی شعار آوك را مرکزوار در میان گرفتند و ارباب حصار بآب چاه روزگار میگذرانیدند و لشگریان نقب زده آب چاه نیز بازبستدند و شاه نصرت که بحصانت حصار و مردان کار مغروربود ناصیهٔ عجز برزمین نهاده واز سر استظهار امان طلبید و حضرت‌خاقان سعید ملتمس او را مبذول داشته دلیرانرا از پای حصار بازخواند ودربارهٔ شاه‌نصرت عنایت ارزانی فرمود واهالی باقی قلاع که‌در آن نزدیکی بودند دست در دامن استیمان زده امان یافتند وچون آنولایت مسخر شد موکب همایون در حرکت آمده در سرمن نزول فرمود شاه قطب‌الدین باآنکه خود نیامد کس نیز نفرستاد و آتش خشم جهانسوز زبانه بفلك اثیر کشیده شحنه قهر فرمانداد که سدهای سیستان که از عهد رستم دستان بسته بودند بشکستند و همه را ویران ساختند و دست بنهب‌و غارت آنولایت برآوردند و در آنموضع از مزارع اثر نگذاشتند

و باوجود آنکه در آن مملکت غله بسیار میباشد در اندك زمانی دود قحط از دودمان مردم برآمد وخرابی بیحد درآنحدود ظهور یافت و میرزا رستم در آن‌ولا ازعراق آمده بود و امیر مضراب برحسب فرمان بولایت زره رفت وچون آثار بی عنایتی در آن‌ممالك بمرتبهٔ ظاهر شد که مزیدی برآن متصورنبود حضرت‌خاقان سعید عزم مراجعت فرمود ایالت فراه را بشاه اسکندر پسر شاه علی که آثار مردانگی وفرزانگی‌از ناصیهٔ او ظاهربود ارزانی داشت ودر سلخ ماه بدارالسلطنه هرات نزول اجلال فرمود و در این اثناءِ فرستادهٔ ایمنك خان پادشاه ختای رسید و تعزیت حضرت صاحبقران مغفور رسانید وبانواع نواخت سر افراز شده رخصت انصراف یافت

ذکر جلوس شاهزادهٔ نامدار بمستقر سلطنت جهانبانی

برخداوندان بصیرت وهوشمندان صافی سریرت مخفی نماند که شایستگی امر خطیرسلطنت وشغل جلیل خلافت و منصب‌ارجمند شهریاری و معارج برعروج جهانداری بیسابقهٔ عنایت ربانی‌و تائید آسمانی خیالیست محال و اندیشهٔ بیحاصل و هر که بخاطر گذراند که ابقای آن بمجرد کثرت رجال و بسیاری اموال بدون ارادهٔ ذوالجلال است تصوری باشد دور از صواب و پنداری بود بی حقیقت‌تر از سراب چه آن اسباب شوکت و جهانبانی و مقدمات مکنت و ملك ستانی که میرزا خلیل سلطانرا دست داد ازبدو ایجاد افسر وتخت مشگل که هیچ نیك‌بخت یافته باشد و در زمان ارتحال و انتقام حضرت صاحبقرانی اکثر امراءِ نامدار و نوئینان رفیع مقدار که‌درتاشکنت با اوبودندو بیشتر لشگرفیروزی‌اثر درظل‌رایت اومجتمع شدندوچون در آنحدود ازاولادامجاد صاحبقران نامدار بحسب‌سن ازوی بزرگتری نبودخدمتش‌را بپادشاهی‌برداشتندوجمهور وامراءِ وسپاه‌در رکاب اوعازم سمرقندشدند وچون بحوالی آن بلدهٔ بی‌مانند رسیدند اصول و اعیان امراء و سپاه که محافظت خزاین تعلق بایشان میداشت با ائمه و ارباب عمایم باستقبال شتافتند و مقالید خزاین تسلیم شاهزاده نمودند چنانچه سابقاً مذکور شد و

در آن اوان شهری بمعموری و آبادانی سمرقند در ربع مسکون نبود از اقالیم عالم اکابر و اشراف و علما و فضلا و هنرمندان و ارباب حرف و سایر طوایف بنی‌آدم در آنجا جمع آمده بودند و خزاین خسروان نامدار از قلماق تا بلاد روم و هند تا نهایت شام و از خوارزم و دشت قبچاق تا بالان و چرکس و بلغار و فرنك و دیگر تبرکات ملوك از بلاد کفر و اسلام بآنجا انتقال یافته بود وچندان نقرهٔ ابیض و طلای احمر و اوانی مرصع و جواهر قیمتی در خزینه موجود بود که هرگز عشرعشیر آن در خیال قارون نگذشته بود و مال سی وشش ساله ممالك محروسه نیز بآن منضم گشته و با آن که تختگاه چنان بیمشقت حرب و منازعت بدست میرزا خلیل سلطان افتاد در اندك زمانی سربهیچ بازنهاد و شاهزاده دست اتلاف‌واسراف بر گشاده درمدت چهار سال از آنهمه گنج و گوهر اثر نگذاشت وجمعی دونان که شایسته یك دینار نبودند زر و گوهر بقطار میبردند و دیگران که هرفردی از ایشان مستحق صدتومان بودند‌در آرزوی یك‌نان میمردند اکثر اموال را بکسانی داد که هم ایشان سبب زوال ملك و اقبال او شدند و از جمله آنچه ارباب دولت را از آن اجتناب واجب است و لازم شاهزاده از آن احترازننمودی، یکی آن بود که فرومایگانرا بر کشید و بمرتبه امارت رسانید و از وخامت آن نیندیشید هم خاطر امراء کبار برنجید وهم دیو غرور در دماغ آن ناکسان آشیانه گزید و جزء اخیر علت انتقال دولت میرزا خلیل سلطان آن بود که اوراچنانکه‌سبق ذکریافت،با یکی‌ازسراری‌امیرحاجی سیف‌الدین شاه‌ملك نام تعلق خاطر پیداشدو پنهان از حضرت صاحبقران آن عفیفه را درنکاح آورد و مدتی بترس و بیم ازوصال اوحظی میگرفت و چون نوبت سلطنت بشاهزاده رسیدبیکبار شیفته غنج و دلال او شد و عنان تمالك و تماسك‌از دست داده از مقتضی **و شاوره من‌خالفوا** عدول نموده از صوابدید‌آن ناقص‌عقل تجاوزجایز نمیداشت و شاهزاده باغوای شاه ملك خواتین و سراری حضرت صاحبقران که نسبت باورتبهٔ مادری داشتندبرسبیل تکلف‌بطایفهٔ داد که قابلیت خدمتگاری آن‌استان نداشتند و اینمعنی علاوهٔ رنجش اعیان دولت و ارکان حضرت شد بلکه طبع وضیع و شریف از شاهزاده رنجیده و آزرده شد و آن همه دولت و اقبال و شکوه وجلال میرزا خلیل

سلطان بسرحد زوال رسید

ذکر حالات امیرزادهٔ نامدار سلطان ابراهیم میرزا در مملکت داری

چون حضرت خاقان سعیدماه‌مبارك رمضانرا در دارالسلطنه هرات بگذرانید و بشرایط آداب عید و آنروز سعید قیام مینمود و خسرو انجم در بیت الشرف خویش رایت اقبال بر افراخت آنحضرت فرزند ارجمند خویش امیرزاده ابراهیم سلطانرا در درالملك بنیابت گذاشته امیر فیروز شاه را بملازمت او باز گذاشت و فرمود که لطف‌الله بیان تیمور وحمزهٔ آقبوقا بسرحد سیستان رفته لوازم احتیاط مرعی دارند و خود عازم بادغیس شد و فرمان باحضارعساگر منصور صدور یافت و در اندك زمانی سپاه فراوان در ظل رایت همایون جمع آمدند و چون این خبر بمیرزا خلیل سلطان رسید اونیزبالشکر فراوان از سمرقند بشهر کش آمد و در آنجا خبریافت که خدا داد که در زمرهٔ مخالفان انتظام داشت بکنار آب خجند رسیده شاهزاده امیرالله داد وامیر ارغونشاه‌راباسه‌هزارسوار نامزد آنصوب گردانید و هردو لشگر نزدیك‌یك‌دیگررسیده درمقابل‌هم فروه‌آمدند ودرجنك‌تعجیل نمی‌ورزیدند و امراء میرزا خلیل سلطان قاصدی پیش او فرستاده مدد طلبیدند وشاه زاده باچهار هزار سوار تا قریهٔ شیراز رسید و از جانبین جوانان درمیدان آمده نیران محاربه اشتعال یافت و عاقبت لشگر سمرقند شکست یافته میرزا خلیل سلطان پناه بحصار برد و خداداد فی‌الحال شاهزاده و حصار را بدست آوردنشانها نوشته میفرمود که شاهزاده مهر کند و بانجار و اطراف ولایات میفرستاد تا دیار ماوراءالنهر مسخراوشد و اینحادثه عجیب در سیزدهم ذیقعده سنه احدی‌عشر و ثمانمائه وقوع یافت و چون پرتو شعور خاقان منصور بر اینواقعه افتاد لوای توجه بجانب ماوراءالنهر بر افراخت و پیش از این آنحضرت امیر چرکس را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود خداداد حسینی چون بروی ظفریافت‌نوکر خود امیرزاده پیر محمد جهانگیر را مصحوب امیر چرکس روان کرد وایشان در بعضی منازل‌بموکب همایون پیوستند و بعرض رسانیدند که امیر خدا داد میگوید

که اینصورت بنابر خدمتکاری آنحضرت از بندهٔ مخلص صادر شد بهرچه فرمان شود عمل نمایم حضرت خاقان سعید پیغام فرستاد که آنچه درپردهٔ غیب‌مستور بود ظاهر شد و ما متعاقب ایلچی میرسیم آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهیم رسانید باید که امیر خدا داد بیتوقف متوجه قبلهٔ اقبال گردد که عنایت خسروانه شامل حال اوست و درششم ذی حجه کنار آب جیحون‌محل نزول معسکرهمایون گشت و امیر شیخ نورالدین در وقت توجه بماوراءالنهر با حضرت پادشاه قرار داده بود که هر گاه رایات عالیات سایه بر آندیار اندازه من باردوی همایون خواهم‌پیوست بنابر وعدهٔ خویش در اینولا به بخارا آمد و چون خدا داد از توجه او بدر گاه عالم پناه خبر یافت از سمرقند بایلغار بر سر امیرشیخ نورالدین شتافت و مردم‌او را پراکنده ساخته مراجعت نمود و موکب حضرت شاهرخی بفیروزی و فرخی از جیحون عبور نمود و در این اثنا میرك احمد که خدا داد ایشانرا به تسخیر ولایت حصار فرستاده بود بتلقین ملهم دولت متوجه درگاه سلاطین پناه شدند و شرف‌پای بوس دریافته بنوازش‌شاهانه‌سر افراز شدند و در خزار بسمع پادشاه دولت یاررسید که چون رشتهٔ امید خدا داد حسینی منقطع از آراستن عروس ملك شده میرزا خلیل سلطانرا بند کرده هزیمت غنیمت شمرد و حضرت خاقان سعید درضمان تائید خداوند متوجه سمرقند شده پیشتر امیر علیکه کوکلتاش رابا امناء دیوان جهت ضبط خزینه و اموال روان‌فرمود و میرزا پیر محمدجهانگیر و امراء و اعیان ودستار بندان شهر برسم‌استقبال تارباط یام آمدند وبالطاف‌پادشاه اسلام سر افتخار و مباهات باوج سموات بر افراختند و در عشرین ذی حجه از یمن مقدم آنحضرت تختگاه صاحبقران پای افتخار برفرق چرخ برین نهادوظل رأفت وحمایت آنحضرت برساکنان آندیار محدود شد و چون حق در مرکز خود قرار گرفت امیر خدا داد طریق فرار اختیار نمود و آنحضرت ولد نیاترخانراپیش امیر خدا داد فرستاد و پیغام داد که توپیش از این بعرض ما رسانیده بودی که من مهمی که متصدی آن شدم بنابر رضای خاطر شما بود و ما از آن کار ممنونیم و هماناطریق اهتمام ما را نسبت به بندگان قدیم و چاکران بر جادهٔ عبودیت

مستقیم دانسته باشد اکنون بیدغدغه باید که متوجه اینجانب گردد تا از مائده احسان ماحظی تمام یابد چون ولد نیاترخان بامیر خداداد ملاقات کرد و بادای رسالت قیام نمود خدمتش در جواب گفت که امیر شیخ نورالدین آنحضرت را بر این مزاج نخواهد گذاشت اگر اورا بند کند من بخدمت سر افراز گردم وآنحضرت از این جواب ناصواب درغضب رفت و دفع فتنه آن ناحق شناس را اهم دانسته بجانب مغولستان در حرکت آمد

ذکر یورش حضرت خاقان بجانب مغولستان

وشرح وقایع او

حضرت خاقان سعید عزم یورش مغولستان جزم کرده رایت جلادت بآنصوب بر افراشت و انتقام خداداد حسینی بردمه همت پادشاهانه واجب ولازم دانسته از سمرقند بیرون آمد چون قریه شیراز مرکز دولت دیرباز شد میرزا رستم و امیر علی ترخان و امیرشاه ملك و امیر نوشیروان برحسب فرمان برسم منقلای روانشدند و میرزا میرك احمد و برادرش میرزا بایقرا و امیر سلطان شاه و امیرحسین صوفی ترخان نامزد خجند شدند و حضرت خاقان سعید محل آوه را خیام اقبال ساخت و ازپیش امراء منقلای خبر آمد که خداداد حسینی میگوید که امیر شیخ نورالدین بدینجانب آید تا هرچه مصلحت وقت باشد بتقدیم‌رسانیده شود آنحضرت امیر مشارالیه را بدانطرف فرستاده در این اثناء صورتی بس بدیع روی نمود و بیان این‌واقعه چنان بود که امیر خداداداز‌پادشاه مغولستان استمداد نمود واوبرادرخودشمع جهان را بمعاونت فرستاد و امیرخداداد خرم وخوشدل باستقبال شمع جهان‌شتافت و ازمضمون مثال

بیت

هر بیشه گمان مبر که خالیست　　　شاید که پلنگ خفته باشد

غافل ماند باآنکه‌نسبت بابرادر محمدخان لوازم مردانگی بتقدیم رسانیده اما او با خواص و مقربان خویش راز در میان نهاد که امیر خداداد مردی ناحق

شناس است و بیوفا چه باوجود چندان عنایت و عاطفت که حضرت صاحبقران در بارهٔ او داشت اکنون به بینید که این نمك بحرام با اولاد گرام آنحضرت چگونه معاش میکند عدم چنین شخصی در میزان خرد بروجود او رجحان دارد و بر قتل او اتفاق نمودند و خدمتش را بگرفتند و سرپرهوس اوراجدا ساخته پیش امیر شاه ملك فرستادند

بیت

سری که گردن از امرت کشید گردونش
بر آستان تو اینك کشان کشان آورد

ذکر انداختن پرتو التفات خاقان سعید ملك اقتدار بر احوال میرزا میرك

چون ممالك ماوراءالنهر در تحت تصرف خاقان سعید قرار یافت پرتوالتفات برحال میرزا میرك بن میرزا عمر شیخ انداخت و زمام حکومت اجند را در کف کفایت اونهاد و برادر او میرزا بایقرا و امیر موسی کمال را بدانولایت فرستاد مقرر آنکه بعد از ضبط آنجا باردوی همایون باز گردند و امراء منقلای سر خدا داد و پسرش الله داد که در قلعهٔ شاهرخیه بسر میبرد همراه آوردند بصنوف نوازش سر افراز شدند و امیر شیخ نورالدین که برحسب فرمان عازم ملاقات خدا داد بود چون شر او مندفع شد معاودت کرد و درپایهٔ سریر اعلا عرضه داشت که مغولان بولایت درآمده‌اندمبادا که از ایشان‌خرابی واقع شود اگر رخصت فرمائید بیورت خود باز گردم و دست تصرف آنجماعت را کوتاه گردانم‌حضرت‌خاقان سعید اجازت داد مشروط آنکه زود باز گردد و میعادی مقرر کرد که از آن تجاوز ننماید و امیر مشارالیه تقبل نموده روان شد و در این اثناء بمسامع جلال پیوست که میرزا خلیل سلطان بعد واقعهٔ خدا داد نگاهبانان را باخود یار ساخته بطرف قلعهٔ آلان‌رفت و باامیرعبدالخالق پسر خدا داد مذکور پیوست حضرت خاقان‌سعید امیر شاه ملك راباد یگر سر داران بآنجانب فرستاد که ایشانرا بدست آورده‌بنفس

همایون عازم سمرقند گردید و پسر امیرخدا دادازامیر شاه ملك التماس نمود که راه من باز دهید که از این مضیق بیرون آیم و امیرعبدالخالق نیزخبر فرستاد که شماازدر قلعه برخیزید که من متوجه درگاه عالم پناه میشوم امیر شاه ملك مصلحت در ترك محاصره دیده عازم اردوی اعلا گشت وچون امیرشیخ نورالدین در آمدن تعلل نمود حضرت خاقان سعید مولاناقطب الدین قمی و امیرقراقرا که درزمان حضرت صاحب‌قران مغفور متصدی معظمات اموربودند پیش امیر شیخ نورالدین فرستاد که مقرر چنان بود که بزودی مراجعت نمائی موجب توقف چیست او در جواب گفت که عنایت پادشاهانه دربارهٔ من بسیار واقع شده از تقصیرات خود منفعلم ملتمس آنکه مرا در اینولا از آمدن معاف دارند و چون رایت نصرت نشان بخراسان معاودت نماید بخدمت برسم و مقارن اینحال میرزا خلیل سلطان از آلان کوه آمده بامیر شیخ نورالدین پیوست ومولاناقطب الدین مراجعت نموده سخن اورا معروض گردانید حضرت خاقان سعید عذرشیخ نورالدین را نپذیرفت و عنان عزیمت بجانب اومعطوف ساخت و در آقسولا نوکر قدیم میرزا خلیل سلطان بخشی ناکام کیفیت حال و صورت نیاز و دولتخواهی اورا معروض گردانید حضرت خاقان سعید فرستاده را بانواع الطاف سرافرازساخته شاهزاده رابآمدن ترغیب نمود و شاه زاده‌بازنجشی کا نام را فرستاده که آنحضرت عهد و پیمان بسته از امراء هر کرا فرستد همراه او مبادرت نمایم حضرت خاقان سعید امیرشاه ملك وامیرحسین صوفی ترخان و امیر علیکه کوکلتاش را نامزد فرمود که متوجه جانب او گردند درحضور زنجشی کا پیش امراء قسم یاد کرده که‌مدت‌الحیات قصد جان فرزند خلیل سلطان نکنم واو را معزز و محترم دارم و اگر کسی قصد او کند بقدر وسع و امکان در دفع او سعی نمایم و سخن صاحب‌غرض را در شان او نشنوم امراء این عهود آنحضرت شنیده متوجه جانب انزار گشتند که میرزا خلیل سلطان و شیخ نورالدین آنجا بودند و چون بدآنحدود رسیدند امیر شاه ملك در کنار آب‌توقف نموده امیرحسین صوفی و امیر علیکه بانزاررفتند و باامیرزاده خلیل سلطان ملاقات کرده در حضور امیر

شیخ نورالدین سخنان حضرت خاقان سعید را بعرض رسانیدند و شاهزاده امیدوار وآسوده خاطر روی باردوی همایون نهاده در موضع اوزن شرف تقبیل فیاض حاصل کرده حریف مجلس انس و باسط بساط قرب گشت و ازخاطر خطیر خسرو جهانگیر داعیه معاودت بجانب خراسان سر بـرزد و ایالت مملکت ماوراءالنهر وترکستان بفرزند سعادتمند خود نور باصرهٔ خلافت میرزا الغ بیك گورکان ارزانی داشت اگر چه شاهزاده درباب عدالت ونصفت آیتی بود و احتیاج بوصیت نداشت اما آنحضرت گوش وهوش اورا بدرر نصایح و مواعظ گرانبار گردانید

ذکر مراجعت شهریار آفاق بصوب دارالسلطنه هرات و شرح وقایع او

چون ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق از معظمات امور ماوراءالنهر بپرداخت رایت مراجعت بصوب دارالسلطنه هرات معطوف گردانید و ولایت حصار شادمان را بمیرزا جهانگیر بن میرزا محمد سلطان ارزانی داشت شاهزاده را بمدارائی رعیت وتنظیم امور ملك و ملت وصیت فرمود وخدمتش خوشدل و شادمان شد روی توجه بجانب حصار نهاد وچون موکب همایون از جیحون عبور نمود مملکت قندهار وکابل وغزنین را که تختگاه آل سبکتکین بود بمیرزا قیدو وفرزند ارجمند میرزا پیرمحمد جهانگیر ارزانی داشت ووصیت فرمود که عروس آن مملکت را بزیور عدل واحسان بیارایند ومضمون کلمهٔ **الملك لایبقی مع الظلم** بخاطر گذرانیده چمن مملکت راازخار فساد ظالمان ومفسدان پاك سازند و اینمعنی را سبب استدامت دولت شناسند و ازطریق سویت و عدالت در نگذرند وبعد ازآن رای عالم آرای پادشاه هفت کشور مقتضی آنشد که حکومت بلخ وطخارستانرا تا حد کابل وبدخشان بیمن عدل شامل وحسن عقل کامل فرزند عالی شان متعالی مکان خویش ابوالفتح ابراهیم سلطان که درتمامت الوس جغتای بلکه درمجموع بلاد ایران وتوران درفنون فضایل و مکارم اخلاق ومحاسن آداب نظیر وعدیل نداشت حواله فرمایدو بنابر آن فرمان قضاجریان نفاذ یافت که شاهزاده که دردارالسلطنه هرات قائم مقام حضرت اعلای خاقان بودمتوجه

اردوی سلطانی گردد آنجناب امتثال مثال‌نموده برمرکب استعجال سوارشدو در شانزدهم رجب بخطه اندخود رسیده سعادت دست‌بوس‌دریافت وبعد ازنصیحت‌بسیار بضبط مملکتی که‌باسم آنجناب‌موسوم شده بود فرستاد وزبان خجسته‌بیان‌حضرت خاقان سعید باینمقال مترنم شد .

بیت

همان به که نیکی‌بود یادگار نماند ز گیتی کسی پایدار

چون‌مهمات آن‌ولایت بحسب اراده سرانجام یافت خاقان‌عدالت شعار بجانب دارالسلطنه هرات ایلغارفرمود ودرشانزدهم ماه‌شعبان بمستقر شرف ودولت‌رسیده آن‌بلدهٔ طیبه طراوت روضهٔ‌رضوان یافت .

ذکر عاقبت حال امیر

یکی ازآنجمله‌آن‌بود که سیدعلی ابن‌امیرسید کمال‌الدین که‌حاکم آمل‌وساری بود وحضرت صاحبقرانی تمام‌آن توابع بجناب مشارالیه ارزانی‌داشته دراین ایام که‌حضرت خاقان‌سعید درماوراءالنهر بود امیرسیدمرتضی برادر امیر سید علی‌مذکور بامداد سادات هزار جریب سپاهی فراهم‌آورده قصد برادر خود کرد وامیر سیدعلی‌بولایت خراسان آمدو مشمول نظر عاطفت گشت وحضرت خاقان سعید متقبل شد که‌اورا به‌مملکتش رساندوخواجه‌محمدشرف‌سمنانی رامقررفرمود که‌در مصاحبت‌امیرسید علی‌بجانب ساری رود و باسید مرتضی بگوید که صاحبقران مغفور ولایت آمل و ساریرابربرادر تومسلم داشته تواکنون در آن مضایقه میکنی وظیفه آنکه ابطال بقواعدی که‌آنحضرت مؤکد گردانیده راه‌ندهی وبابرادر منازعت نفرمائی که اینمعنی موجب کدورت ضمیر اشرف خواهد شد **وبحمدالله والمنه** که امروز باهشتادهزار سوار مکمل درخراسان نشسته‌ام وخاطر از جمیع جوانب جمع است وضبط آن‌مملکت ظاهراً احتیاج بنهضت رکاب همایون نداشته باشد اگر جناب مرتضی سخن‌مانشنود لشگرها درآنحدود مجتمع‌اند واشارت عالی مترصد چون خواجه محمدشرف‌وامیرسید علی‌بمقصدرسیدند خواجه‌مشار الیه هرچندسیدمرتضی

رانصیحت کرد فایدهٔ برآن‌مترتب نشدوعاقبت‌امیرسیدعلی طایفهٔ رادراسترآبادبا خودمتفق ساخت وبطریق شبیخون متوجه ساری شد وسید مرتضی رابیرون کرده باردیگر درآندیار تمکن یافت و دیگر آنکه امیر ینـگی شاه‌بدخشانـی که‌شاه بهاءالدین برادر اورا بقتل‌رسانیده بود روی‌امید بکعبهٔ آمال آورده‌باحراز‌سعادت زمین بوس فایز گشت وحضرت خاقان سعید اورانوازش فرموده بوعدهای جمیـل امیدوار ساخت ودیگر آنکه ازاطراف وجوانب خوارزم ایلچی والی آنجا رسید وتحفهای بسیار گذرانیده زبان بمبارکباد فتح ماوراءالنهر بگشاد وآنحضرت‌بعد ازنوازش اورارخصت انصراف ارزانی فرمود وهمچنین‌ایلچی‌فولاد خان وامیرآیدکو بهادر ودیگرحکام‌دشت قبچاق‌بدرگاه شهریار آفاق رسیده وشنقار وسایرجانوران شکاری آورده ومراسم تهنیت‌فتوحاتی که بتجدید درولایت ماوراءالنهر وترکستان واقع شده بود بتقدیم‌رسانیدند وآنحضرت‌همه‌را ازاسب وجامه‌وزرداده بافسروکمر بنواخت وازبرای فولادخان وامیرآیدکو تحفهای پادشاهانه ارزانی‌فرمود وامیر حسن کارا که بفرط کیاست وحسن تقریراتصاف‌داشت فرمان‌داد پیش فولادخان رودوبجهت شاهزادهٔ جوان‌بخت‌میرزا محمدجوکی مخدرهٔ‌ازخاندان خانی‌ودودمان چنگیزخانی‌خطبه‌کندوامیرحسن‌کا که بموجب فرموده عزیمت نمودودیگر آنکه طایفهٔ ازترکمانان که‌درموضع آغریچه و کهستان بسرمی بردندودرفتنه پیرپادشاه فرارنموده بودند دراین اوان مقدم ایشان تیمور سالار بتلقین دولت بیدار همـه را جمع نموده‌بیورت قدیم بازآورد وخود بشرف‌بساط بوس مشرف شده زبان باعتذار استغفار گشاده ومرحمت بیدریغ ذیل‌عفوبر جرایم آنجماعت کشیدو ایشان‌بفراغ خاطردر اماکن خودقرار گرفتند ودیگر ازوقایع آنکه حکام سیستان از کردار خویش نادم‌وپشیمان شده‌عرضه داشتند که‌اگر آنحضرت از جرایم‌ما در گذرد و بجهت‌اطمینان خاطر این‌بندگان جناب ارشادمآب شیخ‌زین الدین خوافی‌را ارسال فرماید همه ایمن‌شده بخدمت شتابیم وحضرت خاقان‌سعید جناب تقوی مآب‌هدایت انتساب رارخصت داده آنجناب روانشد و چون بمقصد رسید اعیان ولایت باستقبال مبادرت نموده‌شرایط اعزاز واحترام بجای آوردند وشیخ مشارالیه شمهٔ ازعنایت‌و

عاطفت آنحضرت بمردم سیستان چنانچه معلوم اوشده بودبازراند واکابر ومتعینان آندیار مثل‌شاه محمود برادرشاه قطب‌الدین‌وغیره باتیغ‌و کرباس میان امل‌و یاس بدرگاه سلاطین‌پناه آمدند وجناب ارشاد مآبی درباب ایشان فصلی مشبع بازراندو عرق بخشش پادشاهانه درحرکت آمده رقم‌عفو برجرایم ایشان کشیده همه‌را بعنایت بیکران اختصاص داد وشاه نصرت پسرشاه محمود راکه دربند بود اطلاق فرمود وهمراه اکابر سیستان پیش‌پدرفرستادو شاه‌مسعود ملازم‌رکاب نصرت انتساب گشت ودیگر ازوقایع آنکه خاطر آفتاب تأثیر حضرت خاقان جهانگیر متوجه تعمیر ولایت مروشد وآندیار در زمان چنگیزخان بآتش قهر پسرش تولی خاقان سوخته بود وبجز خاك وخاکستر ازابنیه وعمارات آن‌اثری نمانده‌بود وبامضاءاین عزیمت فرمان قضا جریان نفاذ یافت که‌ازمجموع بلادخراسان ازدور ونزدیك‌وترك وتاجیك روی‌بدان مهم آوردند وخلایق برحسب‌فرمان کاربند شدند وباهتمام امیر علیکه کوکلتاش وامیرموسی وامیرعلی شقاقی ولایتی بآن‌خرابی‌و ویرانی‌دراندك زمانی بکمال معموری وآبادانی رسید .

ذکر گرفتار شدن امیر وفادار بدست شیخ نورالدین وبدست دشمنان جفا کار

امیر شیخ‌نورالدین بتسویلات شیطانی وتخیلات نفسانی باجمعی ازمتهوران بیباك روی‌بسمرقند نهاد وامیرشاه ملك بالشگرها ازشهر بیرون آمدودر موضع قزل‌رباط بهم‌رسیدند وصفها آراسته بتیروشمشیر دست بردند وقول امیر شاه‌ملك مخالفان ازجای برداشتند وخدمتش ازمعرکه عنان‌برتافت وازآنجا بکوه آقسولا که میان کش‌وسمرقند است پناه‌برد وامیروفادار بدست‌دشمنان گرفتار گشت و چون کیفیت این‌قضیه بسمع همایون‌رسید فرمانداد که‌امیرمضراب و امیر توکل برلاس وامیرنوشیروان وامیر محمدصوفی ترخان‌وامیریوسف خواجه بجانب‌قومس ومازندران رفته ازآنحدود باخبر باشند وحضرت خاقان سعید ولد رشید خود بایسنقررا‌درهرات بحکومت تعیین‌نموده وموکب‌همایون‌درچهاردهم محرم‌الحرام

بجانب ماوراءالنهر نهضت فرمود ودرموضع مرو عرضه‌داشت اعیان سمرقند بپایهٔ سربر اعلاآمد معروض آنکه روزدوشنبهٔ پانزدهم ذی‌حجه خبرمحاربهٔ امیر شیخ نورالدین بدرب شیخ زاده آمد که محافظت آن باهتمام اولادشیخ زادهٔ ساغرچی بود وهر چندفریاد بر کشید هیچکس جواب نداد وازآنجا بدروازهٔ آهنین رفت که خواجه عبدالاول وقاضی صلاح‌الدین متعهد ضبط آن‌شده بودند سخن گفته خواجه‌عبدالاول جوابداد که مامردم طالب علمیم وبحکومت کاری نداریم حا کم‌ما امیرزاده شاهرخ بهادراست وقرةالعین خود دراینجا گذاشته بودازصدمات شما شاهزاده مجال‌اقامت ندید اکنون اگررخصت حضرت شاهرخی نشود کسیرا بشهرراه نخواهیم داد ودر آخرعرضه‌داشت‌اکابرواشراف سمرقند از حضرت خاقان سعید التماس کرده بودند که بزودی‌رایت فتح آیت متوجه آنصوب شود تا ایشان ازتعرض اشرارایمن گردندوحضرت خاقان سعید ایلچیان قمرسیربسمرقند فرستاد تابشارت وصول‌چتر فلک‌فرسای بسمع‌اهالی آنجارسانندوچون چیچکتو مضرب اعلام‌ظفر فرجام گشت نوکرامیرشاه ملک‌عرضه‌داشت آورد که‌میرزا الغ بیك در گلزار کلف نشسته‌است واین‌بنده‌درمصاحبت نوشیروان برلاس‌متوجه‌سمرقندشدم وچون امیرشیخ‌نورالدین ازدروازه سمرقند مأیوس گشت عمزاده خودامیرشیخ حسن‌را فرمود که بکنارآب رفته‌حصار گر گین رامحاصره کند ودراین‌اثناءِ پسر امیر الله‌داد حسینی بیرخصت امیرشیخ نورالدین بولایت خودرفت‌وازاین جهت‌خدمتش اندیشناك وپریشان‌خاطر گشت ووفادار که‌مقید داشت‌بقتل‌رسانیدند وبترمد رفته میرزاجهانگیر بن‌میرزا محمد سلطان را که‌در حصاربود بدمدمه‌وافسون پیش‌خود آورده‌ودرآنزمان که‌امیر شاه ملك بسمرقند رفت‌رایت همایون بکنار آب‌جیحون‌رسید امیر شیخ نورالدین عبدالکریم حاجی‌سیف‌الدین رابابعضی ازسرداران دربرابر امیرمضراب بازداشت و سلطان بایزید راازجانب بکلف‌فرستاد تاسرراه میرزا الغ بیك نگاهدارد وخودبا میرزا جهانگیر متوجه سمرقند گشت بتصور آنکه شاید سمرقندیان دربروی شاهزاده بگشایند وچون بمقصدرسید چهرهٔ مقصود جمال ننمود وشهریان همچنان درمقام ممانعت بودند وروزی‌چند امیرشیخ نورالدین پریشان خاطر وآزرده دلدر

باغ دلگشا وکانگل بگذرانید ودراینولا رایت فتح آیت بکلف رسید وسلطان بایزید احمال واثقالرا گذاشته‌فرار نموه وامیرعبدالکریم حاجی سیف‌الدین رابا دیگر امراء بجانب کش فرستاد وامیر شیخ‌نورالدین از گذشتن‌لشگر فیروزی‌اثر خبردارشدهٔ تجلد کرده وعطف عنان نموده برامیر شاه‌ملك تاخت و سمرقندیانرا متفرق‌وپریشان ساخت واموال واسلحه ایشان بدست امیرشیخ‌نورالدین افتاده‌سبب زیادتی‌غرور او گشت ودرزمانی که‌هردو فریق دربرابر یکدیگرصف کشیدندامیر شیخ‌نورالدین درشان امیر مبشر بد گمان‌شده اوراازمیان‌برداشت ونایرهٔ حرب بالا گرفته آتش‌قتال اشتعال‌پذیرفت ویك‌پسر امیرخداداد که‌ملازم امیرشیخ نور الدین بود کروفری میکرد ومیرزامیرك با پانصد سوار ازولایت خود بیرون آمده بامیر شاه‌ملك پیوست وروی‌توجه بدر گاه اشرف اعلا آوردندو میرزا الغ‌بیك تواچیان ولایت کش راجمع آورده ومجموع ایشان بخدمت پیوستند و گروه انبوه در اردوی گردون شکوه مجتمع شدند وامیر شیخ‌نورالدین باسپاهی فزون ازحساب همه‌پر خاشجوی‌ورزم آزمای متوجه لشگر گاه شهریار گیتی گشای شدودر زمانی که‌هر دوفریق دربرابر هم صف آرای‌شدند جمعی براه نمونی بخت بلند متوجه معسکر همایون گشته بذنوب‌وآثام خویش معترف شدندوامیر شیخ‌نورالدین روی‌برتافت واین فتح مبین روز دوشنبه نهم ربیع الاول ازمکمن غیب بظهور آمدویازدهم ماه مذکور خطه سمرقند ازمقدم آنحضرت بهشت مانند گشت و سمرقندیان از چنك حوادث‌امان‌یافته مشمول‌نظرعاطفت واحسان‌خاقان منصورشدند وآنحضرت امیرشاه ملك رابالشگری جرار بنواحی‌انزار فرستاد تا هر که رااز اتباع‌امیر شیخ نورالدین دریابد مستاصل گردانند وچون مهمات‌ملك ماوراءالنهر بتجدید رونق و طراوت‌یافت عنان‌عزیمت بجانب خراسان‌تافت .

ذکر نهضت حضرت خاقان‌سعید بهرات

حضرت خاقان‌سعید دربیستم ربیع‌الاول ازسمرقند توجه نموده‌در ربیع‌الاخر بدارالسلطنه هرات نزول فرموده‌ازدشت قبچاق وولایت اوزبك ایلچی امیرآید کو

وازبلاد شیروان فرستادهٔ امیرشیخ ابراهیم و ازجانب هزار جریب قاصد امیر سید عزالدین وازولایت ساری قاصدپسر امیرسید علی کیا از فیروز کوه ودیگر ممالک ایلچیان درآن چند روزمتعاقب میرسیدند و سخنان حکام خود را بوسیله امراء و مقربان معروض میداشتند و در این اثناء میرك احمد که صاحب اختیار ممالک گرمسیر بود مودود را ازولایت بیرون رانده هردو متعاقب هم بدرگاه عالم پناه آمدند وامراء کبار دردیوان اعلامعاملهٔ ایشان پرسیده چنان بوضوح پیوست که نخست غبارفتنه ازجانب مودودساطع شده لاجرم یرلیغ جهانمطاع نفاذ یافت که حکومت گرمسیر تعلق بمیرك داشته باشد ومودود بملازمت رکاب نصرت انتساب قیام نماید وبعداز معاودت آنحضرت بخراسان بناء مدرسهٔ شریف وخانقاه معارفت پناه که درشمالی قلعه‌اختیارالدین طرح انداخته‌بودند باتمام رسیدواکنون که‌تاریخ هجری بسنهٔ‌تسع وتسعین وثمانمایهٔ منتهی‌شده درغایت معموریست‌ودر سال‌مذکور خاقان‌مؤید منصوردر جانب شرقی‌شمال هرات‌بعمارت باغ‌سفید فرمانداد ومهندسان واستادان چابکدست دراندك‌فرصتی درغایت خوبی‌باتمام رسانیدند و پیشتر از آن سالهای‌دراز درآن‌فضای وسیع باغی بوده موسوم بباغ سفید .

ذکروقایع حالات امیرزاده عمربن‌میرزا پیر محمد عمر شیخ بهادر

حضرت خاقان سعید درافتتاح‌سنه‌اربع عشروثمانمایه عزیمت ییلاق بادغیس فرمود ودرآنجا میرزا عمرشیخ بن‌میرزا پیرمحمد عمرشیخ ازجانب فارس‌وعراق آمد وشرف پای‌بوس دریافت وسبب اینمعنی آن‌بود که‌چون میرزا اسکندر آن مملکت درتحت تصرف و ضبط آورده ومصلحت چنان‌دید که میرزا عمر شیخ‌بن پیرمحمد ومیرزا علی بن میرزا رستم راکه‌هردوبرادر زادگان اوبودند ازمملکت عذرخواهد چه‌ایشان ازروی‌ارث‌واکتساب استحقاق‌پادشاهی داشتندوآن‌دوشاهزاده متوجه‌خراسان شده دراواخر محرم بموکب همایون پیوستند ودر این‌اثناء قاضی مولتان که‌ازجمله متعینان آندیار بود برسالت آمده وانواع تحف‌وبیلاکات آورده

وبوسیله امراء معروض داشت که در آن بلاد خطبه و سکه باسم و لقب همایون موشح شد و بعنایت بیدریغ مخصوص گشته رخصت انصراف یافت ودر اینولا حمزهٔ چهره نوکر میرزا الغ بیك آمده مغولی را مقید آورده بعرض رسانید که امیر شیخ نورالدین بمغولستان پیش محمد خان رفته و او برادر خود شمع جهان را بمدد امیر شیخ نورالدین تعیین نموده و ایشان بالشگرها بقرب سیرام رسیدند ومقارن اینحال ازجانب کرمان نوکر سلطان اویس پسر آید کو آمده خبر آورد که میرزا اسکندر ازضبط مملکت عراق وفارس فارغ شده روی بولایت کرمان نهاد ودر آنولایت خرابی بسیار میکند و دراین اثناء ایلچی میرزا الغ بیک رسیده اخبار خوش رسانید و خاطر خطیر آنحضرت ازجانب سمرقند فراغت یافت ولشگریان را ازییلاق بادغیس اجازت داد که بخانهای خود روند و آنحضرت در بیستم صفر بدار السلطنه هرات نزول فرموده باغ زاغان را نمونهٔ روضهٔ رضوان ساخت و در اینولا ایلچی امیر شیخ ابراهیم از جانب شیروان رسیده تحفهای پادشاهانه بگذرانید و آن حضرت فرستاده را رعایت فرموده باز گردانید و از جانب سمرقند خبر آمد که امیر شاه ملك بطرف مغولستان رفته و آندیار را غارت و تاراج کرده و با الجه فراوان مراجعت نمود

ذکر پناه بردن امیر شیخ نورالدین به محمد خان و استمداد آن

امیر شیخ نورالدین با آنکه شکست فاحش یافت اما دل از حکومت بر نمی داشت و هر لحظه سر راهی میگرفت و هرزمان خود را برحاشیهٔ ولایتی میزد و چند نوبت از صدمات لشگر سمرقند منهزم شده کاری از پیش نرفت و عاجز گشت پناه بمحمدخان برده از آن استمداد نمود محمد خان بالشگر فراوان متوجه ماوراءالنهر گشت و این خبر بسمرقند رسید میرزا الغ بیك صورت حادثه را معروض ایستادگان پایه سریر اعلا گردانید و حضرت خاقان سعید باحضار لشگرها فرمانداد و در روزچهارشنبه سلخ ربیع الاول ازباغ زاغان بباغ مختار نزول فرمود و ازآنجا پای سعادت درركاب آورده روانشد و منازل قطع فرموده بکنار آب مرغاب رسید و در آنجا قاصد میرزا

الغ بیك خبر رسانید که مغولان بولایات خود باز گشتند بیان این‌سخن آنست که چون محمد خان بمیان نیکی‌وصیری رسید با امراءِ خود گفت که چه‌لازم است که جهت خاطر امیر شیخ نورالدین با مردم ذو قوت و شوکت دشمنی کنیم و معلوم نیست که ظفر و نصرت نصیب کیست ورایها بر معاودت قرار گرفت و محمد خان ایلچی حافظ نام پیش امیر شاه ملك فرستاد که سابقاً میان ما وتو عداوتی نبوده و اندك نزاعی که روی نمود بنابر مفسدان صاحبان اغراض بود اکنون با تو دوستی میکنم اگر میان تو و امیر شیخ نورالدین عداوتی‌هست ما اورا حمایت نمیکنیم و امیر شاه ملك ایلچی را زر و جامه داده باز گردانیدونوروز زنجشی کا را با بیلاکات و تبرکات پادشاهانه پیش محمد خان فرستاد و از جانبین قواعد محبت و صداقت تاکید یافت‌و در این اثناءِ ملك یساول نوکر میرزا الغ بیك‌آمده معروض داشت که میان شاهزاده و امیرشاه ملك کدورتی واقع شده حضرت‌خاقان سعید جهت معاودت مغول و آمدن ملك یساول و در رفتن بجانب سمرقند متردد شده چند روزدر النك جیکتو توقف نمودو امیر سید علی ترخان رافرستادتاجهت کدورت میرزا الغ بیك و امیر شاه ملك معلوم نماید و امیر مشارالیه بموجب فرموده عمل‌نموده بآنجا رفت و باز آمده معروض داشت که بعد از تفتیش چنان بوضوح پیوست که از آنزمان که زمام حل و عقد مهمات مملکت ماوراءالنهردر کف کفایت امیر شاه ملك در آمده تا غایت در شرایط ملك داری و جان سپاری دقیقه فرونگذاشته اما مزاج شاهزادگان بغایت نازك میباشد باقی رای عالی حاکم است و همچنین امیر سید علی بعرض رسانید که در آن حین که من باز گشتم امیرشاه‌ملك‌بدفع امیرشیخ نورالدین متوجه مغولستان شد تا مهم بکجا رسد و از استماع این اخبار حضرت خاقان سعید عازم سمرقند گردید تا مهمات آن مملکت را بتجدید رونق و طراوتی دهد وچون بقبةالاسلام بلخ رسید فرمان همایون شرف نفاذیافت که بآب جیحون پل بستند و موکب همایون در بیست و یکم جمادی‌الاول عبور فرمود و چون موضع قشقا مضرب خیام سپاه نصرت انجام گشت میرزا الغ بیك و اکابر و اشراف رسیده سعادت بساط بوس در یافتند و آن

حضرت چون جان که بتن در آید بشهر سمرقند درآمد و بمزارات اکابر آندیار و حضرت صاحبقران رفته صلات و صدقات بمستحقان رسانید و مرغزار کانگل محل نزول شهریار دریا دل گشت و بعد از چند روز نو کر امیر شاه ملك رسید و سر امیر شیخ نورالدین را رسانید

ذکر وقایع حالات امیر شاه ملك و امیر شیخ نورالدین

امیر شاه ملك چون بدفع امیر شیخ نورالدین عزم مغولستان کرده وخواست که بر آب جیحون پل بندد امیر شیخ نورالدین آگاه شده اضطراب آغاز کرده و بهر کس از شاهزادگان چنگیزخان و امراء توسل جسته التماس نمود که چنان کنند که میان او و امیرشاه ملك صلح واقع شود و بعد از قیل و قال امراء با امیر شاه ملك درباب صلح سخنان گفتند و امیر شاه ملك ایشانرا از پیش روان داشته خود متعاقب بسودان آمد و قاصدی پیش امیرشیخ نورالـدین فرستاده و پیغام داده که اگر گناه خود را اعتراف میکنی و بعذر خواهی گذشته مشغول میشوی بـا توصلح میکنم و الامیان ما وتوجنك خواهد بود امیرشیخ نورالدین گفت امیرشاه ملك با دو نوکر بدر قلعه آید تامن نیز بادونوکر بیرون آیم و بی آمد وشد کسی این قضیه بقطع رسد بهتر باشد سخن بر این قرار یافته امیر شاه ملك بدرقلعه رفت و امیر شیخ نورالدین بیرون آمده یکدیگر رادر آغوش گرفتند واحوال پرسیدند امیر شاه ملك بامیر شیخ نورالـدین گفت کـه برعالمیان روشن است کـه حضرت صاحبقران مغفور تو را بمثابه تربیت کرد کـه مزیدی بر آن متصور نبود چه از فرزندان صلبی عزیزتر میداشت ویکی از عنایتهای آنحضرت که در حق تومبذول داشت آن بود که تورادر زمرهٔ امراءِ عظام انتظام داد خودانصاف ده که باوجود این همه حقوق از تونسبت باین خاندان چه بیحرمتی واقع شد اکنون **الماضی لایذکر** بزرگان گفته‌اند که از گذشته مگوئید اگر از سر اخلاص قدم پیش نهی من متقبل میشوم که از جانب حضرت خاقان سعید هیچ گزندی بتو نرسد بلکه همه لطف و عنایت مشاهده کنی امیرشیخ نورالدین گفت

بیت

چون رشته گسیخت میتوان بست اما گرهیش در میان هست

امیر شاه ملك هرچند مبالغه نمود که امیر شیخ نورالدین از سر عنادو گردن کشی بگذرد و در مقام استغفار آید فایده نداد و امیر شاه ملك گفت که روز بلند است و هوا گرم شامیانه ازبرای ما بفرست و خود دورتر قلعه رفت و امیر شیخ نورالدین همچنان ایستاده بود و اورا بدین سخن فریب داد القصه امیر موسی و امیر دولتخواجه چند نوبت آمد وشد کرده سخن صلح بجائی نرسید وامیر شاه ملك با امراء گفت که یکنوبت دیگر این بیدولت را نصیحت کنید اگر خود پیش آنحضرت نمیرود یا فرزندانرا روان نمیکند باری نوکر نیك خود رابفرستد تا بازگشتن ما را ناموسی باشد امراء رفتند و امیرشیخ نورالدین بدر قلعه ایستاده و با ایشان سخن میگفت در آنحال امیر شاه ملك در مقام نوازش هرقداق آمده با او گفت که تو مرا بجای برادری بلکه پیشتر اگر امروز قدم جرأت پیش نهی و براین امر که درخاطر دارم اقدام نمائی شاید که چهرهٔ ظفرو نصرت در آئینهٔ مراد جلوه گر آید و ذکر دلاوری تو درالسنه و افواه سایرو دایر گردد ونام شجاعت تو بر صفحات روزگار باقی ماند باید که چون امراء از پیش امیر شیخ نورالدین باز گردند تونزداو روی وبیشك چون تورا از دور ببیند بطلبد و در آغوش مهربانی کشد فرو کشیدن او از اسب در عهدهٔ تو و محافظت و حمایت تو در عهدهٔ ما هرقداق متقبل این معنی شده وچون امراء سخن تمام کرده مراجعت نمودند هرقداق فرصت نگاه داشته متوجه درقلعه شد و چون چشم امیر شیخ نورالدین بروی افتاد آواز داد و هرقداق پیاده شده چند نوبت زانو زده امیر شیخ نورالدین خم شده او را در آغوش گرفت چندانکه هرقداق بهپشت امیر مشارالیه رسید بزوری، که داشت او را از اسب فرو کشید وچون شیخ نورالدین برزمین افتاد هرقداق زانو برسینهٔ او نهاد و شمشیر ازغلاف بیرون آورد و نوکران شیخ نورالدین که با او در قلعه بودند و دور ایستاده برسر هرقداق تاختند و یکی از ملازمان امیر شیخ نورالدین شمشیری بربازوی هرقداق فرود آوردو او بزانو امیر شیخ نورالدین را نگاهداشته

شمشیر برسوار انداخت چنانچه لبهای اسب بریده شد ورم خورد و آنگاه شمشیر بر روی، امیر شیخ نورالدین فرود آورد و انگشتان او که جهت دفع شمشیر پیش داشته بود با بینی و بعضی ازکاسهٔ سرش بربود و امیر شاه ملک با جمعی از دور بنظاره مشغول بودند چون حال بدینمنوال دید بمدد هرقداق شتافت وهرقداق چون دید که مدد رسید برخاست و بیك ضرب شمشیر سر او را برخاك مذلت انداخت و امری چنین بنیروی دولت قاهره ازپردهٔ غیبت روی نمود و امیرشاه ملك هرقداق را که برچنین امری قیام نموده بود تربیت و نوازش فرمود گفت مدت العمر ممنون تو خواهم بود هرقداق گفت چه سعادت از این بهتر که رضای مخدوم من حاصل شد ونام این بنده در میان الوس باقی ماند و بعد از آن امیر شاه ملك قلعه صوران را محاصره کرد در این اثناء ایلچی از حضرت خاقان سعید رسیده پیغام بامیر شاه ملك آورد که اهل قلعه از تو متوهم اند باید که پیش ما آئی تا ما دیگری را فرستاده آنجماعت را استمالت دهیم و امیر شاه ملك برحسب فرمان بدرگاه عالم پناه مراجعت نمود

ذکر منعطف ساختن علم دولت از کانگل بکوك گنبد

چون ممالك ماوراءالنهر ترکستان ازوجود عصات و طغات صافی شد و مجموع آنولایت محفوظ و مضبوط گشت حضرت خاقان سعید بعزم مراجعت رایت دولت و شوکت بر افراخت و اردوی همایون ازکانگل کوچ کرده بکوك گنبد نزول فرمود و در آن منزل میرك احمد بموجب فرمان خجسته پیوسته شرف پای بوس دریافت و بعنایت مخصوص شد و امیر شاه ملك نیز به تقبیل بساط جلالت مناط استسعاد یافته بعواطف خسروانه سر افراز گشت وهم در آنمنزل شاهزادهٔ جوان بخت میرزا الغ بیك طوئی عظیم ترتیب داده تحفهای دلپسند بنظر پادشاه رسانید ودر این اثناء ایلچی عمزادهٔ امیر شیخ نورالدین شیخ حسن ازقلعه صوران رسید وصورت انقیاد و اطاعت مرسل خود اظهار کرد حضرت خاقان سعید توکل چهره

راپیش امیر شیخ حسن که در بعضی تواریخ به برادر شیخ نوارالدین تعیین نموده‌اند فرستاد که اگر در این قول صادقی تومان آغا را پیش ما فرست از سیاق کلام مورخان چنین فهم میشود که بعد از واقعهٔ حضرت صاحبقران مغفور امیرشیخ نورالدین تومان آغا را در حباله نکاح آورده بود وچون خاطر اشرف میرزا الغ بیك از امیر شاه ملك اندك غباری داشت چنانچه شمه از اینمعنی مذکور شد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذیافت که امیر مشارالیه‌عازم خراسان شود وموکب از کوك کنبد نهضت نموده و مسافت پیموده در دارالسلطنه هرات نزول فرمود و بعد از چند روز مهد علیا تومان آغا رسیده آنحضرت شرایط احترام بجای آورد وقصبهٔ کهسایه را که از هرات تا آنجاقرب‌پانزده فرسخ است بصداق اوارزانی‌داشت و حالا از آثار خیر مهد علیا در آن سرزمین‌ابواب البر موجود است و پیش‌ازتوجه بولایت ماوراءالنهرحضرت خاقان سعید در صدد تربیت میرزا خلیل سلطان آمده هزار سوار باو داد و جمعی سرداران مثل امیر حمزهٔ آقبوقا و بیك فولاد و خضر و غیرهم راملازم رکاب او گردانیدو فرمود که‌اسباب پادشاهی شاهزاده‌مرتب‌ساختند و یرلیغ جهانمطاع نفاذ یافت که شاهزاده بولایت عراق عجم و آذربایجان رود و از آنحدود ممالکی که تعلق بپدر مرحوم او میرزا میرانشاه میداشت هر جارا که بگیرد از او باشدوهرجا که خاطرش قرار گیرد برود ویورت سازد ومیرزا خلیل سلطان روی بعراق نهاد وچند روزی در ری نشسته بنابر طلب میرزا رستم باصفهان رفت و از آنجا بری باز آمد چنانچه گذشت و در نوبت آخر که بری رسید بعارضهٔدو سه روز راه‌دارالقرار پیش گرفت‌واز وقوع اینحادثه چشمها نمناك و سینه‌ها چاك گشت و خبر و اقعهٔ او بمسامع علیه حضرت خاقان سعید پیوست خاطر انور آن حضرت پریشان وچاره تحمل ندیده زبان خجسته بیان بکلمهٔ **انالله‌وانااليه راجعون** گشاده و هنوز گوش از صدای رحیل شاهزادهٔ خلیل سلطان فارغ نشده بود که طنین ارتحال والده‌اش خان زاده در شرفات قلب وضیع و شریف جای گرفت و آن بانوی عظمی در مشهد مقدسهٔ رضویه وفات یافت وبهرجوار آن روضهٔ بزرگوار بخاکش سپردند * بمستور ذاتش پر از نور باد *

ذکر توجه پادشاه جهانگیر بجانب مشهد مقدس

منور حضرت امام‌رضا علیه‌السلام

چون آفتاب عالم افروز لوای عظمت وشوکت بجانب بیت‌الشرف خویش برافراخت ضمیر خورشید تاثیرپادشاه جهانگیراقتضای آن کرد که موسم عیداضحی زیارت مزارمتبرکه‌رضوی علیه‌السلام که آنرا‌مرجح برحج نافله دانسته‌اند بتقدیم‌رساند و بامضای این عزیمت نهم ماه ذی قعده موکب همایون‌از دارالسلطنه هرات‌نهضت فرمود و در این اثناء بمسامع‌جلال پیوست که مودود گرمسیری که التجا بدرگاه عالم پناه آورده‌بود وبلعل وعسی‌در ملازمت رکاب‌نصرت‌انتساب روزگارمیگذرانید در این اوقات فرصت غنیمت دانسته عزیمت گرمسیر نموده آنحضرت بتفحص‌حال او مسرعی بجانب هرات روانه گردانید و کیفیت احوال اوچنان بود که چون حکومت ولایت گرمسیر که منازع اوبود مفوض گشت چنانچه سبق ذکر یافت مودود بنابر فرموده ملازم شد و مدتی بفلاکت روزگار گذرانید و همچنین که مجال یافت روی بگرمسیر نهاد و در موضع برسی که جماعت بلوچان که رأس و رئیس ایشان علی تیموربود، درشکار گاه باو دچار خوردندوعلی تیمور از او پرسید که باینجانب چگونه افتادی جوابداد که برحسب اشارت علیه بولایت خود میروم علی تیمور گفت در این باب نشان همایون‌بایدنمود و الا موقوف باید بود مودود تیغ کین از نیام برآورده چند تن ازبلوچانرا زخم دار ساخت و بعضی از ایشانرا بدرجهٔ شهادت رسانید علی تیمور فرار نمود مودود ازپی او تاخت و تیمور پسر علی تیمور از عقب در آمده تیری چنان برپشتش زد که از سینهٔ او بیرون آمد و جماعت بلوچان نوکر مودود را مقید کرده باالسرا روانه هرات گردانیدند و در همانروز که قاصد حضرت خاقان سعید جهت تفحص حال مودود بشهربلوچان‌آمده سرمودود را رسانیدند و چون آن حضرت بمشهد نزول فرمود نخست مراسم زیارت بجای آورد و صدقات بارباب احتیاج دادو سادات عظام را بنوازش اختصاص‌فرمود و در اینولا امیر سید عزالدین حاکم هزار جریب ازحسن‌عقیدت وصفای‌سریرت

بپایهٔ سریر اعلا آمد و پیشکشهای لایق که ازچنان بزرگی سزد ودر خور چنان پادشاهی باشد بگذرانید و خدمت او شرف قبول یافته بعنایت پادشاهانه ممتاز و سر افراز شد و برادر امیر حسن حاکم فیروز کوه نیز رسیده بیلاکات سزاوار بمحل عرض رسانید و مشمول نظر عنایت وعاطفت گشت و عزیمت معاودت تصمیم یافته آنحضرت در کنف نصرت و تائید ایزد متعال بدولت و اقبال براه بادغیس شکار کنان روان شد و روزجمعه‌عاشر محرم خوشدل و خرم بمحل خود نزول‌فرمود و مقارن وصول چتر فلك فرسای بدارالسلطنه‌هرات خبر آمد که ایلچیان دانمیک خان پادشاه‌ختای نزدیک‌رسیدند فرمان عالی نفاذ یافت که شهر و اسواق‌راآئین بندند و ارباب حرف و صنایع حذاقت و مهارت خود را ظاهر گردانند و دکانها را زیب و آرایش دهند و بعد از امتثال مثال واجب الامتثال امراء و اعیان باستقبال بیرون شتافتند و مقدم رسولانرا برخود مبارك‌دانسته ایشانرا بعزت واحترام تمام بشهردر آوردند و آن هنگام زمانی بودچون ایام جوانی طرب افزای‌مانندشبهای وصل جوانان غم زدای‌حضرت‌خاقان سعید فرمود که باغ زاغان را بسان باغ‌جنان بیارایند یساولان بهرام سطوت هر کس را در محل و مقام خود تعیین فرمودند و حضرت مشتری ماهیت خورشید طلعت بهزار گونه آئین و حشمت برسریر رفعت‌برآمد و امراءو ارکان دولت ایلچیان را بپابوس‌رسانیدند و بیلاکات ایشان را بگذرانیدند و سخنان دانمیک‌خان راکه همه ازمحض‌خیر خواهی و نیک اندیشی بود بموقف عرض رسانیدند و مکتوبات پادشاه ختای که بزبان مختلف نوشته بودند وهمه مشتمل بود بر سلام و تحیت و ستایش و محمدت آنحضرت وسفارش‌میرزا خلیل سلطان وغیر ذلك معروض داشتند وحضرت خاقان سعید دقایق آنرا بفکردوربین ادراك فرمود وبعداز ادراك برمقاصد مجموع را برانصراف وانجاح مقرون ساخته حکم شدکه امراء ایلچیان راطوی دهنددر این اثناء ملك قطب‌الدین والی سیستان که پیشتر از مراسم عبودیت متقاعدنبود اعتماد برلطف و مرحمت خاقان سعید کرده بدارالسلطنه هرات آمد و امراء عظام را درباب جرایم و آثام خود شفیع ساخت امراء عرضه داشتند که هر چند

ملك قطب‌الدین در این مدت در خدمتگاری ما تقصیر نموده و قدم او از موافقت عبودیت لغزیده اما اکنون زبان باعتذار و استغفار گشاده باتیغ و کفن بزینهار آمده است از عنایت و مرحمت پادشاهی چنان سزد که نومید بازنگردد و ملکات ملکانه رقم عفو و اغماض بر جراید زلات او کشید و ملك قطب‌الدین سعادت دستبوس دریافته بعوارف خسروانه سرافراز گشت

بیت

عذر به آنرا که خطائی رسید　　　آدم از آن عذر بجائی رسید

و قبول کرد که سال بسال مال بخزانهٔ عامره رساند و آنچه از مال گذشته باقی باشد ادا نماید و عاطفت پادشاهانه آنملك را بقطب‌الدین ارزانی داشت و چون مهمات ایلچیان ختای سرانجام یافت رخصت شد که معاودت نمایند و شیخ محمد بخشی برسم رسالت با ایشان روان گشت

ذکر فرستادن والی بدخشان قاصدرا پیش حضرت خاقان

بهاءالدین والی بدخشان قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاده بود و التماس نموده که معتمدی ارسال فرمایند که مال ولایت باو تسلیم نموده آید و فرزندانرا بملازمت فرستد و آنحضرت امیر حمزهٔ آقبوقا را روانه گردانید و امیر مشارالیه بمقصد رسید شاه بهاءالدین از وعده پشیمان شده بود و اندیشه محال و خیال استقلال بخود راه داده انقیاد و احکام ننمود و امیر حمزه باز آمده کیفیت حال معروض داشت آنحضرت فرمانداد که امیر مضراب و امیر سید علی ترخان و امیر جلال‌الدین فیروز شاه ببلخ رفته درظل رایت امیر زاده ابراهیم سلطان مجتمع شده ولوای جلادت برافراخته متوجه بدخشان گردند و امراءِ مذکور ببلخ رسیدند و شاهزاده درشان ایشان صنوف نوازش مبذول داشت و امیر زاده ابراهیم سلطان و امراءِ عزیمت بدخشان نمودند واز راه بقلان باشکمش آمدند و شاه بهاءالدین بجانب اقصی ولایت بدخشان گریخت و امراءِ ولشگریان از عقب اوروان شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان بالشگر پیاده در کشم توقف نمود وشاه بهاءالدین از آوازهٔ لشگر

شاهزادهٔ جوان‌بخت به کوههای سخت و بیشهای پردرخت گریخته بود و درنظر عقل محال مینمود که بیگانه بآنجا تواند آمد بنا برایـن احمال و اثقال شاه بهاءالدین بدست‌لشگریان افتاد و امراء وسپاه باز گشته بواسط بدخشان درآمدند و حکومت آنولایت‌را بشاه محمود برادر شاه‌بهاءالدین دادند که‌پیش ازین‌بدر گاه سلاطین پناه آمده بود وحکم شد که اودر حمایت میرزاایجل باشد و در این اثناء بمسامع علیه پیوست که حرم محترم شاهزاده جوان بخت میرزاالغ بیك گورکان بدردانه آبستن است و حضرت خاقان سعید از غایت محبت ووداد که نسبت بـا اولاد وامجاد داشت فرمود که آن صدف گوهر عزوشرف را قبل از میعاد حمـل بخراسان آورند وبر حسب فرمان محفه‌های زرنگار مرتب گردانید و آن بانوی عظمی را بحشمت وعظمت تمام بهرات رسانیدند ودر عاشر جمادی‌الاول سنه خمس عشر وثمانمائه بیکی‌کا خانزاده بطالع سعد قدم اززاویهٔ عدم بصحرای وجود نهاد وطوی بعظمت ترتیب دادند ودر اینسال امراء عظام بموجب یرلیغ واجب‌الامتثـال بخوارزم رفتند ریسر امیر آیدکو که صاحب اختیار ولایت اوزبك بود شهـر را گذاشته آنولایت بسایر ممالك محروسه انضمام یافت و امیر شاه ملك چند روزی در آنجا توقف نمود و برأی رزین وعقل‌دوربین مهمات آنسرزمین راضبط ونسق داده‌ومردم کاردانرا بمحافظت آن‌مملکت‌بازداشته متوجه‌پایه‌سریراعلاشد وبنوازش بیکران اختصاص‌یافت وبعدازچند گاه خوارزم مع‌توابع‌و ملحقات بامیر مشارالیه ارزانی شد که تا آخر ایام حیات تعلق باومیداشت ودر سنه ست‌عشر و ثمانمائـه حضرت خاقان سعید میرزاجهانگیربن میرزا محمد سلطانرابشرف‌مصاهرت خویش سرافراز گردانید و چند روز شاهزادگان وآغایان بجشن وسور بسربردند دراین اثناء چون خبر استیلای قرایوسف ترکمان متواتر بسمع همایون میرسید تسخیر ولایت آذربایجان وعراق درخاطر خطیر رسوخ یافت و فرمان جهان مطاع عالـم مطیع باطراف ممالك‌فرستاد که لشگرهای فیروزی‌نشان بدرگاه جهان پناه‌حاضر شوند ودراندك فرصتی چندان سوار وپیاده جمع‌آمدند که هامون‌و کوه از حمل‌آن بستوه آمدو چندین زنجیر فیل که‌از سمرقندآورده‌بودند درمقدمه‌مقررشد

بیت

همه ژنده پیلان گردون شکوه بتندی چه‌دریا بهیکل چه کوه

حضرت خاقان‌سعیدیازدهم رجب‌ازدارالسلطنه هرات‌بطالع‌سعد نهضت‌فرموده وچون‌موکب همایون به‌بلدهٔ فاخره نیشابور رسید رای دور بین اقتضای آن کرد که‌مکتوبی‌بمیرزا اسکندر ارسال‌نمایدواز عزیمت‌خجسته‌اعلام فرمایدمنشی‌دیوان اعلاآن‌نامه رابااین عبارت درقید کتابت‌آورد

ذکرصورت مکتوب‌حضرت خاقان‌سعید بمیرزا اسکندر

جناب اعزی فرزندی خلدملکه بسلام مخصوص گشته معلوم فرماید که بفیض فضل‌آلهی وبیمن دولت وتائید نامتناهی احوال این‌مملکت برمناهج‌استقامت استقرار یافته وهمواره اینولایات برمجاری استمداد استمرار پذیرفته وهرزمان از بارگاه احدیت ودرگاه صمدیت ذو کرم نعم نصیب دولت وقسمت حشمت مامی‌آید وهر مراد که‌در خاطر گذرانیدیم دولت مساعدت مینماید و روزگار موافقت میفرماید اکنون خاطر برتفریق جمع قرایوسف ترکمان وضبط ونسق آذربایجان مصروفست و حالا عزیمت آنست که زمستان در مازندران گذرانیم و چون طلیعه بهار پیدا شود رایت شاهی افراخته سوار وپیادهٔ لشکر بااسبان پیل پیکر رخ بدین مهم آورده فرزین بند خصم کشانیم ودستبردی باو نمائیم چه‌از آنزمان باز که‌نازلهٔ هایلهٔ برادر مخدوم بوقوع پیوسته تدارک آن قضیه فرض عین بلکه عین فرض دانسته وبسبب بعضی قضایا که در ممالك واقع شد چنانچه جناب فرزندیرا معلوم است توجه بآنطرف میسر نمیشد امروز بحمدالله تعالی که ممالك خوارزم وخراسان وزابل وکابل تااقصی هندوستان ومملکت‌ماوراءالنهر تانواحی ترکستان و مازندران و تمام طبرستان در تحت تصرف بندگان ماست و خاطر از جمیع جوانب جمع است حق تعالی قوت انتقام ارزانی فرموده صدهزار سوار هریك ابری غران وبرقی درخشان در اردوی همایونند وهیچ آفریده را بااین خاندان که عقد ایامش ازانفصال مصون باداین جرأت که قرایوسف نموده نکرده **والحالةهذه**

سودای استبداد از سر بیرون نکرده بر شیوهٔ مخالفت مستمر است انتقام از اوطبعاً و شرعاً و عقلاً ونقلاً از شمار واجباتست ودفع اواز مفترضات اگر ما باز بایکدیگر راه مباسطت گشاده نداریم و جادهٔ اتحاد نسپریم درجذب منافع ودفع مضار متشابك ومتشارك نشویم دشمن قوت گیرد وطمع او در مملکت زیاده گردد میباید که با لشگر متوجه شده در حدود ری اتفاق ملاقات افتد و از امراء هر کرا صلاح باشد بفرست تامشورت نموده هرچه مقرر باشد باتمام رسد وچون نامه تمام شد و شرف اختتام یافت در صحبت ابوسعید ملك ارسال نموده آمدو آنحضرت در اوایل میزان پای همایون در رکاب آورده سوار شد وشکار کنان وصید افکنان تا بجلگاء مازندران درآمداکابر واعیان ازاقطار ممالك روی توجه باردوی آوردندوامیرعزالدین از هزارجریب وامیر حسن کاازفیروز کوه و امیر علی از آمل و ساری وسایر حکام ولایات و گیلانات روی توجه بدرگاه عالم پناه آوردند و علی اختلاف طبقاتهم مفتخر وسرافراز شدند و ملتمسات ایشان باجابت اقتران یافته وبعد از رخصت برسر اعمال واشغال خودرفتند

ذکر غرور میرزا اسکندر نابکار بی اعتبار

ابوسعید ملك چون مکتوب خاقان سعید را بمیرزا اسکندر رسانید و او برآمدن آنحضرت بجانب مازندران مطلع شد گمان برد که حضرت خاقان سعید قصد ولایت فارس و عراق دارد و بظنی چنین که در خاطر او از پادشاه کشور گشا گذشته بودخودرا درمعرض خطر وبلا افکند وبکثرت مال وفسحت ملك وبسیاری اعوان وانصار مغرور شده یکی از نوکران خودرا مقرر کرد که همراه ابوسعید ملك بپایه سریر اعلا آمده جوابی ناصواب بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید بدان سخن التفات نفرمود و گفت که اگر خود نمی‌آید لشگر بفرستد و میرزا اسکندر از تخیلات نفسانی وتسویلات شیطانی اسم ولقب خاقانی راازخطبه وسکه که پیش‌ازاین بچند گاه آن‌هردورا بدان آرایش‌داده بودحك کردورایت استبدادواستقلال بر افراشت وطبل‌طغیان و گردنکشی بنواخت وراههارامضبوط ومسدود ساخت وفرمود که‌نواحی‌ری‌را که‌ممر لشگر فیروزی‌اثر بود آتش زدندواین‌معنی‌بدان ماند که‌سیل‌را

بانباشتن گل بازدارد وزمین را اززلزله بفشردن پای ساکن سازند و بیلاکات بسرحدها فرستاده شیوهٔ بغی وعناد خود درخاطر ادانی واقاصی قرار داد واز آنجمله کافی السلام رابجانب سیستان وقندهار و گرمسیر نامزد کرد وچند سراسب تازی با زینهای زرین وخلعتهای قیمتی جهت این ولایات فرستاد ونشانها ارسال نمودمضمون آنکه باری سبحانه وتعالی از دیوان **تؤتی الملک من تشاء** سلطنت ممالك بروبحر را بما ارزانی داشته وبعنایت ازلی واثقیم که هرروز مواد اینمعنی در تزایدباشد وحالا همگی همت وتمامی نهمت مامقصور برآنست که بلادی که در تصرف جدما امیر بزرك صاحبقران مغفور بود محفوظ ومضبوط گردانیم و قرایوسف که پشت وپناه تراکمه است یك جملهٔ ما را تاب نیاورد و میرزا اسکندر این سخن را در مکتوب بنابرآن نوشته بود که پیش ازاین آنجناب لشگرها کشیده متوجه یکدیگر شده بودند وقرایوسف بنابر مرضی که درراه بوی روی نموده باز گشته بود میرزا اسکندر اینصورت را از جملهٔ فتوحات عظیم میشمرد ودیگر میرزا اسکندر در مناشیر قلمی کرده بود که حضرت شاهرخی باما طریق خوشی ودوستی مرعی میداشت مانیز رعایت جانب ایشان میکردیم اکنون بالشگر گران بطرف مازندران آمده اند مانیز اصفهان رامعسکر همایون ساخته ایم و مقرر شده که در اوایل بهار هفتاد هزار سوار جرار مرد افکن کینه گذار در ظل رایت نصرت شعار مجتمع شده باشند باید هر که از ایشان باما درمقام وفاق واتفاق باشند تانواحی هرات سوار بتاخت فرستند چون مملکت از منازعان صافی شود ولایت زابل وکابل وبعضی از خراسان را برسم سیورغال میان ایشان تقسیم نمائیم اما این مثل درمیان مردم مشهور است

بیت

چنین گفت رستم خداوندرخش بدشت آهوی نا گرفته مبخش

القصه کافی الاسلام عازم سیستان شدودر رباط اشتران نوکران داروغه طبس اورا دیده وشناخته بیلاکات را بنظر درآوردند وصورت قضیه را عرضه داشت کرده بدارالسلطنه هرات فرستادند که کافی الاسلام متوجه اینجانب است وچون این خبر

بهرات رسید ازهرات بملك قطب الدین والی سیستان حکم شد که چون کافی الاسلام وارد سیستان گردد برفور اورا گرفته و بند کرده بفرستند واز آنجانب چون کافی الاسلام بنواحی سیستان رسید قاصدی فرستاده از آمدن خویش ملك را اعلام داد ملك قطب الدین فی الحال کسان فرستاده تااو رابگرفتند وخدمتش رابابیلاکات ومکتوبات بهرات بردند واز آنجا اورا باردوی همایون رسانیدند وحضرت خاقان سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر بمهرونشان او بدید حکایت مخالفت شاهزاده را که تاغایت نسبت بکذب وافترا می کرد مصدق داشت وباوجود اینحال آنحضرت خواست که شیوهٔ عفو واغماض را کاربند شود وبمعارضه و مقابله درنیاید امراء عرضه داشتند که میرزا اسکندر طنطنهٔ مخالف و نزاع خود در عالم انداخت و جهان آرمیده را آشفته ساخت اگر دراین باب اهمال وتغافل واقع شود دوست و دشمن ودور ونزدیك حمل بر عجز اینجانب کنند وازاین ممر خللها زاید که دست تدبیر ازدامن تدارك آن قاصر آید وحضرت خاقان سعید درجواب فرمود که آنچه شما میگوئید متضمن بمصالح امور ملك وملت است اگر فرزند اسکندر از روی نادانی وغرورجوانی برحرکات ناشایست اقدام نمود یمکن که به نصیحت وموعظت پنبه غفلت ازگوش کشدواز کردار ناصواب خویش پشیمان شود ودرمقام اعتذارواستغفار آیدواگر دشمن باشداز دست اوچه برآید

بیت

اگر بصلح میسر شود که با دشمن ره وفاق روی آشتی به ازجنگ است

ما رانظر برآنست که رعایا که ودایع حضرت خالق البرایااند پایمال رنج وعنا نگردند امراء زبان بدعاو ثنای او گشادند وچون زمستان بپایان رسید حضرت خاقان سعید مصلحت چنان دید که بایسنقر بهرات مراجعت نماید و شاهزاده بر حسب اشارت علیه از جلگاء مازندران عنان عزیمت بجانب خراسان معطوف ساخت و بعد از قطع منازل بمقصد رسیده شهر هرات از مقدم همایونش علم تفاخر باوج ثریا برافراخت

ذکر نهضت فرمودن حضرت خاقان سعید بجانب ری

چون خورشید عالم افروز ازخانهٔ برجیس روی بمنزل بهرام نهادوعالم فسرده دیگر باره از فروردین نظام وانتظام گرفت حضرت خاقان سعید از مازندران نهضت فرموده چون روی بجانب ری نهاد وچون موکب همایون درد امغان نزول فرمود ایلچی امیر بسطام ازسلطانیه رسید واظهار اطاعت وانقیاد نمود وآنحضرت فرستاده امیر مشارالیه را باز گردانید وپیغام داد که برحسن عقیدهٔ او اطلاع یافتم وظیفه آنکه پسر یابرادر خود باینجانب فرستد تا اعتماد برسخنش بیشتر شود وچون رایات فتح آیات بجوار ری رسیدجمعی ازملازمان میرزا اسکندر ازاصفهان گریخته آمدند ومعروض داشتند که در حین توجه بخدمت طایفهٔ ازامراءِ ولشگریان محاصرهٔ ساوه داشتندبیان این سخن آنست که درزمانی که اردوی اعلادرقشلاق مازندران بود نصرالله صحرائی که حکومت ساوه تعلق باومیداشت کس فرستاده التماس داروغه نمودوحضرت خاقان سعیدیکی از ملازمان راروانهٔ آنصوب گردانیدومیرزااسکندر براین حال اطلاع یافته امیریوسف خلیل وامیرجلپاه وعبدالله پروانچی وغیرهم ازسرداران انامزدساوه فرمود وچون حضرت خاقان سعید براین قضیه اطلاع یافت فرمانداد تاامیرحسن صوفی ترخان وامیر دولتخواجه ایناق وامیرچهارشنبه باده هزار سوار بنصرت ومعاونت نصرالله متوجه ساوه شدند وامراءِ برحسب فرموده عزیمت آنطرف نمودند وچون سپاه میرزااسکندر ازتوجه امراءِ وقصد حضرت اعلا آگاه شدندبایکدیگرطرح مشاورت انداخته گفتند که ماجمله بنده وبنده زادهٔ حضرت صاحبقرانیم اگرچه میرزااسکندر نبیرهٔ آنحضرت است امااصلا براقوال وافعال اواعتمادی نیست واین دولتمند که باینجانب لشگر کشیده فرزند صاحبقرانست وفرزند ازولایت عهد برنبیره اولی باشد بتخصیص چنین خلفی صدق که فرمانفرمای اکثر ربع مسکونست امراء چون امثال اینسخنان در میان آوردند هریك دیگریرا ازخود درخدمت پادشاه هفت کشور راغب تردیدند و اتفاق نمودند که روی بدرگاه عالم پناه نهند وچون یوسف خلیل بنابرآنکه درمخالفت باجهان ملك اتفاق نموده و گریخته بودو بعراق آمده چنانکه گذشت وقوتی نداشت

اورا گرفته وبند کردند وامراء بحضرت شاهرخی پیوستند و هنوز آنحضـرت در حدود ری بود که فتحی چنین نامدار بی‌سعی و کوشش روی‌نمود ورایت نصرت شعار سایهٔ وصول بر قلعهٔ شهریار انداخت ازجمله منشیان میرزا اسکندر امیر بیان پسـر عبدالله پروانچی وسعدالله بشرف بساط بوس سر افراز گشته وموکب همایون چون بساوه رسید یوسف خلیل را بدرگاه عالم‌پناه آوردند وامراء میرزا اسکندر بانواع نوازش اختصاص یافتند ومراحم پادشاهانه از جریمهٔ یوسف خلیل در گذشت واو زبان استکانت بمعذرت گشاده ازسر اخلاص ملازم‌رکاب فلک ارتفاع گشت‌وبتلافی ایام گذشته مشغولشد وخاقان فلک اقتدار درصحرای ساوه میل صیدوشکار فرموده وبعد ازتقدیم مراسم آن‌کار چندان جانور افکندند که‌مدتها‌در آن‌دشت وحوش و طیور اذناب و نسور بحضور گذرانیدند.

ذکر وصول رایات فیروزی‌نشان بحوالی دار الملک اصفهان

چون موکب همایون نزدیک اصفهان رسید وبباغ رستم که‌در نزدیکی‌شهر واقع است دردو فرسخی نزول فرمود طایفه براهنمونی بخت بلند چون سیل کـه بنشیب میل کندروی باردوی اعلاآوردند ودرسلک عبید و خدم انتظام گرفتند و درآنزمان شیخ‌محمددرویش خویش امیرعیاس گریخته بشرف خاکبوس استسعاد یافت ودرعقب اوشیخ‌علی قتراق باسیصد سوار بموکب ظفرقرین پیوست و درمقام آتشگاه طایفه ازمردم احشام بعرض‌همایون رسانیدند که‌خیـل خانهٔمـا دربـیرون اصفهانست اگرعنایت فرموده‌حکم کند که‌جمعی بهادران نزدیک‌شهر رفته‌معاونت نمایند یمکن که‌این فقیران درظل‌رایت شهریاری از گرفتاری خلاصی‌یابندفرمان قضاجریان نفاذیافت که‌امیرمضراب وامیرالیاس خواجه‌وزمرهٔ دیگر ازارباب‌جلادت وشجاعت متوجه آنجانب شوند ونوعی سازند که حشمیان باردوی اعلا پیوندنـد دلاوران سپاه منصور مانند برق وباددرحرکت آمدند چون‌قـریب بمقصد رسیدند قراولان لشگر میرزااسکندر که‌شیران بیشهٔوغا ونهنگان‌دریای هیجابودندبرابر آمده صف‌آرا گردیدند وهردو سپاه پرخاشجوی تندخوی روی‌درروی آوردنـد و

میرزا بایقرا که از جفای برادر دل آزرده داشت تیغ کین از نیام بر کشیده مانند دریای جوشان بلشگر میرزا اسکندر حمله آورد و امیر جلپانشاه برلاس و لطف‌الله بیان تمور وخضر خواجه پسر شیخ علی بهادر و توکل باورچی و علیشاه آزاد داد مردی و مردانگی دادند اصفهانیان چون دست برد دلاوران سپاه منصور بدانسان دیدند از محال خود زایل شده پناه بمحلات بردند مبارزان خراسان گریختگان را تعاقب نمودند لطف‌الله بیان تمور بر سر پل ایستاده حشمیانرا بگذرانیدند از آنجانب لشگر اصفهان عود نموده هر چند امیر عبدالصمد و امیر جنید سعی و مبالغه نمودند لطف‌الله را از سر پل دور نتوانستند نمود و خدمتش بامخالفان چندان جنك کرد که ده زخم باو رسید و شمشیرش بشکست آخر الامر اصفهانیان روی از معرکه برتافتند و حشمیانرا خراسانیان رانده باردوی اعلا رسانیدند و میرزا اسکندر در بدایت حال خبر اختلال مردم خود شنید و شرح کشتگان و مجروحان لشگر استماع نمود دود حیرت و دهشت بکاخ دماغش تصاعد نمود و باخواص و امراء در باب صلح و جنگ مشورت فرموده رایها برحرب قرار گرفت و باتفاق لشگری افزون از قطرات امطار و اوراق اشجار از شهر بیرون آمده دست بکشش و کوشش بر آوردند.

بیت

هر کرا بخت رهبری نکند　　　کوشش سخت یاوری نکند

حضرت خاقان سعید فرمانداد تا طوایف سپاه روی برزم گاه آوردند و جواب خصم بتیغ و خنجر و سنان دادند میرزا اسکندر چون چهرهٔ فتح و ظفر در آئینه روزگار انصار خود ندید دانست که با کوه دست در کمر زدن و باشمشیر ستیزه کردن کار خردمندان نیست لاجرم با گردنکشان آفاق عنان از معرکه برتافت و پراکنده دل و پریشان خاطر آهنك چهار دیوار شهر کردند اهل خراسان در عقب هزیمتیان تاختند و بزخم شمشیر صاعقه کردار جمعی کثیر راسر از مرکب بدن جدا ساختند و میرزا اسکندر نزدیك بود که دستگیر شود عاقبت بصد مشقت جان بیك پا بیرون برد و خود را باصفهان انداخت و موکب همایون قریب باصفهان نزول فرمود و در آن اوان شیخ وره‌ی ازقلعه شهریار و بایزید پسر بسطام از حصار سلطانیه باردوی اعلا پیوستند و

بعنایت مخصوص گشته درسلك دولتخواهان انتظام یافتند وباوجود آنکه اصفهانیان راشکستی چنین فاحش رسید ناگاه ازدروازهٔ برانغار موازی سیصد سوار بیرون آمده فدائی وار آهنگ رزم وپیکار نمودند و امیر الیاس خواجه زخمدار شد و حضرت خاقان سعید فرمود که تواچیان دیوارهای شهر راپیموده برامراء بخش کردند و لشگر نصرت شعار اطراف حصار را احاطه نمودند تا دیگر هیچکس بیخبر از آنجا بیرون نرود .

ذکر اطاعت اهل شیراز وتسخیر اصفهان بنیروی دولت دیرباز

چون خبر توجه سپاه فیروزی نشان بجانب اصفهان بسمع اهالی شیراز رسید امراء واعیان ولایت فارس وشیخ محمد صادق که داروغه میرزا اسکندر بود در آن مملکت درعواقب امور نگاه کرده بایکدیگر گفتند که بیشك لشگر نصرت یزك پادشاه بردبار براصفهان ظفر خواهند یافت پیش از آنکه طایفهٔ ازسپاه قیامت اثر متوجه اینجانب گردند باید که کس فرستیم وصورت اخلاص و دولتخواهی خویش بعرض رسانیم تاکاری بموقع کرده باشیم وخدمت بموضع ازپیش برده رایها براین قرار گرفته پسر میرزا اسکندر واولاد عبدالصمد وشیخ یساول وپسران وسایر متعلقان و مخصوصان امیر مشارالیه را گرفتند وخطبه وسکه باسم و لقب همایون موشح ساخته پیشکشهای سزاوار بدرگاه شهریار فلك اقتدار فرستادند وآنحضرت بگنه بخشی لطف‌الله بیان تمور را بضبط اموال وحکومت فارس تعیین فرموده وامیر جلپانشاه را فرستاد تاپسر میرزااسکندر وپسران امیرعبدالصمد را باردورساند ودر این اثناء نوکران شاه چهره که معتمد میرزا اسکندر بود وضبط برجی تعلق باو میداشت ولی نعمت خود را گذاشته وازراه بیوفائی قدم بیرون نهاده بدرگاه عالم پناه آمدند وهر روز باصفهانیان شکستی بی‌اندازه میرسید وباوجود اینحالات گاه وبیگاه آنجماعت تجلد نموده ازدروازه بیرون می آمدند تامدت محاصره به پنجاه روز کشید ودر آن ایام ازاطراف ممالك اخبار متنوعه بمسامع علیه رسید نخست آنکه میرزا الغ بیك قاصدی

فرستاده معروض داشت که میرزا امیرك احمد اظهار خلاف کرده امیر موسیکا و امیر تابان
و امیر علی قوچین را بقتل رسانید و آنحضرت از استماع اینخبر متأثر شد فرمود که حالا
قضایای عراق پیش نهاد همت عالی است چون بمستقر جلال معاودت نموده آید تدارك
کرده شود و دیگر نوکر بکنه بخشی آمده معروض داشت که لطف الله بیان بگمان
آنکه امیر جلپان شاه بروی خروج خواهد کرد او را بقتل آورد بنابراین حرکت
ناشایست آنحضرت بکنه بخشی لطف الله بیان را عزل فرمود و امیر سید علی ترخانرا
بحکومت شیراز تعیین نمود وفرمانداد تا امیر مشار الیه تحقیق آن گمان بد کندو
دیگر از ولایات تستر قاصدان دندی بن سلطان اویس آمده اظهار مطاوعت نمودندو
آنحضرت ایشانرا نواخته باز گردانید و دیگر در وقت عزیمت محاصرهٔ اصفهان
عبدالله پروانچی و علی درویش برحسب فرموده متوجه کاشان شدند و ایشان آنولایت
رابواجبی ضبط نموده ایل والوس رادرمقام اطاعت وانقیاد آورده عرضه داشتی در این
باب بپایهٔ سریر اعلا فرستادند ودراین اثناءِ بسمع خاقان کشورستان رسید که میرزا
اسکندر از کردار خود پشیمانست وداعیهٔ آن دارد که باز خطبه وسکه رابنام والقاب
همایون آنحضرت آرایش دهدواینخبر ملایم مزاج پادشاه هفت کشور افتاده چون
میخواست که بهانه عنان عزیمت بجانب دارالسلطنهٔ هرات منعطف گرداند تاصلهٔ
رحم بجای آورده شاهزاده رامستاصل نگرداند وخدمتگاران قدیم ورعایای آندیار
راپایمال حوادث روزگار نگرداندو بجهت تاکید اینمعنی مولانا غیاث الدین سمنانی
راکه بفضیلت وتقوی اتصاف داشت بشهر فرستاد تا میرزا اسکندر را رابر مصالح
راسخ سازد وبااو بگوید که رضای پادشاه بصلح ورضای طرفین است مولانا غیاث -
الدین بشهر درآمد وبامیرزا اسکندر ملاقات کرده پیغام حضرت خاقانی بگذارد
ومیرزا اسکندر برخلاف متوقع ازوحشت وخشونت ومذلت ومنقصت وتندخوئی و
ودرشت گوئی دقیقه مهمل نگذاشت مولانا غیاث الدین باز آمد آنچه شنیده بود
معروض داشت حضرت خاقان سعید معلوم کرده فرمود که میرزا اسکندر فرستادگان
قاضی سمنانی راحمل برعجز وفتور کرده لاجرم با خودقرار داد که مهم مخالفان
را جز بتیغ خونریز فیصل ندهد وبعدازچندروز میرزا اسکندر توکل قراقرا که

منصب امیرالامرائی داشت بادوسر اسب پیش حضرت خاقان سعید فرستاده التماس نمود
که گناه اوعفو فرماید تامن بخدمت برسم شهریار دادگر فرمود که اگر فرزند
اسکندر پیش ما آید ما اورا گرامی داریم واگر نمی آید بطرف یزد وهمدان رود که
هیچکس متعرض او نخواهد شد قاصد اورفته خبر رسانید خدمتش راضی نشد وهمچنان
بر تمرد و استکبار خویش مصر بود و هر روز بین الفریقین جنك ومحاربه روی
نمودی اگرسپاه نصرت شعار بعد از کوشش وسعی بسیار بر بالای دیوار می آمدند
اصفهانیان بزخم ناوك دلدوز ایشانرا از آنجادور میکردند وچون مدت محاصره متمادی
شدحضرت خاقان سعید همگی همت بر تسخیر اصفهان مصروف داشته اعلام ظفر پیکر
برافراشت ودربامداد ثانی جمادی الاول کهغره صباح دولت روز افزون بود سپاه
فیروزی نشان بهیات اجتماعی روی جلادت باستیصال خاندان مخالفان آوردندو
دلاوران جوشان وخروشان درحرکت آمدند وازنفیروغریو کوس زلزله در زمین و
زمان افتاده ونعرهٔ پردلان باوج قبه جوزا رسید وازشهر لشگری آراسته در غایت
کثرت بیرون آمدند واز استعمال تیرو کمان وسیف وسنان مهم بدست و گریبان رسید
وآنروز تاشب میان ارواح و اشباح صلای تفرقه در دادند و از بسیاری کشته نفس
بدشواری راه آمدوشد میکرد وعاقبت نسیم فتح وظفر براعلام سعادت فرجام حضرت
خاقان هفت اقلیم وزیدن آغاز نهاد ورایت دولت مخالفان سرنگون گشته سپاه منصور
نردبانها نهاده بربالای دیواربر آمدند ومیرزا اسکندر باخواص ومقربان خویش
روی بقلعه آوردند وروزگار بموافقت بخت اهل خلافت لباس ظلام پوشید و بهادران
روشن ضمیر برسرهای دیوارتاروزمشاعل برافروخته انتظارطلوع می بردندودرآنشب
امیرعبدالصمد گریخته بموکب همایون پیوست و از وقوع اینحادثه عنان تمالك
وتماسك ازدست میرزا اسکندر بیرون رفت وقرین صد گونه حزن قلعه را گذاشته
و ملك ومالرا **کان لم یکن** انگاشته ازبیم تیغ تیز روی بگریز آورد ولشگریان
دست بغارت وتاراج برآوردند وچندان نقودوجواهر ولآلی سیم وزر ولطایف اقمشه
ونفایس امتعه واسب وسلاحها بدست ایشان افتاد که رسم آز و نیاز ازمیان برخاست
وحضرت خاقان سعید فتحنامها باطراف ممالك ترکستان وکابل وغزنین وقندهار و

هندوستان وخوارزم وخراسان وطبرستان ارسال نموده شکر الهی بتقدیم رسانید و میرزااسکندر چون عروس مملکت را طلاق داد بروجهی که رجوع ممکن نبود ازقلعه بیرون رفت وطایفهٔ اوراتعاقب نموده وخدمتش را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند امرا وارکان دولت بااوزبان سئوال بر گشادند وهرچند از او سخنان پرسیدند از غایت انفعال وشرمندگی جواب نداد ودهشت بروی مستولی گشته سرخجالت درپیش افکنده ومراحم خسروانه ملاحظهٔ صلهٔ رحم نموده اورابیرادرش میرزا رستم سپرد که شاید شفقت اخوت مرعی دارد فلك خود معاملهٔ دیگر پیش آورد و زمانه نقشی دیگر بر آب زد چه میرزارستم فرمود که بی لبث ودرنك چشم جهان بین میرزا اسکندر رامیل آسیب رسانیدند وهر که اینواقعه شنید جویهای خون ازفواره دیده روان کرد وبگوش هر که اینخبر رسید برمفارقت نور باصرهٔ خویش رضا داد و مدت سلطنت آنشاهزاده عالیمقدار باختتام انجامید ودور خلافت اوسر بفلاکت کشید **یفعل الله مایشاء و یحکم مایرید**

ذکر اجراء امور برنهج نهضت وداد و تفویض مملکت

مجددا بشاهزادگان فرخ زاد

وبعد ازآنکه چنین فتحی مبین که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود روی نمود وحضرت خاقان سعید لشکریانرا ازغارت وتاراج منع فرمود وظل مرحمت واحسان برمفارق اهل اصفهان گسترانید وهمه را درحریم امن وامان مأواداد وثلث مال امانی بایشان بخشید وصدهزار دینار کپکی که نذر مزارات متبرکه فرموده بودبفقرا وارباب احتیاج رسانید وبضبط مسالك وحفظ ممالك قیام نمود و بعضی از لشگریان رارخصت داد که بخراسان روند وخزاین را که مشحون بودبجواهر واوانی زروسیم واسلحه هندی ومصری وچینیهای فغفور و مسکوکات نقره و فلوری روانه دارالسلطنه هرات گردانیدوچون میرزا رستم مدتی دیرباز در ماوراءالنهر وخراسان آثار اخلاص وجان سپاری بظهوررسانیده بود وسالها حکومت بعضی از عراق عجم کرده پادشاه دوست نواز زمام ایالت ولایت اصفهان درقبضهٔ اختیاراونهاد

و او مجدداً بر سریر امارت و حکومت متمکن گشت و نسبت با رعایا و سایر خلق طریق رأفت ومعدلت پیش گرفت وجرایم بعضی مجرمان را که پیش از این ازایشان صادر شده بود نابود انگاشت ورعیت که ازجور و بیداد متفرق وپراکنده شده بودند از صیت معدلت او روی باوطان خود نهادند و میرزا رستم تا در قید حیات بود حکومت اصفهان تعلق باو میداشت و همچنین آنحضرت نظر عنایت وعاطفت بر احوال میرزا بایقرا که درایام جوانی سر آمد مردان میدان پر دلی وپهلوانی بود ودر بشرهٔ همایونش امارات مردانگی وعلامات فرزانگی مشاهده می‌افتاد انداخته حکومت ولایت همدان وقلاع بروجرد ونهاوند وتمامت لرستان بآنجناب تفویض فرمود و مجموع این مملکت برسم سیورغال باو ارزانی داشت و خدمتش را بانصاف واتصاف وصیت کرده شاهزاده متقبل شد و بسر ایالت ولایت خود رفت و مملکت ری را بمیرزا ایجل بن میرزا امیرانشاه ارزانی فرمود وحکومت دیارقم بامیرزاده سعدوقاص که هر یك ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت وجهانبانی بودند تفویض فرمودوحاصل آن ممالك راباخراجات ملازمان شاهزادگان مذکور باز گذاشت

ذکر توجه رایات نصرت آیات حضرت پادشاه

ممالك ستان بجانب شیراز و تفویض آن مملکت بمیرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر ازتنسیق ممالك عراق فراغت یافت عنان عزیمت بجانب ولایات فارس افراخت وفرزند ارجمند خویش ابوالفتح ابراهیم سلطان را بضبط آغروق بازداشت وچون ماهچهٔ طوق ظفر نگار ازافق شیراز طالع گشت همای عنایت سایه برسر ساکنان آندیار که پیش ازاین بخدمات لایقه توسل بدرگاه عالم پناه جسته بودندسایه انداخت وحکام لرستان وشولستان و اعیان دیگر سرداران باردوی فرخنده نشان شتافته پیشانی خضوع و عبودیت برزمین نهادند و بعنایت بیکران اختصاص یافته رایات افتخار برآسمان رسانیدند ونوئین کامکار رفیع مقدار امیر مضراب بهادر بایالت آندیار موسوم گشت ومقرر چنان شد که دوهزار

سوار نامدار ملازم‌اوباشند ودر اینولا امیرمشارالیه بعارضهٔ مرضی ممتحن گردید وبعد از دو روز مرغ روح بلند پروازش از قفس کالبد بکنگره عرش در طیران آمد وحضرت خاقان سعید بازماندگان اورا نواخته عبیدمیرزا ابراهیم سلطانرا طلب فرمود وانصاف دولت را بضبط مملکت فارس تعیین نمود وفرمود که استدامت دولت موقوف برمقادیر عبیدو خدم است باید رعایت اینجماعت فراخور حال‌هریك بتقدیم رسانیده واستقامت مملکت منوطو مربوط برملاحظهٔ امور جمهور استحکام حدود و هر چند شاهزاده بنابر رفاهیتی که در جبات همایونش مرکوز بود در تنسیق امور شرعی و ملکی احتیاج بمرشدی نداشت و اینمعنی را آنحضرت نیز میدانست اما شفقت پدری باعث برآن شد که کلمه چند درباب جهانگیری بر زبان گوهر فشان بگذرانند که جای آنداشت که تیره‌بیر بقلم زرین بر صفحه خورشید نگار و بالجمله شاهزادهٔ جوان بخت زمین خدمت بوسیده قبول نمود که از مقتضای وصایای ارجمند سرموئی تخلف جایز نداره و اعیان ولایت فارس چون مخایل فراست و کیاست و بزرگی وجلال در ناصیهٔ شاهزاده دیده بخدمتش مبادرت نمودند وشاهزاده نیزدست دریا موهبت بگشاد و بارگاه سپهر احتشام را مرجع وملاز خواص وعوام ساخت وصیت مناقب اخلاق حمیده واوصاف پسندیدهٔ او در اقطار وامصار عالم باندك زمانی اشتهار یافت و حضرت خاقان سعید چون‌خاطر اشرف ازضبط‌ممالك فارس وعراق جمع ساخت عنان‌عزیمت دولت وسعادت بصوب خراسان انعطاف داد و از تختگاه فارس بدارالعبادهٔ یزدآمد و از آنجا براه بیابان مغیشان روانشد ومراحل طی کرده در بیست و دویم‌رجب بدارالسلطنه‌هرات نزول فرمود وسرداران اطراف و گردنکشان‌آفاق روی‌بدرگاه عالم پناه آوردند از آنجمله امیر بسطام جاگیر که از عظماءِ امراءِ عراق‌عجم‌بودو تاج الدوله‌برادر کیومرث‌بود ازرستمدار ونصرالله صحرائی‌از ساوه‌وشاه اویس پسر علی‌سلطان تواچی‌ازغزنین‌وغیرهم دردارالسلطنه هرات ازموایدانعام‌واحسان‌حضرت خاقان‌محظوظ وبهرمند گردیدند

ذکر بعضی از قضایای ماوراءالنهر و ترکستان و تشریف آوردن میرزا الغ بیك بعد از معاودت آن حضرت

جناب میرزا الغ بیك از سمرقند ایلچی فرستاده میرزا میرك احمد را طلب داشت و او توهم نموده گفت من بنده و دولتخواهم اما از مزاج میرزا الغ بیك ترسانم اگر از توجه بخدمت توقعی واقع شود معذور خواهم بود میرزا الغ بیك امیر بایزید پروانچی را که مقرب و معتمد او بود باندکان پیش میرزا میرك احمد روان ساخت و پیغام داد که سخن بایزید سخن منست هر عهد که خواهد با او درمیان آور تا بر آن وفا نمایم امیر بایزید باندگان پیش او رفت و هرچند سعی نمود بجائی نرسید اما وعده کرد که چند روز بعد از این پسر خود را بخدمت فرستد امیر با یزید باز گشت و آن ماجرا عرضه داشت و آن وعده بسر نیامد و میرزا الغ بیک بجانب اندکان توجه نمود و میرزا میرك احمد قلاع آنحدود را محکم ساخته بکوههای سخت و بیشهای پر درخت پناه برد و میرزا الغ بیک قلعه حصینی را که منیع ترین قلاع او بود محاصره کرده مسخر گردانید اموال فراوان بدست لشگریان افتاد و کوتوالی آنجا را بپایندهٔ یکاول داده بطرف اندکان روان شد و چون بدآنجا رسید شنید که میرزا میرك احمد از باز گشتن آنجناب خبر شده بالشگر مغول که بمدد او آمده بودند عازم اندکان شد و امیر موسیکا و امیر محمد تابان و علی قوچین و دیگر سرداران بآهنگ جنگ از اندکان بیرون آمدند و بحوالی اوش رسیدند و چون ازحال یاغی خبری نداشتند بی اختیار بمنزل نزول کردند و از شرایط حزم غافل ماندند و میرزا میرك احمد از ایشان خبر داشت تا که بر سر اندکان تاخت امراءِ مذکور و دیگر بهادرانرا بقتل آورد و امیر رستم پسر امیر سلیمانشاه جنگ کنان باندکان در آمد و میرزا میرك احمدرا گرفته بولایت خود باز گشتند و چون خبر معاودت خاقان سعید بسمع میرزا الغ بیک رسید از سمرقند بیرون آمده عازم خراسان شد و بعد از قطع منازل بدارالسلطنه هرات تشریف آورده بسعادت دستبوس حضرت خاقان سعید مشرف شد و انواع عطوفت وعنایت در بارهٔ سعادتمند از آنحضرت صدوریافت و در این اثناءِ پرتو آفتاب عنایت

حضرت خاقان سعید بروجنات روزگار مهر سپهر خلافت میرزا بایسنقر تافت و ولایت طوس مشهد و ابیورد و سلمقان و جرمقان و خبوشان و نسا و باورد و استراباد و کبود جامه را مضافات و منسوبات بدیوان او باز داشت وفرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه اختیار الدین را که ملك فخرالدین متصل بدیوار شهرهرات آنرا ساخته وپرداخته بودوحضرت صاحبقران بتخریب آن فرمانداده بود بحال عمارت باز آوردند بموجب نسخه هفت هزار مرد در آنجا کار کردتا باتمام رسید **و العهدة علی الراوی**

ذکر فرستادن حضرت خاقان سعید استمالت نامه

نزد میرزا میرك احمد بجانب اندکان و آمدن ایلچی از پیش قرایوسف

چون میرزا میرك احمد امراء را کشت چنانچه مذکور شد توهم اوزیاده گشته عزم کاشغر نمود که از آنجا پیش محمدخان رود وحضرت خاقان خبر عزیمت اوشنیده توکل نام نوکرش را بااستمالت نامه نزدوی فرستاد براین منوال که **اطال الله تعالی بقاوه فی الخلود والسعادات الابدیة والحصول والمرادات السرمدیه** وفورسلام وتحیت که نسایم آن ازمحض اشفاق باشد بریاض نفحات حفادت گذرده وزبن بزینت مهربانی و محلی بحلیهٔ جاودانی تامل نمایدوهمگی خاطررامتعلق احوال شناسد که درشانزدهم ربیع الاول از دارالسلطنه هرات انفاق میباید وشکر مواهب یزدانی واجب است الحمدالله که چنین استماع میرود که میان توو فرزند الغ بیك بمجرد سخنان نا معتبر اهل فساد صورتی که موجب تضمن تشویش بلاد وعباد باشد روی نمود واین خبردر مملکت عراق بمارسید بسبب بعد مسافت بتدارك آن نپرداختیم وچون بدارالسلطنهٔ هرات رسیدیم شنیدیم که آن فرزند عازم مغولستان است و اینمعنی بغایت بدیع وبعید نمود چه کمال اشفاق اینجانب نسبت ببرادران و فرزندان **من المهد الی اللحد** معلوم دارد وثوق کامل واعتماد شامل انکه ازسر استظهار تمام متوجه شود تابنای پدر وفرزندی کاالجبال الراسیات ثابت باشدو اینصورت ازروی صلهٔ رحم وغمخواری مسلمانان واقع

مسلمانان واقع افتاد و از تخلف وتصلف وغدرومکر خالی است جمعی که ملازم‌اند شاید که متوهم شده آنفرزند را مانع آیند و حرکات ناشایست ازایشان اختیاراً او اضطراراً صادر شده مجموع قوم را ایمن سازد که جریمهٔ همه‌را عفو فرمودیم **الماضی لایذکر حقاثم حقا** ده همه راپناه رأفت‌ماوی‌خواهیم داد **والتوفیق من الله المنان*** عبرت‌چه نتیجهٔ خردباقی باد* ودرخلال این‌احوال امیرقرایوسف‌ازخواص ومقربان خویش مردانشاه نامی که بعقل و کیاست وفهم و فراست تدبیر و لطف تقریر درولایت آذربایجان درمیان خاص و عام اشتهارتمام داشت بدرگاه عالم‌پناه فرستاده بوسیلهٔ امراءِ کبار مکتوبی که همراه اوبود بعرض رسانید مضمون آنکه اگر حضرت خاقان‌سعید قلعهٔ سلطانیه رابابنجانب ارزانی دارد آنچه وظیفهٔ اخلاص ودولتخواهی باشد بتقدیم رسانم آنحضرت در جواب فرمود که علامت راستی قرایوسف آنست که‌یکی ازپسران خود را پیش مافرستد و چون او بدین خدمت قیام نماید ماسلطانیه و آندیار را باو ارزانی داریم و ایلچی را نوازش فرمود باز گردانید و مقارن اینحال خبر رسید که میرزا ایجل که حضرت خاقان سعید بعد از فتح ممالك عراق وفارس او را بحکومت ری تعیین نموده بود بعارضهٔ چند روزه در گذشت

بیت

دریغا که‌آنشاه مقبل نماند   دریغا که‌شهزاده ایجل نماند

وحضرت خاقان سعید ازواقعهٔ میرزا ایجل کوفته خاطر وپریشان دل‌شد وبه جای اومیرزا النگیر رابضبط‌ولایت ری فرستاد وامیر یوسف خواجه وامیر عناشرین وامیر عجب مقرر شدند که در حدود آنولایت باشند و چون خبر توجه امیر قرایوسف بسلطانیه مسموع پادشاه جمجاه گشت امیر ابراهیم و امیر جهانشاه را با بیست هزار قوشون‌آراسته‌فرستاد که با امیر الیاس ملحق شده متوجه جانب ری شوند و باتفاق امراء که در آنحدوده‌ند اگر قرایوسف تعلق و تعرض به‌ممالك محروسه‌رساند بمقابله اودرآمده مانع‌شوند امراءِ بامتثال مثال مبادرت نموده‌آنچه مقتضی فرمان‌بود بجای‌آوردند

ذکر استیلاء و استعلاء قرایوسف بر اران و آذربایجان و مضافات ومنسوبات و محاربهٔ اوو شیخ ابراهیم والی شیروان و انهزام شیروانیان وگرفتاری پادشاه ایشان

بعد از کشته شدن سلطان احمد جلایر امیر قرایوسف رایت استبداد و استقلال برافراخت واز سرداران و گردنکشان هر که با او دوستی ورزید بعنایات سیورغال اورا از اقران ممتاز ساخت مؤید اینمقال آنکه امیر بابا حاجی کاوردی که در زمان امیرزاده ابابکر تاچهار فرسنگی تبریز میرفت و غارت میکرد و بانواع جسارات دیگر اقدام مینمود آخر کس پیش قرایوسف فرستاد که من از سر اخلاص بخدمت تو می آیم قرایوسف گفت اینمعنی از غایت مردی و پردلیست وفکر کرد که اگر بابا حاجی در دعوی خویش صادقست من اورا بنوعی تربیت کنم که آثار آن درافطار و امصار بظهور رسد و مروت ومردی خودرا برعالمیان ظاهر گردانم وفرستادهٔ اورا نواخته باز گردانیده وبابا حاجی بی توقف بابرادران وفرزندان وملازمان بخدمت قرایوسف شتافت وامیر قرایوسف مقدم ایشانرا گرامی داشته همه رااسب وجامه وزر انعام فرمود وباباحاجی وبرادران و فرزندان او را طویها داد ودر مجلس خاص ایاغ گرفت وقریهٔ قلعهٔ کاوره را با توابع و لواحق وششصد قریه ومزرعهٔ دیگر برسم سیورغال باو ارزانی داشت وحکم کرد که بابا حاجی مادام که در اردو باشد دردیوان مهرزند وبی استصواب آوار گان دولت هیچ مهمی فیصل ندهند ودیگر عنایات که تفصیل آن موجب تطویل میشود شامل حال حاجی مذکور وبرادرش حاجی محمد ومتعلقان او شدالقصه در آنزمان که سلطان احمد برقصد قرایوسف متوجهٔ تبریز شده بود از امیرشیخ ابراهیم شیروانی استمداد نمود وچون میان ایشان اساس دوستی محکم بود امیر شیخ ابراهیم پسر خود کیومرث را باجمعی بخدمت سلطان احمد فرستاده شیروانیان در روز جنگ قریب بتبریز رسیده فرود آمدند تازمانی ازرنج وتعب راه برآسانید اتفاقا طایفهٔ ازترا کمه که بجنگ رفته بودند و ازبرای جزوی نفع خود میکشتند بقیتول کیومرث

رسیدند دیدند که فرقهٔ بفراغبال نشسته واسبانرا بعلف رها کرده‌اند ترکمانان شمشیرها کشیده بدرخرگاه کیومرث رفتندوخرگاه رادریده خدمتش رابگرفتند ومردم دیگر باتر کمانان اتفاق نموده اردوی کیومرث راغارت کردند واموال فراوان بدست ایشان افتاد وترا کمه کیومرث رامقید ساخته پیش قرایوسف بردند و چون خبر گرفتن ولد اعز بامیر شیخ ابراهیم رسید رسول چرب زبان با تحف و هدایای فراوان نزد قرایوسف فرستاد و در اطلاق کیومرث شفاعت نمودو متقبل شد که اگر پسرش بسلامت باو رسد مبلغی خطیر ارسال نماید وقرایوسف نخست زبان عتاب و مخالفت بر گشاد که مملکت شیروان در جوار تبریز واقع شده شیخ ابراهیم باوالی بغداد محبت‌وصداقت میورزد و باحاکم تبریز درمقام مخالفت وعداوتست واینصورت باری‌درنظر عقل پسندیده نمی آید اکنون ممالك آذربایجان مع‌مضافات و عراق‌عرب ودیار بکر درتحت تصرف ماست میباید که‌امیر شیخ ابراهیم باما یکدل ویکجهت باشدو بواسطه مروت‌وانسانیتی که درجبلت‌مامر کوزاست‌فرزنداعزاورا برحسب دلخواه بجانت شیروان گسیل میکنیم امیرشیخ‌ابراهیم باید که ازمخالفت مامجتنب ومحترزباشد وطریق‌موالات مسلوك‌داردوقرایوسف بعدازآنکه‌درخاطر داشت‌باایلچی‌شیروان گفت فرمانداد که بنداز‌پای کیومرث‌بر گرفته‌واورا بتشریفات‌فاخره بنواخت‌ورسول‌رانیز بصلات‌وعطایا سرافرازساخت وهردورارخصت‌انصراف‌دادوچون‌چند گاه‌براین‌قضیه‌بگذشت‌قرایوسف شنید که میرزا اسکندر ازاصفهان بالشگر آراسته بیرون‌آمده است وداعیهٔ آن دارد که متعرض ولایت آذربایجان شده باشد لاجرم از تبریز نهضت نموده بسلطانیه رسید و بواسطه رصانت قلعه دست نیافت لکن آتش نهب و غارت درآنحدود ونواحی زد و از آنجا بحوالی همدان آمد اکثر لشگر ترکمان بیمار شدند وقرایوسف‌نیز رنجور گشت بنابراین‌العوداولی‌را خوانده‌عنان عزیمت‌بجانب تبریز منعطف گردانید و چون سایهٔ وصول برمقصد انداخت شنید که امیر شیخ ابراهیم والی شیروان توهمی بیجایگاه بخود راه داده و فرزند خود کیومرث را بعلت‌آنکه محبت دوستی قرایوسف در خاطر داشت بقتل آورده و حشری انبوه

از ولایت شیروان جمع آورده و پسران سید علی شکی را باخود متفق ساخته و گوسبندیل حاکم گرجستان با دو هزار سوار باو پیوسته بعزم جنك بیرون آمدند و قرایوسف اینمعنی را از فتوحات روزگار خوددانست باحضار لشگرها فرمانداد و باطراف خبر فرستاد که هر که با ما یکدل و یکجهت است باید که در این معرکه حاضر شود وقرایوسف در آنزمان متوجه قراباغ شد وحکم کرد که بابا حاجی راه اردبیل را محافظت نماید و از آنحدود با خبر باشد و لشگریان اران و موقان بقرایوسف پیوستند و سپاه تومان نخجوان نیز باوملحق شدند و قرامان ازمردم خود هفت هزار جمع کرده برسم منقلای روان شد و قرایوسف بالشگری از مور وملخ افزون ازعقب قرامان درحرکت آمدو امیر شیخ ابراهیم با امراء و عظمای آنحدود بر کنار آب کر خیمهٔ اقامت زده بودند چون ترکمانان در برابر یاغی رسیدند بی تحاشی ازآب بگذشتند و قرامان و خواهرزادگان بسطام بمیان یورت یاغی در آمدند و مردم شیروان گریخته ملك کرج با سواران پای ثبات بیفشردند و قرایوسف که آنحالمشاهده کردفی‌الحال برسر ایشان تاخت‌و گرجیان را در میان گرفته اکثر آن بیدینانرا بقتل آوردند و ملك گرجیان گرفتار شد و بعضی سرداران روی بگریز آوردند و در اینحال امیر شیخ ابراهیم خواست که اسب خود را از خندق که پیرامون اردو کنده بودند بجهاند از مرکب بیفتاد و دست اوبشکست و ترکمانی مجهول باو رسیده اسب و جامه‌اش بستد و امیرشیخ ابراهیم از شدت درد دست حال خود باترکمان گفت و آنشخص فوطه در گردن والی شیروان کرده اورا پیش قرایوسف برد و فرزندان او مثل غضنفر و اسدالله و خلیل الله و منوچهر و عبدالرحمن و نصرالله و هاشم و ارکان دولت او چون قاضی بایزید و امیر هوشنك با اولاد اسیر و دستگیر شدند و همچنین طبیب و منجم و گوینده و دیگر ملازمان شیروانشاه را گرفته پیش قرایوسف آوردند و آنچه از اعیان بودند برحسب فرمان مقید شدند و چون عامه لشگرشیروان درآن جنك زیادتی‌ننموده‌بودندقرایوسف‌حکم کرده که‌ایشانرا تعرضی‌نرسانندومردم گرجستان که گرفتار شده بودند همه را بقتل رسانیدند و ملك گرج را درمجلس حاضر

ساخته چون از بشرهٔ او آثار تمرد مشاهده کردند پیر بداق یك ضرب باوزد و قرا یوسف نیز ضربی زده مهم اورا کفایت کردند و قرا یوسف امیر شیخ ابراهیم و اولاد و اتباع اورا مقید کرده بتبریز برد و چون اهالی تبریز از شیخ ابراهیم راضی و شاکر بودند هر کس از ایشان که در مجلس قرایوسف راهی داشتند نکوئی حسن معاش اورا بعرض رسانیدند و امیر شیخ ابراهیم پادشاهی شیرین سخن و عیاش بود و بصحبت ارباب حسن و ملاحت میلی تمام داشت و پیوسته کلمات ندیمانه ازوی بقرایوسف می رسانیدند و چند نوبت امیر شیخ ابراهیم کسان بخدمتش فرستاده باموال جزیل وعده داد و امیر قرایوسف مردی صاحب کرم و با مروت و ساده دل بود و از سر جرایم عظیم بسهولت می گذشت و امیر شیخ ابراهیم از در تملق و عذر خواهی در آمد و کدورت قرایوسف بصفا تبدیل یافت و امیر شیخ ابراهیم اموالی که از زمان یزد جرد بن شهریار درخزانهٔ آبا واجداد او موجود بود فرمود تا از قلاع آورده همه را فدای عرض و نفس خویش گردانید و دیگر جواهر و نقود قبول فرمود که بدهد و قرایوسف در مقام عنایت آمده گفت با وجود آنکه از شیخ ابراهیم انواع حرکات ناشایست بدولت ما صادر شد اگر ازوی عفو کنیم واورا بحکومت شیروان روان سازیم هر آینه صیت مردی و مروت و کرم مادر اقطار آفاق انتشار یابد و حسن اشفاق و مراسم اخلاق ما برعالمیان روشن گردد و اینسخن را قرایوسف درمجلس خاص با ارباب اختصاص میگفت و مقارن اینحال کسی اززبان امیر شیخ ابراهیم بعرض رسانید که خدمتش می گوید که دست من بسیار درد می کند اگر جرعهٔ از فیض فضل خویش بکام این بنده خاکسار حواله فرمائی شاید که وجع اندکی تسکین یابد

بیت

اگر شراب خوری جرعهٔ فشان برخاك　　از آن گناه که نفعی رسد بغیر چه باك

و این شخص امیر قراء اتابك پیر بداق بود که امیر شیخ ابراهیم را نگاه میداشت قرایوسف فرمود که اورا بمجلس حاضر سازند و چون والی شیروان در آمد او را ایاغ دادند واو چندان سخنان دلپذیر برزبان آورد که قرایوسف شیفتهٔ او شدوهم

درآن مجلس فرمود که بند ازپایش بیرون آوردند و اورا در پهلوی خود بنشاند امیر قرایوسف پیر بداق را نیز طلب کرد واو برحسب فرمان آمده با امیرشیخ ابراهیم‌کاسه‌داشت‌دراین‌اثناء اخی قصاب و اصول واعیان تبریزنثارهاآورده‌و باامیر قرایوسف ملاقات کردند و گفتند که هرچه‌امیر شیخ ابراهیم از نواب دیوان‌قبول کرده است ما متضمن میشویم که آنراادانمائیم مشروط‌آنکه حکم شود که‌ارباب حوالات در عوض‌زر اجناس بگیرند و امیرشیخ ابراهیم‌مبلغ هزار و دویست‌تومان قبول نمود و قرایوسف ملتمس ایشان مبذول داشت و روز دیگر درباب حکومت امیر شیخ ابراهیم نامهٔ نوشتند مضمون آنکه ما حکومت‌شیروانرا از حدودشکی تا دربند باب الابواب ازبلاد بقاع بدستوری که پیشتر امیر شیخ ابراهیم متصرف بود باو ارزانی داشتیم باید که هیچ آفریده در آنولایت بخلاف‌حکم‌او دخل نکنند و امیر شیخ ابراهیم داروغگان وضابطان‌بولایت شیروان فرستاده‌ازدیوان‌قرایوسف بروات براخی قصاب و جمعی که ضمان شده بودند می‌نوشتند و ایشان رخوت و اقمشه بمحصلان میدادند و بروات‌بجنس پیش امیر شیخ ابراهیم می‌بردند ونوشتها از او برمال مملکت می‌ستاندند و در اندك زمانی آن وجه را دادند و امیر شیخ ابراهیم درآنزمان‌حریف‌وانیس قرایوسف بود و چون‌فصل‌بهاررسید رخصت‌انصراف یافته بجانب ولایت خودباز گردید

ذکر نهضت امیرزاده سعد وقاص از بلدهٔ قم و رفتن قرایوسف

در عاشر ربیع الاول سنهٔ ثمان عشر و ثمانمائه عرضه داشت امیرزاده سعد وقاص از جانب قم بپایهٔ سریرخاقان سعید رسید مضمون آنکه امیربسطام جاگیر توجه قرایوسف را بجانب‌سلطانیه‌شنیده وپسر خود را آنجا گذاشته‌پیش بنده آمده است و اورا گرفته مضبوط نگاه داشته‌ام بهرچه حکم شود عمل نمایم این بمزاج اشرف خاقان سعید گران‌آمده‌فرمود که بسطام تربیت کردهٔ ماست چون دشمن‌قصد او کرده پناه بولایت ما آورده سزاوار آنست که بمال و لشگر مدد او کنیم اخذ و

قید او در نظر عقل بعید و بدیع مینماید باید که چون نوشته باو رسد بیتوقف او را مطلق العنان گردانیده بواجبی رعایت کند و مقرر شد که اردشیر تواچی پیش امیر زاده سعد وقاص رود و در این اثناء طایفهٔ از مردم مفسد بیعاقب باشاهزاده گفتند که پیشکشی مثل بسطام داری هیچ به از آن نیست که بخدمت قرایوسف روی و پای برمعارج سروری‌ومهتری نهی و او مدت‌العمر ازتو ممنون خواهد شد و میرزا سعدوقاص بسخن آنجماعت فریفته شده قتلق خواجه را بضبط آغروق‌درقم گذاشت و بسطام را گرفته باسیصد سوار قدم دربیابان ادبار نهاد و چون بمقصد رسید امیر قرایوسف شرایط اعزاز و احترام بجای آورده باشاهزاده گفت

بیت

تو سروی بسوی چمن آمدی		سوی خانهٔ خویشتن آمدی

وباستظهار امیرزاده سعد وقاص قرایوسف طمع در ولایت عراق عجم کرد وبسطام را گذاشته تربیت فرمودو شاهزاده در آنجا میل اقامت نموده و قرایوسف پسرامیر بسطام را بجانب قم روانکرده تا حرم‌محترم میرزا سعدوقاص را بآذربایجان رساند و چون شاهزاده خواتون آغا بیکی بنت امیرزاده میرانشاه که بانوی عاقلهٔ بود شنید که اخی فرح نزدیك رسید باخود اندیشید که سعدوقاص غلط فاحش کرده که پناه بدشمن برد اگر ما بآنجانب برویم ناگاه تراکمه قصد او کنند حال ما درمیان مردم بیگانه بکجا رسد و تدبیری در خاطر گذرانیده نوکران خود را مکمل گردانید و چون ترکمانان رسیدند بآنجانب همه را گرفتند و جمعی که بنابر تحریك‌ایشان میرزا سعد وقاص روی در بادیهٔ هجران نهاده بود همه رابقتل رسانید و رؤس آنمفسدان را مصحوب نوکر خود شیرزاد پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و آنحضرت مهد علیا را در این امر بسیار تحسین فرمود و شیراز را رعایت نموده شیخ علی نوکر میرزا رستم را همراه او ساخت با استمالت نامه روانهٔ جانب قوم گردانید

ذکر مخالفت میرزا بایقرا بتحریك میرزا اسکندر و قتل میرزا اسکندر بفرمودهٔ دیگر برادر

چون میرزا رستم برادر خود میرزا اسکندر را میل کشید حضرت خاقان اورا ببرادر کوچك او میرزا بایقرا سپرد تاخدمتش را در ظل شفقت ما وی داده از حال وی نیك بـا خبرباشد و میرزا اسکندر را با وجود آنکه چنان واقعهٔ روی نموده بودپیوسته باخودخیال سلطنت می بست ودر مقام فتنه انگیزی قدم مینهادوچون بواسطهٔ رفتن امیرزاده سعد وقاص بجانب یاغی مملکت قـم وکاشان تاحدود همدان بهم برآمد میرزا اسکندر فرصت‌غنیمت شمرده بابرادر خود میرزا بایقرا گفت که بعد از این در این سرحد اقامت متصور نیست چه‌لحظه فلحظه امیرزاده سعد وقاص بالشگر ترکمان عنان ریز پیدا خواهد شد و آنزمان مجال گریز نخواهد بود و جمعی را انگیز کرد که میرزا بایقرارا برآن‌داشتند که عازم شیراز شود و میرزا بایقراسخن غرض خواهان شنیده باتفاق‌میرزا اسکندر متوجه فارس گشتند ومراد نام نوکرمیرزا اسکندر ازعقب بجانب‌اصفهان گریخت و کیفیت حادثه را بعرض میرزا رستم رسانید و میرزا رستم خواست که عقب جمعیت ایشان گسیخته گردد لاجرم جمعی‌را بر سرراه فرستادو رستمیان در حوالی جربادقان بمخالفان رسیدند و از ضعف طالع وبخت بدبلکه از ارادهٔ احدصمد میرزا اسکندر بدست لشگریان میرزا رستم گرفتار شده اورا باصفهان بردند و میرزابایقرا را بدین سبب فتوری درعزیمت پیداشد و چند روز در کندمـان توقف نمود وچون خبر مخالفت میرزا بایقرا و توجه اوبجانب شیراز مسموع میرزا ابراهیم سلطان گشت بعد ازتقدیـم مشورت نوکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند چون سونج خواجه و مزیدو اردوان وغیرهم را گرفته بند کرده مصحوب معتمدی روانه خراسان گردانید و ایشان چون بخانهٔ چش که‌میان ابرقو و مشهد ما در سلیمانست رسیدند بندهـا را شکسته و موکلانرا کشته‌بگندمان پیش‌میرزا بایقرا رفتند و شاهزاده را برتوقف و تاخیر ملامتها کرده‌ندومیرزا بایقرا چون هوس جهانگیری درسرش بودباردیگر

لوای جلادت برافراخت و میرزا ابراهیم سلطان لشگرها مرتب ساخته باستقبال از شیراز بیرون آمده در نواحی بیضاشیران بیشهٔ هیجا بهمرسیده صف کشیدند و چون تنورحرب گرم گشت بعضی از ملازمان میرزا ابراهیم سلطان مانندمسعودشاه شول وغیره بجانب میرزا بایقرا رفتند و زمرهٔ ازعراقیان نیزآهنك مخالفت راست کردند و میرزا ابراهیم سلطان که اینمعنی را دریافت عنان بجانب شیراز تافت و شب بشهر درآمده والدهٔ خود طوطی آغا را با خزانه آنچه توانست بر گرفت وتا ابرقوه در هیچ مکانی توقف ننمود میرزا بایقرا صباح جمعه بدروازهٔ اصطخر آمد وتا چاشتگاه سواره بایستاد سادات و قضات ودستاربندان و کلویان شهر بنابرضرورت بقدم استقبال بیرون آمدند و شاهزاده را باعزاز واکرام تمام بشیراز درآوردند و چون خبر استیلاءِ میرزا بایقرا در اصفهان بسمع میرزا رستم رسید میرزا اسکندر راکه منهج آن فتنه بود ازمیان برداشت

ذکر توجه حضرت خاقان سلیمان مکانی بجانب تختگاه

سلیمانی نوبت ثانی

چون خبر مخالفت میرزا بایقرا بسمع همایون حضرت خاقان سعیدرسید رای عالم آرای اقتضای آن کرد که پیش ازآنکه قوت او شود تدارك آنمنهم نموده آید وبامضاءاین عزیمت امیر جلال الدین فیروز شاه رابا بهادران کینه‌خواه از راه بیابان یزدبعراق فرستاد تادر ظل رایت میرزا ابراهیم سلطان جای گرفته دردفع خذلهاسعی نمایند و امیرغیاث الدین شاه ملك را بجانب ری ارسال نمود که باامراءِ که درآنحدودند پیوندندوباتفاق طرق فتنه و شورش را مسدود گرداند وفرمان قضامضا شرف نفاذ یافت که امیر شیخ لقمان برلاس بقندزو بقلان رفته ولشگر های آن نواحی راجمع آورده باردوی اعلا رساند وچون جنود ظفر ورودبردرگاه عالم پناه مجتمع شدند حضرت خاقان سعید در هفدهم جمادی الآخر پای مبارك در رکاب ظفر انتساب آورده از دارالسلطنه هرات نهضت فرمود و درمزار متبرك جام از فرستادگان

قرایوسف جاسوسی گرفتند واحوال عراق عجم و آذربایجان معلوم کردند ودر اینولاقاصد میرزا الغ بیك از جانب سمرقند رسید معروض داشت که محمد خان پادشاه مغولستان بعالم بقا خرامید و نقش جهان خضر خواجهٔ اغلان را بجای او بنشاندند وچون اعلام ظفرفرجام بجانب بسطام رسید امیر سیدعلی کیادر صحبت امیر علاءالدین علیکه بپایهٔ سریر اعلاآمده بعنایت سر افراز شدواز برای نسق لشکر بولایت‌خود مراجعت کرده‌و امیر حسن‌کا ازقلعهٔ فیروز کوه باردوی گردون شکوه آمد ومعصوم برادرامیر بسطام جا گیرازطرف اردبیل رسیدوحالات آذربایجان وقرایوسف ترکمان مشروح معروض‌داشت وفرمان قضامضا نفاذ یافت که‌امراء که در حدودری بودندبجانب شیرازتوجه نمایند وهمچنین حکم‌شد که امیر فیروز شاه در رکاب میرزا ابراهیم سلطان روان شود و هر دو سپاه‌درعین دولت و اقبال متوجه مقصد شدند

بیت

بدین گونه‌رفتند تا قصر زرد   زگرد سپه شد هوا لاجورد

ومیرزاابراهیم سلطان‌چنانچه مقررشده‌بود بالشگرهای بی‌پایان عازم‌شیراز گشت وچون میرزا بایقرا ازاینمعنی آگاه‌شد درمضیق تفکر واندیشه افتاده گاهی خودراتسلی‌میداد که‌ممکن نیست‌که آنحضرت بنفس همایون آمده باشد وچون میرزاابراهیم سلطان بحوالی شیراز رسیدمیرزابایقراچهار دیوار شهر راپناه‌ساخت وموکب خاقان‌سعید بحدود قم وکاشان رسیده ازآنجابجانب‌اصفهان رفت‌ودرآن موضع قاصدمیرزا براهیم‌سلطان آمده‌معروض‌داشت که‌میرزابایقرادرشیراز سپرممانعت درروی کشیده‌متحصن گشته‌از استماع اینخبرفرمانفرمای بحروبرازموضع‌مهیار برسبیل ایلغارروی‌توجه‌بملك فارس‌نهاد وبعدازطی‌مراحل‌چترهمایون‌فال‌سایهٔ‌اقبال‌بر ظاهر شیرازانداخته عرصهٔ‌بانزهت‌میدان سعادت‌محل‌سرادق عظمت وحشمت گشت وچون میرزابایقراازوصول رایت‌نصرت‌شعارخبردارشد حیرت‌ودهشت‌برضمیرش استیلایافت وکس‌پیش‌غیاث‌الدین بایسنقرفرستاده التماس‌نمود که‌درپایهٔ سریراعلا زبان‌خجسته بشفاعت او گشاید شاهزادهٔ جوان‌بخت ملتمس اومبذول داشته بعرض خاقان سعید

رسانید که هرچند ازمیرزا بایقرا حرکات ناشایست صادر شده اماتاعاصی مرتکب معاصی نشود مضمون العفو عند القدرت که بهترین ملکاتست بوضوح نه پیوندد و اکنون اگر رخصت شود اورا باتیغ و کفن بدرگاه پادشاه زمین وزمن آورم و آنحضرت مسئول فرزند خود باسعاف وانجاح مقرون داشته اززلات میرزا بایقرا درگذشت اما دوسه کس راالز مردم بدآموز معروض آتش خشم جهانسوز گردانید وخاص ازبرای نفع عام بیاسا اختصاص داد.

ذکر بعضی ازوقایع متفرقه وتفویض ایالت عراق عجم بمیرزا الیاس خواجه

چون میرزا بایقرا ازغایت شرمندگی و کمال انفعال مجال نداشت که دیگر بملازمت حضرت خاقان سعید ستوده خصال اقبال نماید واقامت اودرآن مملکت مقرون برضای سلطنت نبودرای عقده گشای آنحضرت اقتضای آن کرد که اورا بجانب گرمسیر و قندهار فرستد تاروزی چند درمصاحبت میرزا قیدو باشد وخدمتش را بمعتمدی سپرد وروانه آنصوب گردانید وموکب همایون بشیراز آمده حکم شد که امراء بالشگریان که درعهدهٔ ضبط واهتمام ایشانند بعلفخوارها روند ودراین اثناء حکام لرستان وسرداران شولستان بدرگاه سلاطین پناه آمدند وملک گرگین والی ولایت لار با تحف وهدایای بیشمار بموکب همایون پیوست وآنچه آورده بود بوسیلهٔ امراء کبار معروض گردانید وخدمات اوعز قبول یافته منظور نظرعاطفت گشت وآنحضرت همه را بعنایت بیکران مسرور گردانیدو باقی ماه مبارک رمضان رادر شیراز گذرانید وچون هلال فرخ فال شوال روی نمود حضرت خاقان سعید علی الصباح به نیت اقامت صلواة عیدصباح متوجه مصلی شد.

بیت

خوشانسیم مصلی وآب رکناباد غریب راوطن خویش میرود ازیاد

وچون ولایت عراق عجم باردیگر بفرالتفات خسروانه زیب و زینت یافت حضرت خاقان سعید خواست که ضبط ونسق آنولایت رابسرداری صاحب وجودحواله

فرماید که رعایا در کنف رعایت او زندگانی توانند کرد بعد ازتقدیم مشورت قرعهٔ اختیار برنوئین رفیع مقدار امیرمبارزالدین الیاس‌خواجه بهادر که‌ماحی آثار رستم‌و اسفندیار بود افتاد وزمام مهام‌آندیار درقبضهٔ اقتدار عدالت وشجاعت او قرار گرفت ویرلیغ‌جهانمطاع بنفاذ پیوست که‌مال‌و متوجهات ملك قم‌وکاشان وری ورستمدار تاحدود گیلان دروجه اخراجات لشگریانی که ملازم او باشند مصروف کنندواز مقتضی سویت وعدالت درنگذرند وباسپاهی ورعیت معاش کند بنوعی که یقوم‌الحساب ازعهدهٔ‌جواب بیرون تواند آمد وچون خاطر خطیر خسروجهانگیر ازجانب‌عراق فراغت‌یافت بعزم‌زیارت قطب‌السالکین‌شیخ ابواسحق قدس‌سره‌متوجه کازرون‌شدوازروح مقدس آنحضرت وسایر اکابر استمدادهمت نمودوبراه کول بارهٔدیگر عزیمت شیراز فرمود و کرة بعداخری ایالت آنولایت بفرزند سعادتمند خودمیرزا ابراهیم سلطان ارزانی‌داشت وبعد ازآن رایات نصرت‌نشان ازتخت‌سلیمان بجانب دارالامان کرمان‌درحرکت آمد.

ذکر توجه رایات گیتی ستان بجانب کرمان و

مراجعت نمودن

درنوبت اول که حضرت خاقان سعید متوجه عراق‌و فارس گشت ایلچیان باستحضار سلطان اویس پسر آید کو بکرمان فرستاد اوبنابرآنکه از حکم ولایت شیرازخراب شده بود ودرخزانهٔ اوهیچ نمانده بود که پیشکشی سرانجام نماید در انقیادحکم تعللی‌نمودودست‌دراهالی ومشایخ‌وموالی‌وسوقیه زده‌بهزار زحمت اندك بیلاکی که‌لایق‌ملازمان‌حضرت‌نبودترتیب‌داداوراباردوی‌همایون‌فرستاده‌نوکرسلطان اویس اورادریزدبه‌موقف عرض‌رسانیدومعروض داشت که سبب توقف اوغیراین‌نشد که‌بتهیهٔ‌اسباب‌سفروترتیب تحف‌وهدایا که‌سزاوارملازمان‌آستان‌دولت باشدمشغول گشت‌وعنقریب بدرگاه گیتی پناه خواهدرسید وآنحضرت‌از کمال‌لطف و کرم‌رقم عفوواغماض برجریدهٔ جریمهٔ بی‌ادبی او کشیده عازم‌خراسان گردید ودرنوبت‌دویم که‌حضرت خاقان مملکت فارس وآنولایت را ازدست‌تصرف میرزا بایقرا انتزاع

نموده سلطان اویس مادر خود آغاجه را که بچشم اعزاز واحترام در وی مینگریست بدرگاه پادشاه اسلام روانه کرد و چون در نا آمدن ترتیب نثار و پیشکش را بهانه ساخت وایشان درشیراز سعادت زمین بوس حاصل کردند و آنحضرت ازاحوال سلطان اویس استفسار نموده جواب دادند که در همین چند روز میرسد وچون زمان آمدن سلطان اویس امتداد یافت حضرت خاقان سعید فرستادگان اوراعتاب و مؤاخذات فرمود و اینخبر بسلطان اویس رسیده ازغضب پادشاه اندیشناك شده وملازمان او که از حضیض مذلت باوج عزت رسیده بودند انواع خیالات فاسده دردماغ راه دادند ورایت ظفر نشان ازشیراز بیرون آمده بنواحی سیرجان رسید وبزیارت **قدوة السالکین** شاه شجاع کرمانی رفته استمداد همت نمود وخبر توجه آنحضرت بکرمان متواتر شد سلطان اویس ومقربان ومخصوصان او درورطهٔ حیرت ودهشت افتادند وآخرالامر عالیجناب سیادتمآب امیرشمس الدین بمی قدس سره را جهت شفاعت باردوی همایون فرستاد وحضرت خاقان سعید شرایط احترام آنجناب کماینبغی بجای آورد وسید مشارالیه بتشفع اهالی کرمان زبان گشاده تقبل نمود که اگر پادشاه عدالت شعار لشگریانرا ازخرابی آنولایت مانع آید وعزیمت خراسان فرماید آنجناب بهر وجهی که باشد سلطان اویس را بملازمت برساند وحضرت خاقان سعید درخواست جناب ولایت مآب راقبول فرمود وامراء که بتاخت گرمسیر رفته بودند بازطلبید و ازقصبهٔ سیرجان براه بیابان روی بخراسان آورد وبعد ازطی منازل دراواسط محرم سنهٔ تسع عشر و ثمانمائه دارالسلطنه هرات را ازیمن مقدم خویش رشك گلستان ارم گردانید ودر سال مذکور غیاث الدین بموجب فرمان خاقان سعید در دیوان اعلامهردار شد وتانهایت عمر که صدر دیوان بوجود او مشرف بود بمقتضی **فاحکم بین الناس بالعدل** عمل مینموده

ذکر مصاحبت میرزا میرك احمد و میرزا ایلنکر و آنچه بایشان رسید

چون میرزا میرك احمد بامیرزا الغ بیك گورکان اظهار مخالفت کرده و امراء رابقتل رسانیده خواست که بمغولستان رود حضرت خاقان سعید نامهٔ باو فرستاد

چنانچه مشروح گشت وخدمتش مقارن معاودت خاقان سعید از کرمان بدار السلطنه هرات آمدوشرف تقبل انامل فیاض دریافته ملازم شد امابپیوسته ملازمت میرزا ایلنکر بن میرزا ابابکر راواجب ولازم داشته بایکدیگر بشرب خمر اشتغال مینمودندو نوکران فتنه انگیز عروس مملکت درنظر ایشان آرایش میدادند و شاهزادگان نیز بنظر قبول دروی مینگریستند وصورت این قضیه بمسامع علیه رسید ودر اثناء تفحص اینحال عرضه داشتی ازجانب میرزا قیدوآمد مضمون آنکه میرزا بایقرا باطایفهٔ ازمردم بیعاقبت قصداین بنده کرده وبنده بر آن وقوف یافته ارباب شورش و فساد رابه بئس المهاد فرستادم ومیرزا بایقرا رادراینجانب مضبوط نگاه داشته ام و بر وصول فرمان گوش نهاده امراء وارکان دولت بعرض پادشاه گردون مکنت رسانیدند که مضمون کلمهٔ العقارب کاالعقارب بوصول پیوست وچون شاهزادگان ازحد اعتدال گذشته اگردراین باب اهمال و اغفال رودیمکن که بخاطر اشرف چندان ملال رسد که ازالهٔ آن آسان آسان دست ندهد وباوجود سعی مقربان درهلاك واعدام شاهزادگان حضرت خاقان بدان سخنان التفات نفرمود وفرمود که میرزا میرك احمدبن عمرشیخ بزیارت کعبهٔ معظمه رودومیرزا بایقرا ازآب سند بگذرانندتادرولایت هندقرار گیرد ومیرزا ایلنکر رادر کشتی نشانند تابخت وطالعش بکجاسربرآورد و هریك راچند نوکر برحسب فرمان ملازم شدند وهمه را ازحدود ممالك محروسه بکربت غربت مبتلا ساختند ومیرزا ایلنکر راازممالك نفی کردند وازدیگرشاهزادگان خبرو اثرپیدا نشد وهیچکس ازایشان نشان نداد .

ذکر آمدن امیرشمس الدین بمی ومنسوب داشتن سلطان اویس رابخلف وعده و نامردی

عالیجناب نقابت ایاب امیرشمس الدین بمی که متعهد شده بود که سلطان اویس بن امیرآیدکو رابپایهٔ سریر اعلارساندازکرمان بدارالسلطنه هرات آمد ومعروض رای انورخاقان هفت کشور گردانید که هرچند سلطان اویس را نصیحت کردم که روی بقبله آمال آورد مقبول نیفتادازاستماع این خبر آتش خشم جهانسوز اشتعال

یافته فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که از امراء عظام مثل امیر جهانشاه جاکوو امیرحسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ وغیرهم که ذکر ایشان موجب تطویل میشود باتفاق والی سیستان شاه قطب الدین وحاکم فراه شاه اسکندر نیالتکین با لشگرهای آراسته متوجه کرمان گردند وامراء مذکور وشاهان باچهل هزار سوار نام‌دار عازم آندیار شدند ودر منتصف ماه ربیع الآخر خبر توجه لشگرهای خراسان و سیستان بکرمان رسید سلطان اویس باوجود آنکه هرروز علیق الاغان او را بر اهل بازار قسمت میکردند ودر خزانه مقدار صد دینار کپکی نداشت بر تمرد واستکبار اصرار مینمود وامراء بیچاره را امر فرموده در تحصن شهر ورایت خلاف و عناد بر افراشت وامراء عظام باسپاهی چنان عظیم که هرگز لشگری بآن عظمت بکرمان نیامده بود در ماه جمادی الاول ظاهر کرمان را احاطه نمودند و از جانبین نایرهٔ قتال افروخته گشت ومدت هفتاد روز زمان محاصره امتداد یافت وتمامت ارتفاعات و اثمار وفوا که دربیرون بود ورعایائی که در اندرون بودند باشکمی مانند طبل تهی برسر میزدند وامراء کرمان هریك بردروازهٔ بودند وبروج بر نوکران خود قسمت کرده بودند وبزخم چوب ازارباب صنایع ومحترفه واهل بازار خرج محافظان بروج میگرفتند ودیوان سلطان اویس بهرکس که دیناری گمان میبردند محصل بروی میگماشتند وایشان پیش ترکان چنان بیقدر بودند که از ادانی مغول هزار دشنام میشنیدند وبجز زر حواله کردن بر عایا هنر دیگری نمیدانستند وبالاخره اهل شهر بتنك آمدند وسلطان اویس وسایل انگیخته که اگر خاقان سعید خون بندهٔ بیگناه ببخشد بخدمت مبادرت نمایم وآنحضرت ترحم فرموده گفت که سلطان اویس چند نوبت مقرر کرده گاه عالم پناه می‌آیم ویکبار بوعده وفا ننمود بااینهمه کذب وخلاف اگر درقول خود صادق است و زبانش بادل موافق یکی ازمعتمدان خود را پیش ما فرستد تا لشگر فیروزی اثر ترك محاربه کنند والا امراء از دور شهر برنخیزند تا کمند تسخیر بر شرفات شهر کرمان نیندازند امراء چون رخصت مصالحت یافتند خبر پیش سلطان اویس فرستادند که مصلحت اهل کرمان در آن مینمایند که شیخ حسن

که رکن رکین این مملکت و مقرب تست مصحوب مابدرگاه فلك اشتباه آید تامهم را قراری دهد و سلطان اویس عهد وپیمان بسته شیخ حسن را بیرون فرستاد امراء ازظاهر کرمان برخاسته متوجه دارالسلطنه‌هرات‌شدند وبعدازقطع مسالك بمقصدرسیدندوشیخ‌حسن بوسیلهٔ ایشان شرف پای‌بوس حاصل کرده و پیشکشها بگذرانید والتماس نمود که حضرت‌خاقان سعید باخدای‌عزو علا عهد کند که خلعت‌امان درسلطان اویس پوشاند تا بیدغدغه بیاید و پیشانی استکانت برساحت دولت نهدوآنحضرت قسم‌یاد کرد که‌هیچگونه تعرض‌بسلطان‌اویس‌نرساندوهر که درآن صدد آید اورا منع فرمایدوفرمود که‌اگر سلطان‌اویس متوجه اینجانب شود ازبرادران‌وفرزندان‌نزدما گرامی‌ترباشد والادفع‌او برذمه‌همت‌پادشاهانه‌واجب شود باقی خوده‌اند وشیخ حسن رخصت یافته بطرف کرمان باز گشت وآنچه دیده وشنیده بود بسلطان اویس گفت و خدمتش در دوازدهم شوال متوجه قبلهٔ آمال شد وچون بسرحد خراسان رسید درمنازل ومراحل آنچه مایحتاج الیه بود آماده‌یافت وبعد از چندروز بادلی پرامیدبملازمت حضرت خاقاق‌سعید سرافراز شد وآنحضرت سلطان اویس وسایر محرمان اورا بنواخت وهمه را درمهادامن وامان‌ماوا داد و در اینسال که ولایت کرمان بحوزهٔ تصرف بندگان درگاه آمده نوکران میرزا قیدو با او مخالفت کرده خواستند که او را از میان برگیرند و برادرش میرزا سنجر را بجای او نصب کنند میرزا قید و خود را بکنار کشید وحضرت خاقان سعیدرا معلوم شد امیر نوشیروان برلاس وجمعی دیگر را بدفع اینحادثه نامزد قرموه ومیرزا قید وبردشمنان ظفر یافته بجای خود متمکن گشت و هم در سال مذکور سیدفخرالدین که‌منصب وزارت خاقان سعیدرا باستقلال داشت از نخوت و تکبر برتارك گردون‌قدم مینهاد بنابرسعی خواجه‌داود دراظهار قبایح‌احوال وبی عنایتی‌شاهزادهٔ‌جوان‌بخت میرزابایسنقراز وزارت معزول‌شد وبامراض مختلفه‌مبتلا گردیده نقدجان بقابض‌ارواح دادوتفصیل احوال سیدفخرالدین در تواریخ مذکور است‌ودر تفصیل آن‌زیاده فایدهٔ‌متصور نی

ذکر رفتن شاهزادهٔ عالمیان میرزا سیور غتمش بجانب بدخشان برحسب فرمان

شاه‌بهاءالدین ینکی شاه درچهارم ربیع‌الاول سنهٔ‌تسع عشروثمانمائه‌از جانب بدخشان بدارالسلطنهٔ هرات آمد واز برادران و اقربای خود در پایهٔ سریر اعلا شکایت کرده ودر بیان احوال بدخشان‌وهرج‌و مرج آن مملکت فصلی مشبع بازراند خاطر خطیر آنحضرت که مورد الهامات ملك قدیر بود مقتضی آنشد که ضبط ولایت بدخشان رابیکی از شاهزادگان صاحب وجوه رجوع فرماید وبعد از تقدیم مشورت قرعهٔ اختیار برفرزند صلبی آنحضرت سیور غتمش افتاد و حضرت خاقان سعید اسباب سلطنت آنسعادتمند رادراعلی درجهٔ کمال مهیاداشته زمام‌مهام عرصهٔ بدخشان‌در کف کفایت مخدوم زادهٔ عالمیان نهاد واورا بافوجی ازلشگریان روانه آنصوب ساخت و مملکت بدخشان از فر طلعت آنمهر سپهر خلافت درخشان‌شد ومردم آنجااز حوادث روزگار وجفای‌چرخ دوار امان یافتند وشاه‌بهاءالدین‌ینکی شاه نیز باجازت مراجعت نمود وبعداز غیبت‌سیورغتمش دراندك زمانی اختر برج سلطنت میرزاعلاءالدوله ازافق‌ولادت طالع‌شدونقش بندنگار خانهٔ ابداع اینصورت بدیع برلوح‌هستی بنگاشت

بیت

طلوع کرد بتأئیدحق زبرج جلال بر آسمان شهی‌اخترهمایون فال

ذکر آمدن میرزا الغ بیك گورگان بجانب هرات

مغیث‌السلطنه میرزاالغ بیك گورکان رااشتیاق ملازمت حضرت‌خاقان سعید برضمیر استیلا یافته ازدیار ماوراءالنهر عازم خراسان شد وچون خبر وصول آن جناب متواتر گشت وموکب همایون او بحدود هرات رسید بانوی کبری گوهر شاد آغا وغیاث‌الدین بایسنقرو میرزا محمد جوکی بهادر و امراء واعیان‌واشراف خراسان باستقبال شتافتند وشرایط تعظیم بجای آوردند وجناب میرزاالغ بیك در

نوزدهم ماه ربیع الاخر بدستبوس آنحضرت سرافراز شد حضرت خاقان سعید فرمود تا در آن چند روز جشنهای پادشاهانه ترتیب کردند ودر آخر ماه ایلچیان ختای را که پیش از این بچند گاه آمده بودند طوئی عظیم دادند و آنحضرت مجموع ایشان را غریق بحر انعام واحسان گردانیده و جهت دایمینك خان حاکم ختای بیلاکات و تبرکات ارسال نمود و بآنجماعت سپرده رخصت انصراف ارزانی داشت و هم در آخر ماه مذکور سلطان اویس بن امیر آیدکو را که ازجانب کرمان آمده بود بسمرقند ارسال فرمود ودراوایل جمادی الاول میرزا جهانگیر وامیر جهانشاه را که درآن چندروز ازخوارزم آمده بودند بخلعتهای فاخر واسبان راهوار تفقد فرمود و رعایت ارکان جناب میرزا بایسنقر کماینبغی بجای آورد وبعدازآن عازم سمرقند شدو میرزا محمد جوکی را همراه برد

ذکر توجه رایات نصرت شعار بجانب قندهار

در شهور سنهٔ عشرین وثمانمائه ازجانب گرمسیر خبر رسید که پسر سیفل قندهاری وملك محمد که بموجب فرمان حضرت خاقانی هریك حاکم ناحیهٔ بودند باهم نزاع می کنند واز جهت منازعت آن هردو منازع رعایا در زحمت ومشقت اند وآنحضرت امیرحسن صوفی را بافوجی از لشگریان برای تسکین آن فتنه بجانب گرمسیر روان ساخت وچون امیر مشارالیه بآنجا رسید شنید که شاه اویس پسر علی سلطان تواچی بمحاصرهٔ غزنین مشغولست وسلطان بایزید پسر سیفل بر بعضی از ولایات گرمسیر استیلا یافته وطایفهٔ از مفسدان مردم آنولایت را ازدزدی و حرام زادگی بفغان آورده اند حضرت خاقان سعید دولت یارصلاح درآن دید که قشلاق در آندیار کند وچون میرزا قیدو میرزا بایقرارا نگاهداشته بهندوستان نفرستاده بود آنحضرت قاصدی نزد میرزا قیدو روانه گردانید که چون میرزا بایقرا بجانب هندنرفته اورا بحضور فرستید و حضرت خاقان سعید درواوسط سنبله خیمهٔ حشمت و عظمت برسر پل مالان کشید ودر آن منزل بشرایط دعای استفتاح قیام نمود ودر همان روز کس از پیش میرزا قیدو آمد، که اینك میرزا بایقرا

باردوی همایون پیوست وامر فرمود که‌خضر خواجه ملازم شاهزاده اورا بسمرقند برد ورایات نصرت شعار ازپل مالان در جنبش آمده در سه‌روز بعد بقصبه اسفراز رسید ومیرزا بایسنقر درآنموضع بارەوی اعلا ملحق گردید وبعد از یکهفتـه از آنجا کوچ واقع شده در چهاردهم شعبان کنار آب هیرمن که جهت قشلاق مقرر شده بود معسکر پادشاه زمن گشت وروز دیگر امیر حسن صوفی ازجانب قندهار رسید و امراءِنامدار برسبیل ایلغارسوار شدند وچون حضرت‌خاقان‌سعید نمیخواست که لشگریان بی‌الزام‌حجتی دست تعرض بقتل وغارت دراز کنند واخیاری که‌در میان ایشانند مانند‌اشرار‌در ورطهٔ محنت‌و بلاافتند مولاناصدرالدین ابراهیم را که منصب صدارت بوجود او مزین بود بجانب هـزاره فرستاد تا روسای آنطایفه را نصیحت کندوبخدمت رساند مقارن اینحال رای دولاجین که تربیت کردهٔ‌حضرت صاحبقران مغفور بود بتلقین ملهم دولت بشرف‌بساط بوس مشرف شده مشمـول ایادی واحسان خسروانه گشت و میرزا سیورغتمش باامیر ابراهیم وامیرنوشیروان ازجانب بدخشان‌رسیدند وبموکب اعلا پیوستند وملك قطب‌الدین بلشگر سیستان ملحق شد وسپاهی فزون ازتخمین و قیاس درتحت رایت گردون مماس جمع آمدند وموکب همایون درحرکت آمده بیست ودویم شهر شعبان ظاهر قندهار مرکـز اعلام فیروزی آثار گشت وامراءِ وشاهزادگان جوان‌بخت‌مقرر شدند که بامیرزا بایسنقر برسبیل ایلغار بجانب هزاره روان شوند ودر این اثنامولانا ابراهیم صدر رسیده معروض داشت که کلانتران‌هزاره میرسند وبدین سبب رفتن امراءِ درتوقف افتادو در سیوم ماه مبارك رمضان اعیان غزنین بدرگاه عالم پناه‌آمدند واز جانب میرزا قید و کسی آمده خبر آورد که‌شاهزاده فرارنمود آنحضرت فرمود که‌شاید ترسیده باشد وهیچکس ازعقب نفرستاد ونهم‌ماه کسی‌آمده عرضه داشت کـه در کابل ازمردم میرزا اقیدو کسی رانشان نیست حضرت‌خاقان سعید میرزا ابراهیم را روانه آنصوب گردانیده فرمود که اگر قیدو پیش آید وصلح کند غزنین را باو گذاشته مراجعت نماید والا بضبط آن مشغولشود و بعد از دو روز میـرزا سنجر برادر میرزاقید وباردو آمده بعنایت پادشاهانه اختصاص یافت و امراءِ وسـرداران

هزاره اسبان نامدار فرستاد باج و خراج قبول کردند و آنحضرت درضمان دولت و اقبال بآغروق که در کنار آب هیرمن گذاشته بود مراجعت فرمود روزی آنحضرت بر سمند گردون خرام سوار شده سیر میفرمود که ناگاه ازپشت زین برزمین افتاد و کسری بدست همایونش راه یافت فی‌الحال ایلچیان قمر مسیر درحرکت آمده استاد پیروز کمانگر که در شکسته بندی عدیل و نظیر نداشت از دارالسلطنهٔ هرات باردوی همایون حاضر ساختند و او بجبر کسر دست مشغولشده در آن امر یدبیضا نمود ودر اندك زمانی بصحت‌تبدیل‌یافت‌واز نعمت دنیائی‌چندان بدست استاد پیروز رسید که مدت‌الحیات چهرهٔ آسیب فقر و نیاز و آز ندید

ذکر تفویض وزارت و بعضی وقایع که در

مدت توقف در یورت قشلاق روی نمود ومعاودت آنحضرت

در آن اوان که کنار آب هیرمن مضرب عساکر گردون مآثر بود رای عالم آرای اقتضای آن کرد که منصب وزارت که‌ثانی رتبهٔ سلطنت است مفوض بوزیری صائب تدبیر گردد که‌از عهدهٔ استخراج اموال پادشاه از مملکت داری و رعیت پروری بیرون تواند آمد وبعد ازتقدیم مشورت همکنان اتفاق نمودند که‌این خلعت زیبابر قامت قابلیت جناب آصف صفات دستور اعاظم‌انور خواجه غیاث‌الدین پیراحمد الخوافی چست ودرست است لاجرم حضرت خاقان سعید زمام حل و عقد ورتق وفتق جهانیان در کف کفایت آنجناب نهاد و اوبنوعی دران شغل خطیر شروع نمود که‌هم جانب پادشاه ملحوظ بود وهم ترفیه رعیت مرعی و قرب سه‌سال به‌استقلال وفراغبال بآنمهم اشتغال‌فرمود تاحضرت خاقان سعیددر حیات‌بود گرد ملال برحاشیهٔ ضمیر او ننشست ویکی از وقایع که‌در آن ایام‌روی نمود این‌بود که میرزا علی‌بن میرزا رستم از جانب اصفهان رسیده تحفهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید ودیگر در اواخر ماه مبارك رمضان امیر ابراهیم که بجانب کابل رفته بود بازآمد و معروض داشت که میرزاقید و بکابل رسیده عازم اردوی همایونست ودر این اثناء امیرشیخ لقمان برلاس جهت تحصیل اموالی که هزاره

متقبل شده بودند عزیمت نمود وامیر نوشیروان ویوسف خواجه که برسر جمعی از متمردان رفته بودند بازآمدند والجهٔ فراوان آوردند و میرزاعلی‌بن میرزارستم برحسب اشارت علیه متوجه ولایت خود شده نوازش بسیار یافت و مقارن اینحال بمسامع جلال پیوست که هزاره درادای مال تعلل مینمایند آنحضرت امیر محمد صوفی وامیر موسی را بآنصوب روان فرمود تامتمردانرا تاخته وکارایشانرا ساخته مراجعت کردند و آنحضرت در اوایل بهار عزم معاودت مصمم فرموده روی بمقر عزوشرف نهاد وفرمود که میرزاقیدورا بادلخوشی همراه خود آورند و اگر نیاید الوس اورا تاخته واورا بند کرده بدرگاه عالم‌پناه رسانند وحضرت خاقان سعید حکومت ولایت گرمسیر را بامیرعبدالصمد ارزانی داشت وبجهت کوتوالی قلعهٔ قندهار یکی از معتمدان تعیین شده وموکب‌همایون بعداز قطع منازل بدارالسلطنهٔ هرات نزول فرمود و اعیان آن بلدهٔ فاخره مراسم تهنیت و نثار بجای آوردند و چون رایات فتح آیات درمقر عزخویش قرار گرفت حضرت خاقان سعید ایلچیان قرایوسف وقراعثمان را که پیش از این آمده بودند رخصت انصراف ارزانی فرمود ودر اوایل ربیع‌الاول خبررسید که‌میرزا سعدوقاص که بیموجبی‌ملک قمرا گذاشته بآذربایجان رفته بود چنانچه گذشت درریعان جوانی جهان فانی راوداع نمود و حضرت خاقان سعید برفوت آنشاهزادهٔ پاکیزه صورت تأسف وتحسر بسیار خورد و بغایت ملول ومحزون شده‌مراسم تعزیت بتقدیم رسانید و جمعی امراء که بطلب میرزاقیدورفته‌بودند دراستمالت اومساعی جمیله‌مبذول داشتند وخدمتش رابلطف و عنایت حضرت خاقانی نوید دادند وشاهزاده را چون وفور مرحمت آنحضرت معلوم بود برفور متوجه ملازمت گشت وشرف تقبیل انامل فیاض حاصل کرده بعنایت بیکران مخصوص آمد

ذکر توجه امراء والیشان بجانب ولایت بدخشان

چون چند روز از وصول حضرت خاقان سعید بدارالسلطنه هرات بگذشت از جانب بدخشان خبر رسید که شاهان آنجا علم طغیان برافراخته اندوم ازتمرد

وعصیان میزنند آنحضرت سیداحمد الب قرانرا که برسوم رسالت دانا بود بآنصوب
فرستاد وسید احمد ببدخشان رفته پادشاهان بدخشان را ملاقات کرد وچندان که از
وعدووعید سخن راندمفید نیفتاد لاجرم باز گشت و بپایهٔ سریر اعلا آمد وصورت اصرار
آنجماعت برتمرد واستکبار معروض داشت آنحضرت فرمانداد که امیر شیخ لقمان برلاس
وامیر ابراهیم وامیر جهانشاه ودیگر سرداران لشکرهای قندز و بقلان وارهنك جمع
آورده دررکاب میرزا سیورغتمش عزیمت بدخشان نمایند وامراء مذکور روان شده
ببلخ رسیدند شاه بهاءالدین که راس ورئیس شاهان بود از جانب بدخشان آمد
امراء بااو گفتند که کلانتر شاهان توئی اگر قبول میکنی که مال آنولایت چنانچه
درزمان حضرت صاحبقران مقرر بود بخزانهٔ عامره رسانی ماشفاعت نمائیم که حضرت
خاقان سعید حکومت آن مملکت را بتوارزانی دارد شاه بهاءالدین گفت اوقات
من بطاعت وعبادت مصروفست وبرادروپسر من صاحب اختیار آن مملکت امراء ایلچی
پیش ایشان فرستادند وبرادروپسرش جوابی مقرون بصواب ندادند امراء کیفیت حال
معروض ایستادگان پایهٔ سریر اعلا گردانیدند وفرمان عالی نفاذ یافت که شاه بهاءالدین
را بهرات فرستند وامراء بجانب بدخشان روند وتامهم مخالفان بقطع نرسانند معاودت
ننمایند وامراء بموجب فرمان متوجه بدخشان شدند ومیرزا الغ بیك پنجهزار سوار بمدد
فرستاده بایشان پیوستند وچون نوئینان ولشگریان بموضع کشم رسیدند پسر شاه
بهاءالدین که ازقلت تدبیر اظهار مخالفت وعناد میکرد سیلاب بلا را برخود محیط یافت
واز کردار خود پشیمان شده جناب ولایتمآب خواجه تاج حسن عطار را که ازاعاظم ارباب
ایقان وعرفان بود شفیع ساخت وپای دردایرهٔ اطاعت وانقیاد نهاد جناب قدوة العرفا باامراء
ملاقات فرمود وسخن مصالحه در میان آورد وامراء شفاعت جناب حقایق پناهی راعرضه
داشت ملازمان قوایم سریر خلافت مسیر گردانیدند آنحضرت شفاعت خواجه تاج الدین
حسن را بحسن قبول تلقی فرموده ازسر جرایم بدخشانیان در گذشت ورقم عفو بر جرایم
عصیان ایشان کشید وشاهان تقبل نمودند که مال معهود را بخزانه عامره رسانند وامراء
مراجعت نموده حکومت بدخشان برایشان قرار گرفت

ذکر اخذ و قید میرزا قیدو بنا بر مخالفت و عصیان

چون میرزا پیر محمد جانگیر بغدر پیرعلی تازو جمعی خانیان کشته گشته حضرت خاقان سعید کشندگان اورا بانواع عقوبت و نکال سزا داد و حکومت بلخ را بپسر میرزا قیدو عنایت فرمود و چون اعوان و انصار او پیدا شدند آنحضرت مملکت قندهار و بلاد سند تا حدود هند بروی مسلم داشت و علم دولت او چنان بالا گرفت که پیش والی هندوستان فرستاده پیغام داد که اگر دوام ملك و حکومت میخواهی باید که ازحدود قنوج تا مولتان سکه و خطبه بنام و لقب ما موشح گردانی و با وجود آن حضرت بدین نوع جسارت اقدام نمود در آن هنگام که موکب ظفر آثار در گرمسیر و قندهار قشلاق فرمود میرزا قید و انعام و احسان حضرت خاقان سعید را فراموش کرده جای خود باز گذاشت و از شرایط خدمت مباعدت جسته طریق بیگانگی پیش گرفت و چون آنحضرت معاودت نموده امراء که مامور بآوردن میرزا قیدو بودند خدمتش را از بأس سطوت ایمن گردانیدند تا او بی دهشت روی بدرگاه عالم پناه آورده شرف پای بوس دریافت و ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گشت چنانچه سمت گذارش یافت و چون چند روز در دار السلطنهٔ هرات باعزاز و احترام بگذرانید جمعی از مفسدان بدآموز ازطریق تسویلات شیطانی دردماغ شاهزاده جای دادند و آواز ضعف طالع و بخت بددر نوزدهم رجب از هرات گریخته آنحضرت فرمود که میرزا بایسنقر با بعضی از بهادران بتکامیشی اوروان شدند و همچنین امیر حسن صوفی ترخان و امیر قربان شیخ بموجب فرمان بانزار رفتند و میرزا قیدو نیم شب بقریهٔ توران در آمد و نوکران شاهزاده خواستند که اسبان نوکران داروغه بوته را بگیرند نتوانستند و داروغه بوته دانست که میرزا قیدو رو بگریز دارد و قاصدی بقصبهٔ او به فرستاد از کیفیت حادثه اعلام دادو میرزا قید و صباح بحدود او به رسید چون معلوم کرد که رندان از حقیقت حال آگاهند محل توقف ندید و بسرعت هرچه تمام تر عزیمت نمود خواجه نظام الدین که ضبط ولایت تعلق باو میداشت باطایفهٔ ازعقب درحرکت آمد و شاهزاده زمان بزمان ایستاده بجنگ مشغول میشد و هردو گروه جنگ کنان میرفتند تا بقصبهٔ ناب رسیدند

ومیرزا قیدو درپناه دیواری کمین کرد تانظام‌الدین شیرازی واوبهان اودر گذشتند ناگاه بر ایشان تاخت ومجموع را پراکنده ساخت ونظام‌الدین زخمدارشد و میرزا قیدو متوجه‌قریه سبز گشت ومردم آنجانیزواقف بودند وملک قطب‌الدین سرراه گرفته جنگهای عظیم کردوبهلولرا که‌عمدهٔ ملازمان قیدوبود بقتل‌آورد ومیرزا بایسنقر ، هنگام چاشت بقصبه اوبه‌رسید و پهلوان محمود ورنـدان آثار پهلوانی بظهوررسانیده ناگاه رایت فتح‌آیت میرزا بایسنقر سایهٔوصول برمعرکه انداخت ومیرزا قیدومتحیر وسراسیمه شده ازاسب فرود آمد وبتقدیر ملک حی قدیر رضا داد ودست به‌بندداد وامیرقربان شیخ اورابسته پیش آورد و بـاقی مخالفـان فرار نمودند ومیرزا بایسنقر حکم کرد که‌هیچکس راتعرضی نرسانند اما صدرجهـان که‌خمیر مایهٔ فتنه وفساد بودبیاسا رسانیدندوشاهزاده بعداز ظفرو نصرت معاودت نموده میرزا قیدورا مقید بدرگاه‌عالم پناه آورد وحضرت خاقان‌سعیدبمراسم شکر وسپاس ملک حمید قیام‌نموده درباب مجرمان بفتوای ائمه اسلام‌وشرع شریف عمل نمود ومیرزاقیدو رادرقلعه اختیارالدین‌محبوس‌فرمود ورتبه بعضی که‌درآن یورش کارهای مردانه کرده‌بودند بذروهٔعیوق رسانید وچون‌خاطر خطیر حضرت خاقان از جانب میرزاقیدو فراغت یافت تمامت ولایات که‌تعلق بشاهزاده میداشت ازکابـل وغزنین وقندهار وافغانستان وغیرذلک برسم‌سیورغال بفرزند ارجمند میرزا سیور غتمش ارزانی داشت وآنجناب باطبل‌و علم وحشم وعبید وخدم‌بآنصوب رفته‌متصدی ضبط مملکت وحکومت گشت .

ذکر رفتن حضرت خاقان سعید بمشهد مقدس و معاودت بهرات

حضرت خاقان‌سعید بنابرعقیدهٔ که‌با خاندان طیبین و طاهرین علیهم‌السلام داشت عزیمت جانب مشهدمقدس رضویه علیه‌السلام‌و التحیه جزم‌فرمود وباراداتی تمام پای‌همایون‌دررکاب‌نصرت انتساب آورده‌روی توجه بآنصوب نهاد و چون بآنموضع رسیدشرایط زیارت‌بجای‌آورده وصلات‌وصدقات‌بمستحقان‌ومجاوران رسانیدوقندیلی

را که ازپانصد مثقال طلا باشارت علیه ساخته وپرداخته بودند فرمود که در گنبد مرقدآویختند وپیش ازاین بانوی عظمی گوهرشاد آغادر جوار قبهٔ بزرگوار امام هشتم علیه السلام مسجدی جامع بنانهاده بود ودراین اوقات نزدیك باتمام رسید و این عمارت بتکلف وتزئین درنظر پادشاه روی زمین بغایت مستحسن نموده شرف محمدت ارزانی داشت وحضرت اعلاخاقانی درمدت اقامت در آنصوب چهار باغ وسرائی درطرف شرقی مشهد طرح انداخت واستادان چابك دست درهمان چندروز باتمام رسانیدند که تاهر گاه چون موکب همایون بدانجا رسد منزل آماده ومهیا بودو آنحضرت ازمشهد مقدس متوجه طوس شد وبزیارت مشایخ واکابر آنجا فایز گشت وانواع صدقات در بارهٔ درویشان بتقدیم رسانید و ازآنجا بجانب دارالسلطنه هرات معاودت نمودو باغ زاغانرا ازفرمقدم خویش نمودار روضهٔ رضوان ساخت ومقارن اینحال باردیگر ایلچیان ختای باتبرکات ونفایس فرح افزای ومکتوب و ایمنك خان که مبنی بریگانگی واتحاد بود رسانیدند و تفصیل احوال فرستادگان در تواریخ مبسوطه مسطور است واردشیر نوائی که پیش ازاین برحسب فرمان مصحوب ایلچیان ختای که پیش ازاین آمده بودند بآنجارسید ودرآنولا مصحوب این جمع باز آمدو یکی ازمخدرات خاندان خانی راجهت امیرزاده سیور غتمش خواستگاری نمود وچون ایام جشن وسورولهو وسرور بنهایت انجامید وحضرت خاقان سعید جمعی را که دررکاب مهدعلیا آمده بودند بصنوف نوازش وانعام خوشنود وتوانگر ساخت و زیادت برمطموع ایشان همه را بنواخت وآنجماعت رخصت انصراف یافته مراجعت نمودند وفرمانفرمای خراسان وعراق بلکه اکثر معمورهٔ آفاق آنزمستان رادرباد غیس قشلاق فرمود وبعدازتقدیم مشورت رایها برآن قرار گرفت که بعدازتهیه اسباب یورش جهت دفع تراکمه متوجه اران و آذربایجان شوند .

ذکر توجه حضرت خاقان سعید بجانب آذربایجان وظفر یافتن براعداء بتائید ملك منان

باعث براین یورش آنشد که پادشاه جهانیان صدیق را پیش قرایوسف فرستاده

واورابر اطاعت وموافقت دعوت فرمودوصدیق بآذربایجان رسیده پیغام بگذارد واز قرایوسف آثار سرکشی وعناد ملاحظه نمود واجازت معاودت یافته بپایهٔ سریر اعلا آمده بعرض همایون رسانید که قرایوسف چنان استبداد در دماغ دارد وخودرا ازسلاطین ذوی الاقتدار میشمارد و گردنکشان اطراف سر برخط او نهاده‌اند وحصن حصین ساخته وقلاع متین پرداخته ذخایر فراوان بدآنموضع برده وآن بقاع رابمردم جنگی سپرده واز آنزمان که میرزا میرانشاهرا آنواقعهٔ هایله روی نموددر خیال حضرت خاقان پیوسته میگذشت که لشگر بآذربایجان کشد و قرایوسف را گوشمالی بسزا دهداما بسبب حوادثی که دراطراف ممالك محروسه روی نمود این عزیمت درحیز تأخیر وتعویق ماند ودرآن اوان که خاطر خطیر خسروجهانگیر ازدغدغهٔ مخالفان جمع بودوچمن مملکت ازخار تعرض اهل عدوان پیراسته چون خبر صدیق بمسامع جلال پیوست اندیشه آنحضرت تازه شد وفرمان قضامضا صادر شد که تواچیان بتفحص لشگر مغول شوند وعساکر گردون مآثر بمیعاد مقرردر موضع معین جمع آیند و بـاشارت علیه ابواب خزینه مفتوح گشته مال موفور در مرسومات متجنده اتفاق رفت وامرشد که ملازمان آستان دولت آشیان بترتیب اسباب محاربه و مجادله اشتغال نمایند وسی هزار جبه متکمل باآنچه سپاهیانرا بدآن محتاج است ازنیزه و شمشیروغیر ذالك بمعسکر همایون رسانیدند ویرلیغ جهانمطاع بنفاذپیوست که میرزا الغ بیك بضبط وربط ممالك ماوراءالنهرمشغول باشداماده هزار سوار از لشگر آندیار باردوی همایون فرستد ومیرزا سیورغتمش بدستور سابق درولایت گرمسیر وقندهار اقامت نموده وامیرسیدی احمدترخان درخراسان بحکومت مقرر شدوحضرت خاقان سعید درپانزدهم شعبان ازدارالسلطنه هرات نهضت فرموده وامیرشاه ملك که ازجانب خوارزم آمده بود عزبساط بوس دریافت وخدمتش باتفاق امیرحسن صوفی ترخان برسم منقلای روان شدند وموکب ظفرنشان چهارم رمضان که موافق اول میزان بوددرجنبش آمدواز ممالك محروسه سوای ماوراءالنهر پانزده هزار سوارو پیادهٔ تازیك ملازم شدند ودوازدهم ماه مذکور بولایت جام رسیده شرایط زیارت شیخ الاسلام احمدجام قدس سره بتقدیم رسانیدواز آنجا درضمان حفظ ونصرت یزدانی سوار

شده درحرکت آمدو درهشتم رمضان مواکب منصور شکار کنان ازنیشابور عبور نمود ومیرزا بایسنقر مقدمه سپاه فیروزی اثر گشته بیست ونهم ماه قصبهٔ بحرآباد از وصول موکب همایون غیرت فزای تختگاه فریدون گشت و آنحضرت بسعادت و اقبال بزیارت شیخ سعد الدین الحمولی قدس سره استسعاد یافت ودرآن فرخنده مقام بوظایف عید صیام قیام نموده ششم شوال درضمان حفظ وعنایت ملك ذوالجلال در مرغزار خوقان سراپردهٔ اقبال فرافراشت وازروح بزرگوار شیخ ابوالحسن خرقانی استمداد نمود ودرهفتم شوال بسرمرغزارسلطان العارفین بایزید بسطامی حاضر آمده مراسم نثار بظهوررسانید وعاشرشوال دامغان مضرب خیام سپاه ظفرنشان گشت ودر آنمنزل چندزنجیر فیل که درولایت مازندران بودهریك بضخامت کوهی باردوی همایون آوردند ولشگرهای نساوخوارزم وباورد وسلمقان ودامغان و جرجان و مازندران بموکب اعلاپیوستند وچهاردهم ماه چترظفر نگار سایهٔ وصول برسمنان انداخت وآنحضرت شرط زیارت سالك مسلك عرفان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی بجای آورد ودر آنمکان لشگرهای سیستان وفراه وعرصهٔ گرمسیر و قندهاروغزنین وکابل ضمیمه سپاه ظفرپناه شد ودراثناءِ این اوقات امیرالیاس خواجه باسرداران قم وکاشان بعززمین بوس فایز گردیدند وبیستم شوال ازدره نمك عبور نموده بحدود ری درآمد وقریب دورامین فرودآمدند ودرآنحدود شاهزادهٔ جوان بخت میرزا ابراهیم سلطان باجنود فارس تشریف آورده بعنایت و عاطفت خسروانه سرافرازشد ومیرزا رستم ازطرف اصفهان بالشگر فراوان وامیر چقماق ازصوب یزد وامیرعناشیرین ازکرمان باردوی اعلاملحق شدند وچندان مردم جمع آمدند که محاسب وهم ازتعداد ایشان بستوه آمدوامراءِ چندروز احتیاط لشگرها کرده دویست هزارسوارجرار درحیزشمارقرار گرفت ودفتراسامی ایشان بموقف عرض رسانیدندو ازآنجا قرایوسف باسپاهی جرار همه شمشیرزن ونیزه گذاردر مقام عناد و استکبار اصرارنموده واصحاب رای وفرهنگ وفارسان میدان جنگ درمقام تحیر و تفکر افتادند وهرکس را خیالی درسرواندیشه درضمیر پیدا شدچه قرایوسف باکمال شجاعت وبهادری استعداد حرب بروجه اتم داشت وسپاهی رزم آزمای باآسمان آسوده

درظل رایت اومجتمع بودند وجریك منصور راه دور پیموده بااسبان لاغر و ضعیف چندان مسافت دیگر میبایست قطع نمود وفصل زمستان نزدیك رسیده بود اما طایفهٔ که بکرات مشاهده فرموده بودند که بنیروی دولت قاهره مهمات کلیه وجزویه مشکله برسبیل سهولت بقطع و فیصل پیوسته و برموجب دلخواه هواخان اوسر انجام مییافت هیچ دغدغه بخاطر راه نمیدادند وپیشتر ازاین امیرشاه ملك نوکری از پیش خود بجانب قرایوسف فرستاده پیغام داده بود که مردخردمند باید که از آنچه بشآمت وملالت منجر میشود واحترازو اجتناب واجب ولازم شناسد اگر بعضی حرکات که از آن جناب، صادر گشت و موجب ملال خاطر اشرف گشته باعتذار و استغفار رفع آن میتوان کرد وازترك نزاع وجنگ باحضرت خاقانی هیچکس اورا به بی ناموسی نسبت نخواهد کرد وظیفه آنکه تدارك مافات نموده سلطانیه وقزوین که بخلاف رضای شهریار باتمکین تصرف نموده بروی مسلم دارد وقرایوسف بقوت بازوی شجاعت آثار و کثرت اعوان وانصار واموال و خزاین موفورو انقیادحکام حدود و محافظان ثغور ازاستماع این کلمات درغضب رفته فرستاده رادرتبریز محبوس گردانید وازممالك آذربایجان واران و موقان وتوابع و لواحق وعراق عرب لشگری بیکران جمع آورده خاطر بر محاربه ومقاتله قرار داد وحضرت خاقان سعید چون جرأت و جسارت دشمن معلوم فرمود بالکل دست ازاسباب ظاهری برگرفته روی نیازو افتقار بدرگاه ملك کارساز آورد وبعد ازاستخاره و مناجات ازدرگاه مجیب الدعوات بر زبان تضرع وتخشع فتح ونصرت مسألت نمود وازسروش غیب مژده اجابت شنیده فرمود که حفاظ وقرا که ملازم پایهٔ سریر اعلا بودند دوازده هزار بار سورهٔ انافتحنا ختم فرمودند وبعدازآن شهریار ملك بخش گیتی ستان امیریوسف خواجه رابا هزارسوار نامدار روانهٔ طرف قزوین گردانید قاسم تراکمه که حاکم آنجا بودشهررا گذاشته متوجه سلطانیه شد وامیر یوسف خواجه جناح مرحمت واحسان برسر ساکنان آندیار گسترده همه را ایمن ساخت واکابر واعیان آنولایت را بدرگاه گردون اشتباه فرستاده دولت پایبوس دریافتند وحکم واجب الانقیاد نفاذ یافت که لشگریان بقزوین فروندوتعرض برعایا نرسانند وقاسم چون بسلطانیه رسید صورت حادثه رابعرض امیر

جهانشاه بن قرایوسف که ضبط آن مملکت تعلق باو میداشت رسانید وامیر جهانشاه بجمع وترتیب اسباب محاربه وحصارداری اهتمام تمام فرمود و گفت که کاه وهیمهٔ رعایا بقلعه برندوتراکمه درهای سراها وتختهای دوکانها راجهت چپر بستن بقلعه در آوردندو باقی بطرف طارم و گیلان رفتندو تراکمه خاطر برجنك ومحاربه قرار دادند.

ذکر رسیدن خبر وفات والی ولایت تبریز و رفتن مخالفان ازمیدان ستیز براه گریز

درآنزمان که ماهچهٔ رایات آفتاب اشراق خسرو آفاق سایهٔ وصول بر مملکت عراق انداخت امیر جهانشاه ولد قرایوسف بضبط و استحکام قلعه سلطانیه پرداخت ناگاه قاصدی عنان ریز ازجانب تبریز رسیدخبر رسانید که امیر قرایوسف درحوالی او جان جان شیرین راوداع نموده ملك ومال را بگماشتگان حضرت خاقان سعید گذاشت از استماع اینخبر امیر جهانشاه سراسیمه وحیران شده ازقلعه سلطانیه بیرون آمد وبا توابع ولواحق روی بتبریز نهادو شخصی از قزوین باردوی همایون رسید وهمان حادثه معروض داشت ودرهمانروز قاضی سلطانیه ببارگاه جهان پناه آمده واقعهٔ قرایوسف را بتفصیل درمجلس واجب الاحترام تقریر کرد وچون اینخبر سمت وضوح یافت حضرت اعلا بمراسم شکر یزدانی قیام نموده رایت توجه بجانب سلطانیه برافراخت وغیاث السلطنه والخلافه میرزا بایسنقر را برسم منقلای روانهٔ تبریز ساخت و بموجب فرموده امیر علیکه کوکلتاش وخواجه محمدشرف سمنانی برای ضبط اموال دیوانی دررکاب نصرت انتساب میرزا بایسنقر روان شدند و بمقتضای فرمان شاهزادهٔ جوان بخت میرزا ابراهیم سلطان از راه سنجار بجانب مراغه درحرکت آمد و دریازدهم ذیقعده ظاهر سلطانیه محل نزول موکب جهانگشای گشت ورعایاء سلطانیه ازمخالفت تعرض لشگر قیامت اثر هنوز ازقلعه بیرون نیامده بودند وحضرت خاقان دولت یار از کمال مرحمت قاصدی پیش ایشان فرستاد که ازحصار بیرون نیائید تامجموع جنود ظفرورود بگذرند بعدازآن بمساکن خود قرار گیرند ودرمعموری شهر وبازارسعی نمایند وآنحضرت امیرموسی رابمحافظت قلعه گذاشته وازسلطانیه نهضت فرموده باردبیل رسید وبراه موقان روان شده درهشتم ذیحجه ازآب ارس گذشته روزدیگر

درقراباغ اران بیورت قشلاق بیرون فرود آمدواز آنجانب چون قرایوسف درهفتم ذیقعده سنهٔ ثلاث عشرو ثمانمائه ازدار فانی بسرای جاودانی رحلت نمود تراکمه ازغایت دهشت متفرق شدندو بتدفین و تکفین او نپرداختندو میت رادرخرگاهی که بود گذاشته سر خویش گرفتند امیرالامراءامیرقراوقدم پادشاه که محبوب ترین خوانین قرایوسف بودند فکر کردند که یکی ازاولاداورا برسریر سلطنت نشانند و دیگران درخدمت وی کمربندند و چون امیرزادگان مثل امیر شاه محمد و امیر اسکندر و امیرجهانشاه و امیر ابوسعید هریك درولایتی بودند و زمان گنجایش آن نداشت خراین را بر گرفته متوجه قلعهٔ اونیك شدند و امیرقرا و قدم پادشا بجانب قلعهٔ النجق رفتند و زین البیك که برادر زادهٔ قرایوسف بود روی بطرف دیگر نهاد و امیربا یزید روی بکردستان نهاد و امیر الیاس و محمد جنگی بپسران سعد پیوستند و بر این نهج عقد جمعیت تراکمه از هم فرو ریخت و این بیت در تاریخ وفات امیر قرایوسف گفته‌اند

بیت

وفات میریوسف شاه تبریز　　کتابت شد بتاریخ کتابت

القصه با وجود آنکه موکب همایون درحوالی ری بوده اینقضیه در اوجان روی نمود تراکمه چنان پراکنده شدند که یك کس در اردوی چنان با عظمت از ملازمان او نماند و اوباش ببارگاه قرایوسف آمده هرچه یافتند غارت کردندبحدی که جامها از تن مردهٔ امیر قرایوسف بیرون کردند وحلقهٔ طلا با گوش او ببریدند فاعتبروا یا اولی الابصار چون اینواقعه دست داداشراف و اعیان تبریز نوکر امیر شاه ملك را از حبس بیرون آوردند و عذرخواهی نموده شرایط دلجوئی بتقدیم رسانیدند و جسد قرایوسف را از راه تبریز بارجیس بردند و در جوار مرقدآباو اجداد او بخاك سپردند

ذکر وصول شاهزادهٔ جوان بخت میرزا بایسنقر

به تبریز و بوضوح پیوستن فوت قرایوسف

غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنقر که پیش از توجه رایات همایون متوجهٔ ممالک آذربایجان شده بود در پانزدهم شهر ذیقعده بتبریز رسید و در دولتخانه نزول فرمود و اتباع قرایوسف مانند کواکب از اثر طلوع افتاب نا پیدا شدند و شاهزاده بطریق اسلاف خویش بساط امن و امان چیده خطبه و سکه بنام ولقب شاهرخی زیب و آرایش یافت و حکام اطراف و گردنکشان آفاق بدرگاه عالی رتبت آمده مراسم تهنیت بجای آوردند و میرزا بایسنقر بهادر همگی همت عالی نهمت بر ترفیه احوال رعیت گماشته امور مملکت برسنن استقامت قرار گرفت و در اینولا که حضرت خاقان سعید در قراباغ اران قشلاق فرمود سرداران عراق عجم بخدمت پادشاه عالم پناه مبادرت نموده مگر امیر بابا حاجی کاوردی که برادرخویش را بدرگاه عالم پناه فرستاد و خود نیامد و سبب تخلف او آنکه درزمان میرزا عمر بن میرزا میرانشاه چاکورا بقصاص پدر خود کشته بود و در این اوان توهم نموده پای وقار دردامن توکل کشید و حضرت اعلا فرمود که ما چون رقم عفو برجریمهٔ او کشیده ایم سبب تخلف او چیست و حکم شد که میرزا بایسنقر عزیمت قلعهٔ کاورد نمایدو باباحاجی بهرنوع که باشد بپایهٔ سریر اعلا رساند و شاهزاده در قلب زمستان بآنجانب روانشده بظاهر قلعهٔ کاورد رسید و امیر بابا حاجی در موافقت متردد و از مخالفت نیز متوهم بود و میرزا بایسنقر معتمدی پیش او فرستاده از عنایت و مرحمت که ازحضرت صاحبقران نسبت باو و قبیلهٔ او شده بود بیاد او آورد و از وخامت خلاف و عناد تحذیر نمود و فرمود که اگر بقدم انقیاد پیش آید ملحوظ نظرعاطفت گردد وولایات دیگر نیز ضمیمهٔ مملکت او شود و خاقان سعید فرمود که مردم امیر جهانشاه قصه برزبان نیاورند و امیر بابا حاجی اطاعت شاهزاده نموده بیرون آمد و میرزا بایسنقر در شان او انواع تربیت بتقدیم رسانید و امیر مشارالیه در رکاب نصرت انتساب بایسنقر روی باردوی اعلا

نهان و چون بمقصد رسید بصنوف نوازش مخصوص گشته در زمرهٔ امراء عظام انتظام یافت .

ذکر قشلاق فرمودن رایات نصرت آیات و بیان بعضی از وقایع و حکایات

حضرت خاقان سعید در نهم ذی حجه به نیت زمستان در قراباغ اران نزول فرمود و ملوك آفاق و حکام ولایات با هدایای موفور و متروکات نامحصور بدرگاه سلاطین پناه شتافتند و از موائد احسان پادشاه گیتی ستان حظی و افر دریافتند و حضرت خاقان سعید درعیداضحی بآداب سنن قیام نموده صدقات بمستحقان رسانیده و حکام آن ممالك را بنوازش و انعام مفتخر و سر افراز گردانیده و در همین روز تاش بیك وغیره که از سلطان مصر روی گردان شده بودند بدولت پایبوس سرافراز شدند و امراء عراق و ترکمان روز عید آمده شرف تقبیل قوایم خلافت مسیر دریافتند و در رابع عشر ذی‌حجه امیر خلیل الله شیروانی که بصفات پسندیده و سمات حمیده اتصاف داشت از ولایت خویش احرام قبلهٔ اقبال بسته بموکب اعلا پیوست و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید و خدمتکاری او عز قبول یافت و چون علامات مردانگی و امارات فرزانگی در بشرهٔ او ظاهر ولایح بود بافسرو کمر و صنوف الطاف دیگر موقر و محترم گشت وسوابق اخلاص خویش رابلواحق اختصاص مؤکد ساخت و برادرش امیر منوچهر که بشجاعت و دلاوری اتصاف داشت غبار سم سمند جهان پیمای پادشاه بیهمال را دردیده کشید و همچنین در این روز سید احمدعلی شکی از ولایت خویش رسیده تبرکات لایق بعرض رسانید و بتشریفات گرانمایه مخصوص شد و مقارن اینحال امیرسوتای و سیدی احمد قرامان وسرداران طالش بیورت قشلاق آمدند و پیشانی نیاز بر خاك آستان دولت آشیان مالیده سر تفاخر باوج آسمان سائیدند در روز دیگر یار احمد از شیروان و پسران قرامان از گنجه و بردع باردوی اعظم ملحق شدند و باصناف نعم مکرم گشتند و دیگر سرداران و حکام اطراف و ارکان دولت قرایوسف مثل خواجه جعفر تبریزی وغیره و ایلچیان بکرك و گرجستان بقرا باغ آمده اجتماعی عظیم دست داد و در اوایل

محرم امیر علیکه کوکلتاش با اعیان واشراف تبریز بدرگاه عالم پناه آمده و هفتم ماه مذکور آیدکو غوجی ازپیش پادشاه مغولستان بموکب خجسته پیوست وسخنان حاکم خود معروض داشت و شاهزادهٔ سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان که برحسب فرمان متوجه مراغه گشته بود روی باردوی اعلا نهاد و در چهاردهم محرم خدمت پدر بزرگوار خود رسید و در آخر ماه مذکور ملك عزالدین شیر گیر که بحسب کمال و جلال نسب ورفعت دودمان و جلالت خاندان اتصاف داشت متوجه آستان دولت آشیان گشت و انواع تبرکات و تنسوقات بعرض رسانید و قابل قبول آمد و در این اثناء داعیهٔ شکار از خاطر خطیر خسرو جهانگیر سربرزد و در صحرا اقسام شکار انداختند ویکی دیگرازوقایع آن بود که نصر الله صحرائی که از تربیت یافتگان دولت بود کفران نعمت را شعار خود ساخته دم ازتمرد وعصیان میزد و امراء که جهت دفع او بساوه رفته بودند خدمتش را گرفته آوردند و باآنکه سکه و خطبه باسم ولقب قرایوسف کرده بود حضرت خاقان سعیدازجریمهٔ او درگذشت و دیگر آنکه حکام باب الابواب باردوی نصرت قرین آمده مشمول عواطف پادشاهانه گشته معاودت نمودند و همچنین حکام و سرداران اطراف بجلایل انعام و مواهب اکرام اختصاص برحسب حضرت خاقان باوطان خویش باز گشتند و چون موسم بهار و استواء لیل ونهار روی نمودحضرت خاقان سعیداز قراباغ نهضت نموده عازم تبریز شد وچون ببیلقان نزول فرمود منهیان بعرض رسانیدند که عطابها در که نوکر قدیم میرزا عمر بود و برحسب اشارت علیه بضبط ایل والوس خود رفته بود امیر اسپند اورا گرفته آنحضرت میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملك را با بیست هزار سوار جرار بجانب نخجوان که یورت قدیم پسران سعید که اصل ترکمان ایشانند فرستاد و امیر اسپند را درآنجا نشان میدادند در این اثناء نوکر اسپند باردوی همایون آمده صورت دولتخواهی اورا بعرض رسانید و آنحضرت اورا نوازش فرموده باز گردانید و چون خاطر خطیر آنحضرت مایل بآن بود که امیر خلیل شیروانی را تربیت فرماید بنوعی که محسود او گردد و دختر میرزا میرانشاه را نامزد او گردانید و بعد از آن که مادر امیر خلیل از شیروان با تجمل تمام و اسباب آن

کار آمد طوئی عظیم ترتیب دادند و آنمخدره را بآئین شریعت غرا عقد بستند ودر خلال این احوال امراء در موضع قرا کوبیك بعرض رسانیدند که یار احمد قرامان باعلان کلمهٔ عصیان مبادرت نموده نوکران امراء را که در گنجه و بردع بودند غارت نموده است رای عقده گشای میرزا بایسنقر را بدفع او نامزد فرمود و شاه زاده چون متوجه یار احمد شداو از گنجه عازم گرجستان شد و پناه بقلعه اسفران برد چه حاکم آنجا خویش یار احمد بود و آنقلعه‌ایست برروی سنگ خارا در میان بیشهٔ واقع و آبی برسان رود نیل بر گرد آن روان و برج و باروی آنچون سد اسکندر در استحکام و میرزابایسنقر از راههای دشوار گذشته قلعه را محاصره کرد و اهالی قلعه و یار احمد بعد از دو سه روز که بمقابله و مقاتله مشغولشدند دانستند که جز اطاعت و انقیاد چارهٔ نیست یار احمد از روی عجز اضطرار بیرون آمده روی نیاز برساحت جلال نهاد و شاهزادهٔ عالی مقدار رقم عفو و اغماض بر جریمهٔ او کشیدو بعد ازتسخیر حصار معاودت نموده در موضع حسن خانی بموکب خاقانی پیوست و روز دیگر یاراحمد را سربرهنه ساخته و دست و گردن بسته پیش آوردند آنحضرت ترحم فرموده بنظر عنایت بوی نگریست و زیاده بر این باوی خطاب نفرمود که خود را بی اعتماد کردی اما خدمتش را بامیر چهارشنبه سپردند و موکب همایون ازحسن خانی نهضت فرمود و چون بکنار آب بندی فرود آمده قاصدامیرشاه ملك رسیده خبر آورد که امیر اسکندر بامیر قراعثمان محاربه کرده و قرا عثمان انهزام یافته است و رایت منصور در سیوم جمادی الاول از آب ارس عبور کرده دربای حاشیه کوه نزول فرمود.

ذکر فتح قلعهٔ بایزید بنیروی دولت قاهره خاقان سعید

چون رایت فتح آیت از آب ارس گذشته در منزل قره فروه آمد ناگاه بسمع اعلا رسانیدند که دراین محل قلعه‌ایست موسوم بقلعهٔ بایزید چون برج آسمان مشید و ذخیرهٔ بسیاردرآنجاست و امیر اسپند اورا متصرف شده مردم خودرا در آنموضع نشانده آنحضرت در بیست و سیوم جمادی الاول در حوالی قلعه نزول فرمود و

مستحفظان را بایلی و انقیاد دعوت فرمود حسام الدین نوکر اسپند بیرون آمده معروض داشت که امیر اسپندخاتون خود را با ذخایر فراوان درآنجا نشانده است و آنجماعت تا جان دربدن دارند باختیار از دست خود نخواهند داد حضرت خاقان‌سعید فرمود که تورا بخت مساعدت نمود که بسعادت ملازمت‌رسیدی و اورا مصاحب امیر محمد خواجه چهره ساخت و سالهای دراز ملازم رکاب نصرت انتساب بود و لشکر فیروزی نشان مرکز وار قلعه را در میان گرفتند وسایبانها برافراشتند و خیمها نصب کردند و خوف و رعب برضمیر ساکنان حصار استیلا یافت و عقلهای ایشان خیره و دیده‌ها تیره شد و در آن روز لشکر منصور دامن کوه را که شهربند مخالفان بود باط‌ویلهٔ‌اسبان وانبارهای غله‌پاك ستاندند وروی جلادت بتسخیرحصار نهادند و سپرها در سر کشیده متوجه بالا شدند وچندانکه ساکنان حصار دلاوران سپاه نصرت‌شعار را زخمدار کرده می‌غلطانیدند بجای‌ایشان دیگران بالامی رفتند و در کمر کوه که ممرقلعه بود رسیده‌چند برج‌قلعه‌پرسنگ خاراظاهرشد ملازمان‌میرزا بایسنقر متوجه آنجانب شدند و طایفهٔ از جنگ‌جویان برآن‌بالا رفتندو خود را بپای برجها رسانیدند و بسوراخ کردن برج مشغولشدند و تیر اندازان‌ایستادند و نمیگذاشتند که کسی سر ازهیچ‌جا بیرون کند بیکساعت برج را مشبك ساخته خلل فاحش دردیوار حصار ظاهر گشت و بهادران نصرت قرین رسم قلعه‌گیری بساکنان آندیار آموختند و نوکران میرزا محمد جوکی بی تحاشی بربالای‌آن کوه رفیع برآمدند وبنزدیك‌دروازه رسیده دست بتیرو کمان یازیدند و ساکنان پشت دروازه بعضی مجروح شده بانگ الامان برآوردند و و پیش ازآنکه‌ایشان را امان دهند باتفاق‌طایفهٔ ازلشکریان شجاعت آثار که‌بالای کوه رفته بودند خودرادرحصار انداختندوقلعهٔ‌چنان‌حصین که شهباز وهم‌بر کنگره آن پرواز نمیتوانست نمود ازصباح تا وقت نمازپیشین مفتوح شد و جریك منصور غنایم بسیار گرفتند و خسرو آفاق بعزم ییلاق ازباق که در فصل تابستان طبیعت زمستان دارد روان شد و درهفتم جمادی الاول در دامن کوه درنجی بسعادت واقبال نزول اجلال‌فرمود و روزی چند درآنمنزل توقف واقع شد

ذکر بعضی از وقایع که بعد از تسخیر قلعهٔ بایزید

و پیش از محاربهٔ لشکر منصور با ترا کمه پدید آمد

حضرت خاقان سعید آغروق را در دامن درنجی توقیف نموده باپنجاه هزار سوار نامدار در آخر جمادی‌الاول پای عزم دررکاب عالم ستانی آورد و در اوایل جمادی‌الاخر برجانب چپ اخلاط روان گشته در کوه شامی فرود آمد در آن منزل امیرعناشیرین که فتح قلعهٔ عادل جوذ کرده بود سرداران آنجا قدوس و زاهد را بدرگاه کیوان اشتباه آورد و اردوی کیهان‌پوی ازحوالی اخلاط گذشته در مرغزار خرم نزول فرموده چند روز درآنمکان گذرانید و امیر محمد کرد اخلاطی بخدمت رسیده اخلاط مسخر گشت و امیر اسپند درصحرای موش آواز توجه عساکر گردون مآثر شنیده از آنجا بدیار بکر رفت و امیر شمس‌الدین اندلسی براهنمائی بخت نیك و طالع سعد بموکب اعلا پیوست و کوکب اقبال او روی بدرجهٔ شرف نهاد و امیر عبدالرحمن حاکم قلعهٔ موش عز پایبوس حاصل کرده حصار را تسلیم نمود وامیردولدای که بموجب فرمان صاحبقران مغفورحاکم قلعهٔ اونیك و آن حدود شده بود در اینولا احرام ملازمت بسته بتقبیل انامل فیاض سرافراز شده وملك محمد پسر ملك عزالدین شیر گیر که صاحب اختیار قرانیگوان ووسطان بود بآستان دولت آشیان آمده و امیرعلی پسر قراعثمان باسرداران آق باردوی همایون پیوستند و ظاهر اخلاط مرکز اعلام ظفرفرجام گشت وشانزدهم جمادی‌الاول ولایت ارجیس از مقدم آنحضرت غیرت فزای خانهٔ برجیس آمد ودر آنجاامیر بایزید پسردیگر قراعثمان رسیده از دولت پایبوس سرمباهات بفرق فرقدان رسانید وحضرت خاقان سعید بآغروق فرخنده که درآق ییلاق بود پیوسته حکم فرمود که میرزا ابراهیم سلطان وامیر شاه ملك بالشکری متوجه جلگاءِ خالق وسیدی احمد شده آن بی باکان را که اظهار مخالفت و گردنکشی کرده گوشمالی بسزا دهند و امیر قرا عثمان درآق ییلاق بدرگاه فرخندهٔ علی‌الاطلاق رسید پیشکشهای پادشاهانه بگذرانید وخلعتهای شاهوار واسبانِ راهوار وافسرِ و کمرِ وسایرِ عوارفِ وعواطفِ

محسود سلاطین ذوی الاقتدار آمدودر آنموضع سرداران و کلانتران ولایات باصناف عنایت و انواع صلات اختصاص یافته رخصت انصراف باوطان و ممالك خود یافتند و امیر قراعثمان همچنان ملازم بود و در اینولا موکب ظفر لوا بجانب تبریز روان شد

ذکر محاربهٔ لشکر خاقان سعید بالشکر ترکمان و

گریختن لشکر ترکمان

در اثناء راه بسمع اعلا رسید که پسران قرایوسف اسکندر واسپند باسپاهی افزون از چون وچند متوجه تبریز شده اند و قریب باخلاط وعادل جو رسیده‌اند آنحضرت باعقلا وارباب تجربه در امرایشان مشورت فرمود و امراء ونوئینان و قراعثمان باتفاق معروض آن حضرت داشتند که تااولاد قرایوسف بکلی مستاصل نشوند این مملکت رونق ورواجی نیابد و احوال رعیت نظام و انتظام نپذیرد و حضرت خاقان سعید سخن نیك خواهانرا بسمع رضااصغا نموده ازهمانجا بجانب ارجیس معاودت نمود وامیر الیاس خواجه و امیر قراعثمان بر حسب فرمان مقدمه لشکر قیامت اثر شدند ورایت همایون چون بارجیس رسید مسموع آن حضرت‌شد که میرزا ابراهیم سلطان وامیر شاه ملك خالق وسیدی احمد را گریزانیده‌اند وایل والوس اورا غارت نموده‌اند وپسرعلیکاءرا گرفته‌اندودراین اثناجمعی آغایان ازدارالسلطنه هرات رسیده و اینمعنی موجب مسرت و ارتیاح حضرت خاقان سعید گشت وامیرمحمد خواجه چهره که‌همراه امراء منقلای رفته‌بود باقراول اسکندر جنگ کرد ودو کس ازایشان را گرفته بدرگاه عالم پناه رسانید ومیرزا ابراهیم سلطان وامیر شاه‌ملك‌نیزمظفر ومنصوررسیدند واولادقرایوسف چندنوبت‌ایلچیان فرستاده سخن صلح درمیان آوردند امافایدهٔ برآن مترتب نشد وحضرت خاقان سعید عزم رزم جزم کرده بجانب تراکمه روانشد و ایشان نیز پیش آمدند و در موضع مناسب نزول کرده پیرامن اردوی خود را بخندق و چپرو چیزهای دیگر مانند سد اسکندر استوار ساختندوچند هزار سوار شمشیر زن‌نیزه گذار ازآغروق

خاقان سعید جدا شده پای پیشتر نهادند وقریب دو فرسنگ رانده اظهار جلادت و مردانگی نمودند واز اینجانب حضرت خاقان سعید پرتو التفات بریاسامیشی لشکر انداخته برانغار وجوانغار بر ناوك اندازان وتخش افکنان قرار گرفت ودر پیش قلب باز داشتندوبه پشت ژنده پیلان بر نشسته و ناوك اندازان چون عفریت بر تلهای خاکستر نشسته وپیشتر از تلاقی ترکمانان آوازهٔ پیلان شنیده بودندواز آن هراسان گشته پیلان مجسم از گل میساختندوبر کستوان پوشیده اسبان براو میتاختند وبعضی گاوان قوت راجوالهای کاه پر میکردندو بچوبها وپلاسها اورا مشابهٔ فیل میساختند و گرد کاروان می گشتند تااسبان ایشان که فیل ندیده بودند در روز رزم از رمیدن دور باشند بالجمله چون صفوف راست شد از هرطرف حملهای تند کردند و در آنروز از بامداد تاوقت غروب آفتاب نایره جنگ اشتعال داشت وخون از تیغ چون باران از میغ میبارید وچون سلطان شرقی انتساب آفتاب روی بدیار مغرب نهاد حضرت خاقان سعید در منزل فرود آمد وفرمانداد که در پیش لشکر چاه کنندند واز هردو جانب شب همه شب بهادران پاس میداشتند روز دیگر که خسرو انجم سپهر شنجرفی روی نمود حضرت خاقان سعید فرمود که لشکر کینه گذار بعزم شکار سوار شدند وسپاه قیامت اثر که ازمهابتشان کوه آهن آب میشد برانغار وجوانغار را آراسته روی بدشمن نهادند وقریب نیم فرسنگ پیش رفتند ناگاه سپاه ترکمان باساز وعدت فراوان پیش آمدند ومبارزان جانبین ودلیران طرفین مانند تختهٔ شطرنج صف آرای گشتند وهردو لشکر مانند دریای اخضر جوشان وخروشان چون باد صرصر بریکدیگر حمله ور گردیدند ودر این روز میرزا رستم بن میرزا عمر شیخ از برانغار درمیدان رانده کارزاری کرد که داستان رستم و اسفندیار بر طاق نسیان ماند ومیرزا ابراهیم سلطان وامیر جهانشاه داد مردی ومردانگی دادند وسپاه خسرو جهانگیر پیرحسین سعید را که اعتضاد واستظهار سپاه ترکمان بود اسیرو دستگیر کردند وحضرت خاقان سعید فرمود که سپاه گردون شکوه تا کوه خیمها برافراشته خرگهازدند و فرود آمدندودر این اثناء جمعی از ترکمانان آمده عرضه داشتند که اولاد قرایوسف دل برجنگ قرار داده اندو مضمون این

مقال‌را نصب العین ضمیر ساخته اند

بیت

زمرگ ار بترسی بناخود و ترك که جنگ آن کند کو نترسد زمرگ

و چون کشش و کوشش بسرحد افراط رسید و خورشید عالم‌افروز بگلو گاه مغرب خرامید و زمانه لباس سوگواری پوشیده از حال ایشان آگاه شد هردو گروه در محل خود قرار گرفتند وروز دیگر که خورشید خاوری باعلم زرنگار از عقب مواکب کواکب در میدان تاخت حضرت اعلای خاقانی فرمود که جریك منصور بعزم رزم سلطانی سوار شدند واز آنطرف لشکر ترکمان همه بزور پیل وهیکل شیر پیش رانده در برابر ایستادند و بعداز سفارت تیر و کمان شمشیر و خنجر در یکدیگر نهادند ودر این روز نیز میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رستم آثار جلادت و مردانگی ظاهر ساختند که روان رستم و اسفندیار از آن کار زار خیره بماند و امیر شیخ لقمان برلاس بار دیگر حمله آورده زلزله در قصر تمکن ووقار دشمنان افکندند و برانغار مخالف بر امیر علیکه کوکلتاش و امیر فیروز شاه و امیر قربان شیخ حمله آوردند و ایشان جای خود نگاهداشتند و امیر بوته و خواجه محمد مشرف و جمعی که از رسوم سپاهی گری عاطل بودند پیش راندند و تراکمه آن جماعت را صید خود دانسته‌تنی چند بقتل آوردند و خواجه محمد مشرف سمنانی نیزبساط زندگانی طی کرد و از کثرت حملات ترکمانان نزدیك بود که چشم زخمی بر سپاه منصور رسد و مخالفان چند قطار شتر رانده اینمعنی را مقدمه فتح و ظفر دانستند اما حضرت پادشاه نیك اعتقاد فرمانداد تا در میان میدان خرگاه طهارت خانه زدند وبعزم ادای نماز چاشت که مدت العمر از آنجناب فوت نشده بود از اسب گردون خرام فرود آمد و بتسکین تمام‌وضوئی کامل ساخت و پیشانی تضرع ونیاز بر زمین اخلاص نهاد و بوقت اجابت دعا از بارگاه احدیت مسألت نمود و چون بیقین دانست که با سعادت ملتمس اقران یافته و تیر دعا بر هدف اجابت کارکرده پای سعادت در رکاب همایون آورد و در مقر قول آرام گرفت و در اینوقت امیر غیاث‌الدین شاه ملك که ملازم آنحضرت

بود تدبیری بصواب اندیشید و گفت تا نقارهٔ بشارت زده آواز در انداختند که امیر اسپند گرفتار شده مضمون کلمهٔ الحرب خدعـهٔ بوقوع پیوست لشکریان امیـر اسکندررا از استماع این کلمات کار از دست ودست از کار رفته پای ثبات و وقـار شان متزلزل گشت و میرزا بایسنقر در آنزمان که شکستـی بدست چپ جنـود ظفر ورود رسید مانند شیر ژیان باطایفهٔ از دلیران پرخاشجوی روی بآنصوب نهاد و حضرت خاقان سعید فرمود که پنجهزار سوار آراسته بمدد شاهزاده روند وموکب همایون در حفظ ونصرت ملك بیچون درحرکت آمده وقول وبرانغار بیکبار روی بدشمن آوردند و نیران محاربه التهاب یافته جویهای خون در معرکه روانشد و میان ارواح وابدان مبارزان بنوعی مفارقت دست داد که تاقیام ساعت و ساعت قیام امکان مواصلت نماند اولاد قرایوسف و لشکر ترکمان که دیـو غرور در دمـاغ ایشان مأوا گرفته چون آثار دولت و اقبال برصفحات احوال سپاه نصرت پناه مشاهده کردند و تسلط واقتدار ایشان معاینه دیدند شکسته خاطر شده دل از ملك ومال بر گرفتند و هرچند خواستند که یاسامیشی لشکر کنند میسر نشد بضـرورت روی فرار ببادیهٔ ادبار نهـادند ومانند پشه از باد صرصر گریزان شدند وبسیاری از تراکمه میخواستند که روی بفرار آورند که در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شدند و حضرت خاقان سعید این فتح نامدار را که طراز فتوحات سلاطین روزگار تواند بود از محض عنایت الهی دانست وزبان بشکر ایادی پادشاهی گشاده فرمان داد تا منشیان بلاغت آثار فتح نامه‌ها درسلك تحریر کشیده ایلچیان فلك مسیر آنها را در آذربایجان و مازندران و سیستان وعراق وکابلستان و خوارزم وماوراءالنهر و ترکستان و سایر ممالك محروسه بـردند و لشکر منصور اموال نا محصـور گرفتنـد و این فتح ارجمنـد در غرهٔ شعبان سنهٔ اربع و عشرین و ثمـانمائـه در موضع الشکـر روی نمود و روزدیگر آنحضرت کوچ فـرمود در اثناء راه نظر کیمیا اثر پادشاه دین پناه بر اسیران ترکمان افتاد و از کمال کرمی که در جبلت همایون مرکوز داشت

بيت

به بخشید بر سختی کارشان ز شمشیر خود داد زنهار شان

وفرمانعالی باطلاق آن جماعت نفاذ یافت و آن حضرت براه خوی روانه شده در منتصف شعبان بدارالملك تبریز رسید و اهالی آنجا که بیم غارت و تاراج داشتند بیمن معدلت واحسان حضرت خاقان از آسیب دوران مصون ومحفوظ ماندند

ذکر مراجعت حضرت خاقان با نصفت وداد وبیان بعضی وقایعی که دست داد

رای صوابنمای پادشاه جهانگشای اقتضای معاودت از ممالك آذربایجان بجانب خراسان نموده اردوی کیهان پوی درحرکت آمده ودر اوایل ماه مبارك رمضان در سلطانیه نزول فرمود وحکام و سرداران آذربایجان را رعایت و عنایت بسیار فرمود و مناشیر و امثله ارزانی داشته اجازت مراجعت داد و خاقان ظفر قرین لشکرهای فارس و عراق رااجازت داد که بمساکن خودروندو میرزا ابراهیم سلطان براه دره گزین متوجه شیراز شد و میرزا رستم بجانب اصفهان و همچنین حکام کرمان ویزدوکاشان برحسب فرمان بولایات خود باز گشتندوحضرت خاقان سعید بسبب شدت حرارت هوا چند نوبت شبگیر کرده از مملکت ری بگذشت وامیر الیاس خواجه را بالشکر جلادت آئین در حدود ری و قزوین بگذاشت ودر اواخر رمضان بمملکت خراسان درآمد وامیر غیاث شاه ملك اجازت یافته از استراباد بخوارزم شتافت وچون آنحضرت بهنیشابور رسید بزیارت اکابر ومشایخ رفته واز آنجا روانه شده بمشهد مقدس رسید وازروح مقدس امام رضا علیه السلام استمداد نمود ودر نونزدهم شوال دارالسلطنه هرات ازفر قدوم آنحضرت نمونه ریاض جنت آمد وچون در مقر دولت قرار گرفت ایلچیان خضرخان بدرگاه عالم پناه آمدند وپیش ازیورش آذربایجان خضرخان کسان فرستاده بودو التماس نموده بود که ازپایهٔ سریر اعلا رسولی بدانجانب رودتاموجب افتخاراو گرددو در ممالك هند سبب زیادتی نام وناموس واحترام اوشودوحضرت خاقان سعید مولانا میرخواجه را که بحسن تقریر

و ادای دلپذیر دلهای آرمیده صید کردی روانه آنصوب گـردانید و خضر خـان
مولانای مشارالیه را رعایت بسیار فرمود و تحفهای پادشاهانه مصحوب جناب
مولوی ارسال نموده و قاعدهٔ دولت خود رابآن خدمت شایسته مشید گردانیـد واز
جملهٔعجایبات آندیار یك کر گدن فرستاد و او حیوانی است غریبو شکل مهیب
هیآتاوشبیه گاووسمهای شکافته ویکشاخ برپیشانیدارد وهیچ حربهٔ برپوستاوکارگر
نمی آید واز آن پوستسپر میسازند اگرچه بجثه گاواست اما گویند که بافیل جنگ
کندوغالب آید ومحمدطبیب برحسب فرمان انقراباغ اِران برسم رسالت عازم مصرو
شام شده بودوچون بآنمملکت رسید سلطان شیخی حاکم آنجاوفات یافته بود ومظفر
وتاتار بحل وعقد آندیارقیام مینمودندوایشان اورا انواع تفقد ودلجوئی کردندوعرضه
داشتیمصحوب او گردانیدندمضمون آنکه اگر رایت فتح آیت بدین مملکت توجه نماید
آنچه وظایف جان سپاری و خدمتگاری باشـد بتقدیم رسد و محمد طبیب در آخر
شوال بدارالسلطنهٔ هـرات رسیده صورت اخـلاص وعرضه داشت محمدو تاتار را
معروض رای پادشاه کامکار گردانید و سلطان قوشچی کـه هم در قراباغ
برمقتضی فرموده متوجه دشت قبچاق شده بود هم از آنجا خوشنود و شـاکر باز
گشت و درماه ذیقعده بدارالملك هرات رسید و کیفیت محبت و دولتخواهی خان
آنجا را بعرض رسانید

ذکر حالات شاهزادهٔ جوان بخت میرزا الغ

بیك گورکان وقضایای ماوراءالنهر و شمهٔ از احوال مملکت جته و حکومت مغولستان

چون جناب سلطنت قبابٓ میرزا الغ بیك پادشاهی حکمت اندوز و سلطانی
هنرپرور دادگستر بود دانش افلاطون و حشمت فریدون جمع داشت و در جمیع
علوم بتخصیص علم ریاضـی عدیل و نظیـر نداشت تفـرد او در رعایت قواعد
نصفت و عدالـت او بر همکنـان روشن شده بود انفـراد او در تنظیم ملك و
ملت برعالمیان عیان آمد اگرچه مناسب چنان مینمـود که هـر گـاه که

خامهٔ مشکین شمامه بذکر سلاطین کامکار رسد بتحریر القاب اشتغال نماید اما چون مکرر اسامی ایشان در این اوراق تسطیر میبابد اختصاص بمجرد نام بزرگوار این طبقه نامدار اکتفا نموده می آید **ومن الله العظمة والتائید** دراوایل محرم سنهٔ احدی وعشرین وثمانمائه میرزا الغ بیك از نواحی خجند که در آنجا قشلاق کرده بود بدار الملك سمرقند آمد ودر اوایل صفر جمعی ازملازمان خاصه که بمدد امیرشاه ملك متوجه خوارزم شده بودند مظفر ومنصور بدرگاه عالی رسیدند ودردهم صفر خبر وفات خان مغولستان رسید ودر ربیع الاول نوکر صدیق بهادر ازجانب کاشغر آمد خبر آورد که اویس اغلان نقش جهان را که خان جته بود بقتل آورده ودرمیان مغولان شورش و آشوب بست میرزا الغ بیك معتمدی بر تفحص احوال بجانب مغولستان فرستاد وجمعی ازمغولان که در قلعه سمرقند مقید ومحبوس داشت اطلاق فرمود ومیرزا محمد جوکی بهادر درماه رجب متوجه ماوراء النهر شد وچون ازآب جیحون گذشت میرزا الغ بیك طایفهٔ ازخواص ومقربان را برسم استقبال نامزد کرد وایشان روان شده سعادت تقبیل بساط شاهزاده دریافتند ودر رکاب او باز گشتند آن دو اختر سعد دریك برج وآن دو گوهر قیمتی دریکدرج قرین یکدیگر شدند ومیرزا محمدجوکی بهادر درباغ دلگشای فرود آمد ومیرزا الغ بیك چندروز بشرایط ضیافت قیام نموده بزمهای پادشاهانه بیاراست ودر این ولا معتمدی که بتحقیق احوال مغولستان رفته بود باز آمد وشرح پریشانی آن دیار را بسمع اشرف اعلا رسانیدند ومیرزا الغ بیك راخاطر از آنجانب فراغت یافته میرزا محمدجوکی رااموال ونعمت فراوان داد وباتفاق عازم خراسان شدند وازسمرقند بیرون آمده در بیست وهفتم شوال در کنف دولت واقبال بدار السلطنه هرات رسید وحضرت خاقان سعید که برسم جانور انداختن بجلکاء هرات رفته بود وچون بدولت واقبال مراجعت فرمود شاهزادگان برسم استقبال بیرون آمدند ودر رباط امیرداود بتقبیل انامل فیاض فایز گشتند وآنحضرت درشان فرزند ارجمند صنوف نوازش واحسان ارزانی داشته طوئی پادشاهانه ترتیب فرمود ورخصت معاودت داده وشاهزادگان متوجه ماوراء النهر شدند وروز پنجم ذی حجه بدار السلطنه سمرقند نزول فرمودند ویکی از وقایع ماوراء النهر آن بود که درهفتم ماه مبارك آك بیگم بنت میرزا محمد سلطان که حرم محترم میرزا الغ بیك بود بعداز عارضهٔ چندروزه بروضهٔ رضوان خرامید وشاهزادگان کامکار با

وجود کمال تمکن ووقار عنان اصطبار ازدست داده قطرات عبرات از فواره دیده روان کردند وعاقبت چنگ در دامن صبر و تحمل زده زبان بکلمهٔ **انا لله وانا الیه راجعون** بگشادند و صلات وصدقات بارباب فقرو احتیاج رسانیدند وشرایط اطعام و ختمات کلام ملك علام بجای آوردند ودیگر آنکه در سلخ ربیع الاخر براق خان پیش از آنکه برسریر خلافت نشیند بسبب انقلاب احوال اوزبك وولوع سوزش عشق ایشان بر خلاف وانحراف ازجادهٔ اسلاف اسلام وهرچند گاه اجتماع ایشان بتخریب خان ومان ازمیان الوس بیرون آمده التجا بدرگاه کیوان اشتباه میرزا الغ بیك آورده بانواع احسان وانعام ملحوظ ومخصوص آمد ودرزمرهٔ شاهزادگان وجوجیان انتظام یافت وجناب میرزا الغ بیك اسباب سلطنت براق خان ترتیب نموده خدمتش را بمملکت خویش فرستاد ودر آخر ماه رجب ازجانب کاشغر خبر آمد که ختر امیر خداداد قصد پادشاه کرده در میان مغولان شورش است ومیرزا الغ بیك لشکر بجانب مغولستان کشید وامیر اسکندر بوقا را در سمرقند داروغه گذاشت وازباغ دلگشای نهضت نموده بموضع قرابلاغ رفت ودر آنجا نوکران امیر خداداد ازجانب مغولستان آمده شرف پایبوس در یافتند وروز دیگر نوکران صدر الاسلام که ازعظماء امراء جته بود همراه صدر الاسلام تواچی آمده بوسیلهٔ امراء اسبان پیشکش که همراه داشت بگذرانید و میرزا الغ بیك از آب خجند عبور نمود مقارن اینحال جلگاء درملازمت مهدعلیا مهر نگار خانیکه دختر شمع جهان که جهت میرزا جوکی بهادر بخراسان میبردند رسید وذکر تزویج مبارك در این اوراق رقمزده کلك بیان خواهد شد انشاء الله تعالی ومیرزا الغ بیك بجهت رعایت آندوحهٔ بستان خانی ونتیجه دودمان چنگیز خانی سوارشده واورا بآئین تمام بگذرانید وازتاشکنت کوچ کرده چون موضع بورلاق مخیم دولت واقبال گشت در آنجا شخصی از جانب اوزبك آمده خبر پریشانی قوم جته بعرض رسانید ویکی ازتجار هم از آنجا رسیده موافق خبر سابق گفت میرزا الغ بیك رایت معاودت برافراخت وخواجه ترخان ودیگر امراء را بجانب کاشغر روان ساخت ودر آنصحرای روح افزای دلگشای بمراسم صیدوشکار قیام نموده وهفتم رمضان ازرود جیحون گذشت ومنازل پیموده دویم شوال در کنف دولت واقبال بفرمقدم خویش خطه سمرقند راجنت

مثال ساخت ودر آخر ماه بجانب بخارا عزیمت نمود ودر چهارم ذی‌قعده درارك بخارا
نزول فرمود وروز دیگر نوکران امیرشاه‌ملك از طرف خوارزم جانوران برسم
پیشکش گذرانیدند وجناب میرزا الغ بیك شانزدهم ذیقعده بر مدرسهٔ که معمار
همت عالی‌نهمت اوساخته بود در اندرون بخارا در آمد وطلبهٔ علوم وساکنان آن
بقعهٔ شریفه را عنایت ورعایت فرمود وبعد ازچندروز که در بخارا بکام‌دل گذرانیده
عازم سمرقند شد ودرقریهٔ کوفین امراء که بکاشغر رفته بودند بموکب همایون
پیوستند وبیست‌وسیم ذی‌حجه ازفرطلعت خجسته اثرش شهرسمرقند بهشت مانند
گشت ودر اوایل سنهٔ اربع وعشرین وثمانمائه ایلچیان ختای که پیش حضرت خاقان
سعید آمده بودند وبعضی پیش میرزا ابراهیم سلطان رفته وزمرهٔ بخدمت امیرشادملك
مبادرت مینمودند مجموع باز گشته بسمرقند رسیدند وازجمله ملازمان ونوکران
حضرت خاقان سعید امیرشادی، خواجه وبایسنقر وسلطان احمدخواجه غیاث الدین
نقاش ومیرزا ابراهیم سلطان وامیرحسن پهلوان جمال ومیرزا سیورغتمش ارغداق و
ازامیر شاه‌ملك اردوان ازشاهان بدخشان وخواجه‌تاج‌الدین که بسفارت ختای نامزد
شده بود همراه فرستاده وایلچیان وایمنك‌خان حاکم ختای وسمرقند آمدند ومیرزا
الغ بیك آنجماعت وایلچیان ختای راطوی‌داد ورعایت وعنایت بسیار فرمود وایشان
درغرهٔ صفر بجانب ختای عزیمت نمودند وبسیاراز تجار ومردم اطراف واقطار آن
سفر اختیار کرده باایلچیان همعنان شدند ودرخلال این احوال میرزا الغ بیك در
وسط بلدهٔ فاخرهٔ سمرقند به‌بنای مدرسهٔ عالی وخانهای رفیع فرمانداد وازمستغلات و
مزارع وقریه چندان بر آن وقف کرد که بعداز استیفاء ارباب وظایف ازمدرسان و
طلبهٔ علوم وحفاظ وعملهٔ آن دو بقعهٔ شریفه حقوق خود در هرسال میگرفتند ومبلغی
خطیر فاضل می‌آمد ودرخزینه آندوموضع محفوظ می گشت وهمچنین فرمان عالی
نفاذیافت تااستادان چابکدست رصدی بنانهادند وعمدهٔ عملهٔ رصد بطلمیوس ثانی و
خلاصهٔ حکماء یونان مولانا غیاث‌الدین جمشید وجناب فضایل مآب مولانا نظام -
الدین کاشی بودند ودر اندك زمانی این عمارت درغایت تکلف وتزئین و رصانت
باتمام رسید وازنتایج رصد زیجی مرتب شد که آنرا زیج جدید گورکانی گویندو

اکنون بیشتر منجمان تقویم ازاین زیج استخراج مینمایند ودیگر از وقایع آن بود که چون خبر فتح آذربایجان وانهزام لشگر ترکمان درسمرقنداشتهار یافت میرزا الغ بیک خواست که دیدۀ هجران کشیده اوبنور طلعت والدۀ بزرگوار گوهرشاد آغاروشنی پذیرد ودرآنزمان آن بانوی دوران بافرزند خود میرزا محمد جوکی در خراسان بود ونهضت شاهزاده ازولایت ماوراءِ النهر بنابر مصلحت ملکی متعذر بود لهذا کسی بجانب خراسان فرستاد والتماش نمود که آن بانوی عظمی بدآنصوب قدم رنجه فرمایدوهودج عصمت پناه در اوایل ربیع الأول ازدارالسلطنه هرات روی براه نهاد ومیرزا محمدجوکی درآن سفر همراه بود وچون مهد علیا ازآب جیحون عبور نمود میرزا الغ بیك اسباب استقبال مرتب داشته روان شد ودرولایت بخارا بسعادت ملاقات فایزشد ومنتصف ماه ربیع الآخر بدآن بلدۀ بیمانند رسیدند ومیرزا الغ بیک درباغ چنارطوئی سنگین ترتیب داد وچند روز بساط انبساط تمهید یافته شاهزاده اسبان بازین زروقطارهای شتر واصناف نفایس ودیگر تبرکات پیشکش بانوی عظمی کرد وچون طوی بنهایت انجامید مهدعلیا عازم خراسان شدومیرزا الغ بیک جهت اعزاز واحترام تارباطبام مشایعت کرده بعدازآن بانوی کبری گوهرشاد آغا آنجناب را مبالغه کرده باز گردانید ومیرزا محمدجوکی برادربزرگوار راوداع نموده خود دررکاب والدۀ عصمت انتساب عازم خراسان شدومیرزاالغ بیک لشگرها جمع آورده عزم جانب جته جزم فرمودورایت جلادت بدآنصوب برافراخت وازقراباغ امیر اسکندر وامیر پیرملك وامیربایزید رابرسم منقلای روانه ساخت وبعد ازچند روز ملك اسلام ازطرف مغولستان رسیده صورت اخلاص ودولتخواهی مغولان رابعرض رسانید ودراین اثناءِ ازپیش امراءِ که بایلغار رفته بودند خبر آمد که الوس مغول منقاد شده بسپاه ظفر پناه پیوستند ومتعاقب کلانتران آنقوم بسمرقند آمده شیرمحـمد اغلان وصدر۔ الاسلام بشرف پایبوس استسعاد یافتند وهمه را بمحل مناسب فرودآوردندومیرزالغ بیک بترتیب طوئی پادشاهانه فرمانداد و ایشانرا بتشریفات و انعامات نوازش فرمود ودراینولا بمسامع علیه رسید که امراء مغولستان یک پسرقمرالدین رابقتل آورده اند ودیگرپسرش بامیدواری لطف بیکران میرسد وپسر قـمرالدیـن چون

بدرگاه جهان‌پناه رسید مشمول الطاف بینهایت وبانعام و خلعت اختصاص یافت ودراین‌ولا صوفی اغلان ازپیش براق‌خان آمده نثاروپیشکش آورده مقبول افتاد و پولاد تیمور ازطرف جته رسیده عنایت شاهانه شامل حال ایشان شدوشب سادس ماه شوال بمسامع جلال‌پیوست که‌شیر محمد اغلان با گروه انبوه از ایل‌جته گریخته آنجناب فی‌الحال پای‌دولت دررکاب آورده تابوقت‌پیشین راندوبآنجماعت رسیدوشیر محمداغلان وساریق اغلان رادستگیر نموده بعدازچهار روزبپایهٔ سریر اعلا رسانیدند ومیرزاالغ بیک رقم‌عفو برجریمهٔ گناه‌کاران کشیده همه‌را رعایت فرمودوصدر الاسلام وملك اسلام را بجانب‌کاشغر فرستاد وشیرمحمد اغلان را اسباب پادشاهی ببخشید و بجانب ولایتش روانساخت و بنفس همایون بجهت لوشلثمش عازم بخاراشد وچون شهباز خاطر خطیر ازنشاط‌شکار وپرانیدن شاهین شنقار فراغت یافت اردوی‌همایون بدستور پیشین درظاهر بلدهٔ فاخره قشلاق‌فرمود وایلچیان از جانب تبت رسیده‌خوشنود معاودت نمودند ودرآن‌زمستان وهاب علی‌الاطلاق خسرو آفاق‌را فرزندی گرامی ارزانی‌داشت وبعبدالله‌میرزا موسوم گشت ومیرزا الغ بیک چون فصل‌شتا درنواحی بخارا گذرانید دربهار سنهٔ خمس‌وعشرین وثمانمائه عازم خراسان‌شد وبسعادت دستبوس خاقان‌سعید استسعاد یافت ومراسم تهنیت فتح اران وآذربایجان بجای‌آورد ودراین یورش اشراف واعیان سمرقند مثل شیخ‌الاسلام‌و خواجه نظام‌الدین وخواجه عصام‌الدین وخواجه ابوالفتح ابواللیث ملازم شاهزادهٔ عالیجناب میرزالغ بیک بودند ودراثناء این‌اوقات میرزابایسنقر ازولایت طوس و مشهدآمده برادران عالی‌گهر بدیدار یکدیگر اظهار مسرت‌نمودند وبنابر آنکه حضرت‌خاقان سعید ازراه‌دور آمده‌بود وحکم مهمان‌داشت میرزا الغ بیک طوئی پادشاهانه مرتب‌داشته اعیان دولت رارعایت لاتحصی فرمود ومدت دوماه درملازمت حضرت خاقانی‌بسربرده رخصت‌انصراف‌یافت وعنان عزیمت بجانب ولایت‌ماوراءالنهر منعطف گردانید ودرمقر عزخویش نزول‌فرمود

ذکر توجه میرزا الغ بیك بجانب جته و مغولستان و بیان سبب آن

در آن اوان که سرداران جته ازمنازل ومواطن خود گریزان شدند وبهرطرف پویان واین المفر گویان التجاء بدرگاه میرزا الغ بیك گورکان آوردند وشاهزادهٔ جوان بخت همه را درظل حمایت خویش جای داد وایشان در کنف مرحمت خسروانه بسر برده وبجزایل نعم ومواهب کرم ازدرهم ودینار وخلعتهای فاخر واسبان راهوار ومنازل روح بخش فرح افزای اختصاص یافتند وآخرالامر بمقتضی **و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لایخرج الانکدا** بر شرارت طبیعت ایشان باعث شد که بعد ازوصول بمواطن خود همه حقوق را بعقوق مقابله کردند بیان این سخن آنست که پسر امیر علی تکریت بی جهتی ظاهر از درگاه اعلا روی گردان بسوی ملك ایشان شتافت واسکندر پسر ملك شاه تواچی بموجب فرمان ازعقب او رفت وچون غیبت اسکندر امتداد یافت میرزا الغ بیك گورکان بیك ارسلان را هم بدین مهم فرستاد وبعد ازمدتی که فرستادگان باز آمدند معروض داشتند که صدرالاسلام بعرض میرساند که ملتمس بنده بر آنست که درفصل بهار قاصدی بدرگاه فلك اقتدار رساند ودرباب جریمهٔ پسر علی تکریت کلمهٔ چند بمسامع علیه رساند اگر ملتمس بنده قبول افتد فبها والا بجز تسلیم وانقیاد چارهٔ نیست وچون فصل بهار آمدو قاصد نیامد وعلامات شقاق برصفحات روزگار ایشان ظاهر گشت وچون آنقوم مربوب شفقت شهریاری بودند ورعایت جانب بندهٔ عاصی مطیع برهمم علیه ازجمله واجباتست هیبت وباس بدان جمع ناسپاس مبادرت نرفت بامید آنکه **یدع علی الایام ان یعصی قوما کالذی کانوا** تا بهار و تابستان گذشته فصل تیرماه روی نموده وازرسیدن قاصد وایلچی یاس تمام حاصل آمد وآنجماعت که نقض مبانی عهود را ملتزم میگشتند رای صوابنمای براستیصال آن مفسدان قرار گرفت وچون عزیمت جناب خسروی بر توجه بدآنجانب تصمیم یافت حمزه را بخراسان فرستاد تا صورت قضیه را بتفصیل بعرض خاقان حمیده خصال رساند تاموجب فرمان عمل رود وحمزه بپایه سریر اعلا آمده

ادای رسالت کرد و حضرت خاقان سعید آن یورش را صواب شمرده فرستاده را باز گردانید و حمزه بسمرقند رفته صورت حال باز نمود و میرزا الغ بیك از روی نشاط رایت انبساط برافراخت و بدلی فسیح و تنی صحیح بتهیهٔ اسباب لشگر کشی اشتغال فرمود و چون عزیمت تصمیم یافت ولی بیك قوچین را بدارالسلطنه هرات فرستاد تا حضرت خاقان سعید را از توجه رایت فتح آیت بجانب جته اعلام دهد و میرزا الغ بیك در روز چهار شنبه یازدهم ذی حجه سنه سبع و عشرین و ثمانمائه موافق لوی ئیل که آفتاب در اواخر حوت بود بفال همایون و رای صواب پای سعادت در رکاب فلك انتساب آورده سوار شد به نیت آنکه چندگاه در حوالی شاهرخیه توقف نماید و چون لشگرها مجتمع شوند از آنجا بفیض فضل رب العالمین عنان بجانب اعدا منصرف گرداند و فرمان داد که سپاهی که در نواحی سمرقند و کش و نخشب و بخارا خیمهٔ اقامت زده بودند بزودی در حرکت آیند و تواچیان و ایلچیان را را فرمانشد که تاجریك سایر ولایات را چون ترمك و نونداك وغیر ذلك جمع آورند و در اندك زمانی برحسب میعاد در ساحل آب سیحون لشگری جمع گردید که هامون و کوه از کثرت آن بستوه آمد و جناب شهریاری دانست که کنار آب تاب چنین دریای لشگر نخواهد آورد بنابر این فرمان نافذ شد که میمنهٔ عساگر منصور بالتمام در ولایت اند خان اقامت نمایند و میسره بجملگی بجانب استراباد روانه شوند وقلب سپاه در ساحل قرار گیرد و برین نهج خدم و حشم در مواضع مقرره آرام گرفتند و جناب شهریار عادل فرمود که تا نقارها که جمع آورده بودند بر لشگریان تفریق کردند و هر فردی از افراد سپاه را علوفهٔ مستوفی رسید چنانچه طعام اقامت و سفره و اوانی و چهار پایان اورا آب و علیق کافی گردید وعدت آلت و مایحتاج جریك منصور مرتب گشت حکم قضامضا نفاذ یافت که امراء تواچی در سان لشگر تفحص بلیغ نمایند و ایشان بفرموده عمل نموده هرجا قصوری بود بعرض رسانیدند و آیت عذاب که درباب تقصیر نازلشده در معرض سخط و عذاب آمدند و میرزا الغ بیك ابواب خزاین گشاده عساکر گردون مآثر را گلکا داد و امراء تومان و قوشون را علی الاختلاف مراتبهم نوازش فرمود و همه را مشروح الصدر

گردانید و ادوات حرب و آلات طعن و ضرب از تیر و کمان و سیف و سنان و گرز و خنجر و سپر و زره بسیار بر اجناد قسمت یافت بمرتبهٔ که قسام بستوه آمدند و در این اثناء یمارق از پیش براق اغلان که در آن نزدیکی در دشت قبچاق برسریر خانی نشسته بود بدرگاه فلك اشتباه میرزا الغ بیك آمده چنددست شنقار با اسبان راهوار و دیگر بیلاکات وتبرکات گذرانیده و از جلوس براق خان بر مسند آبا واجداد خویش بشارت داد و این معنی موجب زیادتی مسرت وارتیاح جناب میرزا الغ بیك شده در حین یورش اینمعنی را بفال نیکو داشت و یمارق چند روزی در اردوی همایون توقف نمود و رخصت انصراف طلب داشت و جناب شهریاری او را بافسر و اکرام و خلعت و انعام اختصاص بخشیده اجازت داد و یورس اغلان و تورك برلاس را که آن یك از غلامان و این یك از امراء رفیع مقدار بود بجانب دشت قبچاق روان فرمود تاخدمت براق خان رفته مراسم تهنیت جلوس بتقدیم رسانند وتحفهای ارجمند وهدایای دلپسندچون خلعتهای طلا دوز وثیاب زربافته و تاج و کمر و شمشیر با بند زر و استر خرگاه وبارگاه ودرهم و دینار و کوس و علم و رکابخانه و فراش خانه و اوانی بادیگر اسباب سلطنت وجهانبانی واصناف شاگرد پیشگان مانند رکاب دارو باورچی وخیمه و نقاره‌چی همراه ایلچیان روان فرمود * چنین کنند بزرگان چه کرد بایدکار * ویمارق و یورش اغلان و تورك برلاس باتفاق متوجه دشت قبچاق شدند و درخلال این احوال چکه تواجی که بفرط ذکا وکاردانی مشهور و معروف بود از جانب خراسان رسیده معروض داشت که حضرت خاقان سعید میگوید که شما لشگرها جمع آورده در شاهرخیه قشلاق کرده‌اید و داعیهٔ آن دارید که بولایت جته و مغول روید چگونه در این امر با ما مشورت نکردید میرزا الغ بیك جوابداد که در این یورش بیرخصت حضرت خاقانی نبود چه حمزه وولی بیك را پیش ازاین جهت استجازه بدرگاه عالم پناه فرستاده بودیم و ایشان بعد از مراجعت بازنمودند که آنحضرت تصویب باین اندیشه فرمود و نشان همایون موافق قول خویش همراه آوردندچکه گفت که حضرت خاقان سعید توجه شمارا بدآنجانب ازطریق صواب بعید میشمارد و

شاهزاده جواب داد که آنچه از ما واقع شده بنابر اشارت رای صوابنمای بوده و بمقتضی الشروع یلزم این عزیمت را بامضا خواهم رسانید و تاخیر وتسویف‌دراین کار موجب آن میشود که بعد از ترتیب و تجهیزلشگرها و آمدن ما باین مقام دور و نزدیک و ترك و تاجیک ما را برکاکت رای و تلون مزاج منسوب دارند و دیگر برصادرات اقوال و احوال ما اعتماد ننمایند و نشان حضرت خاقانی را که مشتمل بود بر هیجان آن‌عزیمت‌باجکه فرستاده‌شد وچون‌جکه‌باز گشت امیر یوسف خواجه ابن شیخ علی بهادر را حضرت خاقان سعید پیش میرزا الغ بیک فرستاده تا شاهزاده را از آن یورش منع نماید و یوسف خواجه در آن باب اززبان همایون آنحضرت مبالغها نمودومیرزا الغ‌بیک‌اعادهٔ آن کلمات کرد که‌با جکه در میان‌آورده بود بلکه دیگرسخنان معقول‌ضمیمه‌آن گردانید ویوسف خواجه‌جواب بصواب شنیده دم در کشیدالقصه

بیت

چه خورشید برزد سرازبرج‌حوت — بفرمان حی‌الذی لایموت

جناب سلطانی بتوفیق حضرت سبحانی رایت جلادت بجانب جته بر افراخت و صباح شنبه‌بموجب **بارك‌الله‌فی‌سبتکم‌وخمیسکم** دربیست‌وهفتم ربیع‌الاول سنهٔ‌ثمان وعشرین و ثمانمائه بدلالت دولت‌بطالعی که تولا کند باو تقویم‌ازقشلاق‌شاهی بعزم جته‌سوار شد

قطعه

شاه عزم خطه بدخواه کرد — تا فزاید دین و دولت را فلاح

دولت‌اندر پیش و فیروزی زپس — نصرت‌اندرقالب وعزت برجناح

بالشگری که کوه از حمل‌آن‌بستوه آمد ومرکز زمین ازثقل آن ازجای نجنبیدو چون قلب سپاه بتاشکنت رسید میمنه و میسره ملحق شدند و امراء و مبارزان و بهادران و دلاوران از اطراف وممالک محروسه باردوی همایون پیوستند و میرزا الغ بیک بمقتضی‌و شاورهم‌فی‌الامر عمل نموده‌اند وفرمانداد که امراء وارکان‌دولت جمع آمدند و فرمود که در این امور مشورت کنید و آنچه وظیفه حزم واحتیاط است بدان قیام نمائید ایشان گفتند رای پادشاه اصوب است بهر چه اشارت شود

مقرون بصواب و نجاح خواهد بود میرزا الغ بیک فرمود که در این ایام استماع افتاده که طایفهٔ از قوم کرایت در حوالی اینک طراز مقام ساخته‌اند باعتماد آنکه بعد از صاحبقران مغفور هیچ ملک قصد ایشان نخواهد کرد و هیچ خان میل خانهٔ ایشان نخواهد نمود وفارغ وساکن وایمن و مطمئن نشسته‌اند مصلحت چنان مینماید که جمعی از بهادران و فوجی از نامداران بی خبر برسر ایشان تاخت برند چه‌کار حرب مبنی بر مکر و خدع است و امراء این فکر را صواب شمردند و بامضای این رای اتفاق نمودند و میرزا الغ بیک لقمان تواچی و پیری ملک و ابوبکر بهادر را با ده‌هزار سوار نامدار همه مردان‌کار وشایستهٔ‌کارزار برسر آن قوم فرستاد ووصیت فرمود که مطلقاً آتش مکنید تادشمن آگاه بشود باید که چون ظفر یابید‌بزودی‌مراجعت نمائید تاایشان تصور کنند که شرذمهٔ قلیل‌بوده‌اند که انتهاز فرصت نموده‌اند و غنیمتی بچنک آورده‌اند و بدین سبب توقف کرده نگریزند تارایت منصور برسد و امراء چون روی بمنزل آنجماعت نهادند میرزا الغ بیک بالشگری بیکران ازعقب روان شد وچون چند منزل قطع فرمودند جهت استخبار و استطلاع احوال ایشان جمعی را بزبان گیری فرستادند وقراولان لشگر که باین امر رفته بودند ناگاه بخانهای بعضی مخالفان رسیدند فی‌الحال ساکنان بیوت را بگرفتند و بسبب اشتغال غارت و تاراج غفلتی واقع شد و یکی از اهل خانها فرصتی یافته بگریخت وابراهیم توقتیمور را از رسیدن سپاه آگاهی داد و فی‌الحال با الجاتیمور را از خوف اولجا شدن باعیال و اطفال خود آنمقدار اموالی که میسر شد بر گرفته روی بگریز نهادند و بسیاری از مردم خود را در منازل خود گذاشته امراء چون روز شنبه یازدهم ربیع الاول برسر یاغی رسیدند دست بغارت و تاراج بر آوردند وغنایم بسیارودواب واغنام‌بیقیاس‌درتحت تصرف در آوردند و بموجب فرمان جهانمطاع العود احمد خوانده موضع استره را مقام محمود دانسته بقصد آنجا باز گشتند و تصور ایشان آن بود که چون دشمن پشت داده روی گریز نهاده بهزار حیله خود را از ورطهٔ هلاك و بوار خلاص ساخت و ابراهیم توقتیمور از فرط طیش وخفت رای‌بعد از انهزام برجهانشاه پسرقمرالدین

اعتصام نمود و در بعضی مواضع بقوم او رسیده جهانشاه چون اینصورت مشاهده کرد خواست که او نیز روی بگریز آورد اما ابراهیم و اتباع او تضرع بسیار کردند و گفتند که این جمع که ما را پریشان ساختند شاه ولی بوده با خیل خود اگر در عقب برسد بروی شبیخون بریم و اموال خود را استرداد نمائیم و مردم خود را از اسر خلاص کنیم که موجب نیک نامی ما باشد و باین دمدمه و افسون جهانشاه و قوم او را مغرور گردانیده همه را در تیه ادبار سرگردان ساخت و باتفاق یکدیگر غافل از سوء عاقبت امراء کام غرض گشاده و دندان طمع تیز کرده و باجان خود در ستیز آمده بتعجیل روان شد و امراء باز گشته بآقسو رسیدند که ناگاه سیاهی سپاه دشمن ظاهر شد و همه مستعد جنگ وجدال گردیدند و در جوانغار ایروق جای داشت و در برانغار ابراهیم و الجای تیمور و در قلب جهانشاه قرار گرفته بود و در این اثناء از هر جانب میمنه و میسره آراسته صفها راست کردند و فوج فوج سپاه چون دریا در تموج آمدند و اعدا جمله حمله آوردند و بر لشگر شاهزاده تیر باران کردند و ایشان ناوك دلدوز دشمنان را بسپر رد کرده دست بتیغ و خنجر و نیزه و شمشیر بردند و بزخم تیر دمار از روزگار آنخاکساران بر آوردند و جمعی کثیر را در آنمعر که برخاك هلاك انداختند و ابراهیم و توقتیمور با دو پسر و یك برادرزاده جان بر هلاك نهادند و اولجای تیمور را با دو پسر و یك برادر بقتل آوردند و امراء چون از کار حرب باز پرداختند از سرهای مقتولان منارها ساختند و سر ابراهیم را مصحوب شیخ درویش بخشی بدرگاه کیوان رفعت رسانیدند و برحسب فرمان عزیمت اشیره نمودند و اینواقعه در روز دوشنبه سیزدهم ربیع الآخر دست داد

ذکر وصول موکب فیروزی اثر به اشیره و رسیدن

امراء بخدمت و تربیت دادن لشگرهاء قول و میمنه و میسره را

چون بوصول رایت نصرت آیت جناب الغ بیکی بمقتضای **کل مکان دولته** بموضع اشیره مشرف گشت امراء نامدار بفتح و تائید قرین و بظفر و نصرت همنشین

بپایهٔ سریر دولت مبادرت نمودند و میرزا الغ بیك ایشانرا بنوازش سر افراز گردانید و سران سپاه بشکر جناب سلطنت پناه رطب اللسان گشته زبان بگفتار درآوردند که اینها همه از آثار دولت روز افزون ونتایج اقبال و سعادت رکاب همایون است و بعد از این رای رزین شهریار ظفر قرین بر این قرار گرفت که چون لشگر بولایت دشمن در آید باید که طریق حزم و احتیاط مسلوك رود

بیت

مبادا که دشمن بکین آورد   زمان اسب کین زیرزین آورد

و دو روز در اشیره جهت تعبیه و تربیت سپاه متوقف شد و میمنه و میسره وقلب آراسته و دست راست و دست چپ بمبارزان روزگار وصف در آن کارزار آرایش یافت و از مردان مرد و دلیران صف نبرد که در آن یورش ملازم بودند هریك بمقامی مشرف شدندو چون تعبیهٔ لشگر انتظام یافت و هرجای هر کس‌در موضع خود مقرر شد فوج فوج‌ازمحل خود درجنبش آمدند و چون موکب‌همایون بآقسو رسید امراء و ارکان مغول باصد و پنجاه مرد برحسب فرمان بزبان گیری ازپیش روان شدند و شخصی را از مردم آندیار گرفتند و باردوی همایون آوردند وچنین تقریر کرد که جهانشاه سردارجته درالغ تمکین نشسته است میرزاالغ‌بیك با امراء مشورت فرمود که‌لشگربکدام صوب متوجه شوند بعضی از امراء مصلحت چنان دیدند که بجانب التون کل بر سرصدر الاسلام و ملك اسلام روند و قومی گفتند که چون شیر محمد اغلان‌علم‌بی نیازی‌بر افراشته دم از عصیان میزندا گر مانخست متوجه التوکل شویم او فرار نماید و برسعی و طلب فایدهٔ مترتب‌نشودو مهم اواهم‌واولی‌است‌وعاقبت برین رای مجموع اتفاق‌نمودندوفرمان شد که‌ارسلان خواجه‌ترخان ویوسف خواجه پسرالیاس خواجه باپنج هزار سوار برسرامیرجهان شاه روند و موکب همایون‌براه‌ار کسو توجه نمود

ذکر فرار نمودن امیر جهانشاه از استماع توجه امراء و پیوستن ارسلان خواجه ترخان باردوی ظفر نشان

حکم واجب الانقیاد نفاذ یافت که ارسلان خواجه ترخان با امراء متوجه امیر جهانشاه شوند و نخست اورا بانقیاد سلوك طریق مستقیم دلالت کنند اگر سر در ربقهٔ اطاعت آورد خوب واگر بر عناد وتمرد اصرار نماید او را بقتل آورند و ارسلان خواجه ترخان ودیگر امراء از موضع سویدان روان شدند و جهانشاه چون از توجه‌سپاه نصرت پناه آگاه شد مصلحت در توقف‌ندید لاجرم عنان گریز برتافت وارسلان‌خواجه‌اندیشید که‌اگردرعقب‌او رود بسهولت‌وآسانی‌رجوع بدرگاه سلطانی‌دست‌ندهد حزم‌واحتیاط‌راکاربندشده‌مراجعت‌نمود ودراثناءراه‌شنید که‌قومی‌از پل‌مارئر گذشته‌اندبداعیه‌آنکه‌بآبشن‌روندوچون‌ازآمدن‌سپاه‌آگاهی‌یافته‌اندموضعی رصین‌را پناه ساخته‌اند فرمان‌شد که ارسلان خواجه ترخان وامراءمتوجه آنصوب گشتندوبسیاری‌از اموال و جهات را در تحت تصرف در آوردند وترخان مذکور مظفر و منصور بدرگاه‌عالم پناه شتافت و شرف‌بساط بوس دریافت واز جمله‌اسیران خضر خواجه اغلان بود و فرمانشد که اورا باعزاز و اکرام تمام بدارالسلطنه سمرقند برند ومیرزا الغ‌بیك بایزید اغلانرا که معرکه بسیار دیده بود وسرد و گرم روزگار چشیده بزبان گیری نامزد فرمود و مراد قوچین را که مردی بود مردانه وکار آزمائی فرزانه باهزار سوار مصحوب او گردانید وفرمود که بایزید اغلان وخیل او چون‌اندکند پیش روند تاجمعی که‌در کنارهای راه مقیم‌اند دور نشوند و نگریزند و مراد قوچین بالشگر بیك منزل درعقب باشند تا اگر از دشمن جماعتی که‌بایزید را بالایشان قوت مقاومت نباشد مراد قوچین زود بمدد برسد و فرمود که در راه از جوانب آگاه باشند و روزسکون التزام کنند وچون شب شود حرکت کنند وروز وشب مطلقاآتش نکنند وبطعام پخته که‌با خود داشته باشندا کتفا نمایند وچون ایشان روان شدندمیرزاالغ‌بیك ازآنجا کوچ کرد و چند موضع پیموده بمنزل بورالقدر رسیدو فرمود تا قصبه که‌ترکان آنرا انبا

گویند بلند و استوار بزین نشانند واز آنجا روان شده در اثنای راه مرادقوچین وبایزید اغلان که بزبان گیری رفته‌بودندرسیدند و گفتند که بفرمان جهانمطاع بندگان تاآبش رفتند ودشمنان از استماع توجه مواکب گیتی‌ستان چندان صحرا وبیابان طی کرده گریخته بودند که هرچند این بندها سعی نمودنـد متنفسی از ایشان نیافتند وهرچند مفاوز ومسالك پیمودند در آندیار دیاری پیدا نشد و چون فرمان قضا جریان نفاذیافت که‌بندگان از آبش پیشتر نروند بموجب فرموده‌عمل نمودند وچون خورشید آسمان سلطنت مرغزار آیش را که از قدیم الایام خانـۀ خاقان جته وآرامگاه جنود ایشان بود مرکز رایات شیرشعار و جولانگاه اعـلام اژدها کردار خویش گردانید ناگاه از قراول خبر رسید که‌بر بالای گنبدپناهی سیاهی سپاه دشمن پدید آمده میرزا الغ بیك فی‌الحال بنفس مبارك خـود با سپاهی گران روی بایشان نهاد و آنجماعت برفور پریشان گشته فوجی ازبهادران در طلب مخالفان سعی نمودند که بایشان رسند وموکب همایون از آبش کـوچ کرده در موضع قوش بلاق نزول فرمود و شیخ درویش کوکلتاش از پیش امیـر خداداد که‌در میان قوم جته بعلوشان وسموهکان امتیاز داشت و تاغایت بتسخیـر احدی در نیامده وبهیچ پادشاه گردن انقیاد ننهاده درآمده سخنان امیر مشارالیه را بعرض رسانیده مضمون آنکه مدتی مدید وعهدی بعید است کـه‌در میان قوم جته روزگار میگذرانم وعمر عزیز در رتق وفتق امور ایشان صرف میکنـم از ابتدای حال تا کنون انتظامی درروزگار ایشان مشاهده نکرده‌ام و هرچند این قوم را نصیحت کردم و از مخالفت‌تحذیر نمودم مفید نیفتاد و حالا بنده جزدرگاه عالم پناه ملاذوملجای ندارم ومیخواهم که روی بآستان دولت آشیان که کعبـه آمال و اما نیست آورم وچون میرزا الغ بیك کلمات امیر خداداد شنیـد دانست که این کلمات از سر اخلاص است واینحکایات ازمحض اختصاص لاجرم فرستاده را بنواخت وامیرخداداد را درآن قضیه شرف محمدت و تحسین ارزانی داشت و از آن منزل کوچ کرده در آرپایاری نزول فرمود وحسین ملك قوچین را که امین دولت بود برسم سفارت دانا مصحوب شیخ درویش کوکلتاش نزد امیـر خـداداد

فرستاد و در اثناءِ آنکه در اردوی همایون بود تقریر کرد که جهانشاه درپسین کول است وعزیمت آن دارد که بصدرالاسلام وملك‌الاسلام پیوندد میرزا الغ بیـك چون این خبر استماع نمود فرمود که‌سلطان اویس برلاس باسه هزار نفر بجانب پسین کول رودو سرراه سنگین تاش که‌سرحد یورت جهانشاه است نگاه‌دارد تا نتواند که بصدرالاسلام پیوندد و سلطان اویس بموجب فرموده بآنجارفت ومقدمه سپاه جهانشاه را در یافته مردان ایشان را کشت و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کرد و جهانشاه چون از اینحادثه خبر یافت هزیمت غنیمت دانسته عنان معاودت برتافت وسلطان اویس بموجب فرموده در همانموضع توقف نمـود تاهرچـه فرمان شود بدان عمل نماید میرزا الغ بیك چون حسین ملك‌قوچین را پیش امیر خداداد فرستاد روز دیگر برضمیر آفتاب اشراق گذشت که شاید امیر خداداد بسخـن مردم بدآموز عمل کند واز جادهٔ استیناس میل بجانب استیحـاش نماید بنابرایـن ابول را که از تربیت یافتگان‌دولت بود فرمود که باهزار سوار نزدیك خیل‌امیر خداداد بنشیند تااگر او در آمدن تعلل نماید بقهرو قسر بیاورد و ابول بنابـر فرموده بآنطرف توجه‌فرمود وموکب همایون براه‌باش برشاق درحرکت آمدودر قول سوك‌مشیا نزول فرمود

ذکر آمدن امیر خداداد وبعضی قضایا که بعداز آن دست‌داد

چون رایات نصرت آیات در آن منزل قرار گرفت خبر رسانیدند کـه امیر خداداد بتلقین ملهم دولت و راهمونی بخت‌بلند متوجه درگاه فلك اشتباه است ومیرزا الغ بیك ازاستماع این خبرمستبشرشده جهت حرمت شیب و رعایت محل ومنزلت اوبرمقتضی انزل الناس‌علی‌منازلهم استقبال فرمود وامراءو بزرگان وخواص سپاه ملازمان درگاه چون مواکب کواکب در گردماه از حدود حصـر افزون دررکاب همایون روان گردیدند وامیر خداداد را چون از دور نظر بـر جمال وطلعت شاهنشاهی افتاد بقصد زمین بوسی در اهتزاز آمد و جناب شهریاری

مورد اورا بر تنظیم وتکریم تلقی فرمود و خدمتش را همراهِ ببارگاه گردون اشتباه برده بصنوف عواطف وقبول مواهب مشرف ساخت و بخلعتهای گرانمایه و تشریفات فاخر مکرم گردانیدو امیر خداداد در ایام تمشیت روزگار شباب مشاهده نموده وزبان بشکر گشاده بعذرخواهی احسان در تحسین نثار کردودر این اثناءِ قاصدی رسیده که صدرالاسلام وملك الاسلام در کنار آق قیاس نشسته است وعزیمت آن دارند که پیش شیرمحمد اغلان روند فرمان نافذ شد که محمدبرلاس و اسکندر سندوو بوقاءِ ابوسعید تولك وبوزانداد وپسران ایلچی بوقاءِ با بیست هزارسوار متوجه ایشان شوند و سلطان اویس برلاس که لشکر برده بودودره هك تاش رامحافظت مینمود با امراءِ مذکور ملحق شود وهردو لشکر باتفاق یکدیگر باستیصال عدوی صدرو ملك کمر بندند و امراءِ بموجب فرمان روان شدند وچون یك منزل رفتند آنجماعت فرار کردند ودیگری آمده بعرض رسانید که صدرالاسلام وملك الاسلام بعزم اردوی شیرمحمداغلان ازآب انکه گذشتند حکم قضامضا نفاذیافت که چون ایشان درجای خود قرارنگرفتند رفتن ازپی آنجماعت مفید نیست باید که امراءِ درحرکت مسارعت ننمایند وازرایات همایون یك منزل بیش پیش نباشند ومهم برین جمله قرار گرفت ودراین ولاامیر خداداد معروض داشت که قوم این ضعیف بی توشه اندوزمستان ایشان بغایت شاق گذردو اسبان الوس لاغرا گر رخصت شود بتانی وآهستگی متوجه سمرقند شوند واین مرحمت ضمیمه سایر الطاف گردد ومیرزا الغ بیك ملتمس اورا مبذول داشته شیخ اتلمش را فرمود تابافوجی سپاه ایشان رابسمرقند رساند وبموجب فرموده عمل نموده وجناب شهریاری جمعی ازبهادران رابزبان گیری فرستاد وشیخ درویش کوکلتاش راکه ازجمله خاص امیر خداداد بوددلیل ایشان گردانید ودلیران سپاه روی درآن بیابان نهادند ودرراه جمعی که ازمخالفان گریخته عزم اردوی همایون داشتند دیدند و ایشانرا گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند وایشان گفتند که قوم مادر اقباس چون خبر توجه لشکر منصور بایشان رسید متفرق وپریشان شدند ووجوه واعیان گریخته در شعاب جبال تحصین نمودند ومادراثناء راه جمعی را دیدیم که گفتند که شیخ محمد اغلان پاینده درکش مستانشسته ولشکرهای اطراف ونواحی را درولایت خود جمع

آورده و کوچ و کله و احمال واثقال خود از آب تکیه گذرانیده اند و خود جریده از برای جنك و پیکار ایستاده‌اند ومیرزا الغ بیك چون این خبر را شنید بیاسامیشی سپاه ظفر پناه مشغول گشت وفرمانداد که امرائیکه یك منزل پیش میرفتند توقف نمایند تارایات نصرت آیات بایشان رسد وموکب همایون درحرکت آمده شاه بسپاهی که درمقدمه بودند پیوست وهم در این محل حکم شد که شب هر یك نفر در پنج جا آتش افروزند واین آتش را بزبان مغول عجاروت گویند وچون زمانه لباس ظلام پوشید از کثرت آن آتشها زمین وزمان درخشان گشت وروز دیگر از آن منزل کوچ فرمود و درمنزل یزك جکان نزول فرمود وجناب شهریاری فرمانداد که یوسف وجهان شاه و عبدالله خازن باپانصدمرد بکوهی که آنرا پای باغ گویند برآیند ونگه کنند که در کیش که منزل گاه جته است کجا آتش افروخته‌اند وایشان برحسب فرموده بپای باغ رفتند وچون روزشد اردوی همایون از آنجا کوچ کرده در کنار آب بغو توفرود آمد وجماعتی که بپای باغ رفته بودند عرضه داشتند که شب ببالای کوه رفتیم و چندانکه نظر گماشتیم در کیش هیچ جای آتش ندیدیم اما از جانب جبال آتش بسیار پدیدار گردید بقانونی که ازمعسکر برافروزند ودراثناء این تقریر ازقراول خبر رسید که سیاهی دشمن دیدیم وچون این خبر استماع افتاد لشگریان بموجب فرمان خندقی عمیق گرد اردو کندند و اطراف آنرا بخاروخاشاك استوار ساختند ودر آخر روز لشگر جته فوج فوج مکمل وآراسته رسیدند ومخالفان ازمقابله وراستی سپاه منصور گذشته درکین پشته پشت بکوه بازنهادند وچون هوا کسوت ظلام ولباس نیل‌فام در بر افکند سپاه منصور آئین حراست مرعی داشتند.

ذکر محاربه میرزا الغ بیك گورگان با پادشاه جته محمد اغلان

روز دیگر که شهسوار گردون‌خرام بعزم استیصال سپاه ظلام بمیدان آسمان تاخت میرزا الغ بیك ساز جنگ راداده ازبالای کوه سپاه جته پدید آمدند ودست راست وچپ بدلیران معرکه آراسته درقول شیر محمد اغلان ودلیران رزم آزمای قرار گرفتند

ودردست چپ ملک الاسلام وموسی وجریک تیمور واوزغ اغلان ویوسف اغلان و حاجی کامبشاه متعین شدند ودردست راست پاینده وابوالجک وترمشیر پسر تورمکان مقرر شدند وصدرالاسلام تمارضی کرده درمعر که حاضر نشدومیرزا الغ بیک چون دید که لشگر مجموع میل بمیسره کردند فرمانداد که تاقتیل میسره که مقابل جته بود داخل خندق برجای خود قرار گیرند ومردم قول باقراول درپس خندق باشند و قوشونها که بر دست راست معین شده بودند ازآنجمله نونزده قوشون بعهدهٔ محمود اتلمش وپانزده قوشون بعهده لقمان تواچی ونه قوشون دیگر بعهده سلطان اویس برلاس ودر میمنه قول درخلف خندق بایستند ومحمود برلاس را که درمیسره بود فرمود که در میمنهٔ سلطان اویس باشد وقوشونها که بدست چپ معین شده بودند از آنجمله نونزده قوشون بعهدهٔ اویس ترخان و عادل بیك بود و نونزده قوشون دیگر بعهدهٔ داودو ایلچی بوغا و نونزده قوشون بعهدهٔ تیمور ملك و مجموع این قوشونات فرمانشد که از خندن بگذرند و مقابل دست چپ جته بایستندپس اینجماعت بدست راست کشتندوقول پیشتر ازدست راست بدست چپ صف کشیده بودند وبراین نهج شهریار عالیمقدارسپاه راتعبیه فرمودو میمنه و میسره و قلب و جناح لشگر بیاراست و از میدان هیجا غبار در هیجان آمد وزمین از جنبش سپاه فوج فوج چون دریا ازثریاموج زدن گرفت و سپاه جته برفراز کوه وپشته ورایات همایون دردشت و هامون برافراختند و مخالفان از فراز روی بنشیب آوردند و میرزاالغ بیك بعداز عرض نیاز بدرگاه ملك کارساز ظفر ونصرت مسالت نمودو فرمانداد که لشگر ها بیکبار حمله کنند و ایشان سپر ها در سر کشیدند و سنانهای آبدار وشمشیرهای آتشبار در دست گرفتند وروی جلادت بدشمن نهادند و بهادران و دلیران جته که از پیل دمان روی نمیگردانیدند چون صدمات سپاه منصور مشاهده کردند فی‌الحال از کمال خوف وهراس متفرق گردیدند و چون روباه که از حملهٔ غضنفر گریزان شود فرار اختیار کردند و عساکر منصور تیغ ظفر آخته ازعقب ایشان شتافتند و بسیاری از آن سوارانرا از پشت زین بر زمین انداختند و طایفه را بذل اسر مبتلا ساختند و اسیرانرا پیش پادشاه آوردند

بموجب حکم معروض تیغ یاساشدند و میرزا الغ بیك زبان خجسته بیان بشکر و سپاس جهان آفرین گشاده و امراء و ارکان و بهادرانرا نوازش فرمود و بر دست وبازوی ایشان آفرین خوانده فرمود که اگر چه دشمن را شکستی فاحش روی داد اما دور نیست که بعضی سرداران آنها که بیرون رفته‌اند بار دیگر بخار پندار بدماغ خویش راه داده دست تعرض بحواشی ممالك محروسه دراز کنند وفساد و فتنه را آغاز نمایند حالا مصلحت چنانست که روی باستیصال ایشان نهیم ورمه و گله و احمال واثقال وجهات ایشان را از آب گذرانیده در تحت تصرف در آوریم تاسورت وقوت ایشان بشکنند و اگر زنده بمانند دیگر گرد فضولی نگردند ومجموع امراء این رایرا مستحسن دانسته باین عزیمت جازم شدندو میرزا الغ بیك اسکندر هند وبوقارا مصحوب آغروق خویش بقرشی فرستاد وبنفس همایون درعقب سپاه چته ایلغار فرمود وچون از رود آق قیاس جیحون که از هول آن روی قیاس در موج خون بود عبور فرمود و محمد برلاس را با جمعی از امراء و بهادران براه مانین فرستاد خود براه تکیه متوجه گشت وهرقبیله چته که در شعاب و قلال جبال تحصین نموده از عبور لشگر قیامت اثر پایمال حوادث ونوائب شدند و موکب همایون کوه هامون پیموده در گذشتن از انهار عظیم بی توسط جسر تجاسر میورزیدند تا موضع کوشاس را مخیم لشگر ساخت و ارسلان خواجه ترخان و ابوالیث وابراهیم پسر ایکو تیمور و پاینده وبعضی الوس جته را غارت و تاراج کردند و در آندیار دیاری نگذاشتند و چون آن نواحی از مخالفان پاك گردید میرزا الغ بیك عنان عزیمت بجانب قرشی که مقر و آرام گاه کوچ و آغروق بود در حرکت آورده بعد از چند روز در آن منزل دل‌افروز رفته قبه بارگاه باوج مهروماه رسانید و در این اثناء خبر رسید جهانشاه پسر قمرالدین و محمد بیك حمید که از سپاه ظفر پناه گریخته بودند در آنطریق که بخضر شیخ پسر ستلمش و آغروق امیر خدا داد باز خورده وبعد از محاربه غالب شدند و میرزا الغ بیك چون از کیفیت واقعه آگاهی یافت فی الحال فرمانداد تا اسکندر هندو بوقاء وارسلان وشاه ولی طایفهٔ از دلاوران متوجه مخالفان شدند و بعد از رفتن امراء یك کس گریخته آمد وتقریر کرد که جهانشاه واتباع

او بر آن بودند که بطرف اردیش روند وچون شنیدند که پادشاه مظفر و منصور مراجعت نموده خائف و هراسان باز گشته بجانب ابش کول رفتند میرزا الغ بیک کس پیش امراءِ والوس فرستاده پیغام داد که حال چنین است باید که امراء دو فرقه شوند و سر راه بر ایشان بگیرند و بنفس همایون متوجه دارالسلطنه سمرقند شد و در اثناء راه شنید که در قرشی در تختگاه جیحون خان سه قطعه سنك یشم بوده که چشم هیچکس مثل آنصخرهٔ ندیده ولیکن چون لعل بابها جسمی دلکش جوهر روح افزا و چند نوبت پادشاه خطا رسل ورسایل و هدایا ارسال نموده قبول کرد که ازثیاب نفیس و اوانی چینی هرچه‌خواهند و مبلغ صد هزار دینار کپکی برسر وی ارسال نماید بامید آنکه‌حکام آن سرزمین از سر آن سنگها در گذرند و ایشان راضی‌نشده‌اند و صاحبقران مغفور برآن ولایت استیلا یافت حکم فرمود که نواب و گماشتگان بی توقف آن سه قطعه را بسمرقند نقل کنند و ایشان یك قطعه را روان کرده‌اند و دو قطعهٔ دیگر همچنان برجای خود است و آنجناب که نقاوه صاحبقران‌کامیاب بوده همت بر آن مصروف گردانید که دوسنك دیگر را بسمرقند ببرند و گماشتگان وملازمان غلطکها ساختند وسنگهارا درآن‌غلطکها نهادندوبقوت‌اسبان و گاوان‌آنرا بر روی زمین بغلطانیدند و فرمانشد که هرروز یك امیر تومان با مردم خود همراه سنگها باشند تا در مسالك اعانت نمایند و نقابان بر آن‌مقرر ومعین شدند که هرجا که گردونه‌ها وغلطکهابسبب ناهمواری راه دشوار گذرد آنراه را هموار سازند و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از اینمعنی فراغت یافت بالشکر گران در جنبش آمده طول و عرض بیابان را بذارع اقدام مراکبت میپیمود و چون‌ماه ازمنزل بمنزل میرفت اما حال امراء که‌بموجب فرمان دو فرقه شده بودند تا سرهای راه بر جهانشاه پسر قمرالدین گیرند چنان بود که ارسلان خواجه با بعضی امراءِ براه‌تعوم روان شدند و اسکندر هند وبوقاءِ وشاه ولی وغیرهما براه دیگر درحرکت آمدندو ارسلان خواجه را معلوم شد که جهانشاه و محمد بیك براه فرخار رفته‌اند لاجرم در عقب ایشان روان گردید و اسکندر وشاه ولی ازحال ایشان خبری نداشتند و بفراغ بال میرفتند و از دشمن

حسابی در دل ایشان و از طریق حزم و احتیاط که از شرایط سپاهی گری است تجنب مینمودند و غافل از آنکه استحقار دشمن و استخفاف اعداء مؤید افسوس وندامت است و جهانشاه وقوم اوچون از توجه لشکر منصور خبر شدند بجانب محمد برلاس و اسکندر میل کردند و ایشان از سر غرور در حرکت مسارعت مینمودند بتصور آنکه اگر بتانی و آهستگی روندالوس جته و جهانشاه آگاه شده راه فرار پیش گیرند و همچنان در کمال اهمال و اغفال میشتافتند تا که لشگر جته بیرون ازحد قیاس و تخمین رسیدند و اکثر لشکر مغول متفرق شدند و امراء بافوجی قلیل در برابر آمدند و ازچکاچاك شمشیر و خنجر گوش هوا کر گردید وقول مخالفان در برابر امراء بایستادند و باقی سپاه در عقب گریختگان رفتندو ارسلان خواجه ترخان از اینصورت آگاه شده چون برق خاطف درحرکت آمد ومانند ابر و باد روان شد و از آب بومقال محفال گذشته روی جلادت باعدا نهاد چون مخالفان سیاهی سپاه نصرت پناه از دور دیدند پای هزیمت درركاب آورده عنان براه انهزام مصروف گردانیدند و هر دو فریق بملاقات یکدیگر شادمان گشتند و محمد برلاس و اسکندر از آن معرکه نجات یافته زبان بحمد ملك ذوالمنن و **قول الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن** گشاده بعد از آن امراء و لشگریان از پی جهانشاه و سپاه جته در سیر آمدند و ایشان بلطایف الحیل التجا بسفح جبل بردند و چون شهباز و هم هر چند پرواز کرداز کمر کوه نمیگذشت وراه صعب المسالك داشت وچندان لشگر نبود که احاطهٔ آن تواند کردناچارامراء درد امان کوه توقف کرده کیفیت واقعه رامعروض ایستادگان پایهٔ سریر اعلا گردانیدندومیرزا الغ بیك در قلعهٔ الین کول که حضرت صاحبقران آنرا بنا نهاده بود مقدم داشت لقمان تواچی و ابوالیث و اویس قوچین و ابوك را با دوهزار سوار نامدار بامداد ایشان فرستاد و تا رسیدن اینجماعت سپاه جته هزیمت غنیمت دانسته لشگر فیروزی اثر هرچند در عقب مخالفان شتافتند از ایشان مطلقاً خبر و نشان نیافتند و چون از وصول آنجماعت یأس تمام حاصل شد بالضروره مراجعت نمودند و بعد از طی منازل بموکب همایون پیوستند ومحمد

برلاس و اسکندر بوقاء چند روز بسبب تساهلی که ورزیده بودند در مقام عتاب وخطاب آمدند و میرزا الغ بیك چندنوبت بزبان سرزنش بایشان پیغام دادوعاقبت امیر خدا داد شفیع شده آنحضرت از سر جرایم ایشان درگذشت و ذیل‌عفو بر زلات همه پوشانید و در آنراه بصید و شکار میل فرمود وملازمان دامان دشت‌و بیابان را ازوحوش‌و طیور پرساختند وچون قطع منازل و طی مراحل کرده‌موکب همایون نزدیك سمرقند رسید شیخ الاسلام خواجه عصام‌الدین و سادات وقضات و مشایخ و علماء و موالی و ائمه‌وحکام و داروغگان باستقبال مبادرت نمودندوشرف دستبوس حاصل کردند و در قریهٔ شیر از گلبن باغ‌دولت و شهریاری ونوباوهٔچمن سلطنت و جهانداری شاهزادهٔ عالمیان میرزا عبدالرحمن رسید و دیدهٔ جهان بین خودرا بطلعت والد نامدار روشن گردانید و جناب سلطنت شعاری او را در آغوش مهربانی کشید و از آنجا روان شده و دردهم شعبان بتوفیق ملك مستعان در باغ چنار نزول فرمود و خلایق در ظل امن‌وامان آسودند و اعاظم و اشراف و اکناف باهدایا و تحف روی بدرگاه عالم‌پناه آوردند و چون بفرقدوم سلطانی اسباب‌عیش و شادمانی دست فراهم آورد جناب‌شهریاری بترتیب طوی‌تزیین بزم عشرت‌اشارت فرمود و نواب و گماشتگان برحسب فرمان درصحرای کانگل بجان ودل متصدی این امر شدند وطوئی ترتیب دادند که زبان بیان از تعریف و توصیف آن بعجز و قصور مقر و معترف است چون روزی چند به خرمی و نشاط بسر بردند ومیرزاالغ بیك گورکان پرتوالتفات براحوال مملکت‌انداخت و وضیع و شریف راعلی‌اختلاف مراتبهم بلطف بیکران و احسان بی‌پایان بنواخت

ذکر محاربهٔ میرزاالغ بیك گورکان با پادشاه‌زاده

براق اغلان و توجه لشگرهای ماوراء النهر وسغناق

سابقاً سمت گذارش یافت که براق اغلان بخدمت میرزا الغ بیك آمد و آن جناب او راتربیت فرمود وبجانب ولایت‌اوزبك فرستاد و اودرسنهٔ ثمان وعشرین و ثمانمائه باردوی محمد خان اوزبك رسید و در سال مذکور بر اردوی محمدخان

استیلا یافته بر الوس او غالب آمد وچون حال براق اغلان انتظام یافت پای جسارت
ازحد خویش بیرون نهاده بحدود سقناق آمد و پیش میرزا الغ بیك کس فرستاده
پیغام داد که بیمن تربیت شما تخت اروس خان جد خویش ضبط کردم و بدین دیار
رسیدم و امیدوارم عنایت پادشاهانه شامل حال من گردد و چون براق خان بی
اجازت بولایت سقناق در آمده بود و نیز بمسامع جلال پیوست که سقناق را جدمن
اروس خان عمارت کرده و بسبب شرع وعرف اکنون بمن میرسد بنابر این دوسبب
ایلچی جوابی برحسب دلخواه نشنید و در این زمان ارسلان خواجه ترخان که
حاکم آنولایت بود از براق اغلان بخدمت آنحضرت شکایت کرد و عرضه داشت
که نوکران او در اینجا بی ادبی بسیار میکنند و در تخریب ولایت سعی مینمایند
و خود را حاکم مطلق میدانند میرزا الغ بیك عزم جانب سقناق جزم فرمود و
لشگری ترتیب داده عرضه داشتی بخراسان فرستاد و کیفیت احوال او درپایهٔ
سریر اعلا خاقانی باز نمود و آنحضرت از جنك که سبب ویرانی عالم است منع
فرمود و میرزامحمد جوکی را بالشکر بیکران بسمرقند فرستاد تا هنگام احتیاج
بمعاونت برادر بزرگوار خود قیام نماید وچون میرزا الغ بیك متوجه سقناق شد
میرزا محمد جوکی بسمرقند رسید و از عزیمت آنجناب وقوف یافت فی الحال از
عقب اودرحرکت آمدولشگرماوراء النهروخراسان بیکدیگرپیوستند وهیچکس
را در خیال نمیگذشت که براق اغلان در برابر شاهزاده آید ومیرزا الغ بیك اورا
حقیر شمرده تندو بی التفات پیش راندو براق پای ثبات فشرده آمادهٔ جنك وپیکار گشت
وبرحسب اتفاق در آنمعر که گاه پشتها بود وسپاه خصم تمام نمی نمودوبراق فرمود تا
سپاه او بیکبار حمله آوردندو آتش حرب افروخته گشت وفزع دشت محشر روی نمود و
لشگریان میرزا الغ بیك بکثرت خویش مغرور بودندوجوانغار سپاه سمرقند بهم بر آمدو
لشکر اوزبك قصد قول کردند وقلب نیز منقلب گشت و علامات انکسار و امارات
عجز و افتقار بروجنات روزگار اهالی ماوراء النهر ظاهر شدوامراء چون دیدند که
کار از قبضه اختیار بیرون رفت و امید بهبودی نیست عنان میرزا الغ بیك را گرفته

ازمعرکه بیرون بردند و پهلوان محمود مازندرانی که ملازمان حضرت خاقانی بود بیرخصت حضرت خاقان سعید بهوا خواهی میرزا محمدجوکی بدآنصوب رفته بودودر روز جنك بمعرکه رسیده آثار جلادت وشجاعت بظهور آورد و چون صعوبت آنحال مشاهده نمود شاهزادهٔ مشارالیه رابسعی بسیار از آن ورطهٔ خونخوار بیرون آورد بعدازآن شاهزاده‌ها بالشکرها گریخته بتعجیل تمام متوجه سمرقند شدند وسپاهی که ظفر و نصرت شعار ایشان بود فرار نموده آنچه داشتند بگذاشتند و اموال فراوان نصیب دشمنان آمد و مملکت ماوراءالنهر چنان آشفته گشت که بعضی مردم کوته نظر خواستند که دروازها را بر کشند و تدبیر قلعه داری پیش گیرند اکابر و اشراف آندیار بدینمعنی راضی نشدند ولشگریان براق اغلان بر اطراف ولایات ماوراء النهر وترکستان دست ظلم وتعدی دراز کردند و بتخریب بلاد و تعذیب عباد مشغولشدند و از غارت و نهب و اسر نکتهٔ فرو نگذاشتند و این خبر موحش بمسامع علیه حضرت خاقان سعیدرسید فی‌الحال فرمانداد تا الوس بتهیه اسباب یورش ترکستان اشتغال نمایند و رفتن آنحضرت بدآنصوب در موضع خود گفته آید انشاءالله تعالی

ذکر آنچه از دو سپهر دوار بلکه از محض

تقدیر آفریدگار در دیار خراسان پدید آمد الحکم لله الواحد القهار

در اواخرجمادی الآخر امیریوسف بن شیخ علی بهادر بالشکری برحسب فرمان بجانب ری رفت‌وامیرموسی کمال در دارالسلطنهٔ هرات وفات یافت و حضرت خاقان سعید بنابر خدمات شایستهٔ امیر موسی فرزندان و باز ماندگان اورا عنایت ونوازش فرمود ورسم و راه اورا باولاد او تفویض نمود و در سنهٔ تسع وعشرین و ثمانمائه عبدالله خواجه بیمن التفاف آنحضرت عمارت یافت و آنموضع متبرکه‌را که محل مرقد شیخ الاسلام‌خواجه عبدالله انصاریست‌ره‌طراوت ورونق تمام‌حاصل

شد و در اینسال حضرت خاقانی زمستان در دارالسلطنه هرات گذرانید وچون موسم بهار رسید برسم جانور پرانیدن عنان عزیمت بجانب ولایت سرخس تحریك داد و چون بآنجا رسید و خاطر اشرف ازآن کار فراغت یافت بزیارت قدوهٔ ارباب عرفان و مرجع اصحاب سلوك امیر شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سره رفت واز روح مقدس او استمداد نمود و بجلگاء باد غیس در آمد و میرزا بایسنقر که برسم شکار بجانب سیستان رفته بود مراجعت نمود و زمستان در دارالسلطنه هرات گذرانیده وموسم بهار به ییلاق باد غیس متوجه شده شرف دستبوس خاقان سعید دریافت و آنحضرت عازم هرات شد و در منتصف شهر رجب درباغ زاغان نزول اجلال فرمود و درسال مذکور امیر اعظم امیر غیاث الدین وفات یافت و این خبر بخراسان رسید حضرت خاقان سعید تنگدلشده بغایت ملول و محزون گشت چه امیر مشارالیه در بارهٔ خاندان ایشان سوابق خدمات سابق گردانیده بود و آنحضرت حکومت خوارزم را که بامیر شاه ملك ارزانی داشته بود بفرزند او امیر سلطان ابراهیم عنایت فرمود و در سنهٔ ثلاث و عشرین و ثمانمائه کوکب حیات شاهزاده جهانیان میرزا سیورغتمش در ولایت کابل بافق غروب و افول رسید و این خبر در هرات متواتر شد و حضرت خاقان سعید از استماع خبر فرزند ارجمند چنان ملول وپریشان خاطر گشت که زیاده بر آن متصور نبودوچون بیقین میدانست که چاره جز تحمل واصطبار نیست زبان بکلمهٔ **اناالله و انااليه راجعون** بگشادوجهت ترويج روح اوختمات کلام الله بجای آوردو آش وطعام بفقراء وارباب احتياج دادوجای اورا بفرزند ارجمندش سلطان مسعود ارزانی فرمود ودراینسال شیخ الاسلام اعظم مرشد شیخ محی-الدین غزالی که سلاطین بمجلس شریف اومیرسیدند و بزانوی ادب درمجلس اومی نشستند وبیرخصت اودرسخن خوض نمینمودند وچندنوبت زیارت مکه بجای آورده هم درراه کعبه دعوت حق را لبیك اجابت گفت .

بيت

وفات قطب جهان شیخ محیی طوسی　　　میانهٔ رجب است ومیانهٔ رمضان

وازمعظم وقايع اینسال کاره خوردن حضرت خاقان سعید بود بیان این سخن

که آنحضرت در بیست وسیوم ربیع الثانی روز جمعه برسم معهود وعادت مألوف مسجد جامع هرات را مشرف ساخت وبعدازادای نماز وعرض نیاز عزم بیرون آمدن کرد ناگاه شخصی نمد پوش احمدلر نام ازمریدان مولانا فضل الله استرابادی بطریق دادخواهان کاغذی در دست در درون مسجد در اثناء راه پیش آمد وحضرت اعلا خاقانی بیکی از ملازمان اشارت فرمود که سخن او را تحقیق کرده بعرض رساند احمدلر مدبر بی اندیشه قدم پیش نهاد وکاردی چون قطرهٔ آب، برشکم پادشاه نیکونهاد رسانید وعلی سلطان قوچین درآنحال ازآنحضرت رخصت قتل او حاصل کرد وبتیغ تیز اورا هلاك گردانید وسایر ملازمان شمشیر دراحمدلر نهاده پاره پاره اش نمودند وازوقوع این قضیه فریادوفغان خلایق بآسمان رسید وچون همیشه عنایت الله حارس ونگهبان آن پادشاه بود آنزخم کارگر نیامدوامراءِ عظام امیرعلاءالدین کوکلتاش وامیر جلال ـ الدین فیروزشاه پیش ازآنحضرت بیرون آمده در درمسجد سواره ایستاده بودند که اینحادثه روی نمودوخسرو آفاق امیرفیروزشاه راطلبیده وامیرمشارالیه سواره بمسجد درآمد ازمشاهدهٔ اینحال حیران بماندو حضرت خاقان سعید خواست که در محفه بنشینند امیرفیروز شاه گفت براسب سوار باید شد والافتنهٔ عظیم روی نماید چه مردم را درحیات وممات عیاذاً بالله ترددواقع شود وآنحضرت پای دررکاب دولت آورده سوارشد ونقاره بهیبت فرو کوفتند وحضرت شهریار ازراه بازار بباغ زاغان تشریف برد و طبیبان و جراحان بعلاج ومرهم اشتغال نمودند ویکی ازفضلاءِ در تاریخ آنواقعه گوید.

قطعه

سال تاریخ هشتصد وسی بود | روزجمعه پس ازادای صلوات
بوالعجب حالتی پدید آمد | درخراسان ولی بشهرهرات
کجروی دربساط چون فرزین | خواست تاشه رخی کندشه مات

ومیرزا بایسنقروامراء بتفحص احمدلر مشغولشده وازقتل او پشیمان بودند ودرمیان چیزهای آن کلیدی یافتند وعسسان شرایط تفحص بجای آوردند ودرتیمچه خانهٔ مقفل دیدند که بآن کلید بازمیشد واهل تیمچه گفتند که شخصی باین هیبت در

این خانه طاقیه دوزی میکرد و مردم بسیار پیش او می آمدند و از آنجمله مولانامعروف خطاط با او اختلاط تمام میکرد و این مولانای معروف از جملهٔ افاضل دوران بود شعر نیکو گفتی و درجواب خواجه سلیمان گوید .

بیت

زترك چشم توهر تیر غمزه کامد راست درون سینه نشست آنچنان که دل میخواست

بغیر خط وشعر بفضایل دیگر موصوف بود واو در بدایت حال ازسلطان احمد جلایر رو گردان شده نزد میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ آمد و یکی از متعینان کتابخانه پادشاه شد و میرزا اسکندر فرمود که مولانا باید که هر روز پانصد بیت نویسد او بموجب فرموده عمل مینمود و بعدازچند گاه دو روز هیچ ننوشت پادشاه چون این شنید سبب تعطیل ازوی پرسید مولانا جواب داد که میخواهیم که در یکروز هزار و پانصد بیت بنویسم و کتابت سه روزه کنم میرزا اسکندر فرمود تا سایبانها زدند و بارگاه برافراختند و یك کس قلم تراشیده و مولانا نوشتن آغاز نهاد و تا نماز دیگر هزار و پانصد بیت بنوشت و پادشاه استحسان فرمود و بصنوف نوازش و احسان اور امخصوص گردانید و در آن اوقات که حضرت خاقان سعید بعراق رفته فتح اصفهان نمود آنحضرت مولانا را بهرات آورد و فرمود تا در کتابخانهٔ خاص بکتابت مشغول باشد و او بسیار فاضل و نیکو منظر وشیرین زبان بود و همیشه نمد عسلی پوشیدی وطاقیهٔ نمد بلند هم بدان رنك برسر نهادی والف نمدی بر گرد آن پیچیدی وجوانان مستعد ظریف هرات بصحبت او میل نمودندی وجناب مولوی بغایت بزرك منش وخویشتن دار بود چنانکه گویند که میرزا بایسنقر کاغذ خوب پیش مولانا فرستاده التماس نمود که خمسهٔ شیخ نظامی نویسد و مولانا زیاده از یکسال کاغذ نگاشته داشته نانوشته آنرا بازداد و میرزا بایسنقر ازاینحرکت بغایت رنجیده وانصاف آنکه جای آنداشت که هر کراندك مروتی باشد بااهل بازار اینحرکت نکند القصه در آن اوان مولاناء معروف رامتهم ساخته او رابگرفتند وارباب طمع ازجمعی که پیش او متردد بودند زرها گرفتند وچندنوبت اورا بپای دار بردند و آخر الامر خدمتش رادرقلعهٔ اختیار الدین محبوس گردانیدند وخواجه عضد الدین دختر زادهٔ مولانا فضل الله استرابادی راباجمعی دیگر که متهم در آن امر بودند گرفته بقتل آوردند وجسمهای ایشانرا سوخته بباد بردادند ودرافواه والسنه افتاد

که احمد لر گاهی بمنزل جناب سیادت مآبی امیر قاسم انوار قدس سره میرفته و با امیر مخدوم که بمثابه فرزند عزیز آنجناب بود صحبت میداشته و چون میرزا بایسنقر ازمرتضی اعظم اندك کدورتی درخاطر داشت آنجناب را درموافقت با احمد لر مطعون گردانید وشاهزاده بدین اکتفا نکرده درباب جلاء وطن آنجناب سعی نموده تاحکم فرمود که جناب سیادتمآبی ازخراسان متوجه سمرقند شد و دروقت شنیدن جلاء سیدبزرك این غزل در شکایت انشا کرد که مطلعش اینست .

قطعه

ایعاشقان ایعاشقان هنگام آن شد کزجهان مرغ دلم طیران کند بالای هفتم آسمان
قاسم سخن کوتاه کن برخیزوعزم راه کن شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

وهنگام رکوب بعزم ماوراءالنهر این بیت فرمود .

بیت

نمیدانم چه افتاده است نسبت ازقدر مارا کزین درگاه میرانند ایم دربدر مارا

وامیر سید قاسم **علیه الرحمة والرضوان** بسمرقند رسید میرزا الغ بیك بی تکلفها آنجناب رامشاهده فرمود وبغایت مرید ومعتقد اوشد ودراعزاز و احترام چنان مهمان عزیز مبالغه تمام نمود .

ذکر عزیمت خلافت پناهی حضرت خاقانی بجانب ماوراءالنهر بعنایت ربانی

حضرت خاقان سعید چون از آسیب زحمت کارد فراغت یافت عنان عزیمت جهت انتقام براق خان بطرف ماوراءالنهر تافت ومیرزا الغ بیك نیز بانجانب توجه نمود و موکب همایون ازراه بلخ رفته ازجیحون عبور نمود ومیرزا بایسنقر بنابر فرمان واجب الاذعان بجانب خراسان باز گردید وشب پانزدهم رمضان در اردوی مخدوم زاده عالمیان میرزا بایسنقر خواجه قنبرابیوردی را که خواجهٔ صاحب وجودی بود درخیمه کشتند وچون صباح شد هرچند تفحص نمودند قاتل معلوم نشد اما امیر یوسف جونی قربانی رابدان امرناشایست متهم میداشتند ومیرزا بایسنقر ازظاهر بلخ برجناح

استعجال روان شده در بیست و یکم رمضان باغ سفیدرا ازفر قدوم خویش غیرت افزای هفت آسمان ساخت ودراین اثناءِ شاهزاده بنا بر عرض مرضی که داشت سر بر بالین نهاد واطباءِ بمعالجه مشغول شدند وتقدیر ملك قدیر موافق آن افتاده مرض زایل گشت وصحت کامل روی نمود وچون موکب همایون ازساحل جیحون درحرکت آمد اکابر واشراف دیارماوراءالنهر باستقبال مبادرت نمودند وشرف ملازمت پادشاه دریا نوال دریافته نثاروپیشکش بتقدیم رسانیدندو آنحضرت درعین حشمت وجلال در بلدةالاقبال سمرقند نزول فرمود وبمزارات اکابرو مشایخ آندیار رفته مستحقان و مجاوران را بنذروبرات وصدقات وافیات بنواخت وبرسریر دولت وجهانبانی قرارو آرام گرفت وضمیر آفتاب اشراق متوجه تنسیق وضبط ممالك آفاق گشت ونخست از محاربهٔ براق اغلان تفحص نمود وبغور آنقضیه رسیده از کیفیت آن سخنان پرسید وتقصیر بر جمعی امراءِ ماوراالنهر ثابت شده آنحضرت فرمود تاایشانرا دردیوان اعلا چوب یاساق زدند ومیرزا الغ بیك رادرمقام خطاب وعتاب آورده توبیخ وسرزنش بسیار نمود وآنجناب چندروز اختیار واعتباری نداشت وعاقبت عرق شفقت ابوت درحرکت آمده بار دیگر فرزند ارجمند راازحضیض مذلت باوج عزت رسانید وزمام اختیار ماوراءالنهر رادر کف کفایت وقبضهٔ اقتدار او نهاد وازصدمات سپاه ظفرنشان آتش فتنه براق اغلان منطفی گشت وبکام وناکام دندان طمع ازآن مملکت بر کند و راه گریز پیش گرفت وبحسرت تمام دل از حکومت برداشته آواره و ناپیدا شد وچون حضرت خاقان سعید مهمات ولایت ماوراءالنهر وترکستانرا بواجبی مضبوط ساخت لوای معاودت بجانب خراسان برافراخت وپانزدهم رمضان بدارالسلطنه هرات درسنهٔ احدی و ثلاثین وثمانمائه رسید ودرباغ زاغان نزول اجلال فرمود ودراین اثناء باری سبحانه وتعالی میرزا محمدجوکی بهادررا پسری ارجمند ارزانی داشت و بمیرزا ابابکر موسوم آمدو چندروز ارکان دولت بعیش وعشرت بسر بردند و طویهای سنگین ترتیب یافت .

ذکر توجه رایات نصرت نشان بجانب مملکت آذربایجان

جهت دفع اسکندر قرایوسف ترکمان

دراوایل محرم سنهٔ اثنی وثلاثین وثمانمائه بمسامع علیه رسید که اسکندر ترکمان باردیگر رایت عصیان برافراشته بالشکری گران بحدود عراق در آمده سلطانیه رادرتحت تصرف درآورده است وپسر امیر الیاس خواجه که حاکم آنجا بود ودیگر ولایات مثل قزوین و زنجانرا گرفته بنابراین حضرت خاقان سعید باحضار عساکر ولایات فرمانداد واز اقطار ممالك چندان خلایق در جنبش آمدند که قوت محاسب وهم از تعداد آن قاصر وعاجز آمد وغیاث السلطنه والدین میرزا بایسنقر وامیر شیخ لقمان برلاس وامیر علیکه کوکلتاش بموجب فرمان درمقدمه روان شدند دریك شنبه پنجم رمضان بطالعی که سعود از آن اقتباس سعادت مینمود ازدارالسلطنه هرات نهضت فرمود ومنازل ومراحل پیموده بهرقصبه وشهری که رسیدند شرایط زیارت مشایخ آنجا بجای آورده ازارواح مقدسهٔ ایشان استمداد نموده و گوشه نشینان آنموضع را ازفایدهٔ جود واحسان خسروانه بهره ورساخت وبصدقات خاطرهای شکستهٔ مفلسانرا بنواخت وچون مملکت ری مرکز اعلام ظفرقرین گشت چندروز در آندیار اقامت نموده تالشکرهای جهان وسرداران ایران وتوران بموکب همایون پیوستند وصد هزار سوار نامدار درظل رایت فیروزی شعار جمع آمدند و آنحضرت باستدعای شاهزادهٔ جوان بخت میرزا ابراهیم سلطان قاصدی بجانب فارس فرستاد و آنجناب باسپاه بسیار متوجه اردوی کیهان پوی گشت ودرعرصهٔ مملکت ري بسعادت ملاقات فایزشد وحضرت خاقان سعید بدیدارشاهزادهٔ نامدار که درهمه اوصاف و اطوار فرد بود اظهاراستبشار نمودواورادر آغوش عطوفت ومهربانی کشید وبنابرحسن معاش که از آنجناب نسبت بلشکرو رعیت صدورمییافت وبتفصیل بمسامع جلال پیوسته بود تحسین ومحمدت اوارزانی داشت وامیر چقماق ازیزد وامیرترخان ازابرقووامیرعنا شیرین از کرمان باردوی اعلا ملحق شدند وچترزرنگار ازدیار ری نهضت فرموده در بیست ویکم رمضان سایهٔ وصول برحوالی سلطانیه انداخت و گماشتگان اسکندر

قلعهٔ سلطانیه‌را گذاشته گریختند وحضرت‌خاقانی تاغره‌شوال‌در آنجا اقامت‌نمود ودر آنمقام بآداب سنن‌روز عیدقیام‌نمودوامراءِ کبار ونوئینان رفیع‌مقدار بترتیب طوی‌اقدام نمودند وچون‌ازتناول طعام‌فارغ گردیدند ازآنجا رایت کیهان‌پوی در جنبش آمدوبحوالی موضعی که‌بمزار ابوایوب‌انصاری ره‌اشتهار داردنزول فرمودو چندروزدر آنمقام‌آرام گرفت وازآنجاروان‌شده شنبه غازان‌معسکر همایون‌سلطان ممالك‌ستان‌شد ودرآنموضع رأیت گردون مماس متوجه‌خوی‌و سلماس گشته ظاهر سلماس مضرب خیام اردوی کیهان‌اساس گردیدودرآنموضع اجتماعی‌دست‌داد که‌بر انفس انفاسی‌راه‌آمد وشدوتردد متعسر مینمود .

ذکر محاربهٔ حضرت خاقان گیتی‌ستان باسپاه‌ترکمان و فرار ایشان

چون‌موکب همایون درموضع‌سلماس نزول اجلال‌فرمود خبرمتواترشد که اسکندر قرایوسف‌وبرادران اوباسپاهی سنگدل‌آهن گسل که‌از شکوه‌ایشان زلزله در کوه افتد بآهنك‌جنك وعزم‌رزم وپیکارنزدیک رسیدند وحضرت‌خاقان سعید بترتیب لشکر وتعبیه‌عسکر اشتغال نمود وبرانغاررا مرکز اعلام‌ظفرنشان میرزا ابراهیم‌سلطان گردانیدولشکرهای‌فارس‌دررکاب شاهزادهٔ عالمیان‌بودند وجوانغار رابطلعت بهی‌ومنظر شهی‌میرزابایسنقر آرایش‌داد و فرمان فرمود تالشکرهای خراسان‌ومازندران‌درظل‌علم‌ظفرنشان‌آنجناب‌مجتمع باشندوقول‌بزرك‌بفروجودپادشاه گردون سریرزیب وزینت گرفت ومیرزا محمدجوکی باچندهزار سوار که جگر پیل‌وزهرهٔ‌شیرمیدریدندمقررشد که ملازم‌قلب لشکرباشندواگرجمعی‌رابمدداحتیاج افتد طریق‌معاونت‌مسلوك دارندوازآنجانب‌امیراسکندرمیمنه‌ومیسره وقلب‌وجناح‌را بنوعی‌بیاراست که‌دیدهٔ‌نظاره گردرتماشای آن‌خیره‌ماندوآندوسپاه‌رزم‌جوی‌تندخوی دست ازجان شیرین شستند ودل ازخانمان بر گرفتند وروی درروی آوردند هردو لشکر چون امواج‌بحراخضر درجنبش‌آمدندوحضرت خاقان‌سعید فرمود که درمیان میدان سراپرده برافراشتند واز سمند کوه پیکر فرود آمده روی نیاز برخاك

نهاد واز سر اخلاص زبان خضوع بر گشاده و از بار گاه مهیمن کار ساز فتح و نصرت مسألت وچون بر خاطر خطیر وضمیر آفتاب تاثیرش گذشت که تیردعابر هدف اجابت آمد بر کمیت گردون خرام باستظهار تمام سوار شده‌ومیرزا ابراهیم‌سلطان از برانغار بامردان صف‌شکن پای در میدان نهاد و امیر جهانشاه برادر امیر اسکندر آهنگ جنك مدافعه و مقاتله کرده دربرابر شاهزادهٔ فرود آمد و از صدمات سپاه فارس آثار ضعف و انکسار بروجنات حال اولایح گشت و امیر اسکندر چون حال‌برادر بروجه دلخواه خویش ندید بمعاونت ومعاضدت اومر کب شجاعت در میدان راند و بدفع ومنع دلیران شمشیر انتقام از نیام بیرون کشید و در آنروز امیر اسکندر بنوعی کوشش نمود که پردلان از دوست و دشمن بردست وبازوی او آفرین خواندند وکار رزم و پیکار امتداد یافت‌تاخورشید جهانتاب‌رخساره در نقاب حجاب کشید و آنشب تاصبح صادق از جانبین پاس داشتند و از دقایق حزم و احتیاط اندك وبیش فرو نگذاشتند روز دیگر که از لمعان خور عرصهٔ آفاق روشنی پذیرفت و ترکمانان گروه انبوه همه شیر هیبت و گردون شکوه در برابر سپاه منصور صف آرای گشتند و از طرفین آنچه امکان کشش و کوشش بود بجای آوردند و عاقبت نسیم فتح وظفر بر پرچم رایت اعلای خاقانی وزیدن گرفت و اعدا از ستیز وآویز عاجز آمده راه گریز پیش گرفتند و آنحضرت بدین فتح شکر نعمای الهی بجای آورده بوظیفهٔ سپاس و ستایش کمایجب و ینبغی قیام نمود و فتح نامه‌ها باطراف‌ربع مسکون فرستاد وفرزند سعادتمند خود میرزا محمد جوکی را بتکامیشی مخالفان روانکرد و جمعی از امراء و ملازمان را ملازم رکاب شاهزادهٔ عالیجناب گردانید وایشان‌تا ارزنه روم وصحرای موش‌دشمن را رانده آثار جلادت بظهور آوردند مؤلف ظفر نامه یعنی کامل مدقق مولانا شرف الدین علی یزدی تغمده‌الله بغفرانه که در آنمعر که ملازم رکاب شاهزادهٔ جوان بخت میرزا ابراهیم سلطان بوده میفرماید که آنچه از کمال جرأت و دلاوری‌و شجاعت‌وبهادری مخالفان شدیدالباس‌درظاهرسلماس‌مشاهده‌افتادبرای العین‌دیده‌شد

حقاً ثم حقا که اگر ازافراد ثقات استماع افتادی عقل بهیچوجه پیرامن تصدیق آن نگشتی واز قبول آن سر باز زدی

شعر

ز آئین ثبات شاه ابوالفتح بجنگ | خون شد بجسد بروز هیجادل سنگ
اینحال ز کوههای سلماس بپرس | کز راه صدا شرح دهد از دل تنگ

وآنجناب درتاریخ آنواقعه گوید

اسکندر تر کمان چه عصیان ورزید | دارای زمان سزای او واجب دید
ازتیغ ابوالفتح چه بگریخت بجنگ | تاریخ شد از قدر ابوالفتح پدید

ذکر بعضی از قضایاء واحوالی که بعد از فتح بظهور پیوست

چون آتش فتنه اولاد قرا یوسف انطفاء پذیرفت حضرت خاقان سعید ازرشحات غمام انعام خویش چمن آمال شاهزادگان و امراء و نوئینان رفیع مقدار و ارباب شجاعت را که بشرایط جان سپاری قیام نموده بودند سر سبزو سیراب گردانید وپایهٔ قدر ایشان را ازاوج ثریا بگذرانید ودراینوقت که اردوی اعلادرجانب سلماس بود از جانب ماوراءالنهر قاصد میرزا الغ بیك رسیده بعرض رسانید کـه میـان سلطان محمود خان وبراق اغلان جنگی صعب واقع شده و سلطان محمود خان بر براق اغلان غالب آمده او را بقتل رسانید وهم در این اثنا ایلچی از خراسان آمده معروض داشت که شاهزادگان میرزا مظفرومیرزا بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا پیر محمد جهانگیر ومیرزا عمر شیخ بـن میرزا پیرمحمد عمر شیخ رخت ازاین عالم فانی بسرای جاودانی کشیدند و حضرت خاقان سعید از فـوت شاهزادگـان پریشان ضمیر و محزون خاطر گشت وجهت ترویح روح ایشان ختمات کلام ملك علام فرمود وطعام بفقرا داده موکب همایون در سادس محرم سنهٔ ثلاث وثلاثین وثمانمائه از ظاهر سلماس درحرکت آمده بجانب قلعهٔ النجق روان شد و چـون چتر همایون فال سایهٔ وصول برآندیار انداخت حصنی مشاهده فـرمود موازی فلك البروج ومحاذی معدل النهار اهل قلعه در اضطراب افتاده نثار وپیشکش بیرون

فرستادند حضرت خاقان سعید بر احوال ایشان بخشایش فرموده عنان عزیمت بجانب قشلاق معطوف ساخت ودر نونزدهم صفر بقراباغ اران نزول فرمود ودر این اثناء امیر ابوسعیدبن قرایوسف باردوی اعظم آمده بشرف بساط بوس مشرف گشت و منظور نظر عنایت آمد وآنزمستان در قشلاق قراباغ بسر برد ورسل و رسایل ملوك فرنك وروم و مصر وشام بدرگاه پادشاه گردون احتشام رسیدند و باکرام وانعام اختصاص یافته خوشدل وشاد کام برحسب فرمان مراجعت نمودند وپادشاه گردون توان حکومت ممالك آذربایجان رابامیر ابوسعید بن امیرقرایوسف ارزانی داشت وچون زمستان بنهایت انجامید وخاطر از مهمات آنجائی فارغ شده عزم معاودت بطرف ملك خراسان تصمیم داد در پانزدهم شعبان از یورت قشلاق نهضت نموده روز دیگر از آب ارس بگذشت ومیرزا بایسنقر نیز بان نواحی رفته عمارات تراکمه را ویران گردانید واردوی کیهان پوی هفتم رمضان بسلطانیه آمد وماه صیام را درآن مقام گذرانید وحضرت خاقان سعید درروز عید بصلات و صدقات اشتغال نمود وحکام فارس وعراق مثل امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده رستم بهادر وامیر چقماق ودیگر سرداران اجازت یافته بولایت خود رفتند ورایت ظفرنشان روان بدارالسلطنه هرات شدو میرزابایسنقر ازقلعهٔ صار برسم ایلغار بر اسب بادرفتار سوار شد وآنمسافت دورودراز را بده روز قطع فرمود و در هشتم ذی‌حجه بباغ سفید نزول اجلال فرمود و در سال مذکور شب پنجم شعبان مولانا جلال‌الدین یوسف‌اوبهی در دارالسلطنه هرات از خاکدان دنیا بمنزل عقبار حلت نمود و همچنین در اینسال قدوهٔ ارباب قرائت وحدیث شیخ‌شمس‌الدین جزری‌وفات یافت و هم در اینسال سلطان بخت بیگم بنت حضرت صاحبقران مغفور ازاین‌سرای غرور بدار عقبی نزول فرمود وحضرت خاقان سعید بعداز طی منازل درهشتم‌محرم سنهٔ‌اربع وثلاثین وثمانمائه بدارالسلطنهٔ‌هرات نزول‌فرمودودر اینولاازجانب‌خوارزم قاصدی رسیدهٔ خبررسانید که لشکری‌انبوه ازاوزبک‌قصد خوارزم کردند و امیر ابراهیم پسر امیر شاه‌ملك تاب‌مقاومت نیاورده بکات وجنوقان رفته خواجه اصیل الدین وزیر اسباب حصار داری مرتب ساخته رایت مخالفت برافراخت‌وعاقبت‌عاجز

شده اوزبك خوارزم رامسخر ساخت وغارت و تاراج آغاز کردند و غنیمت فراوان گرفته بجانب دشت قبچاق باز گشتند و حضرت خاقان سعید از استماع این خبر متأثر گشت وطایفه از بهادران و امراء را بدآنصوب فرستاد وایشان بموجب فرموده عمل نموده روانشدند و برایل و الوس اوزبك تاختـه ایشانرا متفـرق و پریشـان ساختند ودر اینسال قدوۀ ارباب عرفان و کمال امیر سید نعیم الدین نعمت الله قدس سره وفات یافت وهم در اینسال عالیجناب فضایل مآب مولانا رکن الدین محمد الخوافی که مرجع علماء اعلام وملاذ کبراء انام بود و از خواص و مقربان اعـلای خاقانی بملازمت آن موید بتاییدات ربانی افتخار داشت در دارالسلطنه هرات بفرادیس جنان شتافت وآنجناب رادر عقل و نقل لطایف و نکات است ومنشیان بلاغت شعـار پیوسته از صفحات فیض آثار اواقتباس مینمایند آورده‌اند که شخصـی از مولانـا پرسید که چرا شما بتاهل میل نمی‌نمائید در جواب فرمود که سلسلـهٔ ولادت از آدم علیه السلام تا باین ضعیف رسیدو میخواهم که یك سر سلسله در دست ابوالبشر باشدو دیگری دردست بنده احقر *عزهر کس بقدر همت اوست*

ذکر رفتن میرزا بایسنقر بطرف استراباد و توجه حضرت خاقان

باداش وداد بسرخس برسم جانور پرانیدن و شکارو بیان بعضی از حوادث زمان غدار نا پایدار

رای صوابنمای خسرو ایران وتوران اقتضای آن کرد که میرزا بایسنقر در ولایت جرجان و استراباد که در ایام سابق تختگاه سلاطین گردون توان بود قشلامیشی کند وبنابر فرمان امراء عظام مثل امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی ترخان برادر امیر جلال الدین فیروز شاه و امیر محمدولد امیر الیاس خواجـه ملازم رکاب سلطنت انتساب بالشکر بیکران درشهور سنهٔ خمس وثلاثین وثمانمائه بصوب مازندران روان شده بمقصد رسیدند وچند گاه درآن مملکت بـدولت واقبال گذرانیدند ودراین اثناء امیر محراب ترخان که بر امراء دیوان سمت تقدم داشت و درسخاوت و بخشش برمعن زائده و حاتم طائی نزد ارباب خرد و تمیز راجح

مینمود از دار حشمت وغرور بسرای الفت و سرور رحلت نمود و مقارن اینحال ایلچیان ازجانب عراق رسیدند که اسکندرتر کمان که‌ولد قرایوسف است برادر خویش ابوسعید را که در ولایت آذربایجان نصب فرمودهٔ حضرت خاقان سعید بود کشته است ودر آندیار استیلا یافته و بهیجان غبار فتنه اشتغال دارد ودر اینولا هوس جانورپرانیدن وشکار کردن برضمیرانور آنحضرت مستولی گشت حضرت شهریاری در اواسط جمادی‌الاول بامضای این عزیمت متوجه سرخس شد وبمراسم آن کار شگرف برحسب دلخواه قیام نمود و چون از آن مهم او را فراغت حاصل آمد بجانب مهنهٔ مبارکه‌توجه‌نموده‌وشرایط زیارت ارباب‌سیروسلوک‌سلطان‌ابوسعید ابوالخیر کماینبغی بجای آوردو در خلال این احوال میرزاالغ بیك از قشلاق بخارا عازم اردوی همایون‌شد و بدولت ملاقات خسرونامدار وپدربزرگوار استسعادیافت و بمواهب پادشاهانه مخصوص ومحظوظ گردید وبرخصت متوجه‌ولایت خود گشت و درآن اثناء میرزا بایسنقر که‌در ملك‌جرجان قشلاق کرده بود فرزند ارجمند خود محمد سلطانرا باردوی همایون فرستاد و حضرت‌خاقان سلیمان مکان شاهزاده را در آغوش مهربانی کشید واز کیفیت خالات آندیار استفسار فرمود و آن‌بلند همت بسیار دان در اندك ساعت‌جواب آنکلمات بعبارات دلپذیر ادا نمود چنانچه آنحضرت از حسن تقریر او تعجبها کرده موجب زیادتی محبت گشت وهر گاه که شاهزاده از دور پیدا میشدی حضرت خاقان سعید فرمود که بایسنقر رسید ورایت فتح آیت ازحدود سرخس و مهنه در جنبش آمدو دراوایل ماه شعبان‌حضرت پادشاه گردون توان درضمان حفظ وتائید ملك منان بدارالسلطنه سمرقند رسیده درباغ زاغان نزول فرمود و میرزا بایسنقر نیز از دیار مازندران باز گشته بدولت ملازمت استسعاد یافت ودر اینولا از جانب سمرقند خبر آمد که میرزا عبدالرحمن بن میرزاالغ بیك فوت شدحضرت خاقان سعید یکی از معتبرانرا برسم رسانیدن تعزیت بسمرقند فرستاد و در اینسال جناب فضایل‌مآب حقایق قباب خواجه صاین علی‌اصفهانی که در علوم حکمی وتصوفات مولفات داره در دارالسلطنهٔ هرات‌وفات نمودو در سنهٔ ست‌وثلاثین و ثمانمائه امیر خلیل الله ولد امیر شیخ ابراهیم شیروانی

امیر زاده یار علی ولد امیر اسکندر ترکمان را که ازپدر گریخته پیش او آمده بود بدرگاه عالم‌پناه فرستاد وحضرت خاقان سعید اورا تربیت فرموده درخرگاه پادشاه زادگاه منتظم گردانید روزی آنحضرت بتماشای کمان رعد که استاد فرخ ریخته‌گر ساخته بود وچهارصد من‌سنگ ازآن کمان بیرون می‌انداخت سوارشد و در شمالی کوه‌بازی گاهی که محل سنگ انداختن بود خلق‌مجتمع شده بودند و آنحضرت سواره ایستاده نظاره میفرمود ناگاه امیر زاده یارعلی که جوانی بود در غایت صباحت ونهایت ملاحت بارخساری زیبا وعارضی جان افزا پیدا شد خلایق‌از تفرج کمان رعداعراض نموده روی توجه بدان ترک‌ناوك افکن آوردند و حضرت خاقان سعیدچون‌اینصورت مشاهده کرد خاطرخطیرش متغیر گشت وچون بباغ زاغ فلك اشتباه نزول فرمود وامیرزاده یارعلی رابند کرده بسمرقند فرستاد و در سال مذکور مدرسهٔ‌رفیع وعمارت منیع که‌بامر مهدعلیا گوهرشاد آغادر شجالی تراب که برسر پل‌انجیل طرح انداخته بود باتمام رسید شرح تزئین و استحکام آن بقعهٔ شریفه‌بتحریر راست‌نمی‌آید مگربرای العین مشاهده‌افتد ودر اینسال امیرخواجه یوسف که‌حکومت ولایت‌سلطانیه‌وقزوین‌وغیرذلك ازحدودری تاحدودتبریز بموجب فرمان حضرت‌خاقانی تعلق باومیداشت وفات‌یافت ومنصب امیر مشارالیه ببرادرزاده امیر محمد میرم برحسب اشارت علیه مفوض گشت و هم در اینسال از جانب شیرازمبشری آمده‌بمسامع اشرف‌اعلا رسانید که‌حق سبحانه‌وتعالی‌سلطان‌ابراهیم‌را پسری‌ارجمندارزانی‌فرمود وبمیرزاعبدالله‌موسوم گشت ودراینسال میرزاعلاءالدوله زینت‌بیگم‌دختر امیرباد گارشاه‌ارلات‌را‌بنکاح‌شرعی بخواست‌وطویهای بعظمت‌واقع‌شد و دیگرازوقایع آنکه میرزاپیر محمدبن میرزا عمرشیخ جهان فانی‌راوداع فرمود و دیگر آنکه‌امیرمحمددرویش که داروغگی‌هرات تعلق‌باو داشت‌ازاین سرای پرملال ارتحال‌نمود وحضرت خاقان سعیدمنصب اورابپسررشیدش‌علی‌سلطان‌ارزانی‌داشت‌ودر اواخر این‌سال‌ازجانب آذربایجان خبرآمد که امیرباباحاجی همدانی شاه محمد ولد قرایوسف را بقتل رسانید

ذکر شمهٔ از مناقب شاهزادهٔ کامیاب میرزا بایسنقر

و وفات آنجناب در ایام شباب

غیاث السلطنه والدین میرزا بایسنقر شهریاری بود قدرت آثار و کامکاری بود با حشمت و اقتدار بفرط کیاست و ذکاو وفور حدت وزها از اقران و امثال ممتاز بود و بثبات رای زرین و استقامت فکر دور بین خلعت اقبالش مزین و محلی.

بیت

خسرو تاج بخش و باج ستان　　　برسر تاج و تخت و گنج نشان

معدلت شعاری که بنشر عدل و احسان وبث جود و امتنان لوای مفاخرت بر افراخت نصفت دثاری که ابقای ذکر جمیل و ادخار فضل جلیل را مقصدتوجه همت عالی نهمت ساخت

بیت

سر از کوی نیك اختری برزده　　　به نیك اختری فال اختر زده

رعیت پروری که درزمان دولت اوجز باددر خانهٔ هیچکس باز نمیکرد وعدالت گستری که درایام حشمت اوشهباز بجانب تیهوپرواز نمیکرد

بیت

رسم انصاف در جهان آورد　　　عدل را سر بر آسمان آورد

در مجلس بزم ابری بود گوهربارو در میدان رزم ناسخ کارنامهٔ رستم واسفندیار و درچمن دولت خویش جز نهال بر امتنان ننشاند و صحایف آمال ارباب احتیاج رابعین عنایت ورضانمیخواند و با این همه صفات رضیه وسمات مرضیه پیوسته اوقات عزیز او مصروف بمجالست ارباب فضل و کمال بودی و از انجاح مطالب آنطبقه اهمال و اغفال نفرمودی صیت سخای آنجناب نسبت باصحاب هنردر اطراف بحروبر منتشر گشت و مانند صباء جهان پیما باقاصی و اوانی اهل عالم رسید فضلاءوعلماء و هنرمندان و پیشه وران از انحاء و اقطار رو بدر گاه پادشاه سپهر اقتدار آوردند

و از موایدخوان کرم آن‌ولی‌النعم بحظ تمام بهره ور ومحظوظی آمدند و ملوك و سلاطین باابهت‌وشکوه ازاستماع عظمت‌وحشمت وفروشکوه‌شهریاری وانتظام امور جهانداری آنجناب‌انگشت‌تحیر بدندان تفکر گرفتند و بیمن اعتقاد حسن‌واهتمام آنشهریار عالی مقام مولانا شمس‌الدین هروی شاگردمولانا معروف خطاط‌بغدادی بمرتبهٔ رسید که مبصران جهـان بسیاری از خطوط اورا نوشته یاقوت مستعصمی پنداشتند و ببهای گران خریدند و مولانا جعفر تبریزی شاگرد او در شیوهٔ نسخ تعلیق خط نسخ بر تحریر کتابت خواجه میرعلی کشیدند و مولانا شهاب الدین عبدالله تکمیل‌شش قلم فرموده درهفت کشوربحسن خط و علم و مهندسان ونقاشان درتذهیب و تصویر کار بجائی رسانیدند که مزیدی بر آن متصور نبود و درمجلدان وزرگران‌ودرودگران‌وخاتم‌بندان درنازکی و لطایف چندان سعی‌وکوشش‌نمودند که خزانهٔ خیال بشر نمیگنجد القصه شاهزادهٔ عالیجناب باوجود اتصاف درفضایل نفسانی و خصایل ملکی بشرب مدام شعفی تمام داشت و مانند لاله زمانی بی‌پیاله بسر نمیبرد وصبوح را بغبوق و غبوق را بصبوح متصل میساخت از مخبران صادق القول استماع افتاد که چون میرزا بـایسنقر بسن رشد و تمیز رسید فرمود که منجمین بنظر احتیاط در زایجهٔ طالع همایونش نگریسته احکام نویسنداهل نجوم بموجب فرموده عمل‌نموده آنچه‌ازاوضاع فلکی و انظار سعد و نحس معلوم کردند در سلك تحریر کشیدند و در ساعتی مسعود بعرض رسانیدند و میرزا بایسنقر از آنجماعت پرسید که عطیه چند خواهد بود ایشان جواب دادند که

بیت

عمرت دراز باد که‌چرخ عطیه‌بخش از هرعطیه که‌دهد عمرخوشتراست

ما اینقدر دانیم که مادام الحیات شرف و اقبال ملازم ذات فرخنده صفات خواهد بود وهر گزغباری برحاشیهٔ ضمیر انور شهریار نخواهد نشست شاهزاده باز از آن معنی استفسار نمود و منجمان همین جواب دادند میرزا بایسنقر فرمود که صورت راستی در میان آرید و آنچه معلوم شما شده از قضیه این عطیه بامن بگوئیدوهیچ اندیشه نکنید وچون الحاح شاهزاده از حـد اعتدال تجاوز نمود و افغان دقـایق

آسمانی‌را چارهٔ نماند معروض داشتند که ایام زندگانی پادشاه قریب بچهل سال رسد و میرزا بایسنقر از این سخن غمناك گشت و بعد از آن بمضمون این بیت عمل نموده .

بیت

چون‌نقش غم زدور ببینی‌شراب خواه تشخیص کرده‌ایم مداوا مقرر است

تاحرارت شراب درمزاج‌شریف وعنصرلطیف آنجناب پدید آمد واطباء حاذق هرچند منع میفرمودند مفید نمی افتاد و از جام نشاط ساغر انبساط جرعهٔ کم نمیکرد و غذا بغایت اندك تناول میکرد تا ضعف بر طبیعت او استیلا یافت و در صبح شنبه هفتم جمادی الاول‌از خاکدان‌دنیاروی‌بمنزل عقبی نهاد ومدت‌زندگانی آنحضرت سی‌وشش سال وچهارماه بود و حضرت خاقان‌سعید ازاستماع‌این خبرهایله آشفته‌و پریشان دل گشت رفکرت و حیرت و دهشت وضجرت برضمیر آنحضرت استیلایافت و درآن صبح صیحهٔروزمحشردر این طاس نیلگون ظاهر گشت وحضرت خاقان سعید بباغ سفید قدم رنجه فرمود و فرمانداد تا بآئین شرع مبین بتجهیز و تکفین شاهزادهٔ نازنین پرداختند و چون نعش غفران مآل تکمیل یافت هم آنجا نماز گذاردند و آنحضرت درباغ‌توقف نموده‌امراءِ عظام و اکابر انام نعش‌رابرداشتند ودرآن اوقات دارالسلطنه هرات چنان معموربود که زیاده برآن در فوت متخلیه نمیگنجید ازدرون باغ تامدرسهٔ گوهرشاد آغا که حالا مدفن شاهزاده است دورویه مردم ایستاده بودند و ازدحام بمرتبهٔ روی نمود که هیچکس قریب بآن یادنداشت و مجموع خواص و عوام تغییر لباس کرده سیاه پوشیدند و تابوت شاهزاده را در هودج و محفه نهادند و بآئین وعظمت هرچه تمام‌تر بمدرسهٔ مذکوره رسانیدند و در گنبد عالی آن بقعهٔ شریفه مانند گنج بخاك سپردند و مدت چهل روز حضرت خاقان سعید درباغ سفید نشسته‌سادات و علماء انام‌و اشراف وموالی و ارباب‌واهالی بمجلس همایون حاضر شدند و هر روز ختمات کلام ملك علام بجای آورده آشها و اطعمهٔ گونا گون امراءِ و نواب بمردم دادند وشعراءِ مراثی گفته بعرض

میرسانیدند و از آنجمله مولانا سیف الدین نقاش ترجیح بندی بس غرا انشاء فرمود که مطلعش اینست

قطعه

چندانکه چرخ گشت بدوران روزگار نقش وفا نیافت زدوران روزگار
شهزاده بایسنقر عالیجناب کو جمشید راچه آمد و افراسیاب کو

و یکی دیگر از افاضل در تاریخ وفات شاهزاده بایسنقر گوید

قطعه

سلطان سعید بایسنقر خرم گفتا که بگو باهل عالم خرم
من رفتم وتاریخ وفاتم اینست باد ابجهان عمر دراز پدرم

و چون چهل روز بر اینواقعه هایله بگذشت حضرت خاقان سعید فرمود تا خلایق لباس سوگواری بینداختند و بدستورسابق جامها پوشیده و آنحضرت فرمانداد تا متروکات شاهزادهٔ کما فرض الله تعالی میان ورثه قسمت کردند و میرزابایسنقر را سه پسر بود رکن الدین و میرزا علاءالدوله و قطب الدین میرزا سلطان محمدو معزالدین میرزا ابوالقاسم بابر بهادر و این هرسه شاهزاده پای برسریر سلطنت نهادند چنانچه شرح احوال هریك در موضع خود مذکور خواهد شد انشاءِ تعالی وحضرت خاقان سعیدولایتی را که سیورغال جناب میرزا بایسنقر بود بفرزندبزرگش میرزا علاءالدوله ارزانی فرمود و فرمانداد که در دیوان بزرك بجای پدر مهرزند و میرزا سلطان محمد میرزا ابوالقاسم بابر راعلوفه تعیین فرمودمیرزا محمدجوکی بموجب فرمان همایون بر گرم سیر وقندهار رفته بود خبروفات برادر استماع نموده باز گشت و بتقبیل انامل فیاض سر افراز گردیده ناله و افغان بر داشت و حضرت خاقان سعید اورا بنصایح پادشاهانه تسکین وتسلی دادو بعداز وفات شاهزادهٔ عالیجناب میرزا بایسنقر چند روزه مولانا اعظم **قدوة العظماء فی العالم** مولانافصیح الدین که مفتی فریقین و جامع مذهبین بود در دارالسلطنه هرات وفات فرمود و او را بآئین تمام بکازرگاه بردند و در مزار فایض الانوار شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری ره دفن فرمودند و چون خبر وفات میرزا بایسنقر بمیرزا الغ بیك رسید

شرایط تعزیت بتقدیم رسانید و چندان توقف نمود که امراء که بمغولستان رفته بودند مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه آمدند در هنگام بهار پای مبارك در رکاب آورده عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف گردانید و ازاکابر واشراف سمرقند شیخ الاسلام کیشی خواجه افضل الدین و خواجه افضل الله ابو الیشی ملازم میرزا الغ بیك بخراسان آمدند و درروز نونزدهم ماه مبارك رمضان شاهزادهٔ عالمیان بدست بوس خسرو جهان سر افراز شد و آنحضرت فرزند سعادتمند را دیده جراحت فرقت میرزا بایسنقر تازه شد و اعیان ماوراءالنهر نیز بشرف ملازمت استسعاد یافته ملحوظ نظر عنایت و احترام شدند و میرزا الغ بیك چنانچه رسم تعزیت باشد آش عظیم ترتیب نمود وختمات کلام مجید بجای آورد وچون هلال عید صیام جمال خویش بخواص وعوام نمود حضرت خاقان سعید فرمود تا آش بزرك مرتب ساختند و بانوی عظمی گوهرشاد آغـا تکلفات پادشاهانه مهیا کرده بود چند روز پیوسته باطعـام خاص و عام قیام نموده آمد و حضرت اعلا خاقانی میرزا الغ بیك را باعزاز و اکرام معزز و موقر ساخت واکابر ماوراءالنهر را تشریفات داد و شاهزاده در بیست و هشتم شوال متوجه سمرقند شد و در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه خواجه نظام الدین احمداند خـودی بمنصب وزارت حضرت خاقانی مشرف شد و آنحضرت زمام حل وعقد امور دیوانی بخواجهٔ مشارالیه رجوع فرمود و او در میان مردم بخـواجه سیدی احمد سبزواری اشتهار داشت ودراین اثناء امیرخلیل الله شیروانی که نسبت باین خاندان سوابق اخلاص بلواحق اختصاص مؤکد داشت از محمود آباد شیروان عرضه داشتی مصحوب خالق اپردی بپایهٔ سریر اعلا فرستاده مضمون آنکه اسکندر قرایوسف چون بر مملکت آذربایجان مسلط وفرمان روا گشت قصد شیروان کرد واکنون بغارت بلاد و هلاك عباد مشغولست اگر حضرت اعلا خاقانی پرتو التفات بردفع اینحادثه نخواهد انداخت مجموع این ولایت راویران خواهد ساخت باقی رای صواب نمای حاکم است و آنحضرت مصلحت چنان دید که باردیگر لشگر بجانب آذربایجان کشد

ذکر انتقام کشیدن پادشاه عالم‌پناه حضرت اعلی خاقان

از اسکندر ترکمان

چون تسلط اسکندر باردیگر بر مملکت آران و آذربایجان و تعرض لشکر ترکمان باردیگر ببلاد شیروان مسموع پادشاه عالم پناه گشت اینمعنی برمزاج اشرف گران آمد و عزم انتقام جزم فرمود و ارکان دولت عرضه داشت کردند که صلاح در توقف است و مصلحت در قبول نصح امیر جلال الدین فیروزشاه در خلوتی بعرض رسانید که چون میرزا بایسنقر ازمیان رفته مردم کوتاه بین را گمان شود که بمجرد ضعفی است که بحال لشکر فیروزی اثر راه یافته اکنون رایت نصرت آیت بهرطریق که باشد باید بر افراشت و بهیچ وجه درین یورش تاخیر جایز نباید داشت وحضرت خاقان سعید صوابدیدوسخن امیرمشار الیه‌را بسمع قبول تلقی نمود وتواچیان فرستاد که ازاقصی بلاد ماوراء النهروترکستان وهندوستان و خوارزم و سیستان و مجموع دیار خراسان وعراق و کرمان بوقت معین لشگرها روی بدر گاه مملکت پناه نهند و درظل اعلام ظفر انجام مجتمع شوند و سپاه بیقیاس از اطراف واکناف همه شدید القوت و اولی بأس در جنبش آمدندو آنحضرت امیرقربان شیخ را بضبط وحکومت دار السلطنه هرات مقررساخت و صاحب اعظم امیر علی شغانی و خواجه رمضان قولی جهت تنسیق امور دیوانی بگذاشت و بتوفیق ربانی در دویم ربیع الثانی از مستقر عزوشرف روانشد و در اثناء راه چنانچه معهود آن شهریار نیکو اعتقاد بود بزیارت قبور مشایخ و اهل الله شتافت استمداد همت نمود تا بآئین جمشید وحشمت فریدون بحدود ری رسید و روز بروز حکام و سرداران باردوی همایون می‌پیوستند و در آن ایام برف و باران و شدت سرما بمرتبهٔ بود که راکب و مرکوب رامجال حرکت نماندامراء بعدازتقدیم مشورت صوابدیدند که حضرت خاقان سعید قشلاق درمملکت ری نماید و باتفاق اینصورت بعرض رسانیدند و آنحضرت سخن ایشان را بسمع رضااصغا نمود فرمان جهانمطاع صدور یافت تا لشگریان قوریاها بسته قشلاق کنند و سپاه نصرت پناه بموجب فرموده عمل نموده در آنزمستان از ایوار و شبگیر خلاص شدند

و چون اسکندر ترکمان از توجه حضرت خاقان بلند مکان خبر یافت مانند تیر از کمان از مملکت آذربایجان بیرون جست و کلانتران آندیار روی بدرگاه فلك اقتدار آوردند و امیر خلیل الله شیروانی باردوی اعلی ملحق شد و پیشکشهای پادشاهانه بموقف عرض رسانید و خدمات‌اوعز قبول‌یافته باعزاز و احترام‌مخصوص گشت و در این اثناء امیر جهانشاه بن امیر قرایوسف براهنمونی سعادت و اقبال متوجه کعبه آمال گشته بصنوف عنایت‌ونوازش‌اختصاص یافت ودر این ایام که‌پادشاه خجسته فرجام بآئین فریدون و کی در قشلاق ری اقامت داشت میرزا ابراهیم سلطان که در فارس حاکم الاطلاق بود بعارضهٔ چند روزه مبتلا گشت و عاقبت مرغ روح آنشاهزاده خجسته صفات از قفس کالبد بجانب شاخسار طوبی‌درپرواز آمده رحمةالله علیه و اینواقعهٔ عظمی در سنهٔ تسع و ثلاثین وثمانمائه روی‌نمود و آنسعادتمند بحسن مکارم اخلاق سر آمد ملوك آفاق بود وعنایت و اهتمام بسیار دربارهٔ اهل فضل و کمال داشت وپیوسته‌حرف صحبت وموّدت اینطایفه گرامی بر لوح ضمیر مینگاشت و بیمن اعتناء آنحضرت مولاء اعظم مولانا شرف‌الدین علی یزدی بتألیف ظفرنامه پرداخت و چنان نسخهٔ که از بدء ایجاد درفن تاریخ الی یومنا هذه هیچکس قریب بآن نشان نداده یادگار گذاشت القصه حضرت خاقان سعید چون‌ازاین‌واقعه جان گداز که در شیراز واقع شده خبریافت آتش در خرمن ثبات ووقار زده وبعد از غلق واضطراب شرایط‌تعزیت بتقدیم رسانیده دست‌درعروهٔ وثقی شکیبائی زده بقضای ربانی تن در داد وحکومت ممالك فارس را به خلف صدق شاهزادهٔ مغفور امیرزاده عبدالله با وجود آنکه درصغرسن بود ارزانی‌داشت و تمام اختیار آنولایت را در کف کفایت‌شیخ نجیب‌الدین ابوالخیرنهاد وباز گشت و مقارن اینحال امیرناصرالدین‌خاند شاه‌برادرامیر جلال‌الدین فیروزشاه که‌بعداز میرزارستم حکومت اصفهان باو تعلق گرفت در قشلاق ری روی بعالم آخرت‌نهاد ونعش او را بهرات برده درخیابانش دفن کردند

ذکر قضیهٔ چند که پیش از توجه حضرت خاقان سعید بجانب مشهد روی نمود

یکی از آنجملهٔ قضایا آنست که آنحضرت در سنهٔ احدی و اربعین ثمانمائه امیرشیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار را تربیت فرمود و امیر حسن جاندار در زمان حضرت صاحبقران نامدار در معارك آثار شجاعت و جلادت بظهور آورده بود و در بدایت سلطنت خاقان سعید او وفرزندانش امیر یوسف خلیل و امیر شیخ حاجی درسلك امرا انتظام داشتند چون در فتنهٔ جهان ملك صورت غدر برلوح ضمیر نگاشتند بدین سبب خراسان محل اقامت ایشان نمانده لاجرم راه اصفهان پیش گرفتند وبخدمت میرزا اسکندر رفتند چنانچه شمهٔ از اینمعنی گذشت وچند گاه امیرحسین و اولاد او در اصفهان ملازم آنجناب بودند و از آنجا متوجه کعبهٔ معظمه شدند وشرف زیارت بیت‌الله دریافتندوباز گشتند وباردیگر بمیرزااسکندر پیوستند و درآنزمان که موکب فیروزی نشان از قشلاق‌مازندران بجانب‌اصفهان درحرکت آمد امراءِ امیر اسکندر ازوی روی گردان شدند و در ساوه یوسف خلیل را گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند چنانچه سبق ذکر یافت و حضرت خاقان سعید ازجریمهٔ یوسف و برادرش شیخ حاجی درگذشت وراه‌رسمی که‌سابق داشتند بایشان باز گشت ودرسال مذکور حضرت اعلا خاقانی امارت دیوان میرزا علاءالدوله را بامیر شیخ حاجی تفویض فرمود و حل وعقد امور در خانه شاهزاده را بعهدهٔ کاردانی او باز گذاشت وصلاح ملك ومال آنجناب را برأی زرین وفکر دوربین او منوط و مربوط گردانید و در اینسال امیر شیخ لقمان برلاس که در دیوان منصب‌امیرالامرائی داشت وبغایت مکرم میزیست اسب زندگانی‌راپی کرد و آنحضرت منصب او را بپسر رشید اوعنایت فرمود وهمچنین ملك حسین که‌رأس ورئیس یساولان بود با امیر شیخ لقمان درسفر آخرت موافقت نمود وپادشاه‌جای او را بولد وی امیر فرخ حسین داد ودرجمادی‌الاول این سال امیر بابا مسعود بن امیر بابا محمود بن خواجه راستن بجای راستان رفت و در زمانی که حضرت

خاقان سعید نوبت سیوم بآذربایجان رفت کوتوالی قلعه اختیار الدین به‌بابامسعود تعلق می‌داشت و اوجوانی بود بغایت فتاك و بی‌باك چنانچه قصد زن و فرزندمردم می کرد و در هتك پردهٔ مستوران می کوشید و بالوند و اوباش صحبت می‌داشت و انواع حرکات ناشایست ازو در وجود می‌آمد ویك شبانه روز بلکه بیشتر بـآواز طبل‌و نقار شراب میخورد و گاه بپل مالان و خیابان عزیمت می‌نمود و در رفتن‌و آمدن بشرب خمروملاهی و مناهی مبادرت می‌نمود و آثار تباهی و بیراهی او بـر صفحات روزگار ظاهر بود و حکام هرات از بیم امیر علیکه کوکلتاش که ازبابا مسعودعرق‌خویشی داشت بمنع‌وزجراو قیام نمی‌نمودند وچون بابا مسعودجهان را ازشر خود باز پرداخت حضرت خاقان سعید کوتوالی قلعه مذکور را بـرادر او موسی میرك ارزانی‌داشت و خدمتش‌جوانی بود بغایت چابك‌وتیر خوب‌می‌انداخت و اکثر آن بود که تیر او بقبقب میرسید و امیر یادگار شاه ارلات که از امراءِ عظام بود و میرزا علاءِالدوله داماد او بود جهان فانی را بدرود کرد و شـاهزادهٔ مشارالیه برسم عزا قیام نمود و درسال مذکور میرزا سلطان مسعود بـن میـرزا سیورغتمش نیز بفرموده حضرت خاقان سعید حذرمعلی عایشه بیگم را بآئین دین نبوی و شرع مصطفوی در نکاح آورد وچند روز بساط عیش و نشاط مبسوط گشت

ذکر توجه فرمانفرمای انام بزیارت امام هشتم

علیه الصلواة والسلام و معاودت آنحضرت درکمال احتشام وآمدن ایلچی مصر و بیان آنچه واقع شد

در سنهٔ اثنی و اربعین وثمانمائه حضرت اعلا خاقانی درکمال عزو تمکین در پنجم ربیع‌الثـانی بعزم زیارت سلطان خراسان متوجه مشهد مقدس شد وغلغله نهضت همایون در سمع ساکنان این گنبد مسدس افتاد و از شاهزادگان نامدار میرزا محمد جوکی بهادر و میـرزا علاءِالـدوله و از امـراءِ کبار امیر علیکه کوکلتـاش درتوقف‌ماندند اما دراین ماه میرزامحمدجوکی‌بهادرعازم ماوراءِالنهر شد و بسعادت ملاقات پادشاه هنرپرور برادر بزرگتر میرزا الغ بیك فایز شد و

بصنوف نوازش اختصاص یافت و میرزا علاءالدوله نیز برحسب اشارت علیه عزیمت قشلاق استراباد فرمود و امیرعلیکه رایت توجه بجانب مرو برافراخت و بمقصد رسیده درآنولایت بەزراعت و عمارت اشتغال نمود و حضرت پادشاه اسلام چون بخطه جام رسید مراسم زیارت بجای‌آورده اولاد عظام گرام شیخ‌الاسلام احمدجام را اعزاز و احترام نمود و ایشان نیز امر ضیافت چنانچه‌سزاوار بود بجای‌آوردند و آنحضرت مشایخ انام را استحسان نموده و از آنجا موکب همایون نهضت‌نموده بسعدآباد رسیدوحضرت اعلا درهمان منزل باسباب‌شکار پرداخت و درآن‌صحرای وسیع صید فراوان انداخت‌وچون از آنمهم فراغت یافت عنان توجه به‌جانب‌مشهد تافت و منازل طی فرموده چون بمقصد رسید در شرقی شهر چهار باغ که معمار همت آنحضرت احداث فرموده بود فرود آمده روزدیگر بآستانهٔ امام رضا علیه‌السلام رفت و عتبهٔ علیای قبه را که مرقد آن پاك و پاکزاده است ببوسید و سادات و مجاوران را بانعام و احسان مسرور و شادمان ساخت و بچهارباغ آمده عنان مراجعت بمستقردولت معطوف گردانیده ومولانا کمال عبدالرزاق در تاریخ خود نوشته که‌چون حضرت خاقان‌سعید بجام رسید خواجه علی‌اصغر چندسراسب بریان کرد و باقی اسباب دعوت کشید و دیدهٔ ناظران از حسن ترتیب آن متحیر گردید و از آنجمله صد طبق جوشیره حاضر ساخت و آنحضرت خدمت خواجه را بالطاف شاهانه بنواخت بالجمله لوای ظفرانتما از خطهٔ جام درحرکت‌آمده و چهاردهم ربیع‌الاول هوای هرات از سم سمند شهریار جهانگشای عطرسای گشت و در همین روز علیکه کوکلتاش که بمرو رفته بود باز آمد و منظور نظر کیما اثر شد و در اینسال میرزا الغ‌بیك قاصدی معتبر بخراسان فرستاد وحبیبه‌سلطان که مهدعلیا گوهرشادآغا بتربیت و تعهد او قیام نموده بود طلب داشت و بنابر التماس آن جناب بانوی کبری را بآئین و حشمت تمام بسمرقند فرستاد و درسال مذکور میرزا محمد جهانگیر که از صبیه حضرت خاقان سعید متولد شده بوداز این دارپروحشت به‌روضهٔ جنت خرامید و این معنی سبب حزن و ملال آنحضرت گردیده عزائی سنگین برپا نمود و در اینسال جناب معلی نصاب مولاناجلال‌الدین

لطف‌الله که صدری صاحب وجود بود و حضرت خاقان سعید باو التفات تمام داشت
* براه عدم رفت چون دیگران * و استاد عمادالدین معمار که بانی مدرسهٔ مهد
علیـا گوهرشاد آغا بود در اینسال از خرابهٔ دنیا رحلت نمود و در اینسال حضرت
اعلاخاقانی امیر سلطان محمودبن امیر جهانشاه‌برلاس راامیر الوس ساخته‌رعایت
لشگر را بحسن درایت او گذشت ودر سنهٔ ثلاث و اربعین و ثمانمائه سلطان مصر
ملك چقماق الملقب‌بملك طاهر ایلچی جیجکتوقانام بدرگاه پادشاه اسلام فرستاد
و اظهار محبت و وداد وارادت و اعتقاد نمود و سبب آن بود که سلطان چقماق
قبل ازوصول بمرتبهٔ امارت در خواب دید که حضرت خاقان او را گرفته برداشت
و بر تخت نشانید و سلطان‌چقماق از غایت‌فرح و سرور بیدار شد و از وفورنشاط
و انبساط در جامه نمیگنجید اما این راز سربسته را با هیچکس در میان ننهاد
ومنتظر طلوع کوکب جلال از افق اقبال میبود و باخود قرار داد که هرگاه که
دست در گردن مقصود حمایل پای از دایرهٔ ولای پادشاه ظفر انتما بیرون ننهدو
بقدر امکان درازدیادمصادقت‌شهریار جهان سعی‌نماید ودرآن‌هنگام که فرمانفرمای
مصروشام و ملك اشرف از جهان ناپایدار بدارالقرار رفت چقماق بیك میرآخور
بود چون مویدبتائید ازلی بود وارکان دولت‌ملك‌اشرف در تعیین پادشاه‌نافذالحکم
که ازعهدهٔ دارائی سپاه و رعیت بیرون تواند آمد با یکدیگر مشورت نمودند و
قرعه اختیار بنام سلطان چقماق افتاد وصنادید مصر و شام وعظمای انام باوی‌بیعت
نمودند و اورا ملك طاهر لقب دادند و چون سلطان چقماق برسریر سلطنت بلاد
مصر تمکن یافت از امری که بخود قرارداده بود یادآورده و در اظهـار و داد و
اتحاد حضرت خاقان سعید با اعیان و اشراف و امراءِ مصر مشورت فرمود و چون
اززمان ظهورچنگیزخان‌سلاطین آن‌مملکت باخواقین ترك‌شیوهٔ معادات‌میورزیدند
و خواص و مقربان ملك طاهر این شیوه بمیراث داشتند اکثر مانع آمدند و بنا
بر آن که سلطان در دوستی پادشاه بلند مکان بی‌اختیار بود برای شر ذمهٔ قلیلی
که سلطان را در آن باب استحساب نمودند امضای عزیمتی که در خاطر او بـود
جزم فرمود وجیجکتوقا که از خواص او بمزید کیاست وسخن گذاری اتصـاف

داشت برسالت تعیین نمود و او را با غلبهٔ تمام و تبرکات لایق و تنسوقات مناسب که درخور پادشاهان ذوالاقتدار و شهریاران فلك مقدار باشد روانهٔ خراسان گردانید وچون وصول جیجکتوقا در آن نزدیکی بسمع اشرف اعلا رسیدآمدن او موافق مزاج‌همایون آمده‌امیر حبیب‌الله سلدوز را که در زمرهٔ مقربان‌انتظام داشت برسم استقبال فرستاد ورسول مصر بدارالسلطنه هرات آمد و او را بباغ‌امیر شاه ملك فرود آوردند و بعد از سه روزببار گاه‌فلك اشتباه آمده بوسیلهٔ امراءِ و مقربان بتقبیل انامل فیاض سرافراز شد و پیشکشها بعرض رسانید و بعز قبـول مقرون گشت وحضرت خاقان سعید از احوال سلطان مصر استفسار نمود و اظهار مصادقت فرمود و برحسب فرمان ایلچی را در دست راست در جرکهٔ نوئینان‌رفیع مقدار نشانده در آنروز طوئی عظیم ترتیب نموده بودند و اکثر خوانها وکاسهاو طبق‌های مجمر از طلای احمر و مرصع بیواقیت قیمتی بود و ایلچی بعد ازتناول طعام در نهایت اعزاز و اکرام بوثاق‌خودباز گشت و میرزا محمدجو کی ومیرزا علاءِالدوله و میرزا عبداللطیف بنوبت ایلچی را طویهای بتکلیف دادنـد و اسبان راهوار ارزانی داشتند و همچنین امیر علیـکه کوکلتـاش و امیر جـلال‌الدین فیروزشاه و خواجه غیاث‌الدین پیراحمد شرایط ضیافت و لوازم انسانیـت بجـای آوردندو ایلچی بعرض همایون رسانید که سلطان چقماق پنج کتاب معتـبر از پادشاه هفت‌کشور التماس نموده که ارسال فرمایند و تاویلات اهل سنت وجماعت شیخ ابومنصور ترمدی و تفسیر کبیر امام فخرالدین رازی و شرح تلخیص‌خواجه مسعود بخاری وشرح کشاف مولانا علاءِالدین پهلوان و روضه درمذهب شافعی و با وجود آنکه مجموع این کتب‌در خزانه موجود بود حضرت خاقان سعیدفرمود که همه را بخط خوب نوشتند و جدول کشیده مکمل ساختند و باشارت علیـه ایستاد‌گان پایهٔ سریر اعلا طوئی‌با عظمت ترتیب دادند وجهت پادشاه مصر بیلاکات که چشم بیننده در تماشای آن خیره می‌ماند و ادراك مبصران بسرحد قیمت یـکی ازآنها نمیرسید تعیین دادندایلچی را در پانزدهم رجب بمجلس همایون آورده و حضرت خاقان سعید او را پنجاه هزار دینار نقد و تشریفات خاصه واسبان‌راهوار

باد رفتار ارزانی فرمود ودر حین اجازت ایلچی معروض داشت که سلطان چقماق بنده‌را فرمود که بدستور بندگان حضرت چهار شهر را که عبارت از اصفهان و شیرازویزدوکاشان است دیده و احوال و اوضاع آنجا را معلوم کرده بازنماید و حضرت خاقان سعید ملتمس او را مبذول داشته احکام بآن بلاد فرستاد که پیش از وصول ایلچی آنشهر را آئین بندند و مبلغ سه‌هزاردینار کپکی از آن چهارشهر برسول مصر دهند و حسام الدین مبارکشاه پروانچی را که از تربیت‌یافتگان دولت ابد پیوندبود فرمود که برسم سفارت بمصررود و تبرکات و هدایای سلطان چقماق و آن پنج کتاب را بوی تسلیم نماید و ایشان اسباب یورش مهیا نموده بجانب مصر و شام روان شدند و در اینسال حق سبحانه و تعالی‌میرزا علاءِ الدوله را فرزندی کرامت فرمود و بمیرزا ابراهیم موسوم گشت و این عطیه شب سوم شعبان بظهور پیوست وقلم‌شجرآثار بمقتضی فتوی فضلای بلاغت شعار تاریخ ولادت او بر صفحهٔ روزگار نوشتند که تاریخ‌بودشب‌سیوم از شعبان و میرزا سیورغتمش ولد رشید حضرت خاقان سعید که کابل و غزنین و آنحدود بوجود او مضبوط‌بود وفات یافت و دو پسر بیادگار گذاشت میرزا مسعود و میرزا قراجار و حکومت آن بلاد را ببرادر بزرگتر میرزا مسعود مقرر شد واو بخلاف توره‌وقاعده‌میزیست‌ورعیت‌آن بلاداز ظلم‌وبیدادشاهزاده بجان‌آمدند ومیرزاقراجارازاومتوهم‌شده روبدرگاه کیوان‌اساس آوردوبسعادت‌دست بوس‌مشرف شد وبعد ازچندروز حکومت‌کابلستان‌وزابلستان بروی‌مقرر شد وشاهزاده باامثله‌و احکام بآنصوب‌روانشد ومیرزا مسعودرا بپایه‌سریر خلافت مسیرطلب نمودند ومیرزا مسعودبدارالسلطنه هرات‌آمده وچندروز درمقام حجاب‌مانده بمجلس‌همایون آمدو شدنمینمود وعاقبت‌بعنایت وعاطفت سرافرازشد ودرسال مذکورحضرت خاقان‌سعید بسرخس‌رفته بامرصیدوشکار قیام‌نمود وچون‌خاطر اشرف‌اعلا ازآن‌کار فراغت یافت بدارالسلطنه هرات مراجعت فرمود ودراینسال جناب فضایل مآب مفتی دو فریق مولانانورالدین عبدالعزیز المشهور بمولانازاده‌ابهری عزم‌زیارت بیت‌الحرام کرد وبعداز طواف‌وادای مناسك حج مراجعب‌نمودودر اثناء راه برحمت ایزدی‌پیوست

وهم درانیسال امیرقربان شیخ که درامور ملك و مال حضرت خاقان سعید صاحب اختیار بود رخت بعالم بقا کشید از آثار او مدرسه ایست در کوچه خیابان بغایت با تکلف و تزئین ودرسنهٔ اربع واربعین وثمانمائه سید مرتضی محتسب بعرض رسانید که این مخلص ازشکستن خمهای شراب شاهزادگان عالی مقدار میرزا محمدجوکی ومیرزا علاء الدوله عاجزم بلکه رسیدن بخم خانهای ایشان محال مینماید * آنجا مگر شمال وزد یا صبا رود * آنحضرت بنفس نفیس سوارشد ودرهرجا که شراب یافت فرمود که درآب ریختند وازوقایع سال مذکوریکی آن بود که جناب شیخ بهاء ملت والدین عمر ازوفور صدق ونیاز عزیمت سفرحجاز فرمود وطایفهٔ ازاعیان وصنادید آندیار موافقت اختیار نمودند وهرچند امیرجلال الدین فیروزشاه ودیگر ازسعادتمندان که درشان حضرت ولایت منقبت اعتقاد تمام داشتند خواستند که اندك تحفه ومحقر هدیه قبول فرمایند راضی نشد ودیگراز وقایع آنکه درسال مذکور امیر علیکه کوکلتاش که سن شریفش ازنود تجاوز یافته بود فرمان یافت واو امیری عادل وخیر بود و بغور مهمات رسیدی وداد مظلوم ازظالم ستاندی وتخم کشت او هرسال ازصدهزار خروار گذشته بود وحضرت خاقان سعید منصب امیر مرحوم بپسر او امیرشیخ ابوالفضل ارزانی داشت خدمتش دردیوان اعلا بجای پدر بنشست وامیرعلیکه در گنبد مدرسهٔ سرخیابان که ساخته وپرداختهٔ همت عالی نهمت اوست مدفون گشت وهم در اینسال امیر اویس بن امیرآقبوقاء که ازخدمت سلاطین پناه اعراض نموده بودو زیارت حرمین شریفین بجای آورده بود برحمت ایزدی پیوست ودرمقبرهٔ که خود ساخته بود مدفون گشت در سر خیابان ودراینسال عایشه بیگم بنت میرزا بایسنقر که درحبالهٔ نکاح میرزا مسعود بود وفات یافت ودراینسال قاصدی ازطرف استراباد مانند برق وباد رسید وخبرآورد که لشکر اوزبك آمدند وحاجی یوسف خلیل درمعر که ایشان پای ثبات ورزیده فرمان شهادت یافت ودراین اثناء خبرآمد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که برسم رسالت بمصر رفته بود در قریهٔ ازاعمال مدین بجانب بهشت شتافت وبیلاکات وتبرکات را پسر او عبدالرحیم برد وحضرت خاقان سعید منصب اورا باولاد او ارزانی داشت ودر خلال این احوال از جانب کابل وغزنین خبر رسید که بانوی عظمی ملکه آغا که میرزا عمر شیخ

درحبالهٔ نکاح داشت‌ومیرزا اسکندر ومیرزا بایقرا ازاومتولد شدند وبعداز شهادت شاهزادهٔ مرحوم‌حضرت‌خاقان‌سعید آنعصمت مآب‌را بخواست ومیرزاسیور غتمش از وی‌دروجود آمدوفات‌یافت‌ودرقبة‌الاسلام بلخ‌در گنبدی که‌همت‌عالی‌نهمت آنمخدره بنا کرده بودمدفون گشت *روانشان بخلد برین شادباد* وآنحضرت ازمفارقت انیس‌قدیم غبارملال‌برخاطر مبارک‌نشست وقطرات عبرات ازفوارهٔ دیده اش‌روان گشت ودرآخرذی‌حجه سال‌مذکور منارهٔ فلك‌الدین که‌دربازار عراق‌در شرقی مدرسهٔ نظامیه بودبیفتاد ودوازده کس که‌درصحن مدرسه بخواب رفته بودند از آسیب‌آن دیگربیدار نشدند وچنین استماع افتاد که‌فلك‌الدین ازامراء سلطان سنجر سلجوقی بوده وازقبل‌سلطان سالهادر هرات حکومت کرده‌عبد الواسع‌جبلی بنام‌او قصاید غرادارد ودرشهور سنهٔ‌خمس واربعین وثمانمائه خواجه شمس‌الدین سمنانی که مربی اهل‌فضل و کمال بود بمنصب وزارت حضرت خاقان سعید سرافراز شده‌و امیرعلی‌شقاقی ازدیوان‌معزول‌شد واینمعنی‌برمزاج اشرف خواجه‌غیاث‌الدین پیراحمد خانی بغایت دشوارآمد چه‌امیرعلی در جمیع مهمات دیوانی که خواجه میخواست متابعت مینمود وخواجه شمس‌الدین درمقام‌مضایقه ومناقشه بود.

ذکر شکایت امراء فارس ازشیخ ابوالخیر و انجام مهم او در اینسال

امراءمملکت فارس‌شکایت نامهٔ بپایهٔ سریرایستادکان اعلا فرستادند مضمون آنکه مجموع‌رعایاازستم ابوالخیر بجان‌آمده‌اند ونفیرو افغان‌بآسمان رسانیده اندومیرزا عبدالله رادرهیچ امرمدخلی نیست‌تابامراء چه‌رسدوچون حضرت‌خاقان سعید براین قضیه وقوف‌یافت حکم‌بعزل شیخ‌ابوالخیر فرمود وامیرصیدی راکه‌ازامراءباحشمت بضبطوسیاست امتیازداشت بحکومت‌آندیار روان‌فرمود واوچندگاه درولایت فارس بآن‌امرقیام‌نمود وچندان‌ظلم‌وستم ازاوصادر شد که‌مردم‌بجان‌ودل‌طالب‌شیخ‌ابوالخیر شدندو دراین‌اثناء نفیرمظلومان‌ماثر افتاده آن‌امیرظالم بچنگك عزرائیل گرفتار شد ونعش‌اورا ازشیراز بخراسان‌بردند ودر گنبد مدرسه که درمشهد مقدس ساخته

بوده فتنش کرده‌ند وحضرت خاقان سعید درباب ضبط ممالك باامراء مشورت فرموده رایها بر آن قرار گرفت که خواجه معزالدین سمنانی لایق این مهم است و خدمتش بدان صوب روان شده وچون خواجه بشیراز رسید شیخ ابوالخیر بی اختیار گردید وچاره جز آن ندید که از نقد وجنس تحفها ارسال نماید تا بتدریج خودرا بخراسان اندازد ورخصت حکومت فارس باردیگر از دیوان اعلا حاصل کند عاقبت قاصدان بدارالسلطنه هرات فرستاد وتحف وهدایا جهت ارکان دولت ارسال نمود والتماس کرد که اورا بپایهٔ سریر اعلاطلب دارند وامراء بعرض رسانیدند که چون مدت مدید شیخ ابوالخیر صاحب اختیار مملکت فارس بود مناسب چنان مینماید که مهم اودر دیوان اعلاقرار گیرد اگر فرمان نافذ گردد وباحضار او ایلچیان فرستاده شود حضرت خاقان سعید رای مستحسن شمرده نشان بطلب او روان فرمود وچون ایلچی بشیراز رفت نشان همایون رسانید شیخ ابوالخیر در پرواز آمده وچون بمقصد رسید شاهزادگان وامراء راپیشکشها داده بوسیلهٔ آنجماعت شرف دستبوس حاصل نمود وچندان تحف وهدایا گذرانیده که همگنان آنرا عظیم شمردند واز کثرت خدمات شایسته چنان ساخت که امراء وارکان دولت متفق الکلمه بعرض رسانیدند که وجود شیخ در مملکت فارس چون نمك درطعام میباید ومهمات جزیره وشوشتر و ولایت خوزستان تاحدود بغداد بیحسن تدبیراو تمشیت نمی‌پذیرد و سخنان امراء موافق مزاج اعلا آمده شیخ ابوالخیر رابتشریفات فاخر بنواخت وزمام اختیار آن مملکت درقبضهٔ کفایت او نهاد وخدمتش رخصت مراجعت یافته مقرون باحترام واعزاز متوجه دارالملك شیراز شد ونوبت دیگر اساس حکومتی چنان انداخت که قلم وزبان از تحریر وبیان آن عاجز وقاصر آمد وخواجه معزالدین سمنانی درجرکه امراء عظام درديوان امیرزاده عبدالله مهرزد ودراینسال بانوی عظمی گوهر شادآغا عازم سمرقند شد و سبب این عزیمت آنکه میرزا عبداللطیف در بدایت حال درملازمت خاقان سعید بسر میبرد ودرربیع الاول سنهٔ خمس واربعین و ثمانمائه رنجیده خاطر بجانب ماوراءالنهر رفت وموجب رنجش آنکه بلقیس زمان گوهرشاد آغامحبت فراوان بمیرزا علاءالدوله داشت واز کمال دوستی اوبحال دیگرفرزندان نمی‌پرداخت وچون میرزاعبداللطیف

بجانب سمرقند توجه نمود وغیبت او امتداد یافت حضرت خاقان سعید ازفراق جگر گوشهٔ خود بیطاقت شدچه انس والفت تمام با او داشت وجهت فرقت شاهزاده را از مهدعلیا دانسته پیوسته ازحرم محترم اظهار خاطر ماندگی مینمود ومیفرمود که فرزند ارجمند رااز من جدا کردی ومهدعلیا ازراه اضطرار سفرماوراءالنهر اختیار فرمود وچون آوازه مهدعلیا ازجیحون درسمرقند اشتهار یافت میرزا الغ بیك برسم استقبال روان شده بشرف دستبوس والده بزرگوار سرافراز گردید ودرملازمت محفه بلقیس زمان بشهردرآمدوخدمات شایسته بتقدیم رسانید وتحف وهدایا بگذرانید و بعداز چندروز میرزاعبداللطیف راباآئین وتجمل پادشاهانه ملازم والده بزرگوار گردانیده روانه خراسان ساخت وایشان درچهارم شوال در کنف سعادت و اقبال بدارالسلطنه هرات رسیدند وحضرت خاقان سعید ازوصول فرزند بجان پیوند بغایت خورسند گردید مقارن اینحال مریم سلطان بنت آنحضرت که درحبالهٔ نکاح مرزانچی ولدمیرزا محمدسلطان بودوفات یافت ودرمدرسهٔ والدهٔ خویش گوهر شاد آغا مدفون شدودر اینسال شاه جلال برادروالی نیمروز ازاین دارملال ارتحال کرد وحضرت خاقان سعید معتمدیرابدآنصوب فرستادتاملك علی راعزا رساندوهم در اینسال مولاناشمس-الدین که بغایت زاهد بودومعالجهٔ بیمارانرا بی طمع مینمود دراسترابادروی بروضهٔ رضوان نهاد ودراینسال خواجه نصرالله شیرازی که خواجه صاحب وجودی بود در هرات وفات نمود وهم در اینسال بسبب آثار فتنه که درناصیه میرزا جلال الدین ولد میرزارستم مشاهده افتاده بود حضرت خاقان سعیداورا بند کرده بقلعه شماسان فرستاد.

ذکر عصیان ملك کیومرث و توجه حضرت خاقان

سعید بجانب اهل شقاق وعزیمت میرزا سلطان محمد بموجب فرمان واجب الاذعان به مملکت عراق عجم

دراوایل سنهٔ ست واربعین وثمانمائه رایت نصرت آیت بطرف قومس ودامغان درحرکت آمدبسبب آنکه ملك کیومرث رستمداری که همیشه طریقهٔ خدمتکاری مسلوك میداشت وحرف عبودیت وفرمان برداری برصفحهٔ ضمیر مینگاشت در اینولا

بنا بر تسویلات شیطانی کردن از طوق متابعت پیچیده باعلان کلمهٔ عصیان‌مبادرت نمود وچون مملکت ری از سردار صاحب وجودی خالی بود جمعی ازمردم خود را بآنطرف فرستاد وخیال ضبط آنولایت در خاطر جای داد و چون این خبر بمسامع علیه رسید حکم جهانمطاع بنفاذ پیوست که عساکر فیروزی نشان در ظل رایت ممالك ستان روانه شوند وچون موکب منصور ازولایت نیشابور عبور فرمودتزلزل و اضطرار بحال کیومرث راه یافت و عرضه داشتها در صحبت قاصدان بامراء و ارکان دولت فرستاد و اظهار متابعت و مطاوعت نمود وتضرع وزاری آغاز کرد و خواهش نمود تا نوعی سازند که خاقان سعید از جریمهٔ او در گذرد و امراء صورت عجز وبیچارگی او را بموقف عرض رسانیدند وآتش غضب آنحضرت که زبانه بفلك اثیر کشیده بود بزلال تقریر دلپذیر تسکین دادند و در باب ضبط و ربط مملکت عراق پادشاه وامراء وسرداران مشورت فرمودند ورأیها بران قرار گرفت که یکی ازشاهزادگان نامدار برسبیل ایلغارروان کرد ودرآنزمان که شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز بازگشت در باب الجنة قزوین بزیارت قدوهٔ ارباب تحقیق شیخ احمد غزالی اقدام فرمود و برآنحضرت در اینمقام منکشف گشت که اولیاء اتفاق نموده میرزا محمدبن میرزا بایسنقرراحاکم ولایت عراق ساختند وشیخ‌بهاءالدین عمر بهرات رسیده اینواقعه را بخدمت امیر جلال الدین فیروز شاه گفته بود وامیر مشارالیه این سخن را درخاطر داشت و در اینوقت، که تفویض ممالك عراق بیکی از اولاد امجاد در میان آمد فیروز شاه واقعهٔ حضرت مخدومی را بعرض همایون رسانید ودر باب فرستادن میرزا محمدسلطان اهتمام تمام نمود ورای اقلیم گشای ولایت سلطانیه وقزوین را بمیرزا محمد سلطان ارزانی فرموده زمام ولایت مذکور را بحسن رای اوباز گذاشت واورا بآنجانب گسیل فرمود و رایت معاودت بمستقر سریر سلطنت برافراخت و امیر فیروز شاه در رکاب میرزا محمد سلطان تا بسطام آمد ودرآنجا شاهزادهٔ نیکونهاد او را تفقد و دلجوئی نموده باز گردانید و خود عازم عراق شد وچون بدان مملکت رسید عمال دیوانی اموال دیوانی را مضبوط ساخته و سرداران روی بدرگاه کیوان اشتباه شاهزاده آورده بخدمت او توسل

جستند ودرسنهٔ سبع واربعین وثمانمائهٔ حضرت خاقان سعید را داعیه آنشد که جامهٔ
جهت پوشش کعبه ارسال‌نماید واینمعنی بیرخصت پادشاه مصر میسر نمیشد لاجرم
رای صوابنمای اقتضای آنکرد که قاصدی بجانب مصر ارسال نماید ووالی آنجا راز
مافی‌الضمیر خویش اعلام دهد وخدمتش امیر فیروز شاه که صاحب اختیار مملکت
بود سید شمس الدین محمد زمزمی را بسفارت مقرر ساخت و مرتضی مشارالیه
اسباب، سفر ترتیب داده روی توجه بمصر نهاد وآنمسافت دور و دراز را پیموده
بدانحدود رسید واز نواحی حلب تا ظاهر قاهره برحسب فرمان سلطان آنچه‌امکان
خدمت بود نسبت بسید مشارالیه بجای آوردند و سلطان جمعی از مقربان خود را
باستقبال آنجناب فرستاد وتا بعواطف ومرحمت خسروانه سیدرا نوید دهند وایشان
با سید ملاقات کرده مطمئن خاطر خدمتش را بشهر در آوردند القصه سید
شمس الدین بمجلس پادشاه آمده مکتوبات و بیلاکات گذرانید سلطان مصر از
احوال پادشاه عصر پرسش نموده متقبل شد که هرگاه آنحضرت جامهٔ کعبه
ارسال نماید او در تبلیغ آن سعی مبذول دارد و سلطان اعتقاد فوق الحد و
القیاس اظهار کرد و جناب سیادت مآب را رعایت و انعام فرموده اجازت
مراجعت داد و مرتضی مشارالیه باز گشته بپایهٔ سریر خلافت مسیر رسید
و کیفیت احوال و اوضاع آنولایت را معروض داشت ودر اینسال استقلال امیر
فیروز شاه ودخل او درملك ومال ازحدتجاوز نموده بود و هر کرا امیر مشارالیه
بمهمی نامزد فرمودی هیچکس‌را مجال تغییر و تبدیل آن نبودی‌وهرچند اینمعنی
در مزاج حضرت شهریاری گران می‌آمد اما چون از امراء عظام دیگری نبود که
بتمشیت امور قیام نماید آنحضرت تغافل و تساهل میورزید ودر اینوقت‌سید عماد
الدین محمود که بفنون فضایل وآداب آراسته بود وپدرش سید زین‌العابدین سالها
بوزارت صاحبقران مغفور قیام نموده بود روزبروز قدرت و منزلت او بعز عنایت
وعاطفت حضرت شهریاری سمت ازدیاد می‌پذیرفت تا محسود ارکان دولت گشت و
امیر فیروز شاه آنجنابرا بضبط ولایت بلخ تعیین فرمود و سیدهرچند استعفا نمود
مفید نیفتاد و حضرت خاقان سعید میخواست که سید بشغلی بهتر از آن معین‌شود

وامیر فیروز شاه در آن باب مبالغه داشت آخرالامر بدان رضا داد و سید متوجه آنجانب گشت وبحسب اتفاق میرزا محمد جوکی بعزم قشلاق متوجه قبةالاسلام بلخ شد و بمسامع علیه رسید که نواب و گماشتگان امیر جلال‌الدین فیروز شاه برآنولایت استیلا یافته اموال آنجا بدیوان داخل نمیشود و سید تنها نمی‌تواند که از عهدهٔ امور آنجا برآید حکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سیدعمادالدین مقرره سه‌سالهٔ مال مملکت بلخ رادر حضور میرزا محمد جوکی بنویسد وشاهزاده را از امیر فیروز شاه غبار ملال برحاشیه ضمیر انور نشسته‌بود القصه میرزامحمد جوکی و سید عمادالدین بتفحص قضایای بلخ از سر جدواجتهاد مشغولشدند و در این اثناء ازجانب عراق خبر رسید که میرزا سلطان محمد ازولایاتی که سیورغال اوست زیاده ازواجب مال میستاند ورعیت ازنواب و گماشتگان او در زحمت‌اند آن حضرت جهت تأدیب فرزند سعادتمند حکم‌فرمود که‌سلطانیه و قزوین سیورغال او باشد ودر دیگر مواضع تصرف‌نکند وخواجه شمس‌الدین حمد بخاریرا جهت ضبط اموال مواضعی که ازشاهزاده بازستده بودند بعراق‌فرستادند ومقارن‌اینحال‌خواجه معزالدین‌ملك سمنانی‌درشیراز وفات‌یافت‌وشیخ‌ابوالخیر بنابراشارت حضرت خاقان سعیددر مجموع‌ممالك فارس‌بی‌منازعی فرمان‌رواشد

ذکر عرض مرض برذات پادشاه اسلام و بیان

بعضی از وقایع که در وفات امیر جلال‌الدین فیروز شاه دست داد و امارت امیر سلطان

در شهور سنهٔ ثمان و اربعین و ثمانمائه مزاج همایون حضرت خاقان سعید از نهج اعتدال بسرحد اعتلال کشید و باصابت عین‌الکمال‌یارشده نیل عارضه بر رخسارهٔ همایون فال کشید و مرضی صعب روی نمود حضرت خاقان سعیدسر ببالین ناتوانی نهاد و اطباء حاذق در معالجه ید بیضا نمودند و بانفاس عیسوی در تداوی می‌کوشیدند و مرض بهیچگونه دفع نمیشد دلها هراسان و خاطرها پریشان در این اثناء حضرت مقتدای انام و پیشوای مشایخ ایام بهاءالحق والدین شیخ عمر

که از زیارت بیت‌الحرام باز گشته و در قریهٔ چغاره مقام داشته روز جمعه بعد از ادای نماز متوجه باغ زاغان شد و ببارگاه همایون آمده و حضرت خاقان سعید با وجود آنکه سه شبانه‌روز بود که دیدهٔ مبارك باز نمی کرد و سخن نمی گفت چشم بگشود و سلام بزبان مبارك جاری گردانید شیخ بزرگوار بعد از ادای جواب سلام دست مبارك برآورده از درگاه احدیت صحت پادشاه اسلام مسألت نمود و فاتحه خواند خاقان مؤید منصور از آن قدوهٔ ارباب اوتاد چیزی طلب داشت و حضرت شیخ دستار از فرق مبارك خویش بر گرفته پیش شهریار رفیع مقدار گذاشت و بیرون آمد و مرضی بآن صعوبت بیمن نفس ولایت منقبت روی در انحطاط آورد و باندك فرصتی زایل شد و خلایق حیاتی تازه یافتند و صدقات بمستحقان رسانیدند و خاقان جمشید مکان بعد از کمال صحت خواست که آنچه مکنون خاطر همایون بود بظهور آورد و جامهٔ کعبه را بکسی که قابلیت رسالت داشته باشد و بیت‌الله‌را جامه تواندپوشید ارسال‌نماید وچون‌این‌خلعت قابلیت‌برقامت هر کس راست نمی‌آمد با ارباب اقتدار مشورت نمود جناب ولایت انتساب شیخ محمدالمرشدی و جناب فضایل مآب مولانا شمس‌الدین محمد ابهری را از برای این شغل خطیر اختیار نمودند و حضرت خاقان سعید بر مقتضی صوابدید امراء فرمانداد که‌جامهٔ کعبه را در دارالعبادهٔ یزد ترتیب داده بودند و بهرات آورده در خزینهٔ محفوظ گردانیده بودند تسلیم ایشان نمودند و گماشتگان بمهمات جناب شیخ و خدمت مولوی ساخته و پرداخته آن بزرگواران بجانب مصر در حرکت آمدندوچون قطع‌مسافت نموده بولایت شام رسیدند و بعد از آنکه‌عظماء آنولایت شرایط خدمت بتقدیم رسانیدند ایشانرا روانهٔ مصر گردانیدند و چون بحوالی مصر رسیدند سلطان وقوف یافت و طایفهٔ از خواص و مقربان را باستقبال فرستادتا ایشان را در موضعی لایق‌فرودآورند و چون‌سه روز گذشت‌فرستادگان بخدمت سلطان رفتند و پادشاه بنظر اعزاز و احترام در ایشان نگریست و از احوال خاقان سعید استفسار نمود و مکتوب آنحضرت راطلب داشته مطالعه‌فرمود و اظهار ارادت و انقیاد کرده ایلچیان را بوثاق خود باز گردانید وهر روز جهت

اخراجات ایشان مبلغی خطیر مقرر فرمود و اکثراوقات ایلچیان را ببارگاه‌خود می‌طلبید و احترام تمام می‌نمود و از اوضاع ولایت خراسان و عراق وسایرممالك محروسه می‌پرسید اینمعنی‌بر مزاج ارکان دولت گران می‌آمد روزی فرستادگان ازپیش پادشاه مصر دیر برآمدند آوازه در شهر افتاد که سلطان بگرفتن ایشان فرمان داد و رنود و اوباش روی بوثاق خدمت شیخ و جناب مولوی نهادند و هر چه در آنخانه یافتند بغیر از صندوقهای‌جامهٔ کعبه همه را غارت کردند وسلطان مصر از اینحرکت ناشایست خبر یافته قلق و اضطراب نمود و فرمود که دوست مرا از من رنجانیدند و شیخ مولانا را طلبیده زبان بعذر بگشاد و سوگند عظیم برزبان آورد که من از این حادثه خبرنداشتم و اسباب سفر ایشان بجانب‌حجاز ترتیب داده فلوری بسیار انعام کرد و قاصدان‌همراه ایلچیان نموده امثله‌واحکام برای سفارش ایشان‌بحکام حرمین‌شریفین نوشت وشیخ ومولانا متوجه مکه‌مکرمه شدند ومناسك حج بجای آورده باتفاق حکام آنجا بیت‌الله را جامه پوشانیدند و بخراسان باز گشتند و آنراه دور و دراز را پیموده وبپایهٔ سریر اعلا رسیدند و حضرت خاقان سعید پرتو التفات برایشان‌افکند و از احوال پادشاه مصر وحرمین شریفین استفسار فرمود و مقارن اینحال عبدالملك نامی از امراءِ قوشون که بر حسب فرمان همراه ایلچیان رفته بود زانوزده تکلم نمود که جناب شیخ وخدمت مولوی از انعام پادشاه مصر مرا بی نصیب کردند آنحضرت فرمود که این یرغو از دیوانیان پرسند وچند روز دراین باب گفت و شنید واقع شد و عبدالملك را خوشنود گردانیدندو اینمعنی ملایم مزاج آن حضرت افتاد ودر خلال این احوال سید عمادالدین محمود از تحقیق معاملات بلخ‌فارغ شده بهرات آمد و میرزامحمد جوکی باتفاق امراءِ سید مشارالیه رادر مجلس همایون آوردند و چون شاهزاده شنیده بود که در زمان شدت مرض حضرت خاقان سعید امیر فیروزشاه ترغیب و تحریص گوهرشاد آغا بمیرزا علاءالدوله بیعت کرده رنجشی که از وی درخاطر داشت سمت تضاعف پذیرفته بود بنابر این میرزامحمد جوکی بنفس شریف‌درمقام معاتبه و گفت و شنید آمده در کلی و جزوی مضایقه فرمود و حضرت خاقان‌سعید

بنابرصلاح وقت از امیر فیروز شاه جواب سخنی که نسبت از وکلاءِ او از تصرف اموال بلخ می گذشت استفسار مینمود و امیر فیروز شاه را کجا در خیال‌میگذشت که ایشان اینسخنان از وی پرسند و در اثناءِقیل و قال برخاست و دست بدامان زده از مجلس همایون بیرون آمد وچند روزی بخانه نشسته بدیوان حاضر نشد و آن حضرت‌یعقوب پروانچی را پیش‌امیرفیروز شاه‌فرستاد پیغام داد که‌ازاینجانب امری واقع نشد که موجب ملال خاطر امیرباشد وداعیهٔ آن نبود که وکلاءِ از آنچه تصرف نموده‌اند بازخواست رود اگر توره چنین است که پادشاه‌را درمیان سخن گذاشته روند مبارکش بادوالا باید که‌از سخط وغضب پادشاه برحذرباشند و امیرفیروزشاه از این پیغام رایحهٔ انتقام استشمام نموده از کرده پشیمانشد و لشگر اندوه و ملال برصفحات حال او تاختن آورد و از این غصه رنجور گشت‌و حضرت خاقان سعید چند نوبت بعیادت او رفت وتفقد ودلجوئی نمود اما روزبروز مرض اشتداد می‌یافت تا بعد از چند روز مرغ روح آنجناب از قفس قالب بجانب گلشن قدس در پرواز آمدو در گنبد مدرسهٔ که در راه خیابان ساخته وپرداختهٔ اوست مدفون گشت و امیر جلال‌الدین فیروزشاه بغایت پسندیده خصال و حمیده افعال بود و دررعیت پروری وعدالت گستری‌در الوس جغتای عدیل ونظیر نداشت وپیوسته بملازمت اهل‌الله و ارباب انتباه اشتغال میفرمود و در توقیر علماءِ و فضلاءِ دقیقهٔ نامرعی نمیگذاشت و اثر انعام او بروجه اتم و اکمل بر سادات و اشراف مصر و شام و حرمین شریفین رسیدی و قری ومزروعات معمورهٔ فراوان جمع‌آورده و درعرصهٔ ربع مسکون بقاع خیر زیادهٔ ازچند و چون بنا کرد و فرزندان رشید بیاد گار گذاشت و حضرت خاقان سعید امارت دیوان و اختیارملك و مال‌را که تعلق بامیر مرحوم داشت بفرزند ارجمند او امیر نظام الدین احمد گذاشت در این اثناءِ شخصی از محافظان خزینه تقریر کرد که خازنان درمقام خیانت آمده و مبلغی خطیر از خزانه برده‌اند و از آن جمله حالا وجهی گرامند در حوض فلان سرای مدفون است و امیر نظام الدین‌احمد این سخن بعرض‌رسانید آنحضرت فرمود تا خزینه‌دار را بند کردند و امراءِ بنابر اشارت علیه بعرض

خزانه‌دار ظاهر گشت و چون امیر شیخ ابوالفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و امیر نظام‌الدین احمد پسر امیر جلال‌الدین فیروز شاه که بجای آبای خویش در دیوان مهر زدند در کوی شباب منزل داشتند حضرت خاقان سعید امیر سلطانشاه که مدبری کاردیده بود و گرم و سرد روزگار چشیده و در قبیلهٔ برلاس از او اعقل و اکبر کسی نبود در دیوان ملك و مال شریك ایشان گردانید و ضبط و ربط مملکت برحسن رای و کفایت او گذاشت

ذکر واقعهٔ هایله میرزا محمد جوکی در ایام جوانی از اقتضای آسمانی بلکه محض تقدیر و ارادهٔ ربانی

شعر

سر سبز نگشت بوستانی　　کازار نیافت از خزانی
سروی‌زچمن‌نخواست برجای　　کآخرتبری نخورد بر پای
هر ناز زمانه را نیازیست　　هرشمع مراد را گدازیست
در دهر کجاست صبحگاهی　　کش‌نیست زپی شب سیاهی
این سفله که نام شد سپهرش　　یکسرهمه کینه‌است‌مهرش

مؤید این حال و مصدق این مقال وفات میرزا محمد جوکی است که در سنهٔ ثمان و اربعین و ثمانمائه واقع شد و او پادشاهی بود درغایت شوکت وابهت و آثار شجاعت و مردانگی از صفحات روزگار اوواضح وانوار مروت وفرزانگی از وجنات احوال اولایح دلایل‌جهانگشائی و مخایل فرمانروائی هم در زمان‌صبی و اوان نشو و نما از بساتین شمایل او بمشام جان میرسیدوچشم سلطنت نوردولت در جبین او معاینه دید و شاهزاده پیوسته در ملازمت حضرت خاقان سعید بسر میبرد و این معنی را دولتی عظیم میشمرد و آن حضرت را درشأن فرزندارجمند عنایت تمام وشفقت لاکلام بود اما والدهٔ آنجناب گوهرشاد آغا مزاج شهریار کامکار رابحال‌خودنمیگذاشت و درتوبیخ اعمال و اقوال او میکوشید ودرانحطاط منزلت اوسعی‌بلیغ میفرمودوبرادر زادگان اومیرزاعلاءالدوله و میرزا عبداللطیف

را در امور ملك و مال اختیار تام بود و شاهزاده را یارای آن نبود که درجزوی از جزویات مهمات که تعلق بدیوان اعلا داشت دخل کند از این جهت سپاه حزن و اندوه برعرصهٔ ضمیر او تاختن آورد قافله هم وغم در سراچهٔ دل او بار بگشاد و مهم منجر بآن شد که انواع مرض برذات بیهمال او عارض شد و باوجود آنکه میرزا محمد جوکی با امراض متضاده ممتحن گشت از غایت غیرت در هیچ مقام آرام نمیگرفت و پیوسته در محفه نشسته از پدر و مادر دوري میجست ودراطراف سیر میفرمود تا در حدود سرخس مدبر بدن شریفش از تدبیر عاجز آمده و روی از این سرای غرور برتافته در روضهٔ سرور همنشین حور و قصور شد و از استماع این خبر موحش خاطر عاطر اعلاخاقانی ازدنیا ومافیها متنفر ومتوحش گشت و اضطراب عظیم کرده و آخرالامر دست در عروةالوثقی شکیبائی زد و زبان بکلمهٔ **انالله و اناالیه راجعون** گشاده و نعش شاهزاده را در گنبد مدرسهٔ مهد علیا گوهرشاد آغا که خوابگاه میرزا بایسنقر بود مدفون گشت و ولایتی را که برسم سیورغال تعلق بمیرزا محمد قاسم و میرزا ابابکر تقسیم رفت و متروکات آن جناب **کمافرض الله تعالی** در میان ورثه تقسیم یافت .

ذکر احوال میرزا سلطان محمد در ممالك عراق وانحراف از جادهٔ مستقیم و مخالفت او

میرزاسلطان محمد که چون برسریر مملکت عراق تمکن یافت گردنکشان حدود و سرداران اطراف پای دردایرهٔ متابعت او نهاده بدرگاه فلك اشتباه شاهزاده توسل جستند مگر امیرحسین ولد امیر بابا حاجی همدانی که از کمال نادانی طریق خلاف و شقاق پیش گرفت و شاهزاده چند نوبت ایلچیان فرستاده او را استدعا نمود و بلطف و عنایت بیکران نوید داد و امیر حاجی حسین التماس نمود که جمعی از امراءِ شاهزاده پیش او روند و بعد از مؤانست والفت با ایشان متوجه خدمت گردد و میرزا سلطان محمد طایفهٔ از خواص پیش او فرستاد و امیر حاجی حسین بوعده وفا نکرد و بنیاد مکر و شعبده بازی نهاد و امراءِ شاهزاده که

بنابر مصلحت او بدانصوب رفته بودند همه‌را در قلعه‌همدان‌محبوس کرده‌وباوجود ارتکاب جرایم چنین بزرك میرزامحمدسلطان ازآنجائی که مروت و مرحمت‌جبلی ذاتش بود آسان نخواست که لشگر بجانب همدان کشد تا رعایا پایمال حوادث و منتسبان خاندان بابا حاجی بیکبار مستأصل نگردند اما امراءِ عرضه داشتند که اگر دردفع جسارت و بی ادبی امیر حسین اهمال واغفال جایز دارند یحتمل که خللی روی نماید که دست تدبیر از دامن تدارك آن قاصر آید وشاهزاده‌سخن خیراندیشان را بسمع رضا اصغا نمود و دفع شر و فتنهٔ‌حسین بابا حاجی‌برهمت پادشاهانه واجب ولازم دیده ودرفصل‌بهار آهنك رزم اورا نمود و حسین بابا حاجی بکثرت اعوان و انصار مغرورشده بسرعت هرچه تمام‌تر سپاه نصرت مآل‌رااستقبال نمود وفدائی‌وار خودرا برلشگر شاهزاده زده و میرزا محمد سلطان با طایفهٔ از مقربان و خواص روی چلادت بحسین باباحاجی آورده وبیمن دولت قاهره تزلزل در بنیان ثبات ووقار ایشان افکنده همه را منهزم ساخت‌و خاطر ازدغدغه‌مخالفان بازپرداخت و حاجی حسین روی بفرار نهاد وبابیست نفر مفلوك بقلعه همدان رسید و اهالی قلعه‌خدمتش را راه‌ندادندوچون آنچه توقع می‌داشت بوقوع نپیوست سربکوه و بیابان گذاشت و ارباب‌همدان امراءِ شاهزاده را از حبس بیرون‌آوردند ومفاتیح دروب تسلیم ایشان نمودند و چند کس از بهادران پلنك افکن حاجی حسین را در کمر کوه الوند بچنك آوردند و او را باردوی میرزا محمد سلطان رسانید و بموجب فرمان او را بپسر عمش سپردند تا در موضع چهار باغ همدان اورا بقصاص پدر خود کشت و حضرت خاقان سعید چون از این‌حال آگاه شدبنابر سبق خدمت اواین حرکت از میرزا محمد سلطان نپسندیده فرمود که‌مناسب‌چنان بود که جریمهٔ حاجی حسین را سلطان معروض پایهٔ‌سریر اعلا گردانیدی تابهرچه امر شدی‌عمل نمودی وبدین‌سبب غبار ملالی‌برضمیرخاقان سعیدنشست وبعدازاین فتح ارجمند درگاه شاهزاده ملجاءِ خاص و عام گشت در این اثناءِ فتنه انگیزان عراق که ملازم رکاب نصرت انتساب شاهزاده بودند استماع آنجناب می کردند که مزاج حضرت خاقان سعید بالکل از منهج اعتدال منحرف شده و ضعف در بدن

بدان مرتبه استیلا یافته که مجال حرکت باو نمانده فرصت غنیمت باید دانست و آنچه مکنون ضمیر انور است بظهور باید رسانید و امراء و ارکان دولت باتفاق عرضه داشتند که عرصهٔ اصفهان خالی است و امیر خاوند شاه برادر امیر فیروز شاه داروغهٔ آنجاست و بنده و خدمتکار است و روسای اصفهان ضمناً شاهزاده را استدعامینمودند ومنتظرطلوع کوکب سعادت از افق عنایت میبودنـد و درشب جمعه سنهٔ تسع و اربعین و ثمانمائه شاهزاده بلند مکان رایت فیروزی نشان بجانب تختگاه سلطان ملکشاه‌سلجوقی‌اعنی دارالملك اصفهان برافراخت و داروغهٔ آنجا را مقید ساخت و اموال فراوان بدست شاهزادهٔ سعادت آثار آمده مجموع آن را برسپاه قسمت فرمود وچون ازضبط امور اصفهان بازپرداخت بعزم فارس رایـت توجه برافراخت و اکابر اصفهان را استمالت داده نوازش فرمود و با سوار وپیاده بی‌شمار بخیال شیراز در پروازآمد و چـون آوازهٔ توجه شاهزاده بسمـع میـرزا عبدالله رسید بنابرآنکه در جنك صحرا حریف آنجناب نبود اسباب حصـار داری مهیا داشت و قاصدی همعنان صبا و شمال بدرگاه خسرو بی‌همـال فـرستاد و از صورت حادثه اعلام داد و میرزا سلطان محمد بظاهر شیراز رسید شهر را مضبوط یافت و خاطر بر جنك قرار داد و در آن اوان که اخبار مشوش و پریشان ازجانب عراق و فارس بخراسان رسید حضرت‌خاقان سعید بغایت ضعیف ونحیف بودوآثار شیخوخیت براحوال آنحضرت ظاهر و لایح بودو مقتضی سن نبود که بنفس‌شریف زحمت اسفار اختیار کند لیکن دوچیز باعث برآن یورش شد یکی غیرت وناموس ودیگر مبالغهٔ مهدعلیا گوهرشادآغا که‌بانوئی بود در کمال اختیاروغایت‌حشمت

ذکر جمعیت عساکر گردون مآثر بپایهٔ سریر خلافت

مسیر بامر حضرت خاقان سعید

ملك تاج بخش ملک‌ستان چون خبرپریشانی دیار عراق و فـارس شنیـد تواچیان باطراف ممالك محروسه فرستاد تا جار رسانند که عساکر گردون مآثر جمع آیند وپادشاه در شهور سنهٔ خمسین و ثمانمائه پای سعادت در رکاب نصرت

آورده از دارالسلطنه هرات نهضت نمود ومیرزا علاءالدوله را در مقام عز وشرف خویش قائم مقام گذاشت و امیرمحمد صوفی‌ترخان را بامارت خراسان بازداشت‌و چون اردوی کیهان پوی‌در نیشابور نزول فرمود ایلچی امیرجهانشاه ترکمان از ولایت آذربایجان رسیده بوسیلهٔ امراء تحف و بیلاکات پادشاهانه بمحل عرض رسانید و زانوزده معروض داشت که امیر جهانشاه عرضه میدارد که من بنده‌در آن اوان که بدرگاه جهان پناه آمدم یکسوار بودم‌و اکنون بیمن‌عاطفت‌وعنایت آنحضرت صدهزار شدم و همچنان خود را از جمله عبید و خدم پادشاه جهان می‌شمارم و بمزید لطف و احسان امیدوارم آنحضرت ایلچیان را نوازش بیکران فرموده باز گردانید و مولانا جلال الاسلام را برسالت گیلان تعیین فرمود چه امیر سید ناصر کیا والی لاهیجان در زمانی که احمد مغول از جانب میرزا محمد سلطان قصد تسخیرقلعهٔ سلطانیه کرده بود جمعی را از گیلان بمدد امراء حضرت شاهرخی فرستاده بود وایشان شرایط‌معاونت بجای‌آورده بودند واینمعنی موافق مزاج همایون آمده‌بود القصه‌مولانا جلال‌الاسلام مشهور بقاضی سمنانی بشهر لاهیجان رسیده امیر سید ناصر کیا از التفات حضرت خاقان سعید لوای مباهات بذروهٔ سموات برافراخت و قاضی بچه را رعایت بی‌اندازه فرموده گفت که‌من‌این نیکو بندگی باتفاق‌امیر محمد رشتی بظهوررسانیدم اگر آنحضرت فرموده کسی جهت استمالت او فرستاده شود میشاید قاضی بچه باز گشته در سمنان بـاردوی پیوست وملتمس امیرسید کیا بعرض رسانید و دیگری‌متوجه ولایت امیر محمد گشت و او نیز بالتفات خاطر فیاض بهره ورآمده و رایت نصرت آیت بولایت‌ری رسید امیر سلطان شاه برلاس و امیر شیخ‌ابوالفضل و امیرنظام‌الدین احمدبرحسب فرموده برسم منقلای روانشدند وحضرت خاقان‌سعید بگندمان رسیده میرزامحمد سلطان ترك محاصره شیراز کرده‌باردوی پوشان‌حرم و اندك مردمی از عبیدوخدم بجانب لرستان شتافت و حضرت‌خاقان سعید از راه شیراز مظفر و منصورباز گشته در اصفهان نزول فرمود و فرمانداد که طائفهٔ از رؤسا و اعیان و سادات اصفهان را که ضمناً استدعای شاهزاده نموده بودند گرفته ومقید ساختند واکثر را در

ظاهر ساوه بقتل آورده‌اند و کشتن سادات عظام موافق طبع پادشاه اسلام نبود و جناب حقایق مآب مولانا شرف‌الدین یزدی که پیوسته میرزا سلطان محمد اورا معزز و مکرم باخود میداشت وبمسامع علیه رسیده بود که مولانا نوبتی چند این بیت را برشاهزاده میخوانده.

بیت

پیرند چرخ و اختروبخت‌تونوجوان　　　آن به که‌پیر نوبت خود باجوان دهد

ومی گفت که خاقان سعید بعراق نخواهد آمد برحسب فرمان اورا گرفته پیش آنحضرت آوردند وپادشاه از خدمتش پرسیده که از کجا دانستی که من باینطرف نخواهم آمد مولانا در جواب گفت که من این سخن ازروی قیاس عقلی گفتم نه ازطریق دلایل نجومی و اوضاع فلکی چه شاهزاده نهالی است از جویبار سلطنت بالا کشیده و برحسب ظاهر چنان بود که ازصرصر قهر پادشاه جهانیان ایمن باشد دولت قاهره آنحضرت بسرحد کسوف وزوال نرسد اگر کسی بخلاف این سخنی معروض داشته آنرا محض تهمت و عین افترا می‌باید دانست و میرزا عبداللطیف درمجلس‌همایون‌زبان بکلمهٔ ناسزا گشاده مولانا را سخنان درشت گفت آنحضرت‌جناب مولوی را بمیرزا عبداللطیف سپرده و شاهزاده بحسن تدبیرمولانا را ازغرقاب هلاك بساحل نجات رسانید و مشارالیه را روانهٔ دارالسلطنهٔ هرات گردانید و حضرت خاقان سعید زمستان را در حوالی ری گذرانید و چون فصل شتا بآخر رسید حکم جهانمطاع شرف‌نفاذ یافت که امیر احمد و شیخ ابوالفضل بجانب میرزا محمد سلطان رفته او را نصیحت کنند و باردوی همایون رسانند و اگر شاهزاده تمرد نماید اورا به‌زجر و تکلف بیاورند و امراء متعاقب متوجه آن صوب شدند و امیر شیخ ابوالفضل بردیگران سبقت نموده بآنجا رفت وشاهزاده‌را ملاقات فرمود و بنصایح سودمند و مواعظ دل پسند خاطر شریف شاهزاده رامایل بآن گردانید که بدرگاه عالم پناه آید و تقصیرات گذشته را عذر خواهی نماید وبتدارك مافات مشغول گردد وحضرت خاقان سعید در یورت‌قشلاق تا آخرذی‌حجه توقف فرمود گاهی از درد معده‌تنگی مینمود و انتظار آمدن‌میرزا سلطان‌محمد

می کشید که ناگاه صورتی روی نمود که متوقع خلایق نبود .

ذکر ارتحال و انتقال حضرت خاقان سعید از این دار پر ملال بدارالبقاء انارالله برهانه

کدام آفتاب روی درمقنطر ارتفاع نهاد که از محنت کسوف بی تاب نگشت و کدام بدرکامل شرف اوج دریافت که بحضیض خسوف گرفتار نیامد غرض از تمهید این مقدمه آنکه در اواخر ایام حیات حضرت خاقان سعید معموری مملکت بجائی رسید و خوشحالی سپاه ورعیت بنهایتی انجامید و اسباب کامرانی و استغنا مجتمع و مواد احتیاج وناکامی معدوم و مرتفع بحدی شد که گویند در هنگام قشلاق آنحضرت در ولایت ری دوازده هزار دکان در اردو و بازار بشمار در آمد القصه صباح نوروز حضرت خاقان سعید از دست ساقی اجل شراب مخلصه خورد وبر استر کوه پیکر نشست وعزیمت قلعهٔ طبرك نمود تا شرف زیارت مقابر اکابر آنجا حاصل کند و استرراهوار در اثناء راه مانند توسن ایام سر کشی بنیاد کرد وچون بنابر بقیه ضعف قوت آنحضرت بتماسك عنان رانی نبود خواست که بمحفه درآید اختاجی محفه کشیده مضمون اینمقال املا کرد .

بیت

شد وقت که مر کبان انجم ‌‌‌‌‌ ‌ ‌ ‌ ‌ هم نعل بیفکنند وهم دم

وحضرت خاقان سعید بمحفه درآمده اندك مسافتی قطع فرمود و این نوبت درد معده چنان استیلا یافت که بغیر ازادای شهادت مجال دم زدن نداشت شاه وسپاه از راه باز گشته پیش از وصول ببار گاه فلك اشتباه در اثناءِ طریق روح شهریارعالم از قفس بدن بجانب گلشن قدس و حدیقهٔ انس درپرواز آمد وبا مسافران آنجهان رفیق گشت و از این منزل پرملال بسرای سرورارتحال نمود

قطعه

دراین ره خواه سلطان خواه درویش ‌ ‌ ‌ ‌ بآخر عقبهٔ مرك آیدش پیش
دراین صحرا که بوی خرمی نیست ‌ ‌ ‌ ‌ گیاهی بی بقاتر ز آدمی نیست

و این بلیهٔ عظمی صباح پنجشنبه پنجم ذی‌حجه سنهٔ احد و خمسین وثمانمائه روی نمود عمر آن‌حضرت هفتاد و دو سال بود وهفت سال‌قبل از حضرت‌صاحبقران حکومت خراسان کرد و مدت چهل سال در اکثر ربع مسکون رایت سلطنت به استقلال برافراشت و در روز آنواقعهٔ هایله از شاهزادگان در اردوی اعلا بجز میرزاابوالقاسم بهادر ومیرزا عبداللطیف ومیرزا خلیل سلطان بن میرزاجهانگیر حاضر نبودند و از امراءِ عظام بغیر امیر لقمان برلاس هیچکس نبود چه مجموع آنجماعت بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند وبانوی عظمی کس پیش میرزا عبداللطیف فرستاد که ایل‌والوس را سروری نموده بضبط اردو قیام نماید و نباید گذاشت که تفرقه برحال خلایق راه یابد و شاهزاده این التماس‌قبول فرموده روز دیگر خبر وفات خاقان سعید در اردو اشتهار یافت وعلامت روز قیامت و اثر روز محشر پدید آمده وآه گرم و نفس سرد امیر و وزیر و صغیر و کبیر باوج‌سپهر اثیر و کره زمهریر رسید و میرزا خلیل سلطان و میرزا ابوالقاسم با خواص و متعلقان عازم خراسان شدند و میرزا عبداللطیف از جانب برانغار بپای طوق‌ظفر شعار آمد وچون‌عبورشاهزادگان باردو و بازار بود دست بغارت و تاراج برآوردند و ازهر کس‌چیزی میربودند و مهم سپاه ازحیز ضبط‌بیرون‌رفت ومیرزاعبداللطیف گرد اردووبازار برآمده چند کس را سیاست فرمود و آتش فتنه که اشتعال یافته بود تسکین یافت بعد ازسه روز نعش مغفرت مآبی را در محفه نهاده عازم‌خراسان شدند و در روزواقعهٔ آنحضرت میرزاعبداللطیف قاصدی‌همعنان باد بسمرقندفرستاد تا میرزا الغ‌بیك را از آنواقعه اعلام دهد ودر اثناءِ راه طایفهٔ از مردم فتنه‌انگیز بسمع میرزا عبداللطیف رسانیدند که مهد علیا باتفاق ترخانیان قصد غدری دارد وچون شاهزاده خودمتلون‌المزاج بود ومحبت بانوی عظمی رابامیرزاده‌علاءِالدوله معلوم داشت این سخن در ضمیر او جای گیر آمده بغایت متوهم و متفکر شد و مفسدان‌محل خیانت یافته شاهزاده رابرآن داشتندتامهدعلیا را باامیرنظام‌الدین احمد و متابعان ایشان را غارت کرد وهر که از وی توهمی داشت بند فرمود و اینواقعه در سلخ ذیقعده در میان خوار ری و سمنان دست داد و شاهزاده اردوی

بزرك را سرداده سودای سرداری دردماغ مستحکم گردانیده روانشد تا بسمنان رسید و از آنجا دستور اعظم خواجه غیاث‌الدین پیر احمد و خواجه شمس‌الدین علی سمنانی که در شب اول آن‌واقعه از اردوی خاقان سعید بیرون رفته بودند بموکب همایون پیوستند وبموجب حکم دردیوان‌بدستور سابق مهرزدند وشاهزاده مانند جد بزرگوار خویش صدق و نیاز پیش‌آورده بزیارت بارگاه حضرت عارف سبحانی علاء الدوله سمنانی قدس سره رفت و از روحانیت آن بزرگوار استمداد همت نموده متوجه دامغان شد و داروغه‌آنجا سعادت نام شقاوت فرجام دروازهٔ شهر را بسته ابواب بلا را بر خود مفتوح ساخت و طایفهٔ از قورچیان که ملازم موکب همایون بودند وبآن نازنین قرابتی داشتند هرچند او را نصیحت کردند مفید نیفتاد وقحط وعسرت در اردوی شاهزاده بمرتبه رسید که هرگز مثل‌آن در هیچ زمان نشان نمیدادند وعبور از آن مکان بی یراق متصور نبود لاجرم میرزا عبداللطیف فرمان داد که لشکریان دامغان را مرکزوار درمیان گرفتند ودرشب نخست امیر لقمان برلاس از میرزا عبداللطیف روی گردان شده روانه دارالسلطنهٔهرات گشت و شاهزاده بعد از محاربه شهر دامغان را مسخر ساخت‌وفرمان داد تاجریك‌منصور دست بغارت و تاراج برآوردند و این مثل مشهور است که گرك را دوختن‌آموز که دریدن کار اوست و سپاهیان که در بند بهانه بودند هر چه در ولایت دامغان اسم شیئی برآن اطلاق می‌یافت ربودند و خوردند و خون سعادت اگرچه ریختنی بود قورچیان بخشیدند و شاهزاده ازدامغان ببسطام رفت و در آنجا مجاوران‌مزار سلطان العارفین بعرض رسانیدند که چون میرزا ابوالقاسم بابربهادر بدین بقعه نزول فرمود ازجانب جرجان قاصدان رسیده خدمتش را طلب داشتند و او چون‌ابر و باد باستراباد شتافت و کیفیت حال چنان بود که چون حضرت خاقان سعید بعضی از امراءِ تومان را هرساله بولایت جرجان میفرستاد تا از جانب دشت‌قبچاق با خبر باشند و آنسال از امراء عالیمقدار امیرهندو که بحدود مازندران رفته‌در آن ملك اقامت داشت چون خبر ناگزیر حضرت خاقان سعید بسمع او رسیداول بضبط اسباب دیوان و جهات اشتغال نمود بعد قاصدان بوسر راه فرستاده تا هر

که بمیرزا ابوالقاسم بابردوچار خورده او را بجانب استراباد ترغیب و تحریص نمایند و چون شاهزاده بنابر التماس امیر هندو که بحدود مازندران رسید امیر هندو که چند استقبال نموده شرایط خدمتگاری کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید وتفصیل اسباب معروض گردانید وخیمه وخرگاه و سایر اسباب سلطنت بگذرانیده و بغایت مستحسن و مقبول افتاد و مملکت مازندران در قبضهٔ اقتدار نواب و گماشتگان شاهزاده قرار گرفت و میرزا عبداللطیف چون بر اینحال اطلاع یافت به پل ابریشم آمد و نخست خواست که بجانب ماوراءالنهر توجه نماید و بازاز آنجا باز گشته بطرف سبزوار میل فرمود و در اثناء راه بمسامع جلال میرزا عبداللطیف رسید که امیر سلطانشاه برلاس و امیر بایزید برلاس که بطلب میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده بدرگاه میرسند و شیخ ابوالفضل درعراق توقف کرد و امیر نظام‌الدین احمد چون امیر فیروز شاه از ترشیز بهرات رفت و روزدیگر امراء برلاس باردوی شاهزاده رسیده شرف دستبوس دریافتند و میرزا عبداللطیف از سبزواربنیشابورآمد و چون بآنجارسید شنید که میرزا علاءالدوله ابواب خزاین که بسالها در قلعهٔ اختیارالدین جمع آمده بود گشاده و لشگرفراهم آورده جمعی از سرداران را بجانب مشهد رضویه علیه‌السلام فرستاده است

ذکر جلوس میرزا علاءالدوله بر سریر سلطنت و گرفتاری میرزا عبداللطیف

سابقاً سمت گذارش یافت که در آن اوان که حضرت خاقان سعید رایت توجه بجانب عراق برافراشت میرزا علاءالدوله را در دارالسلطنه هرات بجای خود بازداشت و چون آنحضرت رفت تا عالم دیگر گیرد گوهرشاد آغاقاصدی هم عنان باد صبا و شمال بهرات فرستاد وایلچی بهفت روزاز ری بمقصدرسید و میرزا علاءالدوله را از شرح حادثه اعلام داد و جناب سلطنت مآب که گنجهای جهان اندوخته اوبود درش را بگشاد و چندان بلشگریان داد که در خزانهٔ خیال احدی نمی گنجید و در اوایل حال میرزا علاءالدوله داعیه آن داشت که تحفهای گرامی

نزد عم خود میرزا الغ بیك فرستد و با اواز درصلح و موافقت در آید لیکن چون شنید که میرزا عبداللطیف با مهد علیا گوهرشاد آغا آنهمه بی حرمتی کرده او نیز در مقام خلاف و جدال آمد و بجمع آوردن لشگر مشغولشد و در آن ایام پیوسته از جانب اردوی میرزا عبداللطیف خبر می‌آمد که امراء و سپاه از تلون مزاج شاهزاده بتنك آمده‌اند اگر از دور سیاهی سپاه ظفرپناه پدید آید جمله روی گردان میشوند و اردوی شاهزاده چندان ضبط و سامانی ندارد و فی‌الجمله میرزا علاءالدوله از شاهزادگان میرزا صالح و از امراء عظام امیر اویس ترخان را با جمعی از سرداران رزم‌آزمای تعیین فرمود که برجناح استعجال متوجه نیشابور شوند شاید که دستبردی نمایند و بپای مردی ایشان مهد علیا گوهرشاد آغا و ترخانیان از قید و حبس خلاص گردند و امراء در خدمت میرزا صالح بسرخس رفته از آنجا متوجه مشهد مقدس شدند و در آنجا دانستند که میرزا عبداللطیف فارغ البال نشسته واعیان سپاه و سایرالوس از زشت گوئی ودرشت گوئی اوبجان رسیده‌اند ومیرزا صالح وامراء ازجانب‌مشهد بحدودنیشابور آمدند وهمت برفیصل مهمات گماشتند وبایکدیگر قرارداده‌اند که درظلمت شب باردوی میرزا عبداللطیف برسم شبیخون تازند و خاطر از آن قضیه فارغ سازند و در صبح دوشنبه سیزدهم صفر چون آتش سوزان و بلای ناگهان باردوی میرزاعبداللطیف درآمدند و مهد علیا و ترخانیان رااز حبس بیرون کرده و ازاردوی‌بیرون آمده یرغو بر کشیدند و سورن انداخته صفها راست کردند و میرزا عبداللطیف ازحادث چرخ گردون بیخبر و همه شب پهلو بر بستر استراحت نهاده وبخواب غفلت فرو رفته چون آواز جوش وخروش بگوش او رسیدسراسیمه از جای خود برخاست وازلشگر آنچه میسر بود جمع آورده متشمرجنك وپیکار گشت و از جانبین آتش محاربه التهاب یافته ناگاه از ضعف حال وبخت بد اسب شاهزاده بسر در آمد و طایفهٔاز دلاوران خدمتش رادستگیر کردند و امیر جنید رابا جمعی ازمخصوصان‌ومنتسبان شاهزاده بیاسا رسانیدند وگروهی بشفاعت خویشان وآشنایان بجان امان یافتند و اردوی شاهزاده بباد غارت و تاراج رفت و معنی **کماتدین تدان** بظهورپیوست

چه در همان روز میرزا عبداللطیف چنانچه مذکور شد مهد علیا گوهرشادآغا و ترخانیان را غارت کرده بود و بندنموده **الحکم لله والعظمت والکبریاء** القصه میرزا صالح و ترخانیان مظفر و منصور همراه محفه عفت پناه ونعش مغفرت مآب با اردوی فرخنده بدارالسلطنه هرات باز گشتند ومیرزا علاء الدوله درنهایت عظمت و جلالت و حشمت و اقبال تا سعد آباد جام باستقبال گوهرشاد آغا آمد ودرآن موضع بدولت ملاقات آنحضرت مشرف شد و بدیدار یکدیگر مستبشر و شادمان گردیدند و شکر نعمای آلهی بتقدیم رسانیدند و حکم جهانمطاع بنفاذ پیوست که میرزا عبداللطیف را بشیوهٔ سایر گناه کاران از جانب چپ در آورده وبپایهٔ تخت سلطنت رسانیدند و فرمان واجب الاذعان صدور یافت که زانوزده بایستد و میرزا علاءالدوله از او پرسید که این همه بدی چرا کردی میرزا عبداللطیف‌در جواب گفت که اگر من بدی کردم جزای خود دیدم تونیکی کن تاسزا بینی و شهریار کامکار ذیل عفو بر گناه میرزا عبداللطیف پوشیده فرمود تا جهت او خرگاهی خاص ترتیب دادند و مستحفظان در آن مقام برشاهزاده گماشت

بیت

تو خود نیکی کن و دردجله انداز   که ایزد در بیابانت دهد باز

و اعلام نصرت انجام از سعدآباد جام بعزم دارالسلطنه هرات در حرکت آمد و چون در مقر عزوشرف نزول اجلال فرمود سادات وقضات و اشراف توسل جسته مراسم‌دعاوثنابتقدیم‌رسانیدندومیرزاعبداللطیف‌رابکوتوال‌قلعه‌اختیارالدین سپرده درآن موضع تنك چون لعل در سنك محبوسش گردانیدند و نعش مغفرت مآل را در گنبد مدرسهٔ گوهرشاد آغا که خوابگاه میرزا بایسنقر بود مدفون ساختند وبرسم وآئین سلاطین گردون احتشام عزا داشتند و آش و طعام دادند

ذکر رسیدن خبر واقعه هایله حضرت خاقان سعید بمیرزا الغ بیك

چون قاصد میرزا عبداللطیف‌بسمرقندرسید ومیرزا الغ بیك راواقعهٔ‌نا گزیر

حضرت خاقان سعید اعلام داد و آن جناب اضطراب بسیار نمود و آخر الامر زبان بکلمه **انالله و اناالیه راجعون** گشاد و بعد از ارتکاب وظایف تعزیت خواست که پیش از آنکه اختلال باحوال مملکت راه یابد عنان عزیمت بجانب ملك ایران تابد وعساکر ماوراءالنهر و ترکستان جمع آورده از سمرقند بیرون آمدورایت جهانگیری بصوب خراسان برافراخت چون ساحل جیحون مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت بمسامع جلال پیوست که میرزا ابابکر ولد کهتر میرزامحمد جوکی بهادر که بعد از فوت پدر بموجب فرمان پادشاه هفت کشور دیار ختلان وارهنك و سالی سرای بسیورغالی او بود و بکمال شجاعت و دلاوری وجلادت و بهادری اتصاف داشت حشر بسیار و حشم بیشمار جمع آورده داعیهٔ استبداد و استقلال بخواطر در آورده میرزا الغ بیك اندیشه بر این‌قضیه گماشت و رسل و رسایل بجانب او متواتر داشت و وعده‌های جمیل داده آن شاهزادهٔ ساده لوح را در دام کشید و پیش خود برده او را بشرف مصاهرت خویش امیدوارساخته و میرزا ابابکر صبح و شام باعظمت و حشمت تمام بملازمت عم بزرگوار خود قیام‌مینمود اما در ناصیهٔ او آثار تمرد و استکبار ظاهر و لایح بود و سراً و جهراً برافعال و اقوال میرزا الغ بیك انکار بلیغ می‌نمودوزمان زبان‌خود بطعن‌او می گشود ودر این اثناء یکی از امراء برلاس که در دیوان میرزا ابابکر مهر می‌زد درخلوتی بسمع میرزا الغ بیك رسانید که شاهزاده‌اندیشه غدری در خاطر دارد و اینمعنی را با خواص خویشان در میان نهاده ونقش جفاو قطع صلهٔ رحم برضمیرمینگارد وچون رعایت جزم و احتیاط بر ذمه همت‌پادشاهانه‌واجب ولازم است‌میرزاالغ‌بیك بتفتیش حال میرزا ابابکر مشغولشد و بعد از جستجوی بلیغ بتحقیق پیوست که شاهزاده در مقام شقاق و نفاق است و دور از منزل محبت و وفاق لاجرم آتش خشم پادشاهانه التهاب یافته و خدمتش را بند فرموده بسمرقند فرستاد و بنفس همایون از جیحون عبور نمود و قبة‌الاسلام بلخ رالشکرگاه ساخت و چشم می‌داشت که میرزا عبداللطیف با اردوی بزرك از راه نسا و ابیورد بموکب همایون پیوندد چنانچه شاهزاده را در حوالی پل ابریشم بخاطر گذشته بود که

ناگاه قضیه گرفتاری فرزندارجمند شنید و بغایت ملول و محزون گردیدوهمگی همت را براستخلاص قرةالعین گماشت و با امراء و اعیان در این باب مشورت فرمود و رایها برآن قرار گرفت که با امیرزاده علاءالدوله از درمصالحت‌درآید وشاهزاده‌راازقیدخلاص نمایدوازاین‌جانب چون‌میرزاعلاءِ الدوله ازعبورمیرزا الغ بیك از جیحون آگاه گشت در گنجها بگشاد وزربتراززو کیل باصحاب قبضه و ارباب زوربازو قسمت فرمودو چندان زر در میان خلایق پدید آمد که هرفردی از افراد جنسی که پیش از این بده دینار می‌فروخت و کسی نمی‌خرید بصددینار رسیدالقصه میرزا علاءِالدوله سپاهی عظیم مرتب ساخته‌و براه سمرقند توجه‌فرمود و منازل ومراحل پیموده‌از آب مرغاب عبور فرمود و میرزا الغ‌بیك میرك‌محمود صدر را فرستاد وپیغام آن بود که میرزا علاءالدوله مرا بجای فرزندصلبی‌است وهرگز خرابی مملکت او در خاطر نگذشته اگر عبداللطیف را فرستد اساس دوستی استحکام پذیرد و در قواعد یگانگی سعی نموده آید در اثناء این اوقات میرزا علاءالدوله شنید که میرزا ابوالقاسم بابراز ولایت جرجان بیرون آمده به حدود خراسان درآمده است و قراولان او بامیرزاده محمد که از قبل آن جناب درعرصهٔ جام با سپاهی خون آشام قرار و آرام داشت محاربه نموده او رابگرفتند و میرزا علاءالدوله درمیان دو دشمن قوی متحیر مانده بمیرزا الغ‌بیك صلح نمود مقرربرآنکه فاصلهٔ میان طرفین جلکاجیجکتو باشد

ذکر بیرون آوردن میرزا علاءالدوله میرزا

عبداللطیف را از حبس و دلجوئی نمودن و فرستادن پیش پدرش

میرزا علاءالدوله‌بعد ازمصالحهٔ با میرزا الغ‌بیك‌بدارالسلطنه هرات‌معاودت نمود و میرزا عبداللطیف را ازحبس‌بیرون آورده دلجوئی نمود و هردو شاهزاده در مجلس خواص‌بنشستند و با هم عهد و پیمان بستند که خلاف یکدیگر نورزند مشروط بآنکه نوکران میرزا عبداللطیف را که در واقعهٔ نیشابور گرفته‌اند و اکنون در زندان هرات گرفتارند بگذارند و از خزانه هرتحف و هدایا که‌لایق باشد بماوراءالنهر فرستد و مهم بر این جمله قرار یافته میرزا علاءالدوله مولانا

جلال الدین صدر را بامیرزا عبداللطیف همراه ساخت و باردوی میرزا الغ بیك فرستاد که در مملکت بلخ بود و میرزا الغ بیك از آمدن فرزند بجان پیوند بلکه جان گسل فرحناك و خوش دل شد و اورا درآغوش عطوفت و مهربانی کشید و از بند و زندان پرسش نمود و شاهزادهٔ بی مثال زبان باینمقال گشاد که

بیت

شرط ادب آنست که درحضرت خورشید گویند که ما خودشب تاریك ندیدیم

ومیرزا الغ بیك ولایت بلخ را برسم سیور غال بفرزند ارجمند خود ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده بمستقر عز خویش نزول فرمود و میرزا علاءالدوله چون خاطر از جانب لشگر سمرقند جمع ساخت برجناح استعجال روانشد و به جانب مشهد مقدس رایت جلالت برافراخت و میرزا بابر درولایت خبوشان با لشگری مانند دریای جوشان آمادهٔ جنك و جدال شد و میرزا علاءالدوله بمشهد مقدس رسیده توقف فرمود و جمهور سران سپاه را بالشکری ناموربجنك برادر فرستاد و هردو فریق چون در برابر یکدیگر صف آرای شدند نیك خواهان اندیشیدند که اگر در میان برادران منازعت قایم شود ممکن که میرزا الغ بیك که بحقیقت وارث ملك است از مصالحه پشیمان شود و فرصت غنیمت شمرده بتسخیر ولایت ایران لشکر کشد و اگر برادران باهم متفق باشد آسان آسان دست در گردن مقصود حمایل نکنند بلکه بیشك چهرهٔ مطلوب او در نقاب حجاب مانده بمراد خویش فایز نگردد ودر زمانی که هردو سپاه تند خوی کینه جوی صف زده بودند امراءِ نیك اندیش در میان فرود آمده در باب مصالحه سخن گفتند و کلمات این طبقه و قیل وقال آنطایفه بسرحد اطناب کشید آخر الامر مهم برصلح قرار گرفت مشروط آنکه عرضهٔ خبوشان فاصلهٔ مملکت برادران باشد و تاکید مبانی مصادقت عهد و پیمان در میان آورده لشکریان از نهب و قتل خلاص شدند ومیرزا علاءالدوله در کمال احتشام بجانب دارالسلطنه هرات معاودت نمود و در مقام خویش آرام گرفت و از آنطرف نیز میرزا بابر بازگشته عنان یکران بصوب دیار جرجان منعطف گردانید و بعد از طی مسافت در مقام عز و شرف

خویش فرود آمد

ذکر صدور فرمان واجب الاذعان باستحضار امراء والی مقدار جهت الزام والی ساری

میرزا ابوالقاسم بابربهادرچون رایت مراجعت بر افراخته در استراباد نزول اجلال فرمود شنید که والی ولایت ساری امیر شمس الدین محمد سر از ربقهٔ فرمان برداری پیچیده و پای از دایرهٔ خدمتگاری بیرون کشیده پرتو این خبربر ضمیر انور تافت فرمان همایون باستحضار سران سپاه و مقربان بارگاه شرف نفاذ یافت بعد از تقدیم مشورت امیر هندو که با جمعی از بهادران و دلاوران برسم منقلای درحرکت آمدند و میرزا بابربا بقیهٔ جریك منصور ازعقب ایشان روان‌شد و چون والی ساری ملجاءِ و مفری نداشت برحسب ضرورت خاطر بر جنك‌قرارداد و دلاوران هردو لشکر بیکدیگر رسیده دست بر نیزه و شمشیر و خنجر بردند و درآن‌راههای سخت وجنگلهای‌پردرخت فوجی از مازندرانیان از کمین بیرون‌جسته در برابر شیخ منصور پیدا شدند و مسالك بر سپاه پادشاه ممالك بسته تنی چند از ایشان بشهادت‌رسانیدند و باقی‌سپاه منصورازهم فروریخته‌منهزم شدندوامیرهندو که امیر خداداد بطایفهٔ که شیخ منصور را گریزانیده بودند باز خوردند وبزخم سنان آتش فشان بیشتر آن خاکساران را از پای در آوردند و سید عزیز که‌پشت پناه آن سپاه بود تیری چند خورده‌خسته‌ازآنمعرکه بیرون رفت و بعد از دوسه‌روز بآن زخمها درگذشت و بقیةالسیف بیشه و جنگل را حصار خود ساخته میرزابابر چون ابروباد از عقب امراء میراند چون شب در آمد از ظلمت لیل و کثرت گل مجال حرکت‌نماندموکب‌همایون در همان محل که رسیده بود فرود آمدومقداری از شب گذشته جماعتی باردوی اعلا آمدند و بشرف عرض رسانیدند که مخالفان لشکر منصور راپس‌نشاندند و متعاقب ایشان‌جمعی دیگر رسیده موافق آنها عرضه داشتند درآن اثناء شیخ‌منصور که ازصدمت‌جنك مخالفان گریخت بپایبوس‌شهریار مشرف شد و معروض داشت که امراء وسپاه متفرق شدند اکنون مناسب چنان

مینماید که پادشاه بجانب تختگاه مراجعت نماید و میرزابابر از این سخن بر آشفت و گفت حالا که امراءِ و بهادران را چشم زخمی رسیده اگر از آسمان تیر بارد تا سزای بد کرداران را بیاوند هم محالست که مراجعت نمایم و میرزا بابر شب در آن منزل گذرانیده علی الصباح از آنجا نهضت نموده چون اندك مسافتی پیمود ازجانب امراء قاصدی رسید که دشمنان که مانند بنات النعش پراکنده شده بودند چون عقد ثریا مجتمع شدندا گرچتر همایون فال سایهٔ اقبال بر سر این سوختگان آفتاب عنایت اندازد امید هست که رخت حیات ازغرقاب هلاك بساحل نجات رسانیم میرزا بابر از استماع اینخبر چون آتش بر افروخت و در حرکت مسارعت نموده نماز پیشین بامراء پیوست و بقیهٔ آنروز در آنجا توقف واقع شد و روزدیگر پادشاه‌زادهٔ عالمیان بعزم رزم مازندرانیان روان شده اندك مسافتی پیموده بود که خبر انهزام مخالفان رسید و از وقوع این فتح مبین مراسم شکر الهی بتقدیم رسانید ولشگریان غنایم فراوان بدست آورده خرم و خوشنود گردیدندوحا کم ساری مخفی و متواری مانده اما در آنحین درمقام اعتذار و استغفار آمد و شخصی راىپایهٔ سریر اعلافرستاد که اگر پادشاه عنایت فرموده از سر جریمهٔ بنده در گذرد مدت‌العمر برجاده عبودیت مستقیم باشم و میرزا بابر مولانا محمد بخاری را برسالت و استمالت سید شمس‌الدین احمد ارسال نمود ومولانا پیش او رفته جناب سیادت مآب تضرع وانقیاد اظهار نمود و مولانا مشارالیه باز گشته یکی از معتمدان سید را همراه آورده وصورت عجز و مسکنت اورا بعرض رسانید و میرزابا بر در صدد عنایت آنجناب آمده التفات بسیاری کرد و چند روزی بلدهٔ ساریرا بفرقدوم خویش مزین ساخت و یکی از امراء کبار پیش سید فرستاده مخدره از حجله نشینان خاندان عصمت را خواستگاری نمود جناب سیادت مآب اینمعنی را فوز عظیم دانسته متقبل شد که چون اسباب مهیا شود هروقت که اشارت رود نور باصره را ارسال نماید و میرزا بابربهادر تمام ولایت ساریرابسیدمشارالیه ارزانی‌داشته بجانب استراباد درحرکت آمدو باردیگر خطبه وسکه بنام همایونش آرایش یافت و شیخ منصور که اجتهاد خطاکرده خبرغیر واقع رسانیده بود معاتب گشت و در خلال این احوال فیاض

بی ظنت میرزا بابر را فرزندی کرامت فرموده بمیرزا شاه محمود موسوم آمد وطویهای عظیم وجشنهای قوی ترتیب‌دادند وولادت شاهزاده در شهور سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد

ذکر وقایع حالات امیرزاده‌های عظیم‌الشان میرزا

علاءالدوله و میرزاعبداللطیف

سابقاً مذکور گشت که یکی ازشروط مصالحه آن‌بود که میرزا علاءالدوله نوکران میرزا عبداللطیف را که در واقعهٔ نیشابور گرفته بود بفرستد و ازخزانهٔ عامره آنچه لایق و مناسب‌داند ارسال نماید و میرزا علاءالدوله که بکثرت‌خزاین و اعوان وانصار استظهار تمام داشت‌از آن‌شروط یاد نکرد و میرزا عبداللطیف‌چند نوبت گرفتاران راطلب داشت و میرزا علاءالدوله آن سخن راکان لم یکن انگاشت و آن التماس از نتایج دماغ پریشان او پنداشت ومع‌ذلك میرزا صالح وطایفهٔ از امراء را بجانب آب مرغاب فرستاد تا از آنحدود باخبر باشندوچون آمدن‌میرزا صالح وطایفهٔ امراء مسموع میرزاعبداللطیف شدوحال آنکه اورا از واقعهٔ‌نیشابور صورت انتقامی در خاطر بود و تاخیر در فرستادن امراء علاوهٔ آن کدورت گشت و ناگاه‌ازبلخ‌ایلغار کرده برسر میرزا صالح تاخت وعقد جمعیت اورا ازهم گسیخته پریشان ساخت گویند میرزا صالح را چندان مجال نماند که پای دررکاب آورد و خود را از آنمعر که بهزار مشقت‌بکنار کشیده بمیرزا علاءِالدوله پیوست‌و کیفیت آنحادثه را باز نمود و شاهزاده از استماع اینخبر برآشفت و برفورنوکران میرزا عبداللطیف راکه در زندان داشت بکشت و با آنکه فصل زمستان بود لشکرها جمع آورده متوجه بلخ‌شد و میرزا عبداللطیف در استحکام برج وباروی بلخ اهتمام تمام نمود وقاصدی بسمرقند پیش میرزا الغبیك فرستاده اورا از صورت واقعه‌اعلام داد ومیرزا الغبیك ایلچی نزد میرزا علاءِالدوله فرستاده پیغام داد که چون اساس پیمان تاکید یافته بود در آن باید کوشید که روزبروز محبت و مودت سمت‌ازدیاد یابد و اگر ازعبداللطیف حرکتی ناپسندیده صدور یافت وظیفه آن بود که اعلام

ذکر لشکر کشیدن میرزا علاء الدوله بعزم رزم

میرزا الغ بیك و میرزا عبداللطیف بجانب بلخ

و چون میرزا علاءِ الدوله نوکران میرزا عبداللطیف را که بفرستادن ایشان وعده کرده بود بگشت و از خزاین و دفاین حضرت خاقان سعید هیچ نفرستاد و لشکر کشیده بجانب بلخ و شیرغان روانشد و آن ملك را زیـروزبر گـردانیده بازگشت این قضایا میرزا الغ بیك را باعث بر آن شد که بجانب اولشکـر کشد و بمقتضی **المکافات فی الطبیعة واجبة** عملنماید لاجرم باعساکر ماوراءالنهر و ترکستان بعزم تسخیر خراسان از آمویه عبور نموده و میرزا عبداللطیف بالشکرهای اندخود وقندز و بقلان وسالی سرای و بلخ وشیرغان وفاریاب و غیر ذلك بدآنجناب پیوست و باتفاق دفع میرزا علاءالدوله را وجهۀ همت ساختند و میرزا اعلاء الدوله چون ازتوجه طالبان ملك آگاهی یافت در گنج بگشادو افواج خدم وطبقات حشم را زر بیشمار دادوچون اسباب سپاه ستاره‌عدد تنظیم یافت بدستور زمان حضرت صاحبقران ثانی داروغگی هرات بامیر محمدصوفی و ابو سعیدارزانی داشت و قلعۀ اختیارالدین را باچهار هزار تومان نقد از جملهٔ هیجده هزار که مانده بود بآقا حاجی که درزمرۀ معتمدان انتظام داشت سپرد و مولانا احمد یساول را که از تربیت یافتگان دولت بود و محل اعتماد بقلعه عماد که مشهور بگنج قارون و اندوخته کاوس فریدون بود فرستاده از مقر دولت خود نهضت فرمود و میرزا الغ بیك باحشمت هرچه تمام‌تـر روزوشب مانند فلك دوار در حرکت آمد وچـون قمر در سیر مسارعت مینمود و منازل می‌پیمود تا از آب مرغاب گذشته قریب بشیر آب رسید و میرزا علاءالدوله از پل سنجاب عبور نموده در خاطرخطیرش گذشت که باعم بزرگوار از در صلح و صفا در آید و آتش فتنه را که بالا گرفته انطفی پذیرد واینمعنی در باطنش رسوخ یافت طایفۀ ازمخصوصان را بشهر فرستاد تا جناب ارشاد مآب سالك مسالك صلاح و سداد شیخ بهاءالملة والدین عمر قدم رنجه فرماید و درباب مصالحه سخن گوید شاید که بیمن نفس اوچندین هزار کس از قصد خون و مال یکدیگر باز ایستندو

چون فرستادگان بخدمت آن بزرگوار رسیده پیغام بگذارده‌اند ملتمس ایشان مبذول افتاده جناب شیخ‌الاسلام اعظم باجمعی از مریدان و معتقدان روان شدویکی از آنجمله والدمسود اوراق بود و جناب مخدومی ابوت‌پناهی موازی بیست‌هزار دینار کپکی ازرخوت‌همراه‌خویش گردانیدواین کمینه‌باوجودصغرسن‌جرات‌نموده‌بعرض رسانید که قمردرطریقهٔ محترقه است اگرسبک تررویدمیشاید آنجناب کمینه‌را دشنام داده فرمود که طریقه محترقه باشیخ و مریدانش چکنند و پیش از وصول جناب ولایت مآب آن دولشکر مانندبحر اخضر درجوش و خروش آمده روی‌توجه بیکدیگر نهادند و میرزا الغ بیک جوانغاررا بمیرزا عبدالطیف سپرده برانغار را بامراءِ نامدار که در سلك امراء میرزا عبدالعزیز انتظام داشتند تفویض فرمود وبنفس همایون‌درقول‌قرار گرفت وچندقوشون ازبهادران‌نامدار درظل‌رایت‌فتح‌آیت جای داد تااگربمدداحتیاج افتد مستعدکار وآماده کارزارباشند ومیرزا علاءالدوله را ازجانب‌برانغار چشم امید ازفروغ تیغ میرزاصالح واتباع اوروشن بودوجوانغار را ازلمعان سنان میرزا خلیل سلطان مزین ومنور ساخت وخود درقول آرام گرفت و چند امیر تومان بالشگرهای جهان سوز بیاسون کمك مهیا بودند و دروقتی که آن دولشکر تند خوی در برابر هم ایستاده بودند میرزا عبدالله شیرازی ازصف بیرون آمده بجانب میرزا الغ بیك رفت و اینصورت موجب وهم فتورلشگر خراسان گشت وپای میرزا علاءالدوله از این‌حرکت بیجایگاه از جای رفت و خاطر شریفش مشوش‌وپریشان گشت و با وجود این‌حال دلیرانه دلیران را برجنك ترغیب و تحریص مینمود و آندو لشگر نامور برسر یکدیگر ریختند و خاك معرکه با خون مبارزان آمیختند آخر آثار ضعف برصفحات روزگار خراسانیان ظاهر شد و سمرقندیان خیره گشته جوانغار و برانغار میرزاعلاءالدوله را ازجای برداشتند و شاهزاده‌بقدرمیسوردر قلب توقف نمود چون دید که مهم نوعی دیگر است او نیز از معرکه عنان برتافت ومیرزا الغ‌بیك‌بتأئید ونصرت ربانی‌اختصاص یافته میرزا علاءالدوله از جنك گاه بیرون رفت و متوجه قلعهٔ عماد شد و ابواب خزاین گشاده اموال فراوان بنوکران و ملازمان داد و از آنموضع بعزم ملاقات

برادر کهتر میرزا بابر روی باستراباد نهاد و چون بآنجا رسید اجتماع سعدین دست داد و برادران بملاقات یکدیگر اظهار استبشار نمودند و میرزا بابر به تفقد و دلجوئی میرزا علاءالدوله زبان بگشاد و گفت خاطر جمع باید داشت که هیچ چیز از ملك ومال ولشکر دریغ نیست و مهد علیا گوهرشاد آغا و امیر محمدصوفی ترخان و خواجه غیاث‌الدین پیراحمد و امیر سلطان ابوسعید داروغه که درهرات بودند چون خبر انهزام میرزا علاءالدوله را شنیدند بر جناح استعجال متوجه عراق شدند و امیر سلطان ابوسعید دراثناء راه گرفتار شده دیگران بسلامت خود را بمأمنی رسانیدند و چون کوکب بخت میرزا علاءالدوله بدرجهٔ هبوط رسیده بود میرزاالغ بیك مظفر و منصور گشت و لشگررا از کشتن مخالفان منع فرمودو برحال زار ایشان ببخشود وعساکر منصور از کثرت غنایم معمور شدند ومیرزا الغ بیك شکر نعمای الهی بجای آورده فتح نامها باطراف فرستاد وبا آنکه میرزا عبدالطیف در آن معرکه آثار شجاعت بظهور رسانیده بودبنوعی که دوست و دشمن تحسین کردند و میرزا الغ بیك فرمانداد که منشیان بلاغت شعار آن فتح‌نامه را بنام فرزند کهتر او میرزا عبدالعزیز نوشتند و اینمعنی بر مزاج شاهزاده گران آمده کدورت بیکران در ضمیر او رسوخ یافت و موکب همایون کامیاب بدارالسلطنه هرات نهضت نمودو سپاه سمرقند در موضع چهل‌دختران حضرت شیخ بهاءالدین عمر و اصحاب او را غارت نمودند و ساربان جناب مغفوری ابوی حکایت کرد که جمعی ترکان در صحرای چهل دختران پیش آمدند و مهارشتررا که اقمشه ورخوت بر آن بار بود از دست من ربودند با ایشان گفتم که این اشیاء بسیدی عزیز که از مریدان حضرت شیخ زمان است تعلق دارد جواب داد که ما این چیزها را بجهت تبرك می‌بریم القصه میرزا الغ بیك هم در آن منزل باحضرت ولایت منقبت ملاقات فرمود و حکم کرد که تا الاغان شیخ بزرگوار را باز دهند و تعظیم و احترام آنحضرت چنانچه میبایست بعمل نیاورد و اینمعنی برروی مبارك نیامد وشرح زوال‌دولت اوعنقریب مذکورخواهدشدانشاءالله تعالی ومیرزا الغ بیك عازم تختگاه حضرت خاقان سعید شده سادات و قضات و اعیان دولت برسم استقبال

استعجال نمودند ومیرزا الغ بیک برسریر عزت تمکن نمود و آفتاب عدل واحسان او برطرف ممالک خراسان تافت وفقیران وزیردستان را در کنف عاطفت ومرحمت خویش جای داد و امیر جلال الدین محمد ولد امیر سلطان شاه برلاس که مصحوب پدر خویش در مرغاب از میرزا علاءالدوله روی گردان شده بود بخدمت میرزا الغ بیک رفت و در تاریخ فتح مذکور گوید .

شعر

مظفر الغلبیك کشور گشای	که در سلطنت ماند اساس عجیب
چه لشگر بسوی خراسان کشید	میسر شدش فتح و فتحی غریب
خرد از پی نصرت لشگری	بتاریخ گفت ان فتحنا قریب

و امیر جلال الدین محمد بلطف طبع و دقت ذهن در میان ترك و تازيك اشتهار تمام داشت و سبب آمدن میرزا الغ بیك بخراسان وانقراض دولت میرزا علاءالدوله بحقیقت امیر سلطان شاه برلاس بود و از غرایب حکایات آنکه در آن اوان که میرزا عبداللطیف در قلعه اختیارالدین محبوس بود میرزا علاءالدوله با خواص و مقربان در باب ابقا واعدام او مشورت فرمود و امیرحاجی عباس که درزمرهٔ امراء عظام انتظام داشت گفت رأی من آنست که میرزا عبداللطیف را برچوب دار استوار بندند و امراء را تکلیف نمائید که او را تیرباران کنند اما نخست کسی که اورا بزند بتیر سلطانشاه برلاس باشد وچون ارادت ملك قدیرو مقتضی تقدیر بخلاف آن اندیشه بود بررای شیخ حاجی عمل ننمودند تا آخرالامر امیرسلطان شاه بسمرقند گریخت و میرزا الغ بیك را بافسون ودمدمه بخراسان آورد بالجمله میرزا الغ بیك بر مسند جهانبانی بر آمد و قلعه هزه تو که در شرقی هرات واقع است و از آنجا تا شهر ده فرسنك می‌باشد و در آن اوان مشحون بذخایر فراوان و نقود بی‌پایان بود و یکی از معتمدان میرزا علاءالدوله بمحافظت آن قلعه قیام مینمود مسخر شد و همچنین حصار اختیارالدین که آقا حاجی بیك بانتظام آن مأمور بود و بسعی میرزا عبداللطیف که در حین حبس با او طریق اختلاط مسلوك می‌داشت و او نیز بلوازم خدمت قیام مینمود مفتوح شد و اجناس بیقیاس

در قبضهٔ اقتدار شهریار دین‌دار در آمد و مبلغ دویست تومان‌نقد که تعلق بخاصه میرزا عبدالطیف داشت و در آن حصار مخزون بودباآن که میرزا الغ بیك از فتوحات وغنایم خراسان هیچ چیز بفرزند ارجمند نداده در آن دویست تومان نیز مضایقه نمود واینصورت موجب زیادتی وحشت و کدورت میرزا عبداللطیف گشت و میرزا الغ بیك پرتو التفات به‌حال جناب افادت مآب مولانا قطب‌الدین احمدالامامی انداخته خدمتش را منصب قضا ارزانی فرمود و مولانا اعظم و مرتضی اعظم سید عماد الدین رابدیوان وزارت‌نصب‌فرمود و میرزا علاءالدوله پسر اسکندرتر کمان را که امیر خلیل‌الله شیروانی او را بند کرده بخراسان فرستاده بود و بواسطهٔ آثارفتنه که‌حضرت‌خاقان‌سعیددر ناصیه‌اومشاهده کرده‌بودو بند کرده‌سلطان ابوسعید داروغه را قرین او گردانیده بود مطلق‌العنان کرده در اینولا میرزا الغ‌بیك آنها را گرفته‌وبند کرده بحصار تیره توفرستاد و موکب همایون در کنف دولت واقبال بجانب مشهد مقدس رضویه علیه‌السلام والتحیه‌نهضت فرمود

ذکر مخالفت میرزا علاءالدوله ولد شاهزاده مرحوم

میرزا بایسنقر ولد حضرت خاقان سعید شاهرخ بن امیر- تیمور گورکان و میرزا ابوالقاسم بابر برادر میرزاعلاءالدوله بحصهٔ میرزا الغ- بیك بن‌شاهرخ‌بن امیر- تیمورگورکان

میرزاعلاءالدوله چون بمیرزاابوالقاسم بابر پیوست هر دو برادر درمخالفت میرزا الغ‌بیك اتفاق نمودندو جمعی از گریختگان و دیگر سپاهیان بایشان‌ملحق شدند و خلقی کثیر در ظل‌رایت شاهزادگان جمع آمده و طایفهٔ از بهادران و امراء سمرقند که در عقب هزیمتیان رفته بودند بجام رسیده از اجتماع آن دو شاهزاده آگاه شده عرضه داشتی‌بپایهٔ‌سریر اعلا فرستادند و کیفیت حال‌بازنمودند ومیرزا الغ‌بیك چون بر مضمون عرضه داشت مطلع شدبا لشگرها در جنبش‌آمده

بمشهد مقدس رسید و شرایط زیارت امام هشتم بجای آورد و جمعی از امـراء را بتسخیر قلعهٔ عماد فرستاد و آن قلعه‌ایست از زمین دور و بآسمان نزدیك واستیلا و استعلاء برآنموضع منیع از سعی و کوشش انسانی غریب و بعیده‌مینمود واین‌معنی بررأی انور روشن گشت که فتح قلعهٔ جز بتقدیر ربانی میسر نمی‌شود قاصـدی فرستاد و امراء را طلب داشت و رایت توجه بجانب النك رادکان بـرافراشت و در چهار باغ آن موضع چند روز اقامت‌نمود و در آنمقام ایلچی میرزا ابوالقاسم بابر رسیده تحف و هدایا بموقف عرض‌رسانید و میرزا الغ‌بیك اظهاوعنایت کرده ایلچی را انواع نوازش فرموده باز گردانید و متعاقب روان شد و تا اسفرار عنان بازنکشید و میرزا عبدالطیف میرزا عبدالله شیرازی را با گروه انبوه ببسطام فرستاد و فرمان داد که میرزا عبدالله باستراباد درآید وآثارتسلط واقتدار بظهور رساند و میرزا الغ بیـك تا پل ابریشم رفت و معـاودت نموده ومیـرزا عبدالله باستراباد در آمده میرزا عبدالطیف که در سرحد بسطام مقام داشـت چـون از مراجعت پدر آگاه شد برفور بازگشت و از معاودت بی تقریب میرزا الغ بیـك حشمت و شوکت او از خاطرها فتور پذیرفت و از مخبران صادق‌القول منقول‌است که اگر میرزاالغ‌بیك تاالنك بسطام میرفت میرزاعلاءالدوله و میرزا بابربعراق در آمده‌در سلك‌ملازمان میرزا محمد سلطان انتظام می‌یافتند ومیرزا عبداللطیف در اثناء راه بمرضی صعب گرفتار شده فتنه انگیزان استماع میرزاالغ‌بیك کرده‌ند که خدمتش تمارض‌می‌نماید و آن جناب طایفهٔ از خواص و مقربان را روانه‌داشت تا شاهزاده را بمحفهٔ در آورده بمشهد رسانیدند و در آنجا کیفیت حال‌بر میرزا الغ‌بیك ظاهر شده فرمود تا اطباء حاذق بمعالجهٔ شاهزاده قیام نمودند وشاهزادهٔ بعد ازچند روز سرازبالین ناتوانی بر گرفته صحت کامل یافت.

ذکر خلاصی یافتن میرزا یار علی و سلطان ابوسعید از محبوس بودن از حصن حصین بتدبیر ابوسعید

در آن اوان که امیرزاده یارعلی و سلطان ابوسعید داروغه در قلعهٔ تره تو

محبوس بودند شخصی از مردم ابوسعید سوهانی در میان کماج تعبیه کرده پیش او فرستاد و آندو عزیز بوسیله سوهان بند از پای برداشتند و چندتن با خود یار ساخته تیغ در اهل قلعه نهادند و بعضی از مستحفظان را کشته بقیةالسیف امان خواستند و از سر اخلاص کمر خدمت بسته بازمانه یار شدند و امیرزاده‌یارعلی و سلطان ابوسعید را رخصت دادندو آنها را از قلعه بیرون کرده اموال بسیار که در قلعه بود تصرف نموده بطمع زر گروهی انبوه پیش او جمع شدند و امیر زاده یارعلی دست سخاوت گشاده نقد و جنس در میان مردم تفرقه کرد و بتسخیر هرات لوای عزیمت برافراخت و بولایت کرخ در آمد و امیر بایزید پروانچی که درشهر حاکم بود از وقوع‌این هنگامه آگاهی یافته مسرعان‌پیش میرزاالغ‌بیك فرستادند و برج‌وبارهٔ هرات را مضبوط ساخته حکم فرمود که هر که الاغی‌داشته باشد بعزم رزم امیرزاده یارعلی بیرون رود و مردم تازیك‌چنانچه بگشت خیابان میروند و براسبان سوار شده روی بکرخ نهادند و چون بدان حدود رسیدند یارعلی صباحی برایشان تاخت و هرچه داشتند غارت کرده بگرفت اما هیچکس را بجان تعرضی نرسانید و از جهات خلق هرات‌احوال یاران یار علی منتظم گشت و بظاهر شهر هرات رسیده فرود آمد و مردم بیرون‌شهر را از وی آسیبی نرسید و طایفهٔ از اوباش‌و لئام که در آن ایام بی‌اختیار بودند در خدمت او جمع آمدند و بجد و جهد هرچه تمامتر جنك و محاصره آغاز نهادند و امیر بایزید باتفاق قضات و اکابر و اعیان و اشراف در امر حصارداری غایت سعی و اجتهاد بجای آوردند و بزخم پیکان جگر دوز ترکان سمرقندنمی گذاشتند که مخالفان‌پیرامون خندق گردند و کافه رعیت در مقابله و مقاتله بجان می کوشیدند و بقدر وسع و امکان سعی جمیل مبذول داشته لحظهٔ از مراسم حرب وپیکار غافل نمی‌شدند وچون چند شب تیره و روزروشن که آن نیز پیش چشم شهریاران سیاه می‌نمود بسر بردند یارعلی با حشربی‌حد در برابر برج سمنانیان‌جنك پیش آورده بکنارخندق آمدند و جمعی از ایشان سپرها در سرها کشیده وتورها بدست گرفته بفصیل درآمدند و وهم و هراس بر ترکان استیلا یافته از روی بارو گریختند و تازیکان

نیز از هم فروریختندودر این‌حین فرقهٔ ازتیراندازان پای تهور پیش نهاده‌مخالفان
را که‌بتخریب دیوار مشغول بودند تیرباران کردند و یکی از سرداران یاغی را
که از خندق می گذشت کشتند و آن قوم سفاك بی‌باك چیزها گذاشته از خاكریز
بزیر آمدند و تا رسیدن ایشان بکنار خندق زمرهٔ از آن مدبران زخمدار و فکار
شدند و از شصت تقدیر تیری بگوش‌یارعلی رسید و بعد از دو روز از جانب میرزا
الغ‌بیك امیر اسمعیل صوفی‌ترخان برادر زادهٔ گوهرشاد آغا بادیگرامراء بمدد
شهریان رسیدند و آن شب از دروازه در آمده اهالی‌هرات را قوت و شوکت‌زیاده
شد و یارعلی هرچند سعی نمود نتوانست دست در گردن مقصود حمایل کند او
و اتباعش عاجز ماندند در این اثناء میرزا الغ‌بیك از جانب مشهد بحدود
هرات رسید و یارعلی از صدمات لشکر منصور قرین بشور گشت و سراسیمه و
مأیوس از در شهر برخاست و لئام و عوام که دور او جمع بودند پریشان‌شدند
و میرزا الغ‌بیك در دارالسلطنه هرات فرود آمده امیر بایزید بعرض رسانید که
اگرمردم‌بیرون‌شهر بایارعلی‌یار نمیبودندمهم‌یارعلی‌بدین‌مرتبه‌نمیرسید آتش‌خشم
جهانسوز اشتعال‌یافته‌حکم‌شد که‌محلات‌ظاهرشهرهرات‌رابرامراءقسمت‌نموده‌غارت
کنندودرآنوقت‌سرما بمثابهٔ‌بود که‌خون‌دربدن‌منجمد میشد ولشکریان دست‌تاراج
برآورده هیچ‌دریمین‌ویسار نگذاشتندو بعد ازسه‌شبانه‌روز که‌مایطلق‌علیه‌اسم‌الشیئی
دردست کسی نماند دریای‌مرحمت‌شهریاری‌درتموج آمده فرماندادکه دست ازآن
کار بازداشتند و مردم بیرون عریان و گریان در سرمای قوی بدعاگوئی میرزا۔
الغ‌بیك مشغولشدند و اینصورت در آخر رمضان‌واقع‌شدودرروزعیدشخصی از رعایا
که از خوردنی و پوشیدنی هرچه داشت روزگار آنرا بتاراج حادثات داده بود
گرسنه وبرهنه در سرمای قوی بدعاگوئی میرزا الغ‌بیك زبان گشاده میگفت ای
پادشاه عادل‌دراین‌عیدخوب‌عیدی‌بدرویشان دادی حق تعالی‌برعمرو دولت توبرکت
کناد و میرزا عبداللطیف که بموجب فرمان در مشهد مقدس بود تا عید صیام در
آنمقام توقف نمود و چون آوازهٔ میرزا بابر شنید بی‌لبث و درنگ بجانب هرات
روانشد وبپدربزرگوار پیوست میرزا الغ بیك عزیمت سمرقند جزم فرمود ونعش

غفران پناه خاقان سعید رابدآنصوب روانه ساخت‌وطایفهٔ ازاهل هنررا کوچانیده‌به دیار ماوراء النهر فرستاد و فرمانداد که‌بعضی از بدایع رانیز نقل کنند از آنجمله چندزوج‌در منقش که‌حضرت خاقان‌سعیدازتبریز آورده بودوبرمدرسهٔ‌مهدعلیا گوهر شاد آغانصب‌فرموده بود بموجب فرمان‌بماوراءِالنهر بردند و همچنین خزاین‌ونفایس فراوان بموجب فرمان بدآنجانب‌روان کردند و جناب میرزا الغ بیك دارالسلطنه هرات راکه ازبیم‌زوال‌انتقال‌ایمن‌نبود بمیرزا عبداللطیف ارزانی فرمودو شاهزادهٔ مشارالیه بعد از چند روزی‌از صدمات میرزا بابر فرار بر قرار اختیار کرده‌چنانچه بعد از چند کلمه مذکور خواهدشد انشاءالله تعالی

ذکر نهضت میرزا بابر بجانب دارالسلطنه هرات

وفتنه یار علی ترکمان

میرزابابرچون ازحدود بسطام و دامغان شنید که میرزا الغ بیك ازپل‌ابریشم باز گشت بدولت وسلطنت‌خویش امیدوار شده لوای توجه درحرکت‌آوردودرعقب او از ایوار و شبگیر تقصیر جایز نمیداشت و بالشکری مانند شیرژیان سخت چنك و چون‌ببردمان‌تیز آهنك‌بمشهدمقدس‌آمد و امیرهندو را باجمعی ازبهادران‌نامدار بجانب مرو فرستاد چه در آن اوان استماع‌نمود که میرزا الغ بیك از آن راه‌عازم سمرقند گردیده و در این اثناء استماع نمود که امیر هندو که مراحل پیموده و دو منزل رایکی ساخته بحوالی اردوی میرز الغ بیك‌رسیده وامیر ابراهیم ایکوتیمور که در ساقه لشکربود گرفته مقید ساخت و غنیمت فراوان بچنك آورد وبسیاری از خانه کوچانرا باز گردانیده و مراجعت نموده عازم هرات شد و میرزا الغ بیك بر معبر آمویه پل بسته عبور نمـود و جمعی فراوان از قوم اوزبك رسیده دست بغارت و تاراج بر آوردند و سپاه سمرقند بهزار جان کندن و مشقت خود را بـه بخارا رسانیدند و میرزا الغ بیك زمستان در آنجا قشلاق فرمود و نعش غفـران مآل خاقان سعید را بآئین تمام روانه گردانیده در مقبرهٔ صاحبقران مغفورمدفون ساختند و میرزا بابر فوجی از بهادران فیروزی آثار راکه بجانب هرات فرستاده

بود منازل پیموده در قصبهٔ فوشنج نزول کردندومیرزا عبداللطیف خبر ایشان‌شنیده
در ظلام لیل کلمهٔ **الفرارفی‌وقته‌ظفر** برزبان آورده با لشگر خود روی براه‌آورد
و سپاه میرزا بابر که راس رئیس ایشان امیر هندو که بود بهرات در آمده ظلم
و بیداد آغاز نهاد و یار علی قرایوسف از قلعـهٔ تیره تو بیرون آمده روانه هرات
شد چون امیر هندو که و مردم او بجور وستم از هر کس چیزی میستدند
خلایق از حرکات ایشان ملول شده‌روزجمعه هنگام سحرطایفهٔ از ارباب‌یقین یارعلی
را ازدروازهٔهرات بشهر در آوردند وامراء میرزا بابرپناه بقلعهٔ اختیارالدین‌بردند
و روز دیگر بعهد و میثاق بیرون‌آمدندو باز بقلعه رفته مبلغی خطیر ازمردم‌بزجر
و تعدی گرفتند و همه را برداشته فرار نمودند و درآن چندروز که یارعلی حاکم
بود با رعایا وزیردستان بوجه پسندیده معاش کرد و پیوسته بشرب خمرو ارتکاب
مناهی مشغول بود در این اثنا میرزا علی‌رکاب‌داراز اردوی میرزا بابر بطریق‌مکر
و خدعه پیش‌یار علی آمد وطریق ندیمی پیش گرفت و در آنشب که رایات همایون
نزدیك رسید میرزا علی اینمعنی‌معلوم کرد و تاصبح رطلهای گران پیمودن گرفته
بترکان ساده‌لوح داد و تاصبح بنای ونوش بسربـردند علی‌الصباح فوجی از دلیران
لشگر منصور همه جوشن پوش ونیزه گذار با تیغهای گـران بها از دروازهٔ ملك
بشهر تاختند و یار علی را دست‌و گردن بسته در سر کوچهٔ خیابان بخدمت میرزا
بابر رسانیدند و موکب همایون بطالع سعد و بخت میمون در شهر نزول اجلال
فرمود و بموجب فرمان یار علی را در چهار سوی هرات بشهرستان عدم فرستادند
و اینواقعه در اواخر ذی‌حجه‌سنهٔ اثنین و خمسین و ثمانمائه بوقوع پیوست‌ومیرزا
بابر برسریر جهانبانی بی‌مانعو منازعی‌تمکن یافت در این امر هندو که بعزبساط
بوس سر افراز شده عنایت خسروانه شامـل او گشته پایهٔ قدر او از ایوان کیوان
بگذشت ودراکثر بلاد خراسان رؤس منابر و وجوه‌دنانیر باسم ولقب‌اوآرایش‌یافت و
میرزا علاء الدوله‌ازآنزمان که‌ازمعر که‌میرزا الغ بیك‌روی گردان‌شده‌تاآنزمان که
خراسان‌مفتوح گشت‌درظل‌عنایت‌میرزابابرماواداشت‌ومیرزابابربعد ازاستیلاء برآن
دیار سرکارتون برسم سیورغال بمیرزاعلاء الدوله ارزانی داشت وآنجناب ولد رشید

خود میرزا ابـراهیم را با جـواهر ونقود که در آنزمان از قلعهٔ عماد آورده بود بدانصوب فرستاد ودراینولا که هرات در تحت تصرف میرزابابر درآمد جمعی مردم شریر وحاسد که در مجلس اوآمد وشد مینمودند بعرض میرزا بابر رسانیدند که میرزا علاءِ الدوله داعیه سر کشی و جدال داردو پیوسته حرف استعلا برلوح خیال مینگارد و آن سخن مؤثر افتاده شاهزاده فرمود که میرزا علاء الدوله را محبوس نمودند و جمعی کثیر رابه‌تون فرستاد تا میرزا ابراهیم را باز گردانندوآنجماعت بمیرزا ابراهیم رسیده مولانا احمد یساول جنگی عظیم کرد وزخمی قوی بدست‌او رسید ورقیه سلطان بیکه را که همشیره میرزا ابراهیم بود با خزاین بیقیاس که همراه داشت بنزد میرزا بابر بردند وجناب شهریاری صندوقهای طلا و جـواهـر نا گشاده بملازمان قسمت نمود و میرزا ابراهیم را نیز محبوس گردانید و در اثناءِ این اوقات امیر هندو که که در امور ملکی و مالی بغایت صاحب اختیار شده بود چون میرزا بابر از اشتغال بعیش و عشرت پـروای مملکت نـداشت اکثر امراء بنیاد جور وستم کردند و بخلاف‌عرف شرع حرکات از ایشان دروجود می‌آمد امیر هندو که که‌بزینت‌نصفت و کیاست آراسته بود ازاوضاع واطوار امراء ملول‌ومتفکر شد رخصت طلبید که چند روزی بـه ییلاق باد غیس رود اجـازت یافته بدآنصوب روانه شد و امیر آیکو تیمـور را که محبوس داشت با خـود همراه ببرد در آن حین از پیش میرزا عبداللطیف که در بلخ بود قاصدی آمده خبر رسانید که میرزا الغ بیك لشکرهاء ماوراء ترکستان جمع آورده عازم خراسان است لیکن مـا بتوفیق‌الهی نخواهیم گذاشت که از آب عبور نماید خاطرجمع کنند که من بعد با ایشان طریق محبت مسلوك نخواهیم داشت

ذکر مخاصمت میرزا عبداللطیف بجناب میرزا الغ بیك و بیان اسباب لشکر کشیدن پدر و پسر و نشستن دربرابر یکدیگر

منجمان در زایجهٔ طالع میرزا الـغ بیك و مـیرزا عبداللطیف بنظر امعان

نگریسته حکم کرده بودند که پدر را از ممر پسر آسیبی رسد و اینمعنی را میرزا الغ بیك نیز میدانست و همچنین خضرخان والی هندوستان مکتوبی بپادشاه فرستاده بود و شمهٔ از آن صورت در آن درج نموده بود غالباً خضرخان قضیه قصد میرزا عبداللطیف را از ارباب نجوم یا از ارباب ریاضت وجوکیان معلوم داشته واعجوبة الزمانی مولانا محمد اردستانی از این باب شهریار عالیجناب سخنان میگفت چنانچه روزی میرزا الغ بیك درحین توجه بجانب خراسان میگفت که عنقریب که ممالك محروسه خاقان سعید را در تحت تصرف خواهم آورد و مولانا محمد گفت که اگر میرزا عبداللطیف بگذارد و مولانای مشارالیه دردیدن طالع رمل و غیر آن ازنوادر دوران بود و حکایت غریب ازوی دراخبار مخفیه وقضایای آتیه منقولست و از آنجمله مسوده اوراق از جناب افادت مآب مولانا علی فوشنجی رهچند حکایت شنیده که هریك از آنها موجب استعجاب میشود دراینمقام بذکر یکی از آنها اکتفا میکنم مولانا علی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغ بیك نشسته بودم که مولانا محمد در آمد آنجناب فرمود که رملی بگشای و از آنچه درخزانهٔ ضمیر منست اعلام نمای مولانا بموجب فرموده عمل نموده گفت سئوال ازحرم است و دیگر مولانا هیچ نگفت پادشاه فرمود که مولانا علی فوشنجی محرم ماست آنچه بخاطر میرسد بگوی جناب مولوی فرمود که پادشاه از دوخاتون که درحبالهٔ نکاح دارد یکی را می کشد و دیگری را که دختر خضر خانست طلاق میدهد میرزا الغ بیك از طلاق دختر خضرخان که بزهد وعفاف و سایر صفات حمیده آراسته بود و نمیخواست که لحظهٔ از ایشان جدا شود تا بطلاق چه رسد استعجاب تمام نمود و بعداز چندروز میرزا الغ بیك خاتونی راکه مولانا محمد رقم قتل بروی کشیده بود بکشت و دختر خضرخان چندان اظهار مسرت و شماتت کرد که میرزا الغ بیك زجراً قهراً اورا طلاق داد القصه میرزا الغ بیك بواسطه حکایاتی که درقلم آمد چندان محبت و التفاتی بمیرزا عبداللطیف نداشت و جانب میرزا عبدالعزیز را بروی راجح میداشت و درخاطر جوئی او باقصی الغایت میکوشید و اینمعنی بر رای میرزا عبداللطیف دشوار می آمد وبعدازانهزام میرزا علاءالدوله وتسخیر خراسان

چندان امر از میرزا الغ بیک صادر شد که موجب کدورت خاطر میرزا عبداللطیف آمد یکی جلد وی فتح نامه بنام میرزا عبدالعزیز نوشت و دیگر آنکه دویست تومان که شاهزاده در حصار اختیار الدین داشت فلسی باو نداد و این قضیه سابقاً رقمزدهٔ کلك بیان گشت و دیگر آنکه در ولایت بسطام وهرات و مشهد اورا در سر شمشیر دشمن بگذاشت بتصور آنکه شاید که در دست دشمن گرفتار آیدوخاطر ازجانب اوفارغ گردد هیهات هیهات تدبیر انسانی دفع تقدیر ربانی نتواند کرد و عمده علت عصیان و مخالفت میرزا عبداللطیف آن بود که بعد از وصول میرزا - الغ بیك بسمرقند قاصدی پیش پدر روان کرد و از وصول خود اعلام داد میرزا الغ بیك نشانی فرستاد مضمون آنکه بلخ سیورغال اوست باید که باز گردد وبضبط آن مملکت قیام نماید میرزا عبداللطیف که این معنی را فوزی عظیم میدانست معاودت نمود وبر تق وفتق مهمات آنولایت پرتو افکند دراین اثناء میرزا الغ بیك در خفیه نشانی بمیرزا میرانشاه فرستاد که از احفاد حضرت صاحبقران بود وبا ایل والوس خود در جلکاء بلخ و شیرغان بسر میبرد واورا بر اخذ و قید میرزا عبداللطیف ترغیب و تحریص نمود و میرزا میرانشاه بسخن میرزا الغ بیك فریفته شده واعوان وانصار خود را جمع آورده آمادهٔ رزم وپیکار گشت و میرزا عبداللطیف از استماع این خبر و عصیان میرزا میرانشاه تعجب نمود چه او پیوسته در مقام هوا داری و جان سپاری بود و خدمتش بالشکر بلخ روی توجه بدفع اونهاد و بعد از تقارب فئتین آسیای حرب گردان شد و جمعی کثیر بدام فنا گرفتار آمدند و عاقبت میرزا عبداللطیف غلبه کرده مخالفان متفرق وپریشان شده میرزا میرانشاه بقتل رسید و آن نشان میرزا الغ بیك در وقت ضبط جهات بدست میرزا عبداللطیف افتاد و بالکل ازجانب پدر مأیوس شد وخوفی که از آنجناب داشت یکی هزار گردیدو لشگرها جمع آورده رایت عناد و خلاف بر افراشت و فرمود تا صندوق تمغا را شکسته منادی کردند که بعد از این بجهت تمغا متعرض مردم نشوند که ما این رسم را از میان برداشتیم و زیان دنیارا سراسر سود آخرت پنداشتیم و باعث براین آن بود که میرزا الغ بیك درباب تمغا مبالغهٔ تمام داشت وایل والوس که از میرزا الغ بیك

متفرق شده بودند در ظل رایت میرزا عبداللطیف جمع آمدند وشاهزاده بالشگری فزون ازچون و چند آمادهٔ قتال گشت و میرزا الغ بیك باسپاه ماوراء النهر وتر کستان زیاده ازریك بیابان بکین پسر متوجه کنار آب گشت ومیرزا عبداللطیف در این طرف جیحون گذارها ضبط نموده پدر و پسر در برابر یکدیگر نشستند و آب در میان حایل بود و در آن مدت چند نوبت ازباد پایان آب لشگرها گذشته آتش محاربه افروخته و اکثر اوقات کسان میرزا عبداللطیف غالب می آمدند و نوبتی میرزا عبدالله شیرازی برحسب فرمان از آب گذشته محاربه ساز داده وبدست لشگریان شاهزاده گرفتار شد و میرزا عبداللطیف در مقام مرحمت آمده اورا بجان امان داد و چند روز براین قضیه بگذشت بنابر عدم مساعدت روزگار غدار از برابر میرزا عبداللطیف برخاست و اسباب پادشاهی را گذاشته روبجانب سمرقند آورد مفصل این مجمل آنکه میرزا الغ بیك در وقت توجه بدفع فتنهٔ میرزا عبداللطیف میرزا عبدالعزیز را بنیابت در سمرقند گذاشته بنفس همایون متوجه جیحون گشت و برلب آب طناب اقامت بسرحد اطناب کشید و میرزا عبدالعزیز در سمرقند حرکات ناشایست آغاز نهاد و دست باهل وعیال امراء و رعیت دراز کرده و امراء اضطراب نموده اینصورت را بعرض رسانیدند و میرزا الغ بیك چند نوبت نشان فرستاده مشتمل بر تهدید و وعید ولد اعزو شاهزاده همچنان بر افعال خود اصرار نموده التفات باحکام و امثلهٔ پدر نکرد و امراء بیطاقت شده نزدیك بآن شد که میرزا الغبیك را گرفته بپسر سپارند و در خلال این احوال میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن صاحبقران مغفور امیرتیمور گورکان انارالله تعالی خروج کرد

ذکر ظهور میرزا سلطان ابوسعید بمعاونت ایل ارغون و نهایت کار میرزا الغ بیك گورکان

آثار پادشاهی و انوار عنایات آلهی همیشه از جبههٔ همایون

میرزا سلطان ابوسعید گورکان ساطع ولامع بود و پیوسته ملازمت میرزا الغ بیك مینمود واز اقوال وافعال آنجناب اقتباس میفرمود ودایم الاوقات حرف سروری بر لوح ضمیر انور نمینگاشت ومانند سرمستان پروای عیش وعشرت نداشت ودر آنزمان که پدر وپسر بساط منازعت گسترده بودند قوم ارغون را باخود متفق ساخت وفرصت غنیمت شمرده متوجه سمرقند شد وچون میرزا عبد العزیز درخود قوت ومکنت مقابله صحرا ندید در چهاردیوار حصار خزیده دم در کشید ومیرزا سلطان ابوسعید درظاهر سمرقند قبهٔ بارگاه نصرت انتما باوج مهر وماه برافراشت وچون میرزا الغ بیك بر این حال اطلاع یافت آتش غیرت پادشاهی ازکانون ضمیر او مشتعل شده دود حیرت ودهشت بکاخ دماغش متصاعد گشت وبعد ازتقدیم مشورت میرزا عبداللطیف را بحال خود گذاشته رو بسمرقند نهاد وچون بدان حدود رسید میرزا سلطان ابوسعید ازبیم صولت سپاه نصرت پناه ترك محاصره کرده بیورت ایل ارغون رفت ومیرزا عبداللطیف از آب عبور نمود وبقبة الخضراء کش در آمد ولشگر آنولایت را جمع کرده متوجه سمرقند شد ومیرزا الغ بیك باسپاهی چون حرکات فلك نامحدود ازسمرقند بیرون آمده بحدود قریهٔ دمشق رسید وازجانب دیگر سیاهی سپاه میرزا عبد اللطیف پیدا شده میرزا الغ بیك برفراز پشتهٔ قرار گرفت وآندولشگر خونریز اثر روز رستاخیز ظاهر ساختند وبعداز آنکه زمانی بمقاتله ومجادله مشغول شدند میرزا الغ بیك بی آنکه عجز وفتوری بحال اوراه یابد ازآن پشته بزیر آمده روی بفرار نهاد وبا هزار تأسف میتاخت تابدروازهٔ سمرقند رسید خواست که بحصار درآید میرانشاه قورچین که از خاك برداشتهٔ او بود و کوتوال قلعه از دخول مانع آمدند ومیرزا الغبیك باچشم پرنم ودل پر غم روی بشاهرخیه نهاد ومیرزا عبدالعزیز با معدودی که همراه او بودند باتفاق پدر رفت وازحاجی محمدخسرو که در آن هنگام در اردوی میرزا عبداللطیف بود شنیدم که گفت دروقت گرفتاری میرزا الغ بیك عرض کردم که اگر پادشاه درمصافی که قریب بقریهٔ دمشق واقع شد بدینجانب پشته فرود می آمد مجموع لشگر میرزا عبداللطیف فرارمیکردند فرمود که ای حاجی چه سخنی است که میگوئی دارندهٔ فراز ونشیب وبرازندهٔ چرخ کبود مارا درآنجا فرود آورده و

بحقیقت هیچکس را در این کارخانه اختیاری نیست و بالجمله میرزا عبداللطیف
بسمرقند در آمده بر سریر دولت قرار گرفت و میرزا الغ بیك چون بقلعهٔ شاهرخیـه
رسید خواست تا چندروزی در آن محل اقامت کند تا از پردهٔ غیب چه روی نماید کوتوال
قلعهٔ آنجا ابراهیم پسر فولاد که مملوك میرزا الغ بیك بود قصد ولی نعمـت خـود
کرد و پادشاه بر اینحال اطلاع یافته از آنجا باز گشت و کمند تقدیر اورا کشان کشان
بسمرقند آورد و میان آن جناب و فرزند نامهربان او سخنان درمیان آمد که قلم مشکین
رقم از ایراد آنها خود را معاف و معذور داشت و در آنولا میرزا عبداللطیف بیوسون
حضرت صاحبقرانی خانی را برداشته بود عباس نامی را فرمود که پیش خان زانو زده
عرضه داشت که میرزا الغ بیك پدر مرا بغیر حق کشته است خان حکم فرمود که
آنچه مقتضی شرع بود بدان رجوع رود و مجموع ائمه سمرقند فتوی نوشتند که میرزا
الغ بیك را قصاص کنند الاجناب قاضی مسکین که بآن همداستان نشد بالجمله میرزا
الغبیك را بیراق تمام بامیر حاجی محمد سپردند که اورا بحج برد راقم حروف از امیر
مشارالیه استماع نمودم که گفت هنگام شام در رکاب میرزا الغبیك ازسمرقند بیرون
آمدیم و آنجناب درغایت فرح وسرور اسب میراند وازهر گونه سخنان میگفت چون
اندك مسافتی قطع نمودیم ناگاه شخصی ازعقب دست مرا بکشید بازپس نگریستم یکی
ازقوم سلدوز را دیدم که پیش میرزا عبداللطیف راهی داشت گفتم خیر است گفت
ختم سخن براین جمله است که میرزا الغبیك را درمحلی که آبادانی نباشد فرود
آورد وچندان توقف نماید که یراق او بروجهی که پسندیدهٔ خرد باشد کرده شود
جواب دادم که بالسمع والطاعة میرزا الغبیك ازمن پرسید که چه میگـوید صورت
حال باز گفتم آنجناب چون خبر توقف شنید زبانش از گفتار باز ماند و اندوهـی
عظیم برضمیرش مستولی شد ودر آن نزدیکی قلعهٔ مختصر بود در آنجا فرود آمدیم
چون هوا اندك برودتی داشت آنحضرت فرمود تا پیش او آتش کنند وبعضی ازنوکران
بآن کار مشغول شدند ناگاه شرارهٔ از آتش بر جامهٔ آنحضرت رسید و اندك احتراقی
روی نمود میرزا الغبیـك آنرا بدست خویش منطفی ساخت وبآتش خطاب کرده که
سن هم بو نیلك یعنی توهم دانستی که حال چونست امیر حاجی محمد گوید که میرزا

الغبیك درآنحال اضطراب نموده حال میرزا عبدالعزیز می‌پرسید واز حکم قتل خویش استفسار مینمود ومن اورا تسکین وتسلی میدادم در این اثناءِ ناگاه عباس باشخصی دیگر درآمد وچون چشم آنجناب برعباس افتاد ازجای برخاسته مشتی بر سینهٔ آن فتاك زدو آن شخص که همراه او بود پوستین میرزا ازدوش اودر ربود وآنزمان عباس بیرون رفت تاریسمان بیاورد ومن درخانه رازنجیر کردم تاپادشاه غسلی بر آورد وعباس باز گشته آنجنابرا بیرون برد وقریب بمشعلی که میسوخت بنشاند وما هریک بگوشهٔ رفتیم وآن بیسعادت بیك ضرب شمشیر آن پادشاه عالم عادل را بدرجهٔ شهادت رسانید وما از آنجاباز گشته بسمرقند رفتیم ومیرزا عبداللطیف بسه روزقبل ازآن برادرخود میرزا عبدالعزیز راکشته بود ودرتاریخ واقعهٔ میرزا الغبیك گفته اند .

بیت

چه عباس کشتش به تیغ جفا　　　بود سال تاریخ عباس کشت

القصه آنشاهزادهٔ بیعاقبت پادشاهی چنان که پدراو بود بقتل آورد وبد نامی جهت خود حاصل کرد وباوجود عذاب آخرت ازدنیانیز حظی برنداشت *چون کافر درویش نه دنیا ونه دین* وبهنگام فتح سمرقند امیرسلطانشاه وپسرش امیرجلال الدین محمد در پیش میرزا عبداللطیف می‌آمدند و امیر محمود و امیر سلطانشاه جنید وسلطان یوسف برلاس درراهی بایشان بازخورده پدرو پسررا زخمهای کاری زده ندامیر سلطانشاه دراثنای طریق براه آخرت رفت وپسرش بعد ازدوسه روزوفات یافت وچون چندروز براین قضیه بگذشت میرزا عبداللطیف باامراءِ مذکور که در وقت مخالفت باپدرجان سپاریها کرده بودندبد گمان شده همه‌را بقتل آورد **نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا** بالجمله میرزا عبداللطیف خاطر از جمیع جوانب جمع کرده درضبط ممالك و قمع اعدا بمرتبهٔ سعی نمود که هر سال لشگر اوزبك تاپنج فرسخی شهرآمده نقدوجنس بسیار میبردند در آنزمستان از بیم صولت او بصد فرسخی ماوراءالنهر نیامدند ومیرزا عبداللطیف چون برسریرسلطنت ماوراءالنهر متمکن گشت میرزاسلطان ابوسعید راازمیان ایل والوس ارغون بیرون

آورد و در پیش خود اورا نگاهداشته تعرض نرسانید.

ذکر لشکر کشیدن میرزا بابر بجانب سیستان

بتأیید حضرت رحمن و بیان دیگر وقایع و موجب آن

در آنوقت که میرزا عبداللطیف بتعرض اسباب والد بزرگوار خود قیام مینمود حاکم سیستان شاه حسین که همیشه آباواجداد او باطاعت واذعان این خاندان بسر میبردند اظهار خلاف کرده خیال استبداد و استقلال در دماغ خود راه داد از استماع اینخبر آتش خشم شهریار شیرگیر میرزا بابر مشتعل شده فرمانداد تاسرداران آفاق واقطار بلاد خراسان بالشکرهای گران درظل رایت فیروزی نشان جمع آیند در اندك فرصتی ازدحامی دست داد که پشت گاو زمین ازثقل جوشن در آن خم گرفت وخسرو فیروزجنك ازدارالسلطنه هرات نهضت نموده آهنك ولایت نیمروز کرده و قاصدی بالنگك بادغیس پیش امیر هندو که فرستادو اوراطلبیده امیر مشار الیه عرضه داشت که میرزا عبداللطیف درولایت بلخ لشکر جمع میکنداین سرحد راخالی گذاشتن مصلحت نیست ومیرزا بابر تاعرصهٔ اسفرار رفته ازآنجا امراءِ نامدار رابسیستان روان ساخت وحاکم مملکت نیمروز دانست که باکوه دست در کمر زدن ساعد خود آزردنست و دیراست که گفته اند.

بیت

هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خودرا رنجه کرد

لاجرم در مقام عجز و نیاز آمده از کرده پشیمان شدو وسایل انگیخته دست مسکنت وافتقار دردامن شفعاءِ زده مبانی پیمان بایمان مؤکد گردانید که بعدالیوم سرازخط عبودیت نکشدوشرایط خدمتکاری بجای آورد وتحفهای لایق با تبرکات درصحبت ایلچیان سخن دان چرب زبان فرستاده مقربان و ارکان دولت سخنان ضراعت آمیز ملك سیستان بعرض رسانیدند لطف اصلی و کرم جبلی میرزا بابر رقم عفو و اغماض بر جریدهٔ جریمهٔ ملك کشید و گناهان اورانادیده انگاشت وعنان مراجعت بمقر دولت معطوف گردانیدوچون امیر هندو که ازتوجه میرزا بابر بجانب سیستان

آ گاهی یافت امیر ابراهیم آیکوتیمور را بطرف سمرقند فرستاد واو را در اندخود گرفته پیش میرزاعبداللطیف برد ومدتی در حبس بماند و خود باظهار کلمهٔ عصیان مبادرت نموده چون ابروباد متوجه استراباد گشت ومیرزا بابر فوجی ازسپاه ظفر پناه را در ظل رایت امیر شیخ علی بهادر وامیر سلطان ابوسعید داروغه در عقب امیر هندو که فرستاد وسپاه ظفر پناه درخبوشان باو رسیده از جانبین مبارزان در میدان آمده شمشیر جلادت آختند وامیر هندو که بسیاری از معارك دیده بود وصف شکنی ورزیده وتلخ وشیرین روزگار چشیده بود در آن مصاف مانند شیر ژیان بغرید وتیغ بر کشیده صفها بردرید وامیر سلطان ابوسعید را زخمی زده بدان در گذشت و آن لشکر ازبیم صولت امیر هندو که پراکنده شدند و مردم اوازپی گریختگان رفتند وخدمتش بامعدودی چند در مصاف گاه بماند ودیگران بغارت وتاراج مشغول شدند در آن اثناءِ امیر شیخ علی باامیر هندو که بایکدیگر باز خوردند ودرهم آویختند و خاك را باخون بر آمیختند وامیر شیخ علی بنیروی دولت قاهره امیر هندو که رابقتل رسانیده وچون مجال توقف ندید بتعجیل باز گشته بهرات رسیدند وسر امیر هندو که جهت عبرت ناظرین گناه کاران وکافر نعمتان ازدر دروازهٔ ملك در آویختند ومیرزا بابر ازجانب سیستان کامیاب وکامران مراجعت نمود ودر مقر عز خویش نزول فرمود وچون خاطر خطیرش ازجمیع جوانب جمع شد بساط عیش و نشاط گسترد واز دست ساقیان سیمین ساق جامهای مدام نوشیدن گرفت وچندروز بفراغت وبی غمی بگذرانید ودرخلال این احوال قلعه عماد که در تصرف گماشتگان میرزا علاءِ الدوله بود بسعی امیر محمد صالح که جوانی پردل خردمند بود مفتوح گشت ونقود وذخایر فراوان بدست ملازمان میرزا بابر افتاد ودیگر ازوقایع آنکه در اثناءِ این اوقات شبی محافظان میرزا علاءِ الدوله ازمراقبت اوغافل ماندند اوازحبس بیرون جسته راه غور پیش گرفت وازآنجا بسیستان رفته کاراو فی الجمله عروج یافت ومیرزا بابر امیر خداداد رابدفع اوفرستاد وچون میرزا علاءِ الدوله خبر توجه سپاه نصرت پناه شنید ازسیستان بجانب عراق رفت وخواست که ببرادر خود میرزا سلطان محمد پیوندد ومیرزا سلطان محمد تجویز اینمعنی نکرد وخبر فرستاد که آن برادر درمغارهٔ یزد توقف نماید که ما عازم

خراسانیم وهنگام عزیمت بآنطرف ملاقات واقع خواهدشد انشاءالله تعالی میرزا سلطان محمد چون از واقعهٔ هایلهٔ خاقان سعید خبر یافت فی الحال از نواحی خرم آباد روانشد ودر گندمان نزول فرمود واز آنجا باصفهان رفت وآن مملکت راضبط نموده بعزم تسخیر دیارفارس رایت جلادت برافراخت وشیخ محب الدین ابوالخیر که شمهٔ از احوال اومذکور خواهدشد انشاءالله تعالی آنجناب را بآنصوب ترغیب فرمود و میرزا عبدالله بعزم مدافعت بالشکرهای فارس ازشیراز بیرون آمده وهم درآن نواحی چندگاه روزگار گذرانیده دراین اثناء امیر محمد عناشیرین باسپاه کرمان بامیرزاده سلطان محمد پیوست وعاقبت مسافت میان فریقین سمت تقارب پذیرفت و آتش حرب برافروخت ومیرزا عبدالله هرچند سعی و کوشش نمود مفید نیفتاد ومنهزم گشت وخودرا بقلعهٔ اصطخر رسانید وچندروز درآنجا بناکامی روزگار گذرانید و لشکر عراق اردوی شاهزاده را غارت کرده غنیمت فراوان گرفتند ومیرزا سلطان محمد مقرون بعز وناز بشیراز آمد وازاشراف فارس سید نظام الدین احمدرا باستدعای شاهزاده نزداوفرستاد وسوگند یاد کرد که بهیچگونه قصد شاهزاده نکند ومرتضی مشارالیهٔ بقلعه رفته شاهزاده را مطمئن ساخت واورا بخدمت میرزا محمد سلطان آورد وآنجناب بوعده وفا نمود وفرمود که شاهزاده درهرشهری ازشهرهای فارس وعراق که خواهد ساکن گردد و الا بخراسان رود وامیرزاده عبدالله بامید مصاهرت میرزا الغبیك که شاهزاده اوراوعده داده بود مسافرت اختیار کرده اسباب سفر اوبعنایت میرزا سلطان محمد سرانجام یافت وشاهزاده عازم خراسان شد ومیرزا علاءالدوله روی گردان شد بجانب خراسان رفت و میرزا سلطان محمد عراق وفارس وقزوین وسلطانیه رادرتحت تصرف درآورد و گردن کشان آفاق سر بخط فرمان او نهادند الاامیر جهانشاه ترکمان که اظهار عصیان کرده لشکرفرستاد وسلطانیه وقزوین راتصرف نمود و میرزا سلطان محمد چون ازاین قضیه آگاه گشت بترتیب سپاه مشغول گشت ونشان همایون بیوسون حضرت صاحبقرانی رقم فرمود باین سیاق که امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه اختصاص یافته بداند که چنین استماع افتاد که مردم او بخلاف حکم همایون درسلطانیه وقزوین دخل نموده اندو اینصورت بغایت بیقاعده وبیراه است باید که آنولایت رابدیوان اعلا واگذارد وبآنولایت که حضرت خاقان سعید جهت او تعیین نموده قناعت نماید ودر حدود ممالك

محروسه مدخل نکند و الامیدان قتال و جدال تعیین نماید تا آنچه در مشیت باری سبحانه وتعالی باشد بظهور آید و مهر بر روی نشان زده در صحبت قاصدی که بدقایق سفارت مطلع بود ارسال نمود و با نفس نفیس با لشگری از اوراق اشجار افزون درعقب قاصد روان شد و چون امیر جهانشاه بر مضمون نشان اطلاع یافت از جرأت و جلادت شاهزاده تعجب نمود و بالشگر آذربایجان روی بحدود فارس نهاد وچون بین الفریقین سمت تقارب پذیرفت از طرفین رسل و رسایل روان ساختند تا مهم براستی ودرستی قرار گرفت وغلاظ پیمان بایمان مؤکد ساختند و میرزا سلطان محمد بمستقرشرف خویش باز گشت و امیرجهانشاه بجانب آذربایجان مراجعت نمود ،

ذکر لشگر کشیدن میرزا محمد سلطان بهادر ووقوع

محاربه میان او وجناب میرزا بابر سلطان

میرزا سلطان محمد پیوسته هوس تسخیر خراسان که تختگاه حضرت خاقان سعید و مسقط الرأس شاهزاده بود در خاطر داشت و چون ممالك فارس و عراق را در تحت تصرف خود آورده و در آندیار او را منازعی نماند شنید که میرزا الغبیك بجانب ماوراءالنهر رفته داعیه‌اش رستخیز گشت لاجرم فرمان داد که از ممالك محروسه لشگری در ظل رایت فیروزی نشان جمع آمدند و لوای عزیمت بجانب خراسان برافراخته از بسطام گذشت و ایلچی پیش برادر فرستاده او را ازتوجه خویش اعلام داد و میرزا بابر نیز لشگر خراسان فراهم آورده بتعجیل تمام از دارالسلطنهٔ هرات نهضت نمود و در نواحی جام آن دوسپاه خون آشام بهم رسیده داد کوشش دادند و از جانب میرزا بابر امیر خداداد بدست لشگر عراق گرفتار گشت و از بیم جان نام خود اظهار کرده او را همان‌دم کشتند و دختر امیرخدا داد در حبالهٔ نکاح شهریار با دین و داد میرزا بابر بود القصه چون لشگرخراسان شکست یافت میرزابابر از معرکه بیرون رفت و لشگرعراق و فارس چندان نفایس امتعه و اقمشه و اسبان راهوار و اشتران باربردار و جواهر و دراهم ودنانیر و خیمه و خرگاه گرفتند که در خزانهٔ خیال آبا و اجداد ایشان نمی گنجید و

میرزا بابر با هفت نفر بجانب قلعهٔ عماد روان گشت و بعد از مشقت بسیار که باو رسید بآن قلعه در آمد و میرزا سلطان محمد پیشتر امیر پیرزاد بخاری را به جهت استمالت رعایا بدارالسلطنهٔ هرات فرستاد و رایت فتح آیت متعاقب او در حرکت آمد و جناب شهریار تاج بخش در بهترین اوقات تختگاه جد بزرگوار خویش را بفر همایون زیب وزینت بخشید و بعد از تنظیم وتمهید امور رعیت بساط عدل و داد بگسترد و فرمود تا مجلس بزم بیاراستند وبعیش و عشرت بپرداخت و میرزا ابراهیم ولدمیرزا علاء الدوله را که در حبس میرزا بابر بودبیرون آورده بنظر کیمیا اثر رسانیدند و پادشاه او را نواخته پیش پدر فرستاد و در این اثناء از جانب سمرقند ایلچی میرزا عبداللطیف رسیده مکتوبی که همراه داشت بعرض رسانید مضمون آنکه شمارا فتح خراسان و مارا فتح ماوراءالنهر مبارك با دو ما بامیرزا بابر از جهت آن شیوهٔ محبت مرعی میداشتیم که برادر شما بود و الا بر جهانیان روشن است که در زمان حضرت خاقان سعید ما چه رتبه داشتیم و اورا چه رتبه بود و ایلچی بوسیلهٔ امراء شرف دستبوس حاصل کرد ومکتوب بگذرانید و میرزا سلطان محمد مولانا شمس الدین محمد صدر را مصحوب ایلچی میرزا عبداللطیف گردانید و در جواب نامه سخنان نوشته ارسال فرمود و در آن اوان که میرزا سلطان محمد در خراسان بود در دارالسلطنه هرات قحط وعسرتی عظیم روی نمود چنانکه صد من گندم بسنك هرات بمبلغ چهار صد دینار کپکی رسید و با وجود غلای چنان بوضوح پیوست که یك کس از گرسنگی و فقدان نان جان داده باشد بخلاف قحطی که بعد ازرفتن لشکر ترکمان در خراسان واقعشد و تفصیل این حال صعب در این اوراق رقمزدهٔ کلك بیان خواهد گشت انشاء الله وحده العزیز

ذکر رفتن میرزا علاءالدوله بحکومت گرمسیر و جمعیت میرزا بابر و استیلاء آن بر استراباد و کشته شدن امیر حاجی محمد

در آن اوان که میرزا سلطان محمد در ولایت عراق مخالفت حضرت خاقان

سعید کرد امیرحاجی محمد عنا شیرین ضمناً با آن جناب موافق بود و چون بعد ازوفات آن حضرت شاهزاده بر مسند جهانبانی ارتفاع نمود امیـر حاجی محمد پیوسته در دیوان بزرك مهر می‌زد وروز بروز مهم او در ترقی بود تـا در امورمال وملك هیچکس را بغیر از او اختیاری نماند و چون مملکت خراسان در حـوزه تصرف میرزا سلطان محمد درآمد بمطالبه و مؤاخذت ترك و تازیك و رعیت و سپاهی مشغول شد بحدی که هر چه میرزا بابر در ایام سلطنت خویش انعام کرده بود یا برسم علوفه داده استرداد می‌نمود و هر چند دستور عالیجناب خواجه‌غیاث الدین پیر احمد الخوافی که او نیز درجـرگهٔ امـراء بزرك مهر میزد و دیگـر نوئینان و وجوه اعیان او را از این حرکت منع کردند و گفتند این امر سبـب اختلال ملك می‌شود مفید نیفتاد و بدین اسباب‌خاطرهای غالب برایا از دولت‌میرزا سلطان محمد نفور بهمرسانید و خلایق میرزا بابری گشتند و فوج فوج گریخته باو پیوستند و کیفیت حال چنان بود که خدمتش چون ازمعر که‌بدر رفت وبه‌قلعه عماد درآمد چنانچه مذکور شد امیرمحمد صالح که ضبط قلعهٔ عماد تعلـق باو می‌داشت خدمات پسندیده بجای آورد و میرزا بابر از قلعه بیرون آمده بابـیورد رفت و اولادخواجه قنبر کریکی و خواجه‌شهاب‌الدین عبدالله وخواجه کمال‌الدین حسین‌ازشرایط‌خدمتگاری تقصیر نکردند وبعد از چند روز جناب‌شهریاری‌بطرف استراباد شتافت و گماشتگان‌میرزا سلطان محمد را پریشان‌ساخته برآن مملکت بار دیگر استیلا یافت و چون مردم از جور و ظلم امیرحاجی محمدبجان رسـیده بودند روی باستان دولت آشیان او نهادند و میرزا سلطان محمد چون دید کـه زمام اختیار از قبضهٔ اقتدار اوبیرون رفت همت بر دفع میرزا بابر گماشت و تـا خاطر از جانب میرزا علاء الدوله جمع شود او را بگرمسیر روان فرمود و اهانتی در صورت تنظیم‌نسبت ببرادر بزرك بتقدیم‌رسانید وچون میرزا علاءالدوله را بگرمسیر روان کرد فرمان داد که امیرحاجی محمد بـاره‌یگـر با امراءو سرداران بمدافعه او درحرکت آیند و امراء عراق بعظمت هرچه‌تمامتر و غرور لاکلام ولشگر آراسته‌که دیدهٔ بهرام از نظارهٔ ایشان خیره می‌شد رایت جلادت

برافراختند و بجانب استراباد روان شدند و از آن جانب شهریار شیرشکار باسپاه کینه گذار از جنگل جرجان بیرون آمده روی بدفع استیصال اهل خلاف وجدال نهاد و آن دو لشگر تند خوی در مشهد بهم‌رسیدندوصفها راست کرده تیغ انتقام ازنیام کشیدند و ادیم ارض از خون کشتگان رنك لعل بدخشان گرفت ومرکز زمین از جهت نفس مقتولان بآسمان سمت تساوی‌پذیرفت و والی اجل دست‌بگریبان امل دراز کرد و شمشیر یمانی سرافشانی آغاز نهاد و آخرالامر لشگر عراق از ستیز و آویز عاجز آمده امیرحاجی محمد که از تکبر ونخوت پای بر تارك افلاك می‌نهاد با دیگر امراء و سرداران دستگیر شده بقتل رسیدند و شکستی فاحش باهل عراق راه یافت‌و غنایم نامحصور بدست خراسانیان و جرجانیان افتاد و هنوز بر تفصیل اموال اطلاع پیدا نکرده بودند که غلغله در اردوی میرزا بابر افتاد که میرزا سلطان محمد رسید راقم حروف گوید که از مولانا شمس‌الدین محمد صدر استماع نمودم که میرزا بابر چند صندوق از نقد و امتعهٔ نفیسه از غنیمت لشگر عراق بمن ارزانی داشت و آن صنادیق در خیمه انتظام داشت و من بر سر صندوق نشسته بودم و هنوز اغفال از آن برنداشته بودم که ناگاه آوازهٔ وصول میرزا سلطان محمد انتشار یافت تفصیل این اجمال آنست که چون امراء عراق بعزم رزم میرزا بابر بجانب استراباد روان شدند و میرزا سلطان‌بلهو وطرب مشغول‌شد و امراء پیشتر رفته ازعدد و عدت میرزا بابرآگاه شدند وامیر حاجی محمد چند نوبت عرضه داشت پایهٔ سریراعلا گردانید که ما بندگان‌راطاقت مقاومت با میرزا بابر نیست اگرچتر همایون فال سایهٔ اقبال بر سر ما بندگان اندازد و مهم برحسب دلخواه دولت‌خواهان فیصل یابد و میرزا سلطان محمد در جنك تاخیر کرد و آخرالامر آغروق را بعهدهٔ دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد در حدود طوس‌منوط و مربوط گردانید و ازآنجا در عقب امراءبتعجیل روان شد و در اثناء راه گریختگان رسیده صورت حادثه را بعرض شهریاررفیع مقدار رسانیدند و آتش غضب پادشاهانه چنان مشتعل شده بسرعت میراند که بغیر از سیصدسوار ملازم رکاب نصرت انتساب نماند و مانند قضای مبرم در اردوی برادر

کهتر فرود آمده و لشگریان میرزا بابر چون حرف تهجی پرا کنده شدند و میرزا بابر بطرف قلعهٔ عماد شتافت و چون شب در آمد میرزا سلطان محمد بخیال آن که شاید که مخالفان مکری کرده باشند درهمان شب ازاردوی خود عنان برتافت و در راه خبر یافت که آغروق او ویران شده مردم سرخویش گرفتند و کیفیت حال چنان بود که میرزا سلطان محمد از حدود طوس ایلغار فرموده چون خبر قتل امراء عراق براردوی همایون رسانیدند آغروق بنوعی بهم بر آمد که خاطر غیاث‌الدین پیراحمد عاجز شد و هر کس از بیم جان بطرفی گریخت و ازجوفه بسیار در افواه و السنه سایر و دایر گشت چنانچه متعلقان و مردم شهریاری در حیات و موت میرزا سلطان محمد متردد شدند و در زاویها متواری گردیدند و آن جناب چون عود نموده بیورت خود رسید از آن‌همه‌خلایق متنفسی ندیدمتحیر گردید و چون خلایق از سلامتی‌حال پادشاه خبر یافتند یکیك و دو دو از کنجها بیرون‌آمدند و میرزا سلطان محمد بعضی از آن مردم را بقتل رسانید و جمهور ایشان بجان امان یافتند و در این اثناء شنیدند که میرزا علاءالدوله از گرمسیر بهرات آمده و ملکشاه قاضی‌و بعضی‌از متعلقان آن جناب را اندك تعرضی‌رسانیده وچون اسباب تفرقه پادشاه‌جهانگیر متوالی و مترادف شدبا خواص ومقربان‌خویش مشورت کرده فرمود که میل مردم خراسان بمیرزا علاءالدوله است و اوا کنون در هرات متمکن گشت‌ولشگر ما ویران شد مصلحت آنست که آوازهٔ دراندازیم که میرزا عبداللطیف با سی‌هزار سوار به‌هرات رسید وآن مملکت را در تحت ضبط آورده و ما متوجه جانب عراق شویم و رای براین‌قرار گرفته میرزاسلطان محمد آهنك عراق کرد و میرزا علاءالدوله چون از رفتن او خبر یافت رایت عظمت بر ایوان کیوان برافراخت و خاطر بحکومت خراسان قرار داد و در این اثناءِ روزی خبر رسانیدند که در جانب قصبهٔ فوشنج سپاه دیده‌اند بمجرد این آوازه میرزا علاءالدوله و اتباع او منازل و مساکن گذاشته سرخویش گرفتند و بعضی مردم فتنه‌انگیز نوکران شاهزاده را تعرض رسانیدند و چون معلوم رأی شهریارعالی‌جناب گشت که آن خبر اصلی نداشته روز دیگر بشهر معاودت‌نمود

و بعضی از آن مردم فضول را بحلق بیاویخت و میرزا علاءالدوله کوتوالی قلعهٔ اختیارالدین را بمولانا احمد یساول داد و چون خبر توجه میرزا بابر منتشر گشت آنجناب عنان عزیمت بجانب بلخ تافت و میرزا بابر بعداز توجه میرزا سلطان محمد بطرف عراق عازم دارالسلطنه هرات گشت و پای برمسند جهانبانی نهاد و بضبط امور مملکت که بغایت پریشان بود روی آورد وهمت بر استخلاص قلعه اختیارالدین که بدارائی مولانا احمد یساول بود مقصور گردانید و مدت چهل روز لشگریان بمحاصره قیام نموده کاری ازپیش نرفت و عاقبت میرزا بابر ازسر رافت و عنایت در باب تسلیم قلعه پیغامها داد بمولانا احمد یساول و مولانا درجواب گفت که این معنی وقتی میسر شود که حضرت بهاءالدوله عمر باتفاق امیر ناصرالدین قرشی میرزا بابر را سوگند دهند که هیچگونه تعرضی باهل قلعه نرساند و در بارهٔ ایشان بد نیندیشد و اگر دیگری قصد آن جماعت کند نگذارد تا ساکنان آندیار اعتقاد کرده بیرون آیند آن دو بزرگوار در مجلس میرزا بابر حاضر آمدند و آنحضرت عهدوپیمان بسته مولانا احمد یساول از سروثوق واستظهار بپای اعتذار بیرون آمد وقلعه تسلیم گماشتگان پادشاه نمود و میرزا بابر بآنچه وعده کرده بود وفا نمود و مولانا رادر کنف امن و امان جای داد و رعایت جانب او نمود

ذکر قتل میرزا عبداللطیف و سلطنت میرزا عبدالله

و بعضی از احوال میرزا سلطان ابوسعید و میرزا عبدالله و سلطان محمد میرزا میرانشاه

میرزا عبداللطیف بلطف طبع معروف و بدقت ذهن موصوف بود و بفضایل نفسانی متفرد بود روزی قدوة العلماء المتبحرین مونا شمس الدین محمد جاجرمی از جودت قریحه شاهزاده سخن می گفت راقم حروف جرأت نموده از آن جناب استفسار نمودم که شمارا این از کجا معلوم شد فرمود که نوبتی بدرس ما تشریف حضور ارزانی داشت و در بعضی نسخ که طلاب بمطالعهٔ آن اشتغال می نمودند کلمه را بلفظ ذهب تعبیر کرده بودند بریاران مشتبه شد که اینصورت چگونه تواند برد میرزا عبداللطیف گفت شخصی را که کار پسندیده کرده در عرف میگویند که

فلان کس نیك رفت مجموع حضار مدرسه زبان بمدح و آفرین او گشاده گفتند

بیت

آفرین بر تو و کمال تو باد — خود ترا احتیاج تحسین نیست

و آن پادشاه پیوسته خدمت اهل‌الله کردی و در مجلس ایشان بادب نشستی وبا وجود این حال بغایت تندخوی و باسیاست وبگناه اندك عقوبت بسیار کردی و هیچکس از خواص ومقربان اورامجال نبود که از فساد و صلاح مملکت با او سخن گوید یا بجهت نیك‌خواهی او حدیثی بعرض رساند و در آن ایام نوکران میرزا الغبیك‌ومیرزا عبدالعزیز در باب دفع و استیصال او طرحها انداخته‌انجمنها می‌ساختند و با آن که بسمع نزدیکان اومیرسید مجال دم زدن نداشتند و آنجناب در اوان سلطنت خویش این بیت خمسه را که نظامی ره درقصه شیرویه که پدر خود پرویزرا کشته گفته بود پیوسته میخواند

بیت

پدر کش پادشاهی را نشاید — وگرشایدبجزشش مه‌نپاید

القصه جمعی که از سطوت میرزا عبداللطیف خایف و هراسان بودند با نوکران میرزا عبدالعزیز قرار کار دادند که بوقت‌فرصت میرزا عبداللطیف رااز میان بردارند و هم ایشان رقم سلطنت مجازی بر میرزا عبدالله شیرازی کشیدندو آن بداندیشان‌دروقتی که‌میرزاعبداللطیف‌ازباغ چناربطرف‌شهرمیآمد از کمین گاه غدرتیری بجانب‌او انداختندو آن تیرمانندتیرقدرکار گر آمدومیرزاعبداللطیف‌دست‌دریال اسب زده فریاد برآورده که الله‌اوق یکدی یعنی از خدای تیررسید ومعدودی چند که بااو بودنداز‌مشاهدۀ این‌حال‌پراکنده وپریشان‌شدندو آن گروه بیعاقبت‌فی‌الحال خودرا‌باو رسانیدند وسرش‌از تن‌جدا کردندو تنش را بصدخواری وزاری بر خاك مذلت انداختند و رفتند و سر اورا که بافسر جمشید و فریدون فرود نمی‌آمد از پیش طاق‌مدرسۀمیرزاالغ‌بیك‌آویختند وآنچه باپدر وبرادر کرده‌بود دردنیا بمکافات او رسید مدت سلطنت او شش ماه بود و از شیرویه پدر کش شش ماه و هفت روز و از مشعر که با ترکان همدستان شده پدر خود را بکشت شش ماه بیش نبود وبابا حسین نخست میرزا عبداللطیف را بتیرزد و در تاریخ آن واقعه گفته‌اند .

بیت

بابا حسین کشت‌شب جمعه‌اش بتیر تاریخ‌قتل اوست که‌باباحسین کشت

و بعد ازواقعهٔ‌میرزا عبداللطیف‌امراءِ و ارکان دولت و اکابر و اصاغرسمرقند باتفاق میرزا عبدالله شیرازی را بپادشاهی برداشتند و در اواخر حیات میرزا عبداللطیف میرزا سلطان ابوسعیداز سمرقند گریخته ببخارا رفت و درهمان‌روز که میرزا سلطان ابوسعید گریخت میرزا عبداللطیف را کشتند و او در آنجا خروج کرد و میرزاسلطان ابوسعید را مردم بخارا و داروغه و قاضی از بیم میرزا عبداللطیف گرفته در محلی تنگ و تاریک بازداشتند و جمعی مردم سفله کوتاه دست کوتاه بین چراغی را که حق جل وعلا برافروخته بود خواستند که خاموش سازندو کو کبی که بذروهٔ شرف و اوج عزت‌رسیده درحضیض مذلت وهبوط گرفتار گردانندروزدیگر ایلچی‌رسید و خبرقتل میرزا عبداللطیف رسانید و همان‌جماعت که بی رسمی کرده بودند بپای ادب پیش رفته آن جناب را بند ازپای برداشته بر سریر سلطنت نشاندند و خود بخدمت ایستادند و میرزا سلطان ابوسعید که بعد از این آنسعادتمند بسلطان سعید تعبیر خواهد رفت با وجود عدم استقلال وبدایت حال بملك بخارا قناعت ننمود و روی همت عالی نهمت بتسخیر سمرقند آورد و میرزا عبدالله شیرازی نیز بعزم رزم و پیکار کمر بست و میان آن دو پادشاه‌محاربه واقع شده میرزا عبدالله غالب شد و سلطان سعید مدتی در اطراف سر گردان می گشت تا دست در گردن مقصود حمایل کرد چنانچه مرقوم کلك بیان‌خواهد گشت انشاءِالله تعالی در این اثناءِ میرزا عبدالله شیرازی‌شنید که میرزا علاءِالدوله در حصار شادمان لشگر بسیاری‌جمع کرده عزیمت سمرقند دارد و سابقاً مذکور شده بود که میرزا علاءِالدوله از صدمات سپاه میرزا بابر متوجه بلخ گشت و میرزا عبدالله چون از حال اخاطب عروس مملکت خبریافت عنان عزیمت بجانب شهر سبز تافت و عاقبت آن دوپادشاه بساط‌محاربه در هم پیچیدند و میرزاعبدالله بسمرقند رفت و میرزا علاءِالدوله ببلخ توجه نمود و لشگریان آن نواحی را در ظل رایت خویش جای‌داد

ذکر توجه شهریار کامکار از هرات بجانب بلخ و بدخشان

میرزا بابر چون از جمعیت میرزا علاءالدوله مطلع گردید مهتر لشگر اویس بیك را بر کوتوالی قلعهٔ اختیار الدین نصب فرمود و با لشگر خراسان بطرف قبة‌الاسلام بلخ توجه نمود و درقلب زمستان که از شدت برودت هوا سمندر وار در میان آتش هوس اقامت داشت مراحل و منازل پیمودن گرفت و میرزا علاءالدوله چون از توجه رایات نصرت آیات آگاه شد بجانب دیار طالقان و کوههای بدخشان شتافت و میرزا بابر دربلخ نزول فرموده و از کثرت برف محل حرکت و مجال رفتار متعسر می‌نمود و با وجود مانع چنین عنان دولت بجانب میرزا علاءالدوله معطوف گردانید و اسباب جمعیت او را بکلی برانداخت و میرزا علاءالدوله از سطوت سپاه ظفرپناه در فرار سرعت نموده در شکاف کوهی خزید و دم در کشید و خاطر بر کربت غربت قرار داد و میرزا بابر کوچ و آغروق میرزا علاءالدوله را بدست آورده عازم بلخ شد و بعد از تقدیم مشورت رأی صواب‌نمای ایالت‌ولایت بلخ و قندوز و شیرغان و بقلان و ارهنك و سالی سرای رامع ضمایم و ملحقات برسم سیورغال بامیرپیر درویش هزار اسبی و امیر علی برادرش ارزانی داشت و ایشان مدت‌ها برسم جانسپاری و خدمتگذاری شهریار جهان قیام نموده بود و فی‌الواقع آن دو برادر بشجاعت و سخاوت‌ومکارم اخلاق و محاسن آداب و صفات رضیه و سمات مرضیه از امراء زمان و صنادید دوران امتیاز داشتند و قبة‌الاسلام بلخ در ایام حکومت ایشان از عمارت و زراعت بجائی رسید که غیرت فزای‌مصر جامع گشت و امیر علی درویش در علم تصوف و سیرت ارباب سلوك بسیار ماهر بود القصه موکب همایون از بلخ نهضت نموده عازم هرات شد و در ایام غیبت آن حضرت امری در هرات واقع شد که متصور و متوقع هیچکس نبود تفصیل این اجمال آن که میرزا بابر در زمان توجه‌بلخ کوتوالی قلعهٔ اختیارالدین را باویس بیك رجوع فرمود چنانچه سبق ذکر یافت و بخار پندار و سر کشی بدماغ آن

ناپاك بداصل تصاعد نمود و اسباب حصارداری بنوعی مرتب ساخت که دیدهٔ نظار گیان درآن خیره ماند و بر دردروازهٔ آن حصار اندك عمارتی ساختند و گاهی در آنجامی‌نشست‌وجمعی کثیر ازملازمان وپیاده روان باشمشیر و سپر وقندیلهای تیر و دیگر اسلحه پیش او صف کشیده می‌ایستادند و گاهی در آن شراب می‌خورد و در بعضی اوقات از ارباب حسن و ملاحت و ارباب جمال و صباحت که درپای حصار می گذشتند بزجر و تکلف بمجلس خود میطلبید و شراب می‌داد بالجمله با آن که میرزا بابر در نهایت حشمت و سلطنت وارد هرات شده در باغ سفید نزول فرمود اویس بیك همچنان برعصیان و طغیان اصرار می‌نمود و بظلم‌و فساد و فسق و بیداد پیشتر مشغول بود ومداومت می‌نمود و بعد از وصول رایات همایون بهمان یوسون میزیست و چون قلعهٔ اختیارالدین حصاریست در غایت حصانت و رصانت و در آن زمان مشحون بذخایر فراوان بود امراءِ درباب‌تسخیر آن متحیر گردیدند آخرالامر رای صوابنمای خسرو گیتی گشای اقتضای آن کرد که‌یکی از محرمان را پیش اویس بیك فرستاده پیغام داد که هر چند من‌تو را استدعا می‌نمایم بیرون نیائی که من خود بحصار خواهم آمد و شبی پادشاه به وعده وفانموده پیشتر اهل ساز و گویندگان بقلعه فرستاد که ما می‌رسیم‌وطایفهٔ از بهادران را آن شب بدر قلعه روان کرده و ایشان تا آنجا رفته غلغلهٔ درحصار افتاد که میرزا بابر رسید و اویس تا بدهلیز حصار آمد و از جملهٔ پردلان شیخ منصور درآویخت و اویس خنجری باو زده در قلعه فساد و هلاك شر و دیگر مهتران خود را باو پس رسانیده و او رابیرون آورده و سرش از بدن جدا کردند و تنش بر خاك مذلت و هوان انداختند و بعد از سه روز برادر اویس ویوسف شاه و مراد ترکان که مقرب او بودند قلعه را تسلیم نمودند و ایشان را بچهار سوی شهر آورده بفرموده شحنهٔ قهر کردن زدند و در این‌اثناءِ یکی از مخصوصان میرزا علاءالدوله بعرض میرزا بابر رسانید که جناب پادشاه نزدیك شهر رسیده در دامن کازر گاه غایب شد میرزابابر فرمود تا بتفحص‌مشغول گشتند و پی بوثاق اسکندر [illegible] او را از آنجا بیرون کشیده بنظر

میرزا بابر رسانیدند و خدمتش فرمود تا جمعی میرزا علاءالـدوله را محفـوظ و مضبوط سازند و شرح خلاصی او عنقریب از مساعدت وقت مأمولست انشاءالله تعالی

ذکر محاربه میرزا عبدالله با ابوالخیر خان و سلطان سعید و اختصاص یافتن آن سعادتمند بلند مکان

سلطان ابوسعید بعد از سیر و سلوك در بلاد ترکستان از ممالك تـوران گوشه بدست آورده در آنجا رحل اقامت انداخت و میرزا عبدالله چون از اینحال آگاهی یافت در قلب زمستان امرا و ارکان دولت را با لشگری گران بر آن صوب فرستاد بامیدی که آن آهوی رمیده را بدام آورند و امراء عظـام بآئین وحشمت تمام مراحل و منازل پیموده بشهر کش رسیدند و سلطان سعید بـرج و باره را مستحکم گردانید و در آنجا تحصین نموده دل برعون و عنایت آفریدگار بست و پـای ثبات ووقار بیفشرد وامراءبمحاصره اشتغال نموده آتش پیکاراشتعال یافت وچندروز قتال وجدال امتدادیافته خلقی‌قتیل ومجروح شدند ولشگرسمرقند را مجال آن نبود که گرد برج و باره گردند و ترس و هراس برایشان غالب‌شده در این اثناء تدبیری پسندیده بخاطر خطیرش گذشت سلطان سعید طایفه از مردم خود را بشعار سپاه اوزبك پنهان پوشیده از شهر بیرون فرستاد تا ازدورسیاهی نموده آوازه در اندازند که ما لشگر اوزبکیم و بمدد سلطان ابوسعید آمده‌ایم و ایشان بموجب فرمان عمل نموده در شهر نقارهٔ بشارت فرو کوفتند که خـان اوزبك رسید و سپاه سمرقند از مشاهدهٔ این حال از جای رفته روی بگریز نهادند و مجموع احمال و اثقال وجهات و اموال ایشان بدست سلطان سعید افتاد وبعضی از مردم میرزا عبدالله درسلك خدام بهرام انتقام انتظام یافتند و دیگران بمشقت بسیار نقد حیات راکه عوض نداردبسمرقند رسانیدند و صورت واقعه را معروض داشتند و میرزا عبدالله بترتیب اسباب حصار وتکمیل ادوات طعن وضرب مشغول شد و ابواب خزاین گشاده مال وافر به‌عساکر داد وباگروهی انبوه همـه پیـل افکن شیر شکوه از دارالسلطنه‌سمرقندبیرون آمده ازجانب شاهرخیه درحرکت

آمدند که آوازهٔ سپاه مخالف از آنطرف بسمع او میرسید و چون آوازهٔ توجهٔ میرزا عبدالله بسمع سلطان سعید رسید با امراء و مقربان خویش مشورت نموده فرمود که جز توکل بعنایت آفریدگار تدبیری نیست و بغیر از قائمهٔ شمشیر آبدار در این امر دستگیری نه خاطر بر جنك قرار باید داد که فیروزی و ظفر بنصرت ایزد دادگر است نه از بسیاری سپاه و لشکر در این اثناء مقربی از ملازمان رکاب نصرت انتساب بموقف عرض رسانید که لشکر ابوالخیر خان پادشاه اوزبک دم از مودت ومحبت میزنند و آرزو دارند که پادشاه التفات فرموده بدان جانب تحشم فرماید تا در عزیمت بجانب سمرقند موافقت نمایند و این معنی موافق مزاج همایون آمده یکی از معتمدان را باردوی ابوالخیر فرستاده اظهار معاونت فرمود ابوالخیر خان خود منتظر اشارت بود و برفور از یورت خود کوچ کرده باردوی سلطان سعید فرود آمد و باتفاق یکدیگر لوای شجاعت و شوکت برافراختند و تسخیر دیارماوراءالنهر را وجههٔ همت ساختند وچون میرزا عبدالله آگاه شد در مقام تحیر افتاد و سلطان ابوسعید بلند مکان و ابوالخیر خان با لشگری گران ازجانب تاشکنت عزیمت سمرقندنمودند و چون در آن راه لشکر اوزبک از شدت حرارت هوا متضرر می‌شدند خان فرمود که سنگ یده را درعمل آورند و مردم اوزبک بدان کارمشغول شدند و بعد ازچند روزابرهای تیره‌فام و بارندگی و سرما پدید آمده حجاب سحاب مانع حرارت جهانتاب شد و موکب همایون دشت و صحرا پیموده بقریه شیراز که در چهار فرسخی شهر واقع است رسید و از بدایت توجه تا آن زمان فوج فوج لشگریان میرزا عبدالله‌عنایت‌هادیده بسلطان سعید پیوستند و میرزا عبدالله با سپاهی مکمل از آب کوهک گذشته در برابر رفت و هر دو طرف بعد از یاسامیشی برانغار و جوانغار و قول بمقابله و مقاتله مشغول شدند و میرزا عبدالله چندان که طاقت و توان داشت کوشش نمود و پای ثبات و وقار بیفشرد وچون دید که دست چپ و دست راست او تمام شکسته کار از دست رفت و جمعی هم از عقب او در آمدند و سپاه‌او بهم برآمدند ناچار روی بانهزام نهاد و در حین فرار قوایم بادپایش بگل فرو رفت و جمعی از

عقب رسیده اورا بگرفتند و در پیش سلطان سعید بردند و آن ناانصاف در زمان
فرمان داد تا آن پادشاه را که در زیر چرخ کبود کس بخوبی او نشان نمیداد
به‌عالم آخرت فرستادند و اینواقعه در عشر آخر جمادی الاخر سنهٔ خمس و
خمسین و ثمانمائه اتفاق افتاد وچون‌سلطان‌ابوسعید تفرس مینمود که اگرلشگر
اوزبک بسمرقند استیلا یابند انواع خرابی از ایشان برعیت رسد از این جهت
در آن چند روز اندیشه‌مند میبودند و چون نزدیک بسمرقند رسیدند سلطان‌سعید
با یکی از امراء اوزبک که بشقاولی آن حضرت موسوم بود و در معنی ازحفظ
و حراست پادشاه غافل نبود گفت نخست اسبان را آب دهیم بعد از آن هرجا که
مصلحت باشد مقام کنیم آن امیر با آن حضرت موافقت نموده الاغان را درجوئی
که نزدیک دروازه بود راندند اسب امیر اوزبك آب می‌خورد و کمیت سلطان
ابوسعید هنوز سیراب نشده بود که آنحضرت ازجوی بیرون‌آمد و تازیانه بربراق
برق رفتار زده تا دروازه راند که منم سلطان ابوسعید دروازه باز کنید تا ازتعرض
اوزبك سالم باشید برفور دروازه بگشادند و پادشاه خود را در شهر انداخت و
دروب بدلیران کار و مردان هشیار سپرد و بضبط برج و باره قیام نمود ابوالخیر
خان در بیرون متحیر و سر گردان بماند و سلطان سعید کس پیش اوفرستاد که
این ولایت را از سرداری چاره نیست و خان به نفس خود در این
دیار توقف نخواهد کرد و بحسب ارث و استحقاق‌ایالت این ولایت بمن میرسد
اکنون‌حق‌درمرکزخودقرار گرفت اگر چندان متوقف شوند که بامرضیافت قیام
نموده آید میشاید ابوالخیرخان صلاح در صلح دیده سخنان ملایم در برابر گفت وسلطان در
استرضای‌خاطر او کوشیده از نقودوجواهروخلع قیمتی‌واسبان‌راهوارواستران‌قطار
و اشتران بار بردار چندان که مقدور بود بیرون فرستاد و خان خوشنود
گشته مصلحت درمراجعت دیدوروی دردیار خودنهاد ودرمستقر عزوشرف‌خویش
قرار گرفت‌وچون جناب‌رفعت ایاب شیخ‌الاسلام اعظم‌خواجه مولانا که‌رأس‌ورئیس
اهل عمایم‌بود وبامیرزاده عبدالله صداقتی‌تمام داشت ومیرزا عبدالله نیز از مشاورت
اوتجاوزجایز نمیدانست شنید که‌دولت میرزاعبدالله‌بانقراض‌رسید پیش از آنکه

سلطان‌سعید بسمرقند آید بر سبیل تعجیل ازسمرقند بیرون آمده‌روی بخراسان نهاد ومیرزابابر بهادر چون خبر آمدن خواجه مولانا شنید نشان فرستاده آنجناب را باردوی همایون‌طلب داشت‌ونزدیك بوصول اوامراءِ وارکان‌دولت بـرحسب اشـارت آنحضرت باستقبال اوشتافتند وچون بمجلس اعلا رسید پادشـاه برپـای خاست و شرایط تعظیم‌بجای‌آورد واورا درپهلوی‌خودنشانیده ازاحوال ماوراءِالنهر استفسار فرمود ومدتها خواجه مولانا در خراسان معززومحترم بود تاآنزمان که‌باستدعای سلطان متوجه وطن شد .

ذکر توجه آفتاب سلطنت‌ازعراق بجانب خراسان چون ابربهاران وحرب آنجناب بامیرزاده‌بابر وازپای درآمدن آن‌سروجویبار در موضع چناران

چون‌هوس تسخیر خراسان بار دیگر برضمیر انور میـرزا سلطـان محمد استیلا یافت تواچیان بهرام صولت باطراف‌ممالك محروسه فرستاد ولشگر ها جمع آورده فرمانداد‌تادربلدهٔ قم گماشتگان‌تغاردهند وبموجب‌فرموده‌عمل نموده‌وموکب همایون ازدارالعلم‌شیرازروان‌شد وچون بـاصفهـان رسیدمیرزابابر درولایت بسطام تفصیل‌این احوال‌شنیدبعد ازتقدیم مشورت رای‌پادشاه فریدون حشمت اقتضـای آن کرد که‌خواجه مولانارا برسم سفارت پیش سلطان محمد فرستد وآتش‌فتنهٔ کـه بتجدید بالا گرفته بزلال موعظت ونصیحت فرونشاند وبنوعـی که صـلاح داند در اصلاح کوشد وجناب شیخ‌الاسلام بموجب فرموده فرمانفرمای انام بجانـب اردوی میرزا سلطان‌محمددر حرکت آمد وچون بمقصدرسید پادشاه از تعظیم و تبجیـل **ومایعد من هذ القبیل** دقیقهٔفرونگذاشت وآنچه‌وظیفهٔ مروت‌بود‌بتقدیم‌رسانیده آنجناب‌بشرایط ادای رسالت قیام‌نمود وبآیات واحادیث حسن‌صورت مصالحه را در نظر پادشاه‌جلوه‌داد ومیرزا سلطان محمد بین‌الرد و القبول متردد میبود وخواجه مولاناچند دفعه‌آمدو شد کرده‌التماس‌صلح مکررنمود آخرالامر قرار بر آن داد که‌محقر ولایتی ازمملکت خراسان‌داخل عراق‌باشد وخطبه‌و سکـه باسم ولقـب

همایون‌درمملکت میرزابابر موشح ومزین گردد وبراین جمله ازجانبـان عهـدو پیمان‌بستند وخواجه مولانا باز گشته مقضی‌الوطر باردوی شاهزاده پیوست‌و میرزا بابراعتماد بصلح کرده بولایت‌مازندران رفت‌ومردم خراسان جهت‌اقامت زمستان‌در آنجا تنورها ساختند دراین اثناء خبر متواترشد که‌میرزا سلطان‌محمد دفترعهد و پیمان برطاق‌نسیان نهاده ازبسطام ودامغان‌بگذشت وباسفراین‌رسید ازاستماع این خبر آثارتغیر دربشرهٔ میرزا بابرپدیدشد وسپاه‌تفکر برضمیرش تاختن‌آورد وبعد ازتقدیم مشورت خاطربر محاربه‌قرار دادوچون شیرغمناك با سپاهی بیکـران از جنگل‌مازندران بیرون‌آمدو میرزا سلطان‌محمد چون‌عهد شکسته بجانب‌اسفراین روان‌شد وداروغگان باطراف‌فرستاد از آنجمله امیر عبدالرحیم دولدای را بضبط قهستان‌روان کرد ومشارالیه‌چون بدانجارسید مولانا احمد یساول که ضبط قاین تعلق‌باو میداشت باتفاق فرامون داروغه‌تون بعزم‌رزم عبدالرحیم از موضع خویش متوجه شدوهردو بیکدیگررسیده آتش‌حرب وپیکار برافروختند ولشکر خراسان غالب‌شده امیرعبدالرحیم را که‌سردار قوم‌عراق‌بود ازپای در آورده‌سر اورا از بدن جدا کردند وباردوی‌میرزا بابرآوردند وچون در بدایت امر چنان فتحی روی نمود خراسانیان برنصرت وظفر واثق‌شدند وحیاتی تـازه یافتند ومیرزا سلطان محمد چون‌شنید که‌میرزابابر متوجه اوست ازاسفراین باز گشته‌روی‌توجه‌بموضع‌چناران نهادوآن دوسپاه‌بیکران درموضع چناران تیغ درهم نهادند و میرزا سلطان محمد بشمشیرصاعقه کردار جهـانی‌را میسوخت ومیرزا بابر بحمـلات متواتـر نیران محاربه می‌افروخت ومبارزان هردو طرف درمیدان میتـاختنـد وتیغو شمشیر در یکدیگرنهادند وامیرنظام‌الدین‌ولدجلال‌الدین فیروزشاه ازجوانغار حمله آورد و برانغار لشگرخراسان‌راازجای برداشت وشیراحمد را که‌دست‌راست سپاه خراسان بمعاونت اواستظهارتمام داشت ازپای‌درآورد ودلیرانی که‌دربرابر جوانغار بودند راه گریز پیش گرفتند وامیرابو سعید میرم‌ازلشگرعراق‌مفارقت نموده پیش‌میرزا بابر آمده‌عرضه‌داشت که میرزا سلطان قاصد قول بزرگست‌شرایط احتیاط درآنجا مرعی‌باید داشت‌ومقارن‌اینحال میرزاسلطان‌محمد برسمند کوه پیکرنشسته باطایفهٔ

ازبهادران بجانب‌قول‌بزرك تاخت ولشكرقول ازحملهٔاو گریزان‌شدند واودر میان سپاه قول‌درآمده عساكرمنصور ازاطراف وجوانب قدم‌جرأت پیش‌نهاده عراقیان را ازامدادبازداشتند وزمان‌طویل كشش‌وكوشش مبارزان‌ازجانبین ازحیزقوت‌بصحرای وجود آمد عاقبت نسیم ظفربر پرچم رایت فرمان فرمای خراسان وزیدن گرفت وسپاه‌عراق راه‌فرار پیمودند ومیرزا سلطان‌محمد رادرمیان معركه تنها گذاشتند وخدمتش‌رازخمی گران رسیده گرفتار گشت واوراهم درمصاف گاه پیش میرزابابر بردند وپادشاه‌مظفرومنصور زبان بطعن‌وسرزنش گشاده گفت‌ای‌برادرازجانب ماچه واقع‌شده‌بود كه‌آن‌نوبت‌قصدخون‌ومال مسلمانان‌نمودی وباآنكه بدانسان‌شكسته وویران شده رفتی هیچ توراتنبیهی حاصل نشدوباز لشكر بدینجانب كشیدی تا بدینسان گرفتار گشتی میرزا سلطان محمد درجواب گفت كه‌ای‌برادر درامور ملك گیری امثال این‌قضایا روی‌مینماید ومیرزا بابر بسعی واغوای جمعی مردم كوتاه اندیش كه‌پروای‌نام‌وناموس دیگران نداشتندبقتل‌برادری چنان كه‌شجاعت وسخاوت عدیل‌ونظیر نداشت فرمانداد وازبدنامی دنیا ونكال آخرت نیندیشید مدت زندگانی‌اوسی‌وچهار سال بود ودو سال به‌بیعت خاقان سعید حكومت كردو پنج سال‌باستقلال سلطنت راند ونعش غفران پناه‌شاهزاده‌را بدارالسلطنه هرات بردند و درگنبد مدرسه مهدعلیا گوهرشاد آغا كه‌مرقد پدرش میرزا بایسنقر است‌مدفون شدو ازغرایب حالات‌وبدایع اتفاقات آنكه‌حرم‌محترم آنجناب آقابیكی در فراق مونس‌قدیم آه‌سرد ازسینهٔ پردرد می كشید تادرهمان دوسه‌روز شربت نا گوارمرك نوشید ومیرزا بابر فتح نامه‌ها باطراف ممالك روان كرد وطنطنهٔ كوس عظمت و جبروت بسمع ساكنان ملك وملكوت رسانید وچون خاطر خطیر از جانب یك برادرجمع ساخت بمهم برادر دیگر پرداخت و فرمانداد تا چشم جهان بین میرزا علاءالدوله را بعمل میل ازنورباصره عاطل سازند وبتعلیم‌آنكس كه این‌فعل نا بایست‌مفوض‌باوبود میرزا علاءالدوله بلطایف الحیل آب‌درچشم گردانید وپلكها رامحكم‌درهم نهاد وآن‌مشفق میل‌آتشین برپلكهای چشم آنجناب كشید ومیرزا بابر كه‌طبیعت اوبر كرم وسخا وحسن‌خلق و وفا مذكوربود بر برادران دیگر

ترحم نفرموده و بقساوت قلب و قطع صلهٔ رحم خود را درسلك شیرویه ومنـ... و
میرزا عبداللطیف وسایر شاهزادگان بیباك انتظام داد اگر عذر برادران ... فتی
رقم لایشرب علیکم بر ایشان کشیدی درمیدان دنیا گوی سبقت بمکارم اخلاق ... اسن
صفات ربودی ودر روز جزا موجب رفعت درجات واحراز مثوبات بودی اما پرتو ... فیق
الهی تا بر که تابد وسعادت لم یزلی تا کرا در یابد .

ذکر نهضت خسرو علی الاطلاق بجانب ولایت

فارس وعراق ومعاونت آنجناب وتمکن بر تختگاه هرات وبیان بعضی ازوقایع وحالات که روی نمود

میرزا بابر چون خاطر ازجمیع برادران جمع ساخت عزیمت عراق و ...
مصمم گردانید وبدان سبب که میرزا سلطان محمد از راه ری آمده بود وغ ... در
آنولایات نمانده بود بعد ازتقدیم مشورت رایها بر آن قرار گرفت که بقلعهٔ ...
رفته ازراه یزد متوجه مملکت عراق شود واین نخست امری که خلاف قانون توجـ... و
که در عراق ازپردهٔ تقدیر بیرون افتاد چه امیر جهانشاه ترکمان صاحب اختیار ان
راه آذربایجان که محل عبور سلاطین گردون اقتدار نبوه حمل بر ضعف وفتور پادشاه
کامکار کرد ودیگر خطاء آن بود که میرزا بابر درمکتوبی که بعد ازمحاربه بامیر ...
سلطان محمد بامیرجهانشاه نوشته ارسال نمود مهر برپشت زدوامیرجهانشاه اینمعنی
راحمل بر عجز اونموده وبعضی گفته اند که میرزا سلطان محمد مکتوبی که بآذربایجان
فرستاده بود مهر برپشت زده بالجمله چون اینمعنی معلوم امیرجهانشاه شد اعتقادی
که درباب لشکر خراسان داشت بوضوح پیوست چه مناسب مرتبهٔ سلطنت آن بود که
فرمان واجب الاذعان بیوسون اجداد بزرگوار بنام امیر جهانشاه نفاذ یافتی ودر باب
خطبه وسکه سخن راندی واو را بمطاوعت ومتابعت خود خواندی واز وعد و وعید
کلمات درمیان آوردی تانتایج کلیه بر آن مترتب گشتی بالجمله چون موکب همایون
بظاهر بلدهٔ تون رسید غله درآندیار نایاب بود رعایا غله را بامید غلا درصدد بیع نمی

آوردند میرزا بابر فرمود که هرجا غله باشد بردارند تصرف نمایند وسپاه قیامت نهیب ببهانهٔ غله جستن بخانهای مردم در می‌آمدند و هرچه میدیدند بر میداشتند و از نهب وسلب دقیقهٔ فرو نگذاشتند ورایت فتح آیت از بلدهٔ تون درحرکت آمده منازل طی میکردند تا بدار العبادهٔ یزد رسیدند اکابر واشراف همه بدرگاه عالم‌پناه شتافتند و شرایط تهنیت بجای آوردند وامراء میرزا سلطان محمد واولاد امیر فیروزشاه امیر نظام‌الدین احمد و امیر غیاث‌الدین سلطان حسین بشرف پایبوس مشرف شد تربیت یافتند وبعمارت دیوان اعلا سرافراز شدند وهمچنین خواجه غیاث‌الدین پیر احمد الخوافی ومولانا یعقوب بسعادت ملازمت استسعاد یافته به‌صنوف عنایت سرافراز شدند و موکب ظفرقرین ازدار العباده یزد روان شده قطع مسافت نموده درشیراز نزول اجلال فرمود واکابر واعیان فارس مراسم نثار وپیشکش بتقدیم رسانیدند وآفتاب عنایت و عاطفت پادشاه برصفحات احوال ساکنان آندیار تافت ومیرزا بابر چند روز درآن بلده جنت نشان باخوبرویان مجالست ومؤانست اختیار فرموده وبساط عیش و نشاط وخرمی وانبساط ممهد داشت وچون داد لهووسرور داد ازبزم عیش و نشاط و خلوت ببارگاه سلطنت خرامید ودرآن اوان که واقعهٔ میرزا سلطان محمد درموضع چناران دست داد میرزا بابر ولایت فارس وعراق را بامراء عنایت فرمود وهر یك را بجائی فرستاد از آنجمله ساوه را بامیر شیرعلی بهادر ارزانی داشت وشهرقم را بامیر درویش علی واگذاشت وایشان ازراه ری متوجه ساوه وقم شدند وامیر شیر علی رعایا را به‌طالبه ومؤاخذه ناموجه ازخود نفور ساخت بیچارگان ازغایت اضطراب بجمعی ترکمانان که درآن نواحی بودند التجا نمودند ترکمانان مانند بلای ناگهان بمنزل شیرعلی بهادر در آمدند واورا گرفته نزد امیر جهانشاه فرستادند وشهرساوه که حقیقت کلید ملك عراق است رایگان بیمشقت حرب وجنك بچنك ترکمانان آمد وایشان بعداز فتح ساوه متوجه بلاد قم شدند وامیر درویش علی که بارعایا معاش پسندیده نموده باوجود آنکه قم مولد ومنشاء او بود برج وباره مضبوط ساخته درشهر متحصن شد وترا کمه بمحاصره مشغول شدند ودراینولا که میرزا بابر درشیراز بعیش وعشرت اشتغال مینمود سرداران ممالك بخدمت او توسل میجستند واز آن جمله امیرزاده الوندولد

امیرزاده اسکندر ترکمان بموکب فلك احتشام پیوست وملحوظ نظر اعزاز واحترام گشت وبعداز انقضای چهارماه که پادشاه عطابخش جرم پوش درشیراز بناز و نوش کوشید خبر گرفتاری شیرعلی وفتح ساوه ومحاصره درویش علی شنید همت بر دفع فتنهٔ ترکمانان گماشته امراءِ عظام را بجانب اصفهان روان کرد ودیار فارس بمیرزا معزالدین سنجر تفویض فرموده بنفس شریف ازشهرشیراز بیرون آمده عازم عراق شد ودر اثناءِ راه ایلچی رسیده وبمسامع جلال رسانید که در خراسان فتنه و آشوب است چه میرزا علاءِالدوله خودرا ازآسیب میل نگاهداشته بوده وچون میرزا بابر از خراسان بعراق رفت آنجناب خودرا بلطایف الحیل ازمشهدمقدس بکنار آب مرغاب انداخت واز آنجا بفاریاب رفته ودرآن مملکت رایت عظمت برافراخت وآن ولایت محل ایل و الوس ارلات بود وامیریادگار شاه که رأس ورئیس ایشان بود ومادام الحیات بواسطهٔ مصاهرت شاهزاده مشارالیه سرتفاخر ومباهات بفرق فرقدین بر افراخته ومیرزا علاءِالدوله مجموع آن مملکت راخاصهٔ خویش می پنداشت امیرسلطان محمود دولدای وامیر یادگارشاه ارلات وسایر امراءِ ارلاتی بسلطنت شاهزاده عالمیان اتفاق نموده کمرخدمتگاری او برمیان جان بستند ومضمون این بیت سعدی ثانی وصف الحال میرزا علاءِالدوله آمد .

بیت

ارلاتیان همه مهر بدر اندر آفتاب　　　درخدمت سگان درت بسته اندمیان

بعداز اجتماع لشکر وانتظام میرزا علاءالدوله با امراء مشورت نموده رایها برآن قرار گرفت که نخست بجانب بلخ روند و خاطر از امراء هزار اسبی فارغ سازند وبعدازآن عنان عزیمت بطرف خراسان معطوف دارند وبامضای این عزیمت با لشکرهای آراسته متوجه بلخ وامیرپیر درویش وبرادرش امیرعلی هزار اسبی سپاه بلخ و آن نواحی را جمع آورده عنان شجاعت بجانب قوم ارلات تحریك دادند وهردو گروه دربرابر یکدیگر رسیده شمشیر ازنیام بر کشیدند وسنانها برافراشتند وبریکدیگر تاختند واز خون پردلان جویها درمعرکه روان ساختند وعاقبت لشگر ارلات ازستیز و آویز عاجز شدند وراه فرار پیش گرفتند وامیرسلطان محمود ارلات رعایت نام وناموس کرده پای ثبات

ووقار بیفشرد وتا رمقی دربدن داشت جنك میکرد و مرد میافکندنا گاه ازشصت قضا تیری برمقتل او آمدو امراء هزاراسبی مظفر و منصور باغنایم نامحصور باز گشتند و میرزا علاءِ الدوله باطایفهٔ که ازوی روی گردان شده بودند و جمعی که در اثناء طریق باو ملحق شده بودند از راه لشگر امیرغیاث الدین متوجه دارالسلطنه هرات شدند و در شهر بلوکات غبار فتنه بر خاست و امراء عظام که از قبل میرزا بابر در آنحدود بحکومت اشتغال داشتند مثل اویس ترخان از هزار اسب و امیر پیر درویش از بلخ و امیر خلیل الله از مرو و ماخان بدفع میرزا علاءِ الدوله در حرکت آمدند و امیر پیر درویش پیشتر شاهزاده را در نواحی هرات دریافت و شاهزاده تاب مقاومت نیاورده در ضمان سلامت بیرون رفت ولشکریان او متفرق و پراکنده شدند و مهم میرزا علاءالدوله بسعی و اهتمام امیر پیر درویش کفاف شده بود و میرزا بابر چون بر قضیه خراسان اطلاع یافت توقف در مملکت عراق مصلحت ندید و روز پنجشنبه شانزدهم رجب عنان عزیمت بجانب مرکز دولت معطوف ساخت ودر بیست و دویم ماه مذکور رایت منصور در تفت یزد نزول اجلال فرمود و باجناب فضایل مآب مولانا شرف الدین علی یزدی ملاقات کرده از فواید مجلس او بهره‌مند گشت و موکب همایون از بلدهٔ یزد روان شده چون بتون رسید آنولایت را از فرمان ترکان باز ستدو امیرغیاث الدین سلطان حسین درركاب نصرت انتساب از تون نهضت فرمود و سایهٔ وصول بردارالسلطنهٔ هرات مبسوط گردانید و در آنجا تفحص حال میرزا علاءِ الدوله نمود چنان بوضوح پیوست که خدمتش بعد از فراراز معرکه پیر درویش عازم سیستان شدواز آنجا بطرف عراق رفته باامیر جهانشاه ملاقات فرموده ملحوظ نظر اعزاز آمد و اکنون در آندیار بفراغ بال روزگار میگذراند و خاطر خطیر میرزا بابر چون از جمیع جوانب جمع شد بساط عیش و انبساط ممهد داشته مجلس بزم بیاراستند و از دست ساقیان گل اندام ازصبح تاشام راح روحانی و شراب ارغوانی مینوشید وچون خسرو آفاق از مملکت فارس و عراق نهضت فرمودانواع قضایا در آندیار روی نمود یکی از آنجمله آنکه میرزاسنجر که برحسب فرمان ضبط بلادفارس باوتعلق گرفته بود ازصدمات لشکر

ترکمان روی گردان شده بخراسان آمد و بسعادت تقبیل انامل فیاض میرزا ابوالقاسم بابر بهادر مستسعد گشت‌وتراکمه در ولایت عراق و فارس استیلا یافتند و بشآمت نزاع‌ومخالفت ملکی چنین بعد ازهشتاد سال از دست این خاندان بیرون رفت چنانچه مضمون این مقال از سیاق کلام گذشته و آینده بوضوح می پیوندد و دیگر آنکه تراکمه بعد از فتح ساوه متوجه بلدهٔ قم شدند و آن شهررا محاصره کردند و اهالی قم مدتی در مدافعه مساعی جمیله مبذول داشتند و عاقبت طایفهٔ از ارباب شروفتنه بلشگر بیگانه آشنا شدند و آن بلدهٔ طیبه را بدست دادند و مستحفظان قلعه چون در غایت قلت بودند امان خواسته آنرا نیز تسلیم نمودندو دیگر آنکه از سپاه ترکمان گروهی انبوه عزیمت اصفهان نمودند و رئیس قطب الدین ورزنه و خواجه محمود و حیدر و بعضی اکابر چهاردانکه‌با مخالفان موافقت کرده مفاتیح دروب پیش ایشان بردند و مردم میرزا بابر روی بخراسان نهادند و چندگاه ارباب ابرقو از هیبت وشکوه ترکمانان دروازها بستند و پلهابر کشیدند و در جواب ترکمانان جز سنك و تیر چیزی از ایشان صادر نشد و تراکمه دست از ایشان بر نمیداشتند و مدتی نایرهٔ حرب و قتال اشتعال داشت و عاقبت رعایای بیچاره بمحنت عسرت و بلای غلا گرفتار آمدندو ازبی نانی کار ایشان بجان‌رسید و از بی گوشتی کارد باستخوان آمده امان طلبیدند و از دروازه بیرون آمدند و آنقوم بیباك سفاك بشهر در آمده دست بغارت و تاراج برآوردند و بآن اکتفا نکرده گروهی انبوه از آنجماعت را بقتل رسانیدند و قضیه استیلای ترکمانان‌بر ولایت فارس و عراق در شهور سنهٔ سبع‌و خمسین و ثمانمائه‌روی نمود و چون‌میرزا بابربروقایع ممالك‌عراق اطلاع یافت برخود قرارداد که باردیگر لشکر بجانب عراق کشدو سزای آن‌بد کرداران در کنارشان نهدلاجرم باحضار لشکرهافرمانداد و ابواب خزاین مفتوح ساخته دست جود و احسان بر گشاد و در اینسال حضرت ارشاد مرتبت ولایت منقبت شیخ بهاءِ الملة والدین عمر ازاینسرای دو در ارتحال نموده بجوار رحمت ملك حی اکبر پیوست و میرزا بابر بقریهٔ جفاوه که مسکن آنحضرت بود رفته رسم پرسش مرعی داشت و نعش غفران مآل را بـه تعظیم و

احترام تمام امر فرمود تا در سر خیابان رسانید و در آنجا از کمیت گردون خرام فرود آمد و پایهٔ تابوت بردوش گرفته قدم بر خاك مینهاد و باتفاق حضرات مخادیم و والد راقم حروف بر آنحضرت نماز گذاردند و قریب بمصلای هرات مدفون ساختند و پادشاه قریهٔ جفاوه و کاریز سخنان وقف آنموضع متبرك فرمود و برحسب اشارت علیه بسر مرقد اقدس شیخ بزرگوار دراندك زمانی عمارت‌رفیع بنیاد نهادند و در اینسال خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی بغضب میرزابابر گرفتار گشت و بزجر و تکلیف مبلغ دویست تومان از او گرفتند و امراض نفسانی بر مزاج او استیلا یافت و دیگر اسباب ناتوانی روی نموده بدرجه شهدا رسید و در مزار شیخ زین الملة والدین الخوافی مدفون گشت وخواجهٔ شهید مرحوم بر سر آنمزار عمارتی عالی ساخته و املاك خوب و عمارات مرغوب در آنجا وقف فرموده یقبل‌الله منه

ذکر نهضت میرزا بابر از خراسان بجانب عراق بجهت دفع استیلای قوم ترکمان

چون میرزا ابوالقاسم بابر بعزم انتقام ارباب عناد و شقاق لوای عزیمت بجانب فارس و عراق بر افراخت و در اوایل تابستان بجانب دیار جرجان روان شد و بعد از طی منازل و مراحل در یلغر نعاج خبوشان نزول فرمود و چند روز در آنجا توقف نمود ودر آنجااز پردهٔ غیب‌صورتی عجیب روی‌نمود مفصل این مجمل آنکه میرزا بابردر وقت معاودت‌ازیورش‌عراق میرزا خلیل را بحکومت‌دارالعبادهٔ یزدبازداشت و خدمتش چندگاه در آنولایت رایت مکنت بر افراشت وچون حشم ترکمان بردیار عراق استیلا یافت شاهزاده عنان توجه ازیزد بطرف خراسان‌تافت و بموکب همایون پیوست و میرزا بابر اورا در آغوش مهربانی کشید و فرمود که ملك و مال از تو دریغ نخواهد بود ودر اثناء این اوقات طایفهٔ از مردم جاه جوی فتنه انگیز میرزا خلیل را برآن داشتند که نسبت بمیرزا غدری اندیشند و ندانستند که پای برسریر سلطنت نهادن هر کس را نشاید و آنمفسدان قراردادند

که هنگام شرب مدام و صحبت با ساقیان سیم اندام در خانه چنان خلوت میشود که هرچه خواهد ازپیش میرود باید که دست بردی نمایند و از محرمان این راز شخصی که باآن مجرمان دمساز بود صورت غدربدسگالان را بعرض میرزا بابر رسانید پادشاه‌فرمانداد که امراءوارکان‌دولت بتحقیق آن امر نامبارك مشغولشوند وبموجب‌فرموده عمل‌نموده‌بعدازتحقیق‌بوضوح پیوست که‌آن سخن راستست‌غداران بد آموزمفسدان‌تیره روز را گرفته بقتل رسانیدند و دو نفر از ایشان قاتلان میرزا عبداللطیف‌بودند که‌ازبیم سلطان سعید گریخته‌خودرابجائی که میبایست‌رسانیدند و میرزا خلیل را مقید محبوس گردانیدند و در دویم رمضان او نیز براه عدم رفت و میرزا بابر میرزا سنجر را تربیت فرموده اسباب سلطنت اورا آماده و مهیاداشت و بدارالامان کرمان فرستاد و بنفس همایون بعد از انقضای ماه مبارك رمضان در حرکت آمده صحرای سملقان معسکر فیروزی‌نشان گشت و در مقام‌آن‌امیرشیخ ابراهیم که بجمع آوردن لشکر بحدود قندوز و بقلان و بدخشان رفته بود سپاه فراوان بموکب همایون پیوست وچون زمستان نزدیك بود یورت قشلاق در طرف مازندران مقرر گشت و درپانزدهم ذی‌قعده‌سرای‌وسیع سلطان آباد ومیدان‌استراباد مضرب خیام پادشاه بادین‌وداد گشت و موکب همایون در آنزمستان در جرجان اقامت نمود و ملوك اطراف بخدمت او توسل جستند از آنجمله قدوةالسلاطین‌امیر سید عبدالکریم که حاکم ولایت ساری و آمل بود باردوی ظفر قرین پیوست و پیشکشهای‌پادشاهانه گذرانیده ملحوظ نظر اعزاز و احترام شد و همچنین سادات هزار جریب بخدمت رسیدند و میرزا بابر همه‌را بنواخت و رخصت انصراف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت رسید از یورت قشلاق کوچ کرده درمنزهات‌جرجان سیر میفرمود که ناگاه از جانب بلخ ایلچی رسیده خبری که متوقع نبود آورد بیان این سخن آنست که امیر پیردرویش و برادرش‌امیرعلی هزار اسبی ازجیحون گذشته بالشکری گران تعرض بولایت سلطان سعید میرسانیدند و آنجناب چند نوبت عفو و اغماض فرموده عاقبت آتش خشم جانسوز اشتعال یافت و ازآب‌آمویه عبور نموده بطرف بلخ متوجه شد امراءِ هزار اسبی رایت جلادت بر افراخته تا

اند خود پیش رفتند و بعد از کشش و کوشش ظفر و نصرت نصیب سلطان ابو سعید شده امیر پیر درویش و برادرش بقتل رسیدند و مملکت ایشان در تحت تصرف بندگان درگاه آمد و سلطان سعید با تمکین تمام در ظاهر بلخ آرام گرفت و چون میرزا بابر این سخن استماع نموده‌دفع آن فتنه را اهم از تسخیر عراق دانسته از عرصهٔ استراباد مانند برق و باد درحرکت آمد و بجهت ترتیب اسباب یورش ماوراء النهر عازم خراسان شد و خواجه وجیه الدین سمنانی را که از عظمای ارکان دولت بود برای تحصیل مال دیوانی وضبط سپاه و استخراج زر بدارالسلطنه هرات فرستاد و جمعی از امراء را مصحوب او روانه داشت خواجه مشارالیه‌بمقصد رسیده آنچه امکان مطالبت بود بتقدیم رسانید و آنچه در خزینهٔ خیال داشت در اندك فرصتی از رعایا مستخلص گردانید و مبلغی خطیر بحصول موصول شد و میرزا بابر بجلکاء بادغیس‌درآمد خواجه وجیه الدین و سایر امراء بدولت پایبوس سر افراز شدند و مفصل آنچه گرفته بودند بموقف عرض رسانیدند و عنایت شاهانه مجموع آن وجوه را بامراء و اعیان قسمت فرمود و در این اثناء بمسامع علیه پیوست که در آن اوان که میرزا علاء الدوله ازجانب بلخ پوشیده و پنهان بهرات آمده بود جواهر نفیس همراه داشته آنرا در مخزنی محکم و پنهان داشتند و امراء و اعیان بجستجوی یاقوتهای رمانی ولعلهای بدخشانی و درهای آبدار و گوهرهای شاهوار کمر اجتهاد بر میان بستند و بنیروی دولت قاهره آن جواهرقیمتی که بهای آن درقوت‌مدرکهٔ‌هیچ مقومی نمیگنجد پیداشد و درمجلس شهریار بادین و داد آورده آنجناب بگوشهٔ چشم بآنها نگریسته فرمود که اینها مناسب عورتان است همه را بروی پوشان حرم ارزانی‌داشت

ذکر عزیمت فرمان فرمای بحر و بر از سر قدرت

بجانب ماوراء النهر

بعد از جمعیت لشگر میرزا بابر بهادر بانتقام سلطان سعید از دارالسلطنه هرات نهضت فرمود و چون کنار آب مرغاب محل نزول لشگر نصرت انتساب

گشت ازجانب بلخ خبر رسید که میرزا سلطان سعید از ترمد گذشته بدار الملك خود فرود آمد و میرزا بابر مسارعت نموده متوجه بلخ گشت و از آنجا بصحبت عالیحضرت ولایت منقبت خواجه برهان الدین ابو نصر پارسا قدس سره مشرف شد و بانواع نصایح و موعظت مستفید گشت و هرچند آن بزرگوار در باب مصالحه سخن گفت مفید نیفتاد و چون در آن اوان بی کشتی از جیحون عبور میسر نبود فرمان جهان مطاع صدور یافت که امیر اویس ترخان با دیگر امراء برسم منقلای روانه آن جانب شوند و موکب منصور متعاقب ایشان در حرکت آمده غره ماه رمضان از معبر قندوز و بقلان عبور فرمود و بگذار ارهنك فرود آمد وچند روز در آنجا توقف نمود وحکم واجب الاتباع صادر شد که آغروق بر بالای آب روان شوند و جریك ازمعبری که بی کشتی توان گذشت عبور نمایند و چند کشتی در معبر ارهنك بدرگاه شهریار بافرهنك آوردند و در این اثناء امیرحسین برلاس و امیر احمدیار را که ازعظمای امراء سلطان سعید بودند گرفته بدرگاه عالم پناه آورده آندو امیرمذکور باعزاز واکرام اختصاص یافته دردیوان اعلا مقدم برمجموع امراء مهر زنند وامراء وملازمان که درموکب همایون بودند بعضی بشنا وبرخی بکشتی از آب عبور نمودندومیرزا بابر پای درکشتی نهاد ومقرون بصحت وسلامت ازآب گذشت وازآب دیگر عبور فرموده در سالیسرای نزول فرمود و درآنجا خیام دولت اقبال و سرا پردهٔ جاه و جلال مظلت ساخته اعیان و اشراف بموکب ظفر قرین نصرت قران پیوستند و شاه وسپاه نیز ازآب وحش که کمترین آبها بود بسلامت بگذشت و فراز و نشیب پیموده بولایت حصار در آمد و از آنجا بجانب فرنداك رفتند و در آنولایت خواجه نظام الدین مودود که از اولاد صاحب هدایه بود باتفاق مولانا جمال الدین فتح الله برسم رسالت رسیدند و با امراء ملاقات کرده سخن مصالحه در میان آوردند و امراء در جواب سخنان وحشت آمیز گفتند و مولانا فتح الله آواز بلند باحدت داشت فریاد برآورد که **ماعلی الرسول الاالبلاغ** سخنی مانده که مرا در ایصال آن سوگند داده‌اند رخصت فرمایند تا بگویم گفتند بگوی مولانا تقریر کرد که سلطان سعید میگوید که من اینولایت را بجنك گرفته‌ام آسان

آسان ازدست نخواهم‌داد وپای ثبات و وقار استوار داشته از سر اینمملکت آسان نخواهم گذشت امراء تند خوئی ودرشت گوئی آغاز کردندوفرستادگانرا مضبوط کردند ولشگر منصور کوچهای دور ودراز کردندولحظهٔ ازحرکت نمی آسودند و دراین اثناء حکم جهانمطاع صدوریافت که جمهور سپاه درسلخ ماه بعرصه گاه در آیندو بموجب فرمان روز وعده افواج لشگر و طبقات حشر با اسبان کوه‌پیکر سوار شده و با شمشیر و تیر ونیزه و خود و جوشن بعرصه گاه آمدند و هر کس در محل خـود قرار گرفت و پادشاه همه را بنظر احتیاط درآورد و میرزا بابر در همان روز به آداب عید صیام قیام نمود و فرمان داد که مولانا احمد یساول با دویست سوار برسم قراولی روان شد و مـولانای مشارالیه تا قلعهٔ که به دربندآهنین اشتهاردارد عنان بازنکشید و عمارات آن را خراب ساخته کمال بهادری بتـقدیم رسانیـد و اردوی جهان پوی قطع منازل میفرمود تا چهاردهم شوال در ضمان تأئیـد ملـك ذوالجلال در یکفرسخی سمرقندنزول اجلال فرمودو ازبدایت دخول در ماوراءالنهر تا غایت هیچکس در مقابل نیامد و سپاه خراسان تصور کردند که سمرقندیـان مطلقاً قوت جدال و قتال ندارند و بدین غرور هر یك از دلاوران را داعیهٔ آنشد که خود را بدروازه‌های سمرقند رسانند و کاری پیش برند

ذکر معاودت سلطان سعید و قراردادن خاطر

خطیر بر تحصن

سلطان سعید چون شنید که میرزا بابر از جنگل مازندران مانند شیرژیان بیرون آمده بعزم مراجعت‌لوای‌شوکت برافراخت و با امراء و ملازمـان درتوقف ومعاودت‌طرح‌مشاورت‌انداخت ورایها بر آن قرار گرفت که‌العوداحمدبرزبان‌آورده بجانب‌سمرقندباز گردندوسلطان‌سعیدبطالع سعدو بخت‌همایون‌ازجیحون‌عبورنموده و لشگریان را نیز اجازت داد که بخانهـای خود روند و رایت نصرت شعار به جانب مستقر شرف خویش‌درحرکت‌آورده بدارالملك خود نزول فرمود و چون بمسامع علیه رسید که میرزا بابر از آب‌های عظیم گذشته بنواحی سمرقندرسید

آن جناب خواست که عزیمت ترکستان نماید اما نخواست که بیرخصت خواجه ناصرالدین عبدالله که خاطر انورش محیط نور الهی بود و محل ورود فیوضات نامتناهی بعزم آن کار قدمی پیش نهد لاجرم در خلوتی بصحبت خواجه شتافته‌در دفع این قضیهٔ مشکل ورفع حادثه نازل از رای آن حضرت استطلاع نمود در این اثناء اهالی سمرقند و کلانتران‌محلات و وجوه و اعیان بلوکات‌استغاثه‌نمودند که لله الحمد و المنه که در این شهر ذخیرهٔ فراوان جمع است و اسباب و اسلحه جنك مرتب و تا رمقی در بدن ما بندگان باشد در مدافعت و ممانعت میکوشیم و کشور خود را از تعرض لشگر بیگانه نگاه می‌داریم و حضرت خواجه شرف محمدت ارزانی داشته فرمود که شهر را حصار سازند و دل در عنایت آفریدگار بسته بجنك پردازند و باشارت خواجه سلطان سعید فسخ عزیمت نمود وفرمانداد که از مسافت پنج شش فرسنك هر که استعدادی داشته باشد بشهر در آید وبقیهٔ خلق از اطراف راهها برخاسته بمواضع دور دست بروند و بموجب فرموده عمل نموده و حکم فرمود که هر کنگرهٔ را سه کس محافظت فرمایدیك ترك ودو تازیك و در هربرجی خمی آب و سبوئی روغن و هیزم فراوان آماده دارند تا به وقت نیران محاربه روغن داغ کرده برفرق اهل خلاف ریزند و برحسب حکم‌در میان هر دو برج صندوقی مستحکم ساختند و دیگر اسباب و آلات حصار داری مهیا و آماده گردانیدند و مستعد کارزارو مترصد رزم وپیکارایستاده اسباب‌محاربه مهیاساختند که درمیان‌بروج توان‌نشست و تیر توان انداخت و در هر بارهٔچوبهای بزرك که درآغوش نمی گنجیدبطناب‌ها بستند که بوقت احتیاج‌توان گشادونمدها آویختند که هرتیر که بیرونیان اندازند بنمد رسیده استوار گردد و شهریاران آن را نگاهداشته بکاربرند ودر هربرجی ازمبدء غسق تا هنگام فلق مشعلی‌مشتعل باشد و چون میرزا بابر بسمرقند رسید در یکفرسخی شهر نزول فرمود و امیر خلیل‌الله و مولانا احمد یساول و سیدی پیاده و قدم کابلی و ملك محمد بجانب‌شهر شتافتند و نزدیك دروازه رسیده سورن انداختند و سمرقندیان ناگاه از دروازه بیرون آمده‌آتش پیکار برافروختند و هرلحظه از شهر مدد میرسید تا مهم منجر

بآن شد که امیر خلیل گرفتار گشت و دیگران پشت دادند و آن راه چنان تنگ بود که رفتار دو سوار ازپهلوی هم متعذر میبود و لشکر سمرقند از عقب رسیده مولانا احمد یساول وجمعی دیگر رااسیر گرفتند و بعضی دیگر بقتل آمدند و اسیران را دست و گردن بسته پیش سلطان سعید آوردند و پادشاه نخست امیر خلیل را پرسش احوال نمود و بنابر رعایت شیب او را در موضعی بازداشتند آنگاه بحال دیگر اسیران پرداختند و تفتیش حالات نموده و مولانا احمد یساول از آن میان جرات نموده گفت امید چنان است که بواسطهٔ ما گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و اینمعنی موافق مزاج همایون آمده همهٔ محبوسان را رعایت فرمود و در محافظت ایشان مبالغه فرمود و این خبرها باردوی میرزا بابر رسیده یاران بهم برآمدند اما اثر تغییر در ناصیهٔ میرزا بابر ظاهر نشد و در روز دیگر پیشتر رفته قبهٔ سراپرده باوج مهر و ماه برافراشت و هم از گرد راه نیران محاربه افروخته از جانبین کوشش‌های مردانه نمودند و در آن روز حاجی خلیل پسر امیر جلال‌الدین یساول را زخمی عظیم رسید و پهلوان حسین دیوانه در آن روز آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید و روزدیگر که یکسوار انجم سپاه

بیت

زجیب افق تیغ بیرون کشید همه دامن چرخ درخون کشید

خراسانیان همه شمشیرها آخته بجانب شهر تاختند و از هیبت سورنی که انداختند زلزله در مفاصل دلاوران و اعضای بهادران افتاد و محاربه میان هر دو فریق قایم بود تا شب شد و بعد از آن هر دو گروه بمنازل خود باز گشتند وبدین سان چند روز اشعهٔ سیف و سنان در میدان رزم و پیکار لامع بود و غبار فتنه وآشوب در فضای کارزار ساطع در این اثناء برودتی قوی و سرمائی عظیم در هوا پدیدآمد چنانچه اعضاء و جوارح از کار بازماند و در این یورش شتر بسیار مرد چنانچه‌از حدود مرغاب تا ظاهر سمرقند زیاده از صدهزار شتردر عرصهٔ تلف آمد واندکی مانده بود آن هم‌از شدت برودت رخت بربست وخاطرها را سآمت و ملالت‌دریافت وچون نواحی سمرقند بتاراج رفته بود یساقیان پنج شش فرسخ دور رفته غله

می‌آوردند و مردم شهر بیرون رفته ایشان را می کشتند و در بارهٔ بعضی عنایت کرده گوش و بینی بریده میگذاشتند و میرزا بابر براین قضیه مطلع شده طایفهٔ از بهادران و سرداران را تعیین فرمود که هرجانب که یساقیان بطلب غله روند ایشان را اسیر کرده و با خبر باشند نوبتی امیر اویس ترخان و امیر پیر درویش ترخان و امیر سلطان حسین بکمك یساقیان روان شدند وسلطان سعید خبریافته جمعی از امراء و بهادران را ازعقب ایشان‌فرستاد و شخصی آمده عزیمت مخالفان را بعرض میرزا بابر رسانید ومیرزا بابرپسر اسکندر ترکمان و امیر ابوالحسن ترخان و امیر پیر حسین را بمدد امیر اویس فرستاد و امراء مذکور پیش ازصول آن دو امیر بلشگر سمرقند باز خوردند و تیغها کشیده و سنان ها افراشته از طرفین آنچه امکان شجاعت بود بتقدیم رسانیدند عاقبت خراسانیان غالب آمده امیرعلی ترخان و امیر احمد افضل و دیگر اعیان‌سمرقند را گرفته بدرگاه‌عالم پناه آوردند و در آن معرکه از بهلول جاندار با آنکه غلبه بسیار داشت تقصیر در جنك واقع شده و دیگر امراء و سرداران آثار جلادت بظهور رسانیدند وامیر زاده الوند صورت قضیه را براستی معروض رای عالم‌آرای گردانید و بهلول را گناه‌کار ساخت و خدمتش از غایت خجالت متعرض امیرزاده الوند شد و سخنی که مناسب او نبود گفته بیرون رفت در این اثناء از جانب باغ شمال فریاد بر خاست و جمعی از بهادران‌متوجه‌آنجانب شدند و بدین بهانه بهلول حق ولینعمت فراموش کرده بجانب شهر توجه نمود و برادرش تا دروازهٔ سمرقند با اورفته‌باز گشت و باردوی همایون آمد و یکی از ظرفاء حضرت اعلا را مخاطب ساخته در شأن بهلول و حرکت نا پسندیدهٔ او گفت

قطعه

ای تیر تو در دیدهٔ اعدا میلی در حضرت تو پیادهٔ چون پیلی
بهلول گر از سپاه تورفت‌چه‌باك کم گیر ز بغداد کهن زنبیلی

و میرزا بابر تومان‌بهلول رابامیر حسین‌دیوانه ارزانی داشت وولایت‌ترشیز را که سیوزغال بهلول بود بامیر حسین که در آن معرکه دست برد کرده بود

عنایت فرمود و گرفتاران را بمجلس همایون آوردند و میرزا بابر همه را به عاطفت بی‌پایان امیدوار ساخته فرمود تا مشفقان معتمد تعهد ایشان نموده و بعد از آن جمهور سپاه سمرقند بیرون آمده‌میان هر دو گروه جنگی عظیم اتفاق‌افتاد و هول روز محشر ظاهر گشت ومدت ایام محاصره چهل روز امتداد یافت وهردو گروه از جنك و جدال و حرب و قتال بستوه آمدند و متوسطان و نیـك اندیشان قدم پیش نهاده سخنان دوستی و آشتی در میان آوردند و بعد از گفت و شنید مهم بر آن قرار گرفت که اسیران جانبین راالطلاق فرمایند و رود جیحون درمیان دو مملکت فاصله باشد در این جمله از طرفین عهد و میثاق بستند و ازآنجانب امیر خلیل و مولانا احمد یساول و دیگر سرداران را که گرفتار شده بودند به تشریفات فاخر نواخته باردوی همایون رسانیدند و از این‌طرف امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد افضل و امیر احمد یار و خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح‌الله تبریزی را باحترام تمام باز گردانیدند و چون کار صلح اختتام یافت میرزا بابر در ظاهر سمرقند بساط عیش و نشاط گسترده خواجه محمد لتکو را از شهر طلب داشته و در اثناء خوانندگی ده هزار دینار کپکی و ده هزار مثقال طلاباو ارزانی‌داشت و بعد ازفراغ از عیش و طرب لوای‌مراجعت افراخت و در اوایل ذی‌الحجه سنهٔ ثمان و خمسین وثمانمائه با مجموع لشگر از معبر کرکی در همان روز عبور فرموده و جمعی که در آن اوان شرایط جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند بمراتب عالیه اختصاص یافتند و قبة‌الاسلام بلخ که‌از امهات بلاد ایران است برسم سیورغال نامزد امیر شیخ حاجی شد و ولایت بیان و جاریك بامیر فارسی مفوض گشت و دیار اندخود بامیر شیخ ذوالنون‌وبرادرش امیر احمد قرار گرفت و قصبهٔ شیرغان بامیر بابا کوکلتاش تعلق گرفت وقس علی هذه و چون موکب نصرت انتساب بکنار آب مرغاب رسید و جناب میرزا سنجر در آن منزل از کرمان آمده شرف ملاقات دریافت و سرگذشت خویش که در ایام مفارقت روی نموده بود تقریر کرده‌منظورنظر اعزاز شد و موکب‌همایون مقرون بسعادت و اقبال در رابع شوال بدارالسلطنهٔ هرات نزول اجلال فرمود و

اعیان خراسان بمراسم نثار قیام نمودند و شکر الهی بجای آوردند .

الحمدلله علی تواتر الایه وترادف نعمائه

ذکر عزیمت امیر خلیل بجانب سیستان بر حسب فرمان و فتح آن و ذکر حوادث دوران فلکی بی اعتبار

والی سیستان شاه حسین ازطریق آبا و اجداد خویش که همیشه غاشیهٔ اطاعت این خاندان بر دوش داشتند عدول نموده برتر از حد خویش میزیست و آداب اعزاز و احترام نسبت بخدام عالی‌مقام کمایجب و ینبغی بجای نمی‌آورد لاجرم از موقف جلال فرمان صادر شد که امیر خلیل که‌بفوربطش و انتقام ازسایر امراء امتیاز تمام داشت با لشگری گران‌روی بجانب سیستان نهد و جزای اعمال نکوهیدهٔ شاه حسین را بدو رساند و بآتش خشم جهانسوز خرمن جمعیت اورا بباد فنا دهد و امیر خلیل بموجب فرموده عازم سیستان شد و در این اثناء بمسامع‌علیه رسید که میرزا منوچهر برادر میرزا سلطان ابوسعید که در حین عبور موکب همایون از جیحون بپایان زرنك رفته بوده خرابی بسیار کرده و در وقت معاودت آنحضرت در ریگستان‌پنهان شده سر بر آورده و فکر شورش و فتنه در دماغ داشت که شیخ ذوالنون او را گرفته منتظر اشارت عالی است و میرزا بابر حکم کرد که خدمتش را بماوراءالنهر رسانیدند و مقارن اینحال عرضه داشت امیر خلیل رسیده‌مدد خواست و شهریار جهان امیر اویس جرجان و جمعی از بهادران را نامزد فرمود که بمدد امیر خلیل روند و ایشان‌بامیر مشارالیه ملحق شده بیکبار روی بسیستان نهادند و والی آنجا شاه‌حسین باسباب حصار داری پرداخته خاطر بر مخالفت قرار داد و شهر را مستحکم ساخته جمعی از مستعدان ملك نیمروز بقدوم جرات پیش آمدند و با قراولان لشگر نصرت آهنك رزم و پیکار کرده مغلوب شدند و گروه انبوه از آنجانب بقتل رسیدند و باقی گریخته در چهار دیوار حصار خزیدند و چون سپاه ظفرنشان‌بر اطراف‌شهرمحیط شدند شاه‌حسین

دانست که قوت مقاومت نداره و مردم آنولایت هم از او متنفر بودند چه سیاست و قتل به افراط داشت لاجرم چارهٔ جز فرار ندید دست از ملك و مال شسته پناه به جنگل‌های ولایت زره برد و بیشه‌ها به‌خود حصار ساخته تمامت ملك نیمروز در قبضهٔ اقتدار امیر خلیل آمده در آن دیار متمکن گشت بعد از چند گاه شاه حسین با طایفهٔ از اوباش متوجه سیستان شد و سعی بسیار نموده روی به فرار نهاد و چون چند روز بر این قضیه به گذشت پسر او را که آشیانهٔ هوا و هوس بود پیش امیر خلیل آوردند و او را به‌درگاه عالم پناه فرستاد و بی مانع و منازعی به‌حکومت آن موضع مشغول شد و کیفیت قتل شاه حسین و برادربزرك او شاه قطب‌الدین استماع افتاد که ایشان بعد از انهزام از صدمات لشگر نصرت اثر با سه چهار نفر به جانب گج و مکران روان شدند و در آن راه شاه حسین یك نوکر جلد خود را از اسب بزیر آورده بارگیر او را به جهره خویش که بر او اعتماد تمام داشت داد و آن نوکر کینهٔ وی در دل گرفت و پیاده از عقب او روان شد و نیمه شب به ایشان رسیده همه را مانده و کوفته در خواب یافت و سر شاه حسین و قطب‌الدین را از بدن جدا کرده باز گشت و به امیر خلیل رسانید و دیگر از وقایع خراسان آن که در خلال این احوال مازندرانیان بر قلعهٔ عماد مستولی شده آن حصار را در تصرف آوردند بیان این سخن آن است که ضبط قلعهٔ عماد بامیر بابا حسین تعلق می‌داشت و او از قبل خویش داروغهٔ درآنحصارتعیین فرمود و امیر بابا حسین در ولایت مازندران چند سردار که‌ازناصیهٔ ایشان آثارتمرد وعصیان‌ظاهر بود گرفته‌بقتل‌رسانید وباقی را دست‌بریده‌درقلعه عمادمحبوس‌ساخت وداروغه‌آنجامقرر کرده‌بود که‌هرشب‌شخصی ازساکنان‌قلعه محبوسان راطعام‌داده محافظت نماید وساکنان قلعه ازاینمعنی بتنك آمده‌بودند ویکی از آن مردم شبی که‌تعهد گرفتاران نوبت اوبود سخن عجزو درماندگی‌خویش‌باایشان گفت محبوسان گفتند کاهلی‌ازطرف تست اگربا مااتفاق کنی‌هیچکس برابرتونباشد وسخن‌خروج درمیان آورده‌بایکدیگر عهد بستند و فی‌الحال بندهابر گرفته تیغها بر کشیدند وبر سرداروغه رفتند و او خود همه‌شب

شراب خورده بودو بخواب غفلت فرو رفته ناگاه ازآن غوغا بیدار شده خود را در چهار دیواری انداخت ومازندرانیان اورا بدست آورده کشتند وبعضی ازایشان را که از آنها توهم بسیار داشتند بقتل رسانیدند و دیگران رااز حصار بیرون کردند وقلعه را ضبط نمودند ومیرزا بابر ازوقوع این قضیه بغایت ملول و محزون گشت اما از کمال وقار اظهار ملال ننمود وفرمود که همانا داروغه بارعایا معاش پسندیده نکرده ازاثر نفرین مظلومی باعظم بلا گرفتار گشت اما کسی باید که آنجا رود و مازندرانیان رااستمالت دهد وجهت این کارخواجه عمادالدین استرابادی روانهٔ آنصوب ساخت واوبا مازندرانیان اظهار رسالت کرد ایشان اظهار اطاعت وانقیاد نمودند اما کردار موافق گفتار نداشتند وچون بعراده و منجنیق و دیگر اسباب تسخیر آنقلعه مقدور نبود اصحاب بینش چشم بر آن داشتند که دولت دیر بازچه کار کند واز مکمن غیب کدام لطیفه روی نماید که خاطر ازآن ممر جمع گردد دراین حال جلال الدین محمود داروغهٔ مشهد بانوکران بابا حسین بنواحی قلعه آمده بودند وبترتیب نردبان ودیگر اسباب اشتغال نمودند و کس بقلعه فرستاده پیغام دادند که اگر باماداعیهٔ یاغیگری ندارید و ایلیدمناسب چنان مینماید که بایکدیگر ملاقات کنیم وعهدو پیمان در میان آریم واگر هوس سرکشی در دماغ شماست جنگ را آماده باشید مازندرانیان اظهار اطاعت کرده ازطرفین درروزی که مقرر کرده بودند بردرقلعه مجتمع گشتند ونوکران امیر باباحسین وجلال الدین محمود و مازندرانیان نزدیك هم رفتند وبایکدیگر سخن گفتند وشرط عهد باهم درمیان آوردندو مازندرانیان در بلندی قرار داشتند ومردم اینجانب دستی دراز کرده تابدستور معهود کف بر کف نهاده معاهده کنند وجلال الدین محمود دست مخالفان را گرفته بهر قوتی که داشتند بجانب خود کشیدند وایشان بنیروی دولت قاهره بپایان افتادند ودر هم آویختند و نوکران اینطرف بمدد رسیده آن دومازندرانی رابقتل آوردند وسر ایشان رابدرگاه پادشاه فرستادندوسایر مازندرانیان درقلعه اصرار برطغیان مینمودند وپیش ازجرأت جلال الدین محمود اهل قلعه چندخروار روغن بدرقلعه آورده بودند وغلامی باالاغان که روغن بارداشت چندروز در آن قلعه میبودودر آنزمان که غلام رابا الاغان بیرون

میفرستادند آهنگری که از تکلیفات مازندرانیان بجان رسیده بود باغلام گفت بسمع بیرونیان رسان که درفلان برج محلی است که‌بده روزسوراخ توان کردحالا هفت‌روز است که‌من درآنجا کارمیکنم منتظر باشید که درشب چهارم‌از این‌تاریخ چراغی خواهد نمود وچون اثرروشنائی به‌بینید بیائیدودر قلعه درآمده مهم خویش بسازید غلام‌از قلعه‌بدرآمده آن‌مردم رااز آنحال آگاه ساخت وبیرونیان مترصد بودند تاشب‌موعود چراغ‌روشن نموده ومردم بیرون نردبانها نهاده مانند دعای مستجاب عزم بالا کردند واز آنجا طنابها گذاشته دیگران‌را ببالا بر آوردند و مخالفان واقف‌شده بعضی بکمند خوددرا از آن‌قلعه بزیر افکندند وجان‌بتك پابیرون بردند وبازماندگان بتیغ سیاست کشته شدندوسرهای ایشان‌را **عبرة للناظرین** باطراف‌دیارفرستادند وعنایت پادشاهانه کوتوالی قلعه‌را بدستور معهود بامیر بابا حسین ارزانی‌داشت وامیر جلال‌الدین محمود رابنوازش پادشاهانه اختصاص داد در این‌اوقات سلطان‌سعید هدایاء بیکران بخدمت میرزا بابر فرستادند وجناب‌شیخ‌الاسلام‌خواجه مولانارا طلب‌داشته جناب‌شهریاری رخصت‌رفتن سمرقندرا بررای آنحضرت مفوض گردانید وخواجه مشارالیه راهوای‌مسکن مألوف و دیدن اولاد و متعلقان دامن گیرشده وبمفارقت خراسان‌رضا داد ومیرزا بابر بیراق سفر آنجناب پرداخته به‌تجمل تمام شیخ‌الاسلام رابجانب سمرقند گسیل کرد و خواجه مولانا تادرهرات مقیم بوده‌مکرم ومعززندگانی میکرد وبرجمیع ارباب‌عمایم و اشراف آندیار مقدم می‌نشست ودر تضاعیف این‌احوال امیرزاده الوند ترکمان که میرزا بابر اوراتعظیم‌بسیار میکردوبلفظ برادرخطاب میفرمود بی‌اجازت رو گردان شده بطرف‌سیستان بیرون‌رفت‌واز آنجا بجانب کرمان‌نهضت نمودوبالشکرهای‌ترکمان اوراواقعات دست‌داد وهمیشه شرح‌حالات بموقف عرض‌میرسانیدند ودیگر ازوقایع آن‌بود که مولاناشمس‌الدین محمد عرب رااز دارالسلطنه‌هرات اخراج نمودند مفصل‌این مجمل آنکه مولانای مشارالیه مردی پسندیده اخلاق بود وهرگز بمزخرفات‌دنیای دون از زروسیم التفات نداشت‌امابغایت حب‌جاه وریاست برضمیر اواستیلاداشت وپیوسته درکوچه ها وبازارها سیرمیفرمود وبهر که‌میرسید پرسش

احوال وی مینمود وسخنان زیبنده برزبان می آورد وخواهان اوبود که اکابر و اعیان وحکم وفرمان مریدو معتقد اوباشند ومدتی درزمان حضرت خاقان سعید این شیوه مسلوك داشته باشاهزادگان بیاری ومصاحبت بسر میبرد وچون نوبت سلطنت بمیرزا بابررسید مولانارا درخاطر میگذشت که خسرو جوان بخت دربارهٔ او التفاتی فرماید آن حضرت بهیچ گونه ملتفت باحوال مولانا نشد مولانااز عین رای درسددآن شد که مردم راازمیرزابابر متنفرسازدو بآمدن میرزاعلاءِ الدوله امیدوار گرداند وازسرجد واجتهاد بتعریف وتوصیف میرزا علاءِالدولهٔ ومذمت میرزابابر القامیکرد وبجانب آن یك ایشانرادعوت مینمود وازملازمت آن یك تحذیر مینمود دراین اثناءِ شخصی سید عبدالله نام درلباس سپاهیان ازلرستان بهرات آمده باخواجه مولانا همدستان شدودر خلال این احوال شخصی راکه برسم جاسوسی ازپیش میرزا علاءِالدوله آمده بود وبرای مولانا و سیدمکتوب آورده گرفتند و اینمعنی باعث برآن شد که مولانارا روانه کردند وسیدرابانذخود فرستادند وجاسوس را بدار کشیدند وجناب مولوی بهرات رفت ودیگروقایع آنکه سلطان سعید ازسمرقندخواجه جعفربازرگان راباتبرکات که دیدهٔ اهل بصیرت ازدیدن آن خیرگی می پذیرفت برسالت نزدمیرزابابرفرستاده وسخنان خجسته انگیز گفته خواجه اززبان ولی نعمت خویش حرفی چندبعرض رسانیده وبوسیلهٔ امراء پیشکشها بموقف عرض رسانیدند وبعدازچند روز که درحضور بسرور گذرانیدند مشمول نظر انعام گشته مقضی المرام رخصت انصراف یافتند و قاصدان اولاد امیر طهرتن نیز از زنجان آمده موجب تاکیدمبانی مصادقت گشت و همچنین ایلچیان سلطان محمد فرمانده دیار روم رسیده بنوازش مخصوص آمدند ورسول امیرزاده الوندآمده وقایع اورا که با مخالفان دست داده بودعرض نمودوپادشاه میرزاده الوند را بمواعید خوب مستظهر ساخت وایلچی را اجازت مراجعت دادودر این اثناءِ عرضه داشتی ازامیر خلیل رسید ودیگراز وقایع آنکه مملکت نیمروز مفتوح گشت و سرداران آن نواحی اطاعت نمودند ومیرزا بابر فرستاده امیرخلیل را کلاه نوروزی و کمر مرصع ارزانی داشت

وازبرای امیرمشارالیه تشریفات فاخر واستمالت نامه‌ارسال فرمود ودر این اثناء مزاج‌اشرف شهریاری بواسطهٔشرب مدام ازنهج اعتدال انحراف جست‌و روز بروز زحمت‌در تزاید بود تاهیچکس رابجانب آنجناب امیدواری‌نبود واطباء مسیحانفس درتداوی یدبیضا نمودند تاشدت مرض‌زایل گشت اماهمچنان اثرضعف ونحافت‌باقی بود و گاهی بمحفه نشسته‌دراطراف وجوانب سیرمیفرمود ودراین اثناء بسمع‌اشرف اعلا رسید که‌درقلعهٔ عماد مبلغی‌ازسیم وزر درموضعی معین مدفونست امیرشیخ‌ابو سعید مقررشد که‌رفته تفحص نماید وامیرمشارالیه بقلعه رفته قاضی وبعضی از سادات رامصحوب‌خودساخته بقلعه بردوهر چند تفحص گنج کردند جزرنج‌ندیدند ودراوایل جمادی الاول سنهٔاحدی‌وستین وثمانمائه جناب ارشاد مآب هدایت‌انتساب مولانا سعدالدین کاشغری بسفر عقبی شتافت وقریب بمزارشیخ زین الدین الخوافی قدس‌سره مدفون گردیدوهم‌در اینسال‌ازجملهٔ آثار قدرت الهی ذوذنابه ظاهر گشت وازجانب مشرق بهنگام سحر تانزدیك طلوع خورشید بغایت عریض‌و مهیب‌مینمود وبعد ازچندروز درجانب مشرق روشن بودو تکوین آن‌دربرج ثور که طالع هرات است‌وهشتم طالع خانهٔمیرزا بابر که‌خانهٔ خوف‌وخطر است روی نمود و اراجیف بسیار درالسنه وافواه افتاده‌و میرزابابر فرمود تاواقفان دلایل‌نجوم مثل جناب‌سید رکن‌الدین آملی‌و مولاناحسن‌زکریا باحکام آن‌اشتغال نمایند وجهت‌رعایت‌خاطر پادشاه‌بعرض رسانیدند که‌اثر ذوذنابه خون ریختن وجنك‌و ملالت ووقوع بلای گونا گون وزحمت طاعون‌است امادر این‌بلاد ظاهرنخواهدشدومجموع این‌حوادث عاقبت‌در ولایت خراسان ظهور یافت ودراین سال‌جمعی‌از اعاظم امراء مثل غیاث‌ـ الدین علی‌ترخان وامیر شیخ حاجی وپهلوان‌حسین دیوانه وامیر شیخ تمور که بجانب ولایت‌استراباد رفته بودند زمستانرا گذرانیده‌باز گشتند وبشرف‌بساطبوس سرافراز شده تحفها گذرانیدند ومیان امیرشیخ حاجی وامیرشیخ ابو سعید که مدارملك براین دونفر بود‌نزاعی شدومهم منجر بآن‌شد که آن‌دو امیر مردم خود رامکمل ساخته بباغ سفید آمدند وعزم‌نزاع جزم کردند ومیرزا بابر هنوز بقیه مرض‌راداشت وآثارضعف ازناصیهٔ اوظاهربود القصه‌میرزا سنجر امیرشیخ حاجی‌ و

امیر ابو سعید را بنصایح دلپذیر تسکین داد و بزلال موعظه آتش فتنهٔ را که زبانه بفلك اثیر کشیده بود منطفی گردانید و بسعی مشکور آن دولتمند جنك بآشتی و کدورت بصفا تبدیل یافت و بعد ازاین قضیه مرض میرزا بابر بکلی زایل شده پای مبارك دررکاب آورده و بالنك جرغلنك عزیمت فرمود و پهلوان سید علی تیرانداز تیرپرتاب انداخته ازمیل پهلوان قطب الدین بگذرانیده مشمول انعام واحسان گشت :

ذکر وقایع حالات میرزا ابوالقاسم بابر

وتوجه بجانب مشهد

میرزا ابوالقاسم بابر در بیست و پنجم شعبان بعزم زیارت مشهد مقدس از باغ سفید بباغ مختار نزول فرمود و تمام ماه مبارك رمضان در آنجا باداى صلوات وصیام قیام نمود وچون هلال فرخ فال شوال پدید آمد پادشاه بعیدگاه تحشم فرموده نماز عید بگذارد واز آنجا بمنزل همایون معاودت نمود وچون شهریار عالیجناب در آنزمان ازارتکاب شراب توبه داشت از اسباب جشن وسور ولهو و سرور بغیراز ام الخبائث چیزی نا مرتب نگذاشت ودر آنجا تمام ماه شوال بسعادت واقبال گذرانیده در اوایل ذیقعده از آنموضع بصوب مشهد درحرکت آمد ودرچهاردهم ماه مذکور رایت منصور درچهار باغ مشهد نزول فرمود ویراق قشلاق در آنمکان اتفاق افتاد وحکم جهانمطاع صدور یافت که امیر نظام الدین احمد وامیر حسین جاندار بطرف نساو ابیورد رفته از آنجا باخبر باشند وامراء از آنجا درحرکت آمده درغره محرم عزیمت نمودند ودر این اثناء مادهٔ وحشتی که درمیان امراء بود ومیرزا سنجر آنرا تسکین داده بود درحرکت آمد واینمعنی موافق مزاج همایون نیامده امراء راغضب فرمودو مقربان ایشانرا ملامت کرده قرار بدان دادند که بگنبد سلطان خراسان روند وعهدو پیمان بندند وازیکجانب امیر خداداد وامیر شیخ حاجی وپهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابو سعید و برادرش امیر حسنعلی وخواجه وجیه الدین سمنانی بروضهٔ صفا بخش آمده عهدومیثاق بستند که مدت العمر بایکدیگر بدنیندیشند ودرمقام غدرو فریب هم نباشند وپیمان رابایمان موکد ساختند ومیرزا بابر شادشده شرف احماد

ارزانی‌داشت وامراء نامدار طویهای‌بامقدار ترتیب‌دادند والتماس نمودند که‌پادشاه قدم‌رنجه فرماید وخسرو نیکو اخلاق سایهٔ‌التفات برسر بندگان انداخت و وثاق ایشانرا بنورحضور منور گردانید ودراین اثناء امیرخداداد وامیرحسن شیخ تمور که‌سیورغال ایشان بهم اتصال‌داشت برسر مزرعهٔ نزاع نمودند ومهم‌بدان رسید که هردو بدیوان‌رفتندوچون‌امیرخداداد‌خودرادرمقام‌مباحثه‌ازامیرحسن برترمیدانست درحین‌مباحثه‌چماقی‌برسر امیرحسن‌زدواورادشنام‌دادودروقتی که‌امیرحسن‌وباقی‌امراء دربارگاه جهان‌پناه‌حاضر بودند امیرحسن‌زانوزده‌صورت‌واقعه بعرض‌رسانید ومیرزا بابرغضب فرموده چندچماق برسروروی امیرخداداد زدو امیر شیخ ابو سعید بـر خاسته پیش آمد او نیزلت خوردو میرزابابر اکثراوقات بمنزهات مشهد میرفـت و گویندگان خوش‌آواز واهل ساز وارباب‌ملاحت‌ملازم اوبودند وروزی‌بوقت‌نصف‌ـ النهار پادشاه جم‌اقتدار درمحلی جانفزا فرود آمده‌بود وامراءِ کبار و حوریان ماه رخسار جوزا وار کمرخدمت برمیان‌بسته ناگاه درویشی ژولیده موی‌زیبا روی‌بر سرسنگی پدیدآمده وبنشست ودراطراف وجوانب‌اوملازمان پادشاه بودندوترجیعی مشتمل بربی‌اعتباری دنیا بنیاد نهاد وبندش این‌بود .

بیت

اینهمه طمطراق کن فیکون　　　　شمهٔ نیست پیش اهل جنون

و مجمـوع ترجیـع بـند کـه درویش بـآواز عجیـب خـوانده زیاده از صد بیت بود وخاطـر ها را بملاحظهٔ مضمون آن‌محزون ساخـت و بعد از خوانـدن نا پیـدا گـشت چنانچه کس ندانست که کجا رفت و در این اثناء قدوهٔ اهل عرفان بابا علی خوش مـردان بمشهد مقـدس آمد و بامیرزا بابر ملاقات کرد وآنجنـاب در تعظیم و احترام او غایت مبالغه بجای آورد و در تنظم مهمات او برحسب‌دلخواه حکم فرموده وعالیجناب ارشاد انتساب شیخ صدرالدین نیز بمشهد تشریف آورده و پادشاه بحضور شریف او تیمن جست و از ولایت خوارزم درویشی صاحب حال اوزن صوفی‌نام که سالهاء دراز در صحبت خـواجـه ابوالوفا بسربرده‌بود قدم رنجه‌فرمود وبمشهد رسید وامیرشیخ ابوسعید شبی بزمی

پادشاهانه ترتیب فرمود و پادشاه هوس صحبت او نموده اوزن صوفی را حاضر ساختند و پادشاه از او سخنان پرسید و اورا از کلمات اهل عرفان صاحب وقوف یافت‌وموجب‌زیادتی اعتقاد شده‌القصه میرزا بابر زمستان در مشهد رضویه گذرانید ودر اواخر ایام شتا چند روز نشاط شکار وجانور پرانیدن کرد و تا نواحی راد کان رفت نا گاه تازیان شنقاری که محبوب‌ترین شهریار بود بشکست و خاطر انور او متغیر گشت و در همان روز بیانش باین بیت متکلم شد

بیت

بعهد گل شدم از توبهٔ شراب‌خجل که کس مباد ز کردار ناصواب‌خجل

در همانروز فرمانداد تا مجلس بزم بیاراستندو اسباب عیش و عشرت مهیاداشتند وچند روز پادشاه کامکار از دست ساقیان لاله عذار باده‌های خوشگوار کشید تا از جام ساقی اجل شراب تلخ چشید

ذکر واقعهٔ هایلهٔ شاهزاده میرزا ابوالقاسم بابربن میرزا بایسنقر

قال الله تعالی کل شیئی هالك الاوجه نزدهر کس‌و باعتقاد هرذی‌نفسی مقرر و معین است که پاینده و باقی ذات خداوند جهان است و بس مؤید اینحال آنکه ارتحال شاهزادهٔ بیهمال میرزا ابوالقاسم بابربهادربن میرزا بایسنقر است و شرح اینواقعهٔ هایله آنکه جناب بانی مبانی جهانبانی و نقاوهٔ اولاد صاحبقرانی میرزا ابوالقاسم بابر بهادر در بیست و پنجم ربیع الثانی مقرون بدولت‌کامرانی از چهارباغ مشهد در محفه نشسته مقداری مسافت قطع فرمود و بیتوقف معاودت نموده در مجلس بزم‌آرام گرفت وچون لحظه بگذشت مزاج همایونش ازحداعتدال منحرف گشت و در مقام غضب بعضی امراء آمده بخشم برخاست و اهل مجلس باهم گفتند که خمارشهریار قوی شده وندانستند که از دست ساقی‌اجل‌شراب گران که هر گزبهوش نیاید خواهد نوشید و درچاشت همان روز برپادشاه منکشف شد که وقت ارتحال از اینسرای پر ملال است زبان بدعای شهادتین گشاده از جمیع

مناهی توبه فرمود ودیعت حیات رو بمقتضای اجل سپرد **انالله و انااليه راجعون** وضیع وشریف صغیر و کبیر در ناله و نفیر آمدند و فزع روز اکبر ونمونه صبح محشر در اینمرحله ظاهر شد و بتجهیز و تکفین آنجناب برسنن دین مبین قیام نمودند ونعش غفران مآل را بآئین‌تمام بر گرفته در گنبدی که حضرت خاقان‌سعید در جوار فایض الانوار امام هشتم علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام ساخته بود بخاك‌سپردند و اطباء حاذق بغلبه ظن وقیاس استعمال سمی از سموم احساس نمودند و اذکیاء قرب جوار حضرت امام علیه السلام را مؤید قول ایشان یافتند ومولانا شرف‌الدین عبدالقادر در تاریخ وفات آنجناب گوید

شعر

آفتاب ملك بابر شه‌نماند — کی‌چنان‌خورشیدپنهان‌درخوراست
در ربیع الثانی و فصل ربیع — لاله را ساغر زخون دل پراست
چرخ را گفتم جگرها چاك شد — دیده را از اشك دامن پردر است
این‌چه‌حال‌است‌وچه‌تاریخ‌است گفت — موت سلطان مؤید بابر است

مسود اوراق را این دو بیت در آن ایام بخاطر فاتر گذشته در اینمقام ثبت افتاد

قطعه

شیری که بشمشیر ستد ملك جهان — ناگاه فتاد در دلش شوق جنان
هر کس که ز تاریخ وفاتش پرسد — بر گوی که سر نهاد شه بابرخان

از بدایت سلطنت بابرخان در استراباد تا آخر ایام حیات او مدت ده سال بود و حکم جهانمطاع او هفت سال در تمام خراسان و سیستان و مازندران بنفاذ پیوست .

ذکر جلوس میرزا شاه محمود بجای پدر مغفور

در همانروز که میرزا بابر وفات یافت امراء و ارکان دولت خلف صدق او

امیرزاده‌شاه‌محمود را که‌درسن‌پانزده‌سالگی‌بود بپادشاهی برداشتند وامیرحسن‌علی برادرامیرشیخ ابوسعید راباتومان چند بهرات فرستادندودرهمین‌روزشیخ زاده‌پیر قیام که‌بمنصب وزارت‌فایز بود بیباکان‌را که طغیان کرده بودند گوشمال بسزا داد و امیر حسن جاندار از نیشابور که سیورغال او بود بمشهد آمده بشرف دستبوس شاهزاده استسعاد‌یافت و مراسم‌عزا بجای آورده روز دیگر هم بدانجانب باز گشت و امیر حسنعلی از جانب هرات عرضه داشتی فرستاد مضمون آنکه در آنروز که خبر واقعهٔ هایله پادشاه بهرات رسید میرزا ابراهیم شب هنگام از قیدوحبس خود را خلاص داده عازم مرغاب شد و شرح‌این‌قضیه عنقریب مسطور خواهدشدانشاءالله تعالی و امراء عظام بعد از دو روز که بوظایف عزا قیام نمودند در رکاب شاهزاده عازم هرات شدند و در آنروز ازپیش بابا حسین قاصدی رسید وپیغام آورد که در ولایت جرجان بیمن دولت قاهره مضبوط است و من بنده در مقام فرمان برداری و خدمتگاری‌ام و بهرچه حکم شود بدان عمل نمایم در این اثناء از پیش امیرشیخ ابوسعید که‌بسرخس رفته‌بود خبر رسید که میرزاسلطان‌سنجر بعد از واقعهٔ جانسوز شهریاری میخواست که بیتوقف بخدمت آید اما بواسطهٔ آنکه شنیده که سپاه از پیش ابوالفضل میرسددوسه روزتوقف‌نمود و چون امراء وشاهزادگان بجام‌رسیدند از جانب تون فرستادهٔ امیر سلطان حسین بموکب همایون پیوست و پیغام امیر مشارالیه را بعرض رسانید که خاطر از جانب اینولایت جمع دارند که بغایت مضبوط است‌و من بنده در مقام خدمتگاری و جان سپاری مترصد فرمان‌ایستاده‌ام در این اثناء شیخ زاده از مرو آمده معروض داشت که میرزا سلطان‌سنجر نخواهد آمد و داعیهٔ سر کشی دارد و سر بمتابعت فرونمی‌آورد و از جانب هرات‌نیز خبر رسید که امیرحبیب داروغه که حاکم اینولایت بود چون‌شنید که میرزا بابر رخت زندگانی بسرای جاودانی کشیدچنان‌سراسیمه گشت که از محافظت امیر ابراهیم غافل ماند و شاهزاده فرصت غنیمت دانسته در وقت فرصت از باغ شهر بیرون رفت وبتلقین ملهم بخت وسعادت بخانه امیر احمد ترخان رفت و امیر مشارالیه بقدم شاهزاده ارتیاح و استبشار نموده بقدر میسور نثار و پیشکش بتقدیم رسانید واز

اجتماع بندگان دولت خواه کثرت و ازدحام تمام حاصل شد و شاهزاده و امیر احمد ترخان از دیوار بست بیرون آمده دامن کوه مختار را لشکرگاه ساخت و در این اثناء شنیدند که از جانب مشهد گروه انبوه بمیرزا ابراهیم گرد آمده‌اند و امراء چون بر آن کثرت اعتماد نداشتند بعد ازتقدیم مشورت عازم میمنه و مرغاب و فاریاب شدند و بمقصد رسیده لشکر تمام در ظل رایت فیروزی آیت جمع آمدندو امیرحسنعلی امیرحبیب‌را بعلت شلتاق آنکه میرزا ابراهیم راازدست گذاشته بگرفتند و در اینولا مبلغی خطیر از او حاصل کرده و از شهر وبلوکات نیز اموال فراوان گرفته در این اوقات میرزا شاه محمود رسیده و در بیست و ششم جمادی الاخر بباغ مختار نزول فرمود و بعد از چند روز باغ زاغان رامستقر سریر سلطنت ساخت

ذکر حدوث وقایع متفرقه و ظهور انواع پریشانی و تفرقه

در اینسال اعنی سنه احدی و ستین و ثمانمائه امواج فتن و افواج محن در حرکت آمده و قوافل بلایا در ولایت خراسان بارگشاد چه آن مملکت ازپادشاه ذوشوکت نافذ فرمان خالی ماند و هرج و مرج باحوال مملکت راه یافت نخست بلائی که نازل شد آن بود که چون امیر شیخ ابوسعید از مشهد و سرخس بهرات رسید فرمود تاسراها شمار کنند و درهرسرائی مبلغی سنگین تحمیل نمود و بسعی امیر عالیمقدار دولئیم بدکردار خواجه علی سرکش وخواجه میرعلی ولد مولانا میر خواجه بدیوان رفتند و اظهار کفایت کردند اولا محصولات بقاع الخیر از مساجد و معابد و مدارس و خوانق از اهل علم و فقر و ارباب احتیاج واستحقاق باز ستدند و ثانیاً آنچه ازسراها گرفته بودند یکی را نه جمع کرده تحصیلات نوشتندوتحمیلات‌واقع شد وچون وجهی که ظلمه باخود مقرر کرده بودند که کیسهٔ آزو نیاز از آن پرسازند تدارك پذیر نبود محصلان تشدد آغاز نهادند و خلایق بعضی گریخته وبرخی گرفتار و زمرهٔ روی بمساجد و معابد آوردند و دست بدعاو

یارب بر آوردند هرچند اشراف واعیان از امیر شیخ ابوسعید در خواست میکردند خدمتش درباب تسلط غلیظ تر میشد و ناله و فریاد مردم بفلك افلاك رسیده آخر الامر نیز دعای مظلومان بهدف اجابت رسید و بیچارگان درهمان روز بمال وجان امان یافتند تبیین این مقال آنکه امیر شیخ حاجی بنابر مصلحت ملکی در بیست و یکم جمادی الاخر سال مذکور میرزا شاه محمود را از باغ زاغان بشهر درآورد و دروازه‌ها مضبوط ساخته فرمود تا در اسواق منادی کردند که از وجه سر شمار هیچکس فلسی باحدی ندهد و آنچه داده باشد استرداد نماید و همچنین حکم کرد که نوکران امیرشیخ ابوسعید را شهر هرجا که یابند غارت کنند و جمعی کثیر از نوکران جناب امارت مآبی را تاراج کردند و بهزار مشقت نیم جانی بیرون بردند و بعضی از امراء که از کردار و گفتار امیرشیخ ابوسعید و نخوت و استکبار او بتنك آمده بودند بشهر در آمده با امیر شیخ حاجی موافقت نمودند و امراء ترخانی اگر چه از منازل خود که بیرون بود حرکت نکردند اما ضمناً با امیر شیخ حاجی موافق بودند و آنشب مردم اندرون شهر پاس داشتند و امیر شیخ ابو سعید و برادر خود امیر حسنعلی و طایفهٔ از بهادران مثل قدم کابلی و غیره که مردم نامی بودند شب همه شب به تجهیز و ترتیب رفتن مشغول بودند و قریب بطلوع آفتاب هردو برادر با جمعی از بهادران و مبارزان نامور سوارشدند و از دروازه بیرون رفتند و امیر شیخ حاجی با غلبهٔ انبوه ازعقب مخالفان روان شدند و امراء قربانی نیز با اتباع و نوکران آراسته بمدد امیر شیخ حاجی در حرکت آمدند اما هجوم عام بمرتبهٔ بود که زبان خامه از تعریف آن بعجز و قصور اعتراف مینمود و هردو فریق را در شمالی کوه مختار اتفاق ملاقات افتاده وامراء عظام ازاطراف امیرشیخ ابو سعید ونوکران او در آمدند و دهشت وحیرت بر ایشان غالب گشت که هیچکس را مجال آن نشد که دست بتیرو کمان وسیف وسنان دراز کند و شامت کفران نعمت شامل حال امیر شیخ ابو سعید شده نتیجه ظلم و بیداد بروزگاراو متوسل گشت و خدمتش رااز اسب فرو کشیده سریر نخوت او که بفلك دوار فرو نمی‌آمد از بدن جدا کردند وعبرةالناظرین بر در دروازه

بیاویختند و خاطر همگنان جمع شد و اهالی هرات را ارتیاح حضور و انشراح صدور بوصول پیوست و اصحاب تمول صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و از جمله معظمات وقایع اینسال قتل امراء ترخانیست مفصل این مجمل آنکه در اثناء اینحال که مسطورشد پیوسته خبر میرسید که لشکر بسیار همه جوشن پوش نیزه گذار در ظل رایت نصرت آیت میرزا ابراهیم مجتمع شده‌اند و شاهزاده خیال تسخیر دارالسلطنه هرات داره و در آن زمان زمام اختیار مملکت میرزا شاه محمود در قبضهٔ اقتدار امیرشیر حاجی بود و ترخانیان با امیر نظام الدین درباب صلح آن دو پادشاه مشورت کردند و بآن اتفاق نمودند که هرچه رای صوابنمای مهد علیا گوهرشاد آغا اقتضا فرماید بدان عمل نماید چه نسبت بانوی عظمی بآن دو شاهزاده سمت تساوی داشت و مزاج آن حضرت مایل بآن بود که میان آن دو قرة العین سلطنت صلح واقع شود و جهت سر انجام این کار ترکمان شاه که از معتمدان مهد علیا بود عزیمت مرغاب نمود و از مجموع امراءِ مکاتبات برد و در این اثناء جمعی از مردم شریر فتنه انگیز در خاطر امیر شیر حاجی نشاندند که میل مهد علیا نسبت بمیرزا علاءالدوله و فرزند او میرزا ابراهیم روشن و مبین است و ترخانیان بنابر رعایت خاطر آن حضرت جانب ایشان را نخواهند گذاشت اکنون در این قضیه بدیدهٔ امعان‌بایدنگریست‌و باید که ملاحظه کنند که‌مهم‌بکجا منجر خواهد شد و امیر شیرحاجی متوهم شده در دفع امراء ترخانی یکجهت شد و آنقوم محتشم راازغرور کثرت اعوان و انصار و خیل و حشم بسیار کجادرخاطر میگذشت که تصاریف روزگار و حوادث لیل ونهار قصد ایشان خواهد کرد وامیر شیر حاجی با پهلوان حسن‌دیوانه مقرر کرد که هر گاه که ترخانیان بکوشك‌باغ زاغان درآیند باید که نوکران دست بردی نمایند و روزی امراء ترخان آنجا رفتند و امیرنظام الدین احمدبن امیر فیروز شاه چون وضع مجلس را دید دانست که فتنهٔ متوجه اوست خود را ببهانهٔ بیرون انداخت و چون او درغیبت نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه قصد ترخانیان کردند امیر اویس ترخانی کاردی دردست داشت که بدان گوشت پاره میساخت از بیم جان آن‌کارد را برشکم

امیر شیر حاجی زد و در آن مجلس امیراویس ترخان و پسرش یوسف ترخان وامیر خسرو ترخان بتیغ ستم کشته شدند وامیر غیاث الدین علی ترخان را زخم کاردی رسیده بهزارمشقت نیم جانی بیرون برد. وامیر شیر حاجی از زخم کارد بروی افتاده جمعی اورا کشته پنداشتند و امیر محمد ترخان پناه به پهلوان حسین دیوانه برد و همراه او از کوشك بیرون آمد و آن نا جوانمرد جوانی چنان را بقتل رسانید و بجانب خواف که سیور غال او بود عزیمت نمود و امیر نظام الدین احمد ازآن مهلکه بیرون رفته بسرعت مسافت می‌پیمود و ازراه زیارت گاه عازم تون شد که برادرش امیرعلی سلطان حاکم آنجا بود و دراثناء راه به پهلوان حسین دیوانه رسیده جنك واقع شد و امیر نظام الدین احمد بدرجه شهادت رسید وامیرمشارالیه بصفات حمیده و سمات پسندیده اتصاف داشت و بکمال حسب و جمال نسب متحلی بود و از ملکات ردیه متخلی وامیر غیاث الدین علی ترخان و مولانا احمد یساول از آن میان جان بکنار کشیدند و متوجه درگاه میرزا ابراهیم گشتند و امیرشیر-حاجی چون مرتکب این امرخطیر شد امیرزاده شاه‌محمود را بقلعهٔ اختیارالدین درآورد و مهد علیا گوهرشاد آغا نیز باستصواب او بشهر درآمد و در مدرسهٔ خاقان سعید ساکن گشت و امیر مشارالیه از زخم کارد امیر اویس ترخان ضعیف و نالان بود و در این ولا خبر رسید که میرزا ابراهیم عازم جانب هرات است و میرزا شاه محمود و امیر شیرحاجی بباغ مختار رفته منزل ساختند و جناب‌فضایل مآب قاضی قطب الدین الاحمدالامامی باشارت مهد علیا گوهرشادآغاقلعه رامضبوط ساخت و مستحفظان بردروازه گماشت .

ذکر وقایع حالات میرزا ابراهیم سلطان در اوان

سلطنت و زمان اختیار

میرزا ابراهیم چون خود را از مجلس بیرون انداخت با احمد ترخان و طایفهٔ از ترخانیان بکنار آب مرغاب رسید نخست جمعیتی دست داد و بعد از آن تفرقه و پریشانی بحال آن جناب راه یافت و بار دیگر پای بر معارج سروری

نهاد و اسباب پادشاهی او منتظم گردید و موکب ظفر انتساب از حدود مرغاب نهضت فرمود و بجانب دارالسلطنه هرات روان شد و بعد از طی مراحل و قطع مسافت صباح روز سه‌شنبه هفدهم رجب‌قریب بباغ مختار رسید و میرزا شاه‌محمود عنان بجانب مشهد تافت و امیر شیرحاجی بحصار تیره تو شتافت و در این روز میرزا ابراهیم بطالع فرخنده و بخت فیروز در وقت نصف‌النهار بباغ مختار نزول فرمود و طایفهٔ از بهادران بتکامیشی میرزا شاه محمود و جمعی درعقب امیر شیر حاجی رفتند و فوج اول ملك قاسم ولد میرزا اسکندر ترکمان و دولت کلدی و قرامان ترکمان‌وحاجی خلیل را گرفته بدرگاه‌پادشاه رسانیدندملك قاسم‌وقرامان بشفاعت مهد علیا از کشتن خلاص شدند و دیگران بقهر شحنهٔ سیاست گرفتار آمدند و فرقهٔ دویم بامیر شیر حاجی رسیده حربی صعب واقع شدو زخمی قوی‌به دست امیر مذکور زدند و خدمتش مجروح وبدحال بقلعهٔ تیره‌تو در آمد ومیرزا ابراهیم بتوفیق ملك علیم به‌تختگاه آبا و اجداد خود قرار گرفت و خواص وعام را در ظل عنایت خویش مأوا داد و در تاریخ جلوس او گفته‌اند

بیت

شاهی که بعدل دستگیر ملك است | چون دولت‌وبخت نا گزیر ملك‌است
بنشست چه بر مسند شاهنشاهی | تاریخ جلوس بر سریر ملك است

و میرزا ابراهیم روزی چند از رنج راه و مشقت سفر برآسود و خواجه شمس‌الدین محمد بخاری را بشرکت خواجه محمد سعد الدین بمنصب وزارت سرافراز ساخت و ایشان مال رعیت وزرلشگر را در عرض چند روز مستخلص گردانیدند و در این اثناءِ میرزا ابراهیم شنید که امراء میرزا بابر در حدودجام بموکب همایون میرزا شاه محمود پیوسته‌اند و عازم تسخیر دارالسلطنه هرات شده‌اند و آوازهٔ توجه سلطان سعید نیز گاهی بسمع علیه میرسید و میرزاابراهیم بعزم رزم میرزا شاه محمود درحرکت آمده رایت جلادت برافراخت و قرابهادر را که از مخصوصان میرزا علاءالدوله بود در شهر داروغه ساخت و چون اعتماد کلی به جانب مولانا احمد یساول داشت ضبط قلعهٔ اختیارالدین را بعهدهٔ کامرانی

او باز گذاشت و در حین توجه‌بجانب جام میر حبیب را که درزمان حبس‌شاهزاده تقصیرات از او بوجود آمده بود فرمودتا سرنگون در چاهی آویختند واو با قبح وجهی‌جان شیرین تسلیم نمود.

قطعه

ببوسی گرت رای و تدبیر هست	ملك زاده را در بلاخانه دست
چه دانی که با جاه وتمکین شود	چه بیدق که ناگاه فرزین‌شود

و خواجه وجیه‌الدین اسمعیل که سالها وزارت میرزا بایسنقر و میرزا علاءالدوله نموده بود در این‌ولا ازمیرزاعلاءالدوله روی گردان شده پناه ببارگاه فلك اشتباه آورد و بحکم میرزا ابراهیم گرفتار گشت و بعد از شکنجهٔ فراوان در قصبهٔ فوشنج مقتول گردید القصه آن دو پادشاه بطلب ملك در آمده درحوالی رباط امیر شاه ملك بهم رسیدند و میمنهٔ و میسره و قلب و جناح آراسته دربرابر یکدیگر صف کشیدند و قاصد جان یکدیگر شدند و خاطر بر کشته شدن قرار دادند وبرانغاروجوانغار میرزاشاه محمود حمله‌آورده میمنه ومیسرهٔ میرزاابراهیم را ازجای برداشتند و گریختگان را تعاقب نمودند و چند فرسنك راندند اماقلب منقلب نشد و از اینجانب امیر احمد ترخان با جمعی جوانان پلنك خوی برقول میرزا شاه محمود حمله آوردند و از آهنك آن شیران بیشهٔ وغا پای ثبات و وقار مخالفان متزلزل گشت و میرزا شاه محمود از معرکه روی گردان شده عنان عزیمت بجانب مشهد تافت و بسیاری‌ازوجوه سپاه و اعیان درگاه او گرفتارشدند وچندان غنیمت که نطاق نطق از احاطهٔ آن عاجز آید بدست سپاه منصور افتاد و میرزا ابراهیم بعد از آن که مغلوب شده و دل از ملك ومال بر گرفته بود بسعی امیر احمد ترخان غالب آمد آورده‌اند که ملازم میرزا شاه محمود بهرات‌رسیده خبر آورد که میرزا شاه محمود غلبه کرد وبعد از زمانی مردم انبوه‌آمده گفتند که میرزا ابراهیم غالب آمد وخود علی‌الصباح بدارالسلطنهٔ هرات نزول اجلال خواهدفرمود.

ذکر عزیمت سلطان سعید بتسخیر

دارالملك خراسان

سلطان سعید از آن‌زمان که برسریرسلطنت ماوراءالنهر تمکن یافت‌همیشه داعیهٔ تسخیر خراسان برضمیر انور داشت و چون خبر فوت میرزا بابـر بسمع اشرف آن حضرت رسید آن داعیه تأکید پذیرفت و در این اثناء امیر شیخ حاجی که حکومت بلخ باو متعلق بود قاصدی بسمرقند فرستاده‌معروض داشت که‌عرصهٔ خراسان از پادشاهی نافذ فرمان خالیست اگر عنان عزیمت بدان طرف معطـوف گردد بی‌تکلف مجموع آندیار در قبضهٔ اقتدار خواهد آمد و سلطان سعید رابعد از استماع این حکایات مجال توقف و تأخیر نماند لاجرم لشگریان را کلکا داد وعزم تسخیر خراسان بل مجموع ایران جزم فرمود از دارالملك سمرقند بیرون آمده بسرعت تمام روان شد تااز جیحون عبور نموده و چنان بتعجیل میراند که باد صبا بگرد سم سمند جهان پیمای‌او نمیرسید و شب‌رایات منصور منازل ومراحل می‌پیمود و روز بهرجا که می‌رسید توقف می‌فرمود و چون بحدود هرات نـزول اجلال فرمود قاصدی فرستاد و از آمدن خویش اشراف و اعیان را با خبر ساخت چنانچه سبق ذکر یافت و در وقت ورود قاصدبهرات جناب شیخ‌الاسلام اعظم‌مولانا قطب‌الدین یحیی تفتازانی که میرزا ابراهیم آن جـناب را برسم رسالـت پیش سلطان سعید فرستاده التماس مصالحه نموده بود جواب شنید که بعد از وصول به هرات آنچه مقتضی وقت باشد بدان عمل نموده آید باز آمد و آنجناب بدروازهٔ ملك رسید و باتفاق مولانا احمد یساول که داعیه سرکشی داشت پـل روان را برکشید و آنجناب در میان پل روان و دروازه متحیر ماند در این اثناء خبر آمد که امیر سید مزید که از عظمای امراء سلطان سعید است نـزدیـك دروازه ایستاده مولانا احمد یساول قضات و اکابر را طلبیده گفت میخواستم که باتفـاق شما شهر را محافظت نمایم بنابرعدم مساعدت روزگار از آن خیال درگذشتم اینك‌کلید حصار شما دانید بهرکه خواهید تسلیم نمائید اماحصار اختیارالدین‌خانهٔ

ولی نعمت منست و اعتماد بمن کرده است و آنرا بمن سپرده تا رمقی در بدن دارم آن را بکس نخواهم داد و از هیچ آفریده هراسان نخواهم شد و مولانا قطب‌الدین یحیی و سایر اشراف و اعیان بدروازهٔ ملك رفته در باز کردند وجناب شیخ‌الاسلام درآمده گروه انبوه‌ازلشگر سمرقند بشهر ریختند و دارالسلطنه‌هرات مفتوح شده اهل حصار از اطاعت و اذعان سرباز زدند و چون موکب ظفرنشان در شمال قریهٔ سملقان در ضمان تائید ملك منان نزول اجلال فرمود سادات‌وقضات واکابر و اشراف برسم استقبال بیرون آمدند و وظایف نثار و پیش کش بجای آورده بسعادت تقبیل انامل فیاض سرافرازشدند و روز دیگر شهریار علی‌الاطلاق از دروازهٔ قبچاق بیرون آمده در باغ شهر که تختگاه قدیم سلاطین عظیم الشأن بود فرود آمد و آنحضرت جمعی از مخصوصان و معتمدان بارگاه سلطنت راپیش مولانا احمد یساول فرستاد و او را بانعام و عاطفت بیکران وعده داد و خدمتش را بانقیاد و اطاعت‌دعوت فرمود و مولانا در جواب گفت که‌میرزا ابراهیم‌ولینعمت منست و این موضع را بمن سپرده اگر در محافظت ودیعت اهمال ورزم بعصیان و کفران منسوب گردم و دیگران را بر من اعتماد نماند تا مخدوم من که دست تصاریف زمان هرگز بدامن عرض او مرساد در قید حیات باشد امثال این امور از من توقع نباید داشت و در این کار مرا معذور باید داشت و حضرت پادشاه باید که بیقین داند که اگر از آسمان تیغ بارد و اززمین سنان روید از آنچه گفتم تجاوزنخواهم نمودوالسلام فرستادگان بازگشته آنچه شنیده بودند بموقف‌عرض رسانیدند و سلطان سعید بیرون رفته با مهد علیا گوهرشاد آغا ملاقات نمود و شرایط تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید وباغ‌زاغان را مستقر سریر سلطنت گردانید و چون مولانا بجواب‌های درشت مبادرت نمود آتش خشم جهانسوز اشتعال‌یافته بتجهیز اسباب‌محاصره فرمانداد‌واهل‌قلعه پا در دامن ممانعت فشرده ودرمخاصمت اصرار مینمودند و مدت چند روز نایره قتال التهاب دادند و بیرونیان را مهمی ازپیش نمیرفت و چون آن قلعه قلعه‌ایست در نهایت متانت و رصانت و درآن‌زمان بمردان کار و ذخیرهٔ بسیار مشحون بود هرچند دستور الاعظم خواجه شمس الدین

محمد صاحب دیوان در فتح آن سعی نمود بجائی نرسید و در اثناء این اوقات مفسدان بمسامع جلال رسانیدند که قاصدان میرزا ابراهیم پیش مهد علیا گوهر شاد آغا تردد مینمایند و اخبار ملك و لشگر تحقیق کرده باز میگردند مبادا که صورتی روی‌نماید که تدارك پذیر نباشد و ازثقات استماع افتاد که درآن‌زمان سلطان سعیدقاصدی بقلعهٔتیره تو فرستاد وامیرشیرحاجی راطلب فرمود ومشارالیه جواب داد که تا گوهرشاد آغا در هرات باشد آمدن‌این بنده بآنجا ممکن‌نیست چه باوجودقتل ترخانیان و وجودحیات میرزا ابراهیم از اوچگونه ایمن توان‌بود بالجمله سلطان سعید در نهم ماه مبارك رمضان آن بلقیس زمان را که منبع‌خیرات و مبرات بود بقتل رسانید و این مختصر گنجایش شرح و بسط آن نداره واز غرایب وقایع آنکه در سنهٔ احدی‌و ستین وثمان مائه خراج سه سالهٔ هرات رابه یکبار ازرعایای بیچاره گرفتند نخست میرزا شاه محمود دوم میرزا ابراهیم‌سوم میرزا سلطان ابوسعید و در اینولاامیرشیر حاجی از قلعهٔ تیره‌تو بیرون‌آمده‌شرف پایبوس سلطان سعید حاصل کرده بعواطف خسروانه سرافراز گشت و کوتوالی قلعه را بمعتمدی تفویض نمود و بعد از آن صورتی غریب در قلعه روی نمود بیان این سخن‌آن‌است که‌مجهولی ازیساقیان کلکاه‌بادغیس بیر که‌نام روزی گوسفندی چند بدر قلعه آورد و سخنی که داشت گفت و چون نماز شام در رسید التماس نمود که شب آنجا باشد و ملتمس او مبذول افتاده بیر که با خود کمندی برده بود و چون از شب قدری بگذشت و مردم حصار در خواب غفلت فرو رفتند بیر که جمعی را که با ایشان مواضعه داشت یکیك را بکمند بالا کشید و چون ازدحام بمرتبهٔ رسید که دانستند که مردم قلعه را با ایشان تاب مقاومت نیست تیغ‌ها بر کشیده برسر کوتوال قلعه رفتند و او را چند زخم زده از حصار بیرون کردند وبیر که چنان قلعهٔ حصین رصین که در ربع مسکون شبیه و نظیر نداشت بی‌تکلف بچنك آورد و چون زمام قلعهٔ تیره‌تو در قبضه اقتدار بیر که درآمد وتسخیرحصار اختیارالدین درحیز تعویق‌ماند و اخبار ناملایم از جانب بلخ و ماوراءالنهر رسیدن گرفت سلطان‌سعید با امراء مشورت نموده‌رایها برآن قرار گرفت که‌رایت‌نصرت

شعار معاودت نماید وخللها که در ممالك محروسه راه یافته تدارك نماید

ذکر نهضت و معاودت سلطان سعید از دار السلطنه

هرات بجانب بلخ

سلطان سعید چند گاه در هرات اقامت نموده بنابر مصلحت ملکی عزم مراجعت مصمم گردانید و جناب معلی نصاب قاضی قطب‌الدین احمد الامامی رابار دیگر اعیان طلب داشته فرمود که مخزون و مکنون خاطر انور آن بود که دارالسلطنه هرات تختگاه ساخته در اینجا اقامت نمایم اما امری چند در بلخ و ماوراءالنهر سانح شده که معاودت فرض عین مینماید اکنون این شهر را بشما سپردم که بعد از اراده و توفیق پروردگار در فصل بهار متوجه این دیار شوم و سلطان سعید مقرون بنصرت و تائید در تاسع شوال از هرات نهضت فرمود و باقی مالات‌ومطالبات را بالتماس اقضی‌القضاتی معاف داشته فرمود تامنادی‌ند کردند که هیچ آفریدهٔ بررعایا تعرض نرساند و پای عزیمت در رکاب آورده بسرعت در حرکت آمد وامراء رابرسم ایلغار پیشتر فرستاد تاغبار فتنه میرزا احمد پسر میرزا عبداللطیف را بضرب شمشیر آبدار فرونشانند وامراء در نواحی بلخ بوی رسیده وجنك کرده خاطر ازجانب او فارغ ساختند و برادرش میرزا محمد جوکی جان ازمعرکه‌بیرون برد وسلطان سعید آن سال‌بفراغ بال‌در قشلاق بلخ نزول فرمود و بعد از ارتحال سلطان سعید ازهرات مولانا احمد یساول‌وقرابها در که در حصار اختیارالدین بودند درقلعه بگشادند و شهریرا که روی بخرابی آورده بودبارديگر معموروآبادان ساختندومیرزا ابراهیم درولایت باخرز وخواف بودوچون ازرفتن سلطان‌سعید خبر یافت‌استبشار نمود و مفسدان را که در زمان سمرقندیان سربر آورده بودند ازپای در آورد وچون عرصهٔ دارالسلطنه هرات از سرداری صاحب وجود خالی بود امیراحمد تر خان رابدآنجانب فرستاد تا بتدارك زلل‌وخلل مشغول شودوامیر مشارالیه درعید اضحی جهت ترویح روح گوهر شاد آغا آش بزرك ترتیب فرمود وختمات کلام‌الله بجای‌آورده فقرارا طعام لاکلام داده

ذکر رفتن میرزا ابراهیم بجانب استراباد و باز گشتن ازمقصد بی نیل مراد

چون میرزا شاه‌محمود از معرکه میرزا ابراهیم بیرون رفت بمشهد نـزول فرمود وروزی‌چند درآنجا توقف نمود وازآنجا باستراباد شتافت وامیر بابـا حسن برادرامیر شیخ ابوسعید که‌درولایت جرجان حاکم بااستقلال بود خدمات شایسته بجای‌آورد واسباب سلطنت شاهزاده‌رامرتب داشته ومیرزا ابراهیم ازجمعیت‌میرزا شاه محمودخبر یافته باسپاه منصورچنان درحرکت‌آمد که‌صبا ازهمراهی‌اوبازماند وازراه‌نساو ابیورد رفته چترهمایون فال‌سایهٔ‌اقبال بردیار مازندران‌انداخت ومیرزا شاه‌محمود نیز با سپاهی نامعدود ازاستراباد بیرون‌آمده‌وخاطر برحرب وقتال‌قرار داد ودر خلال این‌احوال قضیهٔ بس‌نادر که‌درخاطر هیچیك ازملازمان آن‌دو پادشاه نگذشته بود ازمکمن غیب ظاهرشد بیان‌این سخن‌آنست که‌امیر باباحسیـن از غایت نخوت واستکبار برتر ازاطوارامراء زندگانی‌میکردوبسیاربلندتر ازاکفاءو اقران میزیست وبعد ازفوت‌میرزا بابر تجبرو تکبر اوروی درازدیـاد نهـاد واز حرکات باراو گردنکشان وسرداران مازندران آزرده خاطر میبودند وپیوستـه از میرزا جهانشاه‌استدعای تسخیرولایت استراباد‌مینمودند ومیرزا جهانشاه نیزهوس تسخیر خراسان وطبرستان درخاطر داشت ودرآنوقت که‌میرزا ابراهیم عازم دیار جرجان گشت میرزاجهانشاه نیزبترغیب‌و تحریص امیر سید عبدالکریم متوجـهٔ آنصوب‌شد واز راه عقبه صندوق شکن که‌پیك تیز رفتار خیال از پیچاپیچ آنـراه بیرون‌نمیرفت بحدودجرجان درآمدومیرزا شاه محمود وامیربابا حسن از استماع اینخبرسراسیمه وحیران‌شدند ودست‌دردامن فرارزدند ومیرزاابراهـیم از شنیـدن وصول میرزا جهانشاه مطلقاً متاثرنگشت وحمل برآن‌معنی کرده کهاین از جملهٔ مکرهای بابا حسن‌است ودرهمان منزل که این‌خبر باورسانیدند ایلغار فرمود وتا یکفرسخی استراباد درهیچ‌مکانی توقف ننمود ونیك خواهان‌وبنـدگـان معـروض داشتند که‌دراین‌موضع‌چندان توقف‌بایدنمود که آغروق بماپیوندد‌وخبر ترکمانان

بتحقیق انجامد میرزا ابراهیم گمان برد که امراء ازغایت خـوف وجبن این سخـن میگویند لاجرم ازاستماع این کلمات اعراض نموده جمعی ازبهادران را بقراولی از پیش فرستاد وآنراهی بود پرازلای و گل مشتمل بر گذرهای تنك که یك سوار از آن بزحمت میگذشت واگر بجانب چپ یاراست ازجادهٔ مستقیم میل کنند غالب آنست که بگل فرورفته هلاك شوند ودرچنین راهی سپاه ترکمان خودرا بقراول لشکرخراسان نموده عنان باز کشیدند وخراسانیان بتصور آنکه مخالفان اندك وضعیف اند پیش راندند ولشکر ترکمان جمعی کثیر ازجنگلها بیرون آمده برایشان تاختندواساس جمعیت الوس جغتائی رامنهدم وویران کردند ودراینحالت میرزاابراهیم بادلی پر امیدوبیم ازعقب رسید چون دید که کارازدست وتیراز شصت رفته ناچار عنان یکران ازستیزو آویز به بیابان گریز انعطاف داد که ترا کمه ازقفای خراسانیان در آمده تیغ بیدریغ درایشان نهادند وبسیاری ازسرداران و گردنکشان رامثل امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه وامیر سیدیونس پسرامیر خواجه را گـرفته پیش مـیرزا جهانشاه بردند ومیرزا جهانشاه بزبان طعن ازوی پرسید کـه توسالهـاست کـه دعوی بهادری میکنی ونان سپاهی گری میخوری برسرچون من کسی اینچنین میباید آمد جوابداد که دولت پادشاه قوی بود وبخت مامساعدت ننمود وپادشاهزاده خود رای سخن نیك اندیشان نشنید تااین روز پیش ما آمد والاصواب چنان بود که براین کارفکری براصل کرده شدی میرزا جهانشاه فی الحال بقتل اوحکم فرمود و پادشاه بربقیه گرفتاران ترحم فرمود ودربارهٔ ایشان عنایت ورعایت بجای آورد وهمه را الاغ داده درضمان سلامت بجانب خراسان ارسال نمود ومدت سه ماه سپاه خسته و مجروح می آمدند ومیرزا ابراهیم باپانزده نفر ازمعر که بیرون رفته به نیشابور رسیدوجمعی بدوپیوسته درشب یکشنبه نهم ماه صفر بدارالسلطنه هرات فرود آمدو امیر احـمد ترخان که بموجب فرموده ضبط هرات تعلق بدو داشت بشرایط استقبال اشتغال نموده نثاروپیشکش ازخیمه وخرگاه سراپرده وبارگاه واسبان راهوارو اشتران قطار و نقدوآنچه ممکن ومقدور بود بگذرانید ومولانااحمد یساول ازحصار بیرون آمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز شد واو چون با سپاه سمرقند مقاومت نموده متصدی

کارهای بزرك شده بود و در محافظت قلعه بجان کوشیده چشم آن میداشت که
بزیادتی عنایت وعاطفت پادشاهانه اختصاص یابد ومیرزا ابراهیم همه‌را کان‌لم یکن
انگاشته بلکه مبلغی ازوجه علوفه وانعام که‌ازدیوان اعلا بنام‌وی اطلاق یافته‌بود
از بی اهتمامی پادشاه واصل نشدو دیگر اهانت نیز نسبت بوی بجای آوردند ودر
این‌اثناء یکی‌ازثقات بقلعه درآمده بامولا گفت که‌شمارا خواهند گرفت باید که
شرط احتیاط بجای‌آرید ومولانا احمد از این سخن خائف وهراسان گشته درسلخ
ماه‌صفر اظهار خلاف کرده پل دروازه حصاررابر کشیدند ومیرزا ابراهیم ازاستماع
اینخبر پریشان گشت وسو گند برزبان آورد که بااوهیچ‌بدی در خاطر ندارم
بلکه‌در باره اوعنایت وعاطفت بیکران مبذول دارم وامیر احمدترخان وجمعی را
پیش او فرستاد تا در ازالهٔ وحشت او کوشیدند و داروغگی شهر علاوه کوتوالی
قلعه گردانیدند و هرچند مبالغه نمودند که مولانا یکبار دیگر بیرون آید که
تقاعداوازخدمت بالکل موجب بینا موسی پادشاه‌میشودمولانا بآن کلمات التفات
نفرمود وپای ثبات‌دردامن وقار کشیده گفت‌من‌بنده وخدمتگار پادشاهم و خاك
ساحت آن‌در گاه‌لیکن مصلحت‌خوددر بیرون آمدن نمی‌بینم‌وچون برامراء وپادشاه
روشن شد که‌مولا احمد گر گیست کهن سال که بافسون و دمدمه فریفته
نخواهدشد ومانند این‌آدمی ملازم مأوی‌خود است دست‌ازدامن طلب اوبازداشتندو
قلعه چنانرا طوعاً و کرهاً بتصرف‌او باز گذاشتند وازبرای اوونو کران که‌بمحافظت
قلعه‌قیام مینمودند علوفه ومرسوم‌بتجدید معین‌ساختند ودرتضاعیف اینحالات‌امراء
میرزا ابراهیم چنان مصلحت دیدند که باسلطان سعید ازدرمصالحه درآیند وبنیان
مصادقت رابامر مواسات مؤکدسازند وازبرای انمام این‌مهم شیخ‌الاسلام اعظم شیخ
نورالدین محمدولد وی‌طوایف الامم شیخ بهاءالملة و الدین عمر و جناب نجابت
مآب خواجه محمد کسوئی که‌ازاولاد قدوهٔ مشایخ عظام‌احمدجام که‌بمزید زهد
وورع واطلاع بردقایق علوم تصوف‌امتیاز تمام داشت مقررشدند وبعد از آنکه دو
مرشد روشن ضمیر که آفتاب وماه اقتباس نوراز باطن ایشان‌مینمود بترتیب‌اسباب
سفرمشغولشدند والد مسود اوراق‌رانیز ثالث نیرین گردانیدند و فرماندادند که

آنجناب ببلخ رفته درامر مصالحه سعی مشکور بجای آورد وآنجماعت درقلب زمستان که پیوسته برف وباران میبارید روان گشتند وچون بقبة الاسلام بلخ رسیدند سلطان سعید شرایط تعظیم واحترام بجای آورده ایشان صورت اخلاص ودولتخواهی واطاعت وانقیاد وداعیه خدمت ومواصلت میرزا ابراهیم را بزبان گوهر افشان گذرانیدند ومتقبل شدند که اگر چهرهٔ ازدواج روی نماید خطبه وسکه دردار السلطنه هرات و مضافات آن بنام ولقب همایون موشح ومزین گردد وسلطان سعید درجواب مشایخ عظام فرمود که میرزا ابراهیم مرا بجای فرزند ارجمنداست وازدیرباز داعیهٔ ازدواج بااومکنون ضمیر انور است و هرولایت که خواهد باو مسلم دارم اما مشروط آنکه اتفاق نموده لشگر ترکمان را که خیال تسلط باین مملکت درسرداره دفع نمائیم و اگر خواهد که با ماملاقات نکند گومکن باید که روزمصاف موافقت نماید وسخن برین قرار گرفته سلطان سعید نسبت با مشایخ گرام انعام واکرام بجای آورد و رخصت انصراف ارزانی داشت و پیش از همه جناب شیخ نورالدین محمد بهرات آمده حالات بلخ را بسمع میرزا ابراهیم رسانید و از غرایب اتفاقات آنکه در اینسال اعنی سنهٔ اثنین و ستین و ثمانمائه چند پادشاه ذو شوکت و حاکم باسطوت در ولایت خراسان رایت استقلال بر افراشتند و میرزا جهانشاه از ولایت عراق و آذربایجان بالشکر هاروی باسفراین نهاد و روزی چند بساط عیش و نشاط ممهد گردانید ومیرزا سلطان ابوسعید قبة الاسلام بلخ را منزل ساخت و میرزا علاءالدوله بعد از چند سال ازدشت قبچاق و اوزبک آمده در ولایت ابیورد مقیم شد و ولد او میرزا ابراهیم در هرات نشسته دم از استقلال میزد و میرزا سنجر در مرو پروای دیگران نداشت و میرزا شاه محمود با بعضی امراء در طوس بسر میبردند و ملک قاسم ولد اسکندر قرایوسف باتفاق امیر خلیل از سیستان آمده تا قصبهٔ اسفراین در هیچ مکان قرار نگرفت و در قلعهٔ اختیار الدین مولانا احمد یساول رایت استبداد برافراشته هیچکس را بنظر در نمی آورد وقلعهٔ سرخس را امیرزاده عبدالله پیرزاده وقلعهٔ عماد را امیر بابا حسن داشت و ولایت خبوشانرا حسن تیمور ضبط مینمود و قلعهٔ طبس را امیر اویس بن

امیر خاوند شاه پناه خود ساخته محفوظ میداشت ومثل این جمعیت و پریشانی که هردو نقیض‌اند دریك اقلیم غالباً کم روی نموده است .

ذکر ملاقات میرزا علاء الدوله با ولد رشید

خود میرزا ابراهیم و رفتن آنجناب بهرات و بازگشتن او وابتلای مردم ازهجوم لشکر ترکمان بتوهم و محنت عظیم

میرزا علاءالدوله که‌مدتی مدیدازحوادث‌جهان دراطراف سر گردان‌میگشت بعد ازاستماع واقعهٔ میرزا بابر ازاقصای ولایت اوزبك بخراسان در آمد وقاصدان پیش فرزند خود میرزاابراهیم فرستاد و او را ازوصول خویش اعلام داد وبمقتضی کلمهٔ **الملك‌عقیم** این‌معنی بر خاطر شاهزاده گران آمد اما اظهار استبشار نموده بیلاکات وتبرکات مرغوب‌درصحبت رسولان چرب زبان پیش پدربزرگوار روان کرد وچون مسافت میان شاهزاده وپدر نزدیك شد میرزا ابراهیم دراستقبال استعجال نموده در کنار آب سنجاب اجتماع آن دو گوهر دریای سلطنت در یك درج ودوری سماء خلافت دریك برج دست داد میرزا علاء الدوله فرزند ارجمند خود رادر آغوش مهربانی کشید وقرین مسرت وشادمانی گردید وپدر بزرگوار وپسر نامدار سر گذشت خویش درمیان آوردند و در باب امورملك حکایتها گفته قرار بر آن‌شد که میرزا ابراهیم با لشکر ها درتخت ملك توقف نماید و میرزا علاءالدوله بهرات رفته چندروزی از کوفت ورنج راه بر آساید بعد از آن میرزا علاء الدوله روی بتختگاه آبا و اجداد خویش آورد ودر روز جمعه بعد از نماز ازجانب قریهٔ‌ساق سملقان‌مانند خورشید تابان پرتو نور برحوالی‌دارالسلطنهٔ‌هرات انداخت سادات وقضات واکابر واشراف برسم استقبال بیرون آمده بموکب همایون پیوستند وشرایط اعزاز واکرام بجای آوردند واز سوقیه وارباب حرف‌و اهل رساتیق چندان ازدحام واقع شدکه درهیچ مکان‌عشرآن کس‌نشان نداشت ومیرزا

علاءالدوله از سرخیابان خرامان ونازان بشهر درآمد وبمدرسهٔ مهدعلیا گوهر شادآغا رسیده فروآمدو بلوازم زیارت قیام نموده از آنجا متوجه باغ زاغان شدوچند روزدر آن موضع دلکش باپری پیکران حوروش بعیش و حضور و لهب و سرور گذرانید و حظی تمام از جهان فانی در عالم جوانی برداشت ودر آن ایام مولانا احمد یساول که ضبط قلعهٔ اختیارالدین درقبضه اقتدار داشت ازمیرزا علاءالدوله التماس نمود که قدم رنجه فرماید وآن شهریارنیکواخلاق ملتمس او را مبذول داشته بقلعه تشریف برد ومولانا احمد آنچه از ایام سابق از نقدو جنس که جمع آورده بود بموقف عرض رسانید و خدمات شایستهٔ او در محل قبول افتاده میرزا علاءالدوله دربارهٔ مولانا شرف محمدت ارزانی داشت ونوازش بسیار فرمود و در آن اوقات میرزا علاءالدوله بزر سرشمار امر فرمود ومبلغی خطیر برموالی وعبید رقم فرمود وآن وجوه هنوز وصول نیافته بود که مفارقت ملک ومال اختیار فرمود بیان این سخن آنست که در اثنای مطالبه از جانب میرزا ابراهیم قاصدی آمده پیغام آورد که لشکر ترکمان نزدیک است ومحل توقف نیست مقتضی وقت آنکه ماوشما روی باطراف نهیم اکنون موکب همایون براه لنگر امیرغیاث عازم یکه النگ شد آنجناب باید که خود را از مضیق شهر هر چند زودتر بیرون افکند بهتر است ازاستماع اینخبر میرزاعلاءالدوله رامجال اقامت نماند و بر جناح استعجال قرین حزن وملال ازوطن مألوف ارتحال نمود وسادات و قضات و علماء و اشراف و اعیان واکابر وخواجگان و کلانتران ومتعینان بل وضیع وشریف وغنی وفقیر وتوانگر ودرویش ازبیم سپاه ترکمان چنان سراسیمه شدند که نزدیک آن رسید که یمین از یسار نشناسند وزمرهٔ که از خرد بهره داشتند دست اهل وعیال خود گرفته راه دورو دراز پیمودند و بعضی نازنینان سایه پرور از آفتاب حوادث پیاده وبد حال گریزان شده ودو سه فرسخ قطع نموده پایهاء ایشان آبله کردودر کمر کوه گرسنه و تشنه آرام گرفتند ومعنی **یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبة و بنیه** بوضوح پیوست و رنود و اوباش ازبیرون شهر دست برآورده غارت عام کردند و مدارا و مواسا میان مردم نماند و هول روز قیامت آشکارا گردید و مولانا احمد یساول از

عهدهٔ اندرون شهر بیش بیرون نمیتوانست آمد و چون تشویش و تفرقهٔ مسلمانان از حد اعتدال در گذشت ناگاه از **مهب ولاتیأسوامن روح الله** نسیم عنایت وزیدن گرفت وصبح امید از مطلع سعادت درخشیدن گرفت و بقیهٔ مردم که ازده یکی مانده بودند بفراغ بال درمنزل خود آرام گرفتند بیان این سخن آنست که میرزا جهانشاه بقصبهٔ کوسویه رسید خبر جلاء مردم از اوطان خویش و ظهور ارباب فتنه چنانچه واقع شده بود شنید بدست قاصدی جلد استمالت نامهٔ بهرات فرستاد و رعایا و بیچارگان را بعدل و داد نوید داد وامیر پیرزاد بخاری را که از امراء میرزا سلطان محمد بود بداروغگی شهر تعیین نموده فرستاد ورایت جلادت بر افراخت و باهستگی درحرکت آمد وچون بتختگاه حضرت خاقان سعید نزول نمود بقیهٔ اعاظم و اشراف که در هرات مانده بودند بمراسم نثار و پیشکش قیام نمودند و میرزا جهانشاه مجموع رارعایت و عنایت فرمود و جناب مولانا عبدالجلیل محتسب ولد مولانا جلال الدین قاضی که باستقبال شتافته و در اثناء راه باپادشاه ملاقات نموده بود بعنایت بیکران اختصاص یافت و بر حسب فرمان در شهر منادی کردند که احدی از گماشتگان و لشگریان بشلتاق آنکه فلان نوکر فلان بوده تعرض نرسانند و میرزا جهانشاه برسریر دولت متمکن گشته حکم فرمود که امثله واحکام حضرت خاقان سعید راممضی ومجری دارند ورسول امیر خلیل ازسیستان آمده تحف وهدایا گذرانیدومیرزا جهانشاه فرستاده را بانعام ممنون ساخته باز گردانید و در این اثناء بمسامع جلال پیوست که میرزا ابراهیم در غور بالاست و میان پدر و فرزند نقار و رنجش پدید آمده در آن سر زمین آشوب وفتنه روی نموده و کشف این امر مهم آنکه امیر خلیل پیش میرزاعلاء الدوله تقربی تمام داشت و ولد او محمد جلیل شبیخون بر سر قرابهادر که قراول میرزا ابراهیم بود برد و جهات اورا در عرضهٔ غارت و تاراج بر آورده و میرزا ابراهیم شکایت نزد پدر فرستاد و میرزا علاء الدوله درجواب فرمود که قرا بهادر غلام منست و از او برحاشیهٔ خاطر اینجانب غباری نشسته بود بدین سبب این آسیب بدورسید ازاین جهت میان پدرو پسرمحبت ویگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافت وپدروپسر بقصد یکدیگر کمر بستند واز جانبین لشکرها ترتیب داده بآهنك جنك قدم پیش نهادند و مسافت میان هردو فریق بیك منزل رسید و محاربه واقع شده میرزا ابراهیم گرفتار گشت و اورا محبوس کرد و بعضی

امراء ترخانی که شیوهٔ نامهربانی نسبت بشاهزاده بظهور آورده بود متابعت امیر خلیل را عاری عظیم شمردند و با امیر عبدالله خواجه مشفق شده یرغو کشیدند و میرزاابراهیم‌را ازحبس بیرون آورده بعزم معاودت تولك رایت جلادت برافراشتند و بار دیگر کوکب طالع شاهزاده از حضیض مکنت باوج‌شرف وعزت رسیدوچون تفصیل این احوال بمسامع جلال میرزا جهانشاه رسید مسرعی را باستدعای میرزا علاءِ الدوله‌فرستاد و آنجناب درعیداضحی باردوی اعلا پیوست و میرزا جهان‌شاه فرمود تا امراء میرزا علاءالـدوله را باحترام تمام بدرگاه فلك اشتباه آوردند و در تضاعیف اینحالات امیر پیربداق که ولد میرزا جهانشاه و حاکم مملکت فارس بود بخدمت پدرنامدارخود پیوست و سبب آمدن او آنکه‌میرزاجهانشاه ازشنیدن کثرت لشکر سمرقند اندیشناك شده باستدعای‌پیربداق ایلچی فرستاده مشارالیه بهفده روز از شیراز بهرات رسید و میرزا جهانشاه مستظهر گشته اظهار استبشار نمود و وزیر و مشیر خـود سید عاشور کـه بزیور خرد متحلی بود همـراه خود آورده و اورا مصحوب فرستادگـان سلطان سعید روانـه گردانید و چون ایشان باردوی همایون رسیدند سید عاشور بوسیلهٔ امراء عظام‌بتقبیل قوایم سریر خلافت مسیر سر افراز گشت و بعد از تمهید مقدمات دلپذیر معـروض داشت کـه بنده را میرزا جهان‌شاه بجهت آن‌بدین درگاه فرستاده تا آنچه قاصدان پادشاه ازز‌بان‌صلح و صفا بمسامع علیه آن حضرت رسانیدند بمشافهه و مواجهه معلـوم کنم تا اساس محبت‌استحکام یابد سلطان سعید بملایمت در آمده کلمات محبت آمیزفرمود ویکی از معتمدان را تعیین نمود که در مصاحبت سید عاشور پیش میرزا جهانشاه رودو در اثناء اینحالات‌امیر احمدترخان و بعضی از قرابتان او طریق بیوفائی مسلوك‌داشته سر ازمتابعت‌میرزاابراهیم‌باززدند وپای ازدایرهٔ مطاوعت اوبیرون‌نهاده‌وشیوهٔ‌خذلان شعار و دثار خود ساخته روی بدرگـاه میرزا جهانشاه نهادند و بشرف دستبوس سر افراز شده بصنوف نوازش و عنایت پادشاهانه اختصاص یافتند و بعداز چند روز سید عاشور باز آمد و از جانب‌سلطان سعید قاصدان همراه او رسیده سخنان بعرض میرزا جهانشاه رسانیدند و خاطر اکابر و اصاغر اطمینان یافت

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنه
هرات و عود میرزا جهانشاه بعراق و آذربایجان

چون سید عاشور باز گشت میرزا جهان‌شاه از النك کهدستان که روزی چند در آنجا طناب اقامت کشیده بود بدامن کوه مختار که در شمالی هرات واقع است آمد بدآن نیت که قشلاق همانجا کند ناگاه خبر متواتر شد که میرزا سلطان ابو سعید از کنار آب مرغاب با لشکر بیحساب از راه لنگر میر غیاث روان شده و بحدود قصبهٔ او به رسیده بعضی مردم ترکمان که در آنحدود بودند گرفتار شده برخی فرار نمودند و آهنك جدال و عزم قتال دارد از استماع اینخبر دود حیرت و دهشت بکاخ دماغ تراکمه تصاعد نمود و میرزا جهان شاه سراسیمه و متحیر گشت و آتش غیرت درکانون ضمیر او اشتعال نموده بالشکری فزون از تخمین و قیاس بجانب هرات روانشد و در آن زمین توقف نمود و امیرزاده پیر بداق که ارشد اولاد او بود برسم قراولی ازپیش روانشد و جوانان جانبین در میدان آمده آتش پیکار بر افروختند و جمعی از گردنکشان لشکر ترکمان گرفتار شده بعضی بقتل آمدند و میرزا پیر بداق گریان ونالان بخدمت پدر آمد و شرح آنحادثه بعرض رسانید و میرزا جهانشاه از مشاهدهٔ اینحال و استماع آن اخبار ناملایم که از جانب آذر- بایجان شنیده و خلاص شدن پسر او حسین علی ازحبس و استیلای او بر آنولایت دل از حکومت خراسان بر گرفت و همگی همت بر آن گماشت که خود را از آن مهلکه خلاص داده بیرون افکند و بعد از تأمل و اندیشه سید عاشور را در خلوتی طلبیده بااو گفت که تورا یکبار دیگر پیش سلطان سعید باید رفت وسعی نمود تا صورت مصالحه روی نماید و سید عاشور باردوی سلطان سعید رفت و امراء را وسیله ساخته حدیث صلح وصفا بعرض رسانیدند وبعداز تردد مهم بصلح قرار یافته میرزا جهانشاه بآذربایجان معاودت نمود وبعضی گفته‌اند که چون امراء حدیث صلح درمیان آوردند پادشاه فرمود که جمال مقصود وقتی بر منصه ظهور جلوه گر آید که میرزا جهانشاه دست تصرف از ولایت خراسان و فارس و عراق کوتاه کند و بآن مملکتی که حضرت خاقان سعید

باو ارزانی داشته قناعت نماید و بعد از گفت وشنید بسیار و تردد بیشمار سلطان عزت نشان در مقام عاطفت عنایت آمده از سر آن مبالغه در گذشت و قضیه صلح بر آن قرار گرفت که میرزا جهان شاه مجموع مملکت خراسان بنواب دیوان اعلا گذارد و میرزا جهان شاه از اینمعنی ممنون گشته بدین جمله عهدو پیمان بستند که از اینجانب سمنان تعلق بسلطان سعید داشته باشد و از آنجانب بمیرزا جهانشاه و سید عاشور مقضی المرام باز گشت و خبر اتمام مصالحه بعرض همایون رسانید ولشکر ترکمان ازمزرعهٔ محیی آباد که بهنگام صلح در آنجا مقام داشتند معاودت نموده از جانب هرات عنان بجانب عراق منعطف گردانیدند و آتش ظلم تراکمه که در آن چند روز بالا گرفته بود منطفی گشت و غبار فتنهٔ آنقوم بیباك که ساطع گشته بود فرونشست وعامهٔ رعایا بلکافه برایا از حوادث زمان وتصاریف دوران خلاص شدند و در مهاد امن و امان آسودند و سلطان سعید بطالع سعدو بخت میمون بر سریر سلطنت خراسان آرام گرفت ودر بسیط عالم بساط عدل وداد نهاد و غایت مبالغه بجای آورد و آنزمستان قحط وغلا درولایت خراسان بتخصیص در هرات بمرتبهٔ رسید که از نان نشان نماند و دانه گندم بقیمت از دانهٔ مروارید خوشاب در گذشت و هرروز هفتاد هشتاد کس از گرسنگی جان میدادندو گرسنگان در بعضی اسواق نان میدیدندمیربودند و خود رابرروی افکنده میخوردند و اگرصد شمشیر برسر میخوردند سر بالا نمیکردند تانان نمیخوردند و اگر در دکانی اندك نانی در صدد بیع می‌آوردند دوچوب دار باقوت از دو طرف دکان ایشان ایستاده آنرا صیانت مینمودند و قوت خلایق از فقدان نان ساقط شد و گاهی بدیدن قرص خورشید راضی شده آن نیز ازحجاب سحاب در آن زمستان روی ننمود و مدتی مدید احوال بلاد و عباد بدین و تیره گذران بود تا حضرت رازق علی الاطلاق غلاءو عسرت ازمیان برداشت .

ذکر محاربه سلطان سعید با پادشاه زادگان پاکیزه گهر و فرار میرزا ابراهیم از بند و قتل میرزا سنجر از خاصیت گردش فلك پیر و سیر هفت اختر

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر یعنی سلطان سعید از دغدغهٔ لشکر ترکمان فراغت یافت سپاه سمرقند را رخصت معاودت ارزانی داشت و بیش از دوهزار سوار جلادت آئین در ظل رایت نصرت قرین نگاه نداشت و میرزا سنجر و میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم ازقلت سپاه سمرقند آگاهی یافتند و بی‌لبث و درنك به نیت محاربه و جنك درحرکت آمدند ورسل ورسایل بیکدیگر ارسال داشتند و در باب مقاتله فصول پرداخت و بخیال آنکه لشکر منصور ازغایت قلت تاب معرکه نخواهند آورد خاطر بر استیصال سلطان سعید قرار دادند و درحوالی سرخس بهم پیوستند و چون پرتو اینخبر برپیشگاه ضمیر انور تافت همت عالی نهمت بر دفع ایشان گماشت و با آنقدر لشکر که همراه داشت عنان عزیمت بآنطرف تافت و پیش از تلاقی فریقین از اتفاقات حسنه میرسید مزید و امیر سلطان احمد تمرتاش با سپاهی آراسته بموکب همایون پیوستند و در میان مرو و سرخس آندو سپاه رزم خواه بیکدیگر رسیدند و در برابر هم صف بر کشیدند و امواج دریای هیجا در تلاطم آمده مخالفان فدائی و ار بیکبار حمله آوردند و میمنه و میسرهٔ سلطان سعید را از جای بر گرفتند و بعضی از گریختگان بماوراءالنهر رسیده اخبار غیر واقع در انداختند و دیار ماوراءالنهر بنوعی بهم برآمد که بداندیشان راخیال فاسد در دماغ راه یافت و آتش فتنه و شورش در آندیار بالا گرفت و خبر انهزام پادشاه جهانگشا دراقطار و بلاد خراسان و مازندران شایع شد القصه سلطان سعید باوجود یأس از مقاومت بمعاونت جوانغار و برانغار باسپاه قول که در ظل رایت نصرت شعار قرار داشتند بطرف مخالفان درحرکت آمده و بهادران قول بضرب شمشیر آبدار سلك جمعیت ایشان را پریشان ساختند و میرزا علاءالدوله میرزا ابراهیم ازمعرکه بیرون رفتند و میرزا سنجررا گرفته پیش سلطان سعید آوردند و بموجب فرمان

آن پادشاه نیکو سیر را بقتل آوردند واز امراء آنجناب شیخ ذوالنون و محمدبیك
را نیز همان شربت چشانیدند و امیر عبدالله خواجه ترخان را کـه از امراءِ میرزا
ابراهیم بود از عقب یاران فرستادند و اینواقعه در اواسط جمادی‌الاول سال مذکور
بظهور آمد و سلطان سعید شکر نعمای الهی بجای آورده بهادرانرا که در آن
معرکه جان سپاری کرده بودند بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسانید وفتح نامها
باطراف ممالك فرستاده و میرزا علاءِالدوله میرزاابراهیم ازآن معرکه عنان برتافته
تـا ولایت مزینان درهیچ مکان توقف ننمودند و سلطان سعید امیرعلـی فـارسی
و امیرسید مـزیـد را بتکامیشی گـریختگان روان کـرد و رایـت نصرت شعـار
بطرف هرات معاودت فرمود و در اینسال جناب ولایت مـآب خواجه شمس الدین
محمدالشهیر بخواجه کـوسوی بجوار رحمت ایزدی پیوسته قـریب بمشهد مسجد
جامع که متوطن بود مدفون گشت و موکب ظفرنشان بجلکاءِبادغیس رفته ازآنجا
متوجه کتور شد و از آنجا درضمان دولت بمقر عزو اقبال مراجعت نمود ودر این
اثناءداعیهٔعمارت‌عیدگاه‌دارالسلطنه‌هرات‌ازخاطرخطیرآنحضرت سربرزدومهندسان
باریك بین بموجب فرمان پادشاه‌روی زمین در اندك‌زمانی آنعمارترا در کمال‌تکلف
وزینت باتمام رسانیدند

ذکر فتح قلعهٔ تیره تو ونهایت کار بیرکه وقتل او

چون خاطر خطیر اشرف سلطان سعید از مهم دشمنان فراغت یافت‌همت‌بلند
نهمت بر تسخیر قلعهٔتیره تو که در استحکام از سایر قلاع ربع مسکون امتیازدارد
مصروف گردانیده جمعی را بمحاصره آن تعیین نمود وحکم شدکه خواجه شمس
الدین محمد صاحب دیـوان بآنصوب شتابد و مداخل و مخارج حصار را احتیاط
نموده موضع ساختن و مقابل کوب معین سازد و خواجه مـذکور بپای قلعه رفته
یکدو موضع که مناسب آن‌کار بود اختیار کرده بـاز گشت وصورت حال را بموقف
عـرض رسانید و تـدبیر وزیر پسند پادشـاه روشن ضمیـر افتـاد و جناب خواجه
بـاشارت علیه مـراجعت نمـوده بساختن مقابل کـوب مشغولشد و فـرمـان

نفاذ یافت که امیر سید مزید نیز بآنطرف رفته در ساختن مقابل کوب جدو اجتهاد نماید و امیر و وزیر بنوعی در آن سعی نمودند که مزید بر آن متصور نبود و جمعی را برسر این کار تعیین فرموده مقرر کردند که ایشان بمحاصره مشغول شوند و چون مهمات آن جانب برحسب دلخواه قرار یافت امیر کبیر و وزیر صایب تدبیر بدرگاه فلک اشتباه آمدند و ارباب قلعه از محاصره اندیشناك شده در این اثناء صورتی روی نمود که در خاطر هیچکس نبود مفصل این مجمل آن که در زمانی که امراء سلطان سعید بجدوجهد تمام بمحاصرهٔ قلعه مشغول بودند بیر که در باب بعضی از اهل حصار بدگمان شده جمعی از ایشان را بقتل رسانید و برخی از آن طبقه دست در دامن استیمان زده ابراء ذمه خود کردند و بجان امان یافتند اما همچنان از یاس و سیاست بیر که متوهم بودند و با یکدیگر گفتند که این آسیب که به مردم ما رسید بسبب مخالفت است که از مردم ما نسبت بحضرت اعلا صدور یافته و موافقت با این کهنه بی‌دولت موجب شقاوت و نکبت است و با هم قرار دادند که بیر که را از میان برگیرند و مکتوبی بامراء که بمحاصره اشتغال داشتند نوشته از بالا بزیر انداختند و صبح با تیغهای کشیده برسر بیر که ریختند و سرش را از بدن جدا کرده روانهٔ هرات گردانیدند و بدین خدمت شایسته توسل جستند .

ذکر واقعه هایله میرزا ابراهیم وولادت میرزا شاهرخ و دیگر وقایع که در سنهٔ ثلاث وستین و ثمانمائه روی داد

میرزا ابراهیم از معر که سلطان سعید روی گردان شده تا حدود دامغان عنان باز نکشید و میرزا علاءالدوله در آن نواحی از پسر مفارقت کرده وجمعی کثیر در ظل رایت میرزا ابراهیم مجتمع شدند و شاهزاده معاودت نموده بجانب مشهد درحرکت آمد و در اثناء راه مزاج همایونش از جادهٔ اعتدال انحراف جسته وروز بروز مرض در اشتداد بود تا برحمت ایزدی پیوست و نعش آنجناب را به هرات آورده در گنبد مدرسهٔ گوهرشاد آغا دفن نمودند و دیگر از وقایع آنسال

آن بود که حضرت واهب بیمنت سلطان سید را از بانوی عظمی رقیه سلطان بیکه بنت میرزا علاءالدوله فرزندی ارجمند ارزانی داشت و بمیرزا شاهرخ موسوم آمد و بعد از تقدیم مراسم جشن و سور سلطان سعید پرتو التفات بر تنظیم مصالح جمهور انداخت و امیر نظام الدین علی فارسی برلاس را با جمعی از امراء بمحاصرهٔ قلعه عماد فرستاد و دیگر از وقایع اینسال فتح قلعهٔ عماد است و قلعهٔ مذکور را میرزا علاءالدوله عمارت کرده بود و خزاین و دفاین بآنجا نقل نموده و در زمان میرزا بابر مفتوح گشت چنانچه گذشت و بعد از وفات پادشاه مرحوم آن قلعه بدست امیر بابا حسین والی استراباد افتاد و او دل در آن حصار بسته شخصی از معتمدان خود را موسوم بمحمد دیوانه بکوتوالی آنجا نصب فرمود و بعد از قتل بابا حسن محمد دیوانه در آنجا متمکن گشت و نواحی حوالی حصار را غارت کرد و چون سلطان سعید برسریر سلطنت خراسان تمکن یافت استمالت نامه بمحمد دیوانه فرستاد و اورا بایلی دعوت فرمود و خدمتش امتثال نموده از آنجا بیرون آمد اما چند روز در سپردن قلعه تعللی نموده بمشهد رفت و چون امیر علی فارسی بآنجا رسید بجز از تسلیم چارهٔ ندید و امیر مشارالیه صورت حال را معروض داشت و ملایم مزاج همایون افتاده پایه قدر امیر علی از ایوان کیوان بگذرانید و فرمان داد تا برج و بارهٔ اورا درهم کوفتند چه از آبادانی آن حصار جز خرابی مسلمانان فایدهٔ نبود و موکب فلك احترام در ماه ذیقعدة الحرام بتفرج قلعهٔ تیره تو در حرکت آمد و بمقصد رسیده وضع آن در نظر اشرف بغایت مستحسن افتاد و فرمان داد تا ذخیره های بسیار در آنجا جمع آوردند و از آنجا مراجعت فرموده در دویم ذی حجه بدار السلطنهٔ هرات فرود آمد و دیگر از وقایع این سال قتل میرزا شاه محمود پسر میرزا بابر است تفصیل این اجمال آنکه میرزا شاه محمود پیش از واقعهٔ سلطان سنجر روی بسیستان نهاده بامیر خلیل پناه برد و آن امارت مآب طریق اعزاز مسلوك داشته در رکاب شاهزاده متوجه کابل شد و امیر بابا حسن حاکم آن دیار بمحاربه پیش آمد و امیر خلیل از غایت غرور در مقابله مساهله ورزید امیر بابا حسن فرصت غنیمت دانسته برسر امیر خلیل تاخت و سلك جمعیت او را پریشان ساخت و میرزا شاه محمود بزخم تیر

مجروح گشت و هم بر آن زخم در گذشت و امیر شیخ قیام که مدتی منصب صدارت میرزا بابر بوجود شریف او مزین بود در آنمعر که شهادت یافت و امیر خلیل به هزار محنت نیم جانی از آن معر که بیرون برد و امیر باباحسن واقعه را عـرضه داشت ایستادگان پایهٔ سریر اعلا کرد و در غرهٔ ذی‌حجه سـال مذکور امیر نور-سعید که از امراء کبار میرزا بابر بود و بمزید قرب اختصاص و امتیاز داشت از طرف ماوراءالنهر رسیده بدستور سابق در دیوان اعلا مهرزد و در جرگهٔ نوئینان عالی مقام انتظام یافت

ذکر بعضی از قضایا و احوال بر سبیل اجمال که بعد از انقضای این سال روی نمود

در شهور سنهٔ اربع و ستین وثمانمائه سلطـان سعید پرتو التفات برصفحات احوال شاه یحیی سیستانی که از اولاد ملك علی بشجاعت و سخاوت امتیاز داشت انداخت و تمامت ملك نیمروز را بـرسم سیورغال نامزد او فـرمـود و حـکـم کـرد کـه امراء عظام مثل امیر شیخ حـاجی و امیـر قنبر و علـی میرآخور بسیستان رفته دست تسلط امیرخلیل را از تصرف آن ولایت کوتاه سازند و امراء برحسب فرمان بطرف سیستان روان شدند و در اثناء راه شنیدند که امیر محمد ولد امیر خلیل وحرم او بشفاعت امیر مشار الیه میرسند امراء مصلحت چنان دیدند که یکی از ایشان پیش امیرخلیل رود و او را از سطوت قهر جهانسوز بترساند و بلطف و مرحمت عالم افروز امیدوار گرداند و از اندیشهٔ مخالفت تحذیر نموده بتقبیل ساحت گردون اساس ترغیب فرماید بعد از تقدیم مشورت قرعه اخـتیار بنام امیرحسین ملکی برآمد و خدمتش بعزم ملاقات امیر خلیل روان شـد و در این اثناء سلطان سعید را یورش ضروری مازندران را پیش آمد چنانچه درمجلد هفتم زبان خامه بتفصیل آن گویا خواهد شد انشاءالله تعالی و آن حضرت امـراء را که بطرف سیستان رفته‌بودند باز طلبید وایشان مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند امیر خلیل چون شنید که پادشاه بمازندران رفته هرات خـالیست هوس

سر کشی ازخاطر او سر برزدوخیال استیلاء بدماغ بیمغز راه داده استخلاص هرات در ضمیر او رسوخ یافت و با حزب شیطان و جمعی مردم پریشان بگمان آن که هیچکس در آن عرصه نیست که در مقابل آید درحرکت آمد و چون مردم بلوکات از توجه او خبر یافتند بااهل و عیال بجانب شهر شتافتند و با آن که وقت ارتفاع محصولات بود از غایت دهشت بضبط آن نپرداختند وچون غم جانی داشتند از بی نامی اندیشه نکردند و در روز دوازدهم رمضان امیر خلیل با سپاه نیمروز بهرات رسیده سه دروازه که عبارت از عراق و فیروزآباد و قومس است احاطه نمود و مردم او چندان نبودند که بدو دروازه دیگر محیط شوند و امیر نظام الدین احمد برلاس که از قبل سلطان سعید حاکم شهر بود و امیر نظیر داروغه و پهلوان محمد پیاده باتفاق ائمه و قاضی و اکابر و اشراف بضبط شهر و مرمت برج و باره مشغول شدند و رعایا در آن باب بجان ایستادگی نمودند و امیر خلیل چنان مشتاق عروس مملکت بود که در همان روز که رسید رزم و پیکار آغاز نهاده جنك پیش آورد وچون روز دیگر شد امیر خلیل از صباح تا رواح سعی و کوشش نموده و نایره قتال التهاب یافته در وقتیکه آفتاب، در برج سرطان بود وشدت حرارت آفتاب بمرتبه که لعل در صمیم کان آب میشد و مردم بسیار از فتوی ائمهٔ اسلام روزه خوردند و رعیت را قوت تمام حاصل شده بر سر برج و باره دست بممانعت دراز کردند و شب تا روز در برجها مشعل می‌افروختند و کانون سینهٔ اهل خلاف را بآتش غصه می‌سوختند و در اثناء محاصره روزی امیر خلیل صفها آراسته جنك در پیوست و مولانا حسن شاه شاعر قطعهٔ نوشت و بر تیر بسته فرمود تا درلشکرگاه امیر خلیل اندازند بموجب فرموده تیر را بآنطرف انداختند و لشکر بتصور آنکه چیزی است که از شهر بیرون فرستاده‌اند کاغذرا برداشته بدست امیر خلیل دادند وچون در آن معرکه آن قطعه را خواندند و موجب خجالت امیر و نوکر شد وقطعه اینست .

قطعه

یاران پیام ما برسانید با خلیـل
گویندا گر تورا سرسر باختن بود

در روز روزه دردسرما وخودمده
عیدی بیا که وقت‌قپق باختن بود

و امیر خلیل در صباح جمعه روی جلادت بتسخیر حصار نهاد و درتخریب برج و باره الحاح و مبالغه بجای آورد ونزدیك بآن رسید که چشم زخمی رسد وخلایق از مسجد جامع بیرون آمده بیکبار در دروازه‌ها بگشادند و از شهر بیرون رفته بهیأت اجتماعی روی بامیر خلیل نهادند و آوازه انداختند که سلطان سعید رسید ومردم هرات با اهل سیستان روی درهم نهادند و خاك معـر که راباخـون یکدیگر آمیختند و خوف و هراس بر مخالفان استیلا یافته امیر خلیل و اتباع او خوار و ذلیل ازمعر که روی گردان شده آنچه‌داشتند گذاشتند و امیرمشارالیه که رستم دستان‌را ازغاشیه کشان خود می‌پنداشت‌با دلی پرخون تا حوالی‌سیستان در هیچ مکانی توقف‌ننمود

ذکروصول موکب بی‌بدیل بدارالسلطنه‌هرات و

آوردن امیر خلیل

در آن اوان که امیر خلیل‌متوجه دارالسلطنه هرات شد موکب ظفرنشان ازمازندران معاودت نموده بود در اثناء راه صورت جرات وجسارت او معـروض رای عالم آرای گشت وچون از طرف ماوراءالنهر نیز اخبار ناملایم بمسامع‌جلال میرسانیدند فرمان همایون‌شرف نفاذ یافت که امیر نور سعید و غیره از سرداران و بهادران متوجه ماوراءالنهر شوند و ایشان بموجب فرمان روان شدند وشهریار شیر شکار بنفس همایون عازم هرات شده در حرکت مسارعت نمود و درحدود‌جام بمسامع علیه رسید که امیر خلیل روی بفرار ببادیهٔ ادبار نهاده در تیـه ضلالـت سر گردان است آن‌حضرت‌قریب بعید صیام مسرور وشادکام در مستقر شرف‌خویش نزول اجلال فرمود و اعیان و اشراف مراسم نثار وپیش کش بجای آوردندو زبان بدعا وثنای‌پادشاه‌ظفر لوا گویا گردانیدند وجمعی‌از سپاهیان که درزمان‌محاصره شیوهٔ خدمتگاری مسلوك داشته بودند بخلعت و انعام محظوظو مخصوص شدند و

بعضی مردم تاجیك که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند و سواران اعدا را گریزانیده از موائد انعام پادشاه حظ تمام یافتند وجامهای قیمتی پوشیدند وچون رای عالم‌آرای خسرو گیتی گشای از جزئیات امور بازپرداخت جمعی از امراء را بقلع و استیصال امیر خلیل روانه ساخت و حکم کرد که تا او را بدست نیارند روی پس ننهند و ایشان بر حسب فرمان منازل پیموده اطراف سیستان را احاطه نمودند و امیر خلیل ازاین‌حادثه‌اندیشناك شده چارهٔ جز آن ندید که انقیاد‌نماید تا بجان و عرض ایمن باشد و بیمشورت با خواص ونزدیکان حلقهٔ اطاعت در گوش کرد و غاشیهٔ فرمان برداری بردوش نهاد و روی اخلاص بدرگاه کیوان اشتباه آورده امیر کریم از توجه او آگاهی یافت و بجانب او شتافت ناگاه در حوالی اسفراز باو دوچار خورد بیچاره خلیل جز بتسلیم چارهٔ ندید و ایشان در زمان میرزا بابر با هم دوستی میورزیدند و امیر کریم حقوق دوستی را رعایت کرده با امیرخلیل برفق و مدارا پیش آمد و هردو فریق باتفاق متوجه درگاه عالم‌پناه شدند و چون امراءِ بدارالسلطنه هرات رسیدند صورت قضیه را بعرض رسانیدندآن حضرت فرمود که مرا بارها درخاطر گذشت که خلیل را هیچ سبیل بیرون شدن بغیر از همین طریق نمانده بالجمله امیر خلیل بسعادت بساط بوس مشرف شده‌از سر اخلاص زمین عبودیت بوسیده بجان امان‌یافت و در سلك سایر ملازمان‌منتظم شد و سلطان‌سعید فرمان داد تانظام‌الدین شاه یحیی‌باردیگر در مملکت سیستان بجای آبا و اجداد خویش لوای عظمت وشوکت برافراخت و بحسن تدبیرکاردانی تدارك خللها کرده آن مملکت را مضبوط ساخت و در اینسال در بیست و پنجم شعبان جناب افادت مآب مولانا شمس‌الدین محمد سید که جامع علم و عمل بود وفات یافت و در مزار کازرگاه قریب‌بقبر منور پیر هرات قدس سره مدفون گشت و در شهور سنهٔ خمس و ستین و ثمانمائه رای عقده گشای سلطان سعید اقتضای آن کرد که امیر سید مزید بولایت بلخ رفته از آنحدود با خبر باشد و در اینولا منهیان بعرض رسانیدند که امیر نور سعید در ماوراءالنهر ربقهٔ اطاعت از رقبهٔ خویش بیرون آورده نواحی سمرقند و بخارا را غارت کرد و سلطان سعیدملاحظه

حقوق خدمت سابق او نموده جمعی ازمعتمدان را بجانب اوزوان ساخت تاخدمتش را بموعظه و نصیحت رام گردانند واگربر تمرد و عصیان اصرار نماید کیفیت حال را به‌عرض ملاذ وملجاء ارباب کمال خواجه ناصرالدین عبیدالله رسانند و فرستادگان متوجه ماوراءالنهر شده باامیر نور سعید ملاقات کردند و سخنان دلپذیر و کلمات سودمند گفته خدمتش نصایح نیك خواهان نشنید و ایشان به سمرقند رفته حضرت خواجه را از اینحال آگاهی دادند و خواجه بکوه بخارا که امیرنورسعید بآنجا رفته بود رفته‌با او قرار داد که دیگرپای از دایرهٔ اطاعت بیرون ننهد و چون خواجه باز گشت امیر مشارالیه کمر تمرد بسته بسرکارخود رفت وبوعده وفا ننمود و هم در آن چند روز جمعی از سرداران آندیار بعزم رزم امیر نورسعید برخاسته بوی رسیدند و دست و بازوی جلادت گشادند و خدمتش تاب‌مقاومت‌نیاورده‌روی عجزوناتوانی در بیابان‌حیرانی‌نهادواحمال واثقال‌اوبدست سپاه‌نصرت‌شعار افتادودر اینسال‌پادشاه‌مبرور رکن الدوله‌علاءالدوله که‌چندین‌سال‌در اطراف واکناف سیر میفرمود در کنار دریای قلزم در خانهٔ ملك میسور که از احفاد ملوك سابق رستمدار بود فرمان یافت ونعش آنجناب را بهرات آورده در مدرسهٔ گوهرشاد آغا که مدفن‌میرزا بایسنقر است و مدفن مهد علیامدفون‌ساختند و صبیهٔ او رقیه سلطان بیگم که حرم محترم سلطان سعید بود بآئین شریعت غرا قیام نمود و در اینسال حضرت ارشاد مآب خواجه ناصرالدین عبیدالله‌چون با امیر نور سعید ملاقات کرده از آنجاباز گشت‌وعزیمت خراسان نمود و در بیست‌وپنجم صفر بحدود هرات رسیده سلطان سعید مراسم تعظیم و استقبال بجای آورده خواجه عالی منزلت‌بزیارت‌مشایخ و اهل‌الله‌آن‌دیار رفته از روحانیت ایشان‌استمداد همت نمود و چون اکابر و اشراف و اعیان از صمیم دل و جان ملازم آستان قدس آشیان گشتند و سلطان‌سعیدبکرات‌و مرات بدیدن آنحضرت رفته از کلمات‌قدسیه اشارت مستفید شد و چون خدمت خواجه را حسن و اعتقاد بقدوهٔ مشایخ انام‌شیخ بهاء الدین عمردر غایت کمال بود و مخدومی شیخ بزرگوار از این عالم فانی‌نقل

فرموده بود خواجه جهت پرسش بخدمت خلف شیخ مرحوم مرشد مملوك والسلاطین
هادی الخلایق اجمعین شیخ نورالدین محمد رفت و اورا پرسش نمود و آنجناب
لوازم ضیافت بجای آورده مراسم مهمان داری کمایجب و ینبغی بتقدیم رسانید و
حضرت خواجه شیخ زاده را وداع نموده بوثاق خود باز گشت و خدمت خواجه از
سلطان سعید التماس آن نمود که صندوق تمغاء سمرقند و بخارا رابشکنند ودیگر
پیرامن آن رسم مذموم نگردند و پادشاه ملتمس آن بزرگوار را مبذول داشته
تمغاء آنولایت را که مبلغی خطیراز آن بخزانه عامره واصل میشد بخشید وحضرت
خواجه در آن باب امثله و احکام مرتب ساخته در یازدهم ربیع الاول عزیمت سمرقند
نمود و در آخر ماه مذکور خواجه مظفر سبزواری و خواجه نعمت‌الله قهستانی
ومولانا امیر سمرقندی بمنصب وزارت رسیدند و ماه ربیع الثانی سلطان سعید مولانا
معزالدین شیرازی و مولانا امیر را بماوراءالنهر فرستاد و ایشان را در اشاعت عدل
وداد و تنظیم حال بلاد و عباد وصیتها فرمود و در اواسط جمادی الثانی خواجه
شمس الدین محمد صاحب دیوان بجانب بلخ جهت امور دیوانی رفت و در خلال
این احوال بمسامع جلال پیوست که میرزا محمد جوکی ولد میرزا عبداللطیف در
ولایت ماوراءالنهر رایت جلادت و خلافت وعناد برافراشته است وجمعی از مفسدان
به پیرامن وی درآمده خدمتش رابکارهای ناصواب ترغیب وتحریص مینمایند سلطان
سعید از اینحال آگاهی یافته در ساعت مسعود و زمان محمود پای مبارك دررکاب نصرت
انتساب آورده عازم طرف ماوراء النهر گشت

ذکر توجه سلطان والیشان بجانب ماوراءالنهر

جهت تسکین فتنه و غوغای بد اندیشان و مراجعت از شاهرخیه جهت ظهور سلطان صاحبقران

سلطان سعید در آن هنگام که آفتاب در بیست ویکم درجه دلو بود از
دارالسلطنهٔ هرات نهضت فرموده درنوررباط فرود آمد و در آن منزل کثرت بارندگی

وشدت سرما بمرتبهٔ رسید که هیچ متنفسی را مجال حرکت نماند و چند روز در آنجا توقف افتاد تا لشکرپرداز هجوم سلطان بهار روی بفرار نهاد آنگاه‌موکب همایون از آن مرحله در جنبش آمده و چون هوای شیرغان ازغبار سم‌سمند فرمان فرمای ممالك ایران و توران عطرسای گشت جنود نامعدوددر ظل لوای ظفرورود جمع آمده از آنجا اردوی نصرت قرین عزیمت بلخ نمود و در این حین خـواجه شمس‌الدین محمدصاحب دیوان کیفیت‌پل‌بستن خودرا بر آب جیحون بعرض‌رسانید و صورت خدمتگاری او در نظر پادشاه مقبول ومستحسن افتاده پایهٔ‌قدر او را از ایوان کیوان بگذرانید و با وجود منصب وزارت خدمتش در سلك ندما و محرمان مجلس انتظام یـافت و رایت ظفـر شعار ازپل جیحون عبور نمـوده میرزا محمد جوکی که غلبهٔ‌عظیم فراهم‌آورده بود و مال بسیار و غنیمت بیشمار از غارت دیار ماوراءالنهر گرفته و بمعاونت‌امیرنور سعید و امیرسلطان ارغون که‌تربیت‌یافتگان و برکشیدگان دولت سلطان سعید بودند مستظهر شده بود بمجرد آوازهٔ توجـه لشکر نصرت شعار با اعوان و انصار عنان از دیار برتافت و سراسیمه و حیران در درصحرا و بیابان سرگردان مـی گشت آخرالامر پناه بقلعهٔ عمـاد که در غایت رصانت و متانت است برد و آن را مأمن خود ساخته ذخیرهٔ فراوان جمع آوردند و سلطان سعید خبرمخالفان شنیده از سمرقندنهضت نمود و بکنار آب خجند رسیده در برابر قلعه نـزول اجلال فرمود و آنحصاریست که آب سیحون را در آن محل بآب خجند تعبیر مینمایند و بر اطراف آن میگردد چنانچه سه طرف قلعه محاط بآب است و در یکطرف که آب نیست مغاکهاست که قوت متخیله‌را عبور ازآنجا ممکن‌نیست‌بالجمله‌فرمان نفاذ یافت که‌لشکریان وهنرمندان از استادان‌منجنیقی و غیر ایشان آلات و ادوات حصار گیری ترتیب داده بکارهـای خـود مشغولشدنـد بندگان دولتخواه بموجب فرموده عمل نمود از صباح تا رواح ازبام‌تاشام‌در تسخیر قلعه سعی نمودند ونزدیك بآنشد که صورت فتح وظفرجلوه گر آیـد ناگاه خبر رسید که از جانب خراسان صاحبقران ثانی ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان از طرف خوارزم باسترآباد رفته است و امیر شیخ حاجی و دیگر امراء آن حدودرا

گشته عزم خراسان دارد و هرچند صورت آنحادثه در نظر همگنان در غایت صعوبت نمود و اما از آنجا که کمال تمکن ووقار در پادشاه رفیع مقدار بود بآن سخنان التفات نفرمود و همت بر تسخیر قلعه گماشته هیچ نوع فتور در عزیمت شاهانه پدید نیامد و چون خبر متواتر شد بنوعی که آتش فتنه بالا گرفت سلطان سعید امیر سید اصیل ارغون را با جمعی از بهادران بجانب خراسان فرستاد تا اندیار را محافظت نمایند و امراء روانه خراسان شده امیر سید اصیل در نیشابور و امیر سید مراد در سبزوار قرار گرفتند و در این اثنا قاصدان از خراسان رسیده بعرض رسانیدند که صاحبقران ثانی بیقین از جرجان بیرون آمده متوجه خراسان است و امراء که در نیشابور و سبزوار بودند بدارالسلطنه هرات رفته شهر را محفوظ و مضبوط گردانیدند واسباب قلعه داری چنان آماده و مرتب ساخته‌اند که در آن عهد و دیگر عهود نبوده و صاحبقران ثانی درظاهر دارالسلطنه هرات نزول فرموده وبمحاصره و جنك و پیکار مشغولشد و در آن باب اهتمام تمام نمود چنانچه در موضع خود تفصیل آن مرقوم کلك بیان گردد انشاءالله وچون چندروز محاصره امتداد یافت وکاری ازپیش نرفت صاحبقران ثانی دست از محاصره باز داشت و از ظاهرشهر کوچ کرد و از آنجانب چون سلطان سعید شنید که مردم هرات در مضیق محاصره‌اند بامیرزا محمد جوکی صلح کرده از ظاهر شاهرخیه برخاست و بسمرقند آمد و از آنجا برجناح استعجال روان شده از جیحون عبور نمود و صاحبقرانی از ظاهر هرات برخاست و ایوار و شبگیر کرده بمنزل سوری رسید و از آنموضع بسرخس رفته آن قلعه را مضبوط ساخت و از آنجا بجانب مازندران رفت

ذکر رفتن سلطان سعید بولایت جرجان در

ضمان تائید ملك جلیل و مشورت با امراء و خواص در دفع اهل فتنه و قتل امیرخلیل و کشته شدن رؤساء قوم جلایر باراده هوالاول والاخر

سلطان سعید از جیحون عبورنموده و منازل و مراحل پیموده بسرخس رسید و آقا سلطان که صاحبقران ثانی قلعه را باو تفویض فرموده بود تاب مقاومت نیاورده با دیگر مردم که ممد و معاون او بودند زینهار طلبیده بیرون آمد و چون چشم سلطان سعید بر آقا سلطان افتاد بنابر آنکه ذخیرهٔ از وی در خاطر داشت بقتل او فرمانداد و بر دیگران ترحم فرمود وچون عساکر گردون مآثر راه دور و دراز پیموده بودند و یراقی که داشتند ایشان را کافی نبود سلطان سعید دیوانیانرا بدار السلطنه هرات فرستادتابدستور معهود زر بستانند و از تجار قرض کنندوچون مردم هرات زحمتها کشیده بودند و شهر را از طالبان ملك نگاه داشته بودند بخلاف این توقع میداشتند و این طلب نزد ایشان بسیار مستنکر و مستبعدمینمود و چاره وفایدهٔ نبود القصه خزینه از این وجه بحصول پیوست و همراه شیخ احمد و علی مغول صراف باردوی اعلا فرستادند و چون موکب همایون بحدود مازندران رسید صاحبقران ثانی تا حدود ضراب خانه پیش آمد و از آنجا بنابر اقتضای روزگار غدار عازم یورت اصلی خود آواق شده سلطان سعید شهر استراباد را بنور حضور خویش منور گردانیده در کلفشان نزول اجلال فرمود و چند روز بزم عشرت بطریق حکمت ترتیب داده شب بروز و روز بشب رسانید و در این اثناء بمسامع علیه رسانیدند که امیر خلیل غدری در خاطر دارد و حال آنکه پیش از این بکرات اینمعنی از آن متهور بیباك مشاهده رفته بود چنانچه در آن اوان که سلطان سعید بمحاصرهٔ شاهرخیه اشتغال مینمود و منهیان آنحضرت که در اندرون حصار

بودند خبر بیرون فرستادند که امیر خلیل با مخالفان مواضعه کرده که البته شما امشب از حصار بیرون آئید که من از یورت‌خود که در فلان موضع لشکر گاه است سوار خواهم شد و دست بردی بسلطان خواهم نمود سلطان سعید یورت امیر خلیل را تغییر داد وجمعی از مخصوصان را در آنشب جبه پوشانیده بر در بارگاه جهان پناه پاس داشتند تا روز شد راقم حروف از زبان حکمت مآب مولانا قطب الدین نفیس طاب الله ثراه که از خواص سلطان سعید بمزید تقرب اختصاص داشت چنین‌شنید که‌شبی درولایت‌جرجان نوبت داران غورتنی از اتراك‌را گرفتند و بعداز وعید وتهدید اقرار کرد که امیر خلیل مرا فرستاده تا تحقیق نمایم که خرگاه سلطان سعید کجاست القصه‌چندنوبت‌علامات‌مکر و امارات غدر امیر خلیل‌بوضوح پیوست و امراء دراین نوبت جانقی کرده‌بر قتل امیر خلیل اتفاق نمودند وسلطان سعیدایشان را از آنحرکت‌مانع‌آمدو در آنشب که سلطان صاحبقران گریزان‌شده بجانب آواق روان‌شد

قطعه

شبی بود مانند قطران سیاه	نه سیاره پیدا نه پروین نه‌ماه
نه‌آوای مرغ و نه‌هاوای دد	زمانه زبان بسته‌از نیك و بد

و امیر خلیل الحاح‌و مبالغهٔ بسیار نمود که پادشاه باید بنفس شریف ازعقب یاغی برود آنحضرت‌فرمود که توره نیست که درشب سلاطین یاغی‌را تکامیشی کنند و از بسیاری ترغیب و تحریص او در این امر برضمیر کیخسرو فریدون فر که مطلع الهامات غیبی بود روشن شد که امیر خلیل حرف خداع برلوح‌ضمیر مینگارد و باوجود آنکه در ملك و مال سلطان سعید صاحب اختیار شده بود خیال سلطنت از دماغ او بیرون نمیرفت و بمجرد امارت قناعت نمینمود آخرالامر خاطر همایون برقتل او قرار گرفت امیر عبدالوهاب گفت که صباح آنروز که مقررشده بود که اورا بقتل آورند پسر کهتر امیرخلیل امیرزاده قاسم که منظری خوب و شمائلی مرغوب داشت پهلوی من نشسته بود در خاطرم آمد که حیف از این جوان زیبا روی که‌بیکبار کشته خواهد شد بازدرضمیرم گذشت که شاید جریمه از او برجود

آمده‌باشد که استحقاق این امر هایل و بلای نازل پیدا کرده ازوی پرسیدم که ای امیرزاده مدت العمر هیچکس را بقتل رسانیدهٔ جوابداد که چهل و سه کس را بدست خود کشته‌ام‌با خود گفتم که

بیت

هر که او نیك میکند یابد　　　نیك و بد هرچه میکند یابد

القصه امیر خلیل چون صباح بخلوتخانهٔ خواص‌بدستور معهود در آمدیکی تسمه‌های‌کاردوی را ببرید امیر خلیل گفت این چه ظرافت است که میکنی دیگر دستار از سرش بر گرفت امیرخلیل گفت که کل راکله‌از سرافتاد وازایشان‌التماس نمود که سبوئی‌آب بمن‌رسانید که احتیاج‌بغسل‌دارم مقداری‌آب حاضرساختندامیر خلیل خودرا شست وشوئی داده گفت

بیت

بآب‌میکده‌ایدل‌برار غسل‌طریق　　　بخاك‌میکده‌تا کی‌توان‌تیمم کرد

و بفراغ بال چرك از ناخنها بیرون آورده سر تسلیم پیش افکند و جلاد در آنزمان بتعلیم او شمشیر را منحرف بر گردن اوزد تا سر او بسهولت از بدن جدا شد وپسرش رابدآنخانهٔ که‌پدرش راکشته بودند در آوردند و چون سرپدر را بر سینهٔ او دید گفت بپای خود بسلاخ خانه آمده ایم و اورا نیزهمان لحظه گردن زدند پسر دیگرش که شمهٔ ازحسن او گذشت همان شربت‌چشانیدند امراءخراسان از این سیاست عظیم متوهم شدند سلطان سعید ایشان را نوازش اختصاص داده فرمود که ازخلیل چند نوبت گناهان‌صادر شده که‌هریك ازآنها موجب‌عذاب‌ونکال او میشد و ما شیوهٔ عفوواغماض که بهترین صفات است مسلوك داشتیم چون بی ادبی‌او ازحد در گذشت‌بجزای‌خود رسید شما خاطر خود جمع دارید امراءخراسان زبان بدعا و ثنا گشاده خوشدل و مطمئن‌خاطر گشتند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از دغدغهٔ امیر خلیل جمع آمداندیشه‌بر قلع و استیصال امراء جلایر بگماشت وایشان از دیر باز در نواحی استراباد اقامت داشتند و باموال و افر و اغنام جمال متکاثر مغرور شده بغیر از تاراج و غارت مهمی دیگر نداشتند و ضرر

آنجماعت بمقیم و مسافر میرسید و پیوسته بخونریزی و فتنه انگیزی اشتغال مینمودند در این اوقات سلطان سعید خواست که بحسن تدبیر مادهٔ شرارت آن قوم شریر راقلع سازد و رشتهٔ ظلم ایشان منقطع گرداند لاجرم امراء الوس را فرمود که بشارت بآنجماعت رسانند که پادشاه از برای شما سیورغال تعیین میفرماید و چند روز در این گفتگو بسر برده از برای گرفتن آنقوم بیعاقبت گماشتگان مقرر فرمود در روزی که بکلفشان در آمدند همه‌را گرفته‌بر سر میدان گردن‌زدند‌و آتش‌غارت‌و تاراج‌درخانمان دیگر متمردان زدند و سلطان سعید مملکت جرجان را برسم سیورغال بشاهزادهٔ عالمیان میرزا جلال الدین شاه محمود ارزانی فرمود و امراء وعظام و سرداران فلاك احتشام را درملازمت اوباز گذاشت وایلچیان که از ولایت ساری و رستمدار ودیگر ممالك آمده بودند رخصت انصراف داد ومجموع ایشان رابعنایت وعاطفت پادشاهانه اختصاص داده خوشنود وشاکر باوطان خویش باز گشتند.

ذکر نهضت رایات نصرت آیات از جانب مازندران بطرف دار السلطنه هرات و بیان بعضی ازوقایع وحالات

چون مهمات مملکت مازندران برحسب دلخواه خسرو گیتی ستان انتظام یافت‌عنان عزیمت بجانب مستقر جلال‌تافت ومو کب همایون‌بهر طرف که‌رسید رسوم ذمیمه رااز میان‌ایشان‌بر گرفت‌و گلشن ممالك‌بتاز گی‌ازیمن معدلت سلطانی رونق وطراوت پذیرفت و لوای نصرت انتما چون بقصبهٔ کوسویه رسید بموقف عرض رسانیدند که عمال از آنچه واجبی رعایا بود زیاده گرفته اند فرمان جهانمطاع صدور یافت کهوجه فاضل رااز خزانه تسلیم‌رعایا نمودند و موکب خجسته منازل راه‌پیموده دربیست وسیوم ربیع الثانی مقرون بحشمت و کامرانی در باغ‌سفید نزول‌اجلال فرمود وبعداز چندروز که سلطان سعید ازرنج راه برآسوداز وقایعی که درزمان غیبت چتر ظفر نگار درخراسان واقع‌شده بود تفحص فرمود

چنان بوضوح پیوست که خواجه معزالدین در زمانی که زر لشگری میستانده مبلغی خطیر ازجهت خاصه خویش ازمیان برده و بمقتضای هواو هوس صرف کرده وهمچنین شیخ‌احمد وعلی مغول صراف که ازتجار برسم قرض مطالبه مینمودند نام بسیاری ازبازرگانان نوشته بعدازآن رشوت گرفته وتغییرو تبدیل بآن‌راه‌داده اند ازاینحرکت ناپسندیده رای‌شحنهٔ قهر وسیاست اقتضای آن کرد که‌آن دو شخص دلیر رابنوعی هلاك‌سازد که‌دیگران عبرت گیرند بعد ازتأمل حکم‌واجب الاذعان نفاذیافت که‌شیخ احمد وعلی مغول‌را پوست کنده بتعذیب هر چه تمام‌تر کشتند وخواجه معزالدین راروز دیگر درپای حصارقریب بمدرسهٔ خانقاه خاقان‌سعیده‌ست و گردن بسته دردیك آب جوشان انداختند وبعد از دوروز جوش‌و خروش‌از اوفرو نشست وفرمان واجب‌الاتباع صدور یافت که بعد ازاین در هرات و بلوکات زر نام بردار طلب نکنند وبعلت این‌وجه متعرض هیچ‌آفریدهٔ نشوند ونشانی دراین‌باب بسنك مسجد جامع قریب بصفه مقصوره نصب نمایند گماشتگان بموجب فرموده سلطان عمل‌نموده مدت الحیات سلطان سعید ازقول خودتجاوز جایز نداشت ودر اثناء این‌اوقات منصب وزارت بخواجه قطب‌الدین طاوس و خواجه اسمعیل جرجانی قرار گرفت وچون قضیهٔ میرزا محمد جوکی هنوز فیصل نیافته وخاطر خطیرازآن ممرجمع نشده بودسلطان سعید عازم ماوراءالنهر وترکستان شد و چون قاصدان متعاقب از ماوراء النهر میرسیدند وبسمع همایون‌میرسانیدند که‌میرزامحمدجوکی بازرایت عناد برافراخته بتخریب بلاد وعباد اشتغال‌دارد آنحضرت دفع فتنهٔ او را برذمهٔ پادشاهانه واجب‌و لازم دانسته باحضار لشکرها فرمانداد وموکب جهانگشا دربیست وهفتم جمادی‌الاول از دارالسلطنهٔ هرات نهضت‌نموده در شمالی قریهٔ ساق سملقان نزول اجلال فرمود واعیان واشراف رابعنایات‌شاهانه سرافراز ساخت‌وشهر را بایشان سپردو کلانتران محلات وبلوکات رااستمالت داده در همان روز خواجه شمس‌الدین محمدرا بجانب‌بلخ فرستاد وبعداز دوروز رایت‌همایون درجنبش آمدو درغیبت سلطان‌سعیددرخراسان وبائی عظیم وطاعونی‌مفرط روی نمود و خلقی کثیر وجمعی غفیردر آن‌قضیه فرو رفتند واکابرو اعیان درمصاحبت خواجه قطب الدین

طاوس به‌ییلاق بادغیس رفتند وچون‌وبا تسکین یافت باز آمدند ومردم رابعمارت و زراعت ترغیب وتحریص نمودند وچون‌حضرت سلطان سعید درقبةالاسلام بلخ نزول اجلال فرمود چندروزی درآنجا توقف نموده بعضی ازایام بهاررا در مرغزار بلخ بخرمی‌و شادکامی گذرانید و ازآنجا بجانب سمرقند توجه نمود وچون از جیحون عبور فرمود منازل‌و مراحل پیموده بمقصد رسید اکابر و اشراف برسم استقبال پیش آمدند ومراسم نثار وپیشکش بتقدیم رسانیدند وموکب ظفر نشان با لشکر های خراسان متوجه شاهرخیه‌شد وبظاهر قلعه رسیده آنحصار را درغایت مضبوطی یافت سلطان‌سعیدصلاح وقت در آن دید که‌بمحاربه و محاصره نپردازد بلکه جمعی را تعیین فرماید که‌مقابل حصار کوبی‌ترتیب نمایند وچون اسباب حصار گیری مرتب شود بعرض همایون‌رسانند وخاطرهمایون براینمعنی‌قراریافته عنان بجانب‌سمرقند معطوف گردانید ودرموضع‌کانکل طوئی‌عظیم ترتیب داده بسنت‌ختان شاهزادگان قیام‌نمود وبعد ازآن متوجه تاشکنت و شاهرخیه شد ودر ظاهر حصار فرود آمد و فرمود که پیرامن قلعه شهربندی سازند تامخالفان نتوانند که‌ناگاه بیرون تازند وباندك فرصتی شهربند تکمیل یافت و در آن‌مدت از طرفین جنگهای مردانه و کوششهای بهادرانه نمودند که‌تفصیل آن موجب تطویل میشود آخر الامر مردم اندرون ازبی‌نانی بتنك‌آمده وازفقدان گوشت‌کارد ایشان‌باستخوان رسیده بحیله وتدبیر ومعاونت بعضی مردم‌بیرون روزی بشب میرسانیدند وارباب کیاست که ملازم‌سلطان سعید بودند میدانستند که‌درقلعه خوردنی‌نمانده وازبیرون مأکولات بحصار می‌برند لیکن کیفیت ایشان معلوم‌نشد ودراین اثناءِ امیرشیر حاجی‌فکری بصواب‌اندیشیده نوکریرا که میرزامحمد جوکی اورا میشناخت فرمود که‌بشیوهٔ فرارمتوجه قلعه‌شده وشاهزاده اورا دیده ودانسته رعایت فرمود وازسبب آمدن پرسید نوکر معروض داشت که‌امیرشیر حاجی محقر وجهی تحویل‌من کرده بود جزوی‌از آن‌باقی شده‌در اینولا امیر درمطالبهٔ‌آن تشدد بسیار نموده مرابند فرمود ومن‌فرصت یافته گریختم والتجاءِ بدرگاه عالم پناه آوردم ومیرزا محمد اورا بنوازش‌خوشدل گردانیده بکاری‌باز داشت‌واوچند روزبتفحص کوشیده شرح‌احوال

معلوم کرده گریخته پیش امیر شیرحاجی آمد و بعرض رسانید که در بازار نوشخصی است فلان نام آنچه مایحتاج قلعه است ازماکول وملبوس مرتب میدارد و درنیم شب کشتی ازروی آب می‌آید و آنچه بسعی اردوی بازاری مرتب‌شده بقلعه میبرند و امیر شیرحاجی کیفیت رامعروض پایهٔ سریر اعلا گردانید و بموجب فرمان در جستجوی آن‌شخص شتافتند وخدمتش را گرفتند ودربرابر قلعه‌آورده بآواز بلند گفتند که‌این شخصی‌است که ازبرای‌شما خوردنی ومایحتاج میفرستاد وا کنون بجزای عمل خویش رسیده گرفتار گشت وبعد ازاین اقامت شمادر این‌چهاردیوار دشوار مینماید و آن عزیز رادر برابر حصاربخواری خوار کشتند و ارباب قلعه بیکبار نومید شده التجا بعالیجناب سعادت انتساب خواجه ناصر الدین عبیدالله نمودند وحضرت خواجه ازسمرقند رسیده سلطان سعید شرایط تعظیم بجای آورده ومحصوران ازآمدن خواجه خبردار شده امیرنور سعید این‌بیت را نوشته پیش او فرستاد

بیت

جامی زغم تو بس خرابست گفتیم تورا دگر تودانی

وامیر مشارالیه درباب مخلص‌خویش تضرع و زاری بسیار کرد و حضرت خواجه چندروز خاطر برآن‌امر خطیر گماشته در اصلاح جانبین سعی و اهتمام تمام نمود.

ذکر حوادث یومیه که‌در خراسان‌روی‌نمود در

حین محاصرهٔ شاهرخیه

سلطان‌سعید چون درزمان توجه ازسمرقند بجانب شاهرخیه قرة‌العین‌خویش میرزا سلطان‌محمد را بضبط خراسان تعیین نمود و شاهزاده‌در اواسط ربیع الاول سنهٔسبع وستین وثمانمائه بهرات‌آمده دررعایت رعیت‌داری بلاد و عباد قدم برقدم پدربزرگوار مینهاد ودر اینسال مولانا جلال‌الدین فتح‌الله تبریزی که اصناف‌علوم ازعقلی ونقلی میدانست وبجهت نتیجه بستن‌درهرات مانده بود فوت‌شد ودرمزار

کازر گاه مدفون گشت ودراین حین برفهای عظیم باریده سرمای قوی روی نمود ودر خلال این احوال خبر قتل پهلوان محمد پیاده ازجانب ترشیز رسید بیان این سخن آن است که پهلوان مذکور مدتی در ملازمت سلطان سعید قیام مینمود و آثار مردانگی وجلادت درمعارك بظهور میرسانید تامرتبه اش روی درازدیاد نهاد وکار اورواج و رونق تمام یافت ونشان شحنگی دار السلطنهٔ هرات بنام اوقلمی شده و خدمتش باندك جرایمی خلقی کثیر رابقتل رسانید وبهیچگونه مخاطب ومعاتب نگشت و اوچنان مغرورشد که رستم دستان و سام نریمان راغاشیه کش خویش می پنداشت ومجموع رنود واوباش هرات رامطیع ومنقاد ساخته ملازم خود گردانید ودر آن زمان عظمت و ابهت اوبنهایت انجامید ودر آنزمانیکه سلطان سعید در ظاهر شاهرخیه بود بدفع محمدنامی که در کوههای ترشیز بسر میبرد متوجه آنجانب شد و درقریهٔاز قرای آنولایت که طینت اومتکون شده بود فرود آمد وطرح ظلم وستم انداخته هر صبح و شام نقاره میزد ومحمد قزوینی که سر بمحمد پیاده فرو نمی آورد درصدد آن شد که نسبت باو دستبردی نماید ونوبتی شمهٔ از آن به پهلوان گفتند والتفات بآن سخن نکرد و گفت اوچه کس باشد که دراینمقام آیدومحمد قزوینی فرصت نگاهداشته درشبی که برودت هوا اشتداد یافت ویتیمان دروثاقهای خودخزیده بودندو زیاده از دو کس نزد پهلوان نبودوآتشی افروخته هر نوع حکایات میگفت ناگاه محمدقزوینی بایاران خویش چون بلای ناگهان بخانهٔ اودرآمد وپهلون محمد تاخواست که از جای بر خیزد محمد قزوینی بیك ضرب شمشیر سر او را از بدن جدا ساخت وشر آن بداخلاق را از عالمیان باز کرده پناه بکوه برد وازرعایا هیچکس را مجال آن نشد که ازعقب او برود.

ذکر بیرون آمدن میرزا محمد جوکی ازقلعهٔ

شاهرخیه واستیلای گماشتگان پادشاه بر آن قلعه ومعاودت سلطان سعید محفوف بنصرت و تائید

سلطان سعید قریب بیکسال در محاصرهٔ قلعه شاهرخیه روزگار گذرانیده

ومردم را از گرد و غبار و کثرت حشرات مثل مور و مار زحمت بسیار رسید و از بسیاری پشه و مگس بتنگ آمدند و کار اهل حصار نیز بحد اضطرار رسید و پیشتر حضرت خواجه عبیدالله دوبار بقلعه رفته درامر مصالحه سخنان گفتند ومیرزا محمد جوکی در تسلیم حصار تعلل مینمود وخدمت خواجه اورا در تنگنای محاصره گذاشته روی بسمرقند نهاد وارباب قلعه بار دیگر چاره جوی شدند و کس باردوی همایون فرستاده التماس حضور خواجه عبیدالله نمودند و آنحضرت مضمون کلمهٔ **الشفقة علی خلق الله** رامنظور داشته باز متوجه شاهرخیه شد و پای در میدان نهاده سلطان سعید راسوگند داد که قصد قتل آنجماعت نکنند و بهیچ آفریدهٔ غضب نفرماید بلکه جمعی را از آنجمله رعایت فرماید حضرت سلطان سعید و دیگران مجموع را متقبل شدند والحق بهمه وفا نمود وخواجهٔ بزرگوار بحصار در آمده امیر نورسعید وباقی گردنکشان رابیرون آورده وایشان بشرف دستبوس سلطان سعید مشرف شده سرخجالت درپیش افکندند وپادشاه ارباب جرایم رادر آغوش عطوفت کشیده پرسش فرمود روزجمعهٔ نهم محرم سنهٔ ثمان وستین وثمانمائه میرزا محمد جوکی راباردوی همایون آوردند وسلطان سعید اورادر کنار گرفته درپهلوی خویش بنشاند وبمواعید خوب ازالهٔ وحشت او نمود وفتح نامها نوشته باطراف ممالک فرستادند وسلطان سعید بعداز تنظیم امور آن ملک روی بولایت سمرقند نهاد وخاطر برانتظام کلیات امور ماوراءالنهر وترکستان گماشته چندروز درآنجا توقف نمود و چون خاطر اشرف ازقضایا فراغت یافت عزیمت معاودت بجانب خراسان تافت وازجیحون عبور فرموده بسعادت واقبال منزل می پیمود تابچهل دختران رسید ودرآنجا اشراف و اعیان وبزرگان بشرف دستبوس رسیده شرایط نثار بتقدیم رسانیدند ودرمنزل تغور رباط اهل حرف و هنرمندان ساوری وسلامتانه کشیدند ودربیست ودویم ربیع الثانی موکب منصور بباغ سفید نزول فرمود وازقلعهٔ شاهرخیه تادارالسلطنهٔ هرات میرزا محمدجوکی رابموجب فرمان سوارساخته همراه معتمدان پیش میرفت وحضرت اعلا ازعقب اوعزیمت مینمود وچون بمستقر جلال رسید شاهزاده رادرحصار اختیارالدین برندانی که بمثابهٔ منار در آنحصار ساخته بودند محبوس گردانید و اودر آنجا بود

تا اجلش رخ نمود وچون سلطان‌سعید بر تخت‌سلطنت خراسان قرار گرفت بتحقیق احوال دیوانی پرداخت خواجه‌قطب‌الدین طاوس وخواجه نعمت‌الله وخواجه‌اسمعیل ومولانا امیر دفترهامرتب ساخته‌بعرض‌رسانیدند وخواجه‌طاوس معاف گشت‌وخواجه اسمعیل در بندافتاد وچون نوبت بخواجه‌نعمت‌الله رسید اونسبت بخواجه‌شمس‌الدین سخنی گفت که‌مشعر بخیانت بود سلطان‌سعید ازخواجه مشار الیه استفسار نمود خواجه گفت که‌من ازمردم برسم خدمتی چیز بسیار گرفته‌ام‌اما ازمال دیوان هیچ تصرفی‌نکرده ام وتقصیری نیز درآن‌واقع نشده وباقی رای‌عالم آرای حاکم‌است سلطان‌سعید فرمود که‌هرچه گرفته وخوردهٔ بتو بخشیدم وتو را از دیوان معاف داشتم چه گاهی چنان واقع میشود که دیوانیان بغضب ما گرفتار میشوند ونمیخواهم که آسیبی بتو رسد خواجه شمس الدین محمد انگشترین از انگشت‌بیرون کردوقدمی‌چندپیش‌رفته زمین‌خدمت بوسید وبرتخت نهاده باز گشت ودرمحل‌خویش‌بایستاد و گفت‌درهیچ‌تاریخ وزیری‌بدین خوبی‌معزول‌نشده‌ودراین‌اثنا بمسامع علیه رسید که یونس خان که بیمن اعتنا و حسن اهتمام سلطان سعید تختگاه آبا و اجداد خود را بوجود شریف مزین گردانیده بود از تاب آفتاب حوادث روز گار رو گردان شده التجاءبسایهٔ چتر همایون فال آورده نزدیک‌است سلطان سعید باستقبال او شتافته با یکدیگر ملاقات کردند و بدیدار هم‌استبشار نمودند و آن حضرت اورا بمواعید جمیله مسرور گردانید و بترتیب طوی بزرك فرمانداد و اسباب ضیافت پادشاهی چنان مهمانی مرتب داشت با چند تومان‌لشگر آن جناب را بولایت اصلی او گسیل کرد و حضرت پادشاه بواسطهٔ آنکه شنید که در شهر و بلوکات بقیه از مرض طاعون هست عزیمت ییلاق بادغیس نمود ودر آنجا قاصدان رسیده معروض داشتند که در آن ولایت نیز این مرض شیوع دارد و از متروکات موتی که وارث نداشتند مبلغی کرامند بخزانهٔ عامره واصل‌شد و

در این‌سال حضرت شیخ صدرالدین محمد رواسی که بزیور علم و عمل آراسته بود از قریهٔ شقاق تشریف آورده در مزار فایض الانوار شیخ‌زین‌الدین الخوافی‌ساکن گشت و خلایق لاتعد ولاتحصی بملازمت او کمر بستند و چون سلطان سعیدبآن

جناب حسن ارادت و صفای عقیدت داشت نصایح او را بسمع رضا اصغا میفرمود و
در تنفیذ عزایم خسروانه بسخن آنجناب عمل مینمود .

ذکر توجه خسرو آفاق بیورت قشلاق و معاودت

او از آنجا بتائید ملك منان

در شهور سنهٔ تسع و ستین و ثمانمائه تواچیان بهرام صولت بهمه کس جار رسانیدند که یراق قشلاق مرتب کنند سلطان سعید فرزند رشید خود میرزا سلطان محمد را در دارالسلطنه هرات بگذاشت و جناب امارت‌مآب میرزا نظام‌الدین احمد را بملازمت او بازداشت و پای دولت در رکاب سعادت آورده عنان عزیمت بجانب بلدهٔ مرو تحریك داد و در اول جمادی الاول بیورت قشلاق نزول نمود و در این سال در تمامت بلاد خراسان بتخصیص در هرات در غایت برودت گذشت وازاوایل دلوتا اواخر حوت برفهای عظیم‌افتاد و در اواسط ماه جمادی الاخر ازاردوی‌اعلا نشان بهرات آمد که سیدی سلطان برادر ابوالخیرخان که در آنجا محبوس‌بود بدرگاه عالم‌پناه فرستند و بموجب فرموده عمل نموده و او جوانی نیك اخلاق پاکیزه اعمال بود وپیوسته بتلاوت کلام مجید اشتغال مینمود و چون باردوی همایون رسیده سلطان سعید او را زر و جامه و اسب و کمر و افسر داد و بولایت ازبك فرستاد و چون موسم بهار رسید رایات فتح آیات عزیمت هرات نمود و در جمعهٔ دویم شعبان در ضمان ملك منان بباغ سعیدنزول اجلال فرمود و در این‌اثناء از جانب ماوراءالنهر عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلا رسید مضمون آنکه طایفهٔ از کفرهٔ قلماق بممالك محروسه در آمدند و غارت و تاراج کردند و آنچه امکان خرابی بود بظهور رسانیدند و اولجهٔ فراوان گرفته باز گشتند و فوجی‌ازدلاوران سپاه منصور سرراه برایشان گرفتند و مانند باز برعصفور حمله آوردند و شمشیر درآنجماعت نهاده از سرهای مخالفان‌عرابه‌ها بار کردند و بسمرقند بردندوچون سلطان سعید چند روز در دارالسلطنهٔ هرات توقف نمود متوجه منزهات بادغیس شده در اول رمضان بمقصد رسیده تمام ماه‌صیام وشوال تا قریب بعید اضحی‌درآنجا

بگذرانید و در اواخر شوال امیر سید اصیل ارغون که جوانی دولتمند صالح و بهادر بود عزم سفر آخرت نمود و برادرش امیرسید فرید بشرایط تعزیت قیام نمود و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده بازماندگان او را بنواخت و در اواخر ذیقعده موکب همایون از یورت ییلاق نهضت فرموده در اواخر ذیحجه بمستقر سریر خلافت فرود آمد ،

ذکر وقایعی که در شهور سنه سبعین و ثمان مائه

از مکمن اجمال بظهور رسید

یکی از وقایع این بود که طایفهٔ از امراء عظام مثل امیر احمد و امیر شیر حاجی با چند امیر تومان برحسب فرمان متوجه ولایت ماوراءالنهر شدند چه خبر صاحبقران ثانی از آنجا میشنیدند و دیگر آنکه در زمانیکه میرزا جهانشاه بمحاصرهٔ بغداد اشتغال داشت با پانزده هزار خانه‌وار از احشام و صحرا نشینان که از ظلم تراکمه بجان رسیده بودند فرصت غنیمت دانسته بعرصهٔ خراسان در آمدند و یورت و مقام ایشان بروفق دلخواه معین گشت و دیگر آنکه داعیهٔ قلع و استیصال قوم هزاره از خاطر خطیر سلطان سعید سر بر زده و لشکرها بامضای عزیمت همایون جمع آمده سر پل مالان را لشکرگاه ساخت و کلانتران ایشان دست در دامان استیمان زده آن یورش بشفاعت مشایخ عظام در توقف افتاد و بجهت استخراج اموال آن جماعت امیر نظام‌الدین حاجی و جناب افادت مآب مولانا شمس‌الدین المشهور بصاحب کشف تعیین شدند و در اثناء این حال مزاج شهریار فرخنده خصال از جادهٔ اعتدال منحرف شده و ضعفی قوی روی نموده وزمان مرض امتداد یافت و نزدیک بآن رسید که خلایق مأیوس گردند آخرالامر بحسن معالجهٔ اطبای صاحب تدبیر بلکه بارادهٔ ملك قدیر آن زحمت بصحت تبدیل یافت و خلایق حیات تازهٔ یافتند ونذر و صدقات بمستحقان رسانیدند و سلطان سعید جهت صدقه فرق همایون مال سر درخت تمام خراسان را بخشید و آن مبلغی گرامند بود و دیگر ازوقایع آن که جهت ختان شاهزادگان بترتیب طوئی عظیم فرمان داد و ارباب حرف وصنایع

و اهل اسواق هر روز بباغ زاغان رفته چهار طاق بستن آغاز نهادند و در اندك زمان باغ زاغان نمونهٔ روضهٔ رضوان گشت و مهم لهو و سرور و حضور و شراب مدام و کرشمهٔ ساقیان سیم اندام بمرتبهٔ رسید که زاهدان صد ساله خرقه‌های پیران طریقت را از برای دفع مخموری رهن شراب انگوری کردند و بمقدار جوی اندیشه نکردند وزبان حال هریك باینمقال مترنم گشت

قطعه

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی

ومدت پنج ماه زمان نشاط امتداد یافت و در اثناء جشن و طوی شاهزادهٔ عالمیان میرزا جلال الدین شاه محمود بنابر فرمودهٔ سلطان سعید قدم رنجه فرموده ازولایت جرجان رسید و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا بعشق خود از جانب سمرقند خود را بآن صحبت رسانید و چون خاطر آفتاب اشراق خسرو آفاق از سنت و ختان شاهزادگان فراغت یافت عنان همت عالی نهمت بصوب تنسیق امور ملك و ملت تافت

ذکر آوردن امیر نور سعید از خوارزم و وقایع حالات او

در شهور سنهٔ اثنی و سبعین و ثمانمائه از جانب خوارزم قاصد امیر نور سعید آمده عرضه داشت رسانید مضمون آن که در اینولا میرزا سلطان حسین از جانب دشت قبچاق بر این ولایت آمده و امراء وسرداران تاب یك حملهٔ اونیاورده گریختند و لشگریانش دست بغارت و تاراج برآورده مجموع بیرون خوارزم را ویران ساختند سلطان سعید فرمان داد که جمعی از امراء عظام بآنصوب رفته تفحص بلیغ بجای آورند و هر که تقصیری کرده باشد سزای او در کنارش نهند ودرباب عقوبت و نکال مجرمان اهمال و اغفال نورزند و امراء برحسب فرمان واجب الاذعان روان شدند وچون بدان خطه رسیدند بتحقیق آن معامله مشغول

شدند بوضوح پیوست که لشگر خوارزم با وجود کثرت در بدایت حال از صدمات سپاه سلطان صاحبقران فرار نموده‌اند و امیر نورسعید را نیز بتقصیر متهم میداشتند و امیر پیر درویش قوچین که آن ایام منظور نظر سلطان بود ناگاه امیر نور سعید را گرفته همراه معتمدان بدارالسلطنهٔ هرات فرستاد و خدمتش بنابر تساهلی که ورزیده بود در حصار اختیارالدین مقید و محبوس گشت و در آن ایام پادشاه فلك احتشام بدیدن سلیل مشایخ عظام شیخ نورالدین محمد رفت و دراثناء صحبت کلام مولانا جناب شیخ منجر بذکر امیر نورسعید شده جریمهٔ او را درخواست نمود سلطان سعید ملتمس جناب شیخ را مبذول داشته جرم و خیانت امیر مشارالیه را نابوده انگاشت وچون ببارگاه همایون مراجعت نمود فرمود که امیر نور سعید را از حصار بیرون آورده‌ند ودر زمرهٔ حضار مجلس انتظام دادند وحضرت سلطان سعید او را بشرف خطاب مشرف ساخت و از احوال وی پرسیده باز خدمتش را درسلك امراء کبار انخراط داد اما امیر نورسعید درغایت خجالت و انفعال روزگار میگذرانید و اسبی چنان نداشت که سوار شده بملازمت تواند رسید و این رباعی گفته بمجلس همایون فرستاد و شمهٔ ازشرمندگی ودرماندگی خویش معروض داشت و رباعی اینست

رباعی

این بندهٔ شرمندهٔ درمانده بجان　　دارد اسبی توقع از شاه جهان
چون همت او بلند و چون بخت قوی　　چون دولت او جوان وچو نحکم روان

سلطان سعید بعجز و بیچارگی او ببخشید و چند اسب راهوار و اشتران باربردار و استران قطار و سایر اسباب ارزانی داشت و کوکب بخت امیر نورسعید بار دیگر از حضیض مذلت و خمول بذروهٔ قبول رسید

ذکر عصیان میرزا پیر بداق بن میرزا جهانشاه

در شیراز و رفتن او از آنجا ببغداد و محاصرهٔ بغداد و آنچه میان او وپدر دست داد و قتل پیر بداق بتیغ قهر میرزا جهانشاه وانقراض دولت اوبیك ناگاه

بررای هوشمندان و واقفان دقایق اخبار پوشیده نماند که میرزا پیر بداق اشجعه اولاد میرزاجهانشاه بود و خشونت وسیاستی بافراط داشت وبموجب فرمان پدر بحکومت فارس اشتغال مینمود ودر ایام دولت خویش اقطار واطراف این ممالك تا حدود جزایر ونواحی مدینة السلام بغداد رادرتحت تصرف آورد وچون میرزاجهان شاه به بخراسان آمد و میان او و سلطان سعید مهم بخصومت و جدال انجامید میرزا پیر بداق در اندك فرصتی بخدمت پدر پیوست و بهنگام مراجعت ازراه طبس روان شده برولایت یزد عبور نمود و در آن ولایت خرابی تمام بظهوررسانید و بنا بر مددی که بوالد خویش رسانیده بود بخارعجب وپندار بدماغ خود راه داده پنداشت که از جانب پدر مستغنی شده گردن از طوق اطاعت میرزا جهانشاه کشیده و پای از دایرهٔ متابعت او بیرون نهاده حقوق ابوت نابوده انگاشت و علم طغیان بر فرق فرقدان برافراشت و چند نوبت نیك خواهان از درگاه میرزا جهانشاه پیش او رفته چندانکه نصایح سودمند گفتند فایده نداد و همچنان بر طغیان اصرار می‌نمود و میرزا جهانشاه با سپاه ظفر پناه تا حدود دیار فارس رفته و نمی‌خواست که اورا بکلی مستأصل گرداند وچراغی که خود افروخته بباد قهر فرونشاند و نهالی که بر جویبار دولت بدست خویش نشانده از بیخ بر کند آخرالامر والدهٔ پیر بداق حرم محترم میرزا جهانشاه بعد از آمد و شد بسیار قرار بدان داد که میرزا پیر بداق با اتباع و اشیاع و اولاد و اموال بجانب دارالسلام بغداد رفته دست از شیراز باز دارد و میرزا پیر بداق شیرازرا گذاشته روی ببغداد نهاد و میرزا

جهانشاه حکومت ولایت فارس را بپسر دیگرخود امیر یوسف ارزانی داشت و میرزا بداق چند گاه در بغداد گذرانیده آن مملکت را مزروع و معمور گردانید اما خیال شیراز مطلقاً از دماغ او بیرون نمیرفت وپیوسته متعرض مملکت پدر می گردید و بانواع بی‌رحمی خاطر او را میرنجانید وارسال رسل ونصایح با وی مفید نیفتاد و چندان که‌میرزا جهانشاه تغافل و تجاهل می‌ورزید عناد و استکبار او سمت تضاعف می‌پذیرفت و از خونریزی و فتنه‌انگیزی دقیقه فرو نمی گذاشت عاقبت میرزا جهانشاه بازدحام تمام عازم دارالسلام شد و میرزا پیر بداق چون از عزیمت پدر آگاه شد خاطر بر آن قرار داد که برج و بارهٔ مدینةالسلام راعمارت کند و در آنجا تحصن نماید و باین عزیمت لشگر خود را عنایات نموده انعام فرمود و بترتیب اسباب حصار داری قیام نموده برج و باره را بمردان جنگی‌زیب و زینت داد و دروازه‌ها را بمحافظان جلد و هشیار سپرد ومیرزا جهانشاه باسپاهی فزون از حساب و شمار رسیده ظاهرشهررا احاطه نمود و همت بلند بر تسخیر دارالسلام گماشت و شاهزاده چاره جز آن ندید که در چهار دیوار حصار خزیده تحصین نماید و چون مدینةالسلام در غایت متانت ورصانت بود و مشحون‌بمردان و دلیران کارزار و فتح آن بسهولت میسر نبود و مردم از شدت حرارت هوا در زحمت بودند در آن تابستان از بام تا شام‌بمحاربه قیام مینمودند و میرزا پیربداق هرروز آتش فتنه را التهاب میداد و ابواب بلا را برروی خود می گشاد و میرزا جهانشاه بسعی و اهتمام تمام در فتح شهر می کوشید و لشگریان را ترغیب و تحریص می‌نمود و قریب یکسال محاربه ممتد شده احوال رعایای بیچاره روی در اختلال آورد و آثارانکسار بروجنات احوال ایشان ظاهر و لایح گشت وزبون و عاجز شدند و درماندگان قهر مقرون ببار رنج و عناء روزگار میگذرانیدند وکار سپاهیان بتنك آمده هرچند شاهزاده رسل و رسایل پیش پدر میفرستاد و اظهار عجز و افتقار میکرد فایده بر آن مترتب نمیشد ومیرزا جهانشاه بدان کلمات التفات نفرمود و بلیهٔ قحط و غلا بمرتبهٔ رسید که آنان که حلاوهٔ مصري را بتکلف میخوردند باویم و چرم جوشیده قناعت نموده آن نیز در بعضی اوقات

میسر نمیشد و سك و گربه مانند کیمیا و عنقا ناپدید شد و از حیوانات دیگر نام و نشان نماند و اهل بغداد در فریاد و فغان آمده ایلچی فرستادند و امان‌طلبیدند و میرزا جهانشاه برسررضا آمده بغدادیان شادوخرم شدند و دروازها گشاده‌سپاه میرزا جهانشاه ببغداد در آمدند و محصوران باردوی اعلا شتافتند و امیرزادهٔ‌پیر بداق در منزل خود نشسته و گمان آن نمی‌برد که پدر نامهربان در بارهٔ او قصد بد کند در این اثناء ،میرزا جهانشاه ولد خود محمدی را با جمعی فرستاد که‌مهم شاهزاده را بضرب شمشیر آبدار فیصل دهد و ایشان رویها بسته و تیغها کشیده بشهر درآمدند و ناگاه در وثاق میرزا پیربداق ریختند وخدمتش در آنزمان‌عزم سوار شدن داشت و یك پای در موزه کرده بود که ناگاه برادر خود محمدی را با جمعی روی بسته بر سرراه خود ایستاده دید حیرت ودهشت بروی مستولی‌شده برادر را دشنامی داد و امیرزاده محمدی شمشیر چنان باو فرود آورد که باو نرسید و بدیوار خورد و امراء بتیغ خونریز پیکر شاهزاده را ریز ریز کردند و آنحرکت بر میرزا جهانشاه مبارك نیامد و اکثر اتباع از او متنفر شدند و ملك ومال او در صدد زوال آمد و آفتاب‌دولت او روی بزوال نهاده بیان اینسخن آنست که بعد از قتل میرزا پیر بداق ممالك عراق وفارس ضمیمهٔ ولایت‌او گشت و وسعت‌مملکت او بمرتبهٔ شد که زبان از تقریر آن عاجزاست و مجموع‌سرداران سر بر خط فرمان او نهادند الا امیرحسن بیك از احفاد قراعثمان که بواسطهٔ عداوت قدیم که میان آن دو خاندان بود اطاعت میرزا جهانشاه ننمود و بواسطهٔ قلاع رفیع که در تحت تصرف داشت قلع آن دشوار مینمود عاقبت میرزا جهانشاه بی تحمل شده بر استیصال‌قوم قراعثمان‌یکجهت شده و لشگرهای‌ممالك‌محروسه را قرب صدهزار سوار جمع آورده روی‌توجه بامیرحسن بیك نهاد وامیرمشارالیه در شعبی از شعاب جبال که موضعی مناسب بود فرود آمده راه آنرا مضبوط‌ساخت و میرزا جهانشاه با آن سپاه نزدیك باو رحل اقامت انداخت از آنجا که حسن ریاست و نور کیاست با امیر حسن‌بیك بود رسل و رسایل فرستاده ودر استرضای

میرزا جهانشاه کوشید و میرزا جهانشاه این معنی را بر عجز و فتور او حمل نموده در خصومت اصرار مینمود و قاسم پروانچی و جهانگیر پسر بابا حاجی کاوردی را نوبتی بجنك او فرستاد و ایشان منهزم باز آمدند و میرزا جهانشاه تا موسم خزان در آن صحرا و بیابان بسربرده بعیش و عشرت کوشید و چون مقدمه زمستان در رسید و سرما تاختن آورد لشگریان بفریاد و فغان آمدند و میرزا جهانشاه تراکمه را رخصت انصراف ارزانی داشت و خود باولاد و خواص و مقربان چنانچه عادت او بود که بعد از مراجعت آغروق بطرب و شراب‌خوردن مشغول میشدند در آن منزل‌توقف نموده بساط‌نشاط بگسترد و چون میان‌اردوی او و امیرحسین بیك یك کوه فاصله بیش نبود خدمتش از کیفیت احوال خبر یافته نماز شام جاسوسی فرستاد تا بتحقیق اوضاع معلوم کند آنمرد شب هنگام باردو آمد و گرد یك‌یك‌خیمه‌ها بر آمده آواز بر کشید که اسبی برین علامات گم کرده‌ام هر کس مرا نشان دهد فلان مبلغ دهم احدی از کمال غفلت جواب نداد و جاسوس باز گشته کیفیت حال را بعرض رسانید و امیر حسن بیك با دو هزار سوار مکمل بقصد امیر جهانشاه در حرکت آمد و چون صباح شد طایفهٔ از مردم میرزا جهانشاه که فی‌الجمله شعوری داشتندسیاهی سپاه از دور دیدند وچون مسافت نزدیك شد و نیك نظر کردند جمعی ترکمانان که هم جنس ایشان بودند مشاهده کردند دانستند که لشگریان میرزا حسن بیك اند بغایت سراسیمه و متحیر شدند و امیر زاده محمدی و امیرزاده یوسف از اولاد میرزا جهانشاه بجنك پیش رفتند و طوفان بلا را برخود محیط یافتند میرزا یوسف باز گشت و پدر را خبر داد که مجال توقف نیست میرزا جهانشاه یك زانو بند بسته بود که این خبر رسیدفرصت نیافت که آن‌دیگر بندد ناچار سوار شد و میرزامحمدی و میرزا یوسف گرفتار شدند و دیگر سرداران بقتل آمدند و میرزا جهانشاه با صد درد و داغ روی بدره نهاد و مجهولی از لشگریان اسکندر نام در عقب او روان شد و چون بوی رسید میرزا جهانشاه از بیم جان نام خود را بر زبان آورد و آن شخص باو التفات نکرده و فی‌الحال او را هلاك گردانید و جامه‌های قیمتی‌او

را پوشیده سرش از فتراك بیاویخت و مهمی چنان ساخته بلشکرگاه مراجعت نمود و درراه غافل شده سر ازفتراك بیفتاد واسکندر صورت قضیه را با هیچکس نگفت و امیر حسن بیك چون نصرت وظفر یافت از میرزا جهانشاه تفحص بلیغ نمود که بکدام جانب بیرون رفت در این اثناء سرقورمیشی که بپادشاه مشابهتی داشت نزد او بردند که سرجهانشاه است امیر حسین بیك آن سر را نزد محمدی ویوسف فرستاد تا ایشان در آن باب چه گویند شاهزادگان گفتند که این سرقورمیشی است که بپدر این بیچارگان مانند بود امیرحسین بیك بتفتیش آن مشغول شد که در آن روز میرزا جهانشاه چه لباس در برداشت جمعی گفتند که ما یکی را می‌بینیم که اسباب گران بها دربرداردکه پیشتر نداشت حکم شد که اسکندر را پیدا ساخته بمجلس آوردند امیر حسن بیك از آن قضیه استفسار نمود اسکندر صورت حال را برنهجی که مسطور شد تقریر کرد و میرزا حسن بیك فرمود تا جمعی در آن راه احتیاط نموده سر میرزا جهانشاه را بدرگاه آوردند و چون خاطر آنجناب از دغدغه دشمن فراغت یافت محمدی را بکشت و یوسف را میل کشید و خبر این فتح مبین که غرایب تمام داشت باطراف عالم رسید و امراء واعیان میرزا جهانشاه از این حادثه آگاه شد امیرزاده‌حسینعلی را که اسن‌اولاد بود بپادشاهی برداشتند و خدمتش ابواب خزاین گشاده هشتاد هزار نفر را علوفه و مرسوم داد .

ذکر وصول انواع اخبار بمسامع جلال در یورت قشلاق و نهضت شهریار آفاق بجانب عراق وبیان بعضی حکایات از خیر و شر و لشگر کشیدن فرمانده بشر خلدالله ظلاله

حضرت سلطان سعید در زمستان‌سنهٔ اثنی و سبعین و ثمانمائه در خطهٔ مرو بفراغ بال اقامت داشت و خیال جهان گیری برلوح ضمیر مینگاشت ناگاه ازجانب عراق قاصدان رسیده عرضه داشتها رسانیدندمشتمل بر کشته شدن میرزاجهانشاه

و استیصال خاندان او و حالات آنجا و امیرزاده‌حسینعلی ایلچی بپایهٔ سریر اعلا ارسال نموده پیغام داد که ازملك ومال و خزاین و دفاین هیچ چیز از ملازمان آن‌حضرت دریغ نیست و هرچه در تصرف این بندهٔ امیدوار است درعوض یکتار موی خدمتکاران آستان دولت‌آشیان مبذول میدارم مسئول آنکه چتر همایون فال سایهٔ اقبال‌برسرساکنان‌این دیار اندازد و دست تطاول ظالمان از گریبان مظلومان کوتاه سازد و این‌معنی دردنیا موجب مناصب سنیهٔ ودر آخرت مستلزم مراتب علیه خواهد بود و چون این اخبار در ولایت مرو بسمع اشرف شهریار کامکار رسید بساط انبساط گسترده اظهار استبشار نمود وحکم فرمود که از اقطار ماوراءالنهر و سیستان و خوارزم بموجب‌ایلغار معین لشگریان قیامت‌نهیب در موضع مقرر جمع آیند تا در ظل رایت‌آفتاب اشراق متوجه عراق شوند واز آنجا در حرکت آمده کمند تسخیر بر کنگرهٔ قلاع و بقاع آذربایجان بل مصر و شام اندازد اما چون سلطان‌سعید در کلیات امور بی‌مشورت خواجه عبیدالله مدخل نمیفرمود جناب مولانا عبدالرحیم صدر را روانهٔ سمرقند گردانید و شرح حالات میرزا جهانشاه را معروض داشت وپیغام داد که اگر مصلحت باشد از آنجانب‌به ماوراءالنهر آید تا سخنان بمشافهه گفته شود و الا مخلص حقیقی را بنویدقدوم شریف مستبشر و شادمان سازند و چون مولانای مشارالیه بسمرقند رسیده صورت حال را بعرض خواجه‌رسانید آنحضرت عزیمت خراسان نموده بقشلاق مروتشریف حضور ارزانی‌داشت و قران‌سعدین‌واجتماع نیرین دست داد وبعد از تقدیم مشورت رایهابر آن قرار گرفت که شاه و سپاه متوجهٔ عراق شوند و بمقتضی **وماتدری نفس بای ارض تموت** ندانستند که بقتلگاه خود میروند وبوقتی که قمر دربرج عقرب منزل داشت میرزا سلطان ابوسعید بر سمند جهانگیری سوار شد و خواجه ناصرالدین عبیدالله بماوراءالنهر معاودت نمود و سلطان سعید بسرعت تمام در-حرکت آمد و بمهنهٔ مبار که نزول فرموده شرف زیارت سلطان ارباب طریقت و حقیقت سلطان ابوسعید ابوالخیر قدس سره دریافت وعزیمت ولایت جام نموده از آنجا بمشهد رفت و بعد از استمداد همت از روح پاك سلطان خراسان یعنی امام

هشتم بالنك رادكان توجه فرمود وچندروز در آن مقام دلگشا و صحرای جانفزا توقف فرمود و ازرادکان روان شده بکالبوش رسید و جهت آوردن سه هزار عرابه که در ولایت هرات مترتب شده در آنجاتوقف نمود و بطلب پیاده لشگرخراسان ایلچی فرستاد و در خلال این احوال حکام عراق و فارس متعاقب باردوی همایون آمدند و سلطان سعید در کالبوش معتمدان و سرداران سپاه را بضبط ولایت میرزا جهانشاه بل ولد حضرت صاحبقران میرزا معزالدین میرانشان فرستاد و بموجب فرموده دستور اعظم خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان باصفهان رفته آن ولایت را ضبط نمود و میرزا قاسم ولد میرزا جهان شاه متوجه اصفهان شد و از محاربه مأیوس باز آمد و خواجهٔ مشارالیه مجموع کیفیات حالات آنجائی را معروض داشت و امیرنظام‌الدین احمد ولد امیر غیاث‌الدین علی فارسی بر حسب فرمان متوجه دارالملك شیراز شد و امیرمحمود برلاس بجانب کرمان شتافت و امیرسیدمحمد برادرامیرسید مراد عازم سلطانیه شد وهمچنین بهرشهر وقصبه کسی نامزدشد وتفصیل‌اسامی ایشان‌موجب‌تطویل‌میشودواکثرممالك عراق‌درتحت‌تصرف بندگان درگاه آمده از مبداء یورش و نهضت از مرو تا وصول بکالبوش ایلچیان امیرحسن بیك پی‌درپی‌باردومیرسیدند وبعرض‌میرسانیدند که حسن بیك می گوید که من ازبندگان موروثی پادشاهم وهرگزاولاد امیرقرایوسف ازصمیم‌دل‌موافقت نخواهند نمودوبحسب‌توره‌بزرك دراستیصال‌ایشان‌باید کوشیدوخاطراشرف‌ازدغدغه آن جماعت جمع‌باید کرد سلطان سعید ایلچی امیرحسن بیك را طوی داده‌جهت او کلاه نوروزی و خلعت طلا دوزی و کمر و شمشیر و انواع بیلاکات فرستاد و پیغام داد که خدمتش بالشگرهای خود از جانب عراق عزیمت نماید و عساکر گردون مآثر از اینطرف متوجه است تا باتفاق آن قوم مفسد را از میان‌برداریم وپیش از این امیر حسینعلی پسر میرزا جهانشاه ایلچی با جواهر و نقود بسیار فرستاد وعرض ممالك و خزاین خود کرده نوکری را اظهار کرده بودچنانچه گذشت و حضرت سلطان سعید او را نوازش نموده فرمود که اینك ما میرسیم‌هر

چه صلاح وقت باشد بتقدیم خواهد آمدو موکب همایون از کالبوش نهضت فرمود و در ولایت هزار جریب نزول نموده و در این حین از دیار آمل و ساری امیر عبدالله ولد و والدهٔ خود را با قریب هفتاد هشتاد تومان از نقد و جواهر ارسال نموده گفت که این بنده میخواست که متوجه پایبوس گردد اما بواسطهٔ دغدغهٔ از بعضی مخالفان نزدیك اینمعنی در حیز توقف افتاد و ملك اسکندر حاکم رستمدار نیز ولد خود را که جوانی بس زیبا و نیکو منظر بود با تحف و هدایا فرستاده پیغام داد که بنده و خدمتکارم واز پیش ملوك گیلان هم رسولان آمده و تحفه‌ها آورده بسمع اشرف رسانیدند که در تمامت ممالك گیلان خطبه و سکه بنام و لقب همایون مزین شده سلطان سعید ایلچیان را نوازش فرموده باز گردانید و از راه فیروزکوه به خواری رسیده قریب ده روز در آنجا توقف کرد و امراء و سرهنگان که بولایت عراق رفته بودند و اموال آنجا بواجبی ضبط نموده در این حین به‌خزانه عامره فرستادند و حکام ولایات عراق در مقام اطاعت آمدند مگر حاکم شیراز امیرسیدعلی که از امراء میرزا پیربداق بود و بعد از قتل او میرزا جهانشاه او را نیز تربیت کرده و حکومت فارس بوی رجوع نمود و او بنیاد فتنه انگیزی نموده دل در حکومت بست وچون امیر نظام الدین احمد بر سر کوتل مائین رسید امیر سید علی با دوهزارسوار برسر او تاخت و با وجود آنکه امیر نظام‌الدین احمد غافل نشسته بود و اینمعنی در خاطرش خطور نمیکرد به جنك پیش آمد وچون پیوسته از شهر مدد میرسید امیرسید نظام‌الدین‌احمدعنان عزیمت بجانب ابرقو تافت وامیر سیدعلی مظفر ومنصور باز گردید و سلطان‌سعید جناب فضایل مآب صاحب کشف را برسالت پیش‌اوفرستاد و امیر سید علی‌احترام بجای آورده چند گاه وی را نگاه داشت و گفت هر وقت که موکب همایون باینصوب بگذرد کمینه مملکت شیراز را تسلیم گماشتگان نمایم و سلطان‌سعید خواجه قطب الدین طاوس را بضبط مملکت فارس تعیین نمود و امیر سید مزید با دیگر سرداران که بقراولی‌پیش رفته بودند با میرزا قاسم ولد میرزا جهانشاه رسیده جنك کردند و او را شکسته مبلغ دو هزار تومان ازجهات وی گرفتند و

خدمتش گریخته پیش برادر خود حسینعلی رفت و هم آنجا بقتل آمد و امیر سید مزید بسلطانیه رسیده دیگر امراء لجام ریز رفتند و در تضاعیف این حالات امیرزاده حسینعلی ویران شد بیان این سخن آن است که میرزا حسینعلی با لشکری آراسته در مرند نشسته و دل در مقابله و مقاتله امیر حسن بیك بسته می‌خواست که بحسن تدبیر ووفور سعی آثار تقدیر ملك قدیر از مکمن امکان بسر حد ظهور نیاید **العبد یدبر والله یقدر** بالجمله امیر حسینعلی امیرشاه علی وامیرشاه ابراهیم ودیگر سرداران را که برسم قراولی فرستاده بود و ایشان بسبب توهمی که در خاطر داشتند حقوق قدیم را نابود انگاشتند وبجانب امیر حسن بیك پیوستند و چون خبر بیوفائی امراء ووصول لشکر جغتای بسلطانیه و تبریز باردوی امیر حسینعلی شیوع یافت مردم او بنوعی بهم بر آمدند که از ضبط آن عاجز گشت و بالضروره ویران شد و بعضی از مردم او پیش امیر حسن بیك رفتند و برخی باردوی همایون پیوستند و چون موکب خجسته بسلطانیه رسید عرضه داشت امیر مزید وسایر امراء آمده مضمون آنکه لشکر نصرت شعار باید که بسرعت تمام بدینجانب آید تا چهرهٔ مقصود در آئینه امید جلوه گر آید امیر حسن بیك تا غایت در مکتوبی که بامیر سید مزید میفرستاد مهر بر پشت میزد اکنون بر روی زده و نوشته است که باید امراء جغتای از تبریز بیرون روند که آن مملکت را بپسر خود داده ام و امراء آن مکتوب را بجنس پیش سلطان سعید فرستاده پیغام دادند که امیر حسن بیك گردن از طوق اطاعت پیچیده است وداعیهٔ قتال و جدال دارد و امیر حسن بیك پیشتر آمده پسر خود را بظاهر تبریز فرستاد و امراء جغتای بیرون رفته در برابر هم نشستند ومردم جانبین بشهر درآمده معامله میکردند ومتعرض یکدیگر نمیشدند وچون امیر حسن بیك شنید که موکب سلطانی بسلطانیه رسیده از آنجا که نشسته بود مراجعت نموده بقراباغ رفت وسلطان سعید یوسف شیرازی را بداروغگی تبریز فرستاد وبنفس همایون درموضع میانه توقف نمود ودر آنجا میرزا حسینعلی وولد او سلطانعلی که جوانی بغایت زیبا منظر بود امیرزاده یوسف مکحول پسر دیگر میرزا جهانشاه وامراء ترا کمه مثل عمر بیك وولد امیر بایزید بسطام وپیرعلی ویار علی

وبهرام بیك پسران امیرعلی شکر وحاجی‌قنبر که‌درزمان میرزاجهانشاه حاکم یزدبود وشاه‌حاجی که‌ازاولاد امیرباباحاجی کاوردی بودباپنجاه هزار سوارباردوی اعلا ملحق شدند وسلطان‌سعید حکم کرد که‌امیرزاده یوسف بتبریز رفته‌برسرقبر پدرخود مجاور شود ونشان همایون نوشت که‌خدمتش را متولی‌اوقاف آنجا دانند وآنحضرت باحوال میرزا حسینعلی پرداخته پرسش فراوان نمود ودر اثناءِ ایـن اوقات فرستادگان امیرحسن بیك متعاقب یکدیگر باردوی همایون آمده اظهار اطاعت وانقیاد حاکم‌خود کردند واز آنجمله برادرزادهٔ خود یوسف بیك‌رافرستاده پیغام داد که هنوز آفتاب ازجانب‌مغرب طلوع نکرده‌ودر توبه بازاست اگرجریمهٔ ازبنده صادرشده عفوفرمایند چه‌قرب صدسال‌است که‌پدران مادر خدمت‌آبا واجداد شماطریق بندگی وسرافکندگی مسلوك میدارند وخودراازمخصوصان این‌خاندان میشماریم ومملکت فارس وعراق که ازدودمان حضرت صاحبقران گورکان بودوبه بیگانگان انتقال یافته‌بود بازستانده بگماشتگان حضرت سلطان گذاشتیم و دیار آذربایجان را که ایشان رادرآن مدخلی‌نبود هم بملازمان اعلا مسلم داشتیم وهر چندالتماس مینمایم که‌مرا دراین نیستان چندان بگذارید که‌برف درطـریق کم شود ومراجعت ممکن گردد مضایقه ومناقشه مینمائید اگر باورندارید ازدشمنان من که‌در اردوی اعلا اند بپرسید که در این ایام معاودت ممکن‌است یانه وبعد از ترتیب مجلس باعظمت وهیبت امراء عظام یوسف بیك‌را بپایهٔ سریراعلا رسانیدند وفرمودند تاهفت‌نوبت زانوزد وسلطان سعید اورا بشرف دستبوس مشرف ساخت و احوال پرسید امراء التماس حسن بیك‌بعرض رسانیدند آنحضرت در جواب فرمود که‌رایت نصرت شعار متوجه آنطرف‌است آنچه مصلحت باشد بتقدیم خواهد رسید وآنحضرت میرزا محمود خواجه لاق‌پسر عمه‌خود را برسالت امیرحسن بیك‌مقرر فرمود ویوسف‌بیك‌رارعایت نموده رخصت‌انصراف‌داد ومیرزا محمود برحسب‌فرمان در مصاحبت او روان شد وچون باردوی امیرحسن بیك‌رسیدند یوسف بیك‌درخلوت بعرض‌رسانید که‌سلطان سعید درخزاین ودفاین میرزا جهانشاه دارد وآسان آسان دست‌از دامن توباز نخواهد داشت وشمهٔ ازجلالت وعظمت سلطان سعید که‌مشاهده

کرده بودتقریر نمودامیرحسن بیك فرمود تاتختی زرین نهادند وامیرزاده یادگار بن میرزا سلطان محمدبن میرزا بایسنقررا در آنجانشانید وخود بانخوت وشوکت هرچه تمام تر دریسار قرار گرفت وامراءولشگریانرا فرمود تادر اطراف اوصف کشیدند ومیرزا محمودرا درآن موقف درآوردندوفرمود تاچند جازانو زده بدهشت تمام بپایهٔ سریر امیرحسن بیك رسانیدند وامیر مشارالیه فرمود که نخست خواجه خودامیرزاده یادگار رادریاب میرزا محمود بادهشت تمام بجانب تخت میرزایادگار رفته اول اورا دریافت و بعد از آن بشرف دستبوس امیرحسن بیك مشرف شد و سخنی که داشت معروض گردانید وچون دو سه روز برین قضیه بگذشت امیرحسن بیك میرزا محمودرا باز گردانید واز اینجانب یوسف بیك که فرستادهٔ حسن بیك بود رخصت گرفته معاودت نمود وسلطان سعید باامراء درتعیین یورت قشلاق مشورت فرمود رایها برآن قرار گرفت که بقراباغ روند وامیرحسن بیك راازآنجااخراج نموده زمستان درآنمقام بپایان رسانند وبامضای این عزیمت موکب همایون نهضت نموده تبریز را بردست چپ گذاشته ازراه اردبیل روی بقراباغ نهادند وچون بهفت فرسخی مقصد رسیدند بسبب قلت خوردنی صلاح در آن دیدند که بجانب محمودآباد روندو در اینطرف محمود آباد در کنار نهرارس رحل اقامت اندازند تاشیروانشاه که متعاقب ایلچیان او بدرگاه عالم پناه آمده اظهار اخلاص خود مینمود باردوی همایون پیونده وازآن منزل کوچ کرده اتفاقاً بصحرائی رسیدند که علف آنجازهردار بودوهر چهارپا که ازآن میخورد هلاك میشد ودرآن بیابان مهلك آب خوشگوار نیز پیدا نمیشد وچون اردوی فرخنده نژاد درمقابل محمودآباد فرودآمد علی بیك پسرامیر بایزید بسطام بخدمت مبادرت نمود و در اردوی اعلا مأکولات روی در نقصان آورده بغایت کم شدچنانچه یکمن بارازجوو گندم بده دینار کپکی یافت نمیشد وبیشترچهار پایان روی بصحرای عدم نهادند واغنیا و فقراء سمت تساوی پذیرفتند واصحاب عیش وعشرت باارباب محنت وعسرت بریك خوان نشستند وروزی چنداز جانب شیروان شاه کشتی خوردنی می آوردند وامیر حسن بیك براین امر وقوف یافته راههارا مضبوط ساخت چنانچه از طرف خراسان و فارس و عراق هیچکس را

نمیگذاشت که باردوی سلطان‌سعید آید دراین اثناء سلطان سعید مولانا شمس ـ الدین معمائی صدررا برسالت روانه‌شیراز کردو چون جناب مولوی باصفهان رسیدخواجه شمس‌الدین محمدصاحب دیوان که ازقبل پادشاه‌فرمان روا بود مولانا رامانع آمده گفت امیرسید علی یاغی‌است بآنجا رفتن مصلحت‌نیست ودر این باب عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلا روانه‌داشت ومولانا راشاکر وخوشنود باز گردانید وجناب مولوی همراه جبه خانه که ازطرف‌خراسان می‌آمدبجانب اردوی اعلاروانه شدو مردم امیرحسن بیك که‌بضبط راهها تعیین شده بودند جبه خانه‌را با طایفهٔ از اعیان‌وهنرمندان که‌در پناه آن باردوی همایون میرفتند بگرفتند وخدمت مولانا درسلك گرفتاران انتظام‌داشت ومجموع اسیران‌را نزد امیرحسن بیك بردند و مولانای اعظم مولانا صدرالدین طبیب خدمت مولویرا در مجلس امیر حسن بیك تعریف کرد وفضیلت اورا دردین مبین و ترویج شرع سید المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان فرمود ومولانا حکایت کرد که‌چون جناب مولانا شمس‌الدین محمد شمهٔ از حال‌من بعرض‌رسانید امیرحسن‌بیك سربالا کرده‌مرا مخاطب‌داشت که تورا ازدست‌نخواهم گذاشت وهیچ آسیب ازمن بتونخواهد رسید من برخاستم وزانوزدم بعد ازآن‌مرا حریف‌مجلس انس گردانید وچون شیروان‌شاه دربرابر اردوی سلطان‌سعید معبر مقرر نکرده بود بلکه دوفرسنك ازجانب اردوی امیر حسن‌بیك مردم خراسان و شیروان تردد مینمودند وامیرحسن بیك‌دویست سوار نامداررا فرمود تامعبر را تاخت کنند اتفاقاً ده کس ازلشکرخراسان که به‌خبر گیری پیش رفته بودند دو ایشان‌بخروس‌بیك که‌برحسب فرمان حسن‌بیك‌روان شده میخواست که‌بآن‌دویست نفر پیوندد دوچار خوردند واورا گرفته بپایهٔ‌سریر اعلا آوردند واز اوصورت حال استفسار نموده کیفیت واقعه باز گفت سلطان سعید جمعی را برسر آن‌دویست نفر فرستاد وایشان‌رفته بعضی‌مخالفانرا دستگیر کردند وبپایهٔ سریراعلا آوردندوبعد ازچندروز شبی تراکمه بکناراردوی همایون آمده سواران سورن انداختند و شاهزادگان وامراءومقربان وبهادران‌فوج فوج‌زانو زده رخصت طلبیدند که‌بیرون روند سلطان سعید فرمود که‌شب مصلحت نیست که برسر یاغی روید صباح معلوم

شد که آنجماعت زیاده ازهزار وپانصد نبوده اند لشکریان خراسان تأسف بسیار خوردند و فایدهٔ نداد و چون اسبان سپاه پادشاه ظفر پناه از قلت علیق ضعیف و سخت سست بودند و مجال آن نداشتند که بتاخت بیرون روند تا در میدان حرب جواب خصم دهند و اسبان تراکمه در غایت قوت بودند و پیوسته بتاخت می آمدند و هر که را از ترك وتازیك که می یافتند می کشتند و مدتی حال اهل خراسان بدین و تیره گذاران بود در این اثناء شیروان شاه یاغی گشته کشتی‌را بدان طرف کشید وخلق بسیارازمردم اردوی اعلا که‌بجهت معامله وسود بدآنجانب‌رفته بودند همه‌را غارت کردند وسبب مخالفت اوآن‌بود که‌امیر حسن بیك پیش‌او فرستاده پیغام داد که‌عاقبت لشکر جغتای از این طرف بولایت خود خواهندرفت آنزمان معلوم خواهد شد که‌نتیجه دوستی‌ایشان چه خواهد بود و شیروان‌شاه از این تهدید اندیشناك شده محبت سلطان سعید را بعداوت مبدل گردانید وپادشاه‌وامراء ولشکریان ازفقدان نان‌مهموم وحیران بودند وبرفورطبل رحیل کوفته متوجه اردبیل شدند و در اثناء راه بمحلی پرو حل رسیدند واز آنجا گذار بغایت دشوار بود وزیاده از نیم فرسنك در آن لای و گل پلاس ونمد وقالی وخیمه و سرا پرده می‌انداختند و بانواع حیل راه میساختند ومیگذشتند وسلطان سعید بنفس نفیس ایستاده گی و اهتمام تمام مینمود تا مردم از آن گلو وحل میگذشتند وبسیاری از چهارپایان ورخوت در عرصهٔ تلف آمد و بهزار مشقت از آن ورطه بیرون رفته در موضعی مناسب نزول کردند و پسران امیر بسطام و خواجه برهان کرمانی که‌صاحب دیوان بودند برحسب فرمان سه هزار شترو دویست تومان‌زربردند که ازقول نعاج غله‌و گوسفند بخرندو بیاورند و دردوازدهم رجب امیرسید مراد را بقراولی فرستادند وچون اندك مسافتی قطع کردند ناگاه چهار صد سوار آراسته از جانب مخالفان که امیر بیك مقدم ایشان بودپدید آمدند وامیر بیك باامیر سید مراد گفت که‌میرزا سلطان ابو سعید دشمنان صد ساله‌را دوست ودوستان صد ساله را دشمن گردانید اکنون بی آنکه جنك کند با ما مصالحه نماید فردا باید که امراء بزرك ازآنجانب‌بیایند که‌امیر حسن‌بیك‌ضمناً

درمقام دولتخواهیست واو نیز ازاینطرف خواص ومقربان خواهد فرستاد تامهم صلح قراریابد روز دیگر امیر سید مراد وامراء عالیمقدار بیرون رفتند وامراء روز گذشته را دریافتند وچون ایشان بغایت اندك بودند امیر سید مزید بر سر ایشان تاخت وبیك حمله همه را پراکنده ساخت وبعضی را دستگیر کرده باردوی اعلا فرستاد وخواست که در عقب گریختگان رود امیر سیدارغون گفت که این جماعت کمك درعقب دارند توقف در اینجا از واجباتست که اسبان ما لاغرند امیر سید مزید نشنید و مسافتی از عقب ایشان قطع کرده که ناگاه امیر حسن بیك باسه هزار سوار آراسته بر اسبان آسوده نشسته از کمین گاه بیرون آمدند وبر سپاه خراسان که مشغول باولجه شده بودند حمله آورد وقریب پانصد کس از امیرو امیر زاده و بهادران را بقتل آورد واز مشاهیر کشتگان سیدجنید پسر امیر بایزید بود و پهلوان حسین دیوانه وامیر حسین ارلات وشیر محمد بغدادی وپیر محمد قوچین و امیر سیدمزید گرفتار گردیدند وبقیة السیف افتان وخیزان گریزان شده جان شیرین باردو رسانیدند وپسران امیرعلی شکر که همراه امیر سید مزید بودند باز گشته بکنار اردو رسیدند امادر نیامدند وامیر سلطان علی همراه ایشان بهمدان رفته و درآنجا اورا بقتل آوردندودرآن هنگام امیرزاده حسینعلی بموجب حکم درتبریز اقامت داشت در اینوقت رای سلطان سعید اقتضای آن کرد که شخصی را که بکمال حسب و جمال نسب آراسته باشد بجهت تاکیدمبانی مصالحه نزد امیرحسن بیك فرستد تا بیمن التفات وحسن اهتمام او آن قضیه اتمام پذیرد ورقم اختیار برعالیجناب سیادت ایاب ایالت انتساب امیرغیاث الدین محمد که از احفاد امیرسید قوام الدین پادشاه آمل وساری بود وذکر آنجناب در قضایای حضرت صاحبقران کامکار گذشت وبفنون آداب امتیاز ازسایر سادات داشت کشیده شد وآنجناب متوجه شده باردوی امیرحسن بیك رسید وجناب نصرت انتساب بمراسم استقبال قیام نموده از خرگاه بیرون آمد و مراسم اعزاز و احترام بجای آورد و سید را در آغوش گرفت و گفت هر چند مرا داعیهٔ مصالحه نبود اما از اشارت جناب سیادت مآبی تجاوز چگونه جایز توان داشت در این اثناء افتخار

اعاظم السادات امیر سید ابراهیم قمی باتفاق مهد علیا والدهٔ سلطان سعید جهت همین مهم باردوی امیرحسن بیك تشریف آوردند و در این حین سیدی اردبیلی که پیش‌ازاین امیرحسن بیك‌اوراجهت‌مصالحه فرستاده بود مراجعت‌نموده‌بعرض‌رسانید که مردم خراسان بغایت ضعیف‌اند و خود بخود ویران میشوند مطلقاً بصلح راضی نمیبایدشدامیرحسن‌بیك اینسخن را درخاطر جایداده چون فرستاده گان‌پیغام‌سلطان سعید رسانیدند که اول‌تو در مقام مصالحه برآمدی و مابدان راضی نشدیم لاجرم‌از روزی که‌نمی اندیشیدم پیش‌آمد اکنون‌ماطالب صلحیم‌هرچه فرمائی بتقدیم‌رسانیم چون‌سخن‌سید اردبیلی‌مؤثرافتاده بوداین‌ملتمس مبذول‌نیفتاده‌امیرحسن بیك گفت که کار پادشاه شما از صلح گذشته و مهم سلطنت او زیرو زبر گشت مجموع امراءِ خراسان عرضه داشتهانوشته پیغام دادند که ایام دولت‌سلطان سعید بنهایت انجامید و آفتاب دولت و شوکت او بسرحد زوال رسید و بعد از آن امیر حسن بیك شرایط تفقد و دلجوئی امیر غیاث‌الدین بجای آورده بآنجناب گفت که شنیده‌ام که میرزا سلطان ابو سعید وعدهٔ حکومت ساری بتو داده و بآن وفا نکرده باوجود آنکه بر آن‌قدرت‌داشته و در همانروزمنشی خود را طلبیده فرمود تانشان‌حکومت ساری نوشتند و مکمل‌ساخته‌تسلیم جناب سیادت مآب نمودند وفرستاده گان‌سلطان سعید را رخصت انصراف ارزانی داشت

ذکر واقعهٔ هایلهٔ پادشاه عظیم الشان سلطان ابو سعید

قطعه

کدام‌سروسهی را سپهر آبی‌داد | که بازخشك‌نکردش‌بآتش‌بیداد
کرانهادفلك تاج‌سروری‌برسر | که‌بندحادثه‌بردست‌و پای‌او ننهاد

آخر الامر آفتاب بقا بافق فنا غروب کرد نیست و زرع حیات بداس ممات درودنی نهال زندگی هیچ سر وقدی بر جویبار عمر بالا نکشید که نکباءِ نکبت خریف اجل آن را منحنی نگردانید هر که از مشرب مسرت و امانی قدح راح نوشید ناچار روزگار نا سازگار ازکاس یأس اورا شراب غموم ناکامی چشانیدمؤید

اینمقال و مؤکد اینحال آنست که چون مهد علیا والدهٔ سلطـان ابو سعید و امیر سید ابراهیم‌قمی ازیورت امیر حسن‌بیك روان شده باردوی میرزا سلطان ابوسعید رسیدند در عقب ایشان دلاوران تـر کمـان بیدغدغه در حـر کت آمدند و مقارن اینحال امراءِ خراسان مساکن خود گذاشته‌باردوی امیر حسن‌بیك پیوستندوچون سلطان سعید مشاهده نمود که کار از دست رفت بوقت نیمروز عنان برتافت و پسر امیر حسن بیك مانند شیر ژیـان از عقب او شتافته و آنحضرت را گـرفته نیمشب باردو رسانید و بمحافظان سپرده خدمت اورا مضبوط نگاه داشتند و بعد از دوروز امیر حسن بیك اورا طلب داشته چون نزدیك بارگاه رسید شرایط استقبال مرعی داشته مراسم تعظیم و اجـلال بتقدیم رسانیدند و بعد از آنکـه در مجلس انـدو پادشاه ترکمانان قرار گرفتند امیرحسن بیك هر گونه شکایت آغاز کرد و حکایات سابق در میان آورده اظهار نیکو بندگی خویش کرد و جفاهائی که در برابر آن دیده بود برزبان آورد و سلطان سعید جوابهای مناسب داد و چون از جانبین گفت وشنید بسیار واقع شدامیر حسن بیك آن‌پادشاه نیکو خصال را بموضعی که‌محفوظ بود باز گردانید و در خاطر داشت که آسیبی باو نرساند بلکـه میخواست کـه اسباب تجمل آنحضرت مرتب داشته بدیارخویش فرستد و چون‌در آن باب‌مشورت نمود امراء باتفاق گفتند کـه در آنزمان که هیچ مخالفت ظاهر نبود خاطر بر جانب او اعتمادنمینمود اکنون که‌اینهمه اهانت‌مذلت باو رسیده مرد عاقل چگونه بروی اعتماد کند ولامحاله هر گاه که قادر گردد ایندیار رازیروزبر کند و بیشتر از همه قاضی شیروان درباب افنا و اعدام‌سلطان سعید سعی نمود و سبب آنکه‌در این دو روز قاضی با او ملاقات کرده بود و سلطان سعید اظهار مـافی‌الضمیر کـرده باوی گفته بود که بواسطهٔ مخالفت شیروان شاه و باز گرفتن مأکولات امیرحسن بیك برلشکر جغتای استیلا یافت و الا اینصورت کجـا میسر میشد قاضی شیروان اندیشید که اگر این پادشاه خلاص شود و بر ایندیار استیلا یابد خاك شیروان‌را به توبرهٔ اسبان برداشته بواسطهٔ نقاری که‌از شیروان شاه دارد بخراسان کشد ودر

دویم رجب سنهٔ ثلاث و سبعین و ثمانمائه امیر حسن بیك سلطان سعید را بوثاق امیر زاده یادگار محمد فرستاد و چون نزدیك رسید شاهزاده از بارگاه بیرون آمده پادشاه را در آغوش کشید و بخرگاه مراجعت نموده سلطان سعید خواست که در عقب او قدم پیش نهد او را منع کردند و گفتند همانجا بنشین او دانست که مهم بکجا رسیده در همان مکان رو بقبله نشسته رشتهٔ حیات او بمقراض اجل انقطاع یافت

بیت

هرگز که گمان برد که اینسان ناگاه فرماندهٔ روزگار فرمان یابد

ذکر بیان حکایات از هر باب که لایق بسیاق تاریخ است

چون میرزا سلطان ابوسعید از قیتول خویش بیرون نیامد فزع روز اکبر در میان خلایق پدید آمده مردم اردو چنان سراسیمه شدند که مرد و زن سیاه از سفید نشناختند و دلیران دیوان تراکمه که از شیشه ضبط بیرون جسته بودند در اردو ریختند و بنهب و سبی مشغول شدند و هنوز سرا پرده و بارگاه برجای بود که امیر حسن بیك در رسید و بر در بارگاه بایستاد و بضبط خزاین و حراست حرمها فرمانداد و خواجه سرایان و مستحفظان خواتین با تمکین را فرمود که بدستور معهود بمهم خود قیام نمایند و چون لشکر ترکمان عنان تمالك و تماسك از دست داده بودند بمجرد قول و حکم از تاراج باز نمی ایستادند امیر حسن بیك را آتش غضب التهاب یافته چند کس را بر خاك هلاك انداخت و حکم نفاذ یافت که سپاه ترکمان و یساقی جغتای بیرون روند مجموع بموجب فرموده عمل نمودند و عجزه وفقرا روی بدرگاه امیر حسن بیك نهادند و فرمان داد که لشکر خراسان و امراء جغتای در ظل رایت امیرزاده یادگار محمد جمع گردند و اعیان و سرداران سپاه خراسان را عنایت فرمود و شاه زاده عالیشان و امراء سمرقند و خواص و مقربان سلطان سعید بعضی در اطراف متفرق شدند و بسیاری از ایشان بمحنت اسیری گرفتار آمدند و میرزا سلطان محمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ که از اولاد سلطان

سعید بودند از لشگرگاه بیرون رفتند و میرزا سلطان محمد و میرزا شاهرخ‌را گرفته باردوی امیر حسن بیك فرستادند و میرزا سلطان محمود با امیر سید مزید و طایفهٔ از امراء سلامت بخراسان آمدند و امیر عبدالکریم صدر و مولانا قطب‌الدین طبیب و امیر احمد یار را در زنجیر کشیدند واز امیر عبدالکریم صدر که مردی متکبر بود و فی‌الحقیقه باعث نزاع امیر حسن بیك و سلطان سعید او شد سخنان ناملایم بعرض آنجناب رسانیده بودند فرمان شد که‌خدمتش را پوست کندند و آنرا پر کاه ساخته بر ممر لشکر نصب فرمودند و مخدومی افادت مآبی مولانا قطب‌الدین طبیب‌متوجه دیارروم شد و حرمت تمام یافت‌ومدت چند سال بدولت و اقبال گذرانید تا برحمت ایزدی پیوست و چون خبروفات او بهرات رسیدجناب‌افتخار الاحرار خواجه غیاث الدین دهدار که سالها انیس‌همدم و جلیس محرم جناب‌مولوی بود و اکنون ملازم جناب مقرب حضرت سلطانیست مراسم تعزیت بجای آورده جهت ترویح روح مولانای مذکور آش عظیم داد و تمامت اکابر و اشراف خراسان مجتمع بودند القصه امیر حسن بیك بعضی‌از مقربان و مخصوصان سلطان سعید را خلعت امان پوشانیده بچشم عنایت و التفات بحال ایشان‌نگریست وهر کرا میل وطن مألوف بود رخصت انصراف ارزانی‌داشت و بیشتر مردم خراسان از راه گیلان متوجه آنصوب شدند و حکام گیلان در رعایت و تفقد آنجماعت بقدر میسور سعی نمودند و چون خبر گرفتاری و قتل سلطان سعید بهرات رسید در بلده و بلوکات فتنهٔ عظیم پدیدآمد و امیر قنبرعلی که درآن اوان از حصار شادمان به‌نیت یورش آذر بایجان آمده بود و در ظاهر شهر نشسته بود باندرون نقل کرد ومدت‌سلطنت‌سلطان سعید انارالله برهانه درسمرقندبانفراده هشت سال بود و تخمیناً درخراسان‌و ماوراء النهر هیجده سال و چون از این عالم فانی‌بناکامی رحلت نمود ده پسر نامی یادگار گذاشت و اسامی شاهزادگان گرامی بدین موجب است میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شاهرخ و میرزا الغبیك و میرزا عمر شیخ و میرزا ابابکر و میرزا سلطان مراد و میرزا خلیل سلطان محمد و میرزا سلطان ولد و میرزا سلطان

محمد و میرزا شاهرخ در ولایت آذربایجان محبوس شدند چنانچه ثبت افتاد و میرزا سلطان محمود که ارشد اولاد سلطان سعید بود از عراق بخراسان آمد و از آنجا بسمرقند پیش برادر بزرك خود سلطان احمد رفت و میرزا سلطان احمد مقدم برادر را گرامی داشت عاقبت میرزا سلطان محمود بترغیب بعضی از ملازمان بعزم کشور ستانی ازظاهر سمرقند بعزیمت شکار سوار شد و بسعی و اهتمام امیر قنبرعلی عنان عزیمت بجانب ولایت حصار تافت وحکومت آندیار و مملکت بدخشان بر شاهزادهٔ عالیشان قرار یافت چنانچه استقرار دارد اما شرح حال میرزا الغبیك چنان است که سلطان سعید ولایت کابل را بشاهزاده ارزانی داشت و امیر باباکه اختیار آن سرزمین داشت چندگاه بر جادهٔ عبودیت مستقیم بود و عاقبت کفران نعمت ورزید و بعضی از مخصوصان شاهزاده را بقتل آورد و اورا محفوظ گردانید و برادران امیر بابا آفاق خان و دریا خان که از او کینهٔ دیرینه داشتند امیر بابا را از میانه بر گرفته شاه زاده را بپادشاهی برداشتند و در آن اوان امیر قنبر علی و امیر بابای کوکلتاش متوجه کابل شدند که میرزا الغبیك را استخلاص نمایند برادران امیر بابا بتصور آنکه بضبط ولایت می آیند شاهزاده را بر گرفته بحدود هند رفتند و مردم افغان نیمشب خبر یافته بر کنار اردوی ایشان آمدند و شاهزاده را دزدیده بردند و برادران امیر بابا ازعقب ایشان شتافتند و مردم افغان شاهزاده را بدرهٔ که مردم هزاره در آنجا بودند در آوردند و پیش دره را بسنگهای عظیم استوار گردانیدند و مخالفان تا سنگها را برمی داشتند جماعت افغان اورا بامیر شجاع الدین محمدبرندق ودیگر امراء رسانیدند وباردیگرشاهزاده برمسندکابل و غزنین وتختگاه سلطان محمود سبکتکین متمکن گشت اما شمهٔ ازحال میرزا ابابکر آنستکه میرزاسلطان ابوسعید مملکت بدخشانرانامزدشاهزاده کردوامراء عظام رابمهمات آندیارتعیین نموده شرح فتح آنولایت بدینسانست که امیر سید مزید بموجب فرمان متوجه ولایت بدخشان گشت و شاه سلطان محمد که سالها بحکومت آندیار اشتغال داشت و در آنولا پسرش صاحب اختیار شده پدرش براهنمونی اقبال عازم

پایهٔ سریر اعلا شد و هرچند ولد اورا مانع آمد مفید نیفتاد و شاه سلطان محمد بطرف هرات شتافت و پسرش بجانب کاشغر و ترکستان بیرون رفت و امیرسید مزید بدخشان‌را درقبضهٔ تصرف آورده‌اموال‌ونفایس‌فراوان ازخزانهٔ شاهان بردومیرزا ابابکر بعد از آن بموجب فرموده بجانب بدخشان رفت وآنولایت را درقبضهٔ‌اقتدار در آورد ناگاه شاهزادهٔ بدخشان ازجانب‌کاشغر بر سر اسمعیل خاوند شاه که امیر الامراءِ امیرزاده ابابکر بود تاخت و اورا بقتل آورد و بار دیگر ولایت موروث را متصرف شد و اینخبر بسمع امیر احمد مشتاق و دیگر سرداران که در حدود قندز و بقلان بودند رسید ایلغار کرده ببدخشان رفتند و شاه زاده را گرفته بقتل آوردند و چون صورت قضیه مسموع سلطان سعید گشت بکشتن شاه سلطان‌محمد که بغایت از آشوب و فتنه گریزان بود فرمانداد آن بیچاره را میرك حسین ولد خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بدروازهٔ عدم فرستاد و نوبت دیگر میرزا ابابکر بولایت بدخشان رفت و شمهٔ شرح حال خدمتش در مجلد سابع مذکور خواهد شد انشاءالله تعالی اما میرزا عمر شیخ که درشجاعت آیتی‌بود در شان او سلطان‌ابوسعیداورا بولایت‌اندخود فرستادوامراء ونواب‌جهت‌شاهزادهٔ‌مشارالیه‌تعیین نمود و او بدان صوب رفته ولایت مذکور را بنوعی ضبط کرد که لشکر مغول و یونس دندان‌طمع از آن بر کندند و در این تاریخ شاهزادهٔ جوان بخت درآندیار بر تخت سلطنت وحکومت‌استقرار دارد اما قضیه سلطان مراد چنان بود که‌سلطان سعید اورا بحکومت گرمسیروقندهار فرستاد و امیر نظام الدین احمد برلاس که در غزنین اختیار تمام داشت بخدمت شاهزاده کمر بست و میرزا سلطان مراد چند سال در آن بلاد بفراغ بال روزگار گذرانید و چون ولایت عراق و آذربایجان در تحت تصرف بندگان سلطان سعیدآمد شاهزاده برحسب فرمان‌بجانب کرمان نهضت نمود ناگاه در اثناءِ راه خبر گرفتاری پدر شنید متحیر گردید وبعدازتأمل بسیار باز گشته متوجه گرمسیر شدودر زمانی که بکشتی از آب هیرمن عبور میکرد امیر یوسف ترخان که‌بموجب فرمان‌ملازمت شاهزاده مینمودواز آب گذشته کشتیها

در آب سر داد و آوازه در افکند که لشکر هزاره رسید از این جهت تفرقه بحال ایشان راه یافت و یوسف ترخان فرصت غنیمت دانسته احمال و اثقال شاهزاده را غارت کرد و میرزا سلطان مراد بدحال و نامراد بخدمت سلطان صاحبقران آمده آنحضرت اورا از خراسان بسمرقندپیش برادر فرستاد و چون حکم برادران نسبت با او حکم اخوان خضر ویوسف داشت‌بار دیگر بخراسان آمده حضرت صاحبقران‌اوراتربیت‌و عنایت‌فرموده عاقبت‌شاهزاده رابجهت‌مصلحت‌ملکی‌بقلعهٔ تیره تو فرستاد و دیگر خبری از وی باز نیامد امااحوال میرزا خلیل سلطان چنان‌بود که سلطان سعید در دارالسلطنه هرات اورا قائم مقام خود گردانید و چندگاه شاهزاده در آنجا بحکومت‌اشتغال مینمود و بعد از واقعهٔ سلطان سعید صاحبقران ثانی شاهزاده را روانهٔ سمرقند گردانید و شاهزاده چندگاه در آنجا بحکومت اشتغال داشت اما قضیهٔ میرزا سلطان ولد چنان بود که سلطان سعید محافظت آن ولد اعزرا بامرای ارلات‌رجوع فرمود و ایشان ازسرطوع و رغبت بخدمت شاهزاده کمر بستند پوشیده نماند که مجملی‌از احوال اولاد سلطان سعید در اینمقام ثبت افتاد و آنچه بر سبیل تفصیل بنظر رسیده در مجلد سابع بعد از ارادهٔ قادر صانع رقمزدهٔ کلك بیان خواهد گشت انشاءالله تعالی

گفتار در خاتمه کتاب

لله‌الحمد والمنه که بیمن تائید و توفیق آلهی و فیض فضل نا متناهی پادشاهی مجلد سادس که مشتمل است بر بدایع اخبار و غرایب اثار بپایان رسید و حالتی که مسود اوراق را در اثناء روایات عجیبه روی نمودبنابر غرابتی که‌داشت‌قلم مشکین رقم خواست که این را نیز ملحق گرداند تبیین اینمقال آنکه چون کمیت خوشخرام قلم‌بر میدان جلوس حضرت خاقان سعید رسید ضعف جگر و درد گرده بمثابهٔ بر راقم حروف استیلا یافت که قوت حرکت بل مجال نشستن نماند و اطباء مسیحا نفس بمعالجهٔ این غریب بیکس پرداخته بسلوك طریق پرهیز که در نظر بصیرت بسیار دشوار نمودارشاد نمودند چنانچه قرار دادند که هرروز بدو سیر گوشت

که نان اصلا بدان منظم نشود و دوسیر شور با ویك پیالهٔ شربت صباح ویك انار درآخر روز قناعت باید نمود واگر تشنگی غلبه کند مقداری عرق کاسنی بجای آب باید آشامید وچون نقد حیات تحفهٔ عزیز ومیوهٔ نایابست کمینه از اشارت آن جماعت تجاوز جایز نداشت وباوجود این ضعف قوی واحتیاطدراکل وشرب که فرموده بودند از کتابت منع نکردند ومخلص حقیقی اینمعنی را فوزی عظیم دانسته بکار خود مشغولند بینندهٔ مکشوف ومبهم گواه است و آفرینندهٔ لوح وقلم آگاه که از ابدیت سلطنت خاقان سعید تانهایت دولت میرزا سلطان ابوسعید این ضعیف نحیف برپهلوی راست برآستان افتاده وداستان دلستان مینوشت و از صعوبت درد میان نتوانست که یك صفحه را نوشته درسلك تحریر کشد و بعضی ازمهرهٔ اطباء گفته‌اند که اینقدر مشغولی در ازالهٔ مرض باعدم ازدیاد و دم دخل دارد و اگر بعضی از لیالی از کتابت صحف اعراض مینمود و در آن باب اهمالورزیده باستراحت مشغول میشد خوابهای عظیم دیده از هول آن بیدار میگشت ویا حرارت مفرط برمزاج مستولی شده بحال انتباه می‌آمد وچون بدستور سابق درتحریر شروع میرفت وحواس ظاهر میل بباطن کرده رویای صالحه اتفاق می‌افتاد وبسیاری ازشبها که چشم این ناتوان می‌غنود از نصف لیل تاطلوع آفتاب بحال انتباه نمی‌آمد وبیشایبه تکلیف اینمعنی بظهور نمی پیوست الا از کرامت عالی منزلت متعالی منقبت مهر سپهر علم و کمال خورشید فلك فضل وافضال اجمل الامراء و اقومهم باالاراء العالیةو الحالات ارباب الدول و امجدهم با لفضایل المتعالیه الذی لم یرعن الافلاك مثله و عدیله ولم یسمع الاذن العطارد شبهه وبدیله مؤسس اساس العدل والاحسان قامع بنیان الظلم و العدوان الذی انامله مفاتیح ارزاق العلماء وفضلاء وایادیه مفاتیح الصلحاء و الفقراء مقرب الحضرت السلطانیه ومرجع الامراء الدول الخاقانیه المختص بتأییدات الملك العلی الکبیر نظام الدوله والدنیاء والدین امیر علیشیر زین الله تعالی مشید آلاماراة بمآثر اقدامه و نظر ریاض المملکة بمقاطیر اقلامه

شعر

الهی تا بود افلاك و انجم | مبادا نام نیکش درجهان گم
بتأئید الهی باد منصور | بتدبیرش ممالك گشته معمور
دعای صبح خیزانش قرین باد | سعادت یارودولت همنشین باد

ظفرت باتمام کتابة الکتاب المشحون باجناس الکلمات العبارات من تشبیهات الترصیعات وفاز باختتام تمامته هذا الابواب المکنون بانواع الاستعارات من تخیلات والتوشیحات بالاقبال صاحب المجد البارع والعلی الذی مؤیده با الاقبال والاحسان والافضال والامتثال والاقران لازالت بالرقاب افضاله واحسانه لامعآد شارقات اقباله و امتنآنه ساطعاً یوم القرن بالقرناة السر مدیه والنظراة المسعودیه

تمام شد جلد ششم از کتاب روضة الصفاء بعون الملك المنان بتاریخ مردادماه ۱۳۳۹ هجری شمسی و صفر المظفر ۱۳۸۰ قمری

فهرست جلد ششم روضة الصفا

عنوان	صفحه
مقدمه	۲ تا ۳
اما بعد	۳ـ
گفتار در نسب حضرت صاحبقران	۳ـ۵
ذکر ولادت حضرت صاحبقران	۵ـ۶
» سلطنت غزان سلطان خان بن میسور	۶ـ۷
» شمهٔ ازماثر امیر قزغن وعاقبت حال او	۷ـ۹
» محاربهٔ امرا باامیرزاده عبدالله	۹ـ۱۱
گفتار دربیان وقایعی که بعد از مراجعت ازماوراء النهر دست داد	۱۱ـ۱۴
ذکر توجه توغلقتمور خان بجانب ماوراءالنهر	۱۵
گفتار در مراجعت توغلقتمور خان بتختگاه خویش	۱۶ـ۱۸
گفتار دربیان بعضی حالات که بعداز رهائی ازحبس علی بیك دست داد	۱۸ـ۱۹
ذکر قضایای امیر تیمور گورکان بعدازمراجعت ازخراسان	۲۰ـ۲۸
گفتار درمنام آن ملازا نام ومحاربه باالیاس	۲۸ـ۳۱
گفتار دربیان چنك لای و کشته شدن جمعی کثیر	۳۱ـ۳۵
ذکر محاصره سپاه جته سمرقند	۳۵ـ۳۷
» توجه امیر تیمور و امیر حسین بجانب سمرقند	۳۷ـ۳۸
» مخالفت و نزاع میان امیر حسین وصاحبقران	۳۷ـ۴۴
» توجه صاحبقران بجانب نخشب	۴۴ـ۵۰
» » امیرحسین بجانب صاحبقران	۵۰ـ۵۴
» » صاحبقران بجانب ماوراءالنهر	۵۴ـ۵۷
» اختلاط صاحبقران باامیر کیخسرو وبهرام جلایر	۵۷ـ۵۹
گفتار در توجه انهزام مخالفان و وقوع مصالحه دیگر باامیرحسین	۵۹ تا ۶۴
» رفتن امیرحسین بجانب بدخشان ومعاودت او	۶۵ـ۶۷
» توجه امیرحسین وصاحبقران بجانب بدخشان	۶۸ـ۷۰
» مراجعت صاحبقران از بدخشان بسبب عصیان کیخسرو وشیخ محمد	۷۰ـ۷۳
» نهضت صاحبقران بجانب بلخ وانقراض دولت امیرحسین	۷۳ـ۷۹
» سلطنت صاحبقران و بیعت نمودن امراء بااو	۷۹ـ۸۲
» لشکر کشیدن صاحبقران بجانب شیرغان	۸۲ـ۸۵
» توجه صاحبقران بجانب مغولستان ومعاودت نمودن درعین کلوانی	۸۵ـ۸۷
گفتار درفرستادن صاحبقران علقمه تواچی ومولانا جلاءالدین کشی بخوارزم	۸۷ـ۹۱
» توجه صاحبقران بجانب خوارزم کرت دوم	۹۱ـ۹۲
» گفتار توجه صاحبقران بقلع وقمع لشکرجته مرتبه سوم	۹۲ـ۹۵
ذکر لشکر کشیدن صاحبقران نوبت سوم بطرف خوارزم	۹۶ـ۹۷
» جسارت قمرالدین باغوای بعضی مردم	۹۷ـ۹۹
» غروب کوکب حیات امیرزاده جهانگیر وطلوع اقبال شاهرخ بهادر	۱۰۰ـ۱۰۱

عنوان	صفحه
ذکر بعضی ازوقایع ولشکر کشیدن بجانب جته نوبت پنجم	۱۰۲تا۱۰۳
» آمدن توغتمش اغلان بدرگاه صاحبقران	۱۰۳-۱۰۵
» نهضت صاحبقران بجانب مغولستان بعزم جنك با ارس خان	۱۰۵-۱۰۷
» فرستادن صاحبقران توغتمش اغلان بجنك تیمورملك خان	۱۰۷-۱۰۹
» ایلچی فرستادن صاحبقران بجانب خوارزم	۱۰۹-۱۱۲
» ارشاد نمودن صاحبقران امیرحاج سیف الدین رابطلب ملك غیاث الدین	۱۱۲-۱۱٤
» لشکر کشیدن صاحبقران بجانب ایران	۱۱٤-۱۱٦
» لشکر کشیدن صاحبقران ازفوشنج بدارالسلطنه هرات	۱۱۷-۱۲۰
گفتار درتوجه حضرت صاحبقران بجانب طوس و کلاب	۱۲۰-۱۲۳
» در لشکرحضرت صاحبقران بجانب خراسان نوبت ثانی	۱۲۳-۱۲۷
» فتح قلعه ترشیز یسعی ملازمان وآمدن ایلچی ازطرف والی فارس شاه شجاع	۱۲۷-۱۲۸
ذکر نهضت صاحبقران از ترشیز بمازندران	۱۲۸-۱۳۰
» فتنه غوریان درهرات وانتقال آنها بماوراءالنهر	۱۳۰-۱۳۲
» لشگر کشیدن صاحبقران بجانب ایران ونهضت آنحضرت بطرف سیستان	۱۳۳-۱۳۹
» لشگر کشیدن صاحبقران بعزم رزم والی مازندران	۱۳۹-۱٤۲
ذکر توجه صاحبقران ازاسترابادبری	۱٤۲تا۱٤٤
» توجه صاحبقران باردیگر بایران که مورخان آنرا یورش سه ساله گفته اند	۱٤٤-۱٤۷
» توجه صاحبقران بجانب گرجستان ومسخر نمودن بعضی ازقلاع آن	۱٤۷تا۱۵۰
» ذکر نهضت صاحبقران بجانب بردع وورسیدن خبر لشگر توغتمش خان بآذربایجان	۱۵۰-۱۵۲
» توجه حضرت صاحبقران بدفع قرامحمدترکان وبعد از آن بجانب خراسان	۱۵۲-۱۵۵
» توجه صاحبقران بجانب اصفهان وتسخیر آنجا	۱۵۵-۱۵۸
» هجوم تغمان ومعاودت صاحبقران بدین سبب ازفارس بعراق	۱۵۹-۱٦۲
» لشگر کشیدن صاحبقران نوبت پنجم بخوارزم وتسخیر آنمملکت	۱٦۲-۱٦۳
» مخالفت محمد میرکه	۱٦٤-۱٦۷
» لشگر کشیدن توغتمش خان بجانب ماوراءالنهر	۱٦۷-۱۷۰
» مبدء اعتبار وسبب عصیان حاجی بیك جونی قربانی	۱۷۰-۱۷٤
» مراجعت امیرزاده میرانشاه ازبحرآباد بجانب طوس	۱۷٤-۱۷۷
» نهضت صاحبقران بجانب جته ومغولستان	۱۷۷-۱۸۳
» قریلتای حضرت صاحبقران وفرستادن امراء بطرف جته قمرالدین	۱۸۳-۱۸٤
» عزیمت فرمانروای سمرقند بجانب دشت قبچاق	۱۸٤-۱۹٤
ذکر قراولان شاه منصور و بقتل رسیدن آیدکوتیمور	۱۹٤تا۱۹٦
» بقیه طبقات لشکر ومحاربه صاحبقران وتوغتمش بایکدیگر	۱۹٦-۲۰۱
» مراجعت صاحبقران بدارالسلطنه سمرقند	۲۰۱-۲۰۳

عنوان	صفحه
» لشگر کشیدن صاحبقران بممالك ایران وفتح قلعه ماهان	۲۰۳ تا ۲۰۸
» توجه شهریار فرخنده بار دیگر بممالك فارس وعراق	۲۰۸-۲۰۹
» توجه صاحبقران بجانب لرستان وخوزستان	۲۰۹-۲۱۱
» نهضت صاحبقران ازفارس بجانب عراق واصفهان	۲۱۲-۲۱٤
گفتار در توجه نوبت اول بجانب بغداد	۲۱٤-۲۱۸
ذکر بعضی از قضایای متفرقه و حکایات متنوعه	۲۱۸-۲۲۰
» نهضت صاحبقران بقلعه تکریت و تسخیر آن	۲۲۰-۲۲٤
» مراجعت صاحبقران وپیوستن امراء وشاهزادگان باردوی او	۲۲٤-۲۲۷
» شهادت امیرزاده عمرشیخ بهادر	۲۲۷-۲۲۹
» بقیه قصه ماروین ومقید شدن سلطان عیسی بفرموده صاحبقران	۲۳۰-۲۳۱
» توجه صاحبقران بجانب ماروین نوبت دوم	۲۳۱-۲۳۳
» قلعه حامد	۲۳۳-۲۳۵
» توجه صاحبقران بجانب آلاتاق	۲۳۵-۲۳۷
» فتح قلعه اونیك	۲۳۷-۲٤۱
» مراجعت صاحبقران و لشگر کشیدن بجانب گرجستان	۲٤۱-۲٤۳
» رفتن شاهزاده شاهرخ بهادر بجانب سمرقند	۲٤۳-۲٤٤
ذکر احوال سلطان احمدجلایر	۲٤٤ تا ۲٤٥
» گفتار در لشگر کشیدن صاحبقران بجانب شمال	۲٤٥-۱٥۱
» تاخت نمودن صاحبقران بدست جوجی خان	۲٥۱-۲٥٦
» مراجعت صاحبقران از بلادشمال وشرح بعضی ازقضایا	۲٥٦ تا ۲٥۹
» خروج سلطان محمد طبسی در یزد و بهلول درنهاوند	۲٥۹-۲٦۳
» مراجعت صاحبقران بمقر عزوجلال	۲٦۳-۲٦٥
» آمدن امیر زاده شاهرخ بحکومت خراسان	۲٦٥-۲٦۷
» خواستگاری دخترخواجه اغلان بازدواج امیرزاده اسکندر	۲٦۷-۲۷۰
» اسباب یورش هندوستان وتوجه صاحبقران بدانصوب	۲۷۰-۲۷۳
» فرستادن صاحبقران محمدآزاد تفحص حال امیرزاده اسکندر	۲۷٤-۲۷٦
» بازگردانیدن حضرت صاحبقران امیرزاده شاهرخ بجانب هرات	۲۷٦-۲۸۰
» توجه صاحبقران بجانب قبیله برسالی	۲۸۰-۲۸۲
» شهاب الدین مبارکشاه ملتمی و عناد او بعدازانقیاد	۲۸۲-۲۸٤
» رسیدن جنود فرخنده پی بقلعه یلمی	۲۸٤-۲۸٦
» تسخیر مولتان ووصول امیرزاده پیر محمد	۲۸٦-۲۸۸
» تسخیرقلعه وشهربند قلعه بطیر واستقبال اهالی	۲۸۹-۲۹۲
» توجه صاحبقران بجانب بعضی از دیارهند	۲۹۲-۲۹٤
» توجه اعیان لشگریان بموجب فرمان صاحبقران	۲۹٤-۲۹۸
ذکر محاربه پادشاه جمجاه باوالی کشور هندوستان محمود بن فیروزشاه	۲۹۸ تا ۳۰۲
» بیرون آمدن سلطان محمود و ملوخان ازشهر بطریق فرار	۳۰۲-۳۰٦

عنوان	صفحه
» نهضت لشگریان بدیگر مواضع هندوستان وفتوحات آن	۳۰۶تا۳۱۳
» عزم مراجعت صاحبقران بکوه سوالك	۳۱۳-۳۱۷
» غزوات صاحبقران در نواحی هندوستان ودیگر وقایع	۳۱۷-۳۲۲
گفتار در ایلغار نمودن صاحبقران بصوب مستقر خلافت	۳۲۲-۳۲۵
» عبور صاحبقران از جیحون با سعد طالع	۳۲۵-۳۲۸
ذکر اصابت عین الکمال بحال امیر زاده میرانشاه	۳۲۸-۳۳۲
» وصول امیرزاده میرانشاه گورکان بدرگاه صاحبقران	۳۳۲-۳۳۸
» لشگر کشیدن صاحبقران بجانب گرجستان وده خمشا	۳۳۸-۳٤۰
» بعضی ازحالات امیر زاده پیر محمد وتوجه پادشاه بجانب بغداد	۳٤۰-۳٤۵
گفتار در توجه صاحبقران بجانب گرجستان و ذکر فتح بعضی ازغزوات	۳٤۵-۳٤۹
ذکر نامه فرستادن صاحبقران بقیصر روم ولشگر کشیدن او بجانب سیواس	۳٤۹-۳٥٤
» اسباب توجه لشکریان بولایت شام وذکر بعضی ازقضایا	۳٥٤-۳٥٦
» نهضت صاحبقران امیر تیمور گورکان وفتح قلعه بهشتی وعتاب	۳٥٦-۳٥۸
» مراجعت صاحبقران بجانب حلب وبعضی ازحالات	۳٥۸-۳٦۳
ذکر توجه پادشاه بجانب حمص و حمی وتسخیر آن درموضع بعلبك	۳٦۳تا۳٦٥
گفتار در نهضت آن مربی واعتقاد به ارباب جذبه وعشق ومحاربه بافرخ حاکم مصر	۳٦٥-۳۷۳
ذکر فتح قلعه مذکور و مراجعت صاحبقران	۳۷۳-۳۸۱
» لشگر کشیدن صاحبقران بجانب گرجستان ومدینة الاسلام	۳۸۱تا۳۸۳
» توجه لشکریان بجانب بغداد و مفتوح شدن آن وحکومت فرخ بهادر	۳۸۳-۳۸۷
» نهضت حضرت صاحبقران از بغداد وبیان بعضی وقایع آن	۳۸۷-۳۹۰
» نامه فرستادن صاحبقران والی گرجستان ملك گرگین وقشلاق نمودن او	۳۹۱-۳۹٤
» ایلغار فرستادن حضرت صاحبقران درسنه ۸۰٤ باطراف وجوانب	۳۹٤-۳۹٦
» آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر وداعیه لشگر کشیدن صاحبقران بآن کشور	۳۹٦-۳۹۹
» نهضت صاحبقران ازقراباغ واران بحصار شمکور	۳۹۹-٤۰۲
» فتح قلعه تره توم وحصار کماج وتخریب عمارت او	٤۰۲-٤۰٥
» عرض تشکر ومراجعت فرستادگان قیصر وبعضی حالات دیگر	٤۰٦-٤۰۷
» توجه صاحبقران بصوب انگوریه وقیصریه	٤۰۷-٤۱۲
گفتار درمحاربه صاحبقران باقیصر	٤۱۲-٤۱٦
ذکر فرستادن صاحبقران لشکر باطراف و باهل نزاع	٤۱٦-٤۱۸
ذکر احوال امیر زاده محمد سلطان بعداز بیرون آمدن اردوی همایون	٤۱۸-٤۲۱
» چندقضیه که آنرا محله گویند ونهضت صاحبقران از کوتاهیه	٤۲۱-٤۲۳
» ارسال ایلچیان از آنجا باطراف	٤۲۳-٤۲٥
» تعیین نمودن صاحبقران موضع قشلاق در روم	٤۲٥-٤۲۷
» فتح قلعه ازمسیر گبران	٤۲۷-٤۳۱
» آمدن اولادقیصر بپایه سریر خلافت ومراجعت ازطرف ازمیر	٤۳۱-٤۳۳

عنوان	صفحه
ذکر نقشه‌وطرح عمارت و باغات دردارالملك حمید	۴۳۳تا۴۳۵
» وفات ایلدرم بایزیدوامیرزاده سلطان‌محمد	۴۲۵_۴۳۷
» فتح روم‌وگرفتاری سعدالدوله پادشاه روم که‌اوراایلدرم‌بایزیدخوانند	۴۳۷_۴۲۸
» قتل عام و خاص مغول بامر چنگیزخان	۴۳۸_۴۴۱
» مراجعت پادشاه ازتسخیر بلاد روم بجانب سمرقندوخراسان	۴۴۱_۴۴۳
» شرح حال پادشاه بادین وداد وعزم بجانب گرجستان	۴۴۳_۴۴۵
» استیلایافتن قرایوسف ترکمان درعراق عرب	۴۴۵_۴۴۷
» آمدن ایلچیان‌سخن‌دان بدرگاه شاه گیتی‌ستان	۴۴۷_۴۴۹
» توجه عنان بصوب تسخیر قلعه کرجیان‌وحوالی آن	۴۴۹_۴۵۳
» توجه صاحبقران بجانب انجاز ومراجعت ازآنجا	۴۵۳_۴۵۶
» ارسال صاحبقران امناء را بولایت‌جهت تفتیش‌حال‌زیردستان	۴۵۶_۴۵۸
» توجه امیرزادگان بپایه سریرخلافت‌ورفتن امیرسلمان بجانب‌ری‌ودماوند	۴۵۸_۴۶۰
» توجه مخدوم زاده شاهرخ بصوب گیلان‌ووقایع‌ترکان‌درقراباغ	۴۶۰_۴۶۳
» جنبش‌لشکریان وتفویض ایالت‌والوس هلاکوخان‌بمیرزاعمر	۴۶۳_۴۶۴
» تتمه داستان امیرزاد رستم و سلمانشاه‌ورفتن‌امیرزاده‌اسکندر	۴۶۴_۴۶۷
» ذکرخروج‌امیرزاده‌هاوپهلوانان بقلعه فیروزکوه‌وآغازحرب	۴۶۷_۴۶۹

عنوان	صفحه
ذکر توجه‌لشکریان‌بجانب اسکندریه ومحاربه سلطان حسین	۴۶۹تا۴۷۳
گفتار در ایلغار فرمودن صاحبقران بجانب دارالسلطنه سمرقند	۵۷۳_۴۷۶
ذکرقریلتای صاحیقران و ترتیب جشن عظیم جهت ترویج شاهزادگان	۴۷۶-۴۷۹
» بعضی ازقضایاکه پیش ازیورش ختا روی نمود	۴۷۹-۴۸۲
» توجه‌صاحبقران بجانب‌انزار	۴۸۲-۴۸۴
» انتقال صاحبقران ازاین مرحله فانی بدارالقرار	۴۸۴-۴۸۷
» اقامت‌مراسم سوگواری‌وارسال نعش بسمرقند	۴۸۷-۴۸۹
» معاودت سلطانحسین بعزم جلوس برتخت فرمانفرمائی هفت اقلیم	۴۸۹-۴۹۱
» آمدن امیر برندق شاه جهان پیش سرداران سپاه	۴۹۱-۴۹۴
» وصول امیر برندق بتاشکند	۴۹۴-۴۹۶
» رفتن امیرزاده الغ بیك وامیرزاده ابراهیم بجانب بخارا	۴۹۶-۴۹۸
» وصول امیرزاده خلیل‌سلطان بشهر و جلوس برتخت	۴۹۸-۴۹۹
» اسامی اولاد واحفاد حضرت صاحبقران	۴۹۹-۵۰۰
»جلوس‌شاهرخ‌برسریرمملکت‌ایران	۵۰۰.۵۰۱
» توجه لشکریان بجانب سمرقند وشرح دیگر قضایا	۵۰۱-۵۰۵
» عصیان‌خواجه سلطان علی سبزواری وقدم نهادن دردایره سربداری	۵۰۵_۵۰۷
» احوال امیرزاده میرانشاه و فرزندان او	۵۰۷-۵۱۱
» قضیه ومخلص میرزا ابابکر از بند وحبس	۵۱۱-۵۱۶

عنوان	صفحه

ذکر جلوس میرزا ابابکر علی بر تخت و توجه بجانب تبریز	۵۱۶ تا ۵۱۸
» محاربه میرزا عمر با برادران باتفاق میرزا پیرمحمد و میرزا اسکندر	۵۱۸-۵۲۲
» احوال فرزندان عمرشیخ بهادر وموافقت باخاقان سعید	۵۲۰-۵۲۲
» وقایع خراسان و کشته شدن سلطان حسین	۲۵۳-۵۲٤
» عصیان امیرسلیمانشاه و بعضی ازحوادث خراسان	۵۲٤-۵۲۷
» محاربه شاهزاده پیرمحمدجهانگیر و امیرشاه ملك	۵۲۷-۵۲۹
» عصیان امیرسید خواجه ولدشیخ امیرعلی بهادر	۵۲۹-۵۳۳
» ارتکاب صیدوشکارورسیدن میرزا عمر بدرگاه پادشاه	۵۳۳-۵۳٦
» مخالفت و عصیان پیرعلی تاز و شهادت پیرمحمد	۵۳٦-۵۳۸
» مآل حال امیرزاده عمروانتقال او	۵۳۸-۵٤۱
» لشکر کشیدن بجانب بلخ و گرفتاری پیرعلی تاز	۵٤۱-۵٤۲
» لشگر کشیدن حضرت خاقان سعید بجانب مازندران	۵٤۳-۵٤٤
» عصیان امیرجهانملك و آوردن نقش خودرا درعرصه هلاك	۵٤٤-۵٤٦
» عاقبت کار پیرعلی تازودفع شراو	۵٤٦
» احوال تبریز بعد از مراجعت میرزا ابابکر	۵٤٦-۵٤۹
» احوال ساوه - کردستان - لرستان و بعضی از وقایع	۵٤۹-۵۵۲
» وصول میرزا ابابکر به تبریز و آنچه واقع شد	۵۵۲-۵۵٦
» مآل حال امیر بیان و بعضی ازقضایا	۵۵٦-۵۵۷
ذکر محاربه میرزا میرانشاه ومیرزا ابابکر	۵۵۷ تا ۵٦۱
» بعضی ازقضایای متفرقه وحالات متنوعه	۵٦۱-۵٦۳
» شمه احوال امیرزاده ابابکر و انجام کار او	۵٦۳-۵٦٦
» مخالفت اولاد میرزاعمرشیخ بهادر و شرح حال او	۵٦٦-۵۷۰
» توجه میرزا پیرمحمد باتفاق میرزا اسکندر بجانب کرمان	۵۷۰-۵۷٤
» توجه میرزااسکندر بجانب اصفهان	۵۷٤-۵۷٦
ذکر فتنه سلطان علاءالدوله و توجه بآذربایجان	۵۷۷ تا ۵۸۳
» ترتیب اسباب طوی خاقان سعید جهت اولاد خود	۵۸٤-۵۸٦
» جلوس شاهزاده نامدار بمستقر سلطنت	۵۸٦-۵۸۷
» حالات سلطان ابراهیم میرزا در مملکتداری	۵۸۸-۵۹۰
» یورش خاقان بجانب مغولستان	۵۹۰-۵۹۱
» التفات خاقان سعید برحال میرزا میرك	۵۹۱-۵۹۳
» مراجعت شهریار بجانب هرات	۵۹۳-۵۹٦
» گرفتاری امیروفادار بدست شیخ نورالدین	۵۹٦-۵۹۸
» نهضت خاقان سعید بهرات	۵۹۸-۵۹۹
» وقایع وحالات عمر بن میرزا پیرمحمد	۵۹۹-٦۰۰
» پناه بردن امیرنورالدین بمحمدخان	٦۰۰-٦۰۲
» امیرشاه ملك وامیرشیخ نورالدین	٦۰۲-٦۰٤
» منعطف ساختن علم دولت ارگانگل سکوك گنبد	٦۰٤-٦۰۵

عنوان	صفحه
ذکر توجه پادشاه بجانب مشهد	٦٠٦تا٦٠٨
» فرستادن والی بدخشان قاصد پیش خاقان	٦٠٨ـ٦١٠
» مکتوب خاقان سعید بمیرزا اسکندر	٦١٠ـ٦١١
» غرور میرزا اسکندر	٦١١ـ٦١٣
» نهضت خاقان سعید بجانب ری	٦١٤ـ٦١٥
» رسیدن لشکریان بجانب اصفهان	٦١٥ـ٦١٧
» اطاعت اهل شیراز وتسخیر اصفهان	٦١٧ـ٦٢٠
» اجرای امور بر سهم نهضت وداد	٦٢٠ـ٦٢١
» توجه لشگریان بجانب شیراز	٦٢١ـ٦٢٢
» بعضی ازقضایای ماوراءالنهر وترکستان	٦٢٣ـ٦٢٤
» فرستادن خاقان سعید استمالت نامه بمیرزا میرك	٦٢٤ـ٦٢٥
» استیلاء قرایوسف براران وآذربایجان	٦٢٦ـ٦٣٠
» نهضت امیرزاده سعد وقاص از بلده قم	٦٣٠ـ٦٣١
» مخالفت میرزا بایقرا بتحریك میرزا اسکندر	٦٣٢ـ٦٣٣
» توجه خاقان بجانب تختگاه خود نوبت ثانی	٦٣٢ـ٦٣٥
» بعضی ازوقایع متفرقه وتفویض ایالات عراق عجم	٦٣٥ـ٦٣٦
» توجه لشگریان بجانب کرمان	٦٣٦ـ٦٣٧
» مصاحبت میرزا میرك وایلدکز	٦٣٧ـ٦٣٨
» آمدن امیرشمس الدین بمی و سلطان اویس	٦٣٨ـ٦٤٠
» رفتن میرزا سیور غتمش بجانب بدخشان	٦٤١
» آمدن میرزا الغبیك بجانب هرات	٦٤١ـ٦٤٢

عنوان	صفحه
ذکر توجه لشکریان بجانب قندهار	٦٤٢تا٦٤٤
» تفویض وزارت وبعضی ازوقایع که رخ داد	٦٤٤ـ٦٤٥
» توجه امراء بجانب بدخشان	٦٤٥ـ٦٤٦
» اخذ وقید راقید و	٦٤٧ـ٦٤٩
» رفتن خاقان سعید بمشهد ومعاودت بهرات	٦٤٨ـ٦٤٨
» توجه خاقان سعید بجانب آذربایجان	٦٤٩ـ٦٥٣
» وفات والی ولایت فارس ورفتن مخالفان درمیدان ستیز	٦٥٣ـ٦٥٤
» وصول میرزا بایسنقر به تبریز	٦٥٥ـ٦٥٦
» قشلاق فرمودن خاقان و بعضی ازوقایع	٦٥٦ـ٦٥٨
» فتح قلعه بایزید بروی خاقان سعید	٦٥٨ـ٦٥٩
» بعضی از وقایع بعد از تسخیر قلعه بایزید	٦٦٠ـ٦٦١
» محاربه خاقان سعید بالشکر ترکمان	٦٦١ـ٦٦٥
» مراجعت خاقان سعید و بیان بعضی از وقایع	٦٦٥ـ٦٦٦
» حالات شاهزاده الغ بیك وقضایای ماوراءالنهر	٦٦٦ـ٦٧١
» توجه میرزا الغ بیك بجانب جته ومغولستان	٦٧١ـ٦٧٧
» وصول موکب امراء بخدمت و تربیت دادن لشگرها	٦٧٧ـ٦٧٩
» فرار نمودن امیرجهانشاه ازشنیدن پیوستن امراء باردوی خاقان	٦٧٩ـ٦٨١
» آمدن امیر خداداد و بعضی قضایا که بعدازآن دست داد	٦٨١ـ٦٨٣
» محاربه میرزا الغ بیك گورکان با پادشاه جتهٔ محمد اغلان	٦٨٣ـ٦٦٨
» محاربه میرزا الغ بیك گورکان با پادشاهزاده براق اغلان	٦٨٨ـ٦٩٠

عنوان	صفحه
ذکر آنچه ازدوسپهر دوار در دیار خراسان پدیدآمد	۶۹۰تا۶۹٤
» عزیمت خلافت پناهی بجانب ماوراء النهر	۶۹٥-۶۹٤
» توجه لشکر بجانب مملکت آذربایجان جهت دفع قرایوسف	۶۹۷-۶۹۶
» محاربه حضرت خاقان با سپاه ترکمان و فرارایشان	۶۹۹-۶۹۷
» بعضی ازقضایا که بعد از فتح بظهور پیوست	۷۰۱-۶۹۹
» رفتن میرزا بایسنقر بطرف استراباد	۷۰۳-۷۰۱
» شمه ازمناقب شاهزاده بایسنقر و وفات آنجناب	۷۰۸-۷۰٤
» انتقام کشیدن پادشاه از اسکندر ترکمان	۷۱۰-۷۰۹
» قضیه چند پیش از توجه خاقان سعید بجانب مشهدروی نمود	۷۱۲-۷۱۱
» توجه فرمانفرمای انام بجانب مشهد مقدس	۷۱۸-۷۱۲
» شکایت امراء فارس ازشیخ ابوالخیر وانجام مهم او	۷۲۰-۷۱۸
» عصیان ملك کیومرث وتوجه خاقان سعید بجانب اهل شقاق	۷۲۳-۷۲۰
» طغیان مرض برذات پادشاه و بیان بعضی ازوقایع	۸۲۷-۷۲۳
» واقعه هایله میرزا محمد جوکی در ایام جوانی	۷۲۸-۷۲۷
» احوال میرزا سلطان محمد در ممالك عراق	۷۳۰-۷۲۸
» جمعیت عساکر گردون بر سریر خلافت بامر خاقان سعید	۷۳۳-۷۳۰

عنوان	صفحه
ذکر ارتحال وانتقال خاقان سعید ازین دار پرملال	۷۳۳تا۷۳۶
» جلوس میرزا علاء الدوله برسریرسلطنت وگرفتاری میرزاعبداللطیف	۷۳۸-۷۳۶
» رسیدن واقعه هایله خاقان سعید بمیرزا الغ بیك	۷٤۰-۷۳۸
» بیرون آوردن میرزا علاء الدوله میرزاعبداللطیف راازحبس	۷٤۱-۷٤۰
» صدور فرمان برای امراء جهت الزام والی ساری	۷٤٤-۷٤۲
» حالات امیرزاده علاء الدوله و میرزا عبداللطیف	۷٤٥-۷٤٤
» لشکر کشیدن علاء الدوله بعزم جنگ با میرزا الغ بیك	۷٥۰-۷٤۶
» مخالفت علاء الدوله با میرزا ابوالقاسم بابر	۷٥۱-۷٥۰
» خلاصی یافتن میرزا بدرعلی وسلطان ابوسعید	۷٥٤-۷٥۱
» نهضت میرزا بابر بجانب دارالسلطنه هرات	۷٥۶-۷٥٤
» مخاصمت میرزا عبداللطیف با میرزا الغ بیك	۷٥۹-۷٥۶
» ظهور سلطان ابوسعید بمعاونت ایل ارغون	۷۶۳-۷٥۹
» لشکر کشیدن میرزا بابر بجانب سیستان	۷۶۶-۷۶۳
» لشکر کشیدن میرزا محمد سلطان بهادر ووقوع محاربه با میرزا بابر	۷۶۷-۷۶۶
» رفتن میرزا علاء الدوله بحکومت گرمسیر	۷۷۱-۷۶۷
» قتل میرزا عبداللطیف وسلطنت میرزا عبدالله	۸۷۳-۸۷۱

عنوان	صفحه
ذکر توجه پادشاه کامکار ازهرات بجانب بلخ	۷۷۴تا۷۷۶
» محاربه میرزا عبدالله ابوالخیرخان و سلطان سعید	۷۷۶-۷۷۹
» توجه پادشاه از عراق بجانب خراسان	۷۷۹-۷۸۲
» نهضت پادشاه بجانب ولایت فارس وعراق	۷۸۲-۷۸۷
» میرزا بابر از خراسان بجانب عراق	۷۸۷-۷۸۹
» عزیمت صاحبقران ازسر قدرت بجانب ماوراء النهر	۷۸۹-۷۹۵
» امیر خلیل بجانب سیستان	۷۹۶
» ذکر وقایع حالات میرزا ابوالقاسم بابر	۸۰۲-۸۰۴
» واقعه قایله شاهزاده ابوالقاسم بابربن بایسنقر	۸۰۴-۸۰۵
» جلوس میرزا شاه محمود بجای پدر	۸۰۵-۸۰۷
» حدوث وقایع ظهور انوار پریشانی وتفرقه	۸۰۷-۸۱۰
» وقایع حالات میرزا ابراهیم در اوان سلطنت	۸۱۰-۸۱۲
» عزیمت سلطان سعید بتسخیر خراسان	۸۰۳-۸۱۶
» لشکر کشیدن سلطان سعید بجانب بلخ	۸۱۶
» رفتن میرزا ابراهیم بجانب استرآباد	۸۱۷-۸۲۱
» ملاقات میرزا علاء الدوله با ولد رشید خود میرزا ابراهیم	۸۲۱-۸۲۴
ذکر توجه لشکریان بجانب دارالسلطنه هرات	۸۲۵تا۸۲۶
» محاربه سلطان سعید با شاهزادگان وفرار میرزا ابراهیم	۸۲۷-۸۲۸
» قلعه تیره تو ونهایت کاربیر که	۸۲۸-۸۲۹
» واقعه هایله میرزا ابراهیم و ولادت میرزا شاهرخ	۸۲۹-۸۳۱
» بعضی از قضایا واحوال بر سبیل اجمال	۸۳۱-۸۳۳
» وصول موکب شاهی بهرات و آوردن امیر جلیل	۸۳۳-۸۳۶
» توجه سلطان بجانب ماوراء النهر جهت تسکین فتنه	۸۳۶-۸۳۸
» رفتن سلطان سعید بجرجان در دفع فتنه امیرجلیل	۸۳۹-۸۴۲
» نهضت لشکریان ازجانب مازندران بطرف هرات	۸۴۲-۸۴۵
» حوادث روزمره که در خراسان روی نمود	۸۴۵-۸۴۶
» بیرون آمدن میرزا محمد جوکی از قلعه شاهرخیه	۸۴۶-۸۴۹
» توجه سلطان بیورت قشلاق ومعاودت از آنجا	۸۴۹-۸۵۰
ذکر وقایعی که درسنه ۸۷۰ بظهور آمد	۸۵۰-۸۵۱
» آوردن امیر نورسعید ازخوارزم	۸۵۱-۸۵۲
» عصیان میرزا پیر بداق درشیراز و رفتن او ببغداد	۸۵۳-۸۵۷
» وصول اخبار بمسامع جلال دریورت قشلاق ونهضت سلطان سعید	۸۵۷-۸۶۷
» واقعه هائله پادشاه عظیم الشأن سلطان ابوسعید	۸۶۷-۸۶۹
» درخاتمت کتاب	۸۷۳-۸۷۵

غلطنامه

ازقارئین محترم تقاضا میشود قبل ازقرائت اغلاط ذیل‌را تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	٤	جستند	خستند
۱۱	۱٤	حبه	جته
۱٤	۲	بعد	بعد
۱٦	۱۰	زرین	رزین
۳۳	۱۸	تخلیه	مخیله
۳۸	٤	صیف‌الدین	سیف‌الدین
۳۹	۲۰	بخل	یخل
٤٥	۹	متنمعات	ممتنعات
٤۷	۸	کلذار	گذار
٤۸	۱	اسیر	اسر
٤۹	۸	فرغت	فرقت
٥۱	۱	مترسد	مترصد
٥۳	۱۹	محبول	مجبول
٦۱	۲	طالفتان	طائفتان
٦۹	۸	مغضی	معنی
٦۹	۹	ریان	زمان
۷٤	۱٥	اوقات‌الوفین	اوقات‌الشریفین
۸٥	۱۱	حین	جبین
۸۸	۱۸	آواز	اواز
۱۰۰	۲۳	واحد	وحده
۱۱۳	۲۲	محروس	محرص
۱۱٦	۲۰	بفیصل	بفصیل
۱۱۸	۳٤	گذران	گذاران
۱۲۰	۱٤	قعده	قلعه
۱۲۹	٤	انجاج	انجاح
۱۳۸	۱۳	میرد	نمیکرد
۱۳۸	۲٤	وی	روی
۱٤۱	۲۳	اندیشان	ایشان
۱٥۳	۲۰	مرتفی	مرتقی
۱٥٥	٥	هرکرا	هرگز
۱٥۷	۲۱	الاحفاد	الاحقاد
۱٦۱	۱۳	شرف	شریف
۱۹٦	۱۹	تقارت	تقارب
۱۹۸	۷	انحفاص	انخفاض
۲۰٤	۷	مرضکم	مرضتم
۲۲۲	٦	همزه	حمزه
۲۲۳	۷	عدهٔ	عهده
۲۳۳	٦	گرانید	گرائید
۲٤۳	٦	فصیح‌عریض	فسیح‌وعریض
۲٥٥	٥	طیبا	طلباً
۲٥۷	۱۲	عشرت	عسرت
۲۷۱	۳	خطای	ختای
۲۹۳	۱٤	اصائب	اضائت
۲۹٥	۱٤	متفتن	متنفس
۳۰٦	٥	شما	شمال
۳۱٤	۱۹	رخوف	رخوت
۳۲۹	۳	بیموجی	بیموجبی
۳۳٥	۸	خیر	حیز
۳۳۷	۱	مرد	مردان
۳٥۱	۳	حیاط	حیات
۳٥٥	۱۹	علامت	علامته
٤۱۲	۲۲	رشنتها	رشتها
٤۲٤	٤	بمطابعت‌ومتاوعت	بمتابعت‌ومطاوعت
٤۲۹	۲	باد	باو

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤٣٠	٧	ضلام	ظلام
٤٣٢و٤٦٢	١٧و١٤	ترويج	ترويج
٤٤٩	٩	دوره	دره
٤٥٨	٢	جسر	جبر
٤٧٧	٢١	طاقت	طلاقت
٤٨٢	٢٢	اتم	تم
٥٠٠	١٦	استحقان	استحقاق
٥٠١	١	یام مدار	نامدار
٥٢٩	١١	تجهر	تجير
٥٣٠	٢٤	عران	عراق
٥٣٢	٢٠	بایاب	نایاب
٥٤٣	١٩	ملاذ	ملاز
٥٤٩	١٣	اوذ کر	و ذ کر
٥٥٢	٦	قرایوست	قرایوسف
٥٧١	٢٣	سر	سریر
٥٨٧	٢٣	شاه‌ملك	شادملك
٥٩٢	١٣	ناکام	کانام
٥٩٦	٨	خاقان	خان
٦٠٥	١	نوارالدين	نورالدين
٦١٠	٢٠	کایل	کابل
٦١٢	٩	جمله	حمله
٦٢٤	١٣	بقاوه	بقائه
٦٢٦	١٧	آوار	اوار
٦٣١	٢٣	قوم	قم
٦٣٣	١٥	آنمنهم	آنمهم
٦٣٧	٨	الساکین	السالکین
٦٣٨	١٠	کلمه‌العقارب	الاقارب
٦٤٧	٢	کاینان	خائنان
٦٤٧	١٥	آواز	اواز
٦٥١	٦	خزقان	خرقان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٦٥٤	٤	پادشاه	پاشا
٦٧٤	١٠	یورس	یورش
٦٧٥	٢٠	قالب	قلب
٦٧٦	٢١	نجنبید	بجنبید
٦٩٠	١٥	دوسپهر	دورسپهر
٦٩١	١٧	ترويج	ترويج
٦٩٢	١٢	طلیده	طلبیده
٧٠٤-٧١١	٥-١٨	زرین	رزین
٧٠٦	١٦	متخلیه	متخیله
٧٠٧	١	ترجیح	ترجیع
٧١٠	١٧	غلق	قلق
٧١٤	٥	گذشت	گذاشت
٧١٨	٢٣	ماثر	مؤثر
٧٣٩	١٩	جزم	حزم
٧٤٩	٩	فتحنا	فتحا
٧٦٩	٢٥	انتصاب	انتساب
٧٧١	٢٤	برد	بود
٧٨٢	٣	یثرب	لاتثریب
٧٩٩	٢	الایه	آلائه
٨٠٠	٦	سدد	صدد
٨٠٤	١٤	وجه	وجهه
٨٠٣	١	سید	سعید
٨٤٢	١٧	پهلون	پهلوان
٨٥٣	٧	اشجعه	اشجع
٨٥٤	٢١	عناد	عناء
»	٢٤	ویم	دیم
٨٥٩	٦	میرانشان	میرانشاه
٨٧٤	٢٠	اذن	ازن
٨٧٥	٨	لامعاد	لامعاء

